صلی الله علیه و آله وسلم قنوت در نماز صبح گاه خواندے و گاه ترک کردے این حکم سابقاً گذشته است و اعاده و تکرار آن نه از وجهی
ظاهر نیست مگر از جهت توطیه تفصیل مذهب محدثین که اینجا میکنند چنانکه میگویند اهل حدیث خواندن قنوت در نماز صبح سنت
و ترک آنهم سنت است از جهت ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر هر دو وجه احیاناً خواند و احیاناً ترک کرد چنانکه سابقاً
گذشت و مع هذا یعنی با وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیاناً و ترک احیاناً است ایشان بر کسی که بر آن مواظبت نماید چنانکه اصحاب
شافعی انکار نمیکنند و آنرا بدعت نمی شمرند و فاعل آنرا مخالف سنت نمیخوانند و همچنین ترک آنرا چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و احمد
در قول مشهور است بدعت نمیدانند و تارک آنرا مخالف سنت نمی خوانند با آنکه ظاهر چنان نماید که هر دو شق را که مواظبت بر فعل و مواظبت
بر ترک است بدعت شمرند زیرا که سنت نه چنین است بلکه عدم مواظبت است بر احدهما بعین گویا که میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکرد
و نزد ترک منع از فعل نکرده و هر دو جائز داشت پس نمیگویند که یکی ارجح و احسن است بلکه میگویند من قنت فقد احسن و من ترک فقد احسن
هر که بخواند قنوت در نماز صبح هم نیکی کرد و هر که نخواند هم نیکی کرد در جامع ترمذی میگوید که مذهب سفیان ثوری همین نهج است
و دلائل از طرفین بسیار اما چون مقصود درین جا بیان طریقه ثبوت است نه تحقیق مذاهب فقها بر آن اقتصار کرده شد و طریقه ثبوت
چنانچه مختار مصنف است فعل احیاناً و ترک احیاناً است پوشیده نماند که سابقاً معلوم شد که قنوت خواندن آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم چه در نماز صبح و چه در فرائض دیگر بسببی از اسباب بود که دعا میکرد بر جماعه و آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد از آن ترک گشت
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خلفای اربعه بعد از آن نخواندند و التزام آن و مواظبت بر آن بعد از آن بدعت است و این
مذهب امام ابی حنیفه رحمة الله علیه فافهم **فصل در نسیان رسول صلی الله علیه و آله وسلم در نماز** بدانکه
سهو و نسیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال
چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است که جائز است یا نه و مختار نزد اهل حق جواز است و در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی عز شانه
است در باب تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه الصلوة والسلام چنانکه میگویند از جمله الطاف و نعم حق تعالی
بر امت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم یکی این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز سهو کردے تا امت اقتدا کنند
بوی در آنچه تشریع کند اشارت کرد بانکه مجرد تشریع حکمت نیست در سهو و نسیان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زیرا که تشریع
بیان ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو بر وی لازم آید چنانکه در حضرت شان میباید لیکن این نکته تا هم در یافت
سعادت اقتدا تمام است و گاه سهو یعنی در وقت سهو پیغمبر مود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچه شما آدمیانید انسی کما
تنسون چنانچه نسیان میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دهید مرا رواه البخاری و مسلم
عن ابن مسعود و القای سهو حصه بشریت و احکام جبلت در آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علامتی خاص است که کمال عبودیت
بحسب حقیقت اوست محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام نوامیس الوهیت اقتضای آن کرد که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف و اجل محاسن اتصاف است واقف گردانید و صفات عبودیت بر وی
اجرا نمود چنانچه گفت اجوع یوما و اشبع یوما و فرمود آکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد و بکای آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم و حزن قلب در موضع معین بر فوت ولد از این باب است و ظهور احکام سهو و نسیان نیز داخل این است با تضمن دو
حکمت تشریع و اقتدا و پیغمبر مود چنانکه در موطا آورده انما انسی او انسی شک از راوی است یعنی ارباب افعال است یا از تفعیل
و بر هر تقدیر بر صیغه مجهول است لاسن بر صیغه معلوم متکلم از باب نصر ینصر کذا فی الشرح یعنی مرا فراموش کردن میدهند تا سنت گردانم

آنچه در جبر و جزای آن شروع کرد و اکنون شروع در بیان مواضع سهو میکند که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز واقع شده
اول سهو از قعده اولی در صحیحین که حدیث از عبد الله بن بحینه ثابت شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت از بعض نماز ها پس برخاست و ننشست و ایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر
بودیم سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعیین وقوع یافته باین لفظ
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و ننشست بعد از آنها و چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد بعد
سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه سلام گوید و سجده کردند مردم با وی
بجای آنچه فراموش کرد از جلوس بلفظ صحیحین در باب سجود سهو اینست و مصنف همچنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد
اول شروع نکرد و برخاست صحابه تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن
سلام داد ذکر تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ
ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان در ابن خزیمه این زیادت آورده اند که فسبحوا به فمضی اما آنکه مصنف میگوید
اشارت فرمود بدست که برخیزید در هیچ طریق نیافتیم و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفای تعدد طرق عادت دارد نیز
این زیادت را در طرق صحیحین نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده و این زیادت را
ذکر نکرده مگر در نظر مؤلف در بعض طرق و روایات آمده باشد در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین هست چنانچه نقل
کردیم و ازین حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز نبود چنانچه قعده اولی که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموش کرد دو سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون شروع در رکن کرد چنانچه آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم برکعت ثالثه برخاست رجوع نکند بآنچه فراموش کرده بود چنانچه قعده که در صورت مذکور فراموش کرد و فقها
گفته اند درین صورت که اگر بقعود نزدیک باشد رجوع کند و اگر بقیام نزدیک بود رجوع نکند و حد نزدیکی بقعود بعدم رفع رکبتین
اند و بعضی چون رکبتین از زمین برداشت قریب شد بقیام بعضی گفته اند بعدم استوای نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی
شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کنز میگوید که به نشستن اقرب هست نه ایستاده هست کذا قال الشمنی و در حدیث مغیره بن
شعبه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بایستد امام در دو رکعت اگر پیش از آنکه راست بایستد بیاد آید باید که بنشیند
و اگر راست ایستاده نه نشیند و دو سجده سهو کند رواه ابو داود و ابن ماجه دلیل این قول هست و اما آنچه روایت کرده شده است که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقعود و در روایت دیگر آمده که رجوع نکرد محمول است
برین که در اینجا قریب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از سجود سهو تشهد نیست چه اگر می بود ذکر میشد
زیرا که مقصود بیان تمام چیزی است که بسهو واجب گردد و بخاری بابی جدا عقد کرده و گفته باب من لم یتشهد فی سجدتی السهو و گفته
تسلیم کردند انس و حسن و تشهد نکردند و قتاده گفت تشهد نکند بعد از سجده سهو بعد از آن حدیث ذوالیدین سوق کرده از ابی هریره
که در وی ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور گردد و در آخر باب گفته که گفته شد با ابن سیرین آیا در سجده سهو تشهد باشد گفت در حدیث
ابو هریره تشهد نیست انتهی و ازین قول ابن سیرین ظاهر میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد هست و ترمذی گفته است
اختلاف کرده اند اهل علم در تشهد بعد از سجدتی السهو بعضی گویند تشهد و تسلیم هر دو هست و بعضی گویند تشهد نیست و لیکن
تسلیم هست و مذهب احمد و اسحق اینست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعض مالکیه و شافعیه نیز همین است

و اصح نزد شافعیه آنست که تشهد بعد از سجده سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند صحیح آنست که هست و بعض گویند که قول
به تشهد نزد وی مبنی بر قول قدیم اوست و در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله تشهد ثابت است و تمسک ایشان بحدیث عمران
بن حصین است که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بصحابه پس سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند و سلام
داد رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و لیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشهد نکرده و گویند
یکی از رواة حدیث ترمذی منفرد است بزیادت تشهد با مخالفت بقیه رواة با وجود کثرت در حفظ و اتقان ایشان پس
این حدیث شاذ باشد و بعضی از شافعیه که قائلند به تشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده اند و او را طرق بسیار است که بجد
حسن رسانیده و حاکم گفته که وی صحیح است بر شرط شیخین و نیز تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعود است که ابوداود
و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه یا چهار و اکثر ظنت
تو بر چهار است تشهد خوانی پس سجده کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته
که این حدیث از مغیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد هر دو ضعف است و گفته که این هر سه حدیث با اجتماع بالغ درجه حسن میگردد
و گفته که نزد ابن ابی شیبه از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از آن اختلاف است در حنفیه که پیش از سجده سهو
دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور ایشان آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل وجه گوید
و با نحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل است و شمس الائمه و غیر وی بر آنند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز
همین است زیرا که معهود در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود و آمده اند که صدر الاسلام که برادر
فخر الاسلام است او را در قول السلام واحد نسبت به بدعت میکرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل اشارت
بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی گفته که در محیط گفته که اصوب آنست که یک سلام دهد
زیرا که سلام اول برای تحلیل است و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل است پس ضم ثانی بوی عبث باشد انتهی و نیز
اختلاف است که درود و دعا که در تشهد اخیر است در تشهدی است که پیش از سجده سهو است یا در تشهدی که بعد از وست
اختیار کرخی برین است که بعد از وست و در هدایه گفته صحیح همین است چه محل درود و دعا تشهد اخیر است و بحقیقت تشهد اخیر
همان است که بعد از سجده سهو است و در بعض شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند
زیرا که هر دو در آخر نماز اند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوی قاضی خان انتهی
ثانی سهو از دو رکعت اخیر بعد از قاعده اولی چنانکه مصنف میگوید و در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا
پسین بشک راوی است سلام داد و سخن گفت و بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود باداء دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از
سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه پیش از سجده اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد
و تخصیص تکبیر میان دو سجده ذکر چنانکه بوجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ افراد
بر سجدتین سهو شایع است یا مراد سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد و بدانکه این حدیث را حدیث ذوالیدین گویند
و تمام قصه با اختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
یکی از دو نماز عشی را که ظهر است یا عصر و عشی از زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شده که
احدی صلوتی العشی و در بعض الظهر والعصر و در بعض ظهر بتعیین وارد یافته و در روایت مسلم احدی صلوتی العشی

اما الظهر واما العصر ابن سیرین گفت که ابوهریره تعیین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که گفت غالب
ظن من آنست که نماز عصر بود و بعض گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعض روایات آمده باعتبار غلبهٔ ظن بوده است
پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد بود و در روایتی بچوبی که
در قبلهٔ مسجد بود و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی بر عرض نهاده شده در مسجد و در روایتی بر خشبه که در قبلهٔ مسجد بود پس
تکیه کرد بر وی گویا که در خشم است و نهاد دست راست را بر دست چپ خود و آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات
نهاد رخسار راست خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدند شتابندگان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که پیشتر از مردم دیگر
برآمدن عادت داشتند بجهت کاری که در توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم با یکدیگر گفتند که نماز کوتاه شد
یعنی چهار رکعت منسوخ شده و در بدل آن دو رکعت مشروع گشت و در میان این قوم ابوبکر و عمر نیز بودند و هیبت و عظمت
حضرت نبوت مانع ایشان شد که به پرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بپرسد مردی بود که او را ذوالیدین میگفتند
حرص علم و تعلم احکام دین او را برین داشت که جرأت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود که
هیچ کدام ازین دو که تو میگویی نبود نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی بقوم آورد
و پرسید آیا این چنین است که ذوالیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیدین بلی قد نسیت یا رسول الله
بعد از آن روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کل ذلک لم یکن پس گفت ذوالیدین بعض ذلک
قد کان پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پستر سلام داد و تکبیر گفت و سجده کرد
مثل سجده که در نماز میکرد یا درازتر از آن پستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پستر تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا درازتر
پستر برداشت سر خود را و تکبیر گفت پرسیدند ابن سیرین را که پستر سلام داد گفت من از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت
پستر سلام داد این مضمون حدیث صحیحین است بوجهی که صاحب مشکوة ذکر کرده آورده اند و شراح را در بیان علوم این حدیث
کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن از آن
شناسیدنست که بیان کنیم یکی اینکه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت هیچ کدام ازین دو نبود یعنی نه فراموش و نه کوتاه شد نماز
و نه فراموش کردم و این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است
و جواز آن نیز مقید به آنست که بعد از آن شود نسیان بوقوع آن و تقریر کرده نشود بر آن دیگر سخن در وقوع تکلم از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة بعدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعضی میگویند که عدم جواز نسیان
در اقوال اخبار لیست که متعلق به تبلیغ شرایع و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است
منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
مبادرت بتصدیق اقوال و تلقی جمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب که باشد و در هر چه که بود و مذهب جمهور علما همین است و ایشان
تاویل کنند این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام ازینها نبود بآنکه مراد این است که در اعتقاد من چنین است نه در نفس الامر
و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این صادق است و بعضی گویند نفی نسیان کرده نه سهو
این قول مبنی است بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت و آفت است و سهو شغل قلب است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو
در نماز میکرد اما از آن غافل نمیشد و مشغول میگردانید او را از حرکات صلوة مشغولی بصلوة نه غفلت از آن گفته اند این [illegible]

بسوی غیر او ست کذا فی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل ست و در ابطال آن قول ذوالیدین بلی قد نسیت و
تقریر آن حضرت او را درین قول کافی ست و نیز فرموده انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون و بعضی گویند که قول لم انس محمول ظاهر
و حقیقت خود ست گویا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعمد کرد این فعل را درین صورت تا واقع شود تشریع بالفعل از جهت بودن او
ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول بتعمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غایت بعد ست و نیز بودن آن ابلغ
از قول محل بحث ست بلکه قول ابلغ از فعل ست چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
از لم انس آنست که من فراموش نکرده ام بلکه مرا فراموش میکنانند و مقصود احتراز ست از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر
از بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد
مرا آن آیت و اکثر این اجوبه تکلفات ست و اقرب آنست که گفته شود که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل ست و در حکم او ست
و لا محذور فیه و لزوم کذب مندفع ست چنانچه گفته شد در جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که اتیان
بمنافی و تکلم بطریق سهو منع جواز بنا و عدم استیناف نکند و این جواب از تکلم ذوالیدین و بعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان
نه بسهو بود و پوشیده نماند که این بر مذهب حنفیه که تکلم بسهو و نسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری نگردد و ایشان گویند
که وقوع آن درین قضیه بر خلاف قیاس واقع شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و خرج عنه ما فیه و بعضی میگویند که قضیه ذوالیدین پیش از
نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعض گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر ست از آن و او راوی
حدیث ذوالیدین ست پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام راوی مقتضی تاخر حدیث او نیست و منافاتی
ندارد و بروایت او قضیه سابق را بسماع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از آن جهت که ابو هریره
در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید
وقوع این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر ست از تاریخ نسخ کلام در صلوة و طحاوی این را حمل بر مجاز کرده و گفته که مراد از
صلی بنا صلی بالمسلمین ست و هو خلاف الظاهر جدا با آنکه مسلم و احمد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بینما انا اصلی مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این دفع میکند این تاویل را قطعا کذا فی فتح الباری و بعضی گویند که انهم ردوا بدل از نطق
صلی الله علیه و آله و سلم و ذوالیدین باشارت و ایما بود نه بکلام و این قول در غایت بعد ست و در شرح کنز الدقائق المسمی
بالبحر الرائق گفته که ما جواب شافعی ازین اعتراض نیافتیم والله اعلم و مذهب امام احمد آنست که کلام عامدا و ساهیا مبطل صلوة ست
مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند
و اگر مقتدی تکلم کند و بیداند که بروی البقیه از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذوالیدین استیناف نکرد بجهت آن بود که فرائض
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذوالیدین بیقین ندانست که نماز او تمام شده است
و بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه چنین ست چه فرائض درین زمان زائد و ناقص نگردد و کذا قیل و درین کلام نیز
نظر ست چه یقین وی بتمام صلوة محل بحث ست نعم احتمال تمام صلوة باحتمال نسخ ثابت ست زیرا که وی گفت اقصرت الصلوة
ام نسیت و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کل ذلک لم یکن مرتفع ست و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز
تکلم کردند نیز ثالث سهو یک رکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور ست و در جامع الاصول از ابی داود و نسائی
آورده که معاویه بن حدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز نماز گذارد همین قدر گذشت و معلوم نشد که چه نماز بود در آن نماز

بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحة بن عبید الله از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش
کردی پس بمسجد رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و آن یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و باز گشت درین حدیث
ذکر سجدهٔ سهو نیست اینجا همین قدر مذکور شد که قضای آن رکعت فراموش شده کرد و بسبب این احادیث شافعیه بر عدم وجوب سجدهٔ سهو
قائل اند بودند و نزد حنفیه واجب است و حجت ایشان حدیث ابن مسعود است که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم لیسجد سجدتین
بصیغهٔ امر و در صحیح مسلم نیز نقل آن حدیث الی سجدتین مرفوعاً آمده و امر برای وجوب است لا سیما که فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیز
سجود سهو مشروع است برای جبر نقصان در عبادت پس در حکم واجب باشد که واجب اند بالاتفاق و حدیث طلحه در عدم سجود نص
نیست بلکه مسکوت عنه است شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرده پس با حدیث دال بر وجوب معارض نشود و ضمنی گفته
که اختیار کرخی بر آنست که سجود سهو واجب است و قدوری گفته لکن الصحیح انه سنة و بعضی گفته اند که سنت است و در شرح ابن الهمام
از بعض حنفیه نقل کرده که گفته که سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما رابع سهو بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن
مسعود آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک بار رکعت زیاده کرد صحابه از طریق استفهام گفتند در نماز یک رکعت از جانب شارع تعالی
زیاده شد فرمود از چه سبب می گویید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی آنگاه خواه بجهت آنکه یادش آمد یا بر گفته
ایشان اعتماد کرد دو سجده کرد سهو را و سلام داد و بر آن دو سجده کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون
الحدیث و ظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجدهٔ سهو درین صورت پیش از سلام بود و چنین است اکثر روایات و در روایات
بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ائمه حنفیه درین صورت تفصیل است و آن اینست که اگر از قعدهٔ اخیره سهو کرد و نه نشست
و برای رکعت خامسه بر خاست رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است
بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد و هو المختار کما قال الظهیریة باطل شد فرض وی و نفل گرداند خامسه را
و اگر قعدهٔ اخیره کرد و سلام نا داده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد
خامسه را تمام شد فرض وی ضم کند با وی سادسه را و مستحب است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور
معلوم میگردد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت سادسه ضم نکرده بسجدهٔ سهو اکتفا نمود و این است مقصود مصنف
از آنکه گفت بر آن اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفته ما که این حدیث نرسید بجماعه از اهل کوفه که
رفته اند بآنکه اگر در رابعه قدر تشهد ننشسته نماز وی فاسد است و لازم است بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی
و خامسه نفل است و لازم است بر وی که ضم کند با وی سادسه را بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن تعریض است
بر علمای ما با وجهی از اعتذار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذاردن
ظهر پنج رکعت مطلقاً سجدهٔ سهو است و نماز صحیح است چنانکه مذهب شافعی است و برین تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالتی ندارد
و جواب آنست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدهٔ اخیره و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب است زیرا که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعدهٔ اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود
بصورت فعل قعدهٔ اخیره و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس بحدیثی است که نهی کرده است در وی از بتیراء یعنی یک رکعت گذاردن
فقط کذا قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو بیک رکعت اخیر از نماز عصر چنانکه گفت و یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد
و بخانه مراجعت فرمود صحابه در شگفت شدند و اعلام کردند بمسجد باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد

و دو بار سلام داد خلاصه این حدیث با حدیث طلحه بن عبید الله یکی ست سوای آنکه درینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر امر بلال باقامت نکرد
و آنجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذارد نماز عصر را
و سلام داد بر سه رکعت پستر درآمد منزل خود را و ایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند و در دو دستهای وی طولی بود و صنیع آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و آن حضرتش باز گفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خشمگین رداء شریف کشان تا رسید
بمردم و گفت آیا راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگذارد یک رکعت را و سلام داد پستر دو سجده کرد و سلام داد و
این حدیث مثل قصه حدیث ذوالیدین ست اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و برخاست و آنجا دو رکعت از نماز ظهر یا عصر و گفته اند که
خرباق نام همان ذوالیدین ست و در نام ذوالیدین دو قول هست یکی عمرو بن عبد عمرو دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد ست و بعضی
گویند خرباق نام شخصی دیگر ست که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین و ذی الشمالین ست و بعضی توقف
کرده اند دران و تحقیق آنست که خرباق نام ذوالیدین ست و ذوالشمالین غیر ذی الیدین ست و در فتح الباری عمرو بن عمرو بن
نضله را نام ذوالشمالین گفته و خرباق نام ذوالیدین گفته و گفته که ذوالشمالین خزاعی ست و ذوالیدین سلمی و گفته که ذوالشمالین
ببدر کشته شده و ذوالیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وفات کرده و بنا برین قول با آنکه حدیث تکلم در نماز سابق ست
بر حدیث تحریم کلام برنمیست که آنرا حدیث ذوالشمالین گفته اند و این وهم ست آن حدیث ذوالیدین ست نه ذوالشمالین انتهی
پس معلوم شد که از ذوالیدین در باب سهو دو حدیث مرویست یکی آنکه سلام کرد بدو رکعت و راوی آن ابوهریره ست و دیگر آنکه بیک رکعت و راوی
آن عمران بن حصین ست والله اعلم بدانکه این پنج سهو مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سهو فرمود در نماز و در پنج غیر
غیر این ثابت نشده و لیکن فقها مواضع دیگر را نیز بران قیاس کرده اند و مذکور در کتب فقه در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده
و در بعضی بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم گشت امام شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام میکند
بترجیح احادیث وارده درین باب برانچه وارد یافته در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه ادعای ناسخیت احادیث وارده
در سجود قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این بود والله اعلم و ترمذی گوید مذهب اکثر
علمای مدینه همین ست و امام ابوحنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح این احادیث بر ما عدای آن و در کتب ستة از عبدالله بن مسعود
آمده که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام و هم در کتب ستة از عبدالله بن بحینه سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام و بحدیثی که روایت کرد ابوداود و ابن ماجه و احمد و عبدالرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لکل سهو
سجدتان بعد ما یسلم و بیهقی اسمعیل بن عیاش را که منفرد ست باین حدیث تضعیف کرده و حق آنست که وی ثقه است زیرا که یحیی
ابن معین که سخت ترین محدثان ست در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حققه الشیخ ابن الهمام و التقریر آنچنان که گفته اند آنست
که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم متعارض آمده پس باید که بقول وی کردیم صلی الله علیه و آله وسلم که اقوی ست از فعل
چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین و بالقیاس چنانچه مذهب ایشان ست از رجوع بقیاس
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود میان کذا
قال الشمنی و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین
همین ست و امام مالک هر سهوی را که نقصان ست سجده پیش از سلام میکند و سهوی را که زیادت ست در نماز بعد از سلام و میگوید
که اگر هر دو سهو مجتمع شود یکی زائد و یکی ناقص سجود هر دو را پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابوثور که از ائمه شافعیه اند نیز هم برین اند

و ابن عبد البر گفته که این قول اولی ست از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی ست
از ترجیح و ادعای النسخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین درین مذهب باین اعتبار ست که سجده در هر دو صورت ست یعنی بعد از
سلام و پیش از سلام اما مخالفت احادیث درینجا نیز لازم می آید چنانکه حدیث ذی الیدین که سهو در وی به نقصان ست
و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در فعلین بر تقدیری صحیح که حدیث قولی که از ثوبان روایت کرده شد است
به ثبوت نیاید و چون این مطلق وارد ست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل
اختلاف فعلین بر جواز امرین و لیکن اولی وقوع اوست بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در وجوب چنانچه بیاید
و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل ست زیرا که در نقص جبر ست پس باید که داخل اصل
صلوة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعقب کرده شده است باینوجه بانکه بودن سجود در زیادت
بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع ست اینجا نیز یعنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص ست اگرچه بصورت
زیاده نماید و سجده در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان ست و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم ست چرا در نماز نباشد ترغیم
فعلی زائد بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة ست خطابی گفته که فرق میان زیادت و نقصان برینوجه که کرده اند بروجه صحیح
نیست و شوری گوید که اقوی مذاهب قول مالک ست بعد از ان قول احمد دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی ست
که در وی مخالفت حدیثی قطعاً لازم نیاید و وی کار میفرماید هر حدیث را در آنچه ورود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله
میگوید در محلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلی که بعد از سلام
کرده بعد از سلام کنند و در غیر این انواع سهو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده در عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوع نیافته
پیش از سلام کنند زیرا که این نظر ظاهر موافق تر ست چه سجده برای جبر نقصان نماز ست و از جنس نماز ست پس اگر داخل نماز و پیش
از بیرون آمدن باشد بهتر ست و از امام احمد منقول ست که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی نمی بود میگفتم
من که سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولی که گذشت مرجح مذهب امام ابوحنیفه است چنانکه
تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت ست و الا در اصل
جواز پیش هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة
الاربعة و داؤد ظاهری که یکی از اصحاب ظواهر ست یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بر ان قیاس نکنند
و قیاس را منکر باشند چنانکه در مقدمه کتاب بدان اشارت کردیم بظاهریت خود رفته میگوید سجده سهو نکند کسی الا در
پنج محل که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده و در غیر این محال اگر سهو کند سجده سهو نکند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند
ماعدای این پنج محل را بر ان قیاس کنند و حکم آنرا که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در صدد بیان
عمل حضرت مصطفی ست صلی الله علیه و آله و سلم از غیر نظر باختلاف علما چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان
ایراد مذاهب مختلفه جواب آنست که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از
احادیث مختلفه دارد و نیز میباید لاسیما در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجایی رفته چنانکه سابقاً در قعده صلوة
بیان مذاهب اربعه کرد با آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و توطیه بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر
حدیث مقصود بالبیان ست چنانکه در ما نحن فیه مذهب امام احمد بلکه قول داؤد ست فتدبر و از آنچه گذشت معلوم شد که سهو و[بیان]

ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هرگز نبود باین طریق که در تردد افتد
و در نیابد که چند رکعت از نماز گزارده است و ترجیح جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب اگرچه خلاف واقع
است اما او را بران مقرر نمیداشتند والبته آنچه واقع و نفس الامر است بیاد وی میدادند و در صورت شک متردد و متحیر است و آنچه بجهت غلبه
استغراق و توجه بجانب حق نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه سیاق
حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و
تخلیط میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
شک در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مر امت را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده
یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نبرد و قرار دهد درین صورت مثلاً بران که سه گذارده است
چه گذاردن سه یقین است اگرچه چهار گذارده باشد و پیش از سلام سجده سهو کند در حدیث بخاری و مسلم اسجده سجدتین مطلق واقع شده
بے تقیید بقبل السلام او بعده و در روایت موطا و ابوداود و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا و ابوداود
و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری از دارقطنی آورده و گفته که این زیادت
بمجموع این طرق نازل از درجه حسن که احتجاج بان میتوان کرد نبود و امام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب
دارد بیک جانبی بنا بران کند خواه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و جز آن و نیز در صحیحین از
ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا آورده شیخ در جامع الاصول همه از
ابن مسعود بروایت نسائی همی آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضی
از اهل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابوحنیفه رحمة الله آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک
عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست ندهد بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند و امام محمد در
موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین نکنند دیگر نجات از سهو و شک دشوار است و در اعاده
در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرج تمام است و حاصل آن ست که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب است و در
حدیث صحیح آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که
شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نیابد که یک رکعت گذارده یا دو بنا نهد بر یکی و اگر
در نیابد که دو گذارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر در نیابد که سه گذارده یا چهار بنا بر سه نهد و دو سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث
حسن صحیح و چون همه این احادیث ثابت است جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شک اول بار و ثانی بر وقوع تحری بر احد جانبین
و ثالث بر عدم وقوع تحری بران و این کمال جامعیت است که بنای مذهب امام ابوحنیفه بر آنست و امام شافعی و امام مالک و
امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد گفته نشود که صورت
غلبه ظن داخل شک نیست تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است
پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که میگوئیم که این اصطلاح حادث است در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن و وهم را
شامل و بکریمهٔ ان الظن لا یغنی من الحق شیئا اشارتی باین معنی توان یافت **فصل** در کشاده داشتن چشم در نماز آنحضرت صلی الله علیه

وآله وسلم در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرو نگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و ازینجاست که فقها تغمیض عین را مکروه
دارند و گفته اند که آن عادت یهود است و مصنف درین باب استدلال باحادیث میکند و میگوید و در حدیث انس که بخاری
در صحیح آورده چنان ست که گفت عائشه را پرده بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیدی فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیتمی المکی مرا
عارض می شود و لفظ حدیث این ست که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام بکسر قاف پرده را قرام
گویند و بعضی گفته اند صفیق از صوف رنگین و بعض گفته پرده رقیق در پس پرده غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت است بدان آنست
که ستاره و بر جانب بیت داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدار نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و
فیه نظر و در مجمع البحار گفته آنست که مثل حجلة العروس بر پا کرده بود و درین منقش و الله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه رض
مرویست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامه باعلم پوشید و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا خمیصه گویند
کسی برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه آورده بود و برای خاطر وی پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد
فرمود که این جامه را بر ابی جهم صحابی مشهور ست کنیت او ابو عبید و نامش عامر ابن حذیفه قرشی عدوی و ابهری در شرح مشکوة
میگوید که همین ابی جهم اهدای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی برید و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از رد
جامه آزار نکشد فرمود گلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایات کنند منسوب ست
بانبجان که نام موضعی ست و بعض گویند منبج موضعی ست بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابو جهم
این گلیم را برای خود نگاهداشته و آن خمیصه را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه کرده بود پس فرمود این گلیم را از وی
برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانند و از علو مقام خشوع و حضور فروتر آوردند و در حقیقت این برای
تعلیم امت بود والله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد
و بالجمله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آنست که ازینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده
نماند که استمرار و دوام گشادگی چشم ازینجا لازم نیاید و اگر مقصود آنست که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام ست اما ظاهر نیست که مقصود
آنست که دائم چشم گشاده بودی و اصلا نه بستی والله اعلم باز باحادیث دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهده جنت
و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشه از میوه بهشت تناول کند و باست رساند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث
صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز
کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمود ندیدم منظری زشت تر از
منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت و دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان در گرفتن پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم وی را و خنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو و مرودت و خبث مشتق از عفارت بمعنی خباثت و عفر و عفریت بکسر عین یعنی خبیث
آمده برآمد یعنی از بند سلیمان علی نبینا و علیه السلام کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی مرا بروی قادر گردانید
و گرفتم او را و خواستم که بربندم اش بستونی از ستونهای مسجد تا به بینید همه شما او را پس از آن ملاحظه کردم و رعایت نمودم دعای برادرم
سلیمان را که کرده است و از پروردگار تعالی درخواسته که ببخش مرا ملکی که نرسد و نسزد هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعا

سلیمان را درا گذاشتم تا خوار و زار بدر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر نه ملاحظه دعای سلیمان نبی بودی بر می‌بستم
آن جنی را باستون مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند و معنی ملاحظه و رعایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی علیه السلام
درخواسته بود از خدای تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص با و باشد و بتحقیق پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم قدرت
وامکان تصرف در ثقلین بیشتر و قوی‌تر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت مخصوص سلیمان
علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالفعل در آن جن بظهور می‌آمد عدم استجابت دعای وی
لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و بگذاشت صلی الله علیه وآله وسلم الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی
رویت جنت و زیارت خوشه و جن رویت عین بود نه آنچنان که بعضی میگویند که این رویت مثال ست نه عین چه این تاویل
و صرف از ظاهر ست کمال آنست که بر رویت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بران فافهم و این دلیل ست بر آنکه
تغمیض عینین در تمام نماز دائم و مستمر نبود و میگوید اما اگر کسی را از گشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماز را
ببرد فرو گرفتن چشم درحق وی مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد بنظر بعموم دلائل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع
وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عینین مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردی
اولی و اوقع بودی بر ذوق شرعی والله اعلم **فصل الاذکار بعد الصلوة** آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز
سلام دادی اینچنین ست در روایت مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون برگشتی از نماز و در روایت ابوداود چون خواستی که برگردد از نماز سه بار
میگفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی
سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله دیگر بار با استغفار این ذکر
ضم کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده
کرده اند و در روایات صحیحه نیامده مگر همین قدر که مذکور شد کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة این مقدار میگفتی و برخاستی
و بحجره مراجعت کردی اینچنین ست در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که نمی نشست مگر مقدار یکه
میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام توجیه همان ست که مکرر گفته ایم که گاهی چنین بودی و گاهی چنان
والله اعلم و در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم و ابوداود و نسائی ست از عبدالله بن الزبیر مرویست که در عقب هر نماز فرض میگفت
در حدیث اگرچه عقیب صلوة واقع شده ولیکن مراد نماز فرض ست باجماع و بعض از شراح گفته اند که در حدیث کعب بن عجره
تقیید بمکتوبه آمده و مطلقات محمول بر انست و در روایت مسلم آمده که باواز بلند میگفت و بعض علما گفته اند که فضل در جمیع احوال
اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر جای دیگر نیز امام را
مصلحت در جهر و اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام بکند درست ست بلکه مستحسن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو موضع بفتح جیم ست بمعنی
بخت و غنا یا بمعنی پدر پدر و پدر مادر یعنی غنا و نسب نزد خدا بکار نیاید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل
و رحمت ست کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف ست و مختار فتح ست بمعنی اول لا اله الا الله ولا نعبد
الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را
مقدم دارد بر سائر انواع ذکر وارد عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر

کذا ذکره الشیخ ابن حجر فی شرح المشکوة تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده که واقع شده که بعد از نماز بخواند چنانچه این
ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه مراد عدم فصل است
بچیزی است که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت کند و بعد کثرت عرفی از آن
نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ نماز هر چه بر وجه مذکور بخواند عقب اوست ماند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل
میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا محل نظر است و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسی که سنت میدارد
وصل سنت را بالفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در احادیث
وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در ادبار صلوات اقتضا نمیکند وصل آنها را بالفرض بلکه بودن آنها عقیب
سنت بی اشتغال بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند در ان و اختلاف است علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است
بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل الفرض مسنون است و وارد میشود بروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه
که گفت استاده مرد کسی که دریافته بود با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تکبیرهٔ اولی را تا متصل بگزارد سنت را
عمر دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک گشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بپسندید این سخن را از عمر بس است کفایت وارد است فی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه
آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم
انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و ازین حدیث بظاهر لازم می آید که بهمین ذکر فصل کند بلکه بمقدار آنچه
خوانده شود دروی این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده
از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد درین اعصار مثل قرات آیة الکرسی
و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کند بذکری
مختصر و بخواند اوراد و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت
اولویت خلاف اوست پس گویا که گفته اولی آنست که بخواند و اگر بخواند لا باس به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا
مغرب یا عشا مکروه است او را نشستن قاعده ولیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا
یا چپ یا پستر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود
مستقبل قبله نشسته ماند بلکه باید که بر گردد یا بر گشته مستقبل قوم بنشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است در سنت ولیکن فضل الرجوع
بمنزل است از برای تطوع ذکره کذا کله فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود از امیر المؤمنین علی مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم نماز بداد میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم
وانت المؤخر لا اله الا انت و در بعضی روایات و ما اسرفت بعد از و ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مرویست
از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید انک انت الرب و در روایتی
انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی
فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع واستجب الله اکبر الاکبر الله نور السموات والارض و در روایتی
رب السموات والارض الله اکبر الاکبر الله اکبر الاکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله اکبر الاکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا

ورب کل شیء انا شهید ان محمدا عبدک ورسولک زیاده آورده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چند سخن پیاپی ست
که هر که بگوید در عقب هر نمازی هرگز نومید نشود این عبارت ترجمه لفظ حدیث ست که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره
روایت کرده اند که معقبات لا یخیب قائلهن او فاعلهن دبر کل صلوة معقبات بکسر قاف خوانده اند و این تسبیحات را معقبات
از آن نامند که بعضی از آنها در خواندن در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و
اعاده را پیاپی آمدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقب نماز خوانده میشود و معقب آن را گویند که در عقب چیزی بیاید کذا فی نهایة
الجزری و سماع ست از شیوخ که این تسبیحات را معقبات از آن گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاید
چنانچه در حدیث آمده است لا یضرک بایتهن ابتدأت و معقبات ملائکه لیل و نهار را که برای رفع اعمال بندگان و حفظ ایشان شب و روز
در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر ست از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد
تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکوة از احمد و دارمی نیز
از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار
مردی را از انصار در خواب نمودند که مردی باوی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تسبیح کنید بعد از
هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل آن
سازید چون صباح شد آن مرد انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه و آله وسلم و خواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید
که آن مرد میگوید و چون بامر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار
والحمد لله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار تا
مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام ازین کلمات را یازده بار گفته تا مجموع
سی و سه بار میشود همانا تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره را که تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین
و این تفسیر وهمی ست چه مراد آنست که هر کلمه را سی و سه بار گوئید چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این
معقبات در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مانند کف دریا بود و نیز آمده است
که ابو هریره گفت که فقرای مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از
مسلمانان سبقت بردند از ما بدرجات علی و نعیم مقیم فرمود چه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه
ما روزه داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شما را در آموزم که برسید بدان بآنها که
پیش از شما گذشته اند و سبقت کنید از آنها که پس از شما بیایند و هیچکس را آن فضیلت نبود که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما کند تسبحون
و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند و گفتند
یا رسول الله برادران ما که اغنیا اند نیز آن را شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان کرد ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بر فرموده حق رود بر فقیر صابر لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور است
اما در بعض احادیث دیگر آمده چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم غم مخورید

و مگین نشوید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید این حدیث جزو حدیثی ست که در مشکوة از ابی داؤد و از ابی سعید
خدری آورده و این جزای فقر و سبکباریست که فقرا دارند و بحساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت
منافات با فضلیت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضے گویند که این مخصوص بفقراے مهاجرین ست چنانکه
در حدیث واقع ست و غیر مهاجرین را کمتر ازین باشد والله اعلم و میفرمود که هر که در پے نماز صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت این زیادتی یحیی و یمیت بعد معقبات نیست چنانکه گذشت
وهو علی کل شیء قدیر او را ده نیکی نویسند و هر نیکی را ده چند جزا بود و از ذنوب وی بدیها ده را محو کنند و ده درجه او را بلند گردانند
و دران روز در پناه الهی باشد از مکروهات و از شیطان محروس و محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاوار نے و
مجال نبود که وی را دریابد دران روز و ضرر آن بدو برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر معاذ الله بوجود آید ناچار ضرر وی برسد چه
شرک هرگز مغفور نگردد چنین فرمود ولم ینبغ للذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اگر از وے گناہے
غیر شرک صادر شود آمرزیده شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد با دراک ذنب ادراک ضرر و اثر اوست این حدیث ترمذی ست
از ابی ذر و گفت هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبدالرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوٰة مغرب
نیز هست و بجاے قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه آورده و بعد از وله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث
گفته که باشد آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملا مگر مردے که افضل از آن بیارد یعنے اکثر ازین عمل بیارد
از تسبیح یا غیر آن و در مسند امام احمد ثابت ست بروایت ام سلمه رض انه که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم تعلیم کرد بنته فاطمه رض
دختر خود را که فاطمه رض است لما جاءت هر گاه که آمد فاطمه رض تساله الخادم دران حال که مے طلبید از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
خادم را یعنے جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رض از بس آسیا گردانیدن و شتپش از آب کشیدن شوخ بسته بود
و رنگ روے وے از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی مرتضی رض را با فاطمه رض
تزویج کردند مرتضے رض از خدمت و کار و بار خانه بحضرت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلے الله علیه وآله وسلم کار درون خانه از طعام
پختن و جاروب دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و امثال آن تو سازد و بالجمله چون
فاطمه رض بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عائشه رض برای طلب
خادم آمده بود پس رفت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بخانه فاطمه رض و به نشست بر سرے و گفت یا فاطمه رض خادم می طلبی خادم خود
بالفعل نزد ما نیست و چون از جاے بیاید خبر کن تا بدهیم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه رض محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق بگذرد
یا فاطمه رض تقوے و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزے بیاموزم که بهتر ست از خادم و آن این ست ان تسبحین الله
و در روایتے تسبحین بدون الله آمده تسبیح کنے مر خداوند تعالے را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمدیه
و دران روایت دیگر تحمدین ثلاثا و ثلثین و حمد گوے او را سی و سه بار و تکبیریه و دران روایت تکبرین ثلاثا و ثلثین و تکبیر گوئی
سی و سه بار آنچه مذکور ست در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی آنست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود و در بعض
روایات آمده که یکے ازانها لا علی التعیین اربعا و ثلثین فرمود و عدد مائه بدان تمام شود اما آنکه مصنف این هر سه را ثلاثا و ثلثین
فرمود مگر نزد وے ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رض آمده که بهر دو خطاب فرمود و تعلیم نموده
و آمده است که بعد ازان علی رض و فاطمه رض این ورد را هرگز از دست ننهادند و فرمود علی مرتضی رض که ازانگاه که این را ازان حضرت

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدم ہرگز از من فوت نشد ونہ در لیلۂ صفین تا در آخر شب بیاد من آمد وبخواندم ودیگر این تعلیم کرد کہ
واذا صلیت الصبح وچون بگذارے نماز صبح را آن تقولے بگوئی این کلمہ را کہ لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو
علے کل شئے قدیر عشر مرات دہ بار وبعد صلوٰۃ المغرب وبگو سے پس از نماز مغرب یا عشر مرات وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
در عقب نماز یاد داد میگفت اللہم اصلح لے دینے الذے ہو عصمۃ امرے ودر بعض روایات ودینی الذے جعلتہ لی عصمۃ واصلح
لی دنیاے التی جعلت فیہا معاشے واصلح لے آخرتے التی فیہا معادی واجعل الحیوٰۃ زیادۃ لے فی کل خیر واجعل الموت راحۃ لی من کل شر
اللہم انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من نقمتک واعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطے لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منک الجد ودر جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آوردہ کہ گفت سوگند بخدای کہ شگافت دریا را برای موسے کہ
ما می یابیم در توریت کہ داؤد پیغمبر خدا چون برمیگشت از نماز خود میخواند این دعا را وکعب از صہیب روایت کرد کہ محمد صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز خود ابو ایوب انصارے گفت ہرگاہ نماز میگذاردم از پے پیغمبر صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم در ہیچ وقت نبود کہ بعد از سلام نگفتی اللہم اغفر لے خطایاے وذنوبے کلہا اللہم انعشنی واجبرنی واہدنی لصالح
الاعمال والاخلاق انہ لا یہدے لصالحہا الا انت واصرف عنی سیئہا فانہ لا یصرف سیئہا الا انت وفرمود آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا صلیت الصبح چون بگذارے نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از انکہ سخن گوئی اللہم اجرنی
من النار سبع مرات ہفت بار فانک ان مت پس بدرستی کہ اگر بمیرے فی یومک دران روز کتب اللہ لک بنویسد خدای تعالی
برای تو جواز امن النار نامہ رستگارے از آتش دوزخ وجواز در اصل نامہ مسافر را گویند کہ از سلطان بگیرد تا ہیچکس بوے
در راہ تعرض نکند واذا صلیت المغرب فقل قبل ان تتکلم اللہم اجرنی من النار سبع مرات فانک ان مت من لیلتک کتب اللہ لک
جوازا من النار این حدیث در صحیح ابن حبان ست ودر جامع الاصول از سنن ابی داؤد نیز آوردہ ولیکن بتقدیم ذکر صلوٰۃ
مغرب بر صلوٰۃ صبح ودر سنن نسائی نیز آوردہ از روایت ابی امامہ من قرأ آیۃ الکرسے زاد الطبرانی وقل ہو اللہ احد یعنی گفتہ است
ہر کہ بخواند آیۃ الکرسے وقل ہو اللہ احد فی دبر کل صلوٰۃ مکتوبۃ در پس ہر نماز فریضہ لم یمنعہ منع نکند او را من دخول الجنۃ از در آمدن
بہشت الا ان یموت وفی روایۃ الا الموت درین عبارت اشکال مشہور ست چہ ظاہر چنان مینماید کہ گویند الا الحیوٰۃ چہ مانع از
دخول جنت حیات ست کہ درین عالم پای بند آنست ممات خود سبب دخول جنت ست نہ مانع از ان ودر توجیہ آن میگویند
مراد بموت درینجا حیات ست حیات مستعار را کہ فانی ست ومنتہی شوندہ بموت ست موت نام کردہ واین توجیہ در غایت بعد
وضعف ست ونیز گفتہ اند کہ مراد تاخر موت وعدم مجئے اوست وبعضے گفتہ اند کہ مراد از موت بودن بندہ ست در قبر پیش از بعث
وچون مبعوث شود در آید در بہشت بے توقف وبعضے گفتہ اند کہ مراد آنست کہ مانع از دخول جنت الآن معجلا وجود موت ست
وشرط بودن اومر دخول جنت را کہ موجل ست اگر وجود موت وشرطیت وی نمی بود بالفعل در بہشت میدر آمد وباین توجیہ مراد
دخول جنت ست در نشاء حیات عاجل مبالغۃ وبرین تقدیر جائز ست کہ گفتہ شود مراد آنست کہ اگر وجوب موت ولزوم ذوق او
مر ہر نفس را بحکم کل نفس ذائقۃ الموت نمیبود مے در آمد در بہشت الآن معجلا ولیکن لازم مے آید وجوب موت در بہشت وبہشت
جاے موت نبود وباین جہت در دخول جنت تعجیل وتاخیر راہ یافت وطیبی گفتہ کہ موت حاجز ست میان تالی آیۃ الکرسے
ودخول جنت چون متحقق شود ومنقضے گردد حاصل شود دخول جنت فافہم وچون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف
بسط کلام کرد در اثبات وتصحیح آن وگفت واین حدیث را جماعتے دیگر غیر نسائی نیز روایت کردہ مثل طبرانی ورویانی ودار قطنی

وابن حبان وغیر ایشان وبعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آیة الکرسی بعد از نماز صحیح ست وابن الجوزی بنا بر عادت
از افراط ومبادرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر کرده وحفاظ بروی یعنی بر ابن الجوزی از این جهت که این
حدیث را از موضوعات ذکر کرده طعن کرده اند وگفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست وابن الجوزی
استدلال بضعف محمد بن حمید که راوی حدیث آیة الکرسی ست کرده وحکم او بضعف محمد بن حمید خطاست زیرا که امام بخاری که
در تصحیح وتنقید رجال فوق الکل ست تعدیل کرده ویحیی بن معین که محک رجال ست واشد این قوم ست در تنقید رواة توثیق
کرده ودر این دو معدل یعنی بخاری ویحیی ابن معین کافی ست در عدالت ووثوق وی ودر معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی
فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و
در عهد وامان وی تا نماز آینده واین حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از انجمله امیر المومنین علی ست کرم الله
وجهه ودر مشکات حدیث امیر المومنین را این چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت بر چوبهای
این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت وهر که بخواند او را هنگامیکه بخوابد
ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی وسرای همسایه وی واهل چند سرای دیگر که گرد اویند رواه البیهقی فی شعب الایمان
وقال اسناده ضعیف واز جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله وعبد الله بن عمر وانس بن مالک ومغیره
بن شعبه وابو امامه است رض وچون این حدیث بچندین طرق مختلفه ومخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که جهالت
طرق ومخارج حدیث دال ست برآنکه این حدیث را اصلی صحیح ست واقلش آنکه موضوع نیست ودر فضائل آیة الکرسی احادیث
علی الاطلاق بی تقیید بخواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده وبعضی از انها بی وصمت ضعفی نزد محدثین نیست سیوطی
در جمع الجوامع آورده که امیر المومنین علی مرتضی رض فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو الحی القیوم ست وفرمود هیچ مردی را
ندانم که زائیده شده در اسلام وبمرتبه عقل رسیده که در خواب رود واین آیت را نخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر شما
داده از گنجی که زیر عرش عظیم نهاده است وهیچ پیغمبر دیگر را داده نشده ومن شب نخسپم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت سنت
که بعد از عشا بگزارم ودر وتر خوانم وچون بخواب روم نیز خوانم واز آنگاه که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
شنیده ام هرگز آنرا ترک نکرده ام وفرمود شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت سید پیغمبران آدم ست
علیه السلام وسید عرب محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم وسید فارس سلمان وسید روم صهیب وسید حبشه بلال وسید درختان
سدره وسید اشهر ماه حرام وسید ایام جمعه وسید کلام قرآن وسید قرآن البقره وسید بقره آیة الکرسی در وی پنجاه کلمه است
ودر هر کلمه پنجاه برکت ودر بعضی روایات هفتاد برکت واین حدیث بی توهم وضعی نیست والله اعلم واز ابی بن کعب در صحیح مروی ست
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام ست ابی بن کعب گفت خدا ورسول خدا داناترست
بعد ازان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم ست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دستی بر سینه وی زد وگفت گوارا باد ترا این علم ای ابا منذر وحدیث بخاری
از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق وهو کذوب مذکور شده معروف ست وذکر آن در خاتمه کتاب بیاید
انشاء الله تعالی وعقبة بن عامر روایت کرد وگفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان اقرأ بالمعوذات
بخواندن معوذات فی دبر کل صلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد وابو داود والنسائی والبیهقی معوذات بکسر واو مشدده از تعویذ کرمانی گفته

که مراد بآن معوذتین ست یعنی قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وایراد صیغهٔ جمع بمذهب اقل جمع اثنان ست یا مراد معوذتین
باسورهٔ اخلاص ست تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه ست وتفویض وتوکل شامل معوذتین وامثال آن مثل قوله تعالی
قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الآیه وقوله عز وجل انی توکلت علی الله ربی وربکم وقوله سبحانه وان یکاد الذین کفروا
الآیات یا مراد کلمات معوذه است وبعضی گفته اند یا معوذتین وسورهٔ اخلاص والکافرون مراد ست زیرا که در ینها برائت از
شرک که در معنی استعاذه است ودر روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال واین حدیث در غایت صحت ست ودر درجهٔ اعلاست از صحت
ووصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک وفرمود
والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز روایت کرد این حدیث را ابوداود ونسائی
از معاذ واین حدیث معاذ معروف ست میان علما ومسلسل ست بو الله انی لاحبک وبطرق کثیرهٔ صحیحه آمده ودر معجم طبرانی ست
از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ثلث سه خصلت ست من جاء بهن کسی که بیاید آنها را وعمل کند بدان مع الایمان
با ایمان چه عمل خیر بی ایمان فائده نکند واعتبار ندارد وظاهر آنست که مراد با ایمان یقین وحیثیت بود دخل من ای ابواب الجنة شاء در آید
از هر در بهشت که خواهد وزوج من الحور العین وتزویج کرده شود از حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد واگر حیث را استعاره
برای معنی ما دارند یعنی هر چه که خواهد نیز صورتی دارد واین اوفق ست بمعنی اگر چه من حیث اللفظ بعدی دارد خصلت اول آنست
که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود ووصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابسه است ومراد قاتل ولی او ست که حق قصاص
بروی دارد وخصلت دوم آنکه ادی دینا خفیا ادا کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او ودائن یعنی گواه بر آن ندارد یا دائن
نیز نداند وفراموش کرده باشد یا مورث وی داده باشد بی علم وی وسوم آنکه قرأ فی دبر کل صلوة مکتوبة بخواند در پس
هر نماز فرض عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابوبکر رض بطریق التماس او واحدهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد
یا رسول الله پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس صدیق رض مبذول داشت وآنچه گفت مقرر داشت فقال او واحدهن پس فرمود
یا یکی ازین سه خصلت بیارد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک
نفع ما ارجو واصبح الامر ودر بعض روایات امر بید غیری واصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی
صدیقی یعنی عدو وصدیق هر دشمن ودوست را شامل ست از جن وانس دینی ودنیاوی اما دنیاوی که مدد کند در دین وبفوت آن
ضرری ونقصانی در دین وکمال حال وی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم تر ست تخصیص کرد بوی چه اگر
در مصیبت دنیاوی صبر کند ونظر بر الطاف خفیهٔ الهی تعالی دارد ثواب صبر وملاحظهٔ آن الطاف جبر آن نقصان کند وباین معنی
ایما کرد وفرمود ولا تجعل الدنیا اکبر همی ودر تقیید باکبر اشارتست بآنکه آدمی تا در قید حیات ست لابد هم دنیا خواهد بود وچنین درویش
ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی از جبابره وظلمهٔ جن وانس واشد آن نفس ست که از تسلط آن خدا نگاه دارد اللهم بک اصبحنا
وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر اصبحنا واصبح
الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه ونصره ونوره وبرکته وهداه واعوذ بک من شر ما فیه ودر بعض روایات
من شره وشر ما فیه وشر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین ودر بعض روایات ولا اقل من ذلک نیز آمده واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن و
اعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من البخل والجبن واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک

عمن سواک یاتی باتیوم **تنبیه معنی** بعد صلوة دانسته شد که چیست و نیز باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیارست هرچه از آنها خواند
کافی و بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد چنانچه شیخ ابن حجر مکی تصریح کرده امام محیی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة چنانکه گذشت
و ظاهر آنست که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همبرین نسق بوده نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده
و گفته اند که از ندب و ترغیب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار عمل آن حضرت بدان لازم نباید زیرا که فرق تمام است
میان سنت و مندوب **فصل در سنن رواتب از نماز** + مراد بسنن رواتب نمازهاست غیر فرائض که در روز و شب بطریق
راتب و توظیف میگذارد و عام تر از مؤکده و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحی در میان آن و لیکن قول او
که گفت که هر روز بران مواظبت مینمود صورة منافاتی بآن دارد مگر آنکه مصنف از جمله ما واظب علیه و مؤکدات دارد هرچند
در مرتبه کمتر از دیگران باشند و مؤکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند و لیکن
در معنی راتبه معنی دوام معتبرست و ماخوذست از رتوب که بمعنی دوام و ثبوت ست کذا فی بعض شروح المشکوة و گفته اند هر جا که
مواظبت مطلق مذکور گردد مراد مع الترک احیاناً بود چنانکه معنی سنت ست و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت وجوب ست
کذا فی بعض شروح الهدایة و اگر مقید بترک مذکور گردد خود ظاهرست فافهم اما در حضر ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود مروی نیست
که هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز رکعتین فجر و ظهر چنانکه بیاید دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت
بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا همچنین آمده است در کتب سته از حدیث ابن عمر رض با تبدیلی از اختلاف در الفاظ
آن و زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمر رض گفت حدیث کرد مرا حفصه که میگذارد وی
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که در نمی آمدم من بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین ادا
معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث صریح تر ازین درین باب آمده چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از
ظهر مذهب شافعی ست و متمسک وی همین حدیث ابن عمر رض ست و در گذاردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل
امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه رض و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسی که مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و در
روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه در بهشت زیاده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر
و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگرچه ترمذی حدیث عائشه رض را غریب
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده و لیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد اصل
حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المومنین علی رض آورده که میگفت میگذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشه رض و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علی رض حسن ست و همین
عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنها که بعد از ایشانند همین ست قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و
بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوگان دوگان ست و مقصود ایشان آنست که فصل کند میان رکعتین و باین قائل ست
شافعی و احمد و نیز از عائشه رض آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را پیش از ظهر نمیگذارد و بعد از وی میگذارد و این
طرق ست انتهی و مسلم و ابو داود از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه رض را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس تر بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس تر می در آمد بخانه و میگذارد دو رکعت

وابوداؤد در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوایوب انصاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چهار رکعت ست
پیش از ظهر که نیست در آنها سلام گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز نقل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز
چهار آمده است ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آن را بیان کرده چنانچه نقل کردیم تتمیمه در اثبات سنیت چهار رکعت پیش
از ظهر دو طریق ست یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه وغیر آنکه در اینجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب
و بیان فضیلت مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب است
وطریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا بآنکه چهار را در بیت شریف
میگذارد و عائشه رض آنرا دیده و ابن عمر وی دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد و تحیة المسجد دیده و ابن عمر رض آنرا سنت ظهر پنداشت
یا بآنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت
فتح درهای آسمان درین وقت و اشارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و متکلم علیه و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت
بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آنرا اقتضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از آن بپرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر ست
که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آن را اقتضا کردم و تمام حدیث در باب اشاره در نماز بدست گذشت و همیشه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بعد از فرض عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشه رض آورده
که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت
بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز وعلا و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا بعد عصر بود
و تا ملع آن تاویل که بعضی میگویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود از آن بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی
از وی آمده که گفت میگذارد وی صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت پیش از عصر پس روزی قسمت مال از آن شاغل آمد پس
بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از آن مداومت نمود بران و عادت شریفه وی بران بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بروی
مداومت مینمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت
تخفیف امت را و از جهت میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود
و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد
از آن و صوم وصال میداشت و نهی میکرد از آن و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور ست ولیکن حدیث دیگر آمده است در ابی داؤد
که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه
وآله وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رکعتین بعد از عصر پس دلالت دارد بر بودن آن از خصائص
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نهی مردم از آن و در بعضی آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه خود میگذارد گفتند چرا پنهان
میگذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار نهی از این دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی است و محققین علما
نیز همین ست پس حق آن می نماید که آن از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانچه
مصنف گفت والله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین ست پیش از ظهر و احادیث صحیحه در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و
گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و لفظ بخاری و ابی داؤد و نسائی که از عائشه رض روایت کرده اند اینست که کان

لا یدع اربعا قبل الظهر ورکعتین قبل الغداة بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
بامداد و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگذارد پیش از
ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عائشه رض و
نسائی و دار قطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف درینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع چنانچه در مقدمه
گذشت ولیکن علما که قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر دو تاویل کرده اند
یکے آنکه چون سنت ظهر در خانه گذاردے چهار رکعت گذاردے و اخبار عائشه رض از حال درون خانه است که میدید و چون در مسجد
بودی که دو رکعت گذاردی و ابن عمر ازین حال خبر داد و چون روایتی صریح باختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بر تاویل
و صرف از ظاهر بود اگرچه از قول عائشه رض که گفت کان یصلی فی بیته قبل الظهر اربعا استیناسی باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکه چهار
رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت راتبه ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود که هذه یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعة
تفتح فیها ساعتی ست که گشاده میشود دروی ابواب السماء درهای آسمان و احب بود دوست میدارم ان یصعد لی که صعود کند بجناب
حق و برود برای من فیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز این وقت حضور نماز ست فعل نماز
دروی افضل و انسب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر ست چه ظاهر
لفظ این حدیث که گفت چهار رکعت میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر درین ست که هر دو راتبه ظهر باشد گو چهار دیگر بجهت
زوال نیز میگذارده باشد یا همین راتبه ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعض علما گفته اند که مراد بحدیث فتح باب و صعود
عمل نیز سنت ظهر ست و اثبات این فضیلت منافات بسنیت ندارد باوجود ثبوت مواظبت و حدیث عائشه رض که مسلم و ابی داؤد
از عبد الله بن شقیق روایت کرده صریح ست در آن که آن چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت راتبه ظهر بود کما مر والله اعلم
و عبد الله بن مسعود بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد ورای سنت ظهر یا سنت ظهر
داخل آن بود و میگفت ابن مسعود انهن این هشت رکعت یعدلن برابری میکنند بمثلهن هشت رکعت را من قیام اللیل از تهجد بر آنکه
در عدد رکعات تهجد اختلاف روایات ست و عادت شریف نیز درین باب مختلف بود نه بود یا یازده یا غیر آن چنانکه در محلش بیاید
و یک رکعت از ان وتر ست و غالبا این قول ابن مسعود مبنی بر روایت نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب نباشد مقصود
همین ست که هشت رکعت درین وقت برابر هشت رکعت در آن وقت ست و هذا ظاهر و بعضی از مشائخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از
زوال با هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت ست چه درهای رحمت
چنانچه همین ساعت معلوم شد بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار ست و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف
شب است پوشیده نماند که در احادیث فضل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیر ست از شب تا وقت صبح ظاهرا ابتدای آن از بعد
انتصاف ست و کمال آن در ثلث اخیر که وسط ست میان مبدا و منتهی و چون هر دو وقت محل قرب و رحمت ست مناسبت ظاهر حاصل بود میان
هر دو وقت و نماز در هر یکی ازین دو وقت عدیل دیگرے بود در فضل و چون نزول رحمت در بعد نصف لیل اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را
عدیل آن ساخت و تشبیه بوے کرد نه عکس فافهم و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوة از ترمذی و بیهقی آورده که امیر المؤمنین
عمر گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود با مثل آن

در نماز سحر و هیچ شبے نیست مگر آنکه سجده میکنند پروردگار تعالی را دران ساعت پستر خواند این آیت یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و در مسند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسه بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت من حافظ کسے که محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع بعدها و بر چهار رکعت بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام گرداند خدا تعالے او را بر آتش دوزخ و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد به دو سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت ست یا با آنهاست هر دو احتمال دارد و ظاهر در اول ست و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که آیا غیر رکعتین راتبه یا با آنهاست و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد تسلیمه واحده یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و چند نکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر ست و این صادق ست با بودن راتبه از آن نماز انتهی و امیر المؤمنین علی گفت کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن فرق میکرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم با سلام گفتن علی الملائکة المقربین بر فرشتگان مقرب ومن تبعهم و کسانیکه تابع اند مرانکه را من المسلمین والمؤمنین از مسلمانان و مومنان یعنی اصل و سابق در سنت سلام نماز فرشتگان اند که مقربان درگاه الٰهی و سابق در سجود و طاعت و عبادت اند و مومنان درین مقام تابع و لاحق بایشان اند و بعضی گفته اند که مراد بسلام اینجا تشهد ست از جهت اشتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد والترمذی محسنا یعنی گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر نیز آمده و بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر ست و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول در ... واثبه عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم ست و لیکن چون در راتبه ظهر ذکر کرده معلوم مے شود که از اشتباه نظر ست در ان کتب و صواب آنست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المؤمنین علی کرم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر روز شانزده رکعت سنت میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از ان و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی ست از حدیث مطول ما علما در اسناد آن سخن گفته اند این حدیث مطول در کتب سنن نیامده تا تتمهٔ آن و سخنے که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آنست که مقصود بیان رکعات سنت روز ست نعم اگر چهار رکعت ضحے نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده میشود چنانکه بعضے محققین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که تو ل دو چهار رکعت ضحے عطف ست بر شانزده و باقی سنن رواتب را ذکر نکرده اعتماد اعلے شهرتها فتدبر و ابن عمر روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدا تعالے امرأ مردے را که صلے قبل العصر بگزارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داؤد روایت کرده اند وابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیث مذکور سابقا از امیر المؤمنین علے نیز در قبل العصرست که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابو داؤد از امیر المؤمنین علی پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذے و احمد درین حدیث بجاے رکعتین اربعا آورده و از جهت

اختلاف این روایات ست که مذهب حنفی تخییرست میان چهار و دو و جمع بین الاحادیث و چهار افضل ست چنانچه در کتب
اصول فقه تحقیق آن نموده اند و دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرمود چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیدند
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت پیش از مغرب میگذارد گفت نمیگذارد ولیکن میدید ما را که میگذاردیم پس نه امر میکرد ما را
ونه نهی می نمود ازان و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون مؤذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه برمیخاستند
و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را
می دید که نماز میکنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون به مسجد می درآمدند و این جماعه را در نماز میدیدند گمان می بردند
که مگر نماز مغرب را گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر موطا آمده که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سه بار میفرمود بین کل اذانین صلوٰة و در مرة ثالثة فرمود لمن شاء یعنی هر که خواهد بگذارد و هر که خواهد نگذارد و مراد
بدو اذان اذان و اقامت ست و انس گفت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمترست میگذاردند و ازینجا
ست که بعضی گفته اند که این راتبه لمغرب است و داخل نماز بعد از عصر نیست ولیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند و در صحیح
ثابت ست که فرمود صلوا قبل المغرب بگذارید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثة و گفت در بار سوم
لمن شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییرست مر هر کرا خواهد کراهة ان یتخذها الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جهت
ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت مؤکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها پس گذاردن آن مندوب
و مستحب ست اما در درجه رواتب که بر آن مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت
پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده و منکر شدند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک رض تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین
و غیرهما ورود یافته و جوابش معارضه آن احادیث ست بانچه ابوداود آورده که پرسیده شد ابن عمر رض از رکعتین قبل المغرب پس
گفت ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این
حدیث صحیح ست نزد ما و راجح ست بجهت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف
آن آمده زیرا که صحت معتبرست باجتهاد و رأی ایشان و دائرست امر رواة بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق
و عدم آن همچنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه از تعیین مراتب صحت و قرار داد آنکه
که اصح الکتب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کردیم اینجا آورده فتذکر والله اعلم اینست آنچه مصنف از سنن رواتب
ذکر کرد و ترمذی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات
لم یتکلم فیما بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از عائشه رض آورده که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا
فی الجنة و حدیث ابی هریره رض را تضعیف کرده انتهی و این نماز یست که آنرا صلوٰة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر رض
روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس تر خواند
این آیت را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت ست بعد از ظهر که اگر راتبه را نیز از وی
حساب کنند حاصل گردد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث بنظر نیامده و شمنی تعلیل بر گذاردن
چهار رکعت قبل العشاء و بعد آن کرده که وی مثل ظهرست در عدم کراهیت تطوع قبل و بعد و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن سنت
قبل العشاست و در حدیث بخاری البعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داود از شریح بن هانی چهار یا

آمده و احتمال دارد والله اعلم که شش با رکعتین باشد و شمنی نیز در چهار رکعت بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در بدایه
چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو را نیز از آنها شمرده
با وجود آنکه از مستحبات اند ولیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آنهاست سنت بجهت ثبوت مواظبت
بر آنها چنانکه ابوداود از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عائشه رض را از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت نگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز عشا را هرگز و در آمد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و نطعی بر زمین
انداخته بودند که سوراخی داشت و دیدم من که آب از راه آن سوراخ می برآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامهای خود را
از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت انتهی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام
آن کرد و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانه خویش گذاردی و نیز بر آن ترغیب کردی و فرمود که محبوب‌ترین نماز مرد بعد از صلوة مکتوبه
نمازی است که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگرچه در حرم یا درون خانه کعبه باشد علی الصحیح
دو رکعت سنت بعد از مغرب که هیچ وقت در مسجد نگذارد و قرائت درین دو رکعت بیشتر سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
بود چنانکه ترمذی از عبدالله بن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
که میخواند در رکعتین بعد از مغرب و در رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر نیز آمده و
گفته که حدیث ابن مسعود غریب است نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عبدالملک بن معدان از عاصم و ابوداود از ابن عباس روایت
کرده که گاهی تطویل میکردی صلی الله علیه وآله وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد و چون
درین حدیث نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات
در مسجد میگذارد بجهت عذری که منع از دخول بیت میکرد و محتمل که در خانه بود و ابن عباس رض را علم بدان حاصل شده باشد و خانه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متصل مسجد بود و جز دیواری در میان نه و در دیوار دری بود بجانب مسجد و اگر یکی را خانه نزدیک مسجد
نبود تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه رزین و بیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را زیرا که آنها برداشته میشوند همراه فریضه فوت شود آیا همین عذر در گذاردن آن
در مسجد گردد یا نه محل نظر است فتدبر والله اعلم و از ینجهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گذاردن این دو رکعت در خانه
تاکید بسیار کردی و در هیچ وقت بی عذر در مسجد نگذارده علما را درین محل خلاف است که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد
مجزی و مکتفی از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید
عدم کفایت چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بعد المغرب فی المسجد کسیکه بگذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد یکون عاصیا
ابو ثور که از اصحاب شافعی رح است و میگویند که جنید بغدادی در فقه مذهب او داشت میگوید هو عاص گذارنده این دو رکعت در
مسجد عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بگذاردن آن در بیوت و فرمود علیکم بها فی بیوتکم
و اصل در امر وجوبست و تارک واجب عاصی و نزد بیشتر علما مجزی باشد در اصل سنت و لیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی و افضل بود
از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امری که کرده برای استحبابست نه وجوب و مختار اکثر علما همین قول است و در
سنت مغرب چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فریضه سخن چیز نگوید و در خانه گوید چه در حدیث رزین آمده است که مکحول شامی که از کبار
تابعین است بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول گفت مکحول یعنی پیش از آنکه

حدیث ست در بیان مراد از حدیث یعنی قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین یعنی بر داشته شود نماز وی در مقام علیین که محل کتاب اعمال ابرار است
وعبارت مصنف ناظر در انست که لفظ قبل ان یتکلم مندرج ست از راوی وظاهر لفظ جامع الاصول غیر آن انست که این لفظ هم از اصل
حدیث است وقول پیغمبر ست صلی الله علیه وآله وسلم سنت دوم آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله ایست از انصار در آمد ونماز شام گذارد چون فارغ
شد دید که اهل آنجا نه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود هذه این نماز صلوة البیوت نماز بیوت است که در خانه باید گذارد وظاهر انست
که اشارت بهذه بخصوص سنت مغرب باشد که حاضر ست واحتمال دارد که مطلق نماز نفل که در ضمن این قید مفهوم ومتحضر ست بود
واز جهت مصنف تایید مطلوب بحدیثی دیگر کرد وگفت که در لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است چنین واقع
شده است که ارکعوا هاتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود واین صریح ست که مراد رکعتین مغرب ست نه مطلق
نفل ونیز بصیغه امر واقع شده ودر روایت ترمذی ونسائی آمده که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت ولیکن ترمذی گفته که
اینحدیث غریب ست نمی شناسیم او را مگر بهمین وجه وگفته که صحیح انست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد رکعتین بعد المغرب را در بیت خود وگفت که بتحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم گذارد مغرب را وگذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشا پس باین حدیث معلوم شد که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که
مجموع سنن ونوافل خصوصا سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی وعذری که موجب وقوف در مسجد ومانع در آمدن در خانه
بود وچنانچه خود در خانه میگذارد وصحابه را نیز بدان امر میکرد میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز نافله در خانهای خود
فان افضل صلوة المرء پس بدرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیته در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد
بباید گذارد بجماعت ونیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم ولا تتخذوها قبورا وشک نیست که امر در عموم نوافل برای
استحباب است باتفاق بدلالت سیاق حدیث وامر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر ونزد بعضی برای وجوب از جهت
عدم قرینه خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی ست دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجر ست بعد از وی سنت مغرب
بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشا بعد از وی سنت پیش از ظهر وبعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر افضل سنت
بعد از ظهر ست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی واحادیث در فضیلت وتاکید سنت فجر بسیار آمده ودر حدیث مسلم ست که رکعتا
الفجر خیر من الدنیا وما فیها وعائشه رضی الله عنها گفت نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر
ومحافظت وتاکید وی صلی الله علیه وآله وسلم بر نماز سنت بامداد بحدی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت
نمودی ومروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر ونماز وتر واین عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز وتر
سنت ست چنانچه مذهب بعض اصحاب شافعی وابی یوسف ومحمد ست ونزد امام ابو حنیفه وتر واجب ست ورکعتین فجر سنت
وحق آنست که اگرچه احادیث در تاکید سنت فجر ورود یافته ولیکن نه در آن مرتبه در کثرت وتاکید که در وتر ست تاکید در سنت
فجر بطریق بیان فضل وکثرت ثواب ست اما در وتر بالفاظی که مشعر ست بتحتم ووجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود وآنکه
در حدیث ترمذی وابی داود ونسائی از علی مرتضی رضی الله عنه واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی
حتم مماثل حتم صلوة مکتوبه است نه مطلق آن وآن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوة الحدیث

از جماعهٔ صحابه بطریق متعدده آمده اگرچه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند اینچنین گفته شیخ ابن الهمام و گفته اولی تمسک بحدیثی است که ابی داود
که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منا سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا انتهی و در بعض احادیث
اطلاق سنت بروی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت است یا مراد طریقهٔ مسلوکه در دین است و قول مصنف در هیچ حدیثی نیامده که در سفر
هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجیب است ترمذی و ابوداود از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در هژده سفر و ندیدم او را که ترک کرده باشد دو رکعت را در وقتی که زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آنست که وی راتبهٔ ظهر باشد و هم ترمذی از
ابن عمر آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت حدیث حسن و در روایتی از
ابن عمر آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حضر و سفر پس گذاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی
و گذاردم با وی در سفر ظهر دو رکعت بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت و نقصان
نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار است و بگذارد بعد از وی دو رکعت و گفت هذا حدیث حسن و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که
وی پسر خود را میدید که نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی و این منافی است با آنکه مالک از نافع از ابن عمر روایت صحیح سانید گفته اند نعم از ابن عمر بر خلاف
این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ندیدم او را که تسبیح میکرد
در سفر و مراد به تسبیح نماز نفل است که آنرا سبحه نیز گویند و از ابوبکر و عمر و عثمان نیز همچنین دیدم که میگذاردند ظهر و عصر را دو رکعت و نمیگذاردند
پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حفص بن عاصم گفت صحبت داشتم با ابن عمر در طریق مکه پس گذارد نماز ظهر را دو رکعت پس آمد در منزل خود
و بنشست جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میگذارند گفت اگر من نماز نفل میگذاردم هر آینه فرض را
تمام میکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی است از تنفل پس اگر تنفل در سفر مشروع بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل
فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق است و در شرح مشکوة میگوید شاید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر رواتب را
در منزل خود میگذارد و ابن عمر آن را نمیدید یا ترک کرد در بعض اسفار بجهت تنبیه بر جواز ترک و فقها را در سنن رواتب در سفر سه قول است
ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در رواتب است اما نوافل مطلقه بالاتفاق دارند مستحب است مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن
و از تتمهٔ این مبحث در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردد ان شاء الله تعالی و علما را که قائلند بسنت بودن وتر و سنت فجر هر دو
دو قول است در افضلیت نماز سنت فجر و نماز وتر بعض میگویند که سنت فجر آکد است و اعمل بجهت وقوع احادیث کثیره در تاکید
و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او بدرجهٔ وجوب حتی که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویا مقصود مصنف
جواب از این قول است که گفت و چنانکه وتر نزد بعضی واجب است سنت فجر نیز نزد بعضی واجب است پس باینجهت وتر را ترجیح نتوان کرد
و لیکن قول بوجوب وتر اقوی و اکثر است از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد
جواب فلا کلام و بعضی از مشائخ در مشروعیت سنت فجر که در اول روز است و وتر که در آخر شب است و بیان مناسبت میان
این هر دو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو مصروف شد بتاکید یا وجوب از جهت
در هر دو نماز سوره اخلاص خوانده شروع شد با سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سوره اخلاص و در وتر در رکعت ثانیه
و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر + قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیة + که در سوره البقره است و در
ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة + که در سوره آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اوسطی

قولوا آمنا و در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب
الجحیم میخواندند اما غالب احوال قرائت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند مر توحید عمل و علم را توحید معرفت و ارادت و توحید
اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب حاصل سورة الخلاص فی فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی
مذکوره اند و باین بیان وجه قرائت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد
والله اعلم فصل الاضطجاع بعد سنة الفجر عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی
راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عائشه رض آورده اند که گفت چون میگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من و الا اضطجاع می نمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز زیاده کرده
بخاری علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر
عقد کرده و از عائشه رض آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی
سخن میکرد با من والا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم
و غیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری که از ان چاره نبود و گفته
همین ست قول احمد و اسحق انتهی و تکلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه رض فان کانت لی الی حاجة
تکلمنی ناظر در انست و اگر سخن نه از جنس ذکر و ما لابد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت
تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر هست که فرموده اذا صلی
احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس گو بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی
راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت است از ینجا
که ابن حزم ظاهری میگوید فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و
بعضی از علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند همچون شیخ محی الدین بن عربی
صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم تا این جزم در بیان این مطلب چه گفته باشند و الا پوشیده نماند که اقتضای امر در وجوب و فرضیت
این فعل آنست که اگر ترک کنند آثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکراهیت
آن قائل اند و آنرا بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد فرمود
چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود که کدام فصل بالاتر از سلام باشد
گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابو داود آمده که چون ابو هریره رض حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث با ابن
عمر رسید گفت اکثر ابو هریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم
ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با ابو هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان
فراموش کردند و بالجمله حکم بدعت بودن این عمل بغایت بعید ست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ
یا خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از
اختلافات نه در بعضی احادیث صحیحه آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمدی ذکر اضطجاع ذکر اضطجاع در بعضی احادیث بعد از نماز تهجد آمده
که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازینجهت ست که جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند

و باستحباب قائل شده و امام مالک میگوید اگر از برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندیده و موجب انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابو حنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بتعبد و الله اعلم و در خفتیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آنست که تا خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نباید چه دل که مضغه صنوبری است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و راحت و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب دیر آید و چون بیاید گران نبود و ازین جهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب است اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و چون نوم نهایت راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر قیام شب را و ازینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل عالم را در عبادت نافع بود مراد بدل اینجا لطیفه مدرکه است و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند تنبیه در احادیث صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از گذاردن رکعتین فجر در بین اضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که نائم را باشد و آنرا غطیط گویند و همچنان برمیخاست و نماز میرفت و عدم نقض طهارت بنوم از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است و بعض گفته اند از خصائص انبیاست صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی است انی اری فی المنام انی اذبحک و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مراد از خواب خیال کنید هر چه شما میگوئید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال اینست پس چرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و تعریس نزول مسافرست در آخر شب برای خواب و استراحت و قصه لیلة التعریس آنست که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از غزوه خیبر بمدینه عود فرمود یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و بلال را گفت امشب تو برای ما حفظ و حراست کن و از طلوع فجر خبردار باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه بخواب رفتند چون وقت فجر نزدیک رسید بلال براحله خود تکیه زد خوابش درگرفت هیچ یکی وقت نماز بیدار نشد نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه صحابه تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسیکه بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و هولناک بود گفت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال چه کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بارها بربندید و سوار شوید و ازین وادی برآئید و در روایتی آمده که فرمود اینجا شیطان است بارها بربستند و برآمدند و جای دیگر نزول کردند پس وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا اقامت گوید برای نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجماعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا پس تا بیدار شود و یا آگاه گردد گو بگذارد درین وقت چنانکه میگذارد در وقتش و وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگوئید با وجود بیداری دل

چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم ست لاجرم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع
و غروب مدرک نگردد اگر چند دل بیدار ست مثلاً شخصی بیدار ست و در کنج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس
بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و اگر گویند
چرا بکشف و وحی و الهام در نیافته گوییم این فعل باری تعالی ست اگر دران وقت وحی و کشف نکرد چه توان کرد درینجا حکمتی بود که
تشریع بعضی فوائت و ادراک شرف اتباع ست و جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار ست و خواب را در وی تاثیرے نه و لیکن توان
که او را حالتی و شهودے دست دهد که دران مستغرق گردد و از ماسوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه
در بعض احیان در حالت وحی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالی عظیم که کنه آن را
جز خدا کسے نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش گردانیده اند تا باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف
متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لائح گردد و بعضے از مشائخ صوفیه گویند که این خواب و فراموشی از ان حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم ابتلاے الٰهی بود بر اخذ تدبیر و ترک تفویض بتقدیر اگر چه تمسک باسباب مرتبه تحقیق و تمکین ست اما درین مقام
این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب بنسبت بسنت بحضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم والله اعلم

فصل + در قیام شب مراد بدان نماز تهجد ست بدانکه علما را اختلاف ست که قیام لیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیل ازکی ست و آن آیت تنزیل یعنی قرآن ست و من اللیل و بعضی از شب فتهجد به ترک
خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنی خواب نافلة لک یعنی حالی که زائد ست این تهجد بر صلوات
خمس برای تو یا فضیلت ست برای تو بجهت اختصاص فرضیت آن بتو جمعے که قائل اند بودن تهجد سنت میگویند این آیت
صریح ست در عدم وجوب زیرا که نافله یعنی صلوة نفل ست که زیادت ست بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که
قائل اند بفرضیت تهجد میگویند قول وی فتهجد امر ست صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمل ای خواب
کننده در شب جامه بر خویش پیچیده قم اللیل برخیز در شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب و فرضیت ست مادام که قرینه بر خلاف
آن پیدا نشود و ناسخ صریح برای این ایجاب نیامده پس وجوبیکه مستفاد ست ازین امر بر حال خود باشد و قول مؤلف و ناسخ
صریح نیامده گویا اشارت ست بر آنکه بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ این وجوب ست
چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیلی که در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان
بعد ازان منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود مراد بقرآن قرائت نماز داشته اند پستر این نیز منسوخ
شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عائشه رضی پرسید از قیام
لیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عائشه رضی گفت آیا تو قرآن نمیخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض گردانید بروی قیام شب را
در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی تا یکسال و نگاه داشت حق تعالی خاتمه این سوره را
تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود فریضه پس مصنف
میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم
درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند آنکه کسی گوید امر برای وجوب ست اگر قرینه بخلاف
آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بر آن چه معنی نافله تطوع بود جواب میگویند اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بود کے

چه نفل مخصوص نشد سے بانکه نافلة لک یعنی حاجت نذکر لک که مفید اختصاص بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ست نبودی
چنانکه معنی لغوی سے روست و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنافله تطوع نیست بلکه مراد بنافله زیادت ست
زیرا که نفل مخصوص را که زیادت ست بر فرائض و فرضے مخصوص تطوع نمیکنند دلالت بر تطوع کند یعنی افاده ٔ شود که بقید مجرے
ومطلق زیادت بی آنکه مخصوص ست بتو وجه دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لک آن باشد که تهجد فریضه زائده ایست مر ترا بر صلوٰة خمس مفروضه و مخصوص
در فرضیت نماز نفع مصلے ست صلوٰة سے بلام باین جهت درست باشد اگرچه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود ازینجا چنین تفسیر کرده اند
این آیت را در تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافلة لک ست زیادت درجات ست ازینجهت مخصوص شد بوی
صلی الله علیه وآله وسلم چون قیام شب در حق غیر وی مباح ست بمعنی غیر واجب یعنی مستحب و مکفر سیئات ست واما در حق وی
که مغفور مطلق و معصوم ست موجب زیادت درجات و علو مراتب ست عجب آنکه از کبار ائمه تفسیر ست میگوید که غیر وی را نوافل نیست
بلکه مکفرات ست و نوافل خاص ست بوی و این سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافله معتبر ست بمعنی زیادت درجات ست
نه بمعنی زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران
محافظت نمودے و اگر فی الجمله مرضے و کسلے و کوفتے داشتی نشسته گذاردے و ترک نکردی کما جاء فی الحدیث و اگر گاهی بسبب
مرضے قوی یا بسبب غلبه ٔ نوم نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل آن فائت شده
بگذاردے چنانچه ترمذے از عائشه آورده و گفته هذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بران حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم بران فعلا و قولا بسیار بود
در صحیحین و غیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستاد که پایهای مبارک وی ورم کرد و از عائشه آمده که بشگافت
قدمهاے او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چیست و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تأخر فرمود افلا اکون عبدا شاکرا
نباشم یعنی چون مولے مرا باین مرتبه امر زید من شکر وے نگویم و محبت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعیفے و تندارے پیدا کرد
چنانچه در وقت پیرے عادت ست نشسته میگذاردے و قرأت نشسته کردے و چون نوبت رکوع نزدیک شدے
بایستادے و پاره ٔ ایستاده بخواندے پس برکوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم نزول میکند یعنی متجلی میشود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک و تعالی هر شب بآسمان دنیا وقتیکه
باقی مانده ثلث آخر شب میگوید کیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را و کیست که سوال کند از من تا عطا کنم او را و کیست که طلب
آمرزش گناهان کند تا بیامرزم او را و ابن ماجه و صحیح مسلم از جابر آورده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت
در شب ساعتے آفریده اند که هرچه دران ساعت بطلبند بیابند و ترمذے از عمرو بن عبسه آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم قریبتر آنچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب ست و اگر توانے که دران وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن و چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر تهجد وعده ٔ بعث مقام محمود که در آخرت مخصوص اوست کرده اند لاجرم بر متابعان او نیز درین فعل
پرتوے از انوار آن مقام بتابد زیاده برین چه فضیلت بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب زیاده از سیزده
رکعت نماز نگذاردے و گاه بر یازده رکعت اقتصار کردے و هشت رکعت یا شش رکعت را دوگان دوگان گذاردے
و پنج رکعت آخر را بیک سلام گذاردے همچنین ست در جامع الاصول از روایت ابوداود و این در جانب زیادت ست و اما
در جانب قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر عبارت آنست که درین میان جلسه کردی و لیکن سلام در آخر

دو وسے ولیکن از روایات صحیحین آورده که لم یجلس فیهن یعنی در میان جلوس نیز نفرمودی و در کلام مصنف نیز بیاید که گذارد
بیک سلام و یک تشهد و در میان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر و فقها را درینجا خلاف است که آیا قعده زیاده بر دو رکعت
گذاردن درست است یا نه و آنهائی که منع کنند یا این را مخصوص بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم دارند یا از جلوس سلام
خواهند ابنای نوافل بر یک تحریمه جائز است بی خلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام
واحد خلافی مشهور است و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان است و نزد
صاحبین در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک باحادیث
دارند که ورود یافته است دران باب همه آمده است والله اعلم و بعضی از علمای حدیث میگویند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت
نبود و چون بر ایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب
میگویند که روایت سیزده صحیح است اما مراد دو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است
باحتساب کردن رکعتین فجر از آن و برای تائید این توجیه و تاویل میگویند که این معنی در حدیث صحیح از عائشه صریحا مبین است که
گفته کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة برکعتی الفجر وقال الشعبی گفت شعبی که از مشاهیر
تابعین است سالت ابن عباس و ابن عمر پرسیدم ابن عباس و ابن عمر را عن صلاة الرسول باللیل از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که در شب میگذارد فقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود
منها ثمان از آنکه سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث و وتر میگذارد بسه رکعت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت
بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و سنت در رد این سخن بعض علما میگویند که در صحیحین روایت دیگر آمده صحیح در آنکه سیزده
رکعت خارج سنت بامداد بود اگرچه نیز روایت آمده صحیح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود و لیکن قطع باینکه
یازده بود و پس سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعض علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس مرویست از ابن عباس انه که ابن عباس
بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانه خاله خود که نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از ازواج مطهره بود و فی روایت
از ابن عباس که گفت شب کردم در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اهل خود
ساعتی پس ترا اندا خفتند برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من
بر عرض وی و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و بنشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بدو دست و نظر کرد
بجانب آسمان و بخواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از آن فی خلق السموات والارض تا آخر سوره و بعد از ان برخاست
بسوی مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از ان مشک بین بین یعنی سیراب کرد بی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب
و لیکن همه جا رسانید و در روایتی کشاد بند دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و نیکو کرد وضوی خود را و پرسید که آن پسرک
چه شد پس بیدار کردند مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ایستاد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بنماز و ایستادم من در پهلوی چپ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام یعنی
پس قیام نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من اللیل پاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم
رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پس وتر کرد بیک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد ثم اضطجع

بیشتر اضطجاع کردے حتی جاءه المؤذن تا آمد بر در وے موذن برای اعلام نماز فجر فقام پس برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بیا
بگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح پس تر برآمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت
دیگر از ابن عباس آمده صلی ثلث عشرة رکعة گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت را ثم نام پس تر خواب کرد
حتی نفخ تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کردے نفخ کردے و نفسے که از نائم برآید برآمدے و از وے تعبیر بغطیط
و خطیط که هر دو بیک معنی ست نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس ست از سده
و غیر آن فلما تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین گذارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد در این لفظ
صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه
شش بار مکرر ست بر هر تقدیر صریح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس
تاویل بعض علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شد علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت
اخیر افتاد بعضے خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علماست و بعضے با رکعتین فجر داشتند و حق آنست که هر دو بود تارة فتارة
و ادعای دوام یکے ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده با عدد فرائض و سنن
رواتب جمع کنے مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شبانروزے چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بران مواظبت و محافظت نمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول بمذهبی که راتبه قبل الظهر را دو رکعت
گویند چنانچه گذشت و دوم بمذهبی که چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیه است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع
چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز
شبانروزے چهل باشد و آنچه زیاده بران گذارده دائمی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز
فتح مکه در خانه ام هانی گذارد امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درین وقت گذارد و لهذا در حدیث سبحة الضحی
واقع شد چه اضافت دلالت دارد بر سببیت وقت ضحی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف
و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسید بگذاردے یعنی آن بعارضه سبب قدوم سفر بودے نه از جهت این وقت و اکثر اوقات
قدوم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت چاشت بود محل نظر است و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال است بر آنکه
مختار نزد وے آنست که آن نمازی ست دائمی غیر متعلق بسببے چنانچه تحقیق این در ان فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت
مسجد که بسبب دخول مسجد و مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسے گذاردی که بزیارت برفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی از اصحاب
رفتی در گوشه خانه وے دو رکعت نماز گذاردے و برائے وے و اهل خانه وے دعا بخیر و برکت کردے و انکس آنجا را
در خانه خود مسجد گرفتے و در آنجا نماز کردے و بعضے از اصحاب همین غرض آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخانه بردندی
تا گوشه خانه را بنماز خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصاً آنهائے که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودے کما جاء فی
الاحادیث و امثال این اسباب که گاه گاہے عارض شدے پس باید که طالب حق متابعت وی صلی الله علیه وآله وسلم کنند و آن
چهل رکعت را که بمثابه اربعینی تمام ست بهیچ گونه در هیچ وقت باختیار فوت نکند و در جمیع عمر بران مواظبت نماید و ملال و کسل را بخود
راه ندهد که بیگمان و شبهه سبب فتح ابواب سعادات و نیل مرادات جاه و دانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که هر روزه
چهل نوبت در اکرم الاکرمین را بانگشت طلب و ادب بر طریق و اتباع اشرف عجم و عرب صلی الله علیه وآله وسلم زدن گیرد در اسرع اوقات

واقرب حالات در سعادت بر وے کشاده گردد و چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر سیزده
نبود خواست که اوقات آن را نیز بیان کند با روایات مختلفه که دران ورود یافته یا بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن دانچه از لواحق
آن باشد پس گفت فصل در کیفیت قیام لیل چون نیمه شب بگذشتے بر خاستی و گاهی بیشتر از نیمه شب بر خاستے و گاه
چون خروس در خروش آمدے چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث
و آن یعنی خروش خروس غالباً بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب می باشد و اصل درین باب آیت کریمه
یا ایها المزمل ست که از ان تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون
بیدار شدے دعائیکه در وقت استیقاظ ورود یافته است بخواندے و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث
اینچنین ست که خواب را از روے مبارک مسح کردے و مراد همین ست که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث بخاری
آمده که در وقت مسواک کردن آواز اع اع و در روایتے اخ اخ آمدے و نیز آمده که چندان مبالغه در مسواک کردی
که لثه یعنی گوشت بنجهاے دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختے و در حال مسواک و وضو چنانچه در حدیث که از ابن عباس
نقل کنند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ پیش از وضو در وقتیکه از خواب بر خاستی و نظر بجانب
آسمان کردے ده آیت از آخر سوره آل عمران خواندے از ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب تا آخر سوره بخواندی و در روایت ابی داود از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی
از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد
جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودے چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی امت را نیز بآن امر استحباب فرمودے
چنانچه مسلم از ابو هریره آورده که اذا قام احدکم یعنی قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس گو که افتتاح کند
صلوته نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث
صحیحه ورود یافته جمله آن بر هشت طریق بلکه زیاده از ان وارد شده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر کدام از انها
در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر ست در مواظبت بر یکی از ان انواع و در فعل هر یکی در اوقات مختلفه و
ظاهر این طریق اخیر ادخل و انسب باشد بسلوک طریقه اتباع کما لا یخفی نوع اول از ان هشت طریق آنچه در حدیث عبد الله ابن عباس
بروایتی از روے آمده ان رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیقظ بیدار شد فتسوک و توضأ پس مسواک کرد
و وضو ساخت و هو یقول در حالتی که وی میخواند ان فی خلق السموات والارض و اختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
فقرأ هؤلاء الآیات پس خواند این آیات را حتی ختم السورة تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام پس ایستاد برای نماز فصلی
رکعتین پس بگذارد دو رکعت را و اطال فیهما و دراز کرد درین دو رکعت القیام والرکوع والسجود قیام و قرأت و رکوع
و سجود را درین حدیث مجملاً تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز ورود یافته هست چنانچه در فصول سابقه
در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ثم انصرف پس باز گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از گذاردن این دو رکعت فنام پس بخواب رفت
حتی نفخ تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک پس کرد این دو رکعت را باین صفت که مذکور شد و باز دیگر تا گشت ثلاث مرات سه بار و
گشت مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلک و در هر مرتبه ازین مرات یستاک مسواک میکرد و یتوضأ و وضو میکرد بعد از
استیقاظ و یقرأ هؤلاء الآیات و میخواند این آیات را ثم اوتر بثلاث پس وتر کرد بسه رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث

نہ رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤذن پس اذان نماز فجر گفت مؤذن فخرج الی الصلوٰة پس بیرون آمد برای نماز
وهو یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا
واجعل من خلفی نورا ومن امامی نورا واجعل من فوقی نورا ومن تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت مسلم ست و در بعض روایات
بخاری زیادت وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا بعد از فوقی نورا و در بعضی ذکر عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری
و در بعضی واجعل لی نورا بدل واعظم لی نورا نیز واقع شده و ذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست ما نا که مقصود راوی
درین روایت بیان نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر ست از وی ساکت ماند و لهذا در روایات دیگر
از ابن عباس ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابوداؤد آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوٰة لیل بدو رکعت خفیف نیز
درین روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را خود میکرد و امت را نیز بدان امر
میفرمود چنانچه گذشت از حدیث عائشه و ابی هریره و جواب ازین گفته اند بدو وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه گاه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است که گاه
بدو رکعت مطول چنانچه درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عائشه واقع شده و
عائشه از جهت آنکه شب با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یک خانه میبود بحال قیام شب و کیفیت نماز وی صلی الله علیه وآله
وسلم اعرف و اعلم بود شاید که آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد و نیز ابن عباس
که در ایام زمان صغیر بود احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد و درین
جواب اخیر نظر ست چه در بعض روایات از ابن عباس ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است و در بعض احادیث غیر وی از
عائشه ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد از کریب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را
چگونه بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب فرمود بیتوتت کردم نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم شبی که نزد
میمونه بود پس بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با وی پس استادم
در پهلوی چپ وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود پس نهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواهد
بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس سلام داد
پس گذارد یازده رکعت با وتر پس بخواب رفت پس آمد وی را بلال و گفت الصلوٰة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد
دو رکعت را پس بگذارد نماز با مردم و بنابر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم
ذکر آن در روایت دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی بود در بیت میمونه مگر آنکه گوییم
در هر مقام غرض بروایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد یا قائل شویم بتعدد این قضیه و لابدست از
قول بآن از جهت وجود روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن چنانچه در جامع الاصول مذکورست و بعضی از آن در ضمن
بیان معلوم گردد و الله اعلم نوع دوم کیفیتی که عائشه روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم
از عائشه نیز همین گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عائشه
در صحیح آمده که در آنجا ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین نیست و بعد از آن تطویل میکرد ده رکعت به پنج سلام میگذارد و وتر را یک رکعت
میگذارد بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

که میگذارد و بعد از فراغ از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از
عائشه رض آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد
رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بودے پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت
ابن عباس نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و مانا که تخصیص مصنف آنرا به عائشه رض بجهت آنست که بزعم وی افتتاح برکعتین خفیفتین در
روایت ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دو رکعت خفیفه پس گذارد دو رکعت دراز بیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو
رکعت پیش پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پیشتر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس وتر کرد تا این مجموع
سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر از آن و لیکن در حدیث زید در روایت
موطا ذکر رکعتین خفیفتین نیست نوع سوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد با ابن
عباس رض و عائشه رض و در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقی که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود
بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث ظاهر نشود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد
درینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت فجر بے افتتاح برکعتین خفیفتین حمل کرده شود کیفیت آنرا بر مثل آنچه در فصل سابق از ابن عباس
در بیتوتت بیت میمونه نقل کردیم پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با افتتاح برکعتین خفیفتین و عدم آن باشد با اشتراک در گذاردن
سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابوداود از ابن عباس در قضیه بیتوتت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد و بعد از سلام
بعد از آن پنج رکعت میگذارد که بدان وتر میکرد نماز را و درین طریق نیز سیزده رکعت باشد گذاردن آن پنج رکعت بیک سلام و یک
تشهد بودے و در میان پنج رکعت نشستن نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابوداود بتصریح آمده که لم یجلس فیهن اگرچه در بعض
روایات وی لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و ازینجا بعض فقها گفته اند که مراد از جلوس همان سلام است نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد
گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از عائشه رض آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داود است
که هشت رکعت و از آن پیاپی میگذارد و نشستن نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و برمیخاست برکعت نهم و سلام نمیداد و بگذاردان
یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میکرد بیان نماز راوی نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد از آن برمیخاست
و دو رکعت نماز میگذارد در پی وتر و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد الوتر نشسته شروع کردی قرائت کردی چون نوبت
برکوع رسیدے برخاستی و رکوع کردی و سجده رفتی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز در موطا از اسود بن یزید
آورده که از عائشه رض از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در شب میگذارد پرسید گفت در اول سیزده رکعت میگذارد بعد از آن
دو رکعت ترک داد و یازده آمد و بعد از وی نه رکعت میگذارد و بود آخر نماز وی در شب وتر نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه
در روایت بخاری از مسروق آورده که پرسید از عائشه رض از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده
بود یعنی در هر وقتی یکی ازین انواع بوده و نیز در موطا آمده که ایتار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نه رکعت بعد از آن به هفت
میکرد و گذاردن هفت رکعت باین کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نبود در رکعت ششم می نشست و پیش از سلام برمیخاست
و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد از آن دو رکعت می گذارد بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داود از عائشه رض آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیر شد و تن وی گوشت گرفت نقصان کرد از نه رکعت دو رکعت آورد و او را به هفت و همچنان از عالم رفت و بالجمله روایات

در حساب مختلف آمده اکثر آن سیزده رکعت ست و اقل آن هفت و بعضی از علما هیچ حکم نگفته اند و حدیثی درین باب منفرد نمی آید و نیز
باید دانست که در بعض روایات وتر را داخل آن شمرده اند و در بعض خارج و ازینجاست که ترمذی میگوید یکی از سیزده بیشتر نیامده و از
تسع کمتر نه و نیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل داشته و در بعض خارج و در بعض رکعتین فجر را نیز از تتمه نماز شب شمرده و در بعض
روایات یک رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه یا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در
جامع خود از ام سلمه رضی الله عنها آورد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید و ضعیف
گشت وتر میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت
و پنج و سه و یک و گفت معنی این سخن آنست که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب با وتر و خوانده شد
همه را وتر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام
لیل داشته نوع هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع
سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده و یا نه و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر
سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان دوگان بود و سلام بعد از هر دو رکعت و وتر
بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت ست و وتر بسه رکعت چنانچه مذهب حنفی و بعض ائمه دیگر ست
نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نمود و اینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن
کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری بآن چه محل طعن ست یا رب مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص بآن
صورت ست که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت وتر گذارند
این طریق باین خصوص مطعون ست و این توجیه بعید ست چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت ست مطلق چنانچه
در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان ست باسناد صحیح لا توتروا بثلث وتر نکنید بسه رکعت بل بکنید وتر را بخمس
او بسبع وتر کنید بپنج رکعت یا بهفت رکعت و لا تشبهوا بصلاة المغرب و تشبیه نکنید بنماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذارید
و این حدیث را زرکشی از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و در حدیث عائشه رضی الله عنها باسناد صحیح آنست
که در دو رکعت آخر سلام میداد و بعد از آن یک رکعت میگذارد بسلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر
چه میگوئی که بیک رکعت ست یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و در روایت آنها قوی و
راجح ست اینست که وتر بیک رکعت کرده فانا اذهب الیها پس ازینجهت مذهب من همین ست و من بآن میروم و نیز امام دیگر بار
هم از وی از حال وتر پرسیدند درین باب جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت تا وتر بیک رکعت شود
چنانچه مذهب مختار اوست و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا وتر بسه رکعت شود رجوت ان لا یضره جائز ست
و امید میدارم که ضرر نکند او را و در اصل جائز وتر الا ان التسلیم اثبت مگر آنست که سلام دادن در دو رکعت و وتر کردن بیک رکعت
ثابت تر و راجح تر ست مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تزییف وتر بسه رکعت مبالغه کرد و حال آنکه درین باب احادیث و آثار
صحیح آمده و حق آنست که ایتار بسه رکعت یا بیک رکعت ماده مختلف فیه ست میان علما ترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورد که
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وتر میکرد بسه رکعت و میخواند در آن نه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن
آخر آنها قل هو الله احد ست و در روایت دیگر مفسر آمده که میخواند در رکعت اولی الهاکم و القدر و الزلزلة و در ثانیه العصر و النصر و الکوثر

ودر ثالثه الکافرون وتبت واحد وگفت درین باب از عمران بن حصین وعائشه رض وابن عباس وابی ایوب نیز آمده وقومی
از صحابه وغیرهم باینجانب رفته وگفته اند که وتر به سه رکعت ست وسفیان گفته که اگر خواهی وتر کن به پنج واگر خواهی به سه واگر خواهی
بیک وگفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که وتر کرده شود به سه رکعت وگفت این قول ابن مبارک واهل کوفه است انتهی و
زرکشی در شرح خرقی در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار برکعت واحده است وگفت در روایت احمد وابی داود
ونسائی از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر حق ست یعنی واجب ست بر هر مسلمانی پس
اگر خواهد وتر کند به پنج رکعت واگر خواهد به سه رکعت واز مسلم از ابن عمر در ایتار برکعت واحده نیز آورده که مردی از اهل بادیه
سوال کرد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به دو انگشت خود
وفرمود بگذار مثنی مثنی وفرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب ونیز گفت زرکشی لیکن اختلاف ست در آنکه آیا مکروه است وتر
برکعت واحده وقتیکه پیش از وی شفعی نگذارد ومراد به بتیرا که در حدیث از آن نهی وارد شده نیست یا مکروه نیست زیرا که وتر کرده
اند ده تن از صحابه که ابوبکر وعمر وعثمان وعائشه رض از ایشان اند که الوتر رکعة واحدة وحدیث بتیرا ضعیف ست ومیگوید از امام احمد
درینجا دو روایت ست بر روایتی مکروه است وبر روایتی مکروه نیست انتهی ودر جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه رض می آرد
که گفت زیاده نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه در رمضان ونه در غیر او بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت را
ومپرس از حسن آنها وطول آنها پس تر میگذارد چهار رکعت دیگر ومپرس از حسن آنها وطول آنها پس تر میگذارد سه رکعت
شمنی گوید که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وتر میان سه رکعت بسلام هر آئینه میگفت عائشه رض ثم یصلی
ثنتین وواحدة نه یصلی ثلثا وروایت کرد نسائی وحاکم بر شرط بخاری ومسلم از عائشه رض که گفت بود رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم که سلام نمیداد در رکعتین اولی از وتر وحاکم بر شرط بخاری ومسلم از عائشه رض گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که وتر میکرد به سه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن وطحاوی از ابی العالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که وتر مثل نماز مغرب ست این وتر لیل ست وآن وتر نهار ونیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبدالله
بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا میشناسی تو وتر نهار را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت واحسنت یعنی چون
در حدیث نماز مغرب را وتر نهار خواند وآن بی فاصله است بسلام لاجرم وتر که وتر لیل ست نیز همچنین باشد ونیز طحاوی
گفته که آنچه مروی است از ابن عمر که پرسید مردی از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شب فرمود نماز شب دوگان دوگان ست
وچون بترسی طلوع صبح را بگذار یک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آنست که بگذار رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از وی ست
تا سه رکعت گردد ودلالت نیست در وی بر فصل بسلام وگفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر به سه رکعت قوی ست از جهت نظر
واستدلال عقل زیرا که خالی نیست که وتر فرض ست یا سنت اگر فرض ست فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار ووتر باجماع
امت دو وچهار نیست پس نباشد مگر سه واگر سنت ست هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است
نبود ونیست فرضی که وتر مثل وی بود مگر مغرب وآن سه رکعت ست کذا ذکره الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این
دلائل در حقیقت تائید وتقویت ست مر نصی را که وارد ست بثلث رکعت نه اثبات آن بقیاس واین نکته مکرر گفته شده است که
دلائل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض ست نه اثبات آن حکم بمجرد قیاس وابو حفص امام
در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن الخطاب رض که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را به سه رکعت

اشتراك است سیم و هم در موطا از عبدالله بن مسعود رض مے آرد که گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب
و از ابن عباس مے آرد الوتر کصلوة المغرب و از ابن عبدالله بن مسعود می آرد که کفایت نکند یک رکعت هرگز و از عائشه رض می آرد
که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سلام نمیداد در رکعتین وتر و در سنن الهدی از روایت ابی بن کعب و عائشه رض روایت
ایتار بسه رکعت آورده و از عائشه رض بصریح آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتر بسه رکعت میکرد و فصل نمیکرد میان آنها
و از ابن مسعود نیز آورده الوتر ثلث رکعات کوتر النهار صلوة المغرب و از ابن عباس نیز آمده ثم اوتر بثلث و از حسن بصری رض
اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده کذا فی الهدایة و در نهایه شرح هدایه آورده که چون عمر سعد بن ابی وقاص را دید که وتر میکند برکعت
واحده گفت ما هذه البتراء شفع کن آن را و اگر نه ادبت میکنم ترا و میگویند که اگر اکتفا بیک رکعت جائز میبود در نماز هر آئینه قصر
کرده میشد نماز فجر را در سفر و گفته اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دال اند بر وتر بیک یا پنج یا هفت یا نه یا
یازده پیش از استقرار امر وتر بود و در آخر قرار بران یافت که جلوس میکرد بر راس هر دو رکعت و وتر میکرد بسه رکعت بی فصل و آنچه
دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه رض وتر بسه رکعت بود و وتر بیک رکعت خفای داشت حدیث بخاری ست
از ابن عباس که در مشکوة آورده که وتر میکرد معاویه رض بعد از عشا بیک رکعت و بود نزد وی مولای ابن عباس پس بیامد
این خبر ایتار معاویه رض بیک رکعت با ابن عباس فرمود بگذار که وی صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی
گفت صواب کرد زیرا که وی فقیه است پس این وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویه رض و انکار و استبعاد آن و جواب دادن
ابن عباس بتصویب وی مجملاً بفقاهت و صحبت وی دلالتی صریح دارد بران که وتر بیک رکعت متعارف نبود کما لا یخفی
و از آنچه مذکور شد واضح گشت که ایتار بسه رکعت اکثر و ارجح و افضل باشد والله اعلم و بالجمله اختلاف ست در اخبار و آثار و
اقوال علما در امر وتر و این اختلاف در وتر در اولی و افضل ست و الا در جواز بثلث رکعت هیچکس را اختلافی نیست چون تقرر شد
که عمل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز داخل آن تنوع و اختلاف ست و طعن در وتر
سه رکعت محل بحث و مکابره است والله اعلم و در بیان نوع هفتم چون سخن در وتر بسه رکعت افتاد بدرازی کشید نوع اخیر
از هشت نوع که مصنف ادعای حصر در آن کرده باقی ماند و میگوید نوع هشتم در سنن نسائی از حذیفه رض روایت میکند که در ماه رمضان
با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذاردم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد که در قیام و این تسبیح میگفت سبحان ربی العظیم
بعد از آن بنشست و میگفت رب اغفر لی و مکرر میکرد چون چهار رکعت نماز بدین وجه بگذارد بلال بانگ صبح گفت و نماز صبح پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت وے بود که بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجره شریف مے آمد و اعلام
میکرد تا بمسجد بیرون مے آمد و آورده اند که روزے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب بود بلال گفت الصلوة خیر
من النوم آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم این کلمه از وی خوش آمد و فرمود این کلمه را داخل اذان فجر گردان و هر روز
میگفته باشی بعد از آن سنت مستمره شد بدانکه در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و هیچ معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در وے
چه قرأت کرد و مساوات رکوع با قیام حقیقة بود چنانچه ظاهر لفظ حدیث ست یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر مصرح آمده
و احوال ارکان و هیئات دیگر نیز معلوم نشد که رکوع کرد یا قومه و بعد از وے بنشست یا بی آن نشست و اگر چه وجود قومه
معلوم ست بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد که بمقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز از جای دیگر معلوم شده که نشستن و این کلمه
رب اغفر لی خواندن در میان سجدتین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر سجدتین هم نیست و آنچه در جامع الاصول از حذیفه مسلم

وابوداود ونسائی آورده اینچنین ست ودر وی ذکر رمضان نیست که گفت حذیفه نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی
پس افتتاح کرد سورهٔ بقره را پس گفتم من در دل خود که مگر برکوع رود نزد صد آیت هنوز بگذشت و نه ایستاد گفتم شاید که رکعت را
بدان سوره تمام کند و برکوع رود و هنوز نه ایستاد و افتتاح کرد بسورهٔ نساء و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آن را
بترسل و ترتیل و هرگاه که میگذشت بآیتی که در وی امر به تسبیح ست تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سوال دعا سوال میکرد
و چون بجای تعوذ می رسید تعوذ میکرد پس تر برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم و بود رکوع او مانندی از قیام او
پس تر گفت سمع الله لمن حمده و زیاده کرد در روایتی ربنا لک الحمد و ایستاد ایستادنی دراز قریب برکوع پس تر بسجده رفت و گفت
سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی ست و در روایت ابی داود آمده که
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد نماز شب را و استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذی الملکوت
والجبروت والکبریاء والعظمة پس از ان خواند بقره پس برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پس تر برداشت
سر از رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانندی از قیام او و میگفت در سجود
سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود و نشست بین السجدتین مانندی از سجود و میگفت رب اغفر لی رب اغفر لی پس گذارد چهار رکعت
و بخواند در آنها البقره و آل عمران و نساء و مائده یا انعام شک راوی ست در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این ست طرق
مذکوره در قیام شب ثابت شده بدانکه عمده در باب قیام لیل در رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها حدیث ابن عباس
و عائشه رضی الله عنها است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث و روایات آورده و استیفا و استقصا
نموده اکثر آنها را جمع بهشت نوعی که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن الارجاع بدان و بعضی بیقین خارج از آن و اگرچه در اصل مسوده
اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبییض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت کل مصلحت افتاد و فیما ذکرناه کفایة
والله الموفق و آنچه واجب ست تنبیه بران آنست که باید که قضیهٔ بیتوتت ابن عباس رضی الله عنه در بیت میمونه متعدد باشد تا اختلاف طرق و تصحیح
در یک قضیه دشوار ست والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و غالباً
در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد عشا ست و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق ست
و تمامه علما بران متفق و درین میان تمامه شب وقت وتر ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام شب وتر گذارده
گاه در اول شب یعنی بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی از عائشه رضی الله عنها آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر که از ین عالم رحلت فرمود بوقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم هرکه بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هرکه امید دارد که برخیزد در
آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و محضور ست و این افضل ست و مانند این روایت کرده موطا از عائشه رضی الله عنها و موطا
و ابی داود و از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر ابوبکر را که چه وقت وتر میکنی تو یا ابابکر
گفت در اول شب یا رسول الله و گفت مر عمر را تو چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ هذا بالحذر و
گفت مر عمر را اخذ هذا بالقوة و از ابن المسیب آمده که ابوبکر وتر گذاردی و خفتی و عمر خفتی پس در آخر شب برخاستی و از عائشه آمده
که گفت مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آن که وتر کنی فرمود چشمان من بخوابند

سپیرونند اما دل من بیدارست واین مشعرست بر آنکه تاخیر وتر کسی را سزاست که وثوق دارد بقیام و ترمذی از
ابی هریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم وگفت ترمذی بعضی
خواب پیش از وتر کاره بود واختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ومن بعدهم که بخوابند تا وتر
نگذارند اما اکثر صحابه بر آنند که وتر در آخر شب افضل است وگفت حدیث عائشه رض حسن صحیح است وحدیث ابو هریره حسن غریب
ودر مشکوة آنرا از حدیث بخاری ومسلم آورده وبالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که وتر در آخر شب بگذاردی قریب صبح واگر احیانا در اول شب یا اوسط آن وتر کردی وبعد از آن تهجد برخاستی وتر را
اعاده نکردی ودر حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب دو وتر نبود یعنی چون در اول
شب وتر گذارد وپس از آن تهجد برخاست دیگر اعاده وتر سزاوار نبود وشیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول
شب وتر گذارد وپس از آن تهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث واز جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد
یکی از آن دو نفل بود ووتر از نفل وارد نشده در شرع وترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق
کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر آن جماعهٔ از اصحاب ومن بعدهم گویند نقض کند وتر را واضافه کند
بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پس وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود ومذهب اسحق
این بود وجماعهٔ دیگر از اصحاب وغیرهم بر آنند که چون در اول شب وتر گذارد وپس از آن بخواب رفت وبرخاست بگذارد آنچه
خواهد ونقض نکند وتر را وبگذارد آنرا که کرده است بر حال خود وقول سفیان ثوری ومالک وابن المبارک واحمد اینست
واین صحیح ترست چه بوجوه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر نماز گزارده واز
ام سلمه وابو امامه وعائشه رض وغیر ایشان آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر دو رکعت اینست کلام
ترمذی است ودر کلام مصنف نیز در فصل آینده چیزی از این باب مذکور گردد [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در بعض شبها در جمیع شب یک آیت را در نماز تکرار میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه
در احادیث واقع شده که کان یقوم بآیة وآن این آیت است ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
مصنف این را طریقی جدا از طرق قیام شب که ذکر کرد ساخت تا عدد رکعات همان بود که در طرق مذکوره معلوم شد
غایت آنکه قرائت این آیت بود که در رکعت طریقی جدا انگرده یا آنکه نادر بود جدا والله اعلم ونماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در شب از حیثیت نشسته وایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه مجموع نماز را ایستاده میگذارد واین غالب احوال بود
وافضل همین است چنانچه وارد شده است که صلوة قاعد نصف صلوة قائم است در ثواب دوم آنکه همه نماز شب را در بعض
احوال واوقات نشسته میگذارد ورکوع هم نشسته میکرد بجهت طریان عارضهٔ ضعف وبیان جواز وشفقت بر امت یا
غیر آن والله اعلم سوم آنکه نشسته میگذارد وبیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواندی وچون اندکی از قرائت باقی ماندی
برخاستی وایستاده آن اندک را بخواندی ورکوع کردی وبسجده رفتی ودر رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را
تمام نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصه رض آورده که گفت ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی وچون میگذارد نشسته میخواند سوره را وترتیل میکرد
آنرا تا آنکه درازتر میشد از سوره که درازتر از آن بود واز ام سلمه رض وانس بن مالک رض نیز درین باب حدیث آمده

وحدیث حفصه رض حسن صحیح ست و به تحقیق روایت کرده شده است ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد در نشسته
وچون میرسید از قرأت خود مقدار سی یا چهل آیت راست ایستاده و میخواند پس رکوع میکرد و بستر میکرد در رکعت ثانیه
همچنین و در روایت عائشه رض آمده که چون باقی میماند مقدار سی یا چهل آیت بر میخاست الحدیث واین نیز حدیث صحیح ست
و در روایت بخاری نیز همچنین آمده و نیز روایت کرده شده است که میگذارد نشسته و چون قرأت میکرد نشسته رکوع
و سجود نیز نشسته میکرد و هر دو حدیث صحیح و معمول ست و در صحیحین از عائشه رض آمده که گفت چون گرانی بدن پیدا کرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز وے نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح ورود یافته
اما حدیثی که وارد شده که بهیأت جلوس وی در حالتی که نشسته گذارد وے مربع بود وے یعنی چهار زانو نشستے
چنانچه زرکشی از حدیث دارقطنی از عائشه رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز متربع
حفاظ دران حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطاے بعضے از رواة کرده و فقهارا در جواز و کراهت و استحباب آن اختلافست
و مذهب امام ابو حنیفه آنست که بهیأت جلوس متنفل همان هیأت جلوس تشهد ست و بعضی گویند روایت ست از ابی حنیفه
که مخیر ست اگر خواهد بر وضع احتبا بگذارد و اگر خواهد متربع اگر خواهد بقعود تشهد و در روایت ست از ابی یوسف محتبیا
واز محمد متربعا واز زفر مثل هیأت تشهد زیرا که قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع است
و لیکن در رکوع و سجود دوتا کند هر دو پاے را فصل در بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازے که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر میگذارد بروایات صحیحه ثابت شده در صحیح مسلم از عائشه رض روایت میکنند و در جامع الاصول
این را از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد سیزده رکعت
یصلی باین طریق که میگذارد تمام رکعات هشت رکعت ثم یوتر پس وتر میکرد بیک رکعت بهمان طریق که در نوع پنجم
گذشت ثم یصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت و هو جالس در حالتی که وے نشسته است فاذا اراد ان یرکع پس
چون میخواست که رکوع کند قام مے ایستاد و قدرے از قرأت میخواند چنانچه معلوم شد فیرکع پس رکوع میکرد
ثم یصلی پس میگذارد رکعتین دو رکعت بین النداء والاقامة میان اذان واقامت نماز فجر که مراد بآن سنت
فجر ست اینجا سیزده رکعت با سنت فجر ست و در روایتی سواے آن نیز آمده چون افتتاح بدو رکعت خفیفه میکرد و از اینجا
معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه بعضے کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده که وتر میکرد
بنه رکعت و میگذارد دو رکعت در حالے که نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان واقامت و در مسند
امام احمد و سنن ابن ماجه از ام سلمه رض مرویست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم یصلی بعد الوتر میگذارد بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک و هو جالس در حالیکه وے نشسته است
و ترمذی در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین نگفته و گفته که مثل این از ابی امامه و عائشه و غیرهم نیز آمده و امام احمد
از ابو امامه باهلی روایت میکند که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی رکعتین بعد الوتر و هو جالس یقرأ فیهما باذا
زلزلت و قل یا ایها الکافرون و صاحب مشکوة از دارمی از ثوبان می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
این بیدار شدن در شب بر خاستن مشقت و گرانی ست چون بگذارد یکی از شما وتر گو بگذارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام
لیل میسر ست فبها والا کفایت کند او را از قیام تهجد و ازین حدیث مشکوة چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

بر تقدیرے ست که کسے وتر را در اول شب گذارد و این دو رکعت بجاے قیام لیل گردد و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل
کرده اند که چون بگذارد کسے وتر را در اول شب باید که بگذارد دو رکعت بعد از وے به نیت قیام لیل و حدیث ابو امامه مطلق ست
و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در اعتبار قیام لیل ست چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول
آورده معلوم گردد و جماعهٔ دیگر از صحابه بغیر ایشان که گفتیم یعنی عائشه رض و ام سلمه رض و ابو امامه رض این معنی یعنی گذاردن دو رکعت
بعد الوتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آنست که این دو رکعت را به نیت مطلق نفل بگذارد نه باسم تشفیع وتر
زیرا که این معنی ندارد پوشیده نماند که تشفیع وتر مر آنرا که وتر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آن کسیکه
وتر را گذارده بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع آن کند بمذهب بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت
اما نیت تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضائع و ناقص و مبطل وتر ست بے ضرورت و چون رکعت واحده در مذهب
حنفیه مشروع نیست و در اعداد نماز نه نقض وتر بعد از قیام لیل بآن صورت پذیر نبود و گردانیدن دو رکعت
نشسته در حکم رکعت واحده تکلف ست چه آن در حکم ثواب ست نه حقیقة و بنای قول اکثر علما بعدم اعادهٔ وتر و عدم نقض
آن بعد از قیام لیل همبرین معنی ست که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بروایات صحیحه ثابت شده است و از وے
معلوم میشود که گذاردن نماز بعد از وتر جائز بود پس اگر نماز تهجد بعد از وتر واقع شود مضرے ندارد و لیکن این معنی
بحسب ظاهر با حدیث صحیح که بخاری و مسلم آنرا از ابن عمر رض روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا یعنی بگردانید آخر
نماز شب خود را وتر معارض مینماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و بر تقدیر گذاردن دو رکعت
بعد از وتر آخر نماز شب شفع گردد و بر بسیارے از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده لاجرم امام مالک از برای
خلاص از ورطهٔ این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکنند و میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند
و میگوید که من این دو رکعت را نمیگذارم زیرا که بصحت حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک دارم و
شک بیقین معارض نگردد و کسے را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وے حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد
نه حدیث اجعلوا یا آنرا تاویل بود و حق آنست که هر دو حدیث صحیح ست و بحسب ظاهر معارض یکدیگر پس جماهیر علما
قائل اند بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز این دو رکعت را گذارد از برای
بیان جواز گذارد تا معلوم شود که بعد از وتر روا ست نوافل گذاردن چه این دو رکعت و چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع
تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر نماز را امر وے
محمول بر استحباب بود نه وجوب و شک نیست که گذاردن وتر در آخر شب که بعد از وے نماز دیگر در شب نبود احب و
افضل ست و اکثر گذاردن رکعتین در صورت وتر اول شب بود و اگر احیانا بعد از وے هم بود محض برای بیان جواز بود
و بعضے از علما در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات ندارد بجعل وتر
آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق ست بوتر و تابع ست مر او را و گویا نمازے مستقل نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت وتر
مے افتد لاسیما بمذهب کسیکه قائل ست بوجوب وتر و چون وتر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وے مشابه وقوع سنت
بعد از فرض باشد در لحوق و تبعیت و عدم استقلال خصوصاً با نماز وتر نهار که مغرب ست کمال مشابهت پیدا میکند که
چنانچه وتر نهار مشفوع ست بدو رکعت سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول لاسیما دلالت دارد

برآنکه بمذهب کسی که قائل نیست بوجوب وتر آن را سنت میداند نیز این رکعتین جاری مجرای سنت میتواند بود حال آنکه سنتی نباشد ملحق به ونبود وتوجیهش آنکه وتر چون سنتی ست در غایت تاکید بمنزله واجب و آخر نماز شب ختم وظیفه عبادت یومیه است اگر او را نفل دیگر تابع ولاحق باشد دور نباشد ولیکن بمذهبی که واجب است لحوق وتبعیت سنت بدان اظهر وانسب بود ازینجهت گفت لاسیما بمذهب کسیکه قائل ست بوجوب وتر و بهذا القدر یکفی للتوجیه کلامه دیگر آنکه خواندن قنوت در وتر چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا الامام مالک که از وی دو روایت ست ولیکن خلاف دران که نزد امام ابو حنیفه دائمی ست یعنی در رمضان وغیر رمضان وپیش از رکوع ست این مذهب ابن مسعودؓ ست وقول جماعه از علماست مثل سفیان ثوری وابن المبارک واسحق ونزد شافعی وبروایتی از مالک واحمد مخصوص ست بنصف اخیر از رمضان وبعد از رکوع ست وبقول مشهور از امام احمد دائمی ست وجائز ست بعد از رکوع وپیش از رکوع ونزد مالک بروایتی که قائل ست بقنوت وتر نیز همچنین ست ونیز قنوت مخصوص ست بوتر نزد ابی حنیفه واحمد ونزد مالک مخصوص ست بصبح در ظاهر مذهب ونزد شافعی در صبح وو تر معا وتمسک ائمه در اصل قنوت وتر و دعا دران چنانچه مصنف نیز بگوید بحدیث امیر المومنین علیؓ ست که گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میگفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه الخمسة کذا قال الزرکشی وشمنی گفته که رواه اصحاب السنن الاربعة وما نکه نزد الشیبانی ثابت شده که خواندن این دعا از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درمیان وتر بود نه بعد از فراغ وی بدلیل ورود احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وے اگرچه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف خواهد گفت وحدیث امام حسن بن علیؓ که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در روایتی چند سخن کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث واین را نیز گفته اند که رواه الخمسة وشمنی از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن بن علیؓ تعلیم کرد مرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در وتر من و در بعض روایات آمده که فرمود بگردان این را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایت وی بعد از رکوع آمده چنانکه مذهب شافعی ست و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی وغیره مطلق گفته بی قید بعد از رکوع یا قبل آن ونیز شمنی از ابی داود آورده که عمر بن الخطابؓ جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان وقنوت میخواند ابی در آخر وتر و درین روایت مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی ست و روایتی ست از احمد ومالک واز طبرانی در اوسط از ابن عمرؓ آورده که پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وتر میکرد به سه رکعت ومیگردانید قنوت پیش از رکوع واز حدیث نسائی وابن ماجه از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع وشیخ ابن الهمام نیز این روایت آورده واز روایت دارقطنی از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر وعمر وعثمان وعلی را رضی اللہ عنهم اجمعین که میگفتند قنوت میخواند رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر وتر ومیخواندند ایشان آن را و بالجمله در اثبات سه رکعت وقنوت وتر قبل از رکوع احادیث وآثار بیرون از احصا آمده ولا حاجة الی الاکثار ومراد بقنوت اینجا مطلق دعاست یا خصوص اللهم اهدنی الخ واز امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست وتعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب است ولیکن در محیط وذخیره گفته که اللهم انا نستعینک واللهم اهدنی الخ وقنوت نزد شافعی واحمد اللهم اهدنی ست ونزد ابو حنیفه ومالک اللهم انا نستعینک واولے نزد حنفیه جمع بینهماست وشمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وے آنست که سه بار بگوید اللهم اغفر لے وبعض ائمه ربنا آتنا فی الدنیا

حسنة الآیه نیز آورده اند وگفته اند آنرا که دعاے قنوت نداند اکتفا باللهم اغفر لی یا ربنا آتنا درست باشد وگفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین وسنن معروفه واقع نشده ولیکن ائمهٔ حنفیه آنرا از طرق صحیحه از طبرانی وغیره اثبات کرده اند وشیخ ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وتعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونخضع لک ونخلع ونترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق وتمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت وشیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در عمل الیوم واللیلة آنرا بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونثنی علیک الخیر ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ودر آخر این صیغه درود وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم وبعضے از فقهاے مذهب ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر نشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک ودر بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق وبعضے گفته اند که در اول این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکر نخلع نسعی نحفد نرجو را آوردن حاجت نیست وگفته اند که اولے آنست که بیارد واو را چه اتیان واو عطف موجب زیادت ثنا وتعدد ثنیه است چنانچه در تشهد وقد حقق فی موضعه وبالجمله اصل قنوت وتر ودعا در آن باحادیث صحیحه ثابت شده وچگونه صحیح نباشد وحال آنکه اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده وحاکم بر شرط شیخین آورده با وجود طرق صحیحه دیگر که ائمه مذاهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در نماز وتر قنوت خوانده خالی از غرابتے نیست وغریب تر ازان که از امام احمد نقل کرده وگفته که امام احمد میگوید هرچه در قنوت ثابت شده مجموع در نماز صبح ست اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه هیچ حدیث مروے نیست این چه مبالغه وافراط ست با وجود حدیث علی وحسن رض که روایت کرده اند وهم در مسند امام احمد مذکور ست صحت وثبوت مرفوع روایت را چگونه منع توان کرد وظاهر مذهب امام احمد قنوت ست در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است وتفصیل حال قنوت در غیر وتر چه نماز صبح وچه نمازهاے دیگر در ماسبق معلوم شد فتذکر واگرچه غرض مصنف نفی ثبوت قنوت وتر ست از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه قول او اما جماعتے از صحابه در وتر قنوت خوانده اند بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلے مشروعیت وسنیت این فعل ست وخواندن صحابه کفایت دارد دران خصوصا که آن فعل به تعلیم وامر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد چنانچه میگوید همچون حدیثے که در مسند امام احمد مذکور ست عن الحسن رض بن علی قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلمات چند کلمه دعا که اقولهن میگویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت دعا فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت وصلی الله علی النبی اگر گویند که از صریح این حدیث آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنحضرت نبود که امر کرده که آنرا در وتر بخوانم معلوم آید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

مر اتعلیم دعائے کرد و سن آنرا مدر قنوت وتر میخوانم پس اینجا امر بخواندن آن در وتر معلوم نگردد گوئیم که ظاهر آنست که
تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود و آنکه بے امر حضرت از پیش خود بخواند بعید ست مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسن شده باشد
که خواندن دعا در قنوت وتر مشروع و مسنون ست هر دعائیکه خوانند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این
نیز مستلزم مشروعیت قنوت وترست فافهم و حال آنکه روایتے که شمنی از حاکم بر شرط شیخین آورده که علمنے رسول الله
صلے الله علیه وآله وسلم فے وترے اللهم اهدنے صریح ست دران که امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت
وتر از جانب حضرت رسالت ثابت گرد فعلاً و قولاً و لهذا ترمذے مے گوید بهترین حدیثے که در باب قنوت وتر روایت
کرده اند این حدیث ست عبارت ترمذے در جامعش این ست که ولا نعرف عن النبی صلے الله علیه وآله وسلم فی القنوت
فی الوتر شیئاً احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماعه صحابه دعوی کرد و بمجرد ثبوت از امام حسن این دعوی به ثبوت
نه پیوندد گفت و از امیر المومنین عمر و ابی بن کعب که با امیر المومنین باجتماع ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد الله
بن مسعود ثابت شده که قنوت در نماز وتر خوانده اند و برائے نفی فعل آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در قنوت که محل
مدعاست گفت اما از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم قطعاً مروے نشده و به ثبوت نرسیده و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دار قطنی
از سوید بن غفله و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم خواند قنوت در وتر
و مصنف میگوید امثال این هر چه روایت کرده شود مطعون و مفترے بود و الله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المومنین
علی بود که ناظر در قنوت وتر بود و ائمه درین باب تمسک بدان نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود و در ترمذی و نسائی
بلکه در کتب خمسه چنانچه زرکشی گفته و یا در سنن اربعه چنانچه شمنے آورده مرویست که کان رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم
یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصے ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک ولیکن این عبارت یعنے فے آخر وتره محتمل آنست که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر اجزاے
صلوة ست و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز بعد از فراغ از آنست و این احتمال اخیر اقرب ست
بفهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که میخواند این دعا را در آخر نماز محمول برین ست بلکه متعین ست بحسب روایت
چه در نسائی مرویست کان یقول بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوته چون
فارغ میشد از نماز خود و تبوا مضجعه و میرفت جای میگرفت در خوابگاه خود و نسائی درین روایت دیگر این دعا را از روے
فراغ از نماز و رفتن بخوابگاه آورده بلفظے زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر وتر و آن لفظ ولو حرصت ست بعد از لا احصے
ثناء علیک و گفته لا احصے ثناء علیک ولو حرصت و در بعضے از روایات صحیحه ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجود که
بعد از وتر میکرد بلکه در سجود نماز فرضاً کان او نفلاً چنانچه در ما سبق در فصل سجده گفت و نزد شافعی و مالک دعا در سجده نماز مستحب ست
بحکم اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجداً پس میشاید که در هر دو محل یعنے بعد از فراغ نماز و تبوا مضجع و در سجده گفته باشد
اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع یا پیش از ان گفته باشد که آن نیز معنے آخریت وتر دارد خصوصاً که وتر به سه رکعت بوده
و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدے دارد و اما ائمه آن را برین احتمال فرود آورده اند و هر چه ایشان فهمیده و قرار
داده معتبر ست اگر چه دلالت ظاهر مفهوم از لفظ باشد و لابد بران قرینه و دلیل خواهد بوده الله اعلم و چون مصنف آن را محل بر بعد
فراغ وتر کرد خواست که بذکر ادعیه دیگر که درین محل ماثور ست نیز تتمیم کند و درینجا نوعی از ابواب تألیف آن احتمال نیز دارد پس گفت و

و در مستدرک حاکم از حدیث ابن عباسؓ مرویست در صفت صلوٰة رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب و در تر و لئے که گفته ابن عباسؓ فلما قضی صلوٰته پس هر گاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز خود را سمعته یقول شنیدم او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و عن یمینی نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و در بعض نسخ من فوقی و من تحتی و امامی نورا و خلفی نورا و اجعل لی یوم لقائک نورا و در بعض روایات یوم لقائک مذکور نیست و در بعض روایات زیاده آمده که و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی شعری نورا و فی بشری نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی نفسی نورا و اعظم لی نورا و اجعل لی نورا و اعطنی نورا و در بعض روایات و فی عظمی نورا و فی مخی نورا نیز آمده و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی خواندے و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه و من بعدهم همان اول ست کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده در مسند خود احمد از حماد از ابراهیم از اسود از عائشهؓ که گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که ایثار میکرد به سه رکعت و میخواند در اولے سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه قل هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی و آنکه در رکعت اولی سوره انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ جا مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعض روایات فقهیه آمده است و چون از وتر سلام دادے سه بار گفتے سبحان الملک القدوس و در کرت سوم این کلمه را باواز بلند و کشش حروف خواندے و بعد ازان یعنے در کرت ثالثه گفتے رب الملائکة والروح بدانکه دو سجده که بعد از وتر کنند و در میان آنها نشینند و آیة الکرسی بخوانند و عمل آنها درین دیار مشهور شده گفته اند که آنرا اصلے و سندے در اخبار و آثار ثابت نشده و در روایت فقهی که مقبول و مختار بود نیز نیامده و حدیثے که درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع ازان لائح و در بلاد عرب اصلا این عمل واقع نیست و میگویند که شافعیه آنرا حرام دانند چنانچه در بیان سجده شکر بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آنرا نشناسند و ندانند و بعضے کراهت آنرا نیز نقل کنند والله اعلم و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قرآن را همیشه خصوصا در نماز شب بترتیل و تبیین حروف ادا کردے آنچنانکه سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد خواندے و ترتیل در لغت دندانهائے کشاده روشن هموار را گویند یعنے کشاده و روشن و هموار خواندے بحکم نص و رتل القرآن ترتیلا که بعد از امر بقیام لیل فرموده است و در آخر آیت البته وقف کردے و اگرچه متعلق بما بعد بودے چنانچه روایت کرده شده است بطرق کثیره از ام سلمهؓ که گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که چون قرأت میکرد میخواند آیت آیت میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد پس ازان میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد پس ازان میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضے از قراء بلکه همه ایشان میگویند وقف بر جائی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد نشود اولے و افضل بود و در غیر اینجا وصل اولے و افضل بمقتضائے آنچه معلوم شده است بنقل قراء از صحابه از قواعد تجوید و تابعین و من بعدهم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده و افاده حکم کرده و متعلق نیست بما بعد خود لفظا و معنے وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون والله بکل شیء علیم و مثال آن در ینجا البته وقف باید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از جهت معنے نه لفظ آن را وقف کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم و ان تاکلوا من بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد

بما بعد خود لفظاً و معنیً آن را حسن نباشد چنانچه الحمد لله اینجا وقف حسن ست اما ابتدا برب العالمین حسن نباشد و اگر
درین قسم راس آیه بود صحیح ست ابتدا بما بعد زیرا که وقف بر راس آیت و ابتدا بما بعد سنت ست مطلقا این کلام
اجمالی ست و آنرا تفصیلی ست که در رساله مسمی بالدر النضید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان
مفهوم شود که وقف در امثال این مقام حسن ست اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قرا پسندیده نیست
زیرا که چون ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد ما را نیز همچنین
باید کرد چه متابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه چیز لاسیما در قرائت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود
این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قرا نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و
تابعین و من بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ظن غالب آنست که قرائت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوقف بر رؤس آیه اگرچه کلام متعلق بما بعد بود لازمی نباشد بحدی که
هرگز خلاف آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بران بلکه این نوع
قرائت در سنت وقوع دارد و تجویز یافته و قرا نیز قائل اند بآن فتدبر و الله اعلم و علما را درین مسئله قرائت خلاف ست
که ترتیل با قلت قرائت افضل یا سرعت با کثرت قرائت ابن عباس و ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه رح
میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل ست با قلت قرائت افضل ست از جهت ورود امر بترتیل و تدبر قرآن و تشدید
بر ترک آن و ترتب علم و خشوع بران و امیر المومنین علی و جماعه از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت
و کثرت قرائت که لازم اوست افضل چه هر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ده حسنه میشود و این اقل است که کمتر از آن نشود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد و تا هفتصد نیز بفضل خود
عطا کند چنانچه در مضاعف اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرائت افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد
تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا اقول الم حرف و لکن الف حرف و لام حرف
و میم حرف و ظاهر لفظ حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف ست و اثبات آن مر اسامی این حروف را
مینماید و لیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت ست از اسامی این حروف و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط
حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دور ست تا احتیاج بنفی آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات
الم که فاتحه سوره بقره است نود باشد که آن نه حرف ست و حسنات الم که در الم تر سی فافهم بدانکه علمای قرائت گفته
تجوید که عبارت ست از اعطا کردن حق حروف هر حرف را مرتبه است اول تحقیق ست که آنرا ترتیل نیز نامند
و آن قرائت ست بتانی و ترسل و این مذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید ست
و اعطای حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و
وقوف بحسب مراتب آن و رسیدن بنهایت آن در تکمیل و تتمیم بی آنکه بحد افراط کشد و از حد اعتدال
تجاوز کند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم ست و خارج از دائره تجوید دوم حدر و آن قرائت ست با سرعت و این مذهب
ابن کثیر و ابی عمرو و قالون ست و آن ادراج قرائت و سرعت و تخفیف ست و تقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و مانند آن
از آنچه بصحت رسیده است روایت آن از اهل ادا بجهت حرص بر تکثیر قرائت در زیادت حسنات از غیر تفریط و اختلال

بقواعد و قوانین تجوید که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج ست از حد تجوید سوم تدویر و این توسط ست میان ترسل و حدر
و این مذهب ابن عامر و کسائی ست یعنی غالب بر قرائت این مذکورین و عادت اکثر ایشان این بود و اگرنه همه
قراء تجوید بر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریقه کلام عرب ست
که هر جماعه یک طریقه را اختیار کرده اند بحسب نشاطی که گفته شد پس آنهائی که اختیار سرعت و کثرت قرائت کنند مراد
مرتبه دوم ست که حدر ست نه آنکه مخالف قواعد بسرعت خوانند و رعایت هیچ یکی از این سه طریق نکنند و قراء مرتبه اول را
افضل و اکمل دارند چه ظاهر قول حق تعالی و رتل القرآن ترتیلا در اول ست و مصنف چون اختلاف علما را نقل کرد
در تفضیل یکی از دو مرتبه اول و ثانی بر دیگری بعد از ان محاکمه و تطبیق میان آن میکنند و میگوید و بعضی از متاخران
میگویند ثواب قرائت با ترتیل و تدبر بزرگتر و نیکوتر و نفیس و جیدتر و ثواب کثرت قرائت افزون تر و بیشتر از ان یکی که صاحب
قرائت ترتیل باشد مانند ست کسی که گوهر نفیسی را صدقه دهد که هرچند بعدد و کمیت کم ست اما نفاست و کیفیت او بیشتر
و این دیگر که صاحب قرائت بسرعت ست مانند ست کسی که لآلی بسیار از خرده و ریزه یا دراهم و دنانیر بسیار دهد و مانند آن
که بعدد و کمیت بیشتر اما به نفاست و کیفیت کمتر ست انتهی و علما بمثل این کلام در خلافی که در فضیلت مکه معظمه و مدینه
مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر ست چه یک رکعت در مسجد حرام صد هزار رکعت بود در غیر وی
و ثواب آن در مدینه اگرچه کمتر آمده که یک رکعت در مسجد شریف نبوی هزار رکعت در مسجد غیر شریف نبوی ولیکن
نفیس و جیدتر بود چنانچه این مبحث را بتفصیل در تاریخ مدینه مطهره که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب بیان کرده ایم
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت شب گاه اسرار فرمودی و عادت ابوبکر صدیق همچنین بود و گفتی مناجات میکنم
کسی را که میخوانم برای وی و گاه بجهر بلند خواندی و عادت عمر فاروق همچنین بود گفتی بیدار میکنم خوابناکان را و میشورانم
میگردانم غافلان را و در بعضی احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ابوبکر را که اندکی جهر کن
از آنچه میخوانی و بعمر فرمود که قدری پست خوان از آنچه میخوانی و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرائت طویل ساختی
و گاه تخفیف کردی و قرائت قصیر خواندی و عادت شریف وی در سایر اعمال و احوال همچنین بود بحسب اختلاف احوال
و اوقات و توسیع دایره شفقت بر امت و جهت رعایت اعتدال و مصلحت و بحال تربیت و تصرف در احوال صحابه
صلی الله علیه و آله و سلم و جزاه عنا افضل و اکمل ما جزی نبیا عن امته و علی آله و اصحابه و اتباعه و سلم فصل در نماز چاشت
در عادت و دستور و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در گذاردن آن نماز بحسب کمیت و کیفیت و وقت و جز آن
بدانکه چاشت فارسی ضحی ست گفته اند که ضحوه و ضحیه بر وزن عشیه بمعنی ارتفاع نهار ست و ضحی بضم و قصر فوق آن
است و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و [illegible] میان هر دو
اول نهار از نوافل نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک نیزه و [illegible] آنرا صلوة الاشراق
گویند دیگر بعد از بلند شدن وی [illegible] تا ربع آسمان تا انتها [illegible] ترمض الفصال [illegible] و این را صلوة الضحی
و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث اسم صلوة الضحی واقع شده و شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعض
احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین

اول النهار اکفک آخره و حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق
عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پستر بنشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پستر
بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجة و عمرة تامة تامة تامة رواه الترمذی عن انس و بصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت ست
و یک نماز که اول وقت وی اشراق ست و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده
ازینجا گمان برند که مگر اینجا دو وقت ست و دو نماز اند و بعضی ضحوه صغری و ضحوه کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث که
در کلام مصنف مذکور گردد هم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوة صبح و هم آنچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض الفصال
در شان اوست بگذارند هر دو را شامل ست و علما را اختلاف در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار در وی بغایت
مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب ست و تمسک ایشان با حادیث ست که اثبات آن میکند چنانچه عائشه رض
بروایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد سبحة الضحی
نماز ضحی را سبحه و تسبیحه بمعنی نماز نفل آید اربعا چهار رکعت وانی لاسبحها و بدرستی که من نیز میگذارم چهار رکعت را و فی لفظ و آمده
در روایتی و لفظی دیگر از عائشه رض که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الضحی اربعا بود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم میگذارد نماز ضحی را چهار رکعت و یزید و زیادت میکرد بر چهار رکعت ما شاء الله چیزی را که میخواست خدا یعنی عدد رکعات
این نماز تا دوازده به ثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردد و عن انس و روایت ست از انس قال رایت
رسول الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم صلی سبحة الضحی گذارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات
فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز را که نماز ضحی باشد
رغبة بجهت رغبت و امیدواری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و رهبة و بجهت خوف و ترسکاری از بلا و قهر وی یعنی این نماز که
گذاردم طلبی و سوالی از حق داشتم فسألت ربی پس سوال کردم و درخواستم پروردگار خود را ثلثا سه چیز را فاعطانی پس داد
پروردگار من مرا اثنتین دو چیز از ان سه و منعنی و نداد واحدة یک چیز را از ان سه پس از ان بیان آن سه چیز میکند که سوال
کرد و آن دو چیز که داد و آن سوم که نداد میفرماید سألته سوال کردم پروردگار تعالی را ان لا یقتل امتی که اینکه نکشد امت مرا
بالسنین بقحط سالها سنه بمعنی سال ست و غالب آمده در قحط سال و سنین جمع اوست یعنی چنان نشود که قحطها پی هم آید
و موجب هلاک عامه امت گردد و اگر گاهی قحط سالی بیفتد و جماعه در ان بمیرند آن دیگر ست و لابد متضمن مصلحتی و حکمتی خواهد بود
ففعل پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا را و سوال را از من و سألته و دیگر درخواستم از پروردگار خود ان لا یظهر علیهم اینکه ظاهر
و غالب نگرداند بر امت من عدوا دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند و هلاک گردانند ایشان را و غلبه کنند بحدی که اصلا
مقاومت آن نتوانند کرد ففعل پس قبول کرد این دعا را نیز و سألته و سوال سوم از درگاه حق تعالی این بود که درخواستم از وی
ان لا یلبسهم اینکه خلط نکند و در هم نیفگند ایشان را شیعا چنانچه گروهها شوند بهواها و رایهای مختلف و فرقه فرقه گردند و هر
فرقه تابع امامی شود و با یکدیگر قتال کنند و هرج و مرج و فتنه در میان آید فابی علی پس اباء آورد پروردگار بر من از قبول این دعا و
اجابت آن نکرد از انست که اکثر هلاک این امت بقتال بود لابد درینجا بحکم السیف محاء الذنوب حکمتی و مصلحتی راجع بحال این امت مرحومه
خواهد بود و صحیح این حدیث صحیح ست رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صححه ابن خزیمه و در مواهب لدنیه حدیث گذاردن ضحی

هشت رکعت از حدیث انس رض بروایت ابن ماجه آورده ولیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و ازانچه ذکر کرده معلوم
میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت الهی تعالی
وتقدس امر شود بدان واجابت آن موعود گردد در حدیث آمده است که هر پیغمبر برا دعائیست مستجاب که مامور میشود بدان
در حق امت و سرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود در درخواست کنم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت لیس من
پوشیدم و نگاه داشتم آنرا برای روز قیامت تا دران روز که شدت و محنت و احتیاج بیشتر ست دعا کنم ایشان را درخواست
نمایم روحی فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم ستاد و خیر خواهی و مصلحت اندیشی فقر است جزاک الله عنا خیر الجزا و در سائر
ادعیهٔ انبیا غیر این دعای معین که مامور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاف ست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل ست
واین حدیث حجت ایشان ست و نظر به تحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگرچه بصورت منع ست وعن عائشة رض
وروایت ست از عائشه رض قالت گفت عائشه رض صلی النبی گذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوة الضحی نماز چاشت را ثم قال
پستر خواند این دعا را اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور حتی قالها مائة مرة تا گفت این کلمات را
صد بار و خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون و ماثور ست وعن ام ذرة وروایت ست از ام ذرة قالت
گفت ام ذرة رایت عائشة رض دیدم عائشه رض را تصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را وتقول و میگفت عائشه رض مارایت رسول الله ندیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت وعن جبیر بن مطعم روایت ست
از جبیر بن مطعم انه رای که وی دید رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی صلوة الضحی میگذارد نماز ضحی را
درین حدیث ذکر عدد نیست و در بعضی احادیث دیگر نیز همچنین آمده مقصود بیان گذاردن اصل کار که خلاف ست دران
وعن جابر بن عبدالله وروایت ست از جابر بن عبدالله چنانچه روایت کرد حاکم ان النبی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
صلی الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عائشة رض وام سلمة رض وروایت ست از عائشه وام سلمی کما رواه الحاکم ایضا
قالتا گفتند هر دو کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد صلوة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده رکعت
گفته اند که اکثر انچه وارد شده ست در نماز ضحی دوازده رکعت ست چنانچه در تهجد و ماثور از بعض سلف استغراق وقت ست
بدان هر قدر که گذارده شود و از بعضی صد رکعت فصاعدا نیز مرویست چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده باشد وعن علی وارد است
از علی چنانچه احمد و ابویعلی و طبرانی و نسائی و ابن خزیمه و غیرهم آورده اند و در مواهب گفته که رجال احمد ثقات انه
ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی صلوة الضحی بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی مفید
دوام و استمرار بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره وی صلی الله علیه وآله وسلم بود اما تحقیق آنست
که مفاد کان نه چنین ست و موارد نقض این قاعده بسیار ست کما لا یخفی علی المتتبع وعن علی و عائشة رض وانس و جابر ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات وعن ابی هریرة وروایت ست از ابی هریرة قال گفت اوصانی
وصیت نمود و امر کرد مرا خلیلی آمده در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و در روایت ترمذی و نسائی و محمد اصلی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثلثة الحدیث و در روایت مسلم و ابو داود و نسائی مثل این وصیت نسبت با بوالدردا
نیز وارد شده و بلفظ وی اوصانی حبیبی ست کذا فی جامع الاصول و در روایت نسائی با بی ذر نیز وقوع یافته است
کذا فی فتح الباری خلیلی دوست جانی من که محمد رسول الله ست صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از محققین گفته اند که خلیل

آن دوست خالص بود که دوستی وے در خلال دل و درون جان در آمده باشد و ازینجاست که بعضی مرتبه خلت را عالی تر
از محبت دارند و گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم هم حبیب بود و هم خلیل و خلت وی خاص تر از خلت ابراهیم بود
علیه السلام و بعضی محبت را اعلی و ارفع از خلت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت را محبت
ازان گویند که در حبة القلب و سویداے او در آمده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد و خدا
اگر از آدمیان خلیلی میگرفتم ابوبکر صدیق را میگرفتم که شایسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادری اسلام و حق
مسلمانی باقی ست این نفی در حق خاص اوست صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
خلیل گیرند مانعے نبود کمال رتبه و مقام ایشان آنست که بمحبت و خلت وے صلی الله علیه وآله وسلم برسند غرض که ابوهریره
میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر
برانند که مراد بدان ایام بیض ست تحقیق این در محلش از باب صوم باید و در حدیث جامع الاصول آمده ست که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آنرا در سفر و حضر ترک نکردے و رکعتی الضحی و وصیت کرد بگذاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است
احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین اکتفا باقل ست که موجب مزید تاکید ست بدان کذا فی فتح الباری و ان اوتر
قبل ان انام و در روایتے نوم علی وتر یعنی وصیت کرد بانکه نماز وتر گذارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گذارده بجا آرم چنانچه
در فصل قیام لیل گذشت چون ابوهریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول شب مشغول میبود و بیدار میبود و قیام لیل
بعد از نوم دشوار بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت تیسیر امر بروی و اهتمام بشان علم و فضلیت وی بر عبادت
او را اینچنین فرمود شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقهیه دیدم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب
ثواب قیام لیل ست طالب علم را است و سند وی این حدیث ابوهریره تواند بود و الله اعلم اینچنین گفته اند اما پوشیده نماند که از ایثار
قبل النوم لازم نیاید عدم قیام لیل شاید که ایثار قبل النوم احتیاطا باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد ازان قیام کند و وتر را
اعاده کند چنانکه بعضی گویند یا نکند چنانکه قول مختار ست و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد اینچنین حال آنکه عمل ابوبکر
صدیق ایثار قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویا که ازین جهت بعضی از شراح حدیث او تر قبل النوم را عبارت از گذاردن وتر
بین النومین داشته اند فافهم و عن ابی ذر و روایت ست از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابوذر قال رسول الله گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یصبح صبح میکند یعنی واجب و ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضوی از بنده من احدکم
یکے از شما صدقة یعنی طاعتے و عبادتے که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آنرا شاید فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل
تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گردد و امر
بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر صدقة و همچنین هر امر بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و یجزی و کفایت
میکند من ذلک از صدقه و شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت ترکعهما بگذاری تو ای مخاطب من الضحی در وقت ضحی و
این بحکم شارع ست چه وجوب شکر بشرع ست نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای
شکر جمیع سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفاصل او در عمل بود و تمامه بند در حکم
یک وقت ست پس گذاردن دو رکعت در اول روز ادای شکرانه تمام آن روز بود و در حدیث ابی داود از بریده
آمده است که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل ست لازم بروی

که بر مفصل نه خود صدقه دهد گفتند یا نبی الله که میتواند که طاقت دارد این را فرمود هر که لعاب افتاده بیند در مسجد دفن
کند آنرا و چیزی که ایذا دهد مردم را یکسو نهد از راه صدقه بقا حاصل ست و اگر آنرا نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی
مسند الامام احمد و مذکورست در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع میکند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم من قعد هر که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف در وقتی که برگردد من صلوة الصبح
از نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لا یقول سخن نگوید الا خیرا مگر آنچه خیرست و ثوابی که بران
مترتب ست یعنی بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود و درینجا اشارتست که سکوت که درینجا
اعتبار کرده مراد و بیان سکوت از آنچه شر است و لا یعنی و الا تکلم بآنچه خیر ست حکم ذکر دارد در ترتب ثواب هر که چنین
کند غفر له خطایاه آمرزیده میشود مراد را گناهان او و ان کانت اگرچه باشند گناهان او مثل زبد البحر بمقدار کف دریا
نماند که قعود در جای نماز شرط کرد یعنی اگر برخیزد و بجای دیگر بنشیند این ثوابها بران مترتب نگردد چنانچه ظاهر
فحوای کلام ست اما اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود
و حکم تکلم بخیر دارد و بعض محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی ست اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزای مرابطه
مخصوص بقعود در مصلا باشد و الله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریرة یرفعه قال
که رفع میکند ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من حافظ هر که محافظت کند و مداومت ورزد
علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر و عن نعیم ابن همار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ
معتمده بفتح ها و تشدید میم و بیرا مهمله ضبط و تصحیح کرده اند و بای موحده بدل میم و بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ها
و همام بمیم بدل را و هبار ببا و زا از مکان الرا نیز گفته اند و همه بریک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حای مهمله و تخفیف میم خوانده
و ترمذی گوید اصح اول ست و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز وهم ست در وی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجز
عاجز مباش تو مرا در عبادت کردن لی من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت میکنم
ترا از جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخره در آخر روز و عند الترمذی و ابن ماجه و غیرهما عن انس یرفعه من صلی الضحی
ثنتی عشرة هر که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای وی قصرا فی الجنة کوشکی
در بهشت من ذهب از طلا و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم انه
بدرستی که زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الضحی میگذارند نماز ضحی را فی مسجد قبا در مسجد قبا فقال پس
گفت زید بن ارقم اما علموا آیا ندانستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز فی غیر هذه الساعة افضل در غیر این ساعت
فاضلترست ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال صلوة الاوابین نماز آن کسانیکه رجوع و توجه دارند بجناب حق
حین در وقتی ست که ترمض الفصال که گرم یابند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پاهای ایشان از سختی گرمی
زمین راوی تفسیر این لفظ این میکند ای اشتد حر النهار سخت میشود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابند شتر بچها
گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ازین حدیث معلوم گردد که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضلترست اگر گویند این مخالف
آنکه گفتیم که ضحی یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه بی شک نماز در اول وقت افضل بود جواب گوییم که

افضلیت اول وقت برند بسبب کسیکه بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست
عبادت در وی اشق و افضل بود از اول لاسیما که از اداے فرض صبح تا اینوقت بذکر و تلاوت مشغول بود و نیز
و آمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم صلی الضحی گذارد ضحی را رکعتین دو رکعت فی بیت
در خانه عتبان بن مالک نام مردے ست از انصار در صحیح بخاری از انس مے آرد که مردی از انصار گفت مر حضرت
رسالت آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمیتوانم گذارد و وے مردے گران و فربه بود پس طعامی ساخت و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیرے براے وے بگسترانید و بر طرف حصیر آبی پاشید پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بران حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد همین عتبان مالک ست و بردن وی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه و آله وسلم بخانه خودش از برای تبرک بود تا در موضعے که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد جای نماز خود
سازد و پاشیدن آب بر طرف حصیر گفته اند که بجهت نجاستی بود که آن حصیر داشت و لهذا در بعض شروح گفته که اگر نجاست متیقن
بود مراد بنضح رش ست بمعنی پاشیدن و اگر محقق بود مراد بدان غسل ست چنانچه این هر دو معنی را در جای دیگر در حدیث بول
صبی محتمل داشته اند و اینوقت ضحی بود پس گذاردن نماز در وقت ضحی ثابت شد و بخاری در آخر حدیث گفته که مردے
با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگذارد ضحی را گفت انس ندیدم او را که گذارده این نماز را مگر در آن روز
پوشیده نماند که اینجا گذاردن نماز در وقت ضحی از جهت اینوقت ثابت نمیشود ولیکن چون آن مرد ایشان را بخانه خود برد
و حصیر گسترانید و درخواست نماز گذاردن کرد تا آن مکان متبرک گردد و براے خود جاے نماز سازد دو رکعت این جهت
گذارد والله اعلم وعن ابی هریرة یرفعه لا یحافظ محافظت و مداومت نکند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی الا اواب مگر مرد
که راجع و متوجه است بسوی خدا رواه الحاکم علی شرط مسلم وعنده و نزد حاکم ست عن ابی هریرة یرفعه ان للجنة بابا بدرستیکه
مر بهشت را دریست یقال له گفته میشود او را باب الضحی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود روز قیامت نادے
ندا کند مناد ندا کننده از فرشتگان این الذین کجا اند آن کسانیکه کانوا یدیمون مداومت و محافظت میکردند علی صلوة الضحی
بر نماز ضحی و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند با ایشان و بگویند هذا بابکم این در مخصوص شماست فادخلوه پس آیید
آنرا برحمة الله بفضل و رحمت حق اشارت ست بآنکه در آمدن به بهشت بمحض فضل و رحمت حق ست و بنده را وجوبی و استحقاقی
نیست چنانکه بصریح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحدیث وعن ابن عمر و روایت ست از ابن عمر
انه قال که وے گفت لابی ذر مر ابو ذر را اوصنی یا عم وصیت کن مرا ای عم بخیرے عادت عرب است که در خطاب بزرگتر از خود را
بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال گفت ابوذر سألت رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم کما سألتنی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال وصیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روایت
نسائی سألتمونی بصیغه خطاب جمع با ابن عمر و حاضران مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم من صلی الضحی کسیکه
بگذارد ضحی را رکعتین دو رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز ضحی
دو رکعت ست اینقدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد و من صلی و کسیکه بگذارد نماز ضحی را اربعا چهار رکعت کتب من
العابدین نوشته شود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت درجه یافت که بعابد ملقب شد و داخل ایشان گردید
و من صلی و هر که بگذارد ستا شش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را ذلک الیوم در آن روز ذنب هیچ گناهی یعنے نور آنست

وصفائے وقت حال وے بحدے برسد کہ گناہ گرد وے نگردد یا مراد عدم لحوق ضرر گناہ باشد یعنی مغفور گردد ومن صلے ثمانیا و ہر کہ بگذارد ہشت رکعات کتب من القانتین نوشتہ مے شود از جملہ خاشعان و مقربان ومن صلے عشرا بنی اللہ لہ بیتا فی الجنۃ بنا کند حق تعالے برائے وے خانہ در بہشت در جوار قدس و رحمت خود این حدیث را بیہقی و ابو نعیم و بزار از ابی ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کردہ بے ذکر طلب وصیت و طبرانی از ابی الدرداء آوردہ و در بعض طرق در آخر حدیث آمدہ کہ ہیچ روزے و ہیچ شبے و ہیچ ساعتے نیست کہ پروردگار تعالے را در وے صدقہ نیست کہ منت می نہد بران ہر کہ میخواہد از بندگان خود و ہیچ منتی نیست بالاتر ازان کہ الہام کند این بندہ را ذکر خود را و قال وگفت مجاہد کہ مولائے عبد اللہ ابن السائب المخزومی و از طبقہ ثانیہ تابعین ست و از فقہائے مکہ و قرائے اوست و از مشاہیر و اعلام آن بلدہ معظمہ است و ابن عمرؓ در وقت سوارے رکاب وی میگرفت و چون سوار میشد جامہ وی گرد میکرد و ابو عمرو قارے شاگرد اوست مات سنۃ مائۃ و قیل سنۃ اثنین و مائۃ صلے رسول اللہ گذارد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم یوما روزے الضحیٰ نماز ضحیٰ را رکعتین دو رکعت ثم پس تر گذارد یوما روزے دیگر اربعا چہار رکعت ثم یوما ستا پس تر گذارد روزے شش رکعت ثم یوما ثمانیا پس تر گذارد روزے ہشت رکعت ثم ترک پس تر ترک داد گذاردن نماز ضحیٰ را المقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوٰۃ ضحیٰ ست نہ دوام وے و ترک نیز دائمی نخواہد بود و احاطہ علم راوے بدان بحسب عادت متعذر و سیوطے این حدیث را از ابن جریر آوردہ کہ از روایت مجاہد آوردہ است و در روایت وی آمدہ ثم ترک یوما وعن ابی امامہ و روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ است یرفعہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم من مشی ہر کہ برپائے رفت الی صلوٰۃ مکتوبۃ بسوئے مسجد برائے صلوٰۃ مفروضہ وہو متطہر و حال آنکہ آنکس با طہارت ست و در بعض روایات ہمچنین آمدہ کہ وہو منتظر صلوٰۃ اخرے یعنی نماز بردو در قصد و نیت او آن باشد کہ تا نماز دیگر انتظار خواہد برد و منتظر آن در مسجد خواہد نشست کان لہ باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسے کہ قصد حج دارد و احرام برائے آن بستہ است ومن مشے و ہر کہ برود الی سبحۃ الضحیٰ یعنی بسوئے مسجد برائے نماز ضحیٰ کان لہ باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسے کہ قصد عمرہ دارد و محتمل کہ مشے بسوئے سبحہ ضحیٰ کنایت از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند و صلے برین تقدیر معتمر یعنی فاعل عمرہ بود فافہم و صلوٰۃ و نماز گذاردن علے اثر صلوٰۃ بر پے نماز دیگر لا لغو بینہما کہ نیست سخن باوہ میان آن دو نماز کتاب نوشتہ میشود آن نماز بعد از نماز بلکہ ہر دو نماز سے فی علیین در مقام عالی کہ محل کتب ابرار ست و مراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد کہ ہر دو نماز فرض بود و احتمال دارد کہ نماز ضحیٰ بود بعد از فرض صبح چنانچہ در روایت دیگر از ابی امامہؓ صریح آمدہ است چنانکہ گفت وعن ابی امامۃ یرفعہ من صلے الصبح فی جماعۃ ہر کہ بگذارد نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیہ پس تر صبر کند و نشستہ ماند در جای نماز خود مشغول بذکر و تلاوت حتے یسبح فیہ تا آنکہ بگذارد در انجا سبحۃ الضحیٰ نماز ضحیٰ را ثم پس پس تر بفعل آورد این نیت را و بگذارد نماز ضحیٰ را کان لہ باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج گذارندہ یا عمرہ بجا آرندہ تام لہ حجتہ و عمرتہ کہ تمام و کامل شدہ است مراو را حج و عمرہ وے وعن ابی ہریرۃ و روایت ست از ابو ہریرہؓ قال گفت ابو ہریرہ بعث ابتعث برانگیخت و بفرستاد پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم جیشا لشکر برا بجانبے فاعظموا پس غنیمت کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمۃ غنیمت را و سرعوا و شتاب کردند الکرۃ کرت را کرت یعنی اقدام بر عدو و حملہ بر حملہ آوردن و رجوع و ظفر و دولت آید و لقب امیر المومنین مثلے کہ کرار گویند بدین معنی ست فقال پس گفت رجل مردے از اصحاب یا رسول اللہ ما راینا ندیدیم

بعثنا لشکریا که فرستاده شود اسرع شتابنده تر گردد از روی کرت و لا اعظم غنیمة و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من هذا البعث
ازین لشکر که تو فرستادی و باز آمد نقال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقصد تحقیر دولت دنیا و تقلیل متاع او
و تعظیم ثواب آخرت و تحریص و ترغیب بر احراز این فضیلت الا اخبرکم آیا خبر دهم شما را باسرع کرة و اعظم غنیمة شتابنده تر از روی
کرت و عظیم تر از جهت غنیمت رجل توضأ مردی که وضو کرد فی بیته در خانه خود فاحسن پس نیک کرد وضوءه وضوی خود را برعایت
ارکان و آداب آن ثم عمد الی المسجد پس تر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس گذارد آن مرد صلوة الغداة نماز بامداد را ثم
عقب بالصلوة الضحی پس ازان در عقب او گذارد نماز ضحی را فقد اسرع الکرة و اعظم الغنیمة پس بتحقیق سریع کرد آن مرد کرت را که
تکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام ست و عظیم کرد غنیمت آخرت را
این مجموع احادیث که از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگرچه تمامه آن بصحت نرسیده و بعضے ازان خالی از ضعفے نباشد لیکن
بجهت تعدد طرق از چندین صحابه عظام تقویت و متابعت یافته خصوصاً در باب فضائل اعمال دلیل ست بر استحباب و
فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی ست صلی الله علیه و آله و سلم با ترغیب و تحریص بران هر چند بسر حد صحت
نرسیده باشد و در مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره صحیحه مشهوره
تا آنکه گفته است محمد ابن جریر الطبرانی که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی رسیده و بسر حد الیقین کشیده است و قال قاضی
ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وے صلوة انبیاء سابق ست که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند و پروردگار
تعالی خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی و الاشراق پس باقی داشته حق سبحانه و تعالی ازان هم
در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم عصر و تسبیح صلوة اشراق را و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت ابن عباس
تحقیق خواندم ما بین اللوحین را و دریافتم صلوة ضحی را مگر الآن که خواندم یسبحن بالعشی و الاشراق و بودم من که میگفتم
این الاشراق پس گفت بعد ازان صلوة الاشراق و از دیلمی از حدیث ابی هریره مرفوعاً آورده که کانت صلوة الضحی
اکثر صلوة داود علیه السلام و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضحی صلوة یحافظ علیها آدم و نوح و ابراهیم
و موسی و عیسی و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذهب بیشتر علماء و مشائخ ست زیرا که روایت مثبت راجح و مقدم ست
بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم ست که پوشیده شده است از نافی چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمعی از علما بکراهت
آن قائل شده اند و میگویند که گذاردن آن بدعت ست از بدع که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاے راشدین پیدا
کرده اند و استدلال میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن باحادیث و آثارے که در نفی آن وارد شده خصوصاً
باثرے که بخاری ازابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم مر ابن عمر را
میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم میگذارد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابن عمر لا اخاله یعنی گمان نمیبرم که میگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم آنرا یعنی گمان چنان دارم که نمیگذارد اگرچه جزم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرده که
گفت ابن عمر لم یکن یصلیها ابوبکر و لا عمر فقلت فالنبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا اخاله و از عبدالرحمن ابن ابی بکره چنانچه
روایت کرده آنرا ابن جریر و رسیت که ابوبکره که پدر او ست و از کبار صحابه است جمعی را دید که نماز چاشت میگذارند پس
گفت انکم بدرستی که شما لتصلون میگذارید صلوة ما صلاها نمازی را که نگذارده است آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و لا عامة

اصحابه وبنا بر اکثر اصحاب وے واز عائشه رضی الله عنها بآنکه احادیث در اثبات نماز ضحی آمده در نفی آن نیز حدیثی مرویست چنانچه بخاری
ومسلم ومالک وابوداود آورده اند ما سبح رسول الله نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سبحة الضحی نماز ضحی را ودر
روایت ابن جریر آمده لا فی حضر ولا فی سفر ذکره السیوطی وانی لاسبحها وبدرستی من میگذارم آنرا وان کان رسول الله
وبتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیدع العمل براستی ترک میکرد عمل را وحال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
یحب دوست میداشت ان یعمل به این را که عمل کرده شود بدان یا عمل کرده شود بدان ومعنی اول مناسب بقول وی خشیة از جهت ترس
ان یعمل به اینکه عمل کند به مردم پس فرض کرده شود علیهم برایشان از جهت جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آن ودر جامع الاصول در روایتی این حدیث بتقدیم وتاخیر کرده وقیس بن عبید گوید یکسال
نزد وآمد ورفت بعبد الله بن مسعود رض میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد واگر آن مستحب بودی وفضیلت داشتی ترک وے
چنین بدت از عبد الله بن مسعود رض که از کبار صحابه است ودر حق وی وارد شده است که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد
چگونه متصور بود وے وعن مجاهد وروایت کرده شده است از مجاهد قال گفت دخلت انا وعروة بن الزبیر المسجد درآمدم من
وعروه بن الزبیر مسجد نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم فاذا ابن عمر رض پس ناگاه دیدم که ابن عمر رض جالس نشسته است در مسجد عند حجرة
عائشه نزد حجرهٔ عائشه رض واذا الناس وناگاه مردم یصلون میگذارند فی المسجد صلوة الضحی نماز ضحی را فسالناه پس پرسیدیم ما
ابن عمر را عن صلوتهم از نماز ایشان که سنت است یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعة این نماز گذاردن ایشان
بدعت است ونعمت البدعة وخوب بدعتی است ابن عیینه وقال نیز گفته است ابن عمر رض چنانچه شعبی از وے روایت کرد
که شنیدم ابن عمر را که گفت ما ابتدع المسلمون نو پیدا نکرده اند مسلمانان افضل بدعتی فاضل من صلوة الضحی از نماز ضحی
این اخبار وآثار ست که مصنف در نفی صلوة ضحی آورده وغیر آن نیز هست وعلما در جمع وتطبیق میان این آثار واحادیث
سابقه گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت نمیکرد بر نماز ضحی اگرچه اهتمام بر محافظت ومداومت آن تحریض
وترغیب مینمود از جهت مخافت این که برایشان فرض نگردد ودر مشقت نیفتند ودر آخر از خروج از عهده آن در مانند چنانچه
تصریح کرده اند بدان عائشه رض ولیکن در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان
ناطق اند پس هر که نفی کرد یا رویت خود را نفی کرد یعنی خود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ندیده که میگذارد ولیکن از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از مردم شنیده که میگذارد پس هم باین شنید گذارد وروایت کرد چنانچه عائشه رض چه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ضحی نزد وے نبودے الا در گاهے در سفر بودے وگاهی در حضر وغالب اوقات در مسجد بودے
وگاهے درین وقت در خانه دیگرے از ازواج بودے واگر نیز نزد وے بودے گذاردن این نماز از وی دائمی نبود
پس شاید که آن روز که نزد وے بود نگذارد ودر روایتی تصریح آمده که عائشه گفت ما رایته یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی
دوام باشد پس در جائے که وارد شده که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مراد مداومت علیها باشد
ومحمل ناگذاردن ابن مسعود ونادیدن قیس بن عبید در مدت یکسال اورا درین نماز همین تواند بود ونیز ابن مسعود رض مشغول
بفقه وعلم بود وچون اشتغال بعلم افضل از عبادت ست ترجیح میکرد آن را برین با وجود استحباب وفضیلت این والله اعلم وتواند
که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانچه قول ابن عمر رض لا اخاله چون از ابوبکر وعمر رض گذاردن آنرا ندیده وثوقها
باخبارے که از مردم در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنید پیدا نشد پس توقف کرد وخبر داد از عدم وثوق وآنکه

آنرا بدعت خواند بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع ست ولیکن این اظهار و اجتماع
چنانچه در فرائض کنند بدعت ست چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانچه معلوم
و بالجمله از هیچ خبرے و اثرے نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتے مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روا
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وے دید قومے را که میگذاردند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر
لابد میگذارید درون خانهاے خود بگذارید و طائفه دیگر از علما هم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که مستحب ست
که آنرا گاه گاه گذارند و در بعض ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که ابن جریر
آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین ست و از علیؓ و عثمانؓ و عائشهؓ سماع دارد مات سنة ثمان و مائة و گفت از
عائشهؓ سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشهؓ نمیگذارد الا گاهی که از سفر باید
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودے و نیز استدلال میکنند بحدیث ابی سعید خدری
که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم یصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها ترک نخواهد کرد آنرا و یدعها و بود که ترک میکرد حتی
نقول لا یصلیها تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل همچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین
در گذاردن این نماز نیز همچنین بود و عن عکرمه روایت ست از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولای ابن عباسؓ
که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربر ست مات سنة سبع و مائة و قیل سنة اثنین و ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود
و مشهور ست بروایت حدیث از وے قال گفت عکرمه کان بود ابن عباس یصلیها یوما میگذارد یک روز و یدعها عشرة ایام
و ترک میداده روز یعنی نمیخواهد از ضمیر ها صلوة الضحی نماز چاشت و عن عبد الله بن دینار که مولاے عبد الله بن عمرؓ و از فقها
و تابعین مدینه بود مات سنة سبع و عشرین و مائة و روایت میکند عن ابن عمر انه کان بدرستی که بود ابن عمرؓ لا یصلی الضحی نمیگذارد
ضحی را الا اذا اتی مسجد قباء چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد و کان یاتیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه
و رفتن بمسجد قبا صباح روز شنبه الا الآن نیز معمول اهل مدینه منوره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع
از ابن عمرؓ آورده که وے نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر دو روز روزے که قدوم می آورد مکه را و قدوم او در مکه وقت ضحی بودے
طواف میکرد بیت بعد از سنگذارد دو رکعت را خلف المقام و روز دیگر که بمسجد قبا آمدے و می آمد او را هر روز شنبه
و چون درآمدے درین مسجد مکروه میداشتی که بیرون آید از آن پیش از آنکه نماز بگذارد درو وے و میگفت می آمد آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمرؓ نمیکنم من مگر آنچه کرده اند یاران من و میگفت
منع نمیکنم من هیچ یکے را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن و عن منصور
ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة ثلثین و مائة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه و تابعین یکرهون که مکروه میداشتند
ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت را بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض و یصلون میگذاردند آن را
و یدعون در بعض ایام و میگذاشتند در ایام دیگر و طریقه سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود
تا توهم وجوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تقید ایشان بدان
بحدیست که بعضے از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصورے دارند بسیارے از خیرات را که مهم تر ست ترک کنند

وہذا لیس بشئ و عن سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنہ خمس و تسعین
در شعبان کشت و او چہل و نہ سالہ بود و وے بوے گفتہ بود کہ تو بعد از قتل من قتلے دیگر نخواہے کرد و حجاج در رمضان ہمین سال
و بعضے گویند بعد از وے بشش ماہ مرد و گویند کہ بعد از قتل وے بر قتل ہیچکس مسلط نشد و این مؤید روایت اوست چہ صبر
و امساک آن ظالم تا شش ماہ از قتل بسبب ہمین است آوردہ اند کہ چون حجاج در مقام کشتن وے آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر
باقی نخواہی ماند و این آخر کشتن تو خواہد بود گفت من چندین کس را کشتم کہ بزرگتر از تو بودہ اند و ہنوز زندہ ام تو چہ باشے
فرمود آنہا جماعہ بودند از خود رستہ از محبت حیات خود گذشتہ و زیستن و مردن بر آنہا برابر شدہ و من با خود و با حیات
خود تعلقے دارم و از مردن تو اذی میشوم اندیشہ من ہرگز ترا مبارک نیفتد آخر ہمچنین شد رحمۃ اللہ علیہ و قبرہ بواسط یزار
و یتبرک بہ قال گفت سعید بن جبیر انی بدرستی کہ من لادع صلوۃ الضحی ہر آئنہ ترک میکنم بتکلف نماز چاشت را و انی اشتہیہا
و حال آنکہ من دوست میدارم کہ بگذارم آنرا مخافۃ از جہت ترس آنکہ ان ارا ہا گمان مے برم آنرا حتما علی واجب و لازم
بر خود اگر چہ توہم خلق وجوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرتفع شدہ اما مرا توہم صورت
وجوب بالتزام ما لا یلزم در نفس خود نیز خوش نمی آید چہ کمال اعتدال در رعایت حق ہر چیز است چنانچہ اوست در واقع و قال
گفت مسروق ابن الاجدع ابو عائشہ الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم اسلام
آوردہ و صدر اول از صحابہ را از خلفاے راشدین و غیر ہم دریافتہ و با ابن مسعود اختصاص داشتہ و گویند کہ او را در خرد
دزدیدہ بودند از انش نام مسروق کردند عائشہ ام المؤمنین او را بہ تبنی برگرفتہ بود و دختر او را عائشہ نام کردہ و ابو عائشہ
کنیت اوست و در حرب خوارج با امیر المؤمنین علی حاضر بودہ مات بالکوفہ سنہ اثنین او ثلث و ستین کنا مسروق میگوید بودیم
ما کہ نقرأ میخواندیم قرآن را پیش ابن مسعود فنبقی پس باقی نشستہ میماندیم بر جاے خود بعد قیام ابن مسعود بعد از ایستادن
و برخاستن ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پستر مے ایستادیم فنصلی پس میگذاردیم ضحی را فبلغ ابن مسعود پس رسید با ابن مسعود
ذالک قصہ ایستادن و گذاردن ما نماز ضحی را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار بر ما لم تحملون چرا تکلیف میکنید
عباد اللہ بندگان خداے را ما لم یحملہم اللہ چیزیرا کہ تکلیف نکردہ است ایشان را خداے ان کنتم اگر ہستید شما لا بد البتہ و ناچار
فاعلین کنندگان این نماز ففی بیوتکم پس بکنید در خانہاے شما این کلام ابن مسعود ناظر است در آنکہ بدعت گفتن بعض
اصحاب این نماز را و انکار کردن وے بر جماعہ کہ میگذاردند در مسجد با جتماع بجہت این خصوصیت بودہ نہ در اصل این نماز
و مثل این از روایت ابن ابی شیبہ کہ باسناد صحیح آوردہ است گذشت حاصل سخن آنکہ این طائفہ باین احادیث کہ ناظر است
در فعل و ترک این نماز و عدم اجتماع در مسجد متعلق و متمسک شدہ میگویند بران مداومت نباید کرد بلکہ گاہ گاہی باید گذارد
آن نیز تنہا در خانہ و طائفہ میگویند کہ این نماز گذاردہ میشود بسببی از اسباب کہ حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و
مانند آن و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ہم کہ در روز فتح مکہ گذاردہ در بیت ام ہانی بسبب فتح بود و مر آن را صلوۃ الفتح
نام میکردند و مصنف نیز ازین طائفہ است چنانچہ در رسالہ در فضل قیام شب اشارتی بدان کردہ و لہذا این حدیث را با وجود
آنکہ بخارے و مسلم و ترمذے و ابو داؤد و نسائی آنرا روایت کردہ اند در ضمن احادیث کہ براے اثبات نماز ضحی ذکر کردہ
نیاوردہ و تمسک این طائفہ بانست کہ قاضی عیاض مالکی و غیرہ گفتہ اند کہ حدیث ام ہانی ظاہر نیست در آنکہ آن حضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قصد ضحی کردہ و بجہت این وقت گذاردہ بلکہ قصد ام ہانی خبر دادنست بآنکہ نماز درین وقت بودہ نہ

اینوقت بود وبعض گفته اند که این نماز که در بیت ام ہانی کرد قضاے حزب او بود که دران شب اهتمام بمهمات فتح از ان
شاغل شده وامام محی الدین نووی این قول را رد کرده بانچه ابوداؤد از طریق کریب از ام ہانی آورده که صلی سبحة الضحی
وسلم نیز در کتاب الطهارة از ام ہانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة الضحی واضافت بضحی دلالت دارد بر سببیت وقت
چنانچه صلوة الظهر والعصر ودر مواهب لدنیه میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام ہانی آورده که گفت گذارد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هشت رکعت را پس گفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود وترمذی
میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزے که درین باب یعنی در باب نماز ضحی آمده حدیث ام ہانی ست وعبد الرحمن بن
ابی لیلی گفته که خبر نداد مرا هیچ یکے که دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز ضحی را مگر ام ہانی ومصنف میگوید
که صواب آنست که نماز ضحی مستحب ست وسنت نه مکروه است وبدعت ومواظبت بران نیز مستحب ست از جهت ظاهر
احادیث که دلالت دارند بر فضیلت محافظت ومداومت چنانچه در مذهب اول که مختار جمهور ست مذکور شد وآنکه گویند
که مستحب گذاردن اوست احیاناً تا توهم فرضیت نشود وجوابش آنست که خوف توهم فرضیت مرتفع شده چه آن در زمان
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بست ومواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مواظبت نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بران مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانچه در سائر سنن ونوافل
اگر گویند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود جوابش آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود مواظبت نکرد اما است را ترغیب وتحریض بر محافظت ومواظبت آن نمود وامر استحباب کرد
بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود فافهم ونیز صواب آنست که مشروعیت آن بسبب حادثه مثل قدوم وفتح نیست از جهت
ثبوت دلائل داله بر اطلاق وتصریح ام ہانی ببودن او از جهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد ودر مواهب لدنیه میگوید
که صلوة ضحی افضل تطوعات ست بعد از رواتب نزد شافعیه ولیکن نووی تقدیم کرد صلوة تراویح را بران ودر فصلی
آورده بیان رواتب وضحی ودر حاوی تصریح ست بتقدیم تراویح وبفضیلت آن از نماز ضحی وبعض گویند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نمود بران بعد از فتح وبعض گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
واز خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم وحدیثے درین باب نیز بیارند والکل محل نظر انتهی اما اجتماع بران در مساجد
خوب نیست بلکه اولی آنست که در خانه تنها گذارند واستحباب مواظبت بران بجدی ست که امام مالک روایت کرد
از عائشه که میگفت لو نشر اگر برانگیخته شوند وزنده گردانیده شوند لی برای من ابوای پدر ومادر من ماترکتها ترک نمیکنم
صلوة الضحی را یعنی این لذت وسرور که از زنده شدن والدین حاصل شود بلذت وسرورے که درین نماز یابم هرگز نرسد وچون
از بحث وتحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد وگفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه زائد
تا دوازده ورود یافته اما مختار چهار ست چه احادیث آن مجموع صحیح ست واحادیث اعداد دیگر بعض صحیح وبعض ضعیف
ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگرچه بحسب ظاهر دران اختلافی ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح ومتوافق اند
وتضاد وتعارض میان آنها مرفوع ومدفوع وخود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی واحادیث صحیحه متضاد ومتعارض باشند
والا کذب وبطلان یکجانب لازم آید تعارض که دران پیشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه واین تضاد وتعارض محتمل
که مراد بدان اختلاف در ثبوت ونفی ودوام وترک احیاناً بود ورفع ودفع آن معلوم شد یا مخصوص بود باختلاف اعداد

وسیاق کلام مصنف ناظر برین ست چنانکه گفت واختلاف عدد بحسب اختلاف ایام واحوال بود بحسب تحصیل یا اهتمام بمهمات دیگر از سنت گاه دو رکعت گذارد وگاه چهار وگاه شش وگاه هشت وگاه ده وگاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره معلوم شد وچون اختلاف بحسب اختلاف اوقات واحوال بود شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد خواه یک عدد معین را اختیار کند وهمیشه مواظبت بران نماید وخواه هر روزی وهر چند گاهی بیکی ازان عمل کند ودر هر دو طریق سعادت اتباع حاصل ست وثانی اقرب بمواصل ست چنانچه در نماز شب معلوم گشت وحدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی که شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین ومن صلی اربعا کتب من العابدین الی آخر الحدیث وقد تقدم وبه تحقیق گذشت ذکر این حدیث وشک نیست که بوی اصل جواز وتخییر میان این اعداد ثابت میشود اگرچه بعضی ازانها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود وبالله التوفیق

فصل در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز ومسنون ست و عبادت وموجب تقرب بجناب قدس الهی ست یا نه نزد بعضی بدعت ست وحرام ولا اصل لها فی الشرع وبنای حرمت سجدتین بعد الوتر نزد ایشان همین ست وآنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سجده اطالت میفرمود ودعا بسیار میکرد مراد بدان سجده صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد ونزد بعضی جائز ومسنون واز بعض حنفیه نقل کرده اند که جائز ست مع الکراهة واستدلال مجوزین بحدیث عائشه است در نماز شب که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یازده رکعت میگذارد وسلام میداد بعد از هر دو رکعت ووتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده میکرد از جهت شکر توفیق بران نماز مقدار آنکه کسی پنجاه آیت بخواند ومن در من ذلک تعلیلیه است وفا در فیسجد برای تعقیب واین استدلال ضعیف ست ظاهر وقتیاد در آنست که من در من ذلک از برای تبعیض وفا برای تفصیل اجمال ومراد بسجده جنس بود یعنی در سجده وتر تطویل کردی باین مقدار کذا قال الطیبی وتفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم ست یکی سجده سهوست وآن خود در حکم سجده نماز ست دیگر سجده تلاوت ست ودر اینها خلافی نیست دیگر سجده مناجات ست بعد از نماز وظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه است دیگر سجده شکرست بر حصول نعمت واندفاع بلیت ودرینجا اختلاف ست نزد امام شافعی سنت ست وقول امام احمد وابی یوسف ومحمد نیز همین ست واحادیث وآثار درین باب بسیارست چنانکه مذکور گردد ونزد امام ابو حنیفه ومالک سنت نیست بلکه مکروه است وایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی ست چه هر نفس که میزند نعمتی ست متضمن نعم کثیره وورای آن نعمتها ست که در حصر عد واحصا نیاید وبنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت واستحباب بود موسوم بتکلیف ما لا یطاق باشد وگویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع ست نماز ست که تعبیر ازان بسجده کرده اند یا منسوخ ست ولیکن آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه بوجود آید ودر سنت نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت وگویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر ست وچون از بعض خلفای راشدین بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم فعل این سجده ماثورست قول بنسخ نیز درست نبود ویک قسم دیگرست که آنرا سجده تحیت گویند ودر بعض روایات فقهیه رخصتی دران واقع شده وگویند که مختار کراهت وحرمت آنست وبالجمله چون مختار نزد مصنف مسنونیت سجده شکرست تائید واثبات آن باحادیث وآثار کرد وگفت عادت وطریقه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم

آن بود که چون نعمتی خاص مترتب یا غیر مترتب متجدد شدی یا نقمتی و بلیتی کذلک مندفع گشتی شکر آنرا سجده کردی بدلیل آنکه در
مسند امام احمد بن حنبل و در سنن ابی داؤد و جامع ترمذی ثابت است عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا اتاه
وقتی که می آمد او را امر یسره چیزی که خوشحال میساخت او را خر یعنی افتاد ساجدا در حالی که سجده کننده است مر خدا را
شاکرا لله بجهت شکر کردن مر خدای را تبارک و تعالی و عن انس در روایت است از انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
بشر بشارت داده شد بحاجته به برآمدن حاجتی که داشت فخر ساجدا پس افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم و دوام این فعل
معلوم شد بقضیه لفظ کان که دلالت بر آن دارد و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه از قسم اسم الصلوة و از روایت انس خصوص
که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر استحباب آن ثابت شد و بیهقی روایت کرد باسناد صحیح که چون مکتوب امیر المؤمنین
علی از یمن برسید متضمن آنکه قبیله همدان بسکون میم بلده است که آنرا همدان بن قلوح بن سام بن نوح بنا کرد کذا فی القاموس
اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده شکر این نعمت گذارد و دعا کرد مر آن قبیله را و مکرر فرمود
السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب لدنیه سے آرد که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد علی بن
ابی طالب را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی
و از حدیث ابی داؤد و احمد ترمذی سے آورده که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب یمن گفتم
یا رسول الله میفرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس
نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون
بنشینند نزد تو دو کس که با یکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا بشنوی سخن از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد
علی مرتضی با سه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود
بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار
اجابت کردند و بیعت اسلام بر دست وی رضی نمودند پس در همین سال سالما غانما بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم رسید القصه تا آخرها و عبد الرحمن بن عوف روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی
بر وی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد و بغایت سجده طویل
کرد و در تاریخ مدینه سے آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل شریف وی
آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب شتافت در غاری
از آن کوه دید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید
آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان رفته و از بدن انسلاخ پذیرفته است سینه وی
متحیر قید و بیطاقت گشت و بی اختیار بگریه در آمد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سر از سجده برآورد و صحابی را دید و گفت
چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که
مگر چیزی واقع شده و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که
پروردگار تعالی میفرماید آیا راضی و خوشنود نمی سازد ترا ای محمد آنکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود

اقبر ستم پرسیدن این فرزه بسجده رفتم وشکرانه این نعمت بگذاردم بدانکه اینجا اشکالے آورده اند که چرا سنزد وجه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبار بود دبر دیگران ده بار یعنی زیاده ازانچه بران حضرت صلے اللہ علیہ آلہ وسلم جوابش آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده بران مستحق ده درود گردد وحقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وبنده باین درخواستن که فعل اوست ثواب آن برسید اکنون حق جل وعلا رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد چندان که میخواهد یکبار بودن ازکجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق کبریائی خود بر مصطفی که حبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق ست واگر نیز یکبار بود توانند که آن یکبار در رحمت و کیفیت تو نیز از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد فافهم و در سنن ابی داؤد و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از مکه بمدینه میرفت وچون قریب غزوزلی که موضعیست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا بر داشت و ساعتے دعا کرد بعد ازان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست و بار دیگر دست بدعا برداشت و سجده رفت و این دست بدعا برداشتن و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود که امت خود را شفاعت کردم و سه سجده کردن این بود که حق تعالے ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و سبب تکرار دعا و سجده آن بود که چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم واین شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در روز قیامت و قبول آن دران روز بخشیدن وعده حق بود باجابت این دعا و قبول شفاعت دران روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن بود بالفعل امروز و در روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن خواهد بود والله اعلم واین شفاعت و بخشیدن برای عدم خلود در نارست و نیز تعذیب عصاة و وعید ایشان بتقید مشیت اوست تعالی پس اگر همه را نه بخشد رواست و بعض گفته اند که مراد بان امن از خسف و مسخ و عذابهای دنیاست و در مسند امام احمد مثبت ست که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصی کوتاه بالای حقیر را از جنس نغاشی بضم نون و شین معجمه و یای نسبت و نغاش بے یا نیز آمده بمعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف الحرکة ناقص الخلقة یعنی و سیم مبتلی بالصورة رابدید سجده شکر بکرد و گفت اسأل الله العافیة و سنت ست که در وقت دیدن مبتلا ببلائے طلب عافیت گفته و گویند والحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لیکن گفته اند که اگر مبتلا ببلائے ظاهر مثل مریض و درمانده را ببیند شکر و طلب عافیت پوشیده ازوی کنند تا باعث ایذا و آزار خاطر وی نگردد و اگر فاسقے و گرفتار معصیتی را مشاهده کند بجهر و علانیه گوید تا وی بشنود و آزار گردد و باعث انزجار و پشیمانی وی گردد و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سجده کرد و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد کعب بن مالک انصاری خزرجی از کبار صحابه و یکی از شعرای اسلام ست و یکی ازان سه تن ست که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک و توبه و رجوع برحمت کردگار تعالی بر ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید ست وعلی الثلثة الذین خلفوا حتے اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة وفات وی سنه خمسین و قیل ثلث و خمسین عمر وی هفتاد و هفت سال بود و قصه توبه او دراز ست و با وجود آن نقل کنیم که از فوائد قصص ست در باب خود بدانکه

زهری روایت میکند از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک
بعد از آنکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوک چگونه بود گفت تخلف من ازین غزوه ابتلای محض بود و مرا قطعاً در آن قصد
و اختیار ظاهر نبود و هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایسته گردد اسباب جهاد مرتب بود و راحلها نیکو سرپا ایستاده و لیکن هوا بغایت
گرم بود و طلب مدینه رسیده و سفری بس دراز پیش آمده و مردم را آرزوی طبع دل میداد که از سایه تا آفتاب در شوند من
باستظهار آنکه اسباب در راحل مهیاست هیچ استعداد نمیکردم و میگفتم آن روز که برآیند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز
کاری دارم روز دیگر برآیم دو سه روز درهمین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد
غلیم همگنان و اندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدمی دلتنگی و اندوه زیاده شدی از آنکه اکثر اهل نفاق
که عذرهای دروغ کردند و ضعفا که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه مانده بودند پشیمانی میخوردم و در آتش حسرت
و اندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه با فتح و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر
گویم و به چه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشان و ندیمان من هر یکی رای زدندی که
چنین کن و چنان گوی تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینهٔ مطهره آمد آن اندیشهای باطل سخنان دروغ
جمله از خاطر من برفت و گفتم مرا نجات نمیدهد الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی
بجانب من کرد تبسم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک آنچه
بکار می بایست مرا جمله مهیا بود و لیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مرا در ورطهٔ حرمان و خذلان افگند فرمود برخیز و برو
تا حق سبحانه و تعالی در باب تو چه حکم کند خویشان و ندیمان مرا سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نبستی گفتم از نزول
وحی ترسیدم تا بر دروغ من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است گفتند
هلال بن امیه و مراره بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را بازیافتم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند
تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما
متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال برین صفت بود تا از جان خود سیر آمدیم و جهان بر ما تنگ شد و درین پنجاه روز مراره بن الربیع
و هلال بن امیه قطعاً از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیر سعی مینمودم و برای نماز بیرون می آمدم و در میان
و در بازار در گوشهٔ مجلس شریف ایشان مینشستم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دیده نگاه محبوبانه بجانب من میکرد و عجز و شکستگی
مرا مشاهده میفرمود و چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میکرد و اعراض مینمود و اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم
هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم برسید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابو قتاده
که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست داشتی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد نزدیک او شدم و سلام کردم جواب
نداد و روی از من بگردانید گفتم یا ابا قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست
چرا با من سخن نگویی هیچ جواب نداد و سه کرت همین گفتم اینقدر گفت الله و رسوله اعلم پس گریه بر من زور کرد و بسیار بگریستم و در مدینه
آمدم چون به بازار رسیدم یکی را دیدم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این است
که تو میطلبی آن قاصد پیش من آمد نامه بمن داد و در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دل بر تو گران کرده است
و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که جای باشی که بر تو جفا شود و ترا مهجور و مطرود سازند
چون بر مضمون این نامه واقف شوی برخیز و بیا تا نوازش و تیمار داشت نمائیم چون این نامه برخواندم با خود گفتم این هم از
جمله آن بلاست که بر من نازل شده است و ازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافری را در من و در دین من طمع افتاده است و
مرا بکفر دعوت میکنند و اندوه من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و با پادشاه
خود بگوی که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و خوشتر از صد هزار هزار عنایت و التفات تست شعر
گر وصال تو نباشد بفراق تو خوشم ❊ هم فراق تو مرا به که وصال دگران ❊ پس بخانه رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را
در خانه پدرش فرستادم و آن هر دو شخص را که هلال بن امیه و مرارة بن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دوری نمایند
و در بعض روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان کنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت بدین حال
میبودم تا پنجاه روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره ناگاه دران حال آوازی شنیدم نگاه
کردم یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده و آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبه تو قبول آمد و بعد ازان
یاران من پیاپی دویده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که توبه مخلفین قبول شد پس روی بخاک
نهادم و سجده شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم با مهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا
تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم همچون ماه
شب چهاردهم افروخته و تابان شده و عادت شریف وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان
و افروخته گشتی و چنان شدی که همه کس بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته از زمانی
باز که از مادر بزادی یعنی آنکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشته باشد پس آنکه توبه تو بدرگاه عزت قبول افتاد و بعد الحمد
والمنة شعر شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد ❊ حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند ❊ و امیر المومنین ابوبکر
صدیق چون خبر قتل مسیلمه کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعه از اهل یمامه را گمراه ساخته در ورطه ارتداد
انداخته بود و قصه او مشهور است بشنید سجده شکر کرد و امیر المومنین علی چون ذو الثدیه که از روسای خوارج بود در میان قتلی
یعنی کشتگان بدید سجده شکر کرد ثدیه تصغیر ثدی است بمعنی پستان زن و او را ذو الثدیه ازان گویند که در جای بازو پاره ایست و
چیزی مانند پستان که از استخوان بازوی او بر آمده بود و بداشت موی چند بران روییده و وی سیاهی بود زشت روی
ناقص الید غائر العینین ناتی الوجنتین مشرف الجبهه محلوق الراس و او را مخدج نیز گویند بجهت نقصان دست و این ذو الثدیه
از قوم ذو الخویصره است و ذو الخویصره مردی بود از بنی تمیم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود
آورده اند که یکباری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت مالی میکرد این ذو الخویصره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن
و در روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد
صحابه خواستند که وی را بگیرند و بکشند فرمود که او را اصحاب اند کذا و کذا الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود
که ذو الثدیه و ذو الخویصره یکیست و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذاریدش که کفایت شر وی دیگران خواهند کرد

جز شما که بهترین مردمان خوانند بود در زبان خود و مانا که مراد و شهر بوی شهر مهب بای و قوم وی ست و مصداق این خبر
صادق آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضیٰ چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورد جماعه خوارج از اهل نهروان که بعد از قضیه تحکیم
از جماعت اسلام و طاعت امام بر آمده بودند هر چند که ایشان را بسمع و طاعت دعوت کرد وسعی در رفع شبهه ایشان نمود فائده
نداشت گفتند الامر لله فرمود این کلمه حق ست که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج
از در دائره احکام او ست و این باطل ست و امر امام در حقیقت امر الٰهی تعالیٰ ست و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله
علیه و آله و سلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق بر آیند که نه نماز شما به نماز ایشان رسد و نه صیام شما بصیام ایشان
و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و پیشتر باشند قرآن بخوانند و لیکن از
حنجرهای ایشان بالاتر نرود و بمصعد اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روایتی
آمده تیرے که هیچ از خون شکار نشانی بر وی نبود دیگر چیزے بر سر سوفار بعضے از علما گفته اند که این اشارت ست که هنوز
بقیه از ایمان در ایشان باقی ست و کافر نیستند و لهذا چون از علی مرتضیٰ پرسیدند که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر
هربوا گفت ایشان از ورطه کفر گریخته بانجا سپ افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان چنین آمده
که نه کردن الله الا قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی بر آیندگان از دین و راه راست و اتباع جماعت
و اطاعت امام بر حق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود چنین و چنان
که یک دست وی مانند پستانی بود بر وے موی چند رسته و فرمود فرض ست بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که
در قتال کردن با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب ست دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود
قتال کنید با ایشان و کشته نشود از شما ده کس و نرسد و نماند از ایشان ده کس و ایشان ده و آن ده هزار کس بودند پس چون جنگ
با ایشان بر آمد اکثر ایشان را کشتند و بعد از کشتن از حال ذو الثدیه چند کسے پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار بر کنار نهر در زیر
کشتگان افتاده بیافتند علامت که نشان داده بود دیافتند فرمود که پای او را گرفته و کشان کرده پیش مردم بگذارید تا مایه عبرت
و خبرت ایشان گردد پس سجده شکر کرد او و یاران او **فصل در بیان سجده تلاوت** بدانکه در سجده تلاوت سه جا اختلاف ست
اول در حکم آنکه واجب ست یا سنت مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد آنست که واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد
بر آنند که سنت ست و فضل آن فضل سنت و از ترک آن و بر روایتی از امام احمد واجب ست اگر در نماز بود و در بیرون نماز
نه دلیل ما قول خدا تعالیٰ ست فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن الآیة که دلالت دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت
قرآن و مقرون گردانیدن آن بعدم ایمان گویا ترک سجده و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجده جزو نماز ست که تفصیل
کرده شده بتقدیر و بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم چون بخواند آدمی آیت سجده را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید وا ویلا آدمے را
امر بسجده کردند پس سجده کرد و مستحق بهشت گشت و او را امر کردند بسجده و ابا آورد و مستوجب دوزخ شد پوشیده نماند که دلالت
این حدیث بر وجوب احتیاج بتاملے دارد ظاهر اینست که از سیاق حدیث مفهوم میگردد آنست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت
آیت سجده نکند همچو شیطان مستحق نار گشتی بود و در شرح ابن الهمام گفته که اصل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامے
نقل کند و منقصت نکند آن را با نکار دلیل ست بر صحت آن کلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده

سنت قسم سیم سجود سه قسم است که در وی امر صریح به سجود واقع شده و قسمی آنست که متضمن حکایت استنکاف و استکبار کفره را در امتثال امر سجود و قسمی است که در وی حکایت فعل انبیا است سجده را و هر یکی از اینها امر و اقتدا بانبیا و مخالفت کفره واجب است مگر آنکه دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم وجوب لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتهی و از حدیث بخاری و مسلم و ابی داود که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخواند سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای را که در وی پیشانی نهد و در غیر وقت نماز نیز استیناس مقصود توان یافت یعنی ظاهر آنست که اینهمه مبالغه و ازدحام و اجتماع لی وجود وجوب نتوان یافت و روایتی که از ابی داود آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده و سواران سجده بکردند بر دستهای خود همین حکم دارد و این هر دو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجده تلاوت آورده است و مستند قائلین بعدم وجوب سجده تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره والنجم و سجده نکرد آن حضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و زید را نیز امر بسجده فرمودی و جوابش آنست که عدم سجود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد قرائت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب آنجا علی الفور نیست شاید که بعد از آن در مجلس دیگر کرده باشند و تواند که قرائت زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از آن بود که در آن وقت سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص سجده النجم بود و علما را در آن سجده خلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجده تلاوت نگردد و در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی خواند روز جمعه سوره نحل را و چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند با وی مردم باز روز جمعه آینده نیز همین سوره خواند پس مردم مهیای سجده شدند گفت ایها الناس ما بآیت سجده میگذریم هر که سجده کند بر صواب است و هر که نکند بروی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند و در روایت موطا آمده که عمر فرمود که فرض گردانیده نشده است بر ما سجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و این حدیث صریح است در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید است در ینجا از لفظ حدیث و جواب صحیح آنست که گوئیم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد و شبهه در دلیل منافات بوجوب ندارد والله اعلم و قول مصنف که گفت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سجدات قرآن را ترک نکردی ظاهر در جانب وجوب است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف بیان آن بقول خود و چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داود از ابن عمر آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخواند بر ما قرآن و چون بآیت سجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده کردی و سجده میکردیم با وی و در حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب و گفت ترمذی حدیث حسن صحیح و ربا قال و بسا بودی که در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پس درختی نماز میگذاردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس بخواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا

الوجه ونزد حنفیه بجای آن تسبیح که در سجده صلوتیه مسنون ست کفایت ست و میگویند که سجده صلوة افضل ست از سجده تلاوت
وچون این تسبیح در نماز آمده است درینجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی از نبی خاص ماثور بود
وبصحت رسد خواندن آن اولی وافضل خواهد بود و شمنی گوید که بعض گویند که این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نزد
بعضے سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و همین
میگویند و درین سجده منقول نیست که آن سرور صلے الله علیه وآله وسلم چون سر از سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندے
یا سلام دادے و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مندوبست نه واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگوید که مروی از
ابن مسعود همچنین ست و در رساله ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت ست یعنی اگر گوید جایز و اگر
نگوید نیز رواست و گفته اگر بگوید احب ست نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت ست بعضے از ایشان در حالت رفع راس
تکبیر گویند و پس بعض بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضے از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده
و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالکیه با حنفیه موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز همچنین ست و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت
مشهوره سلام هست نزد بعضے از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود نه نزد شافعے چنانچه از شرح حاوی
معلوم شده اختلاف ثالث در کمیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند ست نزد امام ابوحنیفه چهارده است در آخر
اعراف ١ و رعد ٢ و نحل ٣ و بنی اسرائیل ٤ و مریم ٥ و اولی حج ٦ و فرقان ٧ و نمل ٨ و الم تنزیل ٩ و ص ١٠ و حم السجده ١١
والنجم ١٢ و اذا السماء انشقت ١٣ و اقرأ باسم ربک ١٤ و در هدایه میگوید که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان و هو المعتمد
و نزد امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجده ص ثانیه حج است
و در ص سجده نیست و در روایتی از احمد در هر دو جاست پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
یازده است در ثانیه حج والنجم و انشقاق و اقرأ باسم ربک نزد وے سجده نبود و در تعدد سجده حج احمد و ابوداود و ترمذی
حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سوره حج بآنکه در وی دو سجده است
و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سوره حج فرمود نعم هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و حنفیه
گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد با اولی سجده تلاوت ست و بثانیه سجده
صلوة بقرینه اقتران او برکوع و هر جا که ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد بدان سجده صلوة بود و در بعض شروح هدایه گفته که
مراد آنست که فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده یعنے یکے سجده تلاوت دیگر سجده صلوة اما این توجیه منافات دارد
بروایت دیگر که گفت هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و در جامع الاصول از موطا آورده که عمر و ابن عمر خواندند
سوره حج را و سجده کردند در وے دو سجده غالبا این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و درینجا حدیث دیگرست که ابوداود
و ابن ماجه از عبدالله بن عمرو بن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن
در سوره حج از انها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف ست و عبدالحق که از اکابر علمای حدیث ست گفته که ابن منین
و دو نون که راوی این حدیث ست از عبدالله بن عمرو صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول است و معلوم نیست
حال وے و کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجده ص در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم سجده کرد در ص و نزد ما
امام ابوحنیفه و مالک و احمد در روایتی همین ست و مشهور روایتین از احمد آنست که وی از عزایم سجود نبود بلکه شکر قبول توبه داود علیه السلام ست

و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بهمین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بروایت اولی سجده
کند نزد وی در نماز و خارج نماز و بروایت ثانیه سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام ابن حوشب آورد که گفت پرسیدم
مجاهد را از سجده ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجاست که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند
ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود و سلیمان تا فبهداهم اقتده و گفت که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله و سلم ماموراست که اقتدا
کند بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داود علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس روایت کرد
که گفت سجده ص از عزائم سجود نیست و بتحقیق دیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که سجده کرد در وی رواه البخاری الترمذی
وابوداود و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در ص و گفت سجده کرد داود بجهت توبه خود
و سجده میکنیم ما برای شکر قبول توبه وی و ابوداود از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند روزی
بر منبر سوره ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با وی سجده کردند روز دیگر بخواند و مردم متهیئ سجده شدند
فرمود که این توبه پیغمبری است یعنی از عزائم سجود قرآنی نیست ولیکن چون شما متهیئ آن شدید بکنید پس از منبر فرود آمد و سجده
کرد و سجده کردیم ما با وی و در شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه دروست
آنست که سبب سجود در حق داود و سبب در حق ما بیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تا همه فرائض و واجبات
واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در مسند خود از سماک بن حرب از عیاض اشعری از
ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در ص و امام احمد از بکر بن عبدالله مزنی از ابی سعید آورده که
گفت دیدم من در خواب که مینویسم سوره ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات و قلم و هرچه حاضر بود که افتادند در سجده پس
این قصه خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس ازینجا معلوم شد
که در آخر الامر سجده درین سوره بمواظبت کشید چنانچه در سوره دیگر بی ترک و استقرار یافت بعد ازانکه گاهی عزم نمیکرد
بران و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود منتهی و اما
سورة النجم بخاری و مسلم و ابوداود از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سورة النجم را و سجده کرد
وی و هرکه با وی بود الا پیرمردی از قریش که گرفت سنگریزه چند یا خاک و رسانید بجبهه خود و گفت بسنده است مرا این قدر
عبدالله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد و وی یکی از اشقیای قریش بود که بردست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در سورة النجم و سجده کردند
با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از ابی هریره نیز اینچنین آمده و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است
و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و نزد بعضی در مفصل سجده نیست و قول مالک بن انس همین است و قول اول اصح است و قول
اکثر از علما نیز همین است و اما سوره انشقت بخاری و مسلم از ابوسلمه آورده اند که ابوهریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و سجده کرد
و گفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نمی دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم میدیدم که سجده میکرد درین سوره سجده
نمیکردم در وی و در روایت دیگر آمده که ابوهریره گذارد نماز عشا را و خواند در وی اذا السماء انشقت و سجده کرد و گفتند این
چه بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم پس همیشه سجده میکنم تا آنوقت که ملاقات کنیم او را یعنی
تا آخر عمر و همچنین مسلم و ابوداود و ترمذی آورده اند که ابوهریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اذا السماء انشقت

واقرأ باسم ربک و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابوبکر و عمر و کسیکه بهتر ست ازایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک
و بالجمله در سجده ثانی حج و ص والنجم و انشقت واقرأ خلاف هست و در باور راسے آن اتفاق ترجیح و مختار در آنها نیز الاولی ثانیه حج ثبوت
سجده است از یجهت گفته مصنف صحیح شد که در الم تنزیل و در ص و در النجم و در اذا السماء انشقت واقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سجده کرده و عمرو بن عاص چنانکه در سنن ابوداود آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پانزده سجده در قرآن مرا آموخت
و بخوانانید سه سجده در مفصل النجم و انشقت و اقرأ و دو سجده در سوره حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیه حج نزد حنفیه ثابت نشد
چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابوالدرداء گفت انچه ابوداود و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کردم
در یازده موضع هیچ ازان در مفصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و فرقان و نمل و الم سجده
و ص و حم سجده و این حدیث متمسک امام مالک ست و لیکن صح عن ابی هریرة بروایة الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایة انا سجدنا
مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اقرأ باسم ربک و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابوهریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت
در غزوه خیبر علما این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس راکه ابوداود روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فی المفصل منذ تحول ازان باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه وآله وسلم الی المدینة از مکه بسوی مدینه
اگرچه پیش از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند منافی و معارض ست
قول ابی هریره راکه گفت در انشقت و اقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اما این حدیث را اسقاط کردند
ازان جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعیف هست ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث
منکر ست و عبدالحق که از عظماے این طائفه ست گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی و نیز ابوهریره مثبت ست زیراکه
وی اثبات سجده میکند در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی ست که نفی سجده ازان میکند و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت
زیادت علم ست که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل سجده در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت از امر حادث اعلام میکند
و آگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس
بآن کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعفی دارد و خبر نفی ست و آنکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متاخر بود غرض
ازان چیست و حال آنکه جواب بآن تمام ست بدانکه آن اشارت ست بوجهے دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی
چون اسلام ابی هریره متاخر ست انچه وے روایت کند نیز متاخر باشد ازانچه صحابی متقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود
مر آنرا اگر گوئی که اگرچه این سخن بعضے از متقدمین گفته اند لیکن مدخول و مردود است بآنکه بعض محققین از متاخران گفته اند
که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث وے لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام
حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام ست و از وی روایت کرده جوابش آنکه این برتقدیرے باشد
که روایت بحکم سماع کند و ابوهریره اینجا روایت بروایت و مشاهده خود میکند و میگوید سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فی اذا السماء انشقت و اقرأ نیز باقی ماند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل ازان باز که بمدینه آمد یعنی تا آخر عمر حال برین بود
کما هو الظاهر نه آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود و بعد ازان نسخ شد و خبر
ابن عباس حکم تابید دارد و حکم مؤید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابوهریره باقی ماند و حقیقت جواب
همان فرق نفی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد دیگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منذ تحول الی المدینة تابید حکم لازم نیاید

بلکہ ابتدای این حکم را بیان کردہ و از انتہاے آن ساکت ست تامل واللہ اعلم **فصل** در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی اللہ
علیه وآله وسلم دران روز مشهور در جمعه بضم جیم ضم جیم وسکون میم وضم آن سیوطی گوید وفتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده
واین روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله وضم را و باے موحده میخواندند وتسمیه بجمعه بعض گویند از ان جهت ست که اجتماع آفرینش
وتمامی آن درین روزست پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند ودرین روز مجموع وتمام شد ازین جهت اورا جمعه نام کردند و همچنین
ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس ودر اسناد او ضعف ست واین خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسماے آن پیش از خلق سموات
وارض وتعقل آن خالی از اشکال نبود واللہ اعلم وبعض گویند از ان جهت ست که پیدایش آدم درو جمع وتمام شد روایت کرد
این قول را احمد وابن خزیمه از حدیث سلمان وابن ابی حاتم واحمد از ابی هریره واین قول صحیح ترین اقوال ست واز حدیث
ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وی که یکی از آنها خلق آدم ست واین انسب ست از
تسمیه بجهت خلق آدم واجتماع اجزاے او بهم ونیز گویند که کعب بن لوے جمع میکرد درین روز قوم خود را وتذکیر میکرد ایشان را
وامر میکرد بتعظیم حرم وخبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان وابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع ناس ست در وی برای نماز
واین اسم اسلامی ست ودر جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه وتحقیق آنست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت وهم اهل جاهلیت
تغییر دادند آنرا بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهاے هفته را ونامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار
واین روز را در زمان جاهلیت نیز شرفے وامتیازے بود ودر دور اسلام بفضائل وخصائص که مذکور گردد امتیازے دیگر
یافت عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابو هریره قال گفت ابو هریره قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم
اضل اللہ عن الجمعة گمراه گردانید خداے تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او وقبول وی وقبول حکم الہی تعالی بتعظیم
دروے من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش ازما مراد یهود ونصارے اند که باقی از اهل ملل وکتب سابقه ایشان اند کان
للیهود ثابت ومقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه وللنصارے یوم الاحد ومر نصارے را روز یکشنبه اختلاف کرده اند
که مراد بگمراه گردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان وامر کرد بعبادت درین روز
بعینه وامر کرد باجتماع دران براے عبادت وشکر نعمت پس مخالفت کردند وتمرد ورزیدند واما آورده اند واختیار کردند یهود روز
شنبه را وتعلل نمودند بآنکه این روز انتهاے آفرینش ست ونصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش ست واکثر برانند
که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج وتعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند وتعیین نمودند یهود
یوم سبت را وگفتند یوم سبت روز فراغ وقطع عمل ست وخالق تعالی فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که
از شواغل وصنائع اعراض نموده وفارغ شده وترک همه کارها داده بعبادت وے مشغول باشند وتعیین نمودند ودریافتند
نصاری یوم الاحد را زیرا که وے روزے ست که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوار ترست
بتعظیم وشکر نعمت وایجاب عبادت وانچه در حدیث بخارے آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر در معنی اول تمام بداما او را نیز
بر هر دو معنے حمل کرده یعنے فرض کرده شد بر ایشان اصابت ودریافت آن روز وتعیین آن باجتهاد در هر تقدیر روز جمعه
نصیب ایشان نشد فجاء اللہ بنا پس آورد وپیدا کرد اللہ تعالے ما مسلمانان را فهدانا پس راه نمود ما را لیوم الجمعة بجهت یافتن
جمعه ودریافت آن وتوفیق عمل دران این نیز محمول بر هر دو معنی ست یعنے امر کرد این امت را بالعبادت درین روز بنص یا ایها
الذین آمنوا اذا نودے للصلوة من یوم الجمعة وهدایت نمود وگمراه نکرد ایشان را بآباء وتمرد وتعلل یا راه نمود ایشان را بدریافت

واصابت این روز و تعیین آن بفکر و اجتهاد و گفته‌اند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون خلق انسان در روز جمعه بود
پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سایر ایام حق سبحانه پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان و در روز جمعه پیدا کرد
ذات وی را و شکر بر نعمت وجود او بر وی واجب‌تر بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات و نیز چون [illegible] در جمعه خلق موجودات
اکمال و اتمام یافت و انسان که منتفع بدان گردد در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب و اوفق بود
و شاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بود حدیث عبد الرزاق را آورده‌اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و پیش از
نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزی است که مجتمع می‌شوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزی است تا ان
ما نیز بگیریم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگزاریم در وی و بجا آریم وظیفهٔ شکر و عبادت را پس
یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از روسای انصار بود و نقیب از قدوم حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن
نازل شد که اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند
انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه و اجتماع صحابه برای آن صحیح است
و احمد و ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر بر آنند که فرضیت جمعه در مدینه در اوایل قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شد و
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینه مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه
گذارد و برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکالی پیدا نکند و بقول که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود
خالی از اشکال نیست شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد و لیکن بر اقامت
و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه
آنرا نشنیده و در نیافته و آنرا باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز کرده و لازم نیست که بجمیع خصوصیاتی
که در جمعه وارد است بوده و انتقاد در مقصود کافی است والله اعلم و کذلک الخ یعنی آنکه یهود و نصاری تابع و مفضول اند در وقت
عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون مبدا دوران و اول ایام آفرینش او است متعبد در وی متبوع و فاضل بود
از متعبد در دو روز دیگر یا مفضول اند در قبول جمعه و عدم ابا از امر الهی و اصابت آن بفکر و اجتهاد و بعض گفته‌اند روز جمعه اگرچه
مسبوق است بسبت و احد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیوطی
فی شرح البخاری و گفته‌اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع است شرعا و دلالت میکند بران تسمیه اسبوع بجمعه
چنانچه تسمیه میکنند یهود اسبوع را بسبت و در باب استسقا در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت مجاورت
یهود و مجاورت ایشان هم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دخول جنت و رفع درجات چه ثبوت
پیوسته است که انبیا این امت را در روز قیامت از بزرگی شان جز هیچکس را نبود و ازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه امم
تخصیص یهود و نصاری بجهت آنست که باقی از امم سابقه در زمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دو طایفه بود کذا
و ما مسلمانان متاخر و پسینانیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دین و شریعت اما در لون مقدم و پیشینانیم بحسب فی مرتبة یوم القیامة

در روز قیامت و در روایتی السابقون المقضی لهم اجماعا امم ما که حکم کرده میشود ایشان را بدخول جنت قبل الخلائق پیش از
تمامهٔ خلق و فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل است چون ظهور نتایج و ثمرات آن در آخرت است
آنرا داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت واز تاخر در دنیا نهایت وجود شریعت اراده نموده واحتمال دارد که المقضی لهم
قبل الخلائق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه را دخل در آخریت از اهل دنیا
دارند فافهم وروی عن اوس بن اوس یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستی که از
جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها
و روز جمعه یکی از جملهٔ آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است و بر هر تقدیر جمعه یکی
از افاضل ایام است زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم وفیه ودرین روز قبض میرانیده شد آدم وفیه النفخة و درین روز
نفخهٔ صور که برای بعث ونشور است ومسمی بنشاءة ثانیه است وفیه الصعقة ودر وی است صعقه مراد بدان نفخهٔ اولی است که برای
موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقه صوتی هائل را گویند که بمیرد انسان از هول وی و قیامت را دو نفخه است یکی
برای اماتت و اهلاک چنانچه فرمود ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض + دیگر برای بعث و احیا که ثم نفخ فیه
اخری فاذا هم قیام ینظرون + وجای دیگر فرمود + فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون + ونفخهٔ دیگر بود که بدان بهول ترس
در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که ویوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد
وغالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمهٔ نفخهٔ اولی دارند یا در بعد از نفخهٔ اولی فزع شود و در منتهای او صعق والله اعلم و بعضی
از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود دران روز از امور عظام واین نیز نوعی از فضیلت است
والا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد ووجه اش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس و
رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت ولهذا ابراهیم خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت را و احیا را
از نعم الهی شمرده در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین و چون روز جمعه فضیلت دارد فاکثروا علی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة
از درود فیه درین روز فان صلوتکم زیرا که بدرستی درود شما معروضة علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا درین روز شریف
وآن موجب سرور و رضای من است از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من است مر شما را و ذکر این در بیان خواص
جمعه بنابر این وغالبا درود فرستادن مولی تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم
واقع شده است اثر همین رضای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم است از ایشان و در حقیقت اثر انعکاس اشعهٔ رحمت
الهی است از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمصلی بجهت حصول محاذات و مقابلت مر او را در وقت صلوة اللهم
صل وسلم علیه کما تحب وترضی و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بوسر
حیات وی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از موت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله وکیف تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوتنا
علیک درود ما بر تو وقد ارمت و حال آنکه بتحقیق مرده و پوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر راوی است یعنی
ارمت را که درج کرده در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جواب و دفع وهم ایشان من زنده ام و مرده نیم
همانا که بحکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا همین باز بخشیده در بدن من در آورد واین مخصوص
بمن نیست بلکه این نسبت تمامهٔ انبیا را ثابت است چنانچه فرمود ان الله بدرستی که خدای عز وجل حرم علی الارض حرام

گردانید بر زمین آن تا کل اینکه بخورد و بوسیده گرداند اجساد الانبیاء بدنهای پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم
اکل ارض اجساد را کنایت ست از حیات والا سلامت بدن در زمین بے اعادهٔ روح چه فائده دارد و این مبنی ست بر مسئله
حیات انبیا که بحیات حسے دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی ست و درین مسئله بعضی را از
علمای امت خلاف ہست و این تحقیق و تفصیلے دارد که در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ام
مذکور ست و در کتاب مدارج النبوة فے مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج ست والله اعلم رواه روایت
کرد این حدیث مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمی والبیهقی وعن ابی هریرة
یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر یوم بهترین روزے که طلعت فیه الشمس طلوع کرد در وی آفتاب وفی روایة
علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام ست تا هیچ روزے بدر نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده
که ذکر صفتے که از خواص جنس ست مفید تعمیم ست و اشارت بآنکه مقصود مطلق جنس ست و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش
نشود فیه در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی در وے وفیه و در روز جمعه ادخل الجنة در آورده شد
آدم در بهشت وفیه اخرج منها و در وے بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز به بیرون آوردن آدم از بهشت بجهت آن
بود که او ست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکمهاے لاتعد ولا تحصے ست ولا تقوم الساعة
و بر پا نمیشود قیامت خواه نفخهٔ اولے باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم والترمذی والنسائی وفی صحیح الحاکم
و مذکور ست در صحیح حاکم سید الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام ست و بعض روز عرفه را از ان تخصیص کنند وفی الموطا
والامام مالک روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمدم بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس
داشتم با وے پس تحدیث کرد وے مرا از توریت و تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود از جمله
آنچه تحدیث کردم من این حدیث که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه
خلق آدم بهترین روزے که طلوع کرد در وے آفتاب روز جمعه است زیرا که در وے پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و در وے
فرود انداخته شد آدم بر زمین یا اخراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و در وے قبول کرده شد توبهٔ او وفیه مات و درین
روز مرد آدم وفیه تقوم الساعة و درین روز بر پا شود قیامت وما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه
مصیخة یوم الجمعة استماع کننده و گوش نهنده و مترقب ست در روز جمعه من حین یصبح از هنگام صبح حتے تغرب الشمس تا وقت غروب
آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن و انس گویا که قادر مطلق تعالے
شانه ملهم میگرداند دواب را بقیام ساعت و مستشعر میسازد شان را باهوال آن و کشف میگرداند آنرا برایشان در روز جمعه برای
حکمتے که او سبحانه داند مگر جن و انس که قضیهٔ تکلیف و قاعدهٔ ابتلا اقتضاے ستر و اخفاے غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون
حیوانات دیگر عقلے که در تدبیر معاش و معاد افگند و شاغل گرداند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت
ایشان برخاسته ہست و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال بتدبیر معاش و معاد از ان
محجوب و مشغول گشته و وجه دیگر برای اصاخت و ترقب دواب مر قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظائم امور و
جلائل شئون چندان بظهور میرسد که نزدیک ست که زمین بدان متزلزل و متمائل گردد و دواب را از مشاهدهٔ آن ترسے در دل
پیدا میگردد که مگر قیامت قائم خواهد شد واحمد و بیهقی از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان

و نیز درین روز کوه و دریاها که متغیر شوند در روز جمعه از آنکه برپا شود درو روز قیامت و این معنی ست بر دو وجه علم و ادراک
در جمادات یا مبالغه است یا کنایت است از شدت و قرب وقوع قیامت درین روز والله اعلم و یکی از جمله خیرات و فضیلت
روز جمعه آنست که فیه ساعة در روز جمعه ساعتی ست لا یصادفها عبد مسلم یعنی نیابد آن ساعت را هیچ بنده مسلمان و هو یصلی و حال آنکه
وی بنده مسلمان نماز میگذارد یسأل الله شیئا سوال کند آن بنده شیئا چیزی را از خدای تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر
آنکه بدهد الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابوهریره میگوید قال کعب چون شنید کعب این حدیث را گفت [illegible] استفهام
یا اختبار بجهت استبعاد ست که کرد یا استفهامی که در شک ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت باین صفت که مذکور شده در سال
روزی ست مراد بیوم اینجا مطلق وقت ست یا روزی ست که این ساعت در وست فقلت پس گفتم بل فی کل جمعة بلکه در هر جمعه
ست که تو گفتی یکبار در سال بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که روزی ست این روز میباشد فقرأ التوراة پس خواند کعب احبار توریت را
فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین ست که خبر داد که آن ساعت در هر جمعه
است قال گفت ابوهریره ثم لقیت عبدالله بن سلام پس ملاقات کردم عبدالله بن سلام را که او نیز از احبار و علماء
بنی اسرائیل و از خواص ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مشرف
بایمان مشرف شد و از افاضل صحابه گشت فحدثته پس حدیث کردم عبدالله بن سلام را بمجلسی مع کعب این مجلس را که گفتگو
میان کعب احبار گذشته بود فقال پس گفت عبدالله بن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم یا شنیدم در توریت که ایة ساعة هی که کدام ساعت است آن در روز جمعه قلت گفتم فاخبرنی خبر ده مرا پس چون میدانی
تو خبر ده مرا بدان و بپوش از من آنرا قال گفت عبدالله بن سلام هی آن ساعت آخر ساعة من یوم الجمعة آخر ساعتی ست
در روز جمعه قلت گفتم کیف چگونه آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال و تحقیق گفته است رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم لا یصادفها عبد مسلم و هو یصلی در نیابد او را بنده مسلمان و هو یصلی و حال آنکه نماز میگذارد و تو آن ساعت را
تعیین کرده آخر ساعت بعد از عصر و آن وقت نماز نیست و تلک الساعة لا یصلی فیها و آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر ست لا یصلی فیها نماز گذارده
نمیشود در وی چه نماز بعد از نماز عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبدالله بن سلام در جواب اشکال ابوهریره [illegible]
کلام [illegible] الم یقل آیا نگفته است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من جلس مجلسا ینتظر الصلاة فهو فی صلاة [illegible] که انتظار
برد و سه نماز را فهو فی صلاة پس آنکس در نماز ست حتی یصلی تا آنکه بگذارد نماز را بعد از ان [illegible] از حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم انتظار نماز را درین قول او و هو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست بلکه مجاز و تاویل آمده است و در
روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آینده در بیان خاصیتهای روز جمعه بیاید و ما که عبدالله بن سلام از [illegible]
مقام یا استماع از حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام علم کرده که مراد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین ست چنانکه
در روایتی صحیح نیز آمده است و آنکه من [illegible] باشد بجهت احتمال اگرچه الآن چنان بنظر در آمد که تاویل [illegible]
صورت از ظاهر نمودن ست حکم تاویل [illegible] ساعت [illegible] بیان مراد از ان [illegible] پیدا
که [illegible] بعد [illegible] روست [illegible] مقصود [illegible] احوال دیگران را [illegible] محققات [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تعیین کرده اند [illegible] اعتقاد کرده [illegible] این [illegible]
در جواب [illegible] و معتقدات [illegible] اگرچه [illegible] تعیین [illegible] نقل کرده اند

سخن همان ست فافهم وحنداث شافعی فی المسند ونزد شافعی حدیث آمده است و مسندوی که اتی جبرئیل النبی ای جبرئیل پیغمبرا صلی الله علیه وآله وسلم بمرآة بیضاء یا آئینه سفید فیها نقطة سوداء که دران آئینه نقطه سیاه بود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و پرسید از جبرئیل ماهذه چه چیز ست این آئینه سفید و درو سے نقطه سیاه را این چه رمز واشارت ست فقال پس گفت جبرئیل هذه الجمعة این آئینه سفید روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سائر ایام بصفا و نورانیت مخصوص و ممتاز ست وهمچنین هر چیز را دران عالم مثالی و حقیقتی ست چنانچه حقیقت و مثال ایمان ظله و مثال علم لبن و مثال موت کبش ست و این نقطه سیاه مثال ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وے از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدے بیشتر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سرخی و الوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث نیک ست ولیکن در حدیثی که بیاید تصریح ست بآنکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار امتیاز و انفراد او خواهد بود از سائر اجزاے زمان پس واجب ست حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث تشرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف درآمده بود و بعد از نظر در حدیث آینده رجوع از ان در ذهن نشسته و بعد از ان در جامع الجوامع سیوطے نظر کرده و دریافته که حدیثی درین معنے از ابن ابی شیبه بروایت انس آورده که از وی اظهر میشود که آئینه مثال روز جمعه است و نکته سوداء مثال ساعت و لفظش اینست اتانی جبرئیل وفی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة السوداء فقلت یا جبرئیل ماهذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن سے آرد فقلت یا جبرئیل ماهذه النکتة فیها قال هی الساعة الحدیث والله اعلم و جابر سے فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء واذا فی وسطها نکتة سوداء فقیل ماهذه قیل الساعة قد بر فضلت بها و امتک تفضیل داده شده تو و مخصوص گردانیده شده تو و امت تو بعید و اجتماع برای عبادت دران والناس لکم فیها تبع و مردم مر شما را دران جمعه تابع و مفضول اند الیهود والنصاری آن مردم کدام اند یهود و نصارے ولکم فیها خیر و مر شما را در جمعه نیکی بسیار ست از ثواب کل و فضل و رحمت الٰهی و استجابت دعا وفیها و در جمعه ساعتے ست و زمانیست که لایوافقها موافق نشود و در نیابد آن ساعت را مؤمن یسأل الله که بیدعوا فیه و طلب کند خدای تعالی را بخیر یعنی نیکی در دنیا و آخرت الا استجیب له مگر آنکه قبول کرده شود دعای او در دنیا و آخرت مطالب آدمی در هر دو و گفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم المزید نزد ما یوم المزید ست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل وما یوم المزید چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه بیوم المزید ان ربک بدرستی که پروردگار تو اتخذ گرفت دیباکرد فی الفردوس در فردوس که اعلی درجات جنت ست در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است ما بین هر دو درجه مثل ما بین زمین و آسمان ست و فردوس بالاترین بهشتها ست از روی درجه چون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس دیبا افیح وادی کشاده را فیه که دران وادی کثیب توده ریگ ست من مسک از مشک خالص فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه انزل الله ما شاء من ملائکته فرو فرستد خدای تعالی باشارت آنقدر که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر من نور منبرهاست از نور علیها بران منبرها مقاعد النبیین جایهای نشستن پیغمبرانست صلوات الله وسلامه علیهم وحفت و گرد کرده شده است تلک المنابر آن منبرهای نور بمنابر منبرهای دیگر من ذهب از طلا مکللة آراسته شده است این منابر از طلا بالیاقوت والزبرجد علیها الشهداء والصدیقون برین منابر شهدا اند که بذل ارواح و اموال در راه خدا کرده اند و صدیقان یعنی مومنان کامل که به تیغ ریاضت و مجاهده قمع و قلع آثار نفس کرده بمراتب علیه صدق و معرفت رسیده تلو مرتبه نبوت شده اند فجلسوا پس جا نشینند شهدا و صدیقان من ورائهم پس

انبیاءست علی تلک الکثیب بران تنهای مشک فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل برای اظهار منت و توطئه مزید رحمت انا ربکم من
پروردگار شمام که تربیت کرده ام شمارا بانواع فضل و نعمت و قد صدقتکم وعدی به تحقیق راست کردم با شما وعدهٔ خود را و دادم
انچه وعده کرده بودم با شما و در آوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید از من هرچه خواهید اعطکم بدهم شمارا
فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألک سوال میکنیم ترا رضوانک رضای ترا که بهترین مطالب و مقامات
و نعم ست فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت عنکم بتحقیق راضی شدم از شما و لکم و مر شماراست ما تمنیتم هرچه آرزو کنید شما
ولدی المزید و نزد من ست زیادت در هر چیز چه نعمهای حق و درجات فضل و رحمت وی بی نهایت و بی اندازه است
اول که در بهشت شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاد رضا که دیر اطلبیدند که مبادا اعطای این نعم بی رضا
باشد چه هر نعمت که باشد اگر مقرون برضای وی نباشد در معنی نقمت ست اهل رضا مولی ست تعالی و جل مقر شد که راضی ست
بعد ازان هر نعمت که اضافه کند مبارک ست فهم پس اهل بهشت یحبون الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم از جهت آنکه
میدهد فیه درین روز ربهم من الخیر پروردگار ایشان از نیکی مخصوص میگرداند روی باین چنین فضل و کرامت و انجالت
در هر روز جمعه بود زیرا که چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه
همچنین شود و گفت پروردگار تعالی که هرچه آرزو کنید بدهیم انشاء الله لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان من لا احصاء لنعمائه
ولا انتهاء لآلائه سبحانه و هو الیوم الذی و آن روز جمعه بر روزیست که استوی فیه ربک علی العرش بر آمد در وی پروردگار تو
تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه بر عرش بر آمد و اجرای احکام و اوامر بر خلق کرد
چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و تشیید ارکان سلطنت بر تخت بنشینند و بر رعایا حکم رانند این ظاهر معنی کلام ست
و مراد نیست چه وی سبحانه از مکان و نشستن منزه است و حقیقت مراد و خلاصه معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است
بر همه غالب و حاکم و آمر ست و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند یکی را وصف بملک و سلطنت کنند گویند
بر تخت نشست اگرچه وی را تختی نبود و نشستنی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملک و سلطنت ست و همچنین اگر خواهند
یکی را بجود وصف کنند گویند یداه مبسوطتان دو دست وی فراخ ست اگرچه وی را دست نبود در اصل خلقت یا بریده باشد
و گویند نجاد شمشیر وی دراز ست و کنایت از درازی قامت دارند هرچند او را شمشیری نبود و نه بند شمشیر نه قرآن نازل
بر زبان عرب ست و بروش عرب در بیان معنی همچنین ست و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شد آدم
و در وی برپا شود قیامت این حدیث را امام شافعی رح در مسند خود روایت کرده است و ابوبکر بن ابی داود طرق آنرا جمع کرده و بانواع
متنوع از صحیح و حسن و غیرها مختلف متعدد روایت کرده و فی الجمله بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان ست صحیح و مشتمل ست
بر فوائد شریفه علمی و عملی و بشارات عظیمه مر مومنان و نماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقائق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت و
آینه موصوفه و تسمیه وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب و استوای پروردگار
تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابوهریره رضه مرویست که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند بسبب تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده
عظائم امور و جلائل شئون که اصل همه امور و معاد اند یکی آنکه درین روز جمعه ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر تو ای
مخاطب که آدم ست یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه تشکیل صیغ و طبع از طبع طینت آدم علیه السلام صلصال فخار در رشته است

الطين المطبوخ بالنار وفيها الصعقة والبعثة وفيها البطشة بطش در لغت اخذ بقوت وعنف ومراد ببطشه در حدیث روز قیامت از آن
چنانکه حق سبحانه فرمود يوم نبطش البطشة الكبرى وذکر آن بعد از صعقه وبعثه برای تاکید گویند واگر اخذ بطش الٰهی بندگان را بعد از بعث وحشر
در روز جزا مراد دارند نیز دور نیست وبعض گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان قریش ست روز بدر وفی آخر ثلث ساعات منها ساعة ودر سه ساعت
اخیر این روز ساعتی ست وقتی ست که من دعا الله فيها استجيب له هر که هر چه خواهد از خدا ودعا کند دران ساعت قبول کرده شود برای آن دعا
رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او وفی آخر ثلث ساعات منها ساعة چیست وچرا نگفت در آخر او ساعتی ست چه ساعتی که در آخر
سه ساعت از وے باشد همان ساعت اخیر خواهد بود جوابش آنکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر ست وکلمه من که در بجا واقع
شده است آنرا تجریدیه گویند چنانکه اشارت بطرفے کنند که از آهن ساخته شده است وگویند که درین ظرف ده مثقال آهن ست حال آنکه
آن ظرف عین ده مثقال آهن ست چه وے ساخته شده است از آهن کذا قال الطیبی فافهم ودر کتاب صفت بهشت تصنیف
ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست باسناد ثابت از روایت حذیفه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اتانی آمد مرا جبرئیل وفی کفه
مرآة ودر دست وی آئینه بود کاحسن المرائی وضوءها همچو بهترین آئینه ها وروشن ترین آنها واذا فی وسطها وناگاه در میان
آئینه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعے از بدن که بدان آب نرسیده در وضو وغسل وتلمیع در اسپ آن را گویند که در جسد وے
جز وے باشد مخالف رنگ تمام جسد ومراد درینجا نقطۀ سیاه است که دران آئینه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت
پیغمبر میفرماید صلی الله علیه وآله وسلم فقلت پس گفتم من یا جبرئیل وما هذه اللمعة التی اری فیها وچیست این لمعه که مے بینم
درین آئینه قال گفت جبرئیل هذه الجمعة این لمعه حقیقت ومثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث ست یا مراد آنست که چیست
این آئینه با این لمعه چنانچه در حدیث سابق بیان کردیم واز حدیث ابن ابی شیبه تائید آن آوردیم باز رسول خدا مے گوید
صلی الله علیه وآله وسلم قلت گفتم وما الجمعة چیست وچه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی معین ست
ازین روزها که پروردگار تعالی وتقدس پیدا کرده وبس عظیم ست این روز وسأخبرک وسرانجام ست که خبر دهم ترا اے محمد
بشرفه وفضله فی الدنیا بشرف وفضل این روز در دنیا شرف شئ باعتبار ذات بود وفضل نسبت بغیر وما یرجے فیه لاهله وخبر دهم
بانچه امید داشته میشود از ثواب وبرکت درین روز مر اهل این روز را که در وے بطاعت وعبادت مشغول باشند وباسمه
فی الآخرة وخبر دهم بشرف وفضل او وبنام وی که در آخرت دارد ازینجا معلوم شود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صفات
جمعه را وشرف وفضل او را در دنیا وآخرت بوحے دریافت اگرچه این روز را که یکے از روزهاے هفته است میدانست اما این
صفات ونام او را که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید واین منافات ندارد بانچه گذشت که صحابه در مدینه باجتهاد
وقیاس بر سبت واحد یهود ونصارے وعبادت ایشان در وے این روز را برای اجتماع ذکر وعبادت تعیین نمودند همین قدر
دریافتند اما خصوصیت این صفات وحقائق که درین حدیث مذکور ست کجا بود اکنون جبرئیل شرف وفضل این روز در دنیا
بیان میکند ومیگوید فاما شرفه وفضله فی الدنیا فان الله عزوجل جمع فیه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالے جمع کرد
درین روز وتمام ساخت کار وبار آفرینش را از خلق سموات وارض وآدم واما ما یرجے فیه لاهله واما بیان انچه امید داشته می شود
از خیر وثواب مر اهل جمعه را فان فیه ساعة پس بدرستی که درین روز ساعتی ست که لا یوافقها در نیابد وموافق نیفتد او را عبد مسلم
او امة مسلمة مرد مسلمان یا زن مسلمه که همه غلام خدا اند یعنی کنیز خدا مر حضرت پیرو بود گانه یسأل الله فیها خیرا انچه خواهد آن عبد یا امة از خدا
تعالے دران ساعت نیکے را الا اعطاها یا ایاه مگر آنکه بدهد خداے تعالے آن عبد وامة را آن نیکے واما شرفه وفضله فی الآخرة

و اسمہ وا اشارت بفضل این روز ند آخرت و نام وے کہ در آخرت دارد بیانش انیست کہ فان اللہ تبارک وتعالے اذا صیر
اہل الجنۃ الی الجنۃ واہل النار الی النار چون پروردگار تعالے بگرداند و بفرستد اہل بہشت را بسوے بہشت واہل دوزخ را
بدوزخ جرت علیہم ہذہ الایام وہذہ اللیالی میرود و مے گذرد برایشان زمان و منقسم و متعین ست زمان ہمین نوع قسمت داجزا
و نامہاے آن شب و روز ہمین نامہاے شب و روز ہفتہ دنیاست و باوجود آن لیس فیہا لیل ولا نہار نیست در بہشت شب و روز
متعارف این عالم کہ بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمدہ است کہ مثل کافور چیزے ببارد و علامت روز این بود و مشک
بریزد و نشان شب این باشد یا پردہ فرو ہلند شب شود و بردارند روز پیدا آید واللہ اعلم انشاء اللہ تعالے حقیقت حال فردا
ہما نجا معلوم گردد کہ چیست و چگونہ است فاعلم اللہ عزوجل مقدار ذلک و ساعاتہ چون روز و شب متعارف در انجا نبود دانایند
حق تعالے در تعیین روز و شب و ساعات آن عالم مقدار آن را چنانچہ در روزہاے اینعالم و ساعات اوست فاذا کان یوم الجمعۃ
پس چون باشد روز جمعہ حین یخرج اہل الجمعۃ ہنگامیکہ بیرون مے آیند در دنیا اہل جمعہ براى نماز جمعہ اشارت ست بآنکہ این
فضیلت و نعمت کہ مذکور گردد نتیجہ و ثواب نماز جمعہ است کہ در دنیا میکردند نادے اہل الجنۃ ندا میکند پروردگار تعالے و تقدس
بہشتیان را منادی ندا کنندہ باین طریق و باین عبارت یا اہل الجنۃ اے بہشتیان اخرجوا الی وادی المزید برآئید بسوی مقامی کہ
نام وے وادی مزید ست و در صفت وادی المزید میفرماید وادی المزید لا یعلم سعۃ طولہ و عرضہ الا اللہ وادی مزید را د
کہ نمیداند فراخی و درازی و پہنائی وے را مگر خداے عزوجل فیہ کثبان المسک دران وادی تلہای ریگ ست از مشک
رؤسہا فی السماء سرہاے آن تلہا از غایت بلندے بآسمان رسیدہ و این کنایت ست از بلندی آن تلہا قال گفت جبریل
فیخرج غلمان الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت کہ خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرہای نور را ویخرج غلمان المومنین
و بیرون آرند خادمان مومنان بکراسی من یاقوت کرسیہا را از یاقوت فاذا وضعت پس چون نہادہ شود آن منبرہا و کرسیہا
لہم براے پیغمبران و مومنان واخذ القوم مجالسہم و بگیرند قوم یعنے انبیا و مومنان جاہاے نشست خود را بر منابر و کراسے
بعث اللہ بفرستد خداى تعالے علیہم برایشان ریحا بادی را کہ تدعے المثیرۃ خواندہ میشود آن باد باسم مثیرہ بمعنی برانگیزندہ
ازان جہت کہ تثیر مے برانگیزد آن باد ذلک المسک آن مشک را کہ مثل تل ریگ ایستادہ و سر بآسمان کشیدہ است و تدخلہ
دمی در آرد آن مشک را من تحت ثیابہم از زیر جامہاے ایشان و تخرجہ و مے برآرد مشک را فی وجوہہم در روہای ایشان
و اشعارہم و در موہاے ایشان تلک الریح آن باد اعلم داناتر ست بآنکہ کیف تصنع چہ کار کند بذلک المسک بآن مشک
و چگونہ بکار برد آن را من امراۃ احدکم از زن یکے از شما لو دفع الیہا اگر سپردہ شدے بآن امراۃ و حوالہ کردہ شدی بوے
کل طیب علے وجہ الارض ہر خوشبوے کہ بر روے زمین ست یعنے چنانکہ مرد خوشبوے بیحد و بیشمار بزن خود سپردہ و آن زن
داناست بآنکہ چگونہ باید آن خوشبوے را بکار برد و استعمال کند آن باد داناتر ست ازان زن در افشاندن آن مشک بر
قوم و فرستادن آن بجانب ایشان یعنے حق سبحانہ وتعالے فیوض و برکات خود را کہ تلہاے مشک مثال آنہاست بران وجہ
کہ میخواہد و فضل و رحمت و حکمت وے اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و مامور ست درین کار قال گفت جبریل و احتمال
دارد کہ ضمیر راجع برسول بود یعنے گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حکایۃ عن جبریل ثم یوحی اللہ پس وحی میکند
خدا تبارک وتعالے الی حملۃ عرشہ بسوے فرشتگان کہ بردارندۂ عرش وے اند و آن ہشت فرشتہ اند علیہم السلام ابو الشیخ
در کتاب العظمۃ مے آرد کہ مسافت از گوش تا بدوش ایشان ہفت ہزار سالہ راہ است پس پروردگار تعالے شانہ حکم

میکنند با یشان صفوه بنهید عرش را این اظهر هم میان پشتهاے ایشان یعنی میان ایشان ولفظ اظهر اقحم وزائد میگویند
چون هر جا که آدمیان مجتمع باشند و در هم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند اقحام این لفظ در عبارت عادت شده است وگاه
ظهرانیهم بلفظ تثنیه نیز گویند ونهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل وکنایت ست از ظهور جناب عزت وسطوت الٰهی وحضور او
در بارگاه سلطنت چنانکه بادشاه بوکلان خود حکم کند که تخت بنهید تا بران برآیم وحکم رانم و با خلق خطاب کنم بهمین طریق وقیاس
ولله المثل الاعلی عرش که بر مثال تخت بادشاهی ست بنهید وحضرت رب العزت جل شانه بران برآید وبه بندگان خود خطاب
کند فیکون پس میباشد اول ما یسمعون منه اول کلامے که بشنوند بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبادی
بجانب من بیائید ورجوع نمائید اے بندگان من الذین اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب
ولم یرونی وندیده اند مرا وصدقوا برسلی وایمان آورده اند به پیغمبران من وتصدیق کرده اند ایشان را واتبعوا امری
ومتابعت وفرمان بردارے کرده اند امر مرا این تلطف ومهربانی واظهار لطف وکرم ست با ایشان پیش از خطاب مقدمه
وتوطیه است برآنکه حکمی که خواهد فرمود وخطابے که خواهد کرد در غایت فضل واحسان خواهد بود تا بدل وجان بغایت ذوق
وسرور متوجه آن خطاب باشوند پس سیفرمایند سلوا سوال کنید وطلبید هر چه خواهید فهذا الیوم المزید پس امروز روز مزید کرم
والعام ست فیجتمعون پس مجتمع ومتفق میشوند بندگان همه علی کلمة واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضی وخورسند
شدیم ما از تو اے رب کریم واے رحمان دنیا وآخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتغی ومقصود ما رضای تست
فیرجع الله الیهم پس رجوع میکند خداے تعالی بسوے ایشان ومکرر کلام میکند با ایشان بتاکید وتقریر مدعا ومبتغاے ایشان
کرده میگوید ان یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهر ست که من راضیم از شما انی لو لم ارض عنکم که من اگر راضی نمی بودم از شما لم اسکنکم
وارے ساکن نمیگردانیدم شمارا در سراے خود که بهشت ست فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار وامارات کرم مرا
سوال کنید از من هر چه خواهید فهذا یوم المزید پس این روز مزید ست فیجتمعون علی کلمة واحدة پس باز اتفاق میکنند
برین یک سخن که ربنا وجهک پروردگارا بنما ما را وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او وبچشم سر ببینیم ترا نهایت مقاصد
ونهاے مطالب این ست که بالاتر ازین مطلوبے نیست وبعد ازین محل سوالے نه وقت سوال ارنی انظر الیک
این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد وچون وقت در رسید بصد تلطف ومهربانی
خود بر سوال آورد وعطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول در حصول مسؤل مامول وقت ست هر که پیش از وقت طلبد وپیش از
قسمت خواهد محروم باز گردد شعر وسحاب الخیر له سطر ؛ واذا جاء الابان تجی ؛ فیکشف پس دور کند حق سبحانه وتعالی
تلک الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود فیتجلی لهم پس تجلی عز وجل مر ایشان را ونماید خود را بے پرده فیغشاهم من نوره پس
بپوشد ایشان را از نور جلال وجمال وے سبحانه تعالی شئے چیزے که لولا انه قضی ان لا یحترقوا اگر نبودی قضای وے تعالی
برین که نسوزند ایشان وباقی مانند در بهشت که جای فنا وزوال نیست لاحترقوا هر آئنه مے سوختند ومستهلک مے شدند
لما غشیهم من نوره از جهت آنچه بپوشد ودر گیرد ایشان را از نور عظمت وجلال وے سبحانه ثم یقال لهم بعد از ان که
مشرف بدیدار شدند ومنور بنور جمال وے گشتند گفته مے شود مر ایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون باز گردید بمنازل خود
این نیز از جمله لطف ومهربانی ست به بندگان چه دائم در درگاه عزت داشتن ومستغرق نور ذات گردانیدن نهایت
وتاب ایشان ست برون وزمانے بحال خود باز آئید وبیاسائید ودر پردهاے صفات کرمانے ومزایای آن نعیم جنت ست

مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلے دیگر شوند بمشهود خود در هر دو صورت یکیست تفاوت در کیفیت شهود است فیرجعون الی منازلهم
پس باز آیند بسوے منازل خود وقد اعطے وحال آنکه بتحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در وقت
این تجلی الضعف علے ما کانوا فیه دو چند و زائد بر آنچه بودند ایشان دران از حسن و جمال و نور ابنیه در بهشت چه آن انوار صفات
و این نور ذات فیرجعون الی ازواجهم پس باز مے آیند بر ازواج و زنان خود وقد خفوا علیهن و حال آنکه بتحقیق پوشیده شده اند این
مردان برین زنان و خفین علیهم و پوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمی توانند دید یکدیگر را و نموده نمیشوند بیکدیگر مما غشیهم
از جهت آنکه پوشیده است ایشان را از نور حق و تافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا چون بحال خود باز آیند و زمانی بران
بگذرد و تراد النور فزود مے نشیند آن نور و مے رود زور و غلبه وے حتے یرجعوا الی صورهم التی کانوا علیها تا آنکه باز مے آیند
و رجوع میکنند بسوے صورتهاے خود که پیش ازین بران بودند و یکدیگر را مے بینند و مے شناسند فتقول لهم ازواجهم
پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علے صورة بران صورتے
و هیأتے که داشتید و رجعتم و باز آمدید علے غیرها بر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال بیش ازین خود نداشتید از کجا
آوردید فیقولون پس بگویند این مردان ذالک آن حسن و جمال که پیدا شده است کار او دور است از ادراک و اوهام و افهام
ان الله تجلے آنست که پروردگار عزوجل تجلے لنا تجلے کرد و نمود خود را براے ما فنظرنا منه پس دیدیم ما از ذات مقدس وے
آنچه دیدنے است قال گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم انه بدرستی که وی تعالی والله سوگند بذات پاک وے ما احاط
به خلق احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوق ولکنه لیکن وے جل جلاله قد اراهم بتحقیق
نموده است ایشان را من عظمته و جلاله چیزے از عظمت و جلال خود ما شاء آنچه خواسته است که بنماید ایشان را قال گفت
آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم فذالک قوله نظرنا منه پس اینست مقصود و مراد جبرئیل از قول وے که گفته است
بطریق حکایت از بندگان نظرنا منه که دلالت دارد بر آنکه مرئے و منظور نور عظمت و جلال است که ناشے شده است از وی تعالی
و تقدس نگوئی که ازینجا ظاهر شد که ذات حق مرئے نشد بلکه عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاهده صفات در دنیا
نیز بود زیرا که میگوئیم احاطه را نفی کرد نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزے مے باید
که حقیقة و عرفا توان گفت که وے حق است و احاطه و دریافت کنه آن مرئے دیگر است و اگر این معنی کسے را در دنیا حاصل بود
فرق آنست که بدل بود نه بچشم مثلاً عقلا میگویند که آنچه مرئے است از جسم لون و شکل و لون است نه کنه حقیقت جسم
و اینها همه صفات است و با وجود آن در عرف میگویند آنرا دیده و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان خدا تعالی را جل جلاله در آخرت
ببینند و از کیفیت آن ساکت ماند این قدر بس است قال گفت جبرئیل علیه السلام با مصطفے صلے الله علیه و آله و سلم ثم یتقلبون
پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنة در مشک بهشت و وادی او که تلهاے مشک در وست فی کل سبعة ایام
در هر هفته و هر روز جمعه الضعف علے ما کانوا فیه دو چند بر آنچه بودند در وے قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذالک قوله
پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف او در هر جمعه معنے قول حق تعالی است که فرمود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
جزاء بما کانوا یعملون پس نمیداند هیچ یکے که چه نهان داشته شده است مر مومنان را در پرده غیب از آنچه سبب شادی و سرور
ایشان است از نعیم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و اینهمه جزاے اعمال ایشان است که در دنیا کرده اند و فی لفظ
و در روایتے مضمون این حدیث باین لفظ آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الآخرة پس چون باشد روز جمعه

از روزهاے آخرت هبط الرب من عرشه الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش ست
تاویل هبوط همان خواهد بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند و یحف الکرسی گرد کرده میشود کرسی بمنابر من نور و منابر از نور
فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نور پیغمبران و یحف المنابر بکراسی من ذهب گرد کرده میشوند آن منابر
بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء پس می نشینند بران کرسیهاے طلا صدیقان و شهیدان و یهبط اهل الغرف
فرود مے آیند ساکنان غرفها و بالا خانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهاے خود فیجلسون پس می نشینند اهل غرف علی کثبان
المسک بر تلهاے مشک لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرف لاهل المنابر والکراسی مر اهل منبرها و کرسیها را فضلا فی المجلس
زیادتی بر خود در مجلس هر چند مقام اهل منابر و کراسی اعلی و ارفع ست از پایه اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود از مقام
و مرتبه خود چنان محظوظ و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت ست که با وجود
تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبرند و حسرت نخورند و متالم نگردند والا
عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود ثم یتبدی لهم ذوالجلال پستر ظاهر و متجلی میشود بے کم و کیف مر ایشان را خداوند ذوالجلال تعالی
و تقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هر چه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه باجتماع و اتفاق نسألک الرضا
سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد خدا تعالی مر ایشان را برضا و تاکید
و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پستر بگوید سلونی سوال کنید مرا فیسألونه پس سوال میکنند او را حتی ینتهی همة کل عبد
تا آنکه بنهایت میرسد حاجت و همت هر بنده یعنے هر حاجتے که دارد تا آنجا که همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعی علیهم پستر سعے
میکنند و قصد میکنند و امداد و افاضه میکنند بر ایشان پروردگار تعالے بما لاعین رأت بنعمتهاے که نه هیچ چشمے آن را دیده
ولا اذن سمعت و نه هیچ گوش وصف آن را شنیده ولا خطر علی قلب بشر خطور نکرده حصول آن یا ماهیت آن بر دل هیچ
بشرے و نه در آمده در خیال وے و محتمل که باول صورتهاے خوب و بثانے آوازهاے مرغوب و بثالث خاطرهای خوش مراد
دارند ثم یرتفع الجبار پستر بالا میرود پروردگار جبار تعالے و تقدس عن کرسیه از کرسے خود الی عرشه بسوے عرش که
نزول کرده بود از ان بکرسے و یرتفع اهل الغرف و بالا میروند اهل غرفها الی غرفهم بسوے غرفهاے خود که فرود آمده بودند از ان
بر تلهاے مشک و هی و آن غرفها انواع اند در نفاست غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید و وصف لؤلؤ بسفیدے
برای مدح و بیان نفاست و اظهار خوبی ست یا مراد کمال سفیدے و شدت او ست و همچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه
از یاقوت سرخ او زمردة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها فصم نیست دران غرفها فصم شکستگی ولا وصم و نه هیچ عیب مطردة
فیها انهارها روانست در جنات جویهاے وے متدلیة و در بعض نسخ متدلیة فیها ثمارها آویزان ست در وے
میوهاے او فیها در وے ازواجها و خادمها و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فاهل الجنة یعنی
بهشتیان یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت
مے یابند اهل دنیا در دنیا بباران بامید خیرات و برکات

فصل عادت کریم و سنت قویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
آن بود که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردے و بانواع تکریم و تشریف مخصوص و مشرف ساختی و بعبادات گوناگون از ذکر و نماز
و دعا و تصدق و غسل و امثال آن معروف گردانیدے چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و علما را دو قول ست
در فضیلت روز جمعه و روز عرفه بعض میگویند روز عرفه افضل ست از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن روایتست از عائشه رضی الله عنها

گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند در وی بندگان از آتش دوزخ و
نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه بایشان و گواه میگیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان
بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان خوارتر و رانده‌تر و غصه خورنده‌تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی
و عفو گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز آمده که افضل الدعاء دعاء یوم
عرفة و بعض میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث وارده در فضلیت آن مثل قوله صلی الله علیه و آله وسلم ما طلعت الشمس
ولا غربت على يوم افضل منه و قوله عليه الصلوة والسلام يوم الجمعة سيد الايام واعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است
با طرق متعدده و نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس را از آتش دوزخ آزاد گردد و نیز آمده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است
در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد گردد و در بعض احادیث آمده که هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد و تنها آنکه قائل اند بافضلیت
عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الایام یوم الجمعة و هو اعظم
من يوم النحر والفطر استیناسی باین معنی میتوان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر والله اعلم و
بعض گویند که روز عرفه افضل ایام سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده
با روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث محدثین را مقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند
چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن
در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور انبیا کرده صلی الله علیه
و آله وسلم نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد یهود گفتند
عجب است از مسلمانان که این روز را روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود دران روز دو عید است یعنی
عرفه و جمعه (و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سوره الم سجده و هل اتی علی الانسان خواندی) این حدیث صحیح است
که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود یا در بعض اوقات
تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر
امت بود بآنچه این دو سوره مشتمل است بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلائق و احوال ایشان در جنت و نار
چنانچه در فصل قرائت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سوره الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مراد از تخصیص این
دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و مصنف
این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز نبود بسجده چنانچه بعض گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تذکیر مذکور سجده نیز
مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن یعنی سوره الم تنزیل سوره دیگر خوانند
که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سوره الم تنزیل کنند تا آیت سجده و اینست مراد بقول وی که گفت اقتصار
بسجده کنند از سوره سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد بآن و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت
بر سجده است نه تذکیر و ازین جهت میگوید که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و
تا آنکه تعیین این سر درین عمل منقول و منصوص است از سلف که فهم ایشان بقرائن معتبر است و نیز حمل باین معنی انسب و اقرب است
از آنچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قرائت بعض سوره و بالجمله قرائت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است

پس خاصیت اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوٰة بر حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم بیشتر فرستند صلوٰة بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین اعمال ست بعد از فرائض
ولیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح ست اکثروا من الصلوٰة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة وفی بعض الطرق
اکثروا الصلوٰة علی فی اللیلة الزهراء والیوم الازهر لیلة الجمعة ویوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة واکثروا الصلوٰة
علی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان
عن ابی مسعود الانصاری اذا کان یوم الجمعة ولیلة الجمعة فاکثروا الصلوٰة علی رواه الشافعی فی المعرفة واحادیث درین باب بسیار ست و
صلوٰة درین شب و روز عرض کرده میشود بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه صلوٰة امت بر وی صلی الله علیه وآله وسلم همیشه
معروض ست وحق سبحانه وتعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوٰة وسلام امت را در انجناب میرسانند ولیکن درین شب
و روز البته بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضائل صلوات بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واحوال و اوقات و
صیغهای آن بابی علاحده است که کتابی مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکور ست و بنده نیز جمله از آن در آخر کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم رجاء للقبول و علاحده نیز رساله جدا نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سوم نماز جمعه است که آن اعظم فرائض
اسلام ست چه اعظم فروض نماز ست و از میان نمازها اعظم نماز جمعه اگرچه در بعض احادیث واقع شده که هیچ صلوٰتی فاضلتر از
صلوٰة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود آنرا مغفور بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر ست مر جمعه را غالبا بنسبت نماز روز نیست
اما بحسب ظهور عظمت دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیمتر و موکدتر ست و مسلم از ابن مسعود آورده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود مر قومی را که تخلف کنند از جمعه بتحقیق قصد کردم که امر کنم مردی را که نماز گذارد با مردم پس بسوزم بر مردانی
که تخلف کنند از جمعه خانهای ایشان را و گفته اند که هر کرا فوت شود جمعه بغیر عذر باید که تصدق کند بدیناری یا نصف دیناری یا درهمی
یا نصف درهمی یا صاع حنطه یا نصف صاع حنطه و هر که در گذاردن آن تهاون کند بر دل وی ختم نهاده شود و ابوداود و ترمذی
ونسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک کند سه جمعه از جهت
تهاون بجمعه مهر نهد خدا تعالی بر دل وی و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را تخریج کرده و درین روایتی
آورده بری شود خدای تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود
از جمله منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعض روایات ثلثا زیاده کرده شده و از ابن عباس آمده که گفت که
هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر کسان بحضرت کبریا در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت
بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بود بآن چنانچه از سیاق احادیث لایح
میگردد و خاصیت چهارم استحباب یا سنیت غسل است دران روز چنانچه مذهب امام ابوحنیفه و شافعی ست و مختار در مذهب احمد نیز
استحباب است و بروایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و بعض جمعی وجوب چنانچه مذهب مالک و بعض
از حنابله است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امر ست چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در جمعه از جمعها فرمود که ای گروه مسلمانان این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد
نزد وی طیب زیان نکند اگر مساس کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمده چنانچه روایت کرده اند

اصحاب کتب ستة الا ترمذی از ابی سعید که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی بر هر مسلم مسواک و مساس طیب اگر بیابد و گفت عمرو اما غسل گواهی میدهم که وی واجب است و اما مسواک و طیب والله اعلم واجب است یا نه لیکن اینچنین آمده در حدیث کذا فی صحیح البخاری و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی هریره آمده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حق است بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفته و از حفصه رض آمده که گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن بجمعه و لازم است بر هر رونده بجمعه غسل و ترمذی گفته که درین باب از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عائشه و ابی الدرداء نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن و صحیح است لیکن آنهائی که قائلند باستحباب غسل گویند که همچنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل جمعه ورود یافته احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضو نیز واقع شده چنانکه ترمذی و ابوداود و نسائی از سمرة بن جندب آورده و زرکشی گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است و هر که غسل کند پس غسل افضل است گفت ترمذی که درین باب از ابی هریره و عائشه و انس رض نیز آمده و گفت حدیث سمره حسن است و عمل برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنهائیکه بعد از ایشان اند اختیار کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی دانند انتهی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابوداود و ترمذی از ابن عمر و ابی هریره آورده اند که عمر بن الخطاب خطبه میخواند در روز جمعه که ناگاه درآمد مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از مهاجرین اولین بود و در روایت ابوهریره آمده که درآمد عثمان بن عفان پس ندا داد او را عمر و گفت این چه وقت آمدن است عثمان گفت مشغول داشته شدم امروز بکاری و بخانه نرفتم تا آنکه ندای جمعه شنیدم و هم ازین راه بمسجد درآمدم و هیچ توقف نکردم مگر برای وضو پس گفت عمر الوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضو کردن نیز تقصیری دیگر است و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بغسل و تو وضو کردی ازینجا معلوم گردد که صیغه امر و لفظ وجوب که در احادیث واقع شده است برای ندب و استحباب است نه وجوب الا اعتماد آنچنان اکتفا میکرد بوضو و عمر چرا تقریر میکرد او را بران و همچنین صحابه دیگر پس گویا این اجماع شد بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و امام محمد در موطا گفته که غسل روز جمعه افضل است نه واجب و روی آثار کثیره آورده پس در هر جائیکه فرمود غسل جمعه واجب است محمول بر تاکید و مبالغه بود چنانکه کسی در استمالت خاطر دیگری مبالغه کند و گوید حق تو واجب است بر من جمعا بین الادلة و اقتران آن بمسواک و طیب نیز قرینه است بران چه آنها باتفاق واجب نیست و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و سنیت غسل جمعه سه طریق است یکی ادعای نسخ وجوب که سابقا واجب بود بدلائلی که دلالت دارند بران پس ازان مستحب گشت بدلائل دالة بران و لیکن ادعای نسخ بمجرد احتمال بی علم تاریخ درست نبود دوم انتهای حکم بانتهای علت آن چنانچه از حدیث ابی داود که از عکرمه از ابن عباس آورده معلوم میگردد که مردم در اول حال فقیر و صوف پوش و محنت کش بودند و مسجد تنگ و پست بود در روزهای گرم عرق میکردند و بوهای ناخوش می آمد و ایذا میکشیدند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد باغتسال و تنظیف بدن و تطییب آن حتی الامکان پس چون وسعتی در حال پیدا آمد و لبس صوف برافتاد و از محنت و مشقت کشیدن فارغ و آسوده گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از ایذا کشیدن خلاص یافتند حکم بوجوب مرتفع گشت و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم لکن نیز ازان قبیل باشد سوم حمل امر بر ندب و وجوب بر ثبوت بقرینه دلائلی که دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک درست تر و مستقیم تر است کما لا یخفی و مصنف در تائید مذهب وجوب غسل جمعه و الزام بر قائلین بعدم وجوب میگوید که در دلیل

وجوب آن قویست از دلیل وجوب وتر چنانچه مذهب حنفیه است و از دلیل وجوب وضو از مس نساء چنانچه مذهب شافعی است و نحو آن از دلیل
وجوب وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت چنانکه مذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد اخیر که مذهب شافعی
یعنی غایت کار درین امور ورود صیغه امر و لفظ وجوب و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با معارضه دلائل دیگر با نظر در ...
و این خود همه در ماده وجوب غسل جمعه پیدا است پس چه شد که آنها را واجب داشتند این را و بدانچه تقریر کرده شد شاید که جواب این سخن
صورتی پذیرفته باشد والله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگرچه تطیب در جمیع ایام فاضل و مستحسن است لیکن درین روز
افضل و احسن است از تطیب در سائر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه مسواک نیز اگرچه مؤکد است در سائر ایام ولیکن درین روز افضل
مرجح است بر سائر ایام خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت بامداد آمدن و بمعنی
مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه بهمین معنی است کرمانی در شرح صحیح بخاری
در تفسیر قول انس رض کنا نبکر بالجمعة ونقیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردن بود
در اول وقت و در نهایه جزری میگوید بکروا بتکر ای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد بوی و اول
هر چیز را باکوره آن چیز گویند چنانچه نوباوه را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لاتزال امتی علی سنتی ما بکروا بصلوة المغرب
و نیز آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقة مراد از تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت بدان بود و آنرا مراتب متفاوت است
و اگر آن در اول روز بود لابد اکمل و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
هر که غسل کرد روز جمعه غسل جنابت پس تر رفت یعنی بنماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه
گویا قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفندی را و هر که رفت در ساعت رابعه گویا قربان
کرد یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را چون برآمد امام برای خطبه حاضر میشوند
ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلش آنست که در حدیث دیگر آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را
الاول فالاول تا وقتیکه امام بخطبه بر آید بعد از آن می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است
که ملائکه دعا میکنند مر داخلان را و میگویند خداوندا اگر گمراه است هدایتش کن و اگر فقیر است غنی گردان و اگر بیمار است عافیت ده
ولیکن درینجا اشکال کرده اند که گفته اند ازین حدیث لازم آید که اقامت جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت
و ازینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بیشک آن پیش از وقت زوال
خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوتی دارد و اول در قصر تا به ده ساعت رسد و ثانی تا چهارده پس خمس ساعت از نهار شتا پیشتر بود
از خمس ساعت نهار صیف جواب الاول آنکه درین حدیث ذکر مجیء از اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای
ساختگی غسل و غیره رفته باشد مبدأ مجیء از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود باین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی
آنکه مراد بساعات اینجا مقداریست از زمان که مختلف نشود عدد آن بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعت است بر هر تقدیر در صیف
و هم در شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان پذیرد اکنون دلیل نیز همچنین است و این را ساعات آفاقیه گویند و آنرا تعدیلیه نزد
اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه کرده باشد و به تحقیق آمده است
در بعض روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه و برین تقدیر خروج امام نزد انتهای ساعت سادسه باشد و انتهی کلام بر تقدیری بود
که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تأخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید

آن از پنج درجه هندیه یا شش یا زیاده یا کم و آغاز نزد ایشان ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه
تا انبساط و رابعه تا سوختن پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعض روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهرش در
سیر وقت هاجره است که نیمروز بود و بعض گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها و تشدید جیم ست بمعنی ملازمت ذکر شئی که در معنی
مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل ست یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروک گردانند کنایت ست
از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که هاجره سیر در وقت حر است خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعض استعمال تهجیر در
اول نهار نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع منبر که بخصوصیت
و فضلیت ممتاز اند گرد آرند و بعضی گفته اند این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود بروند و بنشینند
و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک ست که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از ابتدا طلوع فجر ست
و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت سلف دران مختلف بود و لکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و
ذکر و قرائت تا آن زمان که امام بخطبه برآید و چون فضلیت تبکیر ثابت شد لابد آن خبر برای اشتغال باین امر نخواهد بود خاصیت
نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان ست و پیش بعض بطریق استحباب و
امام شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست و وی گوید که ابن
عبدالبر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی و در حدیث صحیح آمده ست از ابی هریره
که حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هرگاه بگوئی مر صاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس بتحقیق
لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگری را امر کند بسکوت باید که باشارت کند و الا ایمان لازم آید که ازان منع میکرد و این عین لغو در کلام بود و
چون از امر معروف که اعلی و افضل ست از سنت و تحیة المسجد منع کرد منع از آنها بطریق اولی بود کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر انصات
در وقت خطبه و احادیث وارده در وی در کلام مصنف نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن
اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل بر وی ست نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند
در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن
امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هردو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را یا بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند باکی نیست چه کراهت
از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده ست
بخلاف نماز که امتداد وی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه
حدیثی ست که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در موطا آورده
که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آنست که این از کلام زهری ست
و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر رض آورده که ایشان مکروه میداشتند صلوة را و کلام را بعد از
خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله ست و الا قضای فائته
در وقت خطبه درست بود بکراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه مختار سکوت ست و بعضی
از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطب مشغول بودن بذکر و تسبیح و در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته

که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس
و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و جواب آن آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد
سلام ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطسه نیز
در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده انتهی
و نزد شافعی و احمد و اسحق و محدثین رکعتین تحیة المسجد واجب بود اگرچه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند در ان نزد و مستند
ایشان حدیث جابر است که در صحیحین بطرق متعدده آمده که مردی که نام او سلیک است در مسجد در آمد و بنشست و آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه جمعه بود پس بآن مرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن در ان و نزد حنفیه چون تحیة المسجد
هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر بگذارند مکروه باشد و مذهب مالک و سفیان ثوری
و جمهور صحابه و تابعین نیز همین است کذا قال النووی و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاید که پیش از ورود منع بود
یا مخصوص بهمان مرد باشد که در آمد والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع کرده باشد خطبه
تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفت که واقع همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد در مسجد و رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر او را که بگذارد دو رکعت و امساک کرد از خطبه
و این حدیث مرسلا و موصولا روایت کرده شده است و مرسل نزد ما حجت است خصوصا که مرفوع نیز آمده و خالی است از معارض
چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و امساک از آن و این زیادت است و زیادت ثقه مقبول است انتهی و در تکمله مشکوة
نیز این حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت
و مفلس بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان
جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه همچنین بوجود آمد و جامه بوی دادند و این
وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه بمسجد در آید دو رکعت نماز بکند و تجوز
کند در ان و لیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد در سکوت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد
از حدیث دارقطنی و بعضی گفته اند که این صلوة که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن مرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که
از وی فوت شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام درین باب نهایت طویل است
و در فتح الباری بتفصیل ذکر کرده و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود و الله اعلم بالصواب خاصیت دهم سورة الکهف درین روز خواندن
چه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة کسی که بخواند سوره کهف را در روز جمعه سطع له نور روشن شود
برای او نوری من تحت قدمه از زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیء به یوم القیامة روشن شود آن مر او را بآن نور
که ساطع گردد در روز قیامت و غفر له ما بین الجمعتین و آمرزیده شود مر آن مرد را هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان دو جمعه
سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده و نیز از حاکم در مستدرک و از بیهقی در شعب الایمان آورده
من قرأ سورة الکهف اضاء له من النور ما بین الجمعتین و در روایت بیهقی اضاء له من النور ما بینه و بین البیت العتیق و آمده
در فضل سوره کهف و قرائت آن در روز جمعه بطرق متعدده آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله در وقت استوا روز جمعه
مکروه نیست چنانکه در سائر ایام مکروه است و تقیید بنافله اشارت است بآنکه نماز فرضی که قضا شده باشد جائز است

در سائر ایام نزد شافعی و هر که موافق اوست و تمسک کرده است بحدیث متفق علیه من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها
چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضاے فوایت وقت یاد آمدن اوست هر وقت که یاد آید اگر چه در وقت استوا و طلوع
و غروب باشد و نزد امام ابو حنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر ست که مسلم
و بسیارے از ائمه حدیث روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عام
شامل فرض و نفل و تحقیق آنست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فوائت
و ابو حنیفه حدیث قضا را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم ست و چون مبیح و محرم جمع شوند ترجیح محرم راست و این
جواز نافله نزد استوا درین روز مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده چنانچه ابو داود آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم مکروه میداشت نماز نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ را درین وقت مے افروزند در هر روز باین علت
مکروه داشت نماز را درین وقت چنانچه بصریح در حدیث مسلم از عمرو بن عبسه آمده است الا روز جمعه که بجهت فضل این
روز و سعت رحمت حق تعالی در وے دوزخ را نمی افروزند پس نماز در وے مکروه نباشد و نیز استدلال میکنند بعضے
بر جواز نافله در وقت استوای روز جمعه بانکه میگویند که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه
از اول روز تا زمان خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال ست لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت عدم منع آن در وقت
استوا فتدبر و شافعی باسانید متنوعه از ابی هریره روایت کرده که نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
عن الصلوة از نماز گذاردن نصف النهار در غیر روز جمعه حتی تزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و بگردد از استوا الا یوم الجمعه
مگر روز جمعه و علما را درین مسئله یعنی در جواز نماز در وقت استوا اقوال ست یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال
خواه حال اداے فوائت باشد یا نوافل یا منذورات یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند خواه روز جمعه
خواه جمعه باشد خواه غیر آن و این مذهب امام مالک ست رحمه الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه
هست و این مذهب امام ابو حنیفه است و قولے بلکه مذهب مشهور مختار از امام احمد است از جهت کثرت احادیث واقعه
در کراهت نماز در اوقات خمسه مطلقا بے تقیید بغیر جمعه و لیکن نزد امام ابو حنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود اصلا
جائز نیست و در نفل شروع جائز ست و واجب ست قطع او و قضا در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهده لزوم وے که
بسبب شروع ثابت شده مے بر آید و در مبسوط گفته قطع افضل ست کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد خصوص نفل یوم در
استثنای جمعه ابو داود و این حدیث از ابی قتاده حدیثے آورده اما ابو داود گفته که ابو الخلیل که راوی ست از ابی قتاده
ابو قتاده را ملاقات نکرده است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد این حدیث نیز ضعفے دارد
و شافعی و بیهقی آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض آن
نتوانند شد بانکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمیع ایام مگر روز جمعه
که وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی ست و جمیع محققان و مذهب امام ابو یوسف نیز همین ست بدانکه اختلاف
که در میان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استوا ست و الا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر ست
مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی دیگر بدانکه بعضے گفته اند که امام شافعی از ازمنه روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه
مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که گزارند مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن

از احادیث کراهت و همچنین ست مذهب امام احمد ولیکن مخصوص ست نزد ایشان برکعتین طواف و ظاهر بعض احادیث نیز دال ست
و مذهب شافعی جواز مطلق نماز ست در مکه در تمام اوقات روایت کرد ترمذی و ابوداؤد و نسائی از جبیر بن مطعم و دارقطنی از ابن
عباس که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بنی عبد مناف منع مکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و نماز بگذارد در هر ساعتی
که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام درآید این حکم وارد و تقیید بطواف بجهت آن ست
که غالب آنست که هر که در انجا درآید برای طواف درآید و این بجهت شرافت و کرامت مکه معظمه است تا در نیابند مردم فضل آنرا در جمیع
اوقات و در مشکوٰة از احمد و رزین از ابی ذر رضی آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت نیست نماز بعد از
صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابوحنیفه کراهت عام ست مر جمیع ازمنه و امکنه را بدلیل
دلیلی که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک
الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر یکی ازین دو طریق قرائت مواظبت مینمود چنانچه در فصل قرائت معلوم شد
و اقتصار بر بعضی از سوره جمعه از اول تا فیکم یا کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سوره منافقین از آخر یا ایها الذین
آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم ست مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت ست که در قرائت تمام
سوره مطلقا و در خواندن سورتین درینجا بخصوص واقع ست و جهال ائمه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بران
مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عیدی ست امت را که در هر هفته مکرر میشود و تسمیه جمعه بعید در احادیث واقع
شده است چنانچه بیهقی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای گروه مسلمانان این روزی ست
که گردانیده است الله تعالی اورا عید مر شما را پس غسل کنید و لازم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث
دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید ست پس مگردانید روز عید خود را روز صیام ولیکن بگردانید اورا روز ذکر مگر آنکه خلط
کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مرویست از ابولبابه بن عبد المنذر
البدری یرفعه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن عباده روایت آورده ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها
عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون اورا اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم او نیز عیدی باشد اعظم ازین
عیدین و دلیل اعظمیت آنست که فیه در روز جمعه خمس خلال پنج خصلت ست خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه
توفی آدم و فیه ساعة لا یسأل الله فیه العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب و لا سماء و لا ارض و لا ریاح
و لا جبال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا و ان یشفقن من یوم الجمعة مگر آنکه میترسند این اشیا از روز جمعه که ناگاه قائم نشود
قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بی تعیین آن پس ایشان در هر جمعه مترقب و خائف
از آن اند و درین حدیث دواب و طیور ذکر نکرده مبالغه یعنی این اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون میترسند دواب و
طیور که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ قاعده ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت
خاصیت چهاردهم مستحب آنست که بهترین جامهها و نیکوترین لباسها که قدرت بآن میرسد درین روز برای نماز وی بپوشند مادام که لباس
نامشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و این خاصیت گویا متفرع ست بر خاصیت سابق که تسمیه او بعید ست اگر گفته شود که این هر دو خاصیت مخصوص نیست
بجمعه چه غیر وی که روز عیدین ست نیز مسمی بعید ست و مستحب ست در وی پوشیدن احسن لباس جواب آنکه مراد تخصیص جمعه است

بان در ایام هفته نه سال وباین معنی اشارت کرده بقول خود عید سے ست که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع بسبب جمعه
وے نیز مثل این قید مقید خواهد بود و در مسند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدده و الفاظ متغایره از جماعه
صحابه مثبت ست من اغتسل یوم الجمعة کسے که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و معنے وے نزد اکثرین آنست
که مراد غسل کامل مستجمع ارکان و شرائط ست چنانچه غسل جنابت میباشد و بعض گویند که این اشارت است باستحباب جماع درین روز
برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر بر ایشان و مؤید آنست روایت غسّل بتشدید در حدیث اوس بن اوس کما
چنانکه بیاید و مس من طیب و مساس کند از بوی خوش ان کان له اگر داشته باشد یعنے تکلیف و سوال نکند و لبس من احسن ثیابه
و بپوشد از نیکوترین جامهها که دارد ثم خرج بیرون آید برای نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیه السکینة و حال آنکه غالب بود
بروی سکون و آرام و وقار بے اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتے یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیرکع پس بگذارد نماز
ان بدا له اگر روی نماید و خوش آید و در رای او نشیند یعنے نمازے پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند ولیکن سنت مقدمه
تحقیق کرده شد سنت نیز هست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد ست مگر آنکه آنرا مستثنے دارند
بقرینه احادیث دیگر والله اعلم ولم یوذ احدا و ایذا نکند در در آمدن صف نماز هیچ یکے را بتخطے رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده
و درینجا اشارت ست که اگر بی ایذا و تشویش بتخطے رقاب و برخیزانیدن کسے را از مجلس و پایمال کردن جامه کسے و مانند آن
و دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل ست ثم انصت پستر خاموشی گزیند اذا خرج امامه حتے یصلی از وقت
بیرون آمدن امام برای خطبه تا گذاردن نماز و این مؤید مذهب امام ابوحنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت
کانت کفارة لما بینها باشد این مذکورات یا نماز کفارت مر گناهان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر واقع شود و فی سنن
ابی داود و ابن ماجة عن عبدالله بن سلام انه سمع رسول الله که وے شنید پیغمبر خدا را صلے الله علیه و آله و سلم یقول علی المنبر فی
یوم الجمعة میگفت بر منبر در روز جمعه ما علے احدکم نیست هیچ باکے و اثمی بر یکے از شما لو اشتری اگر بخرید و ظاهر آنست لو بمعنے
ان ست یعنے اگر بخرد ثوبین دو جامه را که ردا و ازار یا قمیص مع ازار باشد و در روایتے ان یتخذ ثوبین یعنے بگیرد و نگاه دارد
دو جامه را لیوم الجمعة برای روز جمعه سوے ثوبی مهنته ورای دو جامه مهنت خود و مهنت بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء
و انکر اصمعی الکسر میم نقل ست بمعنے خدمت یعنے جامهاے که مبذول ست در سائر ایام و در بعضے روایات آمده که
آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم را دو برد بود که مخصوص روز جمعه مے پوشید و ازینجا استنباط کرده اند که اگر یکے جامه زائد
بر حاجت برای مصلحتے که عائد بکمال دینے گردد نگاه دارد مخل بزهد نیست و لهذا نماز را در ثوب مهنه مکروه داشته اند
پانزدهم استحباب تجمیر مسجد ست یعنے عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت ست و اصل مراد خوشبوے گردانیدن
مسجد سنت بهر بوے خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوے خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس
ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بویهاے ناخوش که از جامهها و عرقهاے مردم مے آید چنانچه در سنیت و مشروعیت غسل
و تطییب و تنظیف گفته اند و امیر المومنین عمر هر روز جمعه تبخیر مے نمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت شانزدهم آنکه انشای سفر در حق او
ان در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال ست حرام ست بر کسیکه جمعه بر وے لازم ست که حر ذکر بالغ مقیم
صحیح غیر اعمے و اعرج و مسجون باشد و این مذهب جماهیر علماست و اما نزد امام ابوحنیفه روا است از جهت تحقق ضرر در سفر
بفوت فرصت و مرافقت یا انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب وجوب نزد ایشان جزو مقارن ادا ست نه اول وقت

معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت ست و چون در آخر وقت مسافر ست جمعه بر وے واجب نبود و لیکن چون اختیار سفر در وقت
باعث اعراض و تغافل از طاعت ست باوجود ورود وعید بعدم برکت و خذلان سبب کراهت نبود و چنانچه سروجی در شرح هدایه
نقل میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت ست و اما مذهب شافعی آنست که سفر در روز جمعه اگرچه پیش از وقت زوال و در
وقت صبح بود حرام ست بحدیثی که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سافر من دار اقامته یوم الجمعة
کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فی سفره که مصحوب برکت
و اعانت الهی نشود و درین سفر گویا که اشارت ست بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل
و قال و گفت و روایت کرد حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد
میکند بروے روز جمعه یا هر روز ان لا یعان علی حاجته که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه بر برآوردن حاجتے که درین
سفر دارد و لا یصاحب فی سفره و مصحوب خیر و برکت گردانیده نشود آنکس در سفرش و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر بروایت
عبد الرزاق و ابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وے خاصیت هفتم هر که پیاده بنماز جمعه
برود بهر یک گام ثواب یکساله روزه بیابد و در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق و جامع ترمذی و سنن ابو داود
و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل به تشدید و تخفیف هر دو آمده و معنی تغسیل غسل دادن
غیر را یعنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امرأة ست که موجب بر کسر شهوت است و تسکین باطن و معنی تخفیف
چنین گفته اند که غسل راسه بالخطمی و غیره و اغتسل یوم الجمعة و غسل کرد بدن خود و بکر به تشدید ست یعنی آید بنماز بسرعت در اول
وقت و ابتکر یعنی دریافت اول خطبه را و باکوره او را و در بعض روایات بزیادت و مشی و لم یرکب نیز آمده و دنا من الامام
و نزدیک نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید و فی روایة و استمع و لم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها باشد مر او را بهر گامی که
بر نهد صیام سنة و قیامها روزه و نماز شب یکساله و ذلک علی الله یسیر و دادن ثواب صیام نهار و قیام لیل یکساله در مقابله
آمدن جمعه باین صفت اگرچه عمل قلیل ست آسان ست بر خدا و فضل و عطای او را منتهی نیست و در فضل مشی بسوی مسجد
برای نماز مطلق احادیث واقع شده بهر خطوه که زند رفع کرده شود درجه و نوشته شود بیک خطوه برای وی حسنه و محو کرده شود
بخطوه دیگر سیئه و بر آینده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج و برای صلوة ضحی اجر عمره است و بشارت ست پیادگان را
در تاریکی بمسجد بنور تام روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل و صیام نهار سنة از خصوصیات مشی بجمعه است خاصیت هژدهم
آنکه این روز مکفر سیئات ست سلمان روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا گفت اتدری ما یوم الجمعة آیا دریافتی
ای سلمان که چه چیز ست و چه صفات و فضائل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه روزی ست که جمع فرمود یا
جمع کرده است پروردگار تعالی در روے آفرینش پدر آدمیان را که آدم علیه السلام ست سلمان اینقدر از صفات روز جمعه
که پیدا نست بیان کرد و قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لکنی ادری لیکن من میدانم و بکنه میدانم که یا یوم الجمعة چه چیز ست
صفات روز جمعه لا یتطهر الرجل طهارت نکند مرد فیحسن الطهور پس نیکو کند چنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پس بیاید در مسجد
برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند حتی یقضی الامام صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت
کفارة مگر آنکه باشد آن نماز باین اعمال مذکوره کفارت لما مر گناهانی را که واقع شوند بینه و بین الجمعة المقبلة میان او و میان
جمعه آینده و سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بروایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفارة لما قبلها

من الجمعة واحادیث بسیار درین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد ست چنانکه احمد و مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره
آورده اند واز غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر
و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر مکفر ست مر گناهان را که میان هر دو ازینها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده
مگر آنکه این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال ست بران و شک نیست که هیچ روز دیگر این
خاصیت ندارد و اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این خاصیت روز جمعه است با این افعالی که
در وست یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال که در شان او در شرع خاصیت کفارت ذنوب وارد یافته الا روز جمعه
فافهم خاصیت نوزدهم دوزخ را در همه روز تابش میدهند الا روز جمعه از آن رو که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت ست چنانچه
آمده است که ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظائف اوراد جمعه عبادات
و طاعات درین روز زیاده از سائر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت چنانست که بسیاری از اهل فجور
و متوغلان در ایام دیگر روز جمعه یکی از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا
معنی حدیث ست که تابش دوزخ درین روز نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تابیده دادن و
گرم کردن وی میشود قلت و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی مناسبتی ست که در بیان معنی حدیث
کرده و الا حقیقت همان ست که آتش دوزخ را درین روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را درین روز خاصیتی
میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی ساختن باعتبار همین تاویل و
علاقه است که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت اجابت ست و هر بنده که در آن ساعت حاجتی
بخواهد مقبول گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین و موطا و سنن نسائی ثابت ست ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم
وهو قائم یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه وقال و در روایتی اشار بیده یقللها و معنی قال نیز اشارت ست و قول مسند باعضا
یعنی اشارت بدان اعضا در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود وقال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال
برجلیه اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست خود که از ان کمی آن ساعت معلوم
شد یعنی ساعتی خفیف ست و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند
که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بعد از رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم مرتفع شد
و وجود و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزییف نموده است
و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابوهریره پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت
روز جمعه که مستجاب بود و روی دعا برداشته شد ابوهریره گفت دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود ست الا آن
در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آنست که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد
علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقة مردود ست این سخن بر قائلش قول دوم
و آن صحیح ست که چنانچه در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود همچنان در بقیه وقت نیز باقی ست پس بعض گویند
موجود ست در جمعه واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار ابوهریره را گفت ولیکن چون ابوهریره بروی
رد کرد وی از ان رجوع نمود این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است ولیکن در تعیین وقت وی اختلاف است

که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست درینجا نیز دو قول ست یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی
داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشره اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسنادی که دارند از ابی سلمه
گفت پرسیدم ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دانانیده شدم من آن ساعت را
پستر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت نمی چیزی درین باب نرسیده
جز آنکه کعب احبار میگفت اگر کسی قسمت کند جمعه را بر جمعهای متعدد هر آئینه بیابد آن ساعت را یعنی در یک جمعه از اول روز
بدعا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا بآخر
تا آخر نهار و مستوعب شود تمامه نهار را باین طریق دریابد آن ساعت را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه
از ابن عمر منقول ست گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان ست نیز این ساعت را دریابد لیکن آنچه کعب احبار
گفته آسان تر ست و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی اینست که گفته اند مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه
بامید آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی باعث
بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد و قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست
گاهی در اول روز می باشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند
درین روز البته همچنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را لهذا ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته که
این اشبه اقوال ست و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و محب طبری گفت اظهر همین ست و برین تقدیر آنچه از کعب احبار
تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فایده نکند و بدان جزم بدریافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر که
تمامه روز متصل مشغول باید بود و کسانیکه میگویند وقت آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول که بر زیاده
ازان قول اول از ابی هریره مرویست که آن ساعت بعد از طلوع فجر ست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر ست تا غروب جمعی
از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیث که از رواة این اثر ست ضعیف ست
و اینجا قول دیگر ست که از طلوع فجر ست تا طلوع شمس بی زیادت و بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابو هریره هم از کرده یعنی
کعب ست دران دخل ست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز آنرا حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان
مابین طلوع فجر و طلوع شمس ست و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از
اسباب ضعف ست که مشعر ست بنوعی از تذبذب و اضطراب و از ابی هریره نزد میان این دو وقت و وقت نزول امام از
منبر تا تکبیره احرام نیز آمده که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن
بصری و ابو العالیه منقول ست روایت کرده حمید از ثابت که حسن آنرا نزد زوال شمس میجست و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده
و روایت کرده ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال و بود
ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و امثال آنست قول
سوم گاهی ست که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه رض مرویست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز
عرفه است گشاده میشود درهای آسمان و در وی ساعتی ست که سوال نکند درین ساعت بنده از پروردگار تعالی چیزی
مگر آنکه بدهد او را گفتند کدام ساعت ست آن یا ام المومنین گفت وقتیکه اذان گوید موذن مر نماز جمعه را و این غیر قول سابق ست

چه گاهی باشد که از آن متأخر شود از زوال قول چهارم ساعتیست که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابو داود
این را از ابو برده بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در شأن ساعت جمعه
گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت ساعت جمعه که مستجابست در وی دعا
ما بین جلوس امام است بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمانست که نماز جمعه میگذارند ترمذی و ابن ماجه از طریق
کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعا روایت کرده اند که گفتند آن کدام ساعت است یا رسول الله فرمود وقتیکه
گذارده میشود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبد الله ضعیف است ضعیف ساخته اند در روایت و بیهقی این قول را در شعب الایمان هم روایت
کرده همین وجه بلفظ ما بین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابو برده و اسناد وی
قویست در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا برکت او را کرد و مسح کرد سر او را و این قول را ابن
سیرین نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی
بعبارت من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوة و ابن [illegible] بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد بقدر [illegible]
تا بقدر [illegible] گردد روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر که زنی وی سوال کرد او را از ساعت
جمعه جواب داد وی با این کلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا و
از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر
ساعتیست از روز و این قول بیشتر صحابه و تابعین است روایت کرد این قول را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی [illegible]
جابر مرفوعا و روایت کرد او را مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام قول دهم
آن زمانست که امام بیرون آید تا فارغ شود از نماز ابن جریر این را از شعبی و از ابی برده بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر
استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سوم است از آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد
از ابی هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف است
و در اتصال وی سخن است و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث ساعات
دو احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثلاثه مراد بود یا آنکه آخر ساعتی از ساعات ثلثه بود [illegible] و غیر او نیز بر معنی اول [illegible]
و [illegible] ابن حجر این یازده قول است [illegible] ذکر کرده و در آن اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتیست که اذان گویند مؤذن برای
نماز با عداد [illegible] و این را بعض متأخرین نسبت کرده تخریج آن را ابن ابی شیبه از عائشه [illegible] سیزدهم اول ساعت بعد طلوع شمس
ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرده او را محب طبری در شرح [illegible] قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء
پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه نیم ذراع حکاه المحب الطبری فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد الزوال [illegible]
تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی والنووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری
هجدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الرویانی عن الحسن و ذکره بعض المتأخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام [illegible] روایت کرده
احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری [illegible] گذشت [illegible] بیستم
خروج امام تا اقامت نماز این نیز منقول است از حسن بصری [illegible] از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شود
الا بیعنی از وقت اذان اول جمعه [illegible] تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی [illegible]

وبغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاذین و نزد تکبیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را بعض
علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر
از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسنادوے
ضعیف ست بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام میان خطبتین
حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن
جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از وے غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس
وایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست و نهم
ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وے نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز ست و وقتی که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گذارده افضل اوقات و هرچه پیش از وست از اذان و خطبه و غیرها همه وسائل ست و مقصود نماز جمعه ست سی ام از زوال
سی و یکم بعد از عصر و سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف
وی غائب به روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دار قطنی در علل و بیهقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن علی بن الحسین
ابن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث کرد
مرا فاطمه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرود آید نصف آفتاب
برای غروب پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده میشد
فاطمه را بآن اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او و این
اقوال ست که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادلهٔ آن آورده و تصحیح و تضعیف
و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضے از ان فرموده که این اقوال همه چنان نیست
که بجمیع جهات متغائر و متخالف باشند بلکه بسیارے از ان بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب
و شامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جزوے از ان بدلیل آنچه واقع شده است
در حدیث یقللها و در حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و غایه کرده اند و نیست
آنست که آن ساعت اشتمال میکند در وے پس ابتدای مظنهٔ آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلا و بسیارے از قائلان
تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در ان وقت بظهور آثار و امارات اجابت در ان بقیاس و اجتهاد
خود با این تقریب تقلیل مے یابد انتشار و اختلاف قطعا و ارجح و احرای این اقوال مذکوره دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست بر منبر
تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعرے که صحیح ست و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
وهی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر ست ظاهر عبارت
مصنف هم همین ست که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر ست تا غروب آفتاب لیکن مراد قول نهم ست که آخر ساعتی ست از روز
زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام ست و قول عبد الله بن سلام آخر ساعت از ساعات
نهار ست چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در ارجحیت قول اخیر ازین دو قول میگوید صریح ست درین معنی
و در آن این دو قول ست یا موافق ست مر هر دو را یا یکے ازین را و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول ست در هر دو

خبر این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود بی سماع و ترجیح و معارض نمی شود
این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد ازان که
دانانیده شدم آن را چه احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش ازین دو قول باشد و باز اختلاف ست سلف را که ازین
دو قول راجح تر کدام ست بیهقی و جماعه از علما قول اول ارجح گفته اند بیهقی گوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین
چیزیست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی
گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لایجوز غیره نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر بترجیح قول
عبد الله بن سلام رفته اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درینجانب ست و ابن عبد البر گوید که اثبت چیزی درین باب
حدیث عبد الله بن سلام ست و اکثر ائمه آن را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بران و اگرچه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم ست
ولیکن با وجود آن در اتصال اسناد وی مقال ست و این از جمله آن ساعتی ست که در بعض احادیث مسلم احیانا تا وقوع یافته
و بعضی از حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب ست و لهذا گفت و این قول ارجح اقوال ست
دلیل این حدیث صحیح ست ان فی یوم الجمعة ساعة لایوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه وهی بعد العصر درین حدیث
بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص
و صریح آمده که در آخر ساعات از روز ست چنانچه گفته در سنن ابو داود و نسائی از جابر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعت ست فیها ساعة درین دوازده ساعت ساعتی ست که لایوجد مسلم که
یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را دران ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن چیز را
آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و ازان مجلس
برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد دران که آن ساعت آخر ست از روز و فی سنن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام
قال گفت قلت و رسول الله جالس گفتم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله
ما گروه اهل کتاب می یابیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی ست لایوافقها عبد مؤمن یصلی نیابد او را بنده
مؤمن که نماز میکند ازدی یسأل الله عز وجل فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار الی رسول الله او بعض ساعة
پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آنست که بسیار آیا ساعت ست یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت ست فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة
پس گفتم راست گفتی تو بر سیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت ست قلت ایة ساعة هی گفتم کدام ساعت ست آن
قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آخر ساعتی ست از ساعات روز عبد الله بن سلام
گوید این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر ست در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در روی بنده مؤمن در حالتیکه
نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انها این ساعت آخر لیست ساعة صلوة نیست
ساعت نماز قال گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آری ساعت نماز ست ان العبد المؤمن زیراکه بنده مؤمن اذا صلی
چون یکبار نماز بگذارد ثم جلس پس تر نشست در جای نماز خود لا یحبسه الا الصلوة نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای کاری

دیگر نشست الا محتضر برای انتظار نماز فهو فی الصلوٰة پس آنکس گویا در نماز ست اگرچه نماز نمیکند این همان معنی سخن
عبد الله بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام احمد عن ابی هریره قال
گفت ابو هریره قیل للنبی گفته شد مر پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه
قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم ست و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة
و در وست صعقه و بعثه و بطشه معانی این الفاظ گذشته ست و فی آخر ثلاث ساعات منها ساعة من دعا الله فیها استجیب له و پوشیده نماند
که این حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت اول از روز مراد نبود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرده
در فتح الباری بیهقی حدیث را دلیل آن آورده چنانچه همانجا ذکر کردیم الحاصل ارجح اقوال این دو قول آمده و در ترجیح یکی از این دو
بر دیگری اختلاف مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه منحصرست
در یکی از این دو وقت مذکور و هیچ یکی از این دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم
راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار وحی آمد که در جمعه این ساعت اجابت است و بار دیگر
چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار ابن عبد البر است که گفت مبالغه
در این دو وقت بدعا مشغول شود و از امام احمد نیز مثل این نقل کرده اند و این طریق بهترست از طریق جمع و تطبیق والله اعلم بالحق آنکه
در بعضی اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت ست مر هر داعی را بشرط متقدم با آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد و مصلی
و متقدم میشود بعض بر بعض و ساعت اجابت متعلق ست بوقت و اتفاق با اختلاف جمع نمیشود و جواب داده اند باحتمال آنکه ساعت
اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت نیز گفته اند و رنا که فائده گردانیدن وقت ممتد را مظنه
ساعت همین ست اگرچه آن ساعت خفیف ست و احتمال دارد که تعبیر کرده شده از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد وقت جواز خطبه
یا صلوٰة و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه او قات آن فلیفهم خامیت بیست و یکم آنکه صدقه را در این روز
مزیت ست بر صدقه سائر ایام چنانکه در حدیث آمده بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید ترمذی از انس
بن مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که کدام صدقه فاضلتر ست فرمود صدقه در رمضان اطلاق این حدیث
منافی است ازین با اطلاق حدیث افضلیت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کنند یکی ازین دو حدیث را بدیگری یا هر کدام را بقرینه دیگر
تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب ست
و صدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث ست چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه
مخصوص ست بنماز جمعه که مقرون بخطبه است و اجب مخصوص بشرائط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت
اگرچه در وطن نبود و استیطان اگرچه نیت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت مقیم گردد و جهر در قرات
اگرچه صلوٰة نهار ست و صلوٰة النهار عجماء و غیر آن از شرائط جمعه و چون گذارد که معلوم ست خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه
روزیست مستحب و مختار از برای تفرغ و تخلص مر عبادات را انجا و ترک اشغال دنیویه از بیع و شرا و فرقیت او بر سائر ایام از جهت
عبادات چون فرقیت شهر صیام ست بر سائر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل رمضان علی الشهور
رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص ست بعبادات واجبه و مستحبه مثل اذان و خطبه و مستحبه مثل غسل و تطییب و تنظیف
و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوص ست بعبادات واجبه و مستحبه چنانکه اهل ملتی را روزی مقرر ست مثل یهود را

و یکشنبه نصاری را که در آن روز مر عبادات واجبه و مستحبه را مستفرغ شوند و از اشتغال دنیوی متخلی و متجرد گردانند روز جمعه این امت
مرحومه معصومه از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون
روز جمعه را تشبیه داده بر رمضان نمونه شب قدر را نیز بیابد اگر دو گفت و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در ورود انوار رحمت و اجابت و ابهام و تعسر در یافت آن و از جهت آنکه این روز فضل و فرضیت دارد بر ایام هفته در استعمال عبادات
چنانکه رمضان علما میگویند که هر که روز جمعه وی را حاصل آید و بعبادات و آداب و وظائف آن فائز گردد از آثام و مخالفات سلامت
ماند جمیع هفته وی را حاصل آید و انوار و برکات که درین روز تحصیل کرده بتمام هفته عائد گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات
مکفر گردد و در روایت الدارقطنی عن عائشة رض اذا سلمت الجمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هر که ماه رمضان
وی را حاصل آید بتوفیق صیام و قیام و کسب خیرات تمامی شهور وی را حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد بتوفیق و تکفیر
و همچنین مثل این گفته اند هر که حج بیت الله زاده الله تعظیما و تشریفا او را حاصل شود و از مخالفات و مناهی و فسوق
که در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر وی را سلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
روز آدینه میزان و معیار و مدار سلامت حال هفته است و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست
و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عید است در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی
مشتمل است بر نماز و عید اضحی مشتمل است بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صدقه روز جمعه مشتمل است بر صلوة و قبل ازان تبکیر و تعجیل
در رفتن بمسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قائم مقام آن گردانید در حدیث صحیح بخاری و مسلم است من راح فی الساعة
الاولی کسی که برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین فکانما قرب بدنة پس چنانستی که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة
الثانیة فکانما قرب بقرة و کسیکه برود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو را و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا
گویا که قربان کرد گوسفند را و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد ماکیان را و من راح فی الساعة
الخامسة فکانما قرب بیضة و این خبر و حدیث بخاری است و ترک مصنف آن را وجهی ظاهر ندارد و ذکر قربان درینجا برای مشاکله
است و اگر نه دجاجه و بیضه قربان نباشد مراد تصدق بآنهاست و سابقاً در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت باین معنی کرده ام پس اشتمال
بر صدقه قائم مقام صدقه فطر نیز مبین باشد فافهم و درین ساعت علما را اختلاف است بعضی از علما حمل بر ساعات فلکی کرده اند
که تمام روز دوازده ساعت است و باستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیر است قائل شده و الا اگر بعد از
زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه گذشته باشد و این یعنی حمل بر ساعت فلکی
مذهب شافعی است و بیشتر علما و بر ایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خطبه را اول ساعت سادسه بلکه چنانچه مصنف
ذکر کرده در اول خامسه بود و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعضی حمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارتست
از اجزاء لطیفه از زمان این جماعه تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک
و طائفه از اهل مدینه و نقل کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و از امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالکیه نیز بر مالک
انکار شدید کرده اند که این مخالف حدیث است که در روی تبکیر ورود یافته و لیکن بتحقیق معلوم شده که حقیقة تبکیر تعجیل و مبادرت در اول
وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفت است و اگر نه بوقوع لفظ تبکیر اثبات مخالفت نتوان کرد
و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح ذهاب از زوال تا آخر نهار است

ولیکن زهری انکار کرده بر کسی که گوید روح بعد از زوال بود و گفته که عرب راح بمعنی ذهب اطلاق کنند مطلقاً در هر وقت
که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر برواح برای آنست که فعل مقصود نمی باشد مگر بعد از زوال پس ذاهب بسوی جمعه را رائح گویند اگرچه
نه در وقت رواح رود و بعضی از مالکیه احتجاج کرده اند بروایت زهری که گفته مثل المهجر الی الجمعة و تهجیر سیر در هاجره بود که بمعنی
نیمروز است و جواب داده اند که مراد به تهجیر اینجا تبکیر است چنانچه نقل کرده شده است از خلیل و تتمه این بحث در بیان خاصیت
هفتم که تبکیر برای نماز جمعه است گذشت خاصیت بیست و پنجم آنکه روز جمعه اخروی که صورة و حقیقة روز جمعه دنیوی است
روز تجلی حق جل شانه است بر بندگان در بهشت چنانکه گذشت خاصیت بیست و ششم آنکه حق جل شانه قسم بآن یعنی بروز جمعه
یاد فرموده از میان سائر ایام هفته قال الله تعالی والیوم الموعود و شاهد و مشهود و عن ابی هریرة رضی قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم الیوم الموعود یوم القیامة فرموده مراد بیوم موعود روز قیامت است که وعده کرده است حق سبحانه بآمدن وی
یا وعده کرده است بعد از آمدن او بنعیم بهشت و دیدار خود مر مؤمنان را والیوم المشهود یوم عرفة و مراد بیوم مشهود روز عرفه
که حاضر می آیند در روی مؤمنان آفاق و ملائکه یا گواهی داده شده است در روی بافاضه رحمت و مغفرت اهل آن را
والشاهد یوم الجمعة و مراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفه بعرفات می روند
و در آنجا حاضر می شوند او را مشهود خواند بمعنی مشهود فیه و روز جمعه بجای خود اند و جمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده
او را شاهد گفت یا شاهد بمعنی گواهی دهنده است روز قیامت بایمان و طاعت مر اهل خود را و مشهود نیز تواند بمعنی گواهی
داده شده در روی بمغفرت خلق باشد ما طلعت الشمس وفی روایة شمس و تنکیر باراده شهور و فصول است باعتبار تعدد
و اختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتابی در هیچ وقتی ولا غربت و نه غروب کرد علی افضل یعنی فی روایة علی یوم افضل من
یوم الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعة زیرا که در روز جمعه ساعتی است که لا یوافقها
عبد مؤمن در نیابد آن ساعت را بنده مؤمن که یدعو الله فیها بخیر دعا کند خدای را عز و جل شانه در روی به نیکی
الا استجاب له مگر آنکه قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بنده را او یستعیذ من شر یا پناه جوید آن بنده مؤمن از بدی
الا اعاذه منه مگر آنکه پناه دهد آن بنده را از آن بدی در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفه و جمعه باعتبار
قسم یاد کردن الهی تعالی بهر دو و آنکه در آخر فرموده ما طلعت شمس و لا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بیان نفی افضلیت
روز دیگر است از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارت است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعه است
بر سائر ایام چنانچه مفهوم متعارف از این عبارت است و قد حقق فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگرچه در قسم یاد کردن هر دو
برابر آمدند و لیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در ماسوای او نیست و آن وجود ساعت مذکوره است در وی و کلام
در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیده نماند که شاهد و مشهود را که در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر
نیز کرده اند و این حدیث را که شاهد را بروز جمعه تفسیر کرده است امام احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته که
این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیده و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیست و هفتم
آنکه آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلائق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه می ترسند بجهت علمی که حق بوقوع
قیامت در روز جمعه ایشان را بخشیده است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم و احتمال ناگهان آمدن قیامت در آن
حاصل است چنانچه گذشت قال کعب الاحبار الا اخبرکم ایا حدیث کنم شما را عن یوم الجمعة از حال مخصوص روز جمعه انه اذا کان

يوم الجمعة كه چون باشد روز جمعه فزعت له ميترسند بجهت اين روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق كلها الا ابن آدم والشياطين خاصيت بيست و هشتم آنكه روز جمعه روزيست كه حق سبحانه وتعالى او را براى اين امت مرحومه ذخيره كرده و نگاه داشته تا ايشان پيدا شوند و آنرا دريابند و قبول كنند و مجموع امم سابقه از يهود و نصارى از ان محروم شدند و راه بدان نيافتند و قابل آن نشدند قال صلى الله عليه وآله وسلم ذخيرة الله لنا روز جمعه ذخيره است كه خداى تعالى نهاده بود براى ما و قال گفت صلى الله عليه وآله وسلم ما طلعت شمس ولا غربت على يوم خير من يوم الجمعة هدانا الله له راه نمود ما را خداى تعالى بدان واضل الناس عنه و گمراه گردانيد و راه ننمود بدريافت آن يهود و مردم ديگر را از وى والناس لنا فيه تبع و مردم ما را درين روز تابع اند الى آخر الحديث تا آخر حديث كه در اول فصل گذشته است خاصيت بيست و نهم آنكه اين روز برگزيده حق سبحانه است از جمله ايام و عظيم است نزد وى و ممتاز است بفضائل و خصوصيات چنانكه در غير وى نيست چنانكه رمضان برگزيده است از جمله شهور و شب قدر از جمله شبها و مكه از جمله شهرها قال كعب گفت كعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الايام فاختار يوم الجمعة واختار الليالي فاختار ليلة القدر ترجمه از كلام سابق ظاهر است و معنى اختيار كرد شهور را پس اختيار كرد رمضان را اعتبار كرد و در نظر آورد تمامه شهور را پس برگزيد از ميان آنها رمضان را وكذلك البواقي خاصيت سى ام آنكه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خويش نزديك ميشوند نزديك شدنى معنوى و تعلق و اتصال روحانى نظير و مشابه اتصالى كه ببدن دارد و زائران را كه نزديك بقبور آيند مى شناسند خود هميشه مى شناسند وليكن درين روز مى شناسند شناختنى زياده بر شناخت ساير ايام از جهت نزديك شدن بقبور و لابد شناخت از نزديك بيشتر و قوى تر باشد از شناخت از دور و در بعض روايات آمده كه اين شناخت در اول روز بيشتر است از آخر آن و لهذا زيارت قبور درين وقت مستحب تر است و عادت در حرمين شريفين هم برين است خاصيت سى و يكم آنكه روزه در روز جمعه على الانفراد يعنى بى آنكه روز پنجشنبه يا شنبه نيز روزه دارند نزد بيشتر علما مكروه است كراهت تنزيهى نزد جمهور و روايتيست از امام ابوحنيفه و مالك كه مكروه نيست و استدلال ايشان بحديث ابن مسعود است كه گفت بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه روزه ميداشت از هر ماه سه روز و كم بود كه افطار ميكرد روز جمعه و تاويل وى بآنكه مراد عدم تعمد افطار است بر تقدير وقوع وى در ايامى كه روزه ميداشت در غايت بعيد است و بعض گويند كه آن از خصائص آن حضرت است صلى الله عليه وآله وسلم و از شافعى نيز در روايت آرند و ضعف استدلال بر كراهت بقول خود كه گفت قال محمد بن عباد سالت جابرا انهى رسول الله آيا منع كرد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم عن صوم يوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم و رب هذه البنية آرى منع كرد سوگند ميخورم به پروردگار اين بنا يعنى خانه كعبه و اين لفظ بخاريست و در آخر اوست يعنى ان ينفرد به و فى حديث مسلم سالت جابر بن عبد الله وهو يطوف بالبيت و در آخر گفته و رب هذا البيت و در روايت نسائى آمده و رب الكعبة و فى الصحيحين قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يصوم احدكم يوم الجمعة روزه ندارد يكى از شما روز جمعه الا يوما مگر آنكه روزه دارد روزى ديگر قبله پيش از جمعه كه روز پنجشنبه باشد او بعده يا بعد از وى كه روز شنبه بود واللفظ للبخاري يعنى اين لفظ حديث كه مذكور شد مر بخاري راست ولمسلم و لفظ حديث مر مسلم راست لا تخصوا يوم الجمعة مخصوص نگردانيد روز جمعه را بصيام بروزه من بين الايام از ميان ساير روزها الا ان يكون فى صوم يصومه احدكم مگر آنكه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه كه ميدارد او را يكى از شما يعنى عادت اوست چنانچه ايام بيض و مانند آن اول حديث مسلم اينست لا تخصوا ليلة الجمعة بقيام من بين الليالي ولا تخصوا يوم الجمعة

بصیام الحدیث و مصنف جزو اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة

بقیام از خصائص جمعه نشمرد با ورود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصائص روز جمعه است پس اما این تخصیص

وجهی موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرد والیضاً جاء فی صحیح البخاری عن جویریة بنت الحارث که

یکی از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بر وی روز جمعه وهی صائمة

و حال آنکه جویریه روزه دار بود فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم أصمت امس آیا روزه دار بودی دیروز

قالت لا گفت جویریه روزه دار نبودم وی روز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تریدین ان تصومی غدا

میخواهی که روزه دار باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین مستحب است اکثر

علما که روز جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند و قال صلی الله علیه و آله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارید روز

جمعه تنها و قال و نیز گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلا تجعلوا یوم عیدکم

پس نگردانید روز عید خود را الیوم صیامکم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم

روز عید است در وی لائق نباشد و اگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد

و شراح در وجه نهی از روزهٔ روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بجهت آنست که تا روزه داشتن سبب ضعف بدن و کسل وی

نگردد و از اقامت وظائف و اوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مر حجاج را گفته اند و این وجه ضعیف است

و با روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسبتی ندارد چه آن ضعف اثر و قوت شکننده تر است و جواب از این آنکه روزه

پیش و پس جبر نقصان که در اعمال به جهت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف است چه جبر نقصان به کسب خیرات دیگر

نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب گردد و لا قائل به و نیز برین وجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف گردد و حال آنکه مطلق است

و جوابش آنکه چون مظنه ضعف بود قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشقت و بعض گفته اند که اگرچه این روز را

اعظم و افضل گردانیده اند با وجود آن مقتصر بر بیان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بر آن از پیش خود

مبالغه نکنند تا موهم فضل بجمیع وجوه نگردد و سبب تجاوز از حد نشود و وجهی دیگر که از حدیثی که در آخر مذکور شد مفهوم گشت

احسن وجوه است و فیه کفایة و تتمه این مبحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص

این روز است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب اما اجتماع

در عرفات برای وعظ و تذکیر نیست و خطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر هفته دارند فلا اشکال هذا این

خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و ورای آن خواص دیگر نیز دارد و وجه عدم ذکر وی مر آن را یا عدم اطلاع و استحضار وی

بر آن یا ذهول وی از آن یا عدم صحت آن نزد وی باشد والله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری ابقی از آن

آورده و بزیادت بر آن در رساله جدا وعده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی

دوم آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت ذلک سوم قرات سورة جمعه

و منافقون در نماز عشای شب جمعه چهارم خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب وی چنانکه

در فصل قرات گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که مرد در روز جمعه یا شب وی و سیوطی در جمع الجوامع می آرد که احمد و

بیهقی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة

وهمچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر آورده و ابو نعیم در حلیه از جابر آورده که کسیکه مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود
از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر وی است مهر شهیدان هشتم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس
در روز آن و در روایتی مغفرت تمامه مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز عرفه مذکور شد نهم ابتدادن
ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجدها بنوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواه احمد وابو یعلی والطبرانی
والضیاء المقدسی عن ابی امامه دهم مضاعفه حسنات درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات
یوم الجمعة و دیلمی از انس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضل تر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیح در روز جمعه افضل است
از هزار تسبیح در غیر روز جمعه یازدهم آنکه پروردگار تعالی بر می انگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتیکه دارند و بر می انگیزد
روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد میگیرند آنرا کالعروس تهدی الی کریمها در روشنائی میکنند روز جمعه برای ایشان پس
میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف بود و بویهای ایشان مثل مشک خوض میکنند در کوههای
کافور مینگرند بسوی ایشان جن و انس بر هم نمیزنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالطه نمیشوند ایشان را هیچ
کس مگر موذنان که برای خدا اذان گفته باشند آورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان دوازدهم
حرمت و کراهت بیع نزد اذان وی سیزدهم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نزد بعض فقها والله اعلم

فصل در خطبهٔ نبویه

صلی الله علیه وآله وسلم در روز جمعه چون خطبه میخواندی بجهت مزید شوق و مبالغه در اسماع حاضران آواز بلند کردی بحدی
که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی لوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وآله وسلم منذر جیشی است که میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و میترساند ایشان را
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید
و تشبیه میزنند و ذکر شدت غضب و تشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث وی ثابت است و مصنف
آنرا ذکر نکرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در اینجا نیست بلکه گفته و یقول بعثت انا والساعة بر انگیخته شده و فرستاده ام
من با قیامت کهاتین همچو این دو انگشت و برای بیان این اشارت میان انگشت تشهد و انگشت میانه خود جمع فرمودی
و مقرون گردانیدی و گفته اند که اقتران سبابه بوسطی اشارتست باقتران ساعت ببعثت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبری دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی
دیگر در میان نیست و بعض گفته که اشارتست بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر است که میان سر این دو انگشت که
مسبحه اصغر است از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ
حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری
و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل احدهما علی الاخری و گفت ندانستم
که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة
فسبقتها کما سبقت هذه هذه صریحست در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد اقتران دعوت و نبوت آن حضرت بود
صلی الله علیه وآله وسلم بقیام قیامت چنانچه در سبابه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است و
بعد از آن گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری بابی برای آن عقد کرده و در فتح الباری

گفته که اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که
داود ست علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف ست و در حدیث موقوف از شعبی آمده که فصل خطابی که داود را داده اند
چنانکه در قرآن مجید میفرماید وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است و بعض گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن
قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه و اثبت ست و جمع کرده شده است
میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقی ست و در بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خداست که قدیم ست و صفت خدای عز و جل و منزل ست برای تبلیغ احکام و هدایت
خلق وخیر الهدی بفتح ها و سکون دال هدی محمد و بهترین سیرتها و طریقها سیرت و طریقه محمدست صلی الله علیه وآله وسلم
وشر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزهائیست که نو پدید کرده شده است و بدعت ست در دین وکل بدعة ضلالة و هر امر محدث
و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی ست و میفرمود انا اولی بکل مؤمن و در متن
صحیح مسلم و جامع الاصول بکل مؤمن یعنی من دوست دارنده ترم بر مومن را و قوی ترم بوی من نفسه از نفس و ذات
آن مومن چه نفس وی را در بلا اندازد و دشمنی کند و من او را از تمامه آفات و بلیات دنیا و آخرت نگاه دارم و در محل امان
در آرم من ترک مالا فلاهله کسیکه بمیرد و گذاشت مالی را پس آن مال مر کسان اوراست ومن ترک دینا او ضیاعا و کسیکه گذاشت
وامی را یا عیالی را فالی او علی او برای شک راوی ست و در متن صحیح مسلم و جامع الاصول بواو ست یعنی رجوع بمن ست
در کفایت عیال وی و بر من ست قضای دین وی امام نووی در شرح مسلم میگوید که این حکم بعد از ان شد
که ابواب فتوح بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفتوح گشت و در اوائل دعا میکرد و صلوة میفرمود بر آنکه مدیون
می مرد تا مردم تساهل نکنند و اصح آنست که این قضای دین واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه بر طریق
تکرم و تفضل میکرد و نیز از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بلکه واجب ست بر سائر ائمه اگر در بیت المال
چیزی باشد و امری مهم تر ازین در میان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله وفی لفظ له و در لفظی دیگر آمده است
از مسلم هم از جابر کانت خطبة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة بود خطبه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز جمعه یحمد الله ویثنی
علیه بما هو اهله باینکه حمد و شکر میگفت خدا را و ثنا و صفت میکرد بر وی بصفات کمالی که وی تعالی سزاوار آنست ثم یقول
پس تر میگفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له وخیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث که اول
سوق میکرد و نسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع الخ در هر دو روایت وی آمده روایت کرده لیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه
در جامع الاصول آورده است و زاد النسائی و زیاده کرده است نسائی بعد قول وی وکل بدعة ضلالة این کلمه را که وکل
ضلالة فی النار و هر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست و گاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور
انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وفی روایة بزیادة
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه و وی مردی بود افسونگر از همین افسون
میکرد مردم را از جنون و مس جن پس شنید سفهای مکه را که میگفتند محمد دیوانه شده است و را علاج باید کرد پس ضماد
با خود گفت چه باشد که این مرد را ببینم و علاج کنم شاید که الله تعالی شفا دهد او را بدست من پس آمد و آن حضرت را
دید صلی الله علیه وآله وسلم و گفت یا محمد نزد من افسونی ست مر این باد را یعنی علتی که از مس جن پیدا گردد و عرب جن را

با و میگویند بیچاره که ترا ابدان علاج کنم پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این کلمات برخواند الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره
الخ آن مرد افسونگر گفت که این کلمات خود را که خواندے باز برخوان برمن پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این کلمات
برخواند آن مرد گفت والله شنیده ام من سخنان کاهنان وساحران وشاعران را ونشنیده ام هرگز مانند این کلمات وتحقیق
رسیده است این کلمات قاموس البحر را یعنی میانه دریا که عمیق تر وعظیم تر است وگفت بده دست خود را بمن تا بیعت کنم ترا
بر اسلام پس ضماد بیعت کرد ومسلمان شد مسلم از ابن عباسؓ این کلمات را درین قصه تا عبده ورسوله روایت کرده ومصنف درین
خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله
شیئا وفی روایة ومن یعصهما فقد غوی ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله
روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از ابن مسعود وروایت کرده وترمذی ونسائی ایهقی را بازیادت وبدانکه در صحیح مسلم
حدیثی از عدی بن حاتم آورده که مردے در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد
ومن یعصهما فقد غوی پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله وشراح حدیث
در سبب ذم وانکار وے صلی الله علیه وآله وسلم مر آن خطیب را در قول وے ومن یعصهما وامر بگفتن ومن یعص الله ورسوله
اختلاف کرده اند جماعه گفته اند که سبب آن بود که وے تشریک الله ورسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را
بتقدیم اسم الله وعطف رسوله بر وے که مفید تبعیت وفرعیت است واین وجه مشهور است ولیکن ضعیف است چه اقتضای جمع ضمیر
تسویه را محل بحث است واز جهت وقوع این جمع وتشریک بعینه در کلام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث صحیح که اینجا
مذکور است ومثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز
واقع شده است وبعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر ومن یعصهما که موهم علت است بر من یطع الله ورسوله
ووقوع فقد رشد جزای وے واین سخن چیزے نیست ومخالف است مر سیاق حدیث را کما لا یخفی واقرب آنست که این ذم
وانکار بجهت آن بود که لائق بشان خطیب در امثال این مقاصد بسط وتفصیل وتطویل است وعدم کلال وملال از آن چنانچه
عبارت حدیث است که مذکور شد نه اقتصار بر همین دو کلمه باسلوک طریقه اختصار واجمال والله اعلم بحقیقة الحال وآن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سوره ق بسیار بر منبر خواندے از جهت اشتمال وے بر مواعظ شدیده وزواجر اکیده وظاهر لفظ
دلالت دارد بر خواندن تمامه سوره ودر بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است وعادت شریف همچنین بود واز کلام
نووی تردد وتخییر مفهوم میشود در قرائت کل وبعض اوفق است بحدیث قصر خطبه وام هشام بنت الحارث بن النعمان
که صحابیه انصاریه مشهوره است گفت بود تنور ما وتنور رسول خدا یکے تا دو سال یا یکسال وکسرے اشارت میکند بشدت معرفت
خود باحوال آن حضرت وشرف قرب جوار وے صلی الله علیه وآله وسلم وگفت ما حفظت سورة ق وفی روایة مسلم ما اخذت
یاد نگرفتم من سوره ق را الا من فی رسول الله مگر از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفی روایة مسلم الا من لسان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یخطب بها علی المنبر از جهت خطبه خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن سوره بر منبر ودر جمیع
روایات مسلم ودر روایت ابو داؤد ونسائی یقرؤها کل جمعة وامام نووی گفته درین حدیث استحباب قرائت سوره ق است یا
او بعضها در هر خطبه جمعه ولیکن مصنف مطلق آورده وبقید بکل جمعه نساخت تا آنکه لفظ حدیث که وی از آنجا نقل کرد همچنین است
یا اشارت کرد که مراد بکل کثرت ومبالغه است چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی وظاهر آنست که اگر کل بر حقیقت خود هم باشد مراد دران

مرت باشند که ایام ہشام دیده نه دانم والله اعلم بدانکه ارباب روایات احادیث بسیار از خطبهای آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم حفظ کرده وضبط نموده یکی از آنها که متضمن بیان فرضیت جمعه وتاکید وتایید اوست مصنف آورده گفته حفظ من
خطبه وحفظ وضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث از خطبهای آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم من روایته از روایت
ابی الحسن علی بن زید بن عبدالله بن جدعان تیمی بصری که معدود است در تابعین بصره و باصل مکی است نزول کرد بصره را
وشنید حدیث از انس بن مالک و ابی عثمان نهدی و سعید بن المسیب و روایت کرده از وی سفیان ثوری و عبدالله بن عمر
القواریری مات سنة ثلثین ومائة وفیها ضعف و در روایت این خطبه ضعفی هست بجهت بعض رواة وی واین خطبه را
ابن ماجه از روایت جابر بن عبدالله نیز آورده یا ایها الناس ای مردم توبوا الی الله قبل ان تموتوا توبه کنید از گناهان
وباز گردید بطاعت حق عز وجل پیش از آنکه بمیرید واز این عالم در گذرید وچون وقت گذشتن ومردن متعین نیست واحتمال دارد
که هم امروز مرگ در رسد مبادرت نمائید در آن وتسویف در آن راضی نباشید چنانچه فرمود وبادروا بالاعمال الصالحة ومبادرت
نمائید وشتابی کنید بکارهای نیک وصلوا الذی بینکم وبین ربکم وپیوند کنید ونبرید ومحکم کنید آن نسبت وعهد را که میان شما و
میان پروردگار شماست بکثرة ذکرکم له به بسیاری ذکر کردن شما پروردگار را عز اسمه وذکر در عرف مشهور لا اله الا الله است
قلبا او لسانا ونزد اهل تحقیق شامل است هر عمل صالح را که تقرب الی الله کنند و بر متوجه قول او وکثرة الصدقة فی السر والعلانیة
از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد توجروا تا اجر داده شوید اجری عظیم که جز پروردگار عظیم قدر آن نداند بر اندازه صدق واخلاص
که در عمل ورزید ولهذا اجر را مخصوص ذکر نکرد ومطلق گذاشت وتحمدوا وتا ستوده شوید نیز در حضرت خدای وخلق وترزقوا ورزق داده شوید
وگشاده شود بر روی شما ابواب برکات از آسمان وزمین واعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة وبدانید که خدای تعالی
فرض گردانید بر شما نماز جمعه را فریضة مکتوبة فریضه که نوشته شده است در کتاب مجید ولازم وموکد گردانیده شده است بر جمیع
مسلمانان فی مقامی هذا در محل ایستادن من که ایستاده ام فی شهری هذا در ماه من که درانم فی عامی هذا در سال من که اینست
الی یوم القیامة تا روز قیامت که تشریع وتکلیف بندگان منتهی بدان روز است اشارت است بتابید فرضیت نماز جمعه
مقصود ذکر تابید است وذکر قول او فی مقامی هذا الخ استطرادی است ومقام احتمال دارد که اسم زمان بود ومراد همان روز باشد
واگر اسم مکان هم بود مراد قیام در آن وقت دارند فمن وجد الیه سبیلا جمعه فرض است بر هر که راه یابد بسوی وی وتواند رسید
بوی وواجب گردد بروی باجتماع شرائط آن وشرائط وجوب جمعه در کتب فقه مذکور است وشاید که تو گوئی حواله بکتب
درست اگر هم اینجا بیان کنی نیز دلکش بود بدانکه شرط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ وعقل مذکور است وحریت
واقامت وصحت وسلامت عین ورجلین است پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان وبر آزادان نه بر بندگان وبر مقیمان نه بر
مسافران وبر تندرستان نه بر بیماران ونه بر کوران ونه لنگان وهر که بعد از ادای نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید
وشب کرد جمعه بروی واجب بود وهذا قال الامام ابوحنیفة وهمچنین آمده است در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی وظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان است که امکان
وصول بجمعه داشته باشد وما آن را اشارت بجمیع شرائط داشتیم تعمیما للفائدة فمن ترکها فی حیاتی پس کسیکه ترک کند جمعه در
حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من جحودا بها بعلت انکار کردن آنرا واستخفافا بها یا بجهت سبک پنداشتن
وسهل انگاشتن آنرا وله امام جائر وعادل واورا پادشاهی باشد جور کننده یا عدل ورزنده یعنی بهر وجه بر تقدیر اقامت جمعه

از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در جمعه مصر معتبرست کنند بشیوه
شعار اسلام ست بهر تقدیر باید کرد و خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملک بن مروان که بادشاه وقت بود
و حجاج که امیر الامرای او بود میکردند که بالا تر از وی ظالمی نبود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نکرد و دیگر
چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه از هیبت ظلم و ترس وی بود و از اینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه
بر باطل هر چند بمقام خوف بود جائز نباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جابر ظالم اگر چه در
چیزهای دیگر ظلم کند آخر در اقامت جمعه عدالت ورزید اینقدر بس ست و رعایت عدالت در تمامه امور مشکل ست و گفته اند که
در آن بلاد که ولاة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه و اعیاد کنند و اگر یکی را قاضی سازند قاضی میشود بتراضی
مسلمانان و بالجمله فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را و شمل از اضداد است
هم بمعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر ست ولا بارک له فی امره و برکت ندهاد خدای تعالی در کار وی الا آگاه باش
ای مخاطب و بشنو و لا صلوة له و مقبول نیست مر تارک جمعه را نماز الا و لا صوم له و نه روزه است مر او را الا و لا زکوة له و نه زکوة ست
مر او را الا و لا حج له و نه حج ست مر او را الا و لا بر له و نه هیچ نیکی که کند مقبول ست مر او را حتی یتوب تا آنکه توبه کند از ترک جمعه
و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی
بروی بعفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مراد حقیقت جحود و استخفاف او ست آن خود کفری ست صریح و هیچ عبادتی با کفر مقبول
و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و این ظاهر ست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود
بعدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن و تکاسل نمودن گوشه ایهامی با انکار و استخفاف دارد برین تقدیر ذکر عدم قبول
عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه و این معنی اشبه و اقرب بمقام مینماید و الله اعلم بعد از آن احکامی چند از باب
امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا تؤمن بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون یعنی
باید که امامت نکند امرأة رجلا زنی مرد را الا و لا یؤمن این نیز بهمان صیغه است و لیکن بیای تحتانیه اعرابی مهاجرا و باید که امامت
نکند بادیه نشینی کسی را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود الا و لا یؤمن فاجر
مؤمنا و امامت نکند فاسقی مر مسلمان صالح را الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتی که بخافت سیفه و سوطه
ترسیده میشود از شمشیر وی و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره
درین صورت صبرست و عادت شریف آن بود که غالبا خطبه جمعه را کوتاه خواندی ابوداود از حکم بن حزن کلفی آورده که
گفت قدوم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با هفت کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزی چند و شاهد
شدیم در ایام جمعه را پس بخطبه باستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکیه بر عصائی یا قوسی پس حمد گفت خداوند را و
ثنا کرد بروی عز و علا بچند کلمه خفیفه طیبه مبارکه بعد گفت ایها الناس لن تفعلوا و لن تطیقوا کل ما امرتکم به و لکن سددوا و ابشروا
رواه احمد و ابوداود و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی نه بسیار دراز نبود و در روایت ابوداود هم از جابر آمده که بود نماز وی میانه و خطبه وی
میانه میخواند چند آیتی از قرآن و تذکیر میکرد مردم را بدان و اگر احیانا درازهم خواندی نسبت بنماز کوتاه بودی و نماز را
دائم نسبت بخطبه دراز کردی در باب ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود اصلی ترغیب بر تطویل نماز ست

والله اعلم فرموده است ان طول صلوة الرجل بدرستی که درازی نماز مرد وقصر خطبته وکوتاهی خطبهٔ وی مئنة من فقهه علامت
ونشانی ست از فقه ودانش وی وناشی ست از آن وناکه وجه وی آن بود که در وعظ ونصیحت حرفی بس ست خصوصًا از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که مصدر جوامع الکلم ومظهر غرائب حکم ست ومرد باید که در طاعت وعبادت کوشد وبتهذیب نفس خود مشغول
باشد چنانکه گفته اند کردار باید نه گفتار ووعظ ونصیحت دیگران متضمن خودنمائی وعدم موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم است بود وامتی را تعلیم فعلی پس نکرد وبقول نیز آنرا مؤکد ساخت وطیبی در توجیه آن گفته که نماز
اصل ست وخطبه فرع ست واز قضایای فقهیه است ایثار اصل بر فرع بزیادت وتفصیل ونزد امام ابوحنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله
الا الله یا سبحان الله در فرض کافی ست وزیادتی بر آن سنت واستحباب است وچه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله ومراد بذکر
الله خطبه است وذکر الله بدین قدر صادق ست ومسلم از ابی وائل آورده که گفت خطبه خواند ما را عمار وایجاز کرد وبلیغ خواند چون
از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ خواندی اما موجز خواندی اگر اندکی طویل تر ازین میخواندی خوشتر
بودی گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا
الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا وامام نووی در اینجا اشکال کرده وگفته که امر باطالت صلوة با حدیث تخفیف
صلوة وحدیث کانت صلوته قصدا مخالف ست وجواب داده که مراد تطویل صلوة ست نسبت بخطبه نه تطویلی که شاق بود
بر مردم پس وی اقتصاد ست در طول انتهی وان من البیان لسحرا ایهام مدح بیان دارد وهم بذم وی یعنی بیان مشابه
سحر ست در اماله قلب وصرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح بود واگر بطرف باطل برد مذموم وهر دو معنی در
موارد استعمال این حدیث مقصود ومراد افتاده است کما لا یخفی علی المتتبع وافضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد ونزد
امام ابوحنیفه بغیر عربی نیز جائز ست بهر زبانی که باشد وبعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی ست
در میان وی وصاحبیه در قرائت قرآن ست وآن در کتب مسطور ست وگفته اند که وی در آخر رجوع کرد بقولهما وهو الصحیح و
علیه المعول ودر خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی ومهمات دین را تعلیم کردی وذکر موت وتزهید در دنیا وترغیب در آخرت
تذکیر نمودی واگر در اثنای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سائلی سؤال کردی از مسئله دین قطع کردی سخن را
وحاجت را بگذاردی وسائل را جواب دادی وآنگاه خطبه را اتمام کردی اما اول چنانکه ابوداود وترمذی ونسائی از بریده
آورده اند که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواندند پس حسن وحسین آمدند پیراهن های سرخ پوشیده وراه میرفتند
وافتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منبر وبرداشت هر دو را از زمین ونهاد هر دو را پیش خود وفرمود
صدق الله انما اموالکم واولادکم فتنة دیدم این دو صبی را که میرفتند ومی لغزیدند ومی افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع
کردم سخن را وبرداشتم ایشان را وابوداود ونسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر نکرده ونیز ابوداود ونسائی از انس بن مالک
آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که فرود می آمد از منبر جهت آنکه پیش می آمد او را مردی
بحاجتی پس می ایستاد با وی تا قضا میکرد حاجت او را واما ثانی چنانکه مسلم ونسائی از ابو رفاعه عدوی آورده که گفت
رسیدم برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآن حضرت خطبه میخواندند پس گفتم یا رسول الله مردی غریب آمده سؤال میکند
از دین خود ونمیداند که چیست دین وی پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وترک کرد خطبه را تا آمد
ورسید بنزد من وکرسی آوردند چنان گمان برم که پایهای او از آهن بود ونشست بروی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عز و جل پس ترک نمیکند خطبهٔ خود و تمام کرد آن را صلی الله علیه وآله وسلم
و امام نبودی گفت ازین حدیث معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت
بودن وی اهم از جمیع امور و اگر درویشی یا محتاجی را در میانه جمع بدیدی حاضران را امر فرمودی بتصدق و تحریض کردی
بدادن چیزی از اثواب و دراهم و جز آن چنانکه اصحاب سنن و غیر ایشان از ابوسعید خدری رضی آورده اند که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم خطبه میخواند مردی آمد در جامهای کهنه و صورت شکسته پس فرمود مر او را آیا گذاردهٔ نماز را یا نه گفت نه فرمود
بگذار دو رکعت و ترغیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیک است
بصیغهٔ تصغیر و این حدیث مستمسک شافعیه است در وجوب تحیت المسجد اگر چه در وقت خطبه باشد و درینجا است کلام
طویل از طرفین که بجهت خوف اطالت و ملالت متروک شد چنانکه در خصائص جمعه در انصات نزد خطبه اشارت بدان کرده شده
و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر معروف چنانچه قصهٔ عمر با عثمان رض در وضو برای جمعه
معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از
عماره بن رویبه آورده اند که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست برداشت پس گفت قبح الله هاتین الیدین بد ساناد
خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صفه اگر در مسجد بودی تنها و خادمی و حاجبی
پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه و عید در حرمین و غیرهما که با جماعهٔ کثیر با علما
بوضع غریب و طمطراق بر آیند و پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طرقوا و الیکا که چاوشان و خادمان کنند نبودی
و همچنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسان است چنانچه در قاموس گفته و برین تقدیر عطف تفسیری طیلسان باشد اما
خالی از چیزی نیست مگر آنکه نام نوعی خاص از طیلسان دارند و جامهٔ سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی این عبارت
احتمال دارد که ملابس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که الآن معتاد خطباست در آنجا نبودی برین وجه افاده
نفی مطلق کند ولیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی
دستار سیاه بود که فروگذاشته بود دو طرف او را میان کتفین خود در روز جمعه محتمل که موقوف خوانند و نفی معتاد خود برین تقدیر
بوقوع بعضی از آنها احیانا منافی نبود و این ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضی از آن تعبیر بشکوبه عمامه کرده اند احیانا
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید ان شاء الله تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی
و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر و از سراجیه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر آنکه مخصوص
با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیهٔ شرح ابن الهمام نوشته است و
از قدوری نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای
قطع کلام است پس جائز نباشد سلام چنانچه مذهب مالکی است و حدیثی که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است
و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم
و بلال شروع در اذان کردی در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و در حاشیه

گفته که نزد بعضی معتبر همین اذان ست در حق وجوب سعی و حرمت بیع و اصح آنست که معتبر اول ست اگر در وقتش که بعد از زوال ست
گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل شد انتهی و همچنین در زمان ابوبکرؓ و عمرؓ و چون دور خلافت بعثمان بن عفانؓ رسید
و کثرتی و تفرقی در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی ست بیرون مسجد در بازار مدینه آنرا زوراء
را احجار الزیت خوانند سنگهای سیاه است در انجا گویا آنرا بروغن زیت طلا کرده اند ازین حیثیت آنرا احجار الزیت گویند
و این اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول ست باعتبار فعل و لهذا بعض علما استغراب عبارت
نموده گفته اند که اول ثانی ست و ثانی اول و بعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین
صلوة نیز واقع شده است و چنانچه بهمین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دو اذان بوده بدانکه اذان مستحدث در زمان عثمانؓ اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم
نشد که از کجا باز پیدا شد در حواشی هدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد اذان
اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة نیز گویند و در بعض کتب واقع شده است که اذان اول از [illegible]
بنی امیه است و غالباً این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمانؓ بر زوراء امر فرموده بود هشام
بن عبدالملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم و در بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطابؓ بوده و تا عهد عثمانؓ استقرار
پذیرفت و بعض گفته اند که در زمان عمرؓ مجرد اعلام بود و عثمانؓ آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود ازین جهت نسبت
بوی کردند و بر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت بران
کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود و مقصود تذمیم و تقبیح آن نخواهد بود کذا قال العلماء
چون بلال از اذان فارغ شدی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاستی و خطبه کردی بی فاصله یعنی و سخنی دیگر
میان اذان و خطبه و در ایستاده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیحه بسیار آمده و نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد قیام سنت ست
زیرا که مقصود ذکر ست و آن حاصل ست بقعود و آنکه گویند که خطبه بجای رکعتین ست بحقیقت نیست مراد آنست که قصوری
که در جمعه در عدد رکعات ظهر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند و لهذا استقبال قبله و حرمت کلام که شرط اند در نماز
در خطبه نیست و لیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران ثابت شده سنت باشد و ترک آن بی ضرورت
مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر ابن
سمره آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند قائماً بعد ازان می نشست پس می ایستاد و خطبه دیگر میخواند
و هرکه ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ گو است و مسلم و نسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد و عبدالرحمن بن
ام الحکم را که یکی از مروانیه و اتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این خبیث را که نشسته خطبه میخواند
و حال آنکه حق تعالی فرموده است + واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائماً + و سبب نزول این کریمه آنست که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند و اهل مدینه را قحط و گرانی غله سخت رسیده بود ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام
رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند مگر
دوازده تن از صحابه که ابوبکر و عمرؓ از ایشان بودند نشسته ماندند و چون فرمود وترکوک قائماً معلوم شد که خطبه در حال قیام بود

و از معاویه نیز نقل کرده اند که خطبه نشسته میخواند و گفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم وے بسیار شده بود و طاقت
ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند روز جمعه ایستاده و چون بر عثمان شاق شد قیام در اثنای خطبه
می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه
اولی نشسته میخواند و ثانیه ایستاده و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح
ابن الهمام گفته که قصه عثمان که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر بر آمد و گفت الحمد لله و حصر شد مذکور نیست
نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصائی کردے و گفته اند که اعتماد
بر سیف و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین بشمشیر و سلاح ست و ابن قیم گفته که این سخن چیزے نیست چه قوام
این دین بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا مکروه است و
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که
با وے میبود و از روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدے که فتح وے بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند
و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق
عنوة است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه و معلوم میگردد که این نهی اعتماد بر کمان یا عصا پیش از ان
بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزے اعتماد کردی عصا و نی کمان و نه غیر آن و قصه ساختن منبر آنست
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل جانب غربی ایستاده خطبه میخواندند و گاه گاهی بسبب طول
قیام و عروض ملال بر چوبے که دران مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمودند و در مدینه امراة بود از انصار که غلامے داشت نجار پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسے را نزد آن امراة فرستاد که اگر امر کنی آن غلام نجار خود را تا چوبے چند را بهم آورده
منبری برای من بسازد تا بران بر آمده خطبه خوانم بهتر باشد آن زن امر نمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغلام خود
امر کرد و وے از چوب گز منبرے ساخت سه درجه پس در مسجد شریف آن منبر شریف بنهادند و چون آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر منبر بر آمد و خطبه خواند آن چوب که پیش ازین بران تکیه زده خطبه میخواندند از فراق صحبت آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند و تمامه صحابه از مشاهده ناله و فریاد وے بگریه در آمدند پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از منبر فرود آمد و او را در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور ست
و بعض گفته اند که بحد تواتر رسیده است و طول منبر شریف بالقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض هر درجه شبری
و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجاے خود بود و اول کسیکه او را بجامه قطیفه پوشید عثمان بن
عفان بود و بقولی اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود و هم در زمان امارت خود وقتیکه در شام بود قدوم آورد و خواست که منبر آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم بشام برد چون از جای خودش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهاے آسمان
نمودن گرفتند پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتذار آن را باصحاب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
زمین نخورده باشد بعد ازان شش پایه دیگر بران افزود و منبر نبوی را بالاے آن داشت و در بعض روایات این حکایت
نسبت بمروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی نوشته بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد

واللہ اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود بقول صحیح در ثامن و چون کهنه شد مردم بجهت تبرک از ان شاخها ساختند و صحیح آنست
که آن منبر بازیافتی که معاویه ساخته بود در حریقی که در سنه اربع و خمسین و ستمائة در مسجد شریف شد سوخت بعد از ان خلفا و
ملوک هر کدام منبری ساختند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمائة که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد منبری
از سفت جوش ریخته بفرستاد و عبارت منبر اعظم سلطان مراد تاریخ آنست و در باعث وضع منبر و اسم صانع آن اختلاف روایات است
که در محل خود مذکور شده است واللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم در میان هر دو خطبه لختی بنشستی چنانچه در حدیث
جابر بن سمره آمده و خاموش بودی و دعا از آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم درین وقت بصحت نرسیده است و لیکن یکی
از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و استجابت دعا در ان آمده قولی هست که در وقت جلوس بین الخطبتین است و طیبی آنرا از بعض
شراح مصابیح نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وی و [illegible] زرکشی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن ابی طالب رضی را که خطبه خواند و نه نشست
تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلی اللہ علیه و آله و سلم
بران و چون از خطبه دوم فارغ شدی بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم از منبر فرود آمدی و نماز گزاردی
و آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آیند ذکر را و قریب باشید
از امام و بسیار که مرد دور افتد از مقام خیر تا رفته رفته پس افتد و موخر گردد در در آمدن بهشت اگرچه در آید در وی آخر [illegible] بود
عن سمره بن جندب و بخاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل بدرستی که مرد اذا قال لصاحبه چون گوید همنشین خود را
در وقت خطبه انصت خاموش باش فقد لغا پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر
میکرد خود از دست داد و من لغا فلا جمعة له و هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عبث را
گویند و حدیث ابی هریره بهمین معنی در کتب سته باین لفظ مذکور است که آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم فرمود اذا قلت لصاحبک
یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و لفظ ترمذی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
در خاصیت نهم ذکر انصات و افعال در ان بتفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آن حضرت صلی اللہ علیه و آله و سلم
که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه والامام یخطب در حالی که امام خطبه
میخواند فهو پس او کمثل یعنی حال او مثل او کمثل الحمار همچون حال و قصه خریست که یحمل اسفارا بر میدارد کتابها را یعنی بار آن
می برد و مشقت در برداشتن آن میکشد اما منتفع بدان نیست این مثل عالم بی عمل است و مانا که درینجا تعریض است بذنب یهود
که این آیت نازل در شان ایشان است و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند والذی یقول انصت و آن کسیکه میگوید مر دیگری را
در وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست مر او را جمعه این زجر و تشدید است برین قول و فرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند
جمعه را سه کس و نفر در اصل جماعه را گویند میان سه و ده رجل حضرها بلغو یکی از ان سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک
حظه منها پس آن لغو است نصیب وی از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حضرها بدعاء مرد دیگر است که
حاضر شد جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد خدای تعالی را و خدا سبحانه و تعالی مختار است
ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگرچه شرائط و آداب آن مفقود بود و ان شاء منعه و اگر خواهد منع کند وی را
با وجود استجماع شرائط و آداب آن از بنده از جهت اختیار وی و وجود مصلحت در نا دادن و اجابت دعا و دادن حاجت بنده [illegible]

و لازم نیست بلکه محض فضل و کرم اوست و هیچ چیز بروی واجب نبود و رجل حضرها مرد دیگر ست که حاضر شده است جمعه را
بانصات و سکوت بحضور و خاموشی در ظاهر و باطن ولم یتخط رقبة مسلم و گام ننهد و پا بالا نکرد گردن مسلمانی را ولم یؤذ احدا و ایذا
نکرد به پامال کردن و از جا برخیزانیدن و جای تنگ ساختن هیچ یکی را فهی کفارة پس آن جمعه مر او را کفارت است الی الجمعة
التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل می آید او را و زیادة ثلثة ایام و سه روز دیگر بالای آن و زیادتی این
ثابت است لان الله از جهت آنکه خدای عز و جل القبول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که نیکی کند مر او راست ده چندان آن
پس یک با هفته و سه روز بالای آن جزای یکی روز جمعه باشد ذکره ابو داود و عن عبد الله ابن عمر و از این حدیث معلوم شد که مرتبه
خضوع و خشوع و سکوت و انصات و عدم ایذاء مردم بلندتر از دعا و سوال است و در حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی
آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم و احادیث درین باب
بسیار است و چون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم شده است
فائده در اعاده آن نیست و اگر مقصود از ذکر آن توطیه این قول است که گفته و کسی بسنت گذاردن برنخاستی وارد شود که مراد
مصنف از قول او کسی سنت گذاردن برنخاستی نفی مشروعیت سنت است پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح است
که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان و شروع در خطبه است نه وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که اینرا
بهمین حکم سابق دکه پیش از خطبه کسی سنت نگذاردی یا گوید پیش از نماز جمعه سنت راتبه نیست چنانچه در ظهر پس این قول داخل
تحت جزء اندازیم بلکه کلام مستانف است و با وجود آن خالی از حشو نیست و بالجمله مقصود وی انکار سنت است پیش از جمعه
میگوید که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس
بر ظهر میکنند و اثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از آن مبالغه و تاکید در نفی آن میکند و میگوید و ائمه و علما که در سنن صلوة
تصانیف کرده اند و بضبط نمازهای سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند و اما بعد از جمعه چون
بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی و اگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی و میفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هر که
باشد از شما نماز گذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد بعد از وی چهار رکعت این حدیث را مسلم و ابو داود و ترمذی
از ابو هریره روایت کرده اند و گفته ترمذی این حدیث صحیح است و عمل بر این است نزد بعضی از اهل علم و مذهب اسحاق آنست
که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت و اگر در خانه بگذارد دو رکعت بر عکس آنچه در متن مذکور است اکنون ما آنچه در کتب در نماز پیش از جمعه و
بعد از وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم و بالله التوفیق بدانکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت
و هم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده و در روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت در
مسجد و دو رکعت وقتیکه برگردد و در روایت ابی داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل یا بیت را بگذارد دو رکعت
دیگر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت
ترمذی که درین باب احادیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل بر این است نزد بعضی از اهل علم و باین قائل است شافعی
و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبد الله بن عمر که میگذارد
روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون برگشتی از جمعه میگذاردی در خانه خود دو رکعت و میگفت همچنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و اطالت میکرد در آنها و میگفت بود رسول خدا

صلی اللہ علیه وآله وسلم که میکرد این را اما شش رکعت ابوداؤد و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد
دو رکعت پیشتر گذارد و بعد از ان چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را یکه بیشتر میرفت از جای که در آن میگذارد
دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه میبود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد
دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را از این حال گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم که میکرد آنرا و گفته اند که
این بیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد
تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزله خروج ست یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه
بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانهای ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان
و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخته و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن
بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وی آنچه مکروه است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در آنجا مکروه
نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد
جمعه پستر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار ست نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین شش اول چهار پستر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز
ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته است که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک
بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب
نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون مے آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر مے نشست بر منبر و اذان میگفت موذن الحدیث و ظاهر
آنست که آنچه در صحیح بخاری ست از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم
از ابی هریرة که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره
آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست که بعض گفته اند که آن
دو رکعت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابوسلیک غطفانی را امر کرده بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در ان همان
سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرد ابوداؤد و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و باین
حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وے و اعتراض کرده شده است برین قول
ابن عمر که گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه
نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة وبعدها بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود وقت زوال بیرون مے آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وے بنماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه
گنجایش ندارد پس آن نفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول یقین بر آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدے که پیش از وے در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام مے گوید
که خروج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید
واجب ست حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد

بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتیست که گشاده میشود درهای آسمان بحدیث همچنین واجب
ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان مییافتند وقت زوال را چنانکه موذن بلکه اعتماد موذن در دخول وقت بر قول
ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را
بدر آمدن وقت تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نماز نیست که راتبه جمعه باشد
گوییم که مقصود ما صلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که
مراد باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها
بعد از آن حدیث آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که
گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی بر خلاف آن دلالت نکند بلکه
جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث در ان تعرض بدان مخصوص داشت
ولهذا التقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه بر خلاف عادت و رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک باینست که مصنف گفته
که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده مثبت قیاس
نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی و بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار
و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند
و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده میشود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح
کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین
یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است
از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند والله اعلم **فائده** از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که
شک بود در شرائط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت ظهر احتیاطاً تا اگر جمعه صحیح نیفتد از عهده
فرض وقت باداء ظهر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که احتیاط در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت
بگذارند و بعد از وی چهار رکعت به نیت سنت وقت پستر ظهر پستر دو رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین است تا بیشک از عهده
بیرون آید و بعض گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطاً به نیت ظهر میگذارد بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارد زیرا که
چون جمعه را با جماعت گذارد و پس از آن به نیت ظهر بگذارد درینجا اساءت ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد
بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخواند به نیت رقیه و استعاذه نه به نیت قرائت سوره در
دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دو رکعت اخیر فرضها از ام سوره قصیره
میخواند و بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سجده سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز
بعض گفته اند که گوید فریضه آخر ظهر بر علی فی ذمتی و بعض گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض ادرکت وقته ولم اؤده بعد و ظاهر
از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر
جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی است بیقین والا تطوع به نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه صحیح است اگرچه سلطان جائر
باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد و ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن الهدی والله اعلم **فصل** در نماز عید روز عید را

ازان روز عید گویند که وے عود میکند و متکرر مے آید در وقتش و این وجه عام ست بر سوا ہم دیگر نیز صادق آید ازین جہت بعض
قیدے زیادہ کردہ اند مخصوص بدان و گفتند عود میکند بفرح و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانہ تمامی نعمت
صیام ست و در عید اضحی تمامے نعمت حج که بوقوف عرفات که عمدۂ ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید ہر ہفتہ است
شکرانه تمامی نمازہاے ہفتہ پس شکرانہ تمامی ہمه ارکان اسلام عیدے که باعث اجتماع و فرح و سرور اہل اسلام گردد شرع
کردہ اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم ہم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوۃ چون ادای آن را
وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجہت تفاول بعود وے
گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که تفول در لغت رجوع و باز گشتن بود گویا
تفاول ست تا آنکه برود و بسلامت باز گردد و صلوۃ عیدین بمذہب امام ابوحنیفه فرض ست چنانچه جمعه و بروایتی واجب
و گویند که تسمیه او بسنت بجہت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت و شافعیه نفل گفته اند و آنرا افضل نوافل
داشته اند و بقولی سنت موکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا مگر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذہب امام ابوحنیفه
مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وے آنست که فرض کفایت ست
و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز ہمچنین آمده عادت حضرت رسالت صلے الله علیه و آله و سلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه
عید اضحی در مصلا گذاردے رواه البخاری و مسلم و آن مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصرے
که قافله که از انجانب در آید و میان وے و مسجد شریف ہزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل ست بر آنکه بیرون
بر آمدن برای نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و شرف که
مسجد وے دارد بمصلے بیرون آمده و رها باشد دیگر بطریق اولی بود و ہم بر نیست اہل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد چنانکه گفت
و یک عید باران بود در مسجد گذارده و این جز یکبار بیش نبود صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را
در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابوداود و ابن ماجه از ابی ہریره مروی ست
انتہی و اہل مکه ہم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد اہل فضل ست تا آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتے تمام دارد و الآن خود اہل مدینه نیز در مسجد
گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست با بادانی این بلده
مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الہمام میگوید که سنت
آنست که بر آید امام بجبانه و استخلاف نماید کسے را که با ضعفا نماز در شہر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست گذاردن آن در شہر در دو
موضع بالاتفاق و نزد محمد جائز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضے اکثر از سه نیز میگردد و در بلاد ما
و بعض بلاد دیگر ہمچنین میکنند و عادت آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم آن بود که در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله
داشت فاخر برسم عیدین و جمعه آنرا پوشیدی حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا و استه آنکه نام جنس جامه است مثل برد یمنی و
غیر آن چنانچه بعضے توہم کنند و گاہی بود مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار بود برد یمانی گویند
این ست چنانچه الاکحیه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم حله سرخ پوشیدی
ہمین مراد ست یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ نه جامه افروخته سرخ چنانکه عامه توہم کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبہ شمک کہ بعضی پوستین است امعوف در احیاء وچنانکہ در ہدایہ آوردہ است غریب است کذا ذکرہ الشیخ ابن الہمام
وتفصیل احکام وآداب لباس در مجلس بیاید انشاء اللہ تعالے ومرویست کہ یکبار عمر بن الخطاب جبہ از استبرق خرید
ودر حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد وگفت خریدم این را تا تجمل وتزین کنی برای عید ووفود آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود این لباس کسیست کہ نیست او را نصیبہ در آخرت وبالجملہ تجمل وتزین برای عید مستحب ومسنون است اما
بلباس مشروع وپیش از خروج بعیدگاہ در روز عید فطر بچند خرما افطار کردے وعدد آن وتر یعنی طاق بودے بخاری
از انس آوردہ کہ بیرون نمی آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز فطر تا آنکہ میخورد چند خرما ومیخورد آنہارا وتر ودر روایت
حاکم از عتبہ بن حمید صریح آمدہ کہ میخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن وتر وگفتہ اند کہ حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت
اوست وبودے مفید تقویت بصر است کہ صوم مضعف آنست وحلو موافق مزاج ایمان است کہ المؤمن حلو واگر یکے چیزے
شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیب او گردد وشیرین مرقق قلب است ولہذا بعض علما گفتہ اند کہ
افطار بچیزے شیرین افضل است چنانکہ عسل وغیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس وغیرہ ورعایت عدد وتر در ہمہ چیز
عادت شریف آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وفرمودے ان اللہ وتر یحب الوتر ودر عید الضحی طعام نخوردی تا نماز عید
کردے چنانچہ در حدیث ترمذی وحاکم از بریدہ آمدہ کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بیرون نمی آمد روز فطر
تا میخورد ونمیخورد روز عید اضحی تا نماز بگذارد وگفتہ اند کہ حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون وجوب فطر بعد از وجوب
صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الہی تعالی واگر چہ مجرد امتثال قصد بودی بقدر سیر نمی
خوردے واللہ اعلم وبعض گفتہ اند کہ اکل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقہ
بود کہ مخصوص است بہر کدام چون اخراج صدقہ فطر پیش از برآمدن بمصلے بود صدقہ برآورد واکل کرد وبمصلے رفت واخراج صدقہ
اضحیہ چون بعد از ذبح بود کہ وقت آن بعد از نماز است ذبح کرد وصدقہ داد بعد از آن بخورد واز برائے عید غسل کردی بدانکہ فقہا
غسل عیدین را سنت گفتہ اند وطریق اثبات آن بطریق عقل وقیاس اوست بر جمعہ بعلت اجتماع وبطریق نقل حدیثے
است از فاکہ بن سعد کہ صحبت او بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت رسیدہ بلکہ بحد شہرت رسیدہ است اما غیر این
یکیا حدیث از وی شناختہ نشدہ است کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ غسل میکرد یوم الفطر ویوم النحر ویوم عرفہ
رواہ ابن ماجہ فی سننہ والطبرانی فی معجمہ والبزار فی مسندہ کذا قال الشمنی وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث ضعیف است
کذا ذکرہ النووی وغیرہ وزرکشی این حدیث را نقل کردہ وگفتہ بود فاکہ ابن سعد کہ امر میکرد اہل وعیال خود را بالغسل درین ایام
وگفتہ کہ رواہ عبد اللہ بن احمد فی المسند وابن ماجہ دیگر حدیثی کہ سیوطی در جمع الجوامع از شعبے از زیاد بن عیاض اشعری می آرد
کہ گفت مر قومے را ہر فعلے را کہ دیدہ ام از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از شما دیدم الا آنکہ غسل نمیکنید در عیدین رواہ ابن منذر
وابن عساکر وگفت صحیح عن عیاض وقول زیاد غیر محفوظ وقول مصنف کہ میگوید درین باب دو حدیث وارد است وہر دو از
ضعفے خالی نیست مگر ہمین دو حدیث را میخواہد یا غیر آن را وما غیر این دو حدیث در کتب درینباب نیافتیم ودر کتب ستہ اصلا
حدیثے درین باب نقل نکردہ اند غیر از اثر ابن عمر کہ در جامع الاصول از موطا آوردہ کہ بود عبد اللہ بن عمر کہ غسل میکرد پیش از آنکہ
برود بعید ودر روایتی غسل میکرد یوم الفطر پیش از آنکہ بعیدگاہ برود وچنانکہ مصنف میگوید کہ اما از ابن عمر صحیح شدہ کہ برای عید غسل کردی
شدہ است بمبالغت وی در متابعت سنت اقتدا آن میکنند کہ حدیثی درینباب نیست غسل عیدین صحیح است نقل است کہ یکبار [illegible]

پس برخاست وبقیهٔ آبی که در ظرف مانده بود برگرد آن درخت میریخت وگردان میکردید وگفت همچنین دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که کرد وهرگاه در امثال امور که نه از باب طاعت وقربت ست رعایت اقتدا واتباع میکرده باشد
درین باب بطریق اولی وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمصلی پیاده رفتی ترمذی از امیر المومنین علی روایت میکند که
فرمود سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده وبخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید وگفت ترمذی این حدیث حسن ست
وعمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده وسوار نشوند مگر بعذر وابن ماجه از سعد قرظ آورده که
می آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعید پیاده وامام شافعی در ام گفته که ما را از زهری رسیده است که گفت سوار نشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نه در عید ونه در جنازه هرگز وعنزه را در پیش روی او بر داشتندی وچون بمصلی رسیدی
عنزه را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنزه بعین مهمله ونون وزای مفتوحات نیزهٔ خرد که پیکان دارد وآنرا حربه نیز گویند
وآن میان عصا ورمح ست ورمح بلندتر از همه وعصا خردتر وعنزه بین بین وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را عنزه بود
که خادمان همراه وی بر داشتندی وبرای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا وستره در نماز ومانند آن بکار بردندی وروز عید آنرا
ستره ساختی زیرا که آن زمان مصلی صحرا بود ودیوار ومحرابی نداشت خود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف ست در زمان
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود ودر اواخر زمان صحابه پیدا شد والآن در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند تبرکا
اما نماز در مسجد جهت بیف میگذارند وبرداشتن عنزه پیش روی امام ونصب آن پیش وی در عید سنت داشته اند زیرا که
جبانه یعنی مصلای عید در صحرا باشد ودر بنای جبانه نیز سخن ست نزد بعضی مکروه است واصح آنست که او را حکم مسجد نیست
واعتکاف در وی جائز نه ونماز عید فطر را تاخیر کردی ونماز عید اضحی زودتر گذاردی همانا که حکم در تاخیر فطر آن باشد
که چون صدقهٔ فطر ادا یافته وطعام هم بکار برده شده است ومهمی در پیش نیست تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه نفعی بجهت
صیام رمضان که مانع استعجال واسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم وعبد الله بن عمر که در متابعت سنت
دقیقهٔ مهمل نمیگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدی ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس غرض از
ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت ست ولیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد وزود رسید ومبادرت باشتاب
کرد وتخصیص کلام بعید اضحی بعید ست از سیاق وبخاری بابی آورده در تبکیر عید یعنی بکه رفتن بمصلی چنانچه تبکیر در جمعه مذکور
شد وگفته که عبد الله بن بسر که صحابی مشهور ست میگفت بودیم ما که فارغ می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت
وآن وقت تسبیح ست واشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت وتسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصود وی
انکار بر امام وقت بود در ابطا وتاخیر واول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب ست ممتد تا وقت زوال وبعض از ظاهریه
رفته بمنع جواز امتداد کنند اما ندید وی دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی وعادت اهل حرمین شریفین نیز تعجیل ست در وقت
اشراق بگذارند ودر جمیع راه تکبیر گفتی بلند بجهر این تتمهٔ بیان فعل عبد الله بن عمر ست چنانچه زرکشی از دار قطنی وغیر وی
از بیهقی آورده که بود ابن عمر که چون غدوه میکرد یوم فطر ویوم اضحی بسوی مصلی جهر میکرد به تکبیر تا میرسید بمصلا ومقصود
مصلی از نقل فعل وی بیان اول ست که تبکیر وتعجیل بخروج بمصلی ست وچون این فعل که جهر تکبیر ست نیز با وی در یک حدیث
مروی بود این را نیز ذکر کرد واکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه درین باب اگرچه احتمال
دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه در قرائن آنست ولکن الاول

همه الاول فتند بر دیگر بدانکه جهریت تکبیر در طریق مصلی در عید اضحی باتفاق ست اما در عید فطر خلاف امام ابو حنیفه است ایشان
گویند که اصل در ذکر اخفاست لقوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول ولیکن وارد شده
جهر در عید اضحی بر خلاف قیاس و نیست فطر بجمیع وجوه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی و قیاس کرده شود بروی
از جهت اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج که مشروع ست در وی تکبیر و علم ست بر افعال وی و این دلیل رد ابی یوسف و محمد را
شاید که اثبات جهریت تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند و در شرح ابن الهمام مذکور ست که خلاف در جهر بتکبیر ست در روز فطر
نه در اصل آن زیرا که داخل ست در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب ست و مطلوب و از خلاصه مفهوم میگردد که خلاف در اصل تکبیر ست
و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا بهر لفظی که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت ست پس
امام ابو حنیفه گوید که رفع صوت بذکر بدعت ست و مخالف قول حق سبحانه وتعالی واذکر ربک فی نفسک الآیة پس مقتصر باشد بر مورد آن
و روایتی از ابو حنیفه نیز در جهر آمده است انتهی اما ائمه دیگر در باب جهر بتکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است دار قطنی
که گفت ابن عمر بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تکبیر میگفت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را
و بیهقی میگوید که در رفع این حدیث سخن ست و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و کلام مصنف نیز ظاهرا ناظر ست در آن و میکند
اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبد الله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه مهمل نمیگذاشت و شیخ ابن الهمام گفته این حدیث
ابن عمر ضعیف ست بجهت موسی بن محمد بن عطا که یکی از رواة اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر جهر بتکبیر که محل نزاع ست و حاکم
این را مرفوع روایت کرده و ذکر نکرده جهر را و بیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم
آیت قطعی که مفید باید و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و حال آنکه وی معارض ست بقول صحابی دیگر
چنانچه روایت کرده شده است از ابن عباس که وی شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شعبه که چه میکنند ایشان گفت ایشان را
تکبیر گفت امام گفت لا ادری دیوانه شده اند مردم گفت ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درک کردیم مثل این روز را و نبود هیچ یکی از ایشان که میگفت تکبیر ازین
امام ابو جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة مسلم و ابو داود و ترمذی
از جابر ابن سمره آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عیدین نه یکبار و دوبار بی اذان و اقامت
و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن سمره حسن صحیح ست و عمل برین ست
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود نه در عیدین را و نه هیچ یکی از نوافل را و
بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفته نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر و نه یوم الاضحی
و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی
و روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و
اقامت و مالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم تا امروز و بالجمله عدم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول
جابر که گفت و نه ندا و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعة و مانند آن ولیکن روایت
کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امر میکرد موذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة و اگر

این حدیث مرسل ست ولیکن معاضدت میکند او را قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب ست نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه نمی دارم آنرا اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم آن را و ابن ابی شیبه باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را معاویه بود و بعض گفته اند مروان و بعض گفته اند حجاج و بعض زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی اینها نیز اخذ کرده اند والله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ ازینها نباشد و کیفیت گذاردن نماز عیدان آن بود که در قرائت اول هفت تکبیر گفتی بیاپی میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر مروی نیست و نزد امام احمد ثنای الهی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن ست و در بعض روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و صلی الله علیه و آله و سلم علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکری معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابو حنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داود از عائشة و عبد الله ابن عمرو ابن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد ولیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود ست از سبع و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکی از ان دو معدود نیست از ان دو و دار قطنی از عائشة رض روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوازده تکبیر میگفت ورای تکبیر افتتاح و ابو داود از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسی همچنین میکردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود رض گفت تکبیر بگوید چهار بار پیشتر قرائت کند پس برکوع رود و پیشتر بایستد در رکعت ثانیه پس قرائت کند پیشتر تکبیر گوید چهار بار بعد از قرائت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بالقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده و این چهار با تکبیر افتتاح ست در اولی و تکبیره رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه اینست و این قول ابن مسعود ست و آنچه نزد شافعی قول ابن عباس و مشائخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود ست در شرع پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولاة روی زمین را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل ننمایند و در بعض بلاد در حنفیه نیز همین عمل باقی و مستمر مانده حتی که از فتاوی الحجة نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز ست زیرا که آن مذهب اصحاب ماست و زرکشی از امام احمد نقل میکند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تکبیرات عید و الکل جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید نیامده تا که از جهت عدم ورود آن بشرط صحیح ایشان والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید اضحی و فطر در رکعت اولی سوره ق والقرآن المجید خواندی و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم و الموطا و ابو داود و الترمذی و النسائی و گاه این دو سوره دراز نخواندی و اقتصار بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة فرمودی چنانچه در جمعه و گاهی که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندی رواه الجماعة المذکورة ایضا و بعض

خواندن این دو سوره مستحب نگویند و این را اشهر روایات دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه
بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن هر چه خوانند درست بود ولهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که القراءة فی کل رکعة
بالحمد بعد و سورة و چون از سجده برکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی پنج تکبیر متعاقب بگفتی و آنگاه شروع در قراءت کردی
پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قراءت بودی و مذهب ائمه ثلثه همین ست و متمسک ایشان باحادیث وارده
درین باب ست و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود ست چنانکه گذشت و مصنف این روایت را
تضعیف میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراءتین یعنی کبر اولا ثم قرأ و رکع فلما قام فی الثانیة قرأ
و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی ست و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست از آن
که محمد بن معویة که راوی اینحدیث ست مجروح ست باتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است
والله اعلم و بعد از آن که اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة وفی الاخری خمسا قبل القراءة اینحدیث ابی داود
از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین باب از عائشه و ابن عمر و عمرو بن عوف مزنی
نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شئ
اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شئ فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستی
و ایستاده خطبه کردی منبر نبود درینجا دو حکم مذکور شد یکی آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب ستة همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز عید اضحی
و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وی نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود از
قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بیرون آمدی روز فطر
و اضحی بسوی مصلی و نخستین چیزی که ابتدا کردی بدان نماز بودی پستر برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودندی
بر صفوف خود پس عظه فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بخیر و گفت ابوسعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم با مروان
و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت و خواست
مروان که برود بر آن پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را او کشید مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را
تغییر دادید شما سوگند بخدا سنت را گفت یا ابا سعید رفت آنچه که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدای که بقای ذات
من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر از آن چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری می آرد که اختلاف
کرده اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند
که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسیکه خطبه خواند پیش از
نماز عثمان بن عفان بود در اوائل نماز گذاردی پستر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت
خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم
منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب و ناسزا نسبت بجماعه که مستحق آن نبودند و مدح و ثنای قومی که نه لائق آن بودند میکرد

شنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردیم که مردم انتظار سماع خطبه نمی برند و احتمال
دارد که عثمان نیز احیاناً میکرد و مروان بران مواظبت نمود بدین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری
و مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابوبکر و عمر
و عثمان نماز میگذاردند ایشان پیش از خطبه و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد
معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آن را ببصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر
و اثر مروان نیست زیراکه هر یکی ازین دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران باشد که ابتدای آن از معاویه بود
و اینها اتباع آن کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن الحجر و اما ثانی که منبر برای خطبه عید در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم
نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایستاده بر دو پای خود چنانکه گذشت
در حدیث ابی سعید و مقتضای وی آنست که اول کسیکه بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام مالک واقع شده که اول کسیکه
خطبه خوانده بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید [illegible]
و احتمال دارد که عثمان نیز یکباری کرده باشد پس از ان ترک داده و مروان آنرا اعاده کرده و ابو سعید از ان اطلاع نیافته کذا فی
فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعضی گفته اند مکروه است
و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما که مرویست از امام ابی حنیفه که لا باس به و چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد الله
که گفت ابتدا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بنماز پس تر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول فرمود و بجانب نساء رفت و تذکیر کرد
الحدیث و ظاهر نزول از منبر است مصنف از ان جواب میدهد و میگوید اما در بعض احادیث صحیح وارد شده که فنزل نبی الله اگرچه
در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتی النساء و امثال آن واقع شده است همانا دکانی یا پلی یا مکانی عالی بود که قائم مقام
منبر شده و اطلاق نزول بجهت آن بوده و این مجرد احتمال است و لیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شده که منبر نبود ناچار است
از ارتکاب آن و در بعض احادیث علی راحلته مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس او نزول از ناقه باشد نه منبر و فی الصحیحین و غیرهما
عن جابر بن عبد الله قال گفت جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الصلوة یوم العید بنماز
روز عید فبدأ بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان و اقامة پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکئاً علی بلال پس بر
ایستاد در حالیکه تکیه کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری صریح تر ازین معلوم گردد که گفته
فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن و هو یتوکأ علی ید بلال و در خطبه تکیه بر قوس یا عصا کرده بود
چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا و حث علی طاعته و برانگیخت و ترغیب
کرد بر طاعت وی تعالی و وعظ الناس و ذکرهم و وعظ کرد مردم را و تذکیر کرد ایشان را ثم مضی پس بگذشت از ایشان حتی اتی النساء
تا آمد زنان را و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم زنان را نیز بحاضر آمدن بمصلای عید امر فرمودی اگرچه حائض بودندی
و فرمودی حاضر شوید دعای مسلمانان را و مواقع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگرچه بکر و جوان و مخدره نیز بودندی
و اگر چادر پوشیدن نداشتندی فرمودی بایدکه استعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمودی که
حاضر شوند فوعظهن و ذکرهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدق کنید ای جماعه نساء زیرا که بیشترین شما هیزم دوزخید

و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اهل آن شمار از زنی از مینیان برخاست و فریاد کرد چه سبب یا رسول اللہ فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بسیار بگوید بسیار کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل هوشیار را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده یقول میگفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمردم از مردان و زنان تصدقوا صدقه دهید و خیر کنید فاکثر من تصدق النساء پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودند ملقی بالقرط بضم قاف و سکون را گوشواره والخاتم وانگشتری والشیٔ و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد فان کان له حاجة پس اگر میبود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کاری بر آنکه میخواست ان یبعث بعثا یذکره ذکر میکرد آن را برای ایشان و میفرستاد والا انصرفت و اگر نمی بود کاری و حاجتی نفرستادن ایشان بجائی بر میگشت و بجا نه می آمد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجموع خطبه را چه خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن افتتاح بحمد و ثنای حق میکرد و تخصیص بصیغه خاص و لفظ مخصوص چون الحمد و ثنا مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطبای زمان افتتاح خطبه عید خصوصاً عید اضحی بتکبیر کنند مصنف رد آن کرد و گفت و در حدیثی وارد نشده که افتتاح خطبه عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار مرویست عن سعد موذن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کان یکثر التکبیر بین اضعاف الخطبة یعنی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکثر التکبیر فی خطبة العیدین بسیار میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در اثنای آن واللہ اعلم و از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی چنانچه بخاری از جابر بن عبد اللہ روایت کرده و ترمذی از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیثی از عبد اللہ بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قائل ست شافعی انتهی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه برین اند ولیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب آن کرد مثلاً باقی ست حکم نیز باقی ست و الا منتفی می شود حکم بانتفای علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتهی پوشیده نماند که تعیین علت در ما نحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بمجرد گمان و احتمال ست چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود اجمالی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گماشت و لوای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید برافراشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استنباط کرده اند در غیر وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و سر آن که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بر وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام کنند و تشریف و ثواب این عمل مشرف و فائز گردند و حصول سعادت تشریف هر دو سلام از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت ست علاوه و لازم آنست یا آنکه سر دیگر آن بود که برکت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در مزیت فضل و برکت مرور شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقه و ذوق

وسرور بمشاهده جمال جان افزای وی و مانند آن تقضا کند یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید یا اظهار ذکر الله
و برکات آن در هر دو و بحصول پیوندد یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود و غیر هم بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بمقام
لیغیظ بهم الکفار و موتوا بغیظکم غمناک واناد و غمگین گردانند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و ترسانند
یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بجانب مصلی بر جهت یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر
آن راه کرد تا آن نیز بجهت یمین واقع شود بدانکه قبله مدینه جنوبی ست و مصلاے عید بجانب غربی ست و ازینجا لازم آید که
رفتن بمصلی از جهت یمین بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصلی بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند
بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و اینوجه بسیار سست
و دور و بے نظر ست زیرا که اگر چنین بودے این روش را مکرر نکردے و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در زمان راه
دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقے معین لازم
نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و در رجوع از راه دیگر
و برین تقدیر وجه نظر قدرے قوت نپذیرد تأمل یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از زحام و هجوم خلائق کردے یا آنکه در وقت
رفتن بر فقرا تصدق کردے چندانکه در وقت رجوع چیزے باقی نماندے پس براه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبود
رجوع کردے تا رد و منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میگرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بمغفرت رضا و ترقی بمقام قرب یعنی
یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و اینوجه خالی از خفائی نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد دور تر و دراز تر
بود از آن راه که رجوع دران میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع
چون بمنزل خود آمدے سرعت نمودے که درینجا قصد عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات بر وقت
رجوع نیز ثابت ست تا آنکه گفته اند که هر که بحج رود تا بوقت وصول بوطن اجر و ثواب این سفر او را حاصل ست چنانکه در حدیث
ابی ابن کعب نزد ترمذی وغیره ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز گویند صورتے دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و نزدیک تر
بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیر تر بمنزل برسد چیزی فوت
نگردد یا آنکه اختیار این روش از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای این مجموع وجوه مذکوره بودے کذا قال صاحب الهدی
یا دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و اینوجه احق و اولی ست چه اسرار و معانی کار آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را بود خلائق را مجال درک و حصر آن متنگ ست و وصول بدان متعذر والله اعلم تنبیه در صلوٰة
عید پیش از وی و بعد از وی نمازے نیست و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی
گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبد الله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز دارند و قول اول صحیح تر ست
انتهی و زرکشی مے آرد که امیر المومنین علی ابو مسعود انصارے را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت
ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و روایت ست از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه

بایستادند ونهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکے از علمای خود
که ذکر کند که کسے از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وے رواه الاثرم وخلاف دران ست که این مخصوص
بمصلے ست یا شامل ست مصلے را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلے گذارد فلا باس به و روایت کرده شده است از ابی سعید
خدری که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه
واحمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلے پیش از عید پس کراهت در مصلے ست خاصة واگر نماز اشراق و ضحی را پیش از
خروج بجا نه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلے وغیر مصلے و در شرح هدایه میگوید این نفی باطلاقش نفی است اول
امام را و قوم را جمیعا و شافعے میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست
نه آنکه مکروه است فی حد ذاته در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید وبعدها احتمال دارد که مراد از آن منع تنفل باشد
یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت ست یا عامتر از آن و بر هر تقدیر مخصوص با امام ست یا شامل است
امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلے یا شامل ست مصلے و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند
بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه انیست و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذهب حسن
بصری و جماعه انیست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد انیست و بعضے از مالکیه نقل کرده اند اجماع
بر عدم تنفل امام در مصلے و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلے الله
علیه وآله وسلم نگذارده و من اقتدے فقد اهتدے و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده است نه قبل و نه بعد الا نزد
بعضے که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر ایام ست انتهی
دیگر بدانکه اختلاف ست در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفی آن ست که چون نماز عید فوت شود دیگر او را
قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت
یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سائر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوے قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلے برآمد و نماز
با امام در نیافت اگر خواهد برگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا صلوة ضحی برای وے
باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی
فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اول سبح اسم ربک الاعلے و در ثانیه والشمس وضحها و در ثالثه واللیل و در رابعه والضحے
و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم وعدی جمیل و اجری جزیل و در مذهب
امام احمد نیز اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز اثر ابن مسعود را که مذکور
شده آورده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفاے قوم چهار رکعت بی تکبیر
و خطبه بخاری در ترجمه باب آورده که انس جمع کرد اهل و ولد خود را در زاویه که موضعے ست بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید او
نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت بر طریق نماز عید و کرمانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعے
میگویند بگذارد دو رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابوحنیفه مخیر ست که بگذارد یا نه و بر تقدیر گذاردن مخیر ست میان چهار و دو والله اعلم

فصل در استسقا

در عادت حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وآله وسلم بوقت استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده
که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه در اثنای خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا

اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانچه بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و نسائی از انس رضی بروایات متنوعه آورده اند که گفت رسید مردم را
مخمصه در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابی
برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال و جاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر و احمرت الشجر و هلکت البهائم و در روایتی
هلکت المواشی هلک العیال هلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را پس گفت اللهم اسقنا
چهار کرت و در روایتی سه کرت و در روایتی اللهم اسقنا دو بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که ندیدیم ما در آسمان قطعه ابری پس
فرو نیاورده بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و ببارید آن روز و روز دیگر تا جمعه آینده
پس بیامد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال و در روایتی هلکت الاموال و انقطعت السبل فادع الله
لنا تا نگاه دارد الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را و در روایتی تبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در
روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم اللهم حوالینا و لا علینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الآکام و الظراب و بطون الاودیة
و منابت الشجر و بهر سوی که اشارت میکرد میکشاد ابر از آن سو تا از روی مدینه همه گشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی
قناة تا یکماه و نیامد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید گرد برگرد وی
و نمی بارید در وی قطره و این قضیه در مسجد شریف بود در روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روایت کرد ابو داود و حاکم
و غیرهما از عائشه رض که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قحوط مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبری در مصلی
و وعده کرد صحابه را برای روزی معین که بمصلی بیرون آیند و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث
در جامع الاصول و غیره نیست که بیرون آمد در وقتی که پیدا شد بروی آفتاب این عبارت ظاهر در این است که بیرون آمدن
در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع و چون تفاوت درین دو وقت سهل است و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر
و تخشع در باطن و تبذل در لباس ثیاب بذله بکسر با و سکون ذال جامه کهنه را گویند و لفظ تمام متعلق است بهر سه و ذکر تخشع و
تبذل در حدیث ترمذی است نه ابی داود و ذکر باقی مقدمات در ابی داود است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع کرده است در حدیثین و
حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بمنبر برآمد و تکبیر و تحمید گفت و فرمود شکایت کردید شما
آن قحط سال و تاخیر باران از وقت و تحقیق امر کرده است خدای تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است وی تعالی که استجابت کند دعای
شما را و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقای
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابن عباس رض بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متبذل و متواضع و متضرع بمصلی برآمد
بمنبر و خطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه نمیکند بلکه نفی خواندن خطبه بآن کیفیت که ایشان میخواندند
طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین است چنانچه مصنف میگوید و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء
انزل علینا الغیث و اجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین ثم رفع یدیه یعنی برداشت هر دو دست خود را و اخذ فی التضرع و الابتهال
و الدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ فی الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی
بغل اگر لباس شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقة خواهد افتاد و اگر
قمیص بود مراد موضع الابطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض الابطین کنایت است از بلند برداشتن دستها گفته اند که چنین [illegible]

و مسئله و مطالب تو تیز برداشتن دستها بلند تر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اشارت کرد
بپشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب
زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف ست در وقت دعا و در روایت ابی داؤد نیز مانند این آمده و گفته اند که چون دعا
برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب ست که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود
پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته که نیز
تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و ریختن آنها باران پس
روی بسوی قبله کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نگون کرد چنانکه طرف راست ردا بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب راست
و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلب ردا باین وجه است که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار
و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی
از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال
و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شده است آن حضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود چنانکه
چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند کذا قیل و ردا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن وقت پوشیده بود
سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و بود بروی خمیصه سوداء یعنی ردای سیاه و همچنانکه پشت بجانب حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد و پس تر روی
بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض
روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته اند که افضل آنست که در اول
نهار بگذارند مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز ست ولیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و زرکشی از ابی هریره
آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پستر
خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهر خواند جهر بقراءت در استسقا در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است
چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده ولیکن آنچه مصنف میگوید که
خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت دوم هل اتاک حدیث الغاشیه نه در جامع الاصول که احادیث
کتب ستة آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم ولیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمده در آنها این قراءت آمده
از اینجا استیناسی باینمعنی توان کرد والله اعلم و خواندن سوره ق و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی رسالته
فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث ابی داؤد از عائشه آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیدا کرد الله تعالی
ابری و پیدا شد رعد و برق و بیارید باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی و ضجرت مردم مشاهده
کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر ست بر هر چیز
و گواهی میدهم که من بنده وی ام و رسول وی وجه سوم از شش وجه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استسقا کرده اند بود که
بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید السلمی آورده که چون باز آمد

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوهٔ تبوک آمد اورا وفد بنی فزاره وشکایت کردند از قحط وعرض کردند که دعا کن
رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد برما وباید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود وشفاعت کند پروردگار تو نزد تو پس گفت
ویلکم همه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم وفرمود خنده میکند پروردگار
تعالی ازین ترس وناله وفریاد شما اعرابی در میان استاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی
پس هرگز گم نخواهیم کرد خیر از پروردگاری که خنده کند وخوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن اعرابی
بخندید پس بمنبر برآمد ودستها بدعا برداشت وباران طلبید تا هفتهٔ تمام بارید الحدیث کذا فی المواهب اللدنیه ودرین وجه
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ ومروی نیست بلکه مجرد خطبه ودعا منقول است وبعض گویند که
در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه وقائم ساخت آنرا بمقام صلوة استسقا ودر وجوه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعاست
وبس چنانکه معلوم گردد وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود ونه صعود بر منبر این وجه را در کتب نیافتیم وظاهر
آنست که مصنف این را در کتب صحاح ودیگر غیر این کتب یافته باشد کاش اشارتی بدان میکرد تا معلوم میشد واز دعای آن روز
همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث ودر روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم در مدینه مکانیست
بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک زوراء بروزن حمراء مؤنث ازور از زور کسی را گویند که بجای
سینهٔ وی بلند وبرآمده باشد وآن جای بلندست جانب غربی مسجد شریف درمیان بازار مدینه آنجا که عثمان رض فرموده بود که اذان
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت وآن مکان را احجار الزیت میخوانند واین احجار الزیت نزدیک دری ست از درهای
مسجد که آنرا باب السلام خوانند دران محل یکبار استسقا فرمود وچون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام ودر جانب دست راست
منعطف ومائل شود ومقدار یک سنگ انداز بست نه سنگ انداز فلاخن ومانند آن برود باین مکان رسد که آنرا احجار الزیت
خوانند واستسقا درین مکان استاده کرد ودستها مقابل روی مبارک برداشت بی آنکه از سر مبارک بگذراند همچنین آمده است
در روایت ابی داؤد وترمذی ونسائی از عمیر که مولای آبی اللحم بود وگاهی در برداشتن دستها مبالغه نمودی وچنان برداشتی
که دستها مقابل سر مبارک بودی وبیاض ابطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب لدنیه آورده
در بعضی از غزوات بود ومشرکان پیشی گرفتند وبر سر آب نزول کردند ومسلمانان بی آب ماندند تشنگی بر همه غالب گردید حال
بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند ومنافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر
محمد پیغمبر بودی البته برای قوم استسقا کردی ودرین باب معجزه نمودی همچنانکه موسی عم برای قوم خود استسقا کرد وفرمان آمد
وبیار از جانب الهی که بزن بعصاک الحجر پس دوازده چشمه از حجر برآمد وهر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده
فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکورست این خبر به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس بطریق استفهام یا اعتماد
وامیدواری قدرت باری عز وعلا ومغلوبیت ومنکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند ودر بعض روایات بعزم
نقط استفهام آمده که فرمود او قد قالوا آیا بتحقیق گفتند همچنین یعنی بطریق جحود وانکار نومید مشوید ای گروه مسلمانان که شاید
بود که حق جل شانه شما را آب دهد آنگاه دستهای مبارک برداشت ودعا کرد در زمان ابر پیدا آمد وچنان بسیار آمد وبرهم
وسخت رسید که جهان را تاریک کرد وباران عظیم فرو ریخت ووادیهای عظیم سیول گران ممتلی شدند وازدعای که
محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر رحمتک واحی بلدک المیت اللهم

اسقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مصنف این شش وجه استسقا ذکر کرد وبس و در روایتی بخاری
و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام آوردن درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسبع یوسف خداوندا بفرست برایشان قحط
هفت ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادی و در روایتی سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را
قحط و هلاک شدند در وی و بخوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان مثل دخان چیزی را پس ابوسفیان آمد و
گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تواند هلاک میشوند دعا کن خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران
بارید و در روایتی تا یک هفته بارید پس از ان شکایت کردند کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس کشاده ابر از ایشان
و بارید گرد بر گرد ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیه
منکشف گردد بدانکه اکثر بر آنند که این قضیه دعای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر قریش بقحط و نزول بلا و تضرع و زاری
ایشان و استسقا نمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مکه بود و ملتمس دعا از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوسفیان
اسود والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر قریش از روز انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را بر پشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز و از بعض
روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتی که دعا میکرد برایشان در قنوت و این منافات دارد با نچه درین قضیه در تفسیر
سوره دخان آمده که دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعه بدر بود و ابوسفیان پیش از بدر قطعا بمدینه نیامده
ازینجا رفته اند بعض بآنکه مراد ابوسفیان بن الحارث است ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و سخن درینجا بسیار کرده اند
و در آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند و این نیز بی اشکالی نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در مواهب لدنیه شش
وجه با این وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست و اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه شود و سیوطی
در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته رجاله ثقات که قحط افتاد در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بیرون آمد
ببقیع غرقد بدستار سیاه که گذاشته بود دو سر وی طرف او را یکی در پیش و دیگری در میان دو کتف تشکی بقوس عربی پس مستقبل
شد قبله را و بگذارد با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگر است ورای استسقا که بمصلی کرد یا اختلاف روایت
در بیان قضیه بتکرار بقیع مکان مصلی گفته بر و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر وقت که بجهت استسقا دعا کرد اجابت شده
و فی الحال باران باریدن گرفت و یک نوبت استسقا میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبتی دیگر ورای آن و
چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقاست درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و بالجمله نوبتی استسقا
میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه سوم
آورده که از حدیث بیهقی از یزید بن عبید السلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول پیرخاست و گفت یا رسول الله
خرما در مربدست بکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که خرما گرد کنند و خشک سازند در آب باران خراب خواهد شد برغم ابی لبابه
فرمود اللهم اسقنا خداوندا آب ده ما را حتی یقوم ابولبابه تا آنکه برخیزد ابولبابه عریانا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس بند
کند ناودان و جای در آمدن آب را در مربد بازار خود فاستهلت پس بارید باران و شنود ابولبابه با نتظار فرو نشستن باران برای
بستن جای در آمد آب بر نجاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابه پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس

گفتند صحابه مر ابو لبابه را که تا آن تقلع این ابر ها هرگز نخواهد کشاد حتی تقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه فتسد ثعلب مربد که بار ابو لبابه پس به بندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و درخواسته است آنرا بدعا لابد آن بوقوع آمدنی ست ففعل پس کرد آن را ابو لبابه و برهنه شد و بربست آن جای را بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بدعای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باران بسیار شدی و افراط کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از ان ملالت پیدا آمدی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم طلب نمود کشاده شدن باران کردندی و در استصحاء طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب والجبال وبطون الاودیة ومنابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارک دور کردی تا باران بآن برسد بلفظ حدیث اینست که حسر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثوبه و تفسیر کرده اند را نووی به کشف بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که حسر متضمن این معنی ست بمعنی ازاله و اسقاط مطلق نیست و چون سبب آن می پرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیرا که این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا شده و از عدم بوجود آمده ولابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گناه گاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت و تعلیم ست مر امت را بتقریب و ترغیب در آنچه خیر و برکت ست این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده از انس و در صحیح مسلم نیز مذکور ست از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادی ست در بیرون مدینه و در فضل و برکت او احادیث وارد شده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را دوست داشتی و آنجا برفتی و در اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده قال بعضهم ✽ یا صاحبی هذا العقیق نقف به ✽ متولها ان کنت لست بواله ✽ وقال آخر علی ساکنی بطن العقیق سلام ✽ ولان بهم فی بالفراق ونام سواء ✽ حنظرتم علی النوم وهو محلل ✽ وحللتم التعذیب وهو حرام ✽ و غیر آن وادی از اودیه مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا بنا بر آیید با او بیرون آیید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادی که گردانیده است خدا تعالی آب وی را پاک کننده فنتطهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب پاک شویم از آب وی و نحمد الله علیه و حمد و ثنا گوییم الله تعالی را بروی ظاهر آنست که اشارت بهذا بوادی عقیق باشد که احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند یا بمطلق وادی و بهر وادی که گذشتی این را فرمودی و محتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده وانزلنا من السماء ماء طهورا ✽ و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر پدید کراهت در روی مبارک وی ظاهر شدی و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا در ضمن وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهای سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتی و خوف نزول عذاب تسکین یافتی شاد گشتی و آن کراهت زائل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند پدید آمدی این دعا بخواندی اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به و در بعض ادعیه استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم والخلق من اللاواء والضنک ما لا نشکو الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع

واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء
ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابیه
روایت کرده کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثری عظیم ست در باب استسقا و برکت در رزق و زیادت در اموال و اولاد
چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده و آمده است هرکه لازم گیرد استغفار را بدهد
او را خدای تعالی از هر تنگی فراخی و از هر اندوه کشادی و روزی رساند او را از انجا که گمان ندارد و از امیر المومنین علی
مرویست که فرمود عجب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلید های رزق در دست ایشان ست و آن استغفارست
و نیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند نکته سیاه بر دل وی نشیند و چون استغفار کند صیقل کرده شود دل وی چون
زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد دل را و تمام گرد آن سیاهی و نیز آمده که اگر یکی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند
و هر بار استغفار کند آمرزیده و بخشیده گردانند او را و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هفتاد بار و در بعض روایات صد بار در یک
مجلس استغفار کردی و تحقیق معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله مرج البحرین بتفصیل ذکر کرده شده ست
و وصیت ست مشائخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه
و بعض بصیغه دعا گویند و این نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم
و در روایتی التواب الغفور والله اعلم و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعای استسقا کردی دستهای
مبارک را بسوی آسمان بر داشتی بر داشتنی بمبالغه چنانکه گذشت و میفرمود بسوی استجابت دعا را طلب کنید در چند محل یکی
وقت ملاقات عدو دین و اصطفاف لشکر و در برابر کفار ایستادن در غزا چه این وقت نزول رحمت و نصرت و تائید
دین و شکست کار خانه کفرست پس دعا در وی مستجاب باشد دوم وقت اقامت نماز و ایستادن برای وی و این نیز
افضل اوقات ست و جهاد اکبرست با شیطان و جنود وی سوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و لطف
و مهربانی و رافت پروردگار جل و علا به بندگان و توسیع رزق ست بر ایشان پس طلب مزید رحمت درین وقت اقرب
بود باجابت و قبول و نیز میفرمود تفتح ابواب السماء کشاده میشود درهای آسمان و یستجاب الدعاء و قبول کرده میشود
دعا فی اربعة مواطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران و عند نزول الغیث
و نزد فرود آمدن باران و عند اقامة الصلوة و نزد بر پا داشتن نماز و عند رویة الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه زاده الله تعظیما
و تشریفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائیکه کند مستجاب ست و گفته اند که چه دعا درین وقت باید کرد
که البته مستجاب ست بعض گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات
و حسنات دنیا و آخرت ست و بعض گویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب و بعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب
الدعوة تا بعد ازین هر دعائی که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اماکن اجابت دعا بسیارست و در کتب احادیث
مذکور از انجا باید طلب داشت والله المجیب **تنبیه** نزد امام ابو حنیفه در استسقا نمازی مسنون نیست همین دعا
و استغفارست بموجب قول حق تعالی استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا فرمود استغفار کنید و آمرزش
خواهید از پروردگار تان که وی آمرزنده گناهان ست و چون استغفار کردید میفرستد باریتعالی بر شما آسمان را یعنی باران را
در حالتی که ریزنده و بارنده است و نیز در اکثر احادیث وجوه استسقا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در یکوجه که مصطفی ست

و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بحد صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و نیز سنت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا و اینجا
ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المومنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بود
و بس و اگر نمازے مسنون بودے در استسقا عدم علم عمر بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آن را صورتی
نمیداشت و مراد بآنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نماز
بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقهٔ دعا و استغفار را با مجموعه برپا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه
در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس
انکه کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعای استغفار است و تجویز کردن نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را
اخذا بالمتیقن و الله اعلم و نزد صاحبیه و ائمهٔ ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد است
و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز
همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و
اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است
و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة و بعد ها و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است
و نزد آنها ای که قائل اند بنماز قرائت بجهر است و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز دو قول است نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی
ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوے در مذهب ابی حنیفه و نیز عمل بمذهب صاحبیه است
بعد ازان بدانکه اختلاف است علما را دران که اهل ذمه باستسقا بروند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند
چه مقصود استنزال لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمهٔ ثلثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر برآیند
منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مومن و کافر همه شریک اند و دعای کافر در امور دنیاوی احتمال اجابت
دارد و باز ازایشان دو روایت است با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعض گویند اگر با مسلمانان همراه برآیند فتنه
و عذابے بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز درگیرد بحکم + واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة + و بعض گویند
که اگر روز دیگر برآیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهر تر است
چه اگر ساحت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول اجابت نزدیک تر است و فی دعاء المسلمین کفایة گفته اند
که مقصود اصلی و مطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا فضل او
و الله ذو الفضل العظیم

فصل در عبادات سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبودے یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمد
اول در عام حدیبیه آمد و بقبیلهٔ مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و مقاتله وے صلی الله علیه و آله وسلم برآمده راه عداوت و
شقاوت دادند و نگذاشتند که بمکه درآید و عمره بجا آرد و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام برآمده بمدینه باز گشت
و قرار یافت که سال دیگر باز آمده عمره بمکه بیاید پس آمده و عمره را کرده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و سیر

مذکورست وآن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم دو عمره دیگر نیز کرد در انجا سفرے دیگر مخصوص برای عمره نبود بلکه در ضمن
سفر حج بود دیگر بعداز فتح مکه که از جعرانه آمد که بر یک مرحله از مکه معظمه است وبالجمله سفر آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
سفر هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعداز فرضیت حج یک سال دیگر آمده و حج گذارد و برگشت یا سفر جهاد واین سفر غالب بود
ومجموع غزوات آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که بنفس شریف خود رفت بیست وهفت بود وآنکه قتال کرد در وے نه
وسفر فتح مکه داخل انست وسرایا که جماعت از صحابه را بسفر فرستاد چهل وهفت وچون آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم را
سفر پیش آمدے قرعه زدے میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدے با خود بسفر بردے اگرچه مذهب مختار آنست که قسم در ادا
نوبت میان نسا بر آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی مخیر بود هر کرا خواهد نزد خود طلب نمود
هر کرا نخواهد نطلبید ورعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم وتفضل بود از وے در حق ایشان وباوجود آن حفظ ورعایت
عادت تفضل وتکرم تا باین حد کرد که قرعه زدے میان ایشان صلی اللہ علیه وآله وسلم واما در سفر حج مجموع نسا را
برابر با خود بردے تا اداے مناسک حج واقامت این عبادت عظمی فائز وبهره مند گردند وعادت شریف چنان بود
که سفر در اول نهار کردے تا مردم باسایش وفراغ بمنزل رسند وآن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم دوست میداشت که
روز پنجشنبه سفر کنند چنانچه در جامع الاصول از ابی داود از کعب بن مالک رض روایت کرد که گفت کم بودے که رسول خدا
صلی اللہ علیه وآله وسلم بیرون مے آمد به سفر مگر روز پنجشنبه ودر مشکوة از بخاری آورده که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله
وسلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تبوک ودوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه ودر بعض روایات آمده کان یحب
ان یخرج یوم الخمیس اذا غزا ودر بعض روایات سفر آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم روز دوشنبه نیز آمده ودعا میکرد
که خداوندا است مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه ودعا برکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارک اللہ
فی سبتها وخمیسها کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه درباب سفرست اما مضمون این حدیث مخصوص که در متن
مذکورست در شان بامدادست مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعة الغامدے در جامع الاصول ومشکوة آمده اللهم بارک
لامتی فی بکورها اینجا ضمیر بامت میرود وخمیس مذکور نیست وحدیث دعای بکور یوم خمیس مگر دیگر باشد اما در ینجا نیست
واللہ اعلم بدانکه انچه مشهور ومتعارفست در دین ومذکور ومسطورست در کتب معتبره احادیث همین است ولیکن در بعض
کتب روایت کرده اند که مردے نزد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم در آخر ماه باراده سفرے آمد ووداع کرد آنحضرت
صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقه تو ونقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول اللہ میخواهم فرمود پس
صبر کن تا ماه نو شود پس تاخیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه برکت دهد خدا تعالی در بیع تو وسود کند صفقه تو وفرمود چون
سفر کنید روز دوشنبه کنید ونیز مشهورست در مردم که در حدیث آمده ولیکن تحقیق آنست که قول امیر المومنین علی رض ست
لا تسافروا والقمر فی العقرب اینجا بعض محدثان میگویند که قمر نام شخصے بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود وعقرب نام
قریه ور طریق وبعض این را بر ظاهر حمل کنند که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته ومؤید انست لفظیکه شیخ جلال الدین
سیوطی در جمع الجوامع از علی رض آورده که لا تسافروا فی المحاق ولا نزول القمر فی العقرب ولیکن اثری دیگر هم از امیر المومنین
علی رض آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امروز نباید رفت فلان روز بروند فرمود بلا اگر شمشیر در دست من بودی بهمان
شمشیر گردنت زدمے چندین عمر در حضرت ابو القاسم محمد صلی اللہ علیه وآله وسلم بودیم وهرگز در زمان حضرت نشنیدیم که

مذکور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان و بالجمله اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و شیوهٔ
اہل دین ست انچه درسنت واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بدانچه از آداب سفرست
از استخاره و ادعیهٔ ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و انچه گویند در روز شنبه بدان ناحیه نباید رفت و روز یکشنبه
در فلان چیزی نیست و اصلی ندارد و لیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ایام همه از آن خداست لیکن بعضی از آنها را سعود آفریده و بعض را نحوس چنانکه همه خلق بندگان اویند لیکن بعض را برای
بهشت آفریده و بعض را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت روز نحس ست پس از آن شهر آن هفت روز سوم
و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در هر یکی از حوادث و بلایا که بر انبیاء و امم سابقه نازل شده
ذکر کرده و بصحت رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المؤمنین علی روایت
کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکوره شراء بهائم و خدم و دخول بر نساء و کری انهار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدید و
نکاح و تزویج و سفر نکند همچنین نقل کرده اند والله اعلم بصحته و چون لشکر را بجهاد فرستادی در اول نهار ایشان را روان
کردی چنانچه ابو داؤد و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند کان اذا بعث سریة او جیشا بعثهم من اول النهار
الحدیث و مجموع یعنی همه مسافران را بهر کاری که روند امر کردی که چون سه نفر باشید یکی را امیر و مهتر خود سازید چنانچه
ابو داؤد از ابی سعید و ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن
خلافی و نزاعی راه نیابد و همه متفق بر یک رای او در وش باشند و امیر را باید که طریقهٔ مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت و مهربانی
باتمام مرعی دارد و در حکایات مشائخ می آرند که جماعهٔ از ایشان قصد سفری کردند و در تعیین امیر متردد بودند تا که استاذ
یکی از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون برآمدند هر کاری
و خدمتی که می بایست کردی میکرد اگر میگفتند که ما را نیز بگذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شمام و شما مامور را باید
هر چه امیر فرماید بر حکم وی باید رفت و تابع وی شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد بود و چون این حدیث
بر طریق شرطیه آورد و فرمود چون سه نفر باشید یکی را امیر سازید و از اینجا مفهوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند
اگر باشند همچنین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز روا بود و حدیث دیگر آورد که نهی فرمودی از تنهائی در سفر
چنانکه بخاری و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنهائی
در سفر انچه من میدانم هرگز سیر نکند هیچ سواری بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلکه از دو کس نیز نهی میکرد و میفرمود از برای
تنذیر و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند الراکب شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنها
سفر کند یک شیطان ست و دو سوار که سفر کنند دو شیطان اند والثلثة رکب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران
ایشان اند اخرجه الموطا و ابو داؤد والترمذی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر
واحد و اثنین منهی عنه است و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان ست بدین اعتبار گویند که واحد و اثنین نفس شیطان اند
یا مراد آن بود که با ایشان شیطان ست چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند یکی
و دو یعنی در وسواس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکند و باز میماند از ایشان و در مشکوة
از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذی و ابو داؤد

والدار سے وطیبی میگوید یعنی اگر رفقاے سفر چهار کس باشند بهتر از سه کس اند زیرا که اگر یکے از ایشان مریض شود و خواهد که
یکے از رفقاے را وصی سازد دو کس شاهد آن شوند بخلاف آنکه سه کس بوند و میگوید شک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و عدد
بهتر از ما تحت خود ست و در وجه استحباب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکے بکارے برود دو کس بیکدیگر مشغول و مانوس باشند
و وحشت راه کم شنند و اگر فرضاً در کردن آن کار تاخیرے رود و برای خبر تفحص حال او دیگرے رود متاع و منزل تنها نماند و از برای
عدد چهار ازین نیز وجهی معلوم گردد و ابن جریر از عائشہ رض مے آرد که آن حضرت چون سفر خواستی کرد وضو کردے و دو رکعت گذاردے
و از انس رض آورده اند که چون سفر را در حرکت آمدے و از نشستگاه خود برخاستی این دعا بخواندے اللهم الیک توجهت و بک اعتصمت
اللهم اکفنی ما اهمنی وما لا اهتم له اللهم زودنی التقوى واغفر لی ذنبی ووجهنی للخیر اینما توجهت و مالک در موطا آورده که چون
پای مبارک در رکاب نهادے گفتے بسم الله و ابوداود و ترمذی از ابن عمر رض مے آرند که چون بر پشت مرکب راست شدی
گفتے سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون و گفتے الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک انی
ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسالک فی سفرنا هذا البر والتقوى ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا
سفرنا هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والمال اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب
وسوء المنظر فی الاهل والمال و چون از سفر باز گشتے همین دعا خواندے و در آخر این کلمات زیاده کردے آئبون تائبون عابدون
لربنا حامدون این روایت ابی داود و ترمذی ست و در روایت ترمذی بعد قوله فی الاهل این زیادتی نیز آمده است که اللهم
اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا و بعد آئبون ان شاء الله و همچنین ست در روایت مسلم الا قوله سبحانک انی ظلمت نفسی
تا الا انت و در روایت ترمذی و ابوداود و نسائی دراز کردن انگشت نزد خواندن این نیز آمده و ترمذی و ابوداود از
علی بن ربیعه مے آرند که گفت حاضر شدم علی مرتضی رض را در حالتے که آورده شد مرکبے وی تا سوار شود پس چون بنهاد پای خود را
در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت وی گفت الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون پستر گفت الحمد لله سه بار پستر گفت سبحانک اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پستر خندید علی مرتضی رض
علی بن ربیعه میگوید گفتم از چه خندیدے یا امیر المومنین فرمود دیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که کرد مانند آنچه من کردم
پس گفتم یا رسول الله از چه چیز خندیدے فرمود تعجب میکند پروردگار تعالی از بنده خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر
الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول و چون در راه بر مکانے بلند بالا رفتی با جمیع صحابه تکبیر گفتے و چون از بلندی فرود آمدے
تسبیح گفتے اخرجه البخاری عن جابر و ابوداود والنسائی عن ابن عمر رض و ابن عمر گوید نهادم من درود را بالاے آن و این سنت
مستمره آن حضرت بود صلے الله علیه وآله وسلم قولا وفعلا و گفته اند که وجه تکبیر در وقت صعود آن باشد که چون درین وقت
در نفس آدمی علوے و رفعتے پیدا میشود یاد کند کبریای حق را جل وعلا تا آن خاطر و آن حالت فرو نشیند و پست گردد و وجه تسبیح در وقت
نزول تنزیه و تقدیس وی تعالی ست از تغیر و تنزل و دوام و بقاے او بر علو و کبریاے سبحانه و در حصن حصین برمز کتب ستة
آورده که و اذا استشرف علے واد هلل و کبر و چون بر دیهی یا شهرے مشرف شدی و خواستی که در آن موضع در آید این دعا خواندی
اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسالک
خیر هذه القریة وخیر اهلها ونعوذ بک من شرها وشر اهلها وشر ما فیها روایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان
و مستدرک حاکم و گاه گفتے اللهم انی اسالک من خیر هذه و خیر ما جمعت فیها و اعوذ بک من شرها و شر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا جناها

واغدنا من وبايا وحببنا الى ابلها وحبب صالحى اہلها الينا اين را نيز در حصن حصين وطبرانی در معجم اوسط روايت كرده باد نی تفاوت و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را كه ظهر و عصر و عشاست نه نماز ثنائی را كه فجرست و ثلاثی را كه مغرب ست بقصر بطريق تخفيف گذاردے و ثابت نشده كه وقتی نماز رباعی را در سفرے باتمام گذارده و حديثے كه مرويست از ام المومنين عائشه ان النبی صلی الله عليه وآله وسلم كان يقصر فی السفر ويتم بود پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم كه قصر ميكرد نماز را و دو ركعت ميگذارد در بعض اسفار و تمام ميكرد يعنی چهار ركعت ميگذارد در بعض ديگر يا در بعض اوقات در سفر واحد قصر ميكرد و در بعض اتمام چنانكه در روزه رمضان در سفر فرمود ويفطر ويصوم گاہے افطار ميكرد و گاه روزه ميداشت اين حديث را دارقطنی از عائشه آورده و دعوی صحت آن كرده و حديثے ديگر نيز آورده و حكم بحسن آن نموده كه گفت بيرون آمدم با پيغمبر خدا صلی الله عليه وآله وسلم برای عمره در رمضان پس افطار كرد آن حضرت صلی الله عليه وآله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر كرد و من اتمام پس گفتم بابی انت وامی يا رسول الله تو افطار كردے و من روزه داشتم و تو قصر كردے و من تمام گذاردم فرمود احسنت يا عائشه و صاحب مشكوٰة هر دو اين حديث را كه متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنه نيز نقل كرده و مصنف در رد آن ميگويد كه آن حديث كه از عائشه مرويست و دعوے صحت آن كرده اند بصحت نه پيوسته والله اعلم بدانكه در جواز قصر صلوٰة رباعی در سفر هيچكس را اختلافی نيست و علمای امت اجماع دارند بران وليكن نزد امام ابوحنيفه اين قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو ركعت ست و عزيمت همين ست واگرچه آنرا رخصت نيز نامند وليكن تسميه وے برخصت مجاز ست نزد ايشان چنانكه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر مسافر چهار ركعت گذارد جائز نيست نزد ايشان مگر آنكه قعده اولے بجا آورده باشد كه آن در حقيقت قعده اخيره است اگرچه بترك سلام آثم گردد و اگر قعده اولے نكرد نماز جائز نشود و اعاده آن لازم گردد و مذهب امام مالك نيز چنانكه در رساله ابن ابی زيد كه در مذهب ايشان ست مفهوم گردد همين ست زيرا كه گفته است ومن سافر اربعة برد وهی ثمانية واربعون ميلا فعليه ان يقصر الصلوٰة فيصلی ركعتين و از بعض شروح معلوم ميشود كه مذهب ايشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست كه قصر رخصت ست و مصلی مخير ست كه قصر كند يا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دليل ايشان ظاهر قول خداوند تعالی ست + واذا ضربتم فی الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوٰة + و ظاهر اين اذا دلالت بر تخفيف و رخصت كند نه بر ايجاب و لزوم و نيز قياس كنند نماز را بر روزه چنانكه روزه در سفر عزيمت ست و افطار رخصت حكم نماز همچنين باشد و حديث عائشه را كه مذكور شد نيز دليل آرند وليكن در صحت آن حديث سخن ست چنانكه معلوم شد و از امير المومنين عثمان منقول ست كه در ايام حج در منی چهار ركعت گذارد و صحابه در انجا حاضر بودند و با وے بگذاردند و از عائشه نيز آمده كه اتمام ميكرد و حنفيه گويند كه عبارت لا جناح عليكم نص نيست در تخفيف و اختيار اين عبارت بجهت آنست كه چون مسلمانان كمال ولع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و تكثير و اتمام آن گويا در تقصير وے حرجے خيال ميكردند پس فرمود هيچ حرجے و گناہے در تقصير نيست و اين دو ركعت حكم تمام دارد بلا قصور چنانكه بعض علما كه قائلند بوجوب سعے بين الصفا والمروه در قول حق تعالی + فلا جناح عليه ان يطوف بهما + همين گفته اند و قياس بر صوم فاسد ست زيرا كه قضا سے او لازم ست و اين علامت وجوب عزيمت بود در آن و ست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد كه واجب نيست و نيز گويند اين قصر كه درين آيت مذكور ست قصر افعال ست نه قصر اعداد چنانكه در صلوٰة خوف ست كه استقبال و التزام مكان و جز آن در انجا ساقط ست و از حضرت پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم بطريق شهرت مرويست كه هميشه در سفر قصر كردے و هرگز چهار ركعت نگذاردے و مسلم از عائشه بطرق متعدده روايت كرده كه گفت فرض نماز در اول دو ركعت بود

در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر ازینجا معلوم گردد که نماز دوگانی در سفر رخصت
نیست که بعد از فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المومنین
عمر آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت ست و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان
محمد صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را
بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی این لفظ که
فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکره فی جامع الاحادیث الشیخ ابن الهمام نیز مسلم
روایت کرد از عمر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار
تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در انچه قابل قبض نبود اسقاط محض است و نیز چون حق تعالی بکرم خود بتخفیف
و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشد چرا نی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز
بموافقت مسلمین آسانیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین فطر را
در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد اما آنکه گفتند که عثمان رض در منی چهار رکعت گذارد و صحابه دران با وی موافقت کردند در صحیح بخاری
از ابن عمر آورده که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمنی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اول خلافت
دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود علی خلاف
فیها و هم در صحیح بخاری مذکور ست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی
در میان نبود و نیز مذکور ست که چون عثمان رض چهار رکعت گذارد عبد الله بن مسعود رض استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون
اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت درین پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمنی دو رکعت و گذاردم
با ابو بکر صدیق رض و با عمر بن الخطاب رض هم در منی دو رکعت کاشکی ازین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان رض
کرد و اظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر ست و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود الخلاف
شر یعنی مخالفت با امام عصر در انچه بکند [illegible] نیست و ازینجا احتمال جواز سے برای اتمام معلوم گردد وجه سکوت ابن مسعود و صحابه
دیگر در تغییر جائز روا نبود اکنون در توجیه اتمام عثمان رض وجها از آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تاهل کرد بمکه و زوجه
گرفت و وی امیر المومنین بود و بادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد
بمکه و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا
در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه
اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست و بصحت رسیده است از عثمان رض که مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که وطن
اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان رض قائل باشد
بآنکه قصر چنانچه از ظاهر آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
ازین توجیه بحدیث عمر رض که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و ما امروز امنیم از ایشان
فرمود هذه صدقة تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقته و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امین تر از عثمان بود و سبب نمی
قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی ست و مبنی بر واقع و اکثر و اغلب احوال سفر آن خوف ست و نیز گویند که گذارد آن عثمان

چهار رکعت را سبب آن بود که دران سال اعراب و اہل بدو که تفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام میسر نشد بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت وے که بدانا ند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست و بیهقی حدیثی نیز از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خدا ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبیه ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعض گویند مذہب امیر المومنین عثمان آن بود که قصر مخصوص ست بکسے که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنائے سفر اقامت کند بمکانی و چندروز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عائشه نیز که گاہی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قصر را از جهت اخذ ایسر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بنفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه را دیدم که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نگذارد وے گفت یا ابن اختی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتی دران نمی بینیم ازینجا ظاہر شود که سبب اتمام عائشه آن بود که مذہب وے قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت واللہ اعلم و بالجمله علما را اختلاف ست درین باب مذہب حنفیه آنست که قصر واجب ست خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سائر رخص سفر و از عادات

حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود وے که در سفر بنماز فرض اکتفا کرد وے و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و دیگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و وتر را ترک نکرد وے و در فصل سنن رواتب از ابن عمر گذشت که گذار دن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از ظهر و مغرب در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را اختلاف ست در نوافل بر چند قول ترک و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعض قصر نیز جائز دارند و بعض فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف ست و بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض با قامت پس گمان برده نمی شود که از ین نماز ست گویا از حکم رواتب بدر میرود بخلاف بعد الصلوة که متصل ست بدان و از وست سوره و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدخول ست بر وایت ابن عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر همچنین نیز آرند که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد نه بر راحله و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی آمده نیز ساخته اند واللہ اعلم و دلیل گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام ہانی ست که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز فتح مکه در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز تهجد گذاردی بر پشت

مرکب عن ابن عمر قال کان رسول اللہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی فی السفر میگذارد در سفر علی راحلته بر پشت شتر خود حیث توجهت به هر جانب که میبرد راحله آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را یعنی سوای نماز نفل را الا الفرائض مگر نماز های فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت راحله از ابن عمر و غیر وے آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میگذارد بر راحله خود همچنین آمده است از ابن عمر و امام محمد در موطاے خود آثار کثیره از ابن عمر و غیر وے از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از مرکب فرود مے آمدند

ونیز مے آرد که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا مدینه و میگذارد همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه وایما میکرد
برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود مے آمد و پرسیدم من او را
ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد همچنین و این ثابت ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حالتیکه
نماز را قصر کردے و آن حالت سفر ست نماز شب را ترک نکردے و بگذاردے آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله این حکم
معلوم شد از آنکه گفت نماز تهجد را گذاردے اما آنکه مقصود تاکید ست و چون نفی گذاردن سنتها در سفر کرد از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سنتها را که کرد آنرا القول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه
از آثارے که در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار فرون سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة و بعدها یعنی نفل میگذاردند پیش از نماز
فریضه و بعد از وے و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر رواتب هر دو دارد اما ابن عمر نگذاردی سنت را
و از وے نیز در بعض روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسے بگذارد وے منع نیز نکردے
اما نماز شب را ترک نکردے چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم و طریقه وے بود در اخذ بسنت و متابعت و
کمال تمسک بدان و مصنف میگوید اما اگر کسے بگذارد روا بود و تطوعے باشد مطلق نه راتبه اینها بر تقدیرے که آثار
در گذاردن آن بطریق سنت مروے نباشد مراد مصنف آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند
و اگر در حدیثے هم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باشد آن نیز بهمین طریق ست والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه
ابوداود و ترمذے آورده اند منقول ست که گفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثمانیة
عشر سفرا هژده سفر فلم اره ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را اذا زاغت الشمس قبل الظهر نزدیک میل
آفتاب و زوال وے پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث براء بن عازب
حدیث غریب ست و ضعف دارد از جهت ابی بسرة غفاری که راوی ست از براء بن عازب و نام او معروف نیست بدانکه
غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفے بوی راه یابد و اگر غرابت بمعنی
شذوذ بود چنانکه بعض بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت تنبیه کرده هم ترمذے میگوید که
و سالت عنه محمدا و سوال کردم ازین حدیث محمد ابن اسماعیل بخاری را فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا من
حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و راه حسنا و دیده و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعض شراح میگویند
که این دو رکعت صلوة فی زوال بود اما معلوم شد که صلوة فی زوال چهار رکعت آمده است و دیگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر
و از ینجا لقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم نیز کرده اند و از ینجا ست اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر نکنند رخصت ست و اگر کنند فضل انتهی و این قول ترمذی قولے
فصل ست و مجمل این بحث ست اما که حق نیز همین باشد والله اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذشته ست تنبیه کرد و عادت حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در سفر چنان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردے بهر سو که رفتی اگر چه بر جانب قبله نبودے و در رکوع و سجود ایما
کردی اول خود مصنف نفی گذاردن سنت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد و دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد
گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر فرائض بر پشت مرکب یا از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست

مگر آنکه از برای توطیه وتمهید قول او باشد که گفت و در مستدرک امام احمد و سنن ابی داود ثابت ست که در حالت تکبیر افتتاح روی
مبارک را سوی قبله کردی و باقی نماز بهر سو که جانب سفر بود و مرکب می‌رفت گذاردی وبالجمله کلام مصنف درین مقام خالی از تکراری نیست
وچون سبب گذاردن سنت را برپشت مرکب بیان کرد بجواز گذاردن فریضه نیز بجهت عذر مطر بیان فرمود و گفت و در حدیثی
مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یک نوبت برپشت مرکب نماز فرض گذارد و صحابه همه سواره اقتدا کردند
و لفظ حدیث اینست و چون حکم این حدیث خالی از ندرتی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده گفت
انتهی النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم الی مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دره کوهی یا غیر آن والله اعلم هو واصحابه
او واصحاب او صلی الله علیه وآله وسلم و رفقه و هو علی راحلته و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتر خود بود والسماء من فوقهم و باران
بالای ایشان می بارید والبلة من اسفل منهم و نمی وگل ولای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز
گذاردن نبود فحضرت الصلوة پس درآمد وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را فاذن واقام پس اذان خواند و اقامت گفت
مؤذن ثم تقدم رسول الله پس پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم یومی ایماء پس نماز
گذارد با ایشان و امامت کرد باشارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس گردانید سجود را پست تر از رکوع تنبیه نزد امام ابو حنیفه
رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مذهب ست در جواز صلوة نافله بر ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر ست خواه مسافر
باشد یا نه و در روایتی از وی و از ابی یوسف مسافرت شرط ست زیرا که جواز آن از جهت ضرورت ست تا نافله یا قافله
منقطع نگردد و اصح آنست که مسافر و غیر مسافر دران برابر ست از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت و احادیث که
درین باب وارد ست بعض مطلق ست و مقید بسفر نه و بعض مقید ست بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه
است ساقط باشد قید مسافرت واگر مقید سازند بجهت بعض قرائن و دلائل ضمناً لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر
بقیاس ثابت شود و بالجمله مرجع و مورد دو روایت و صحیحه روایات اطلاق از ینجاست واگر مسافر درون مصر بود جائز نیست
مراورا تنفل بر دابه نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جائز ست ولیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا باس به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن
بجهت ضرورت ست و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد نص و باز اختلاف ست در مقدار بعد مسافت خارج مصر
مر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید و بعض مقدار میل و صحیح آنست که جائز ست بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در قصر
مسافر و سنن رواتب و نوافل مطلقه برابر ست در جواز و روایتی از امام ابو حنیفه است که برای سنت فجر نزول کند کما وکد سنن
و بر روایتی واجب ست و لهذا بی عذر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت اما
فریضه جائز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله و خوف هلاک مال یا نفس غالب یا امر عظیم بود
و رکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب تا کسیکه اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین
گل بود که نماز بران ممکن نبود و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جائز بود زیرا که ضرورت مستثنی ست از قواعد شرع
کذا فی بعض شروح الهدایه و بعد ازین که مصنف از ترمذی آورد و تمسک درین باب توان کرد دلالةً او قیاساً
و صلوة جنازه و صلوة منذور و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود کذا قال الشمنی و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عادت داشت که چون رحیل و برآمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی
تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز ظهر

بگذاردے آنگاه سوار شدے و بعد ازان چون وقت عصر نزول کردے عصر را گذاردے درین صورت جمع واقع نشدے
و در مغرب و عشا همچنین بودے یعنے اگر در وقت مغرب در راه بودے و رحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی نماز مغرب را
تا در وقت غسق مغرب و عشا را با یکدیگر بگذاردے مخفے نماند که ظاهر از قول مصنف و در مغرب و عشا همچنین بودے بعد قول او
و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدے نماز بگذاردے آنگاه سوار شدے آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدے نماز مغرب را
بگذاردے آنگاه سوار شدے و جمع نکردے و لیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست و همین قدر مذکور ست که جمع میان مغرب
و عشا میکرد و در ظهر مذکور ست چنانچه در صحیح بخاری آمده و اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب
سپتر بدانکه ظاهر این حدیث که ظهر فقط مذکور شد و محفوظ در کتب مشهوره و روایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست
که جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه اعنی العصر که آنرا جمع تاخیر گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسے که منع کرده جمع
تقدیم را که گذاردن عصر باشد در وقت ظهر لیکن هم در فتح الباری گفته که اسحق بن راهویه این حدیث را همچنین روایت کرده اذا کان
فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل و همچنین واقع شده در اربعین حاکم صلی الظهر والعصر ثم رکب و اسناد
وے صحیح ست و اسمعیلے که از رواة بخاری ست زیاده کرده لفظ والعصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از
در آمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن وقت ظهر جمع تقدیم و ازینجاست که مصنف گفت و در بعض
اوقات اگر وقت ظهر پیش از رحیل در آمدے ظهر را با عصر جمع کردے و هر دو را بگذاردے آنگاه سوار شدے و در مغرب
و عشا همچنین کردے یعنے در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدے مغرب را با عشا جمع کردے و هر دو را
بگذاردے آنگاه سوار شدے و جمع بین المغرب والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت
جمع ست و در جامع ترمذے و سنن ابی داود هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا صلے الله علیه
و آله و سلم در غزوه تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ شمس تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد او را بالعصر و میگذارد هر دو را جمیعا
و چون ارتحال میکرد بعد از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوے ظهر و میگذارد ظهر را و عصر را جمیعا پس سیر میکرد و چون ارتحال
میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد
او را و بالجمله در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد ست در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت سیر و در بعض
مقید بجد در سیر و در بعض بتعجیل سیر و ازینجاست اختلاف علما که قائل اند بجواز جمع بعض قائلند علی الاطلاق و شافعی رضی الله
ایشان ست و بعض مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول و حق نزد مصنف نیز همین ست که گفت اما جمع در سفر عادت
دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودے جمع کردے اما جمع در حالت نزول و قرار مروی نیست و بعض بصورت جد در سیر
و تعجیل دران مخصوص گردانیده و در فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست و نیز بعض مخصوص میدارند بحالت عذر
زائد بر سفر و نزد بعض جائز ست جمع تاخیر نه تقدیم و اینها مرویست از امام احمد و نیز نزد وے مقید ست بحالت سیر و مشهور
از مذهب وے جواز ست مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی ست از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم و نزد امام
ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و وجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی ست و ثابت بتواتر که هیچ شبهه را بوے
راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وے بران از کبائر شمرده اند امام محمد در موطا سے خود مے آرد که رسیده است بما
از عمر بن الخطاب که وے نوشت بحکام خود در آفاق و منع کرد ایشان را از آنکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد

اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و مے آرد که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علاء
بن الحارث و وے روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد و بخلاف
افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من
رسول خدا را صلے الله علیه و آله و سلم که گذارده باشد هیچ نمازے را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان
آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت
صلے الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک ست و ثابت نشده که در روکا
نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داود
از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفرے مگر یکبار و از ابن
عمر نیز آورده که وے رضی جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وی از جائے رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار و از
ترمذے آورده که سالم بن عبد الله بن عمر رضی را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث
در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس
نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی تا گذارده شود
در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت
جمع ست نه حقیقةً و معنیً و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده
در حدیث حمنه بنت جحش فتدبر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات اینچنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر میگذارد در وقت
عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد
تا در حرج نیفتد از امت خود را آنست که دروی توسیع ست که اگر کسے را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن
نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه
و تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در سپین نیز بحسب ظن و تخمین
میسر ست خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتے داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض
شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جاے عوام فتدبر
و تحقیق روایت کرده است ابو داود از امیر المومنین علی که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه
نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و
ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر
که وی گذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
ابوداود از نافع و عبد بن واقد مے آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد
و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم
چون در تعجیل مے آمد او را امرے میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات
که ناطق ست در جمع بطریقے که مذهب ابو حنیفه است و ظاهر آن مے نماید که روایات در عدم جواز جمع در وقت واحد جمع معنی

تاخیر تا آخر وقت وتعجیل در اول همه آمده وامام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً للمحافظة الوقت
وشیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست ودر روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم **تنبیه** انچه گذشت در جمع بین الصلوتین
مر مسافر را بود فاما جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضے از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند وباین قائل ست شافعی
واحمد واسحاق وبعض رفته اند بجمع در مطر وباین قائل ست شافعی واحمد واسحاق وقائل نیست شافعی بجمع مر مریض را واین
عبارت ترمذی ست واز ابن عباس می آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی باباً من ابواب الکبائر
وعمل برین ست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه انتهی ومسلم بطرق متعدده از ابن عباس
آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرد میان ظهر وعصر ومغرب وعشا بمدینه بے خوف ومطر ودر روایتے بے خوف وسفر
پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج ومشقت نیفتد از امت را وترمذی نیز این حدیث را از ابن
عباس در جامع خود آورده وامام نووی از ترمذی می آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثے که اجماع کرده اند امت
بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف ومطر ومگر حدیث قتل شارب خمر در مرهٔ رابعه ونووی میگوید که این سخن ترمذی
در حدیث قتل مسلم ست زیرا که وی منسوخ ست یا جماع ومتروک ست عمل بدان مر تمامهٔ امت را واما بحدیث جمع بی خوف
ومطر خود قائل اند بعض بعذر مرض وجماعهٔ مثل ابن سیرین واشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد
آنرا ولهذا تعلیل بعدم حرج کرد نه بمرض ومانند آن انتهی واین نیز نزد حنفیه محمول ست بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر با آن که
گفته اند که بعض نقاد را در بعضے از احادیث مسلم سخنے هست وشاید که این حدیث از آن قبیل باشد والله سبحانه وتعالی
اعلم واز برای قصر وجمع مسافتی معین تحدید نفرموده ودرین باب چیزے صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرمود
وهمچنین در تیمم سفرے محدود مروی نیست شک نیست که در کتاب وسنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست
وانچه واقع ست مطلق سفر ومسافرت ست واز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بود
بعض قریب وبعض بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه وتابعین را در تحدید وتعیین آن اختلاف بسیار ست
وانچه مذاهب ائمهٔ اربعه است انیست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم ولیلة ودر قولے دیگر بیومین
چنانچه در هدایه وشروح اوست اما در حاوی که مذهب ایشان ست شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل وهشت میل باشد
واین چهار برید ست وهمین ست قول مالک واحمد وایشان حدیثے می آرند از ابن عباس وابن عمر که گفتند گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد
ودر روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس ودر روایتے از مکه تا طائف ودر روایتی از مکه تا جده ودر صحت این
احادیث سخن ست ونزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر ست بسیر ابل ومشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله
گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال وبرسد بمنزل واستراحت نماید وبیتوتت کند در وے وبرود
روز دوم تا بعد از زوال وسوم روز تا وقت زوال وبرسد بمقصد میگردد مسافر ومترتب می شود بروی احکام سفر در قول
صحیح وشرط نیست که از صبح تا شام برود ومعتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ وهو الصحیح وبعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر
نموده اند به بیست ویک فرسخ وبعض به هژده فرسخ وبعض به پانزده واولی تقدیر بهژده است که وسط است وعلیه الفتوی

كذا في بعض شروح الهدايه وهر كه تقدير كرده بجزء اعتقاد كرده كه آن مسيرت سه روزه است ونزد امام ابي يوسف
رحمه الله دو روز واكثر روز سوم معتبر ست زيراكه اكثر حكم كل دارد ودليل بر مذهب امام ابوحنيفه رحمه الله بعض اين حديث را
آورده اند كه در صحيح بخاري از ابن عمرؓ آمده است كه آن حضرت فرموده صلى الله عليه وآله وسلم لا تسافر المراة ثلثة ايام الا مع
ذي محرم پس معلوم شد كه غايت طول حد سفر ومشقت وعروض لوازم ومخاوف آن سه روز ست وهرچه كم ازين ست تقصير
ولا يعتد به است ودر دلالت اين حديث بر تعين بودن سفر اقل از ثلثة ايام نظر ست ونيز در بعض طرق اين حديث مسيرة يوم
نيز واقع شده است واكثر استدلال كرده اند بحديث مسح خف كه فرموده است يمسح المقيم يوما والمسافر ثلثة ايام ولياليها
زيرا كه لام والف در مسافر براي استغراق ست پس معني اين چنين شود هر مسافر مسح ميكند سه روز وشب پس اگر حد سفر كمتر از ان
اعتبار كنند هر آئنه مسافرے باشد كه ممكن نباشد او را مسح ثلثة ايام واراده اين معني كه مسافر مسح ميكند اگر مستوعب گردد
سفر او سه روز را خلاف ظاهر عبارت است وتخصيص بودن ثلثة ايام ظرف مسافر نه بمسح كذا ذكروا فليفهم وبالجمله بعض احاديث
واخبار ناظر اند در ثلثة ايام وبعض كمتر از ان وبعض در چهار بريد ودر بعض احاديث سه ميل يا سه فرسخ نيز واقع شده چنانچه
در حديث انسؓ آمده است كه بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون بيرون مے آمد مسيرت سه ميل را يا سه فرسخ را شك
راوي ست قصر ميكرد نماز را رواه مسلم وابو داؤد وگفته اند كه اين اصح حديثے ست كه وارد ست درين باب وبعض گفته اند مراد
باين مسافت ست كه ابتداے قصر از انجاست نه غايت سفر كذا في فتح الباري ودر مذهب اصحاب ظاهر آنست كه سفر خواه
ممتد بود يا قصير قصر صلوة در وے مباح ست زيرا كه در نص قرآن واحاديث مطلق سفر واقع شده ومطلق سفر شامل
قريب را وبعيد را ونيز اختلافست امت را در تعيين وتحديد آن تا گفته اند كه قريب هشت قول درينجا هست پس رجوع
بحكم ظاهر نصوص اولي باشد وشك نيست كه مذهب امام ابوحنيفه رحمه الله باحتياط قريب تر ست كما لا يخفى فائده بريد
شانزده فرسخ را گويند وفرسخ سه ميل وميل از منتهاے مد بصر را گويند زيرا كه بصر ميل ميكند بر روے زمين تا آنكه فاني ميشود
در ادراك وے وباين معني جزم كرده است جوهري وبعض گويند حد وے آنست كه نظر كنند شخص در ارض مستويه
ودر نيابند كه مرد ست يا زن وآتيده است يا رونده وبعض تقدير كرده اند او را بشش هزار ذراع وذراع بيست وچهار
انگشت به پهنا واين قول اشهر ست وبعض دوازده هزار قدم انسان وبعض چهار هزار ذراع وسه هزار نيز گفته اند
كذا في فتح الباري والله اعلم **فصل** در عادت حضرت نبوي صلى الله عليه وآله وسلم در قرات قرآن واستماع آن
وكمال خشوع وخضوع وگريستن در حالت قرات قرآن از خود يا از غير آوردن مصنف اين فصل را چندان درينجا در موقع
نيفتاد درين متصل فصل قرأت بايا اينجا كه در آخر فصل قيام ليل ووتر بتقريب ذكر بعض مسائل قرات قرآن تقريب ساخته بود
بايست ذكر كرده شود الله اعلم شايد كه بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذكر ميكرد كما لا يخفى بدانكه حضرت نبوي صلى الله عليه وآله وسلم
هر روز وظيفه وورد معين از قرآن داشت كه تلاوت كردے چنانچه بعد از صلوة وقبل النوم مثلاً وترك آن هرگز نكردي
مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دين وغزا ودر ورود وفود وجز آن از انچه مانع از تلاوت آمدے ومهم بودے وتلاوت
خواندن قرآن را گويند بطريق تتابع وتوالي مثل ورد ومدارست وورد وظيفه كه در اوقات معين قرار دهند وقرات عام تر از ان
است وتلاوت آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم بطريق وظيفه از انچه نزول يافته بود از سور وآيات قرآن بوده باشد ونيز
گفته اند جبرئيل در ماه رمضان تمام قرآن را مے آورد وبا آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم مدارست مي نمود ودر اوقات ديگر

بتمامی بجای آمد پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عائشه رض که گفت نسیانم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم میگردد و بعضی از صحابه نیز که عدد آنها در کتب
سیر مذکورست در اواخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن در صحائف از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانکه
در محل خود مذکورست و از آنچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیثیست که بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داود است
که از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که چنین رسیده است
بمن که تو صوم دهر میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلی یا رسول الله همچنین ست فرمود روزه دار مثل روزه داود
که وی اعبد الناس بود یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یکماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله من
بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول الله زیاده از آن میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر
ازین تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفه یا غیره بترتیل تمام خواندی یعنی مفسر و مبین حرف حرف و بر اواخر
آیات وقف کردی این دو مسئله در آخر فصل وتر گذشته است و در اینجا از آنچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد
فنذکر و حروف مد را که الف و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور باشد تمام مشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن را
و یای الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقت خود دریابند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبیعی گویند
که لازم طبیعت این حروف ست و این کمترست از مدی که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد از آنها چنانکه
تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مسمی بالدرر المنضد فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ایم و در اول قرات بموجب امر الهی
تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه گفتی همز در لغت بمعنی
غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین و اجفان ست و بمعنی ضغط و نخس که بمعنی زیر کردن ست و بمعنی دفع و ضرب آمده
و مراد بهمز شیطان وسوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیر وی بجنون نیز واقع شده است
و نفخ در لغت دمیدن و پر باد کردن ست و مراد اینجا کبرست که شیطان آدمی را درین ورطه اندازد و بباد نخوت و تکبر
پر بیازد و نفث بمعنی دم کردن ست و مراد بوی شعر و سحر داشته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قرات اختلاف کرده اند
مختار انست اعوذ بالله او استعیذ بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکورست و مروی از ابن مسعود همچنین ست و گفت
که خوانانید مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همچنین و فرمود خوانانید مرا جبرئیل همچنین و اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم نیز آمده است و اختلاف ست که امر باستعاذه از برای ندبست یا وجوب جمهور بر اول اند و آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود آورده اند که عبد الله بن مسعود رض
را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من خوانم و حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم
من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره نسا را تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم استماع فرمود و در خضوع و خشوع و بکا در آمد تا آنکه از چشمهای مبارک
روان کرد و در روایتی آمده که چون ابن مسعود باین آیت رسید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بس کن بس کن
و آن حضرت قرآن را در مجموع حالات میخواندی یعنی ایستاده و نشسته و خفته و با وضو و بی وضو بجز جنابت [illegible]

قراءت قرآن کشد سے چنانکه عائشه گفت که مانع نیامدے رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم از ذکر خدا و در بعضے از خواندن
قرآن هیچ حالی رواه البخاری ودر آثار از امیر المومنین عمر آمده که در جماعه نشسته قرآن میخواند پس از ان باقتضای حاجت
رفت وباز آمد وقرآن خواندن گرفت پس گفت مردے از حاضران مجلس یا امیر المومنین قرآن میخوانی وحال آنکه وضو نداری
فرمود که فتوے داده است ترا باین اخرجه الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول ودر بعض اوقات قرآن بتغنی خوانده
ودر آن ترجیع وترديد صوت کردے چنانچه حفاظ خوش آواز خوانند وترجیع کنند ودر روز فتح مکه سوره فتح را همچنین خوانده یعنی
ترجیع صوت وترديد آن چنانکه بخاری ومسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
روز فتح مکه بر ناقه میخواند سوره فتح را وترجیع میکرد در قراءت آن پس قراءت کرد عبد الله بن مغفل وترجیع کرد تا بنماید مردم را
صورت آن ودر روایتے از بخارے آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل آآآ سه بار وبعض گفته اند که سبب حدوث ترجیع
حرکت ناقه بود که تیز میراند نه بقصد واختیار والله اعلم ومیفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیارائید قراءت قرآن را
بآوازهاے خوش در جامع الاصول از ابی داؤد ونسائی از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید
قرآن را بآوازهاے خود ودر مشکوة از احمد وابن ماجه ودارمے نیز آورده ودر روایتی از دارمی آورده تحسین کنید
قرآن را بآوازهاے خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن واز اینجا معلوم شد که لفظ قراءت که مصنف زیاده
کرده از حدیث نیست وگویا که زیادت آن بجهت رعایت ادب است یعنی مراد تحسین قراءت است که فعل بنده است
نه تحسین ذات قرآن ومیفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند آنکس از ما نیست ولفظ حدیث این ست که لیس منا من
لم یتغن بالقرآن راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است گفتند اگر کسے خوش آواز نبود چگونه خوش آوازے کند
گفت هر مقدار که توانائی داشته باشد تحسین قراءت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابوداؤد
از عبد الله بن یزید آورده واین حدیث طرق متعدده دارد ودر صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده وغیر بخاری در آخر حدیث
زیاده کرده یجهر به بدانکه اصح آنست که تغنی درین حدیث از غناست بمد نه از غنے بقصر بمعنے توانگرے وبی نیازے چنانکه
بعض گفته اند نه از ان جهت که تغنی بآن معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس بعض گفته اند
مراد بتغنی اینجا جهر بقراءت است که در حدیثے بطریق عطف تفسیر واقع شده وصحیح آنست که مراد تحسین وتطییب صوت وتزیین
وتحزین اوست بطورے که مورث خشیت وجمع همم وباعث مزید شوق وحضور وموجب رقت وتاثیر در قلوب گردد با رعایت
قوانین تجوید ومراعات نظم در کلمات وحروف چنانکه در مشکوة از حدیث دارمے آورده است که پرسیده شد از ان حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کدام یکے از آدمیان احسن است از روے صوت وقراءت مر قرآن را فرمود آنکه چون بشنوی قراءت
او را ظاهر شود از روے اثر خشیت وتحزن نه رعایت قوانین موسیقی وتکلفات در تغنی زیرا که در کراهت وحرمت آن
ومنع ونهی از ان احادیث وارد یافته چنانکه بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود از حذیفه آورده اند که گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب واصوات ایشان ودور دارید خود را از لحون اهل عشق ولحون اهل
کتابین وسرانجام ست که بیایند بعد از من قومے که ترجیع کنند بقرآن مثل ترجیع غنا ونوحه در نگذرد قرآن از حنجرهاے
ایشان یعنے نرسد بمصعد قبول مفتونه است دلهاے این قوم ودلهای آن کسانی که خوش دارند کار ایشان را ودر کتب فقه نیز
تشدید وتکبیر بران بحدے واقع شده که بعد از اطلاع بران مسلمان پرهیزگار را مجال جرأت وارتکاب آن نماند وگفته اند

که در خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب سیم کفر بود و بالجمله افراط در تغنی بحدے که موجب تغییر حروف و صفات آن و اشباع
حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است و خواننده و مستمع راضی بدان آثم و قول فصل درین باب
آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب و تغنی بر دو نوع ست یک نوع مقتضائے طبیعت که بے تکلف
نزد طربان شوق و طرب طبع بآن سماحت میکند و بتمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصے را بالطبع باز گذارند و تکلف
و تحمل بخصوص الحان معهوده که موسیقیه بنفس وی راه نیابد آن تطریب و تلحین ازوی صادر شود بے خروج از دائرهٔ تجوید و مراد
بلحون عرب نیز همین ست چه قرأت ایشان بلحون طبیعیه طیبه و اصوات لطیفه لینه است که تکلف را بدان راه نیست و این نوع
باجماع زائد ست و اگر چه طبیعت بزیادت تحسینی و تزئینے اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبے ابوموسے
اشعرے قرآن میخواند و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در گوشهٔ استماع میفرمود چون حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
او را بدان خبر کرد و تحسین نمود ابوموسی اشعرے گفت حضرت رسالت را صلے الله علیه وآله وسلم که لو علمت انک تسمع لحبرته
لک تحبیرا یعنی اگر دانستمی که تو مستمع بودے قرأت مرا هر آئینه مے آراستم خواندن خود را آراستنی تمام باین حدیث معلوم
شد که بعض مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن
معنے ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شئے حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی
آنست که از سماحت و بے تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که با نواع الحان
موسیقیه ایقاع میکنند و با وزان و ایقاعات مخصوص میخوانند و این نوع را جماعت مساعت کروه داشته اند و قرأت
بدین نوع را منع کرده اند انتها و بعض علما تغنی را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنے بقصر بمعنے توانگرے
و بے نیازے داشته اند یعنی هر کرا حق سبحانه قرآن داد و علم تجوید بدان و از خلق بے نیاز نگردد و غنای قلب حاصل
وقت وی نشود و توکل بر مولاے خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد وی از ما نیست و بر طریقهٔ ما نه چنانکه در حدیث
آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما اعطے فقط غلط و نیز فرموده من قرأ القرآن یتاکل به الناس
جاء یوم القیمة و وجهه عظم لیس علیه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرا و علما که بملازمت ملوک و امرا کنند و علم قرآن را وسیلهٔ
آن سازند ورود یافته است و بعض گویند که تغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطاست قاضی عیاض مالکی که از
مقتدایان شراح حدیث و محققان ایشان ست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و در قاموس نیز
گفته که تغنیت بمعنی استغنیت و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود و لیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبے ست چنانکه
گفتم والله اعلم **فصل** در عیادت نبوے صلے الله علیه وآله وسلم در پرسش بیماران مقصود درین فصل بیان نماز جنازه است
و این فصل عیادت و احکام دیگر از مقدمات اوست و بدانکه عیادت از جملهٔ عبادات فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت
آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل و علا روز قیامت به بنده گوید اے بندهٔ من
پروردگار تو ام بیمار شدم و مرا عیادت نکردے بنده گوید خدایا تو پروردگار جهانیانے عیادت تو چگونه بود فرماید که
فلان بندهٔ من بیمار شد و عیادت وے نکردے اگر تو عیادت او میکردے هیافتی مرا نزد وے و ظاهر از کتب معتبره
آنست که عیادت از حقوق صحبت ست و لهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از
حقوق اسلام [illegible] شمرده و [illegible] حدیث [illegible] که مسلم از ابوهریره آورده که حق مسلم بر مسلم [illegible]

واجابت دعوت وتشمیت عاطس موید آنست ودر روایتی از مسلم شش گفته ونصیحت مسلمان در لوقت طلب وی نصیحت را زیاده کرده وظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت بود چنانچه گفت هرکه از یاران وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیمار شدے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عیادت فرمودے اگر از یاران صحابہ یعنی اخص که طریل الصحبت وکثیر المجالست باشند مراد دارند واگر بمعنی اعم که دران اکتفا بمجرد روایت کنند خود تامه مسلمانان آن عهد یاران آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده اند فافهم وچون درآمدے نزدیک بیمار شدے وبنشستی بسر بیمار نشستے واز حال وے سوال کردی و گفتے کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه مے یابی وبسیار سوال کردے وچه میخواهی وطبیعت بچه چیز مشتهی وخواهان است واگر چیزے را مشتهی بودے وآن چیز مضر نبودے آن چیز را بمریض دادن فرمودے احادیث صحیحه بانها ناطق ست وصاحب مشکوٰة حدیث ابن ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عیادت کرد مرد ے را فرمود چه میخواهی وبچه میل دارے از طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هرکه نزد وے نان گندم باشد بفرستاند برای برادر خود بسبتر فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد و بطلبد بدهید مراورا ودر حدیثے دیگر آمده که هرکه بچشاند مریض را انچه دلش بخواهد بچشاند اورا خدا تعالی از میوهای بهشت طیبی میگوید که این بنابر توکل ست بخدا اے رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنابرانست که آن مریض مشرف بر موت بود واز حیات او نومیدی دست داده ودر لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است مصنف وآمده است در کتاب الهدایه نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت ومضر نبودے چنانکه نان گندم در اغلب احوال ایچنین ست ونیز اگر مراد اشتهای صادق دارند که علامت صحت وقوت فراخ ستانیز وجه دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که اگراه نکنید وبزور ندهید بیماران خود را طعام وشراب زیرا که طعام وشراب میدهد ایشان را خدا تعالی یعنی بی میل واشتهای صادق واللہ اعلم ودست راست بر بدن بیمار از جبهه ورو ے یاسینه وشکم ویا دست فرود آوردے واین دعا خواندے اللهم رب الناس اذهب الباس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری ومسلم آمده ودر روایتے اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا کاشف له الا انت واز برای بیمار سه بار دعا کردے چنانچه اوی عاست چون سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار ودر جامع الاصول در حرف صاد در کتاب الصحبت حدیث بخاری وابی داؤد واز عائشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه ودر روایتی عام حجة الوداع بیمارے شدیده از شکم پس آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعیادت وی پس گفت پدر من یا نبی اللہ من مرد ے مالدارم وجز این یک دختر کسے نیست که وارث من شود ومیخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث وثلث بسیار ست پس برای وصیت پستر نهاد دست مبارک خود را بر جبهه وسینه وشکم پدر من وفرمود اللهم اشف سعدا واتمم له هجرته گفت سعد پس بودم که من همیشه مے یافتم راحت سردی دست پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت میکنم ودرین روایت تکرار این کلمه نیست ودر انچه آورده در کتاب وصیت از حرف واو روایات بتفصیل آورده ودر بعضے از آنها این کلمه مکرر آمده وچون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمدے بر بیمار گفتے لا باس طهور ان شاء اللہ چنانکه در جامع الاصول ومشکوٰة از حدیث بخاری آمده ومصنف میگوید وگاه گفتے کفارة وطهور ومراد کفارت ذنوب وطهارت از آثام ست ودر فضل مرض عموما وخصوصا وتکفیر وتطهیر وے از ذنوب وآثام وبشورت اجر وثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در حدیث آمده است

کفارے که در پاے مسلمان نخلد نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات اوست و این مسئله در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر
والثواب بتفصیل مشرح و مبین شده است و از عائشه نیز بروایت بخارے و مسلم آورده اند که اگر بکسے ریشے و جراحتے بودے
آنرا رقیه یعنی افسون کردے باین رقیه که انگشت مسبحه خود را بر خاک نهادے پس بر داشتی و گفتی بسم الله تربة ارضنا بریقة
بعضنا لیشفی سقیمنا باذن ربنا در مشکوٰة باصبعه واقع شده بے تقیید بمسبحه و یا سبابه و در حصن حصین برمز مسلم باصبعه السبابة
آورده و ابهرے در شرح مشکوٰة از امام نووی نقل میکند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگرفت از لعاب
دهن مبارک بر انگشت مسبحه خود پستر مے نهاد انگشت را بر خاک تا چیزے ازان بانگشت مبارک بچسپید پس بعد ازان
مسح میکرد بانگشت بر موضع قرحه و جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از تورپشتی نقل میکند که گفت انچه سبقت
میکند بفهم ازین صنیع حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تربت ارض اشارتست بفطرت آدم و ریقه بعضنا
اشارتست بنطفه که پیدا کرده شده است از وے آدمی گویا تضرع کرده و در خواسته بلسان حال و فحوای مقال که خداوندا
تو آن قادرے که اختراع کردے و ایجاد نمودے آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ماء مهین آسان است بر تو
که شفا دهی کسے را که نشا وے این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت بتحقیق گواهی داده اند مباحث طبیه
لعاب دهن را تاثیرے و مدخلے در نضج و پخته شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات است و تراب وطن را نیز تاثیر است
در حفظ مزاج اصلے و دفع نکایت مضرات و لهذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفته اند که اگر از برداشتن آب از وطن
عاجز باشد باید با خود خاکے از زمین مالوف بردارد و با آبهاے که در دیار غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد
تا ایمن شود از تغیر مزاج و رقی و عزائم را آثار عجیبه است که عقول از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انتهی و حق آنست
که افعال و اعمال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را اسرار و غوامض است که مفوض و موکول بعلم اوست و آنهاے که
در مضیق طبیعت و فلسفه گرفتار اند دست و پاے میزنند و قاضی بیضاوے سامحه الله نیز گرفتار است باین طریق
و سلامت در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعض شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است صلی الله علیه وآله وسلم
چنانچه در رفعنا بعضهم درجات گفته اند و مراد بارض ارض مدینه است که او را خاصیتے در شفاے مرایض باحادیث
ثابت شده است و بالجمله رقیه بقرآن و اسماے الهی و بانچه از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست است و انچه معنی او
معلوم نباشد و بزبان معهود نبود جائز نیست مگر آنکه بر زبان نبوت رفته باشد چنانچه در افسون نیش کژدم در حدیث آمده
بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا والله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیاید انشاء الله
تعالی و بخارے و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذے آورده اند که عائشه گفت عادت شریف حضرت نبوے صلی الله
علیه وآله وسلم آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جاے گرفتی هر دو دست مبارک جمع کردی و نفث بدانها
بردے و دران نفث کردے یعنی باد دهن دران دمیدی و سوره اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و در روایتے معوذات و قل هو الله احد بخواندے و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع
بر تثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز دران داخل بود و بیان آن در فصل ادعیه که بعد از سلام نماز خواندی کرده شده اند
آنکه درینجا گفته اند که در حدیث ذکر نفث مقدم است بر قرائت و ظاهر آنست که قرائت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن
بدم همراه شده برسد و این اشکال در روایتے که مصنف آورده بحرف واو واقع شده توجیه ندارد چه عطف بواو

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلاً اگر یکی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت بر آنکه نخست زید آمد و عمرو بعد از وی

ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است

و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال دران روایت است که نفث مقدم بحرف فا ذکور است چه فا برای

ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد دمید پس از آن خواند اینجا بعضی گویند که وقوع فا سهو کاتب است یا سهو راوی است و

این وجه بعید است بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد نفث را پس از آن بخواند و پیشک اراده نفث مقدم بود بر قرأت و بعضی گویند

تقدیم نفث بر قرأت از جهت مخالفت ساحران و مبطلان است که قرأت قبل از نفث کنند والله اعلم و بالجمله این سور را بخواندی

و هر دو دست مبارک در بدن طیب خود و در روایتی روی و جسد مبارک خود را و در روایتی سر و روی و پیش جسد شریف را

بمالیدی آن مقدار یعنی تا آنجا که دست رسیدی سه بار همچنین کردی یعنی خواندی و بدمیدی و بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل این حدیث

اینجا و مناسب این مقام که رقیه کردن و بدمیدن و بمالیدن ادعیه است بر بدن بیمار آنست که عائشه گفت که چون آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شد فرمود تا من همچنین کردم یعنی خواندم و دمیدم و دستهای مبارک وی را میگرفتم و بر بدن وی میمالیدم

در جامع الاصول همچنین است و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی بتفصیل گفت که من میخواندم

و به دست وی مسح میکردم و بر هر تقدیر خواندن و دمیدن از عائشه بود و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه

وآله وسلم خود نفث میکرد و خود قرآن میخواند و عائشه دستهای مبارک وی را گرفته بر بدن وی میمالید زیرا که غایت ضعف

و وجع مانع بود آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از تحریک یدین برین روایت دمیدن و خواندن از حضرت صلی الله علیه

وآله وسلم بود و دست مالیدن از عائشه و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع

اوقات از شب و روز عیادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف است که عیادت در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز

شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه میگوید که ترک عیادت روز شنبه مخالفت سنت است و گفته است که

این بدعتی است که طبیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی

بیمار شد و این طبیب را الزام بملازمت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عیادت آن روز

که در دین یهود سبت است از دست نرهد و اگر برود گردنش زنند عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاکت

بیمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد از آن این رسم شایع شد و اکثر مردم بران اعتماد کردند و نیز

میگوید ابن صلاح قولی غریب از فراوی نقل کرد که عیادت مستحب است در زمستان بشب و در صیف بروز و شاید که حکمت در وی

آن باشد که محنت و کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب است و در صیف بدرازی روز و در عیادت تنفیس و استرواح اوست

و نقل می فرمود که چون کسی برادر مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا بنشیند بیمار را و چون بنشیند و رحمت

بر وی فرود آید تا غرق رحمت شود و چون صباح بود یعنی عیادت در جانب صباح بود که آنرا غدوه گویند هفتاد هزار ملک

بر وی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آنرا عشیه خوانند هفتاد هزار ملک بر وی درود فرستند تا صباح و در

جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کننده مریض بود در روایتی هر که عیادت کند برادر

مسلمان را لا یزال در بستان بهشت است و در روایتی در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند باز گردد از عیادت و حدیث ابی داود

و ترمذی از علی مرتضی آورده از قول او و چون صباح بود الخ و در بعضی روایات در آخر این حدیث آورده و باشد مراد او را

بستانی وی بهشت و در روایتی آمده که ابو موسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی آمده و حسن این حدیث از
علی روایت کرد و این حدیث را احمد و ابو یعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقدسی
در مختاره حدیث دیگر آورده که کسیکه میرود بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت و در روایتی خوض میکند تا نشیند الخ
تا به نشیند پیش بیمار و چون بنشست غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث ست ظاهرا
مقصودش بیان مضمون این احادیث ست پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت
درد چشم نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابو داؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم از درد چشمی که داشتم و گفته اند که سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث رد است بر کسی که قائل ست که عیادت
ارمد یعنی کسیکه درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی
عیادت نبود درد چشم و دمل و درد دندان و گویند که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف ست بر یحیی بن کثیر و این حدیث
بطریق دیگر ضعیفا از ابی هریره نیز آمده والله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میکرد بیمار شد
او را عیادت فرمود بخاری و ابو داؤد از انس آورده اند که پسری یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم پس بیمار شد
پس آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی و عرض کرد بر وی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و
به نشست نزد سر وی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای پسر
ابو القاسم را صلی الله علیه وآله وسلم پس مسلمان شد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود شکر مر خدای را
که خلاص گردانید او را از آتش دوزخ و ازین حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست ست و عیادت کافر جائز ست خصوصا
بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب ست که مصنف حکایت ابوطالب را آورد و با این حدیث
جمع کرد و گفت و چون عم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود او را عیادت فرمود و بر وی اسلام عرض کرد ابوطالب
قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد بدانکه مشائخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابوطالب بثبوت
نه پذیرفته و در صحاح احادیث ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد
وی قبول نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت من والله استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده شوم
پس این آیت نازل شد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الآیة + و آنچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب وی
که در حالت حیات خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت وی بنبوت آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و در بعضی
روایات آمده که ابوطالب گفت والله یا ابن اخی اگر خوف آن نمی بود که مردم خواهند گفت که وی این کلمه از جهت جزع
و عجز موت گفته هر آئینه میگفتم آن را و آن را بنهان با تو بگویم و چون نزدیک رسید موت وی دید عباس بجنبانید که می جنباند
لبهای خود را گوش نزدیک دهان وی برد و شنید که کلمه ایمان میگوید گفت یا ابن اخی والله گفت برادر من کلمه را که
امر کردی او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده است در روایت ابن اسحق که وی اسلام آورد نزد موت و شیخ ابن حجر
در فتح الباری میگوید که معرفت ابوطالب به نبوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بسیاری از اخبار آمده و تمسک
کرده بدان شیعه بر اسلام وی و استدلال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت مند ارمی ان و گفته که بیان آن
کرده ایم آنرا در ترجمه ابی طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهی مخفی نماند که صحت اسلام ابوین بلکه سائر آبای وی

صلی اللہ علیه وآله وسلم مشهور ست ومتاخرین بر اثبات وتقریر آنند ودرین باب مبالغه دارند برخلاف طریقه متقدمین وشیعه
اسلام ابوطالب را نیز ازین قبیل دانند واللہ اعلم **فائده** از آداب عیادت آنست که وضو کند وحسبة للہ رود وبیمار را
تسلی دهد وصبر فرماید واز چگونگی احوال پرسد وتنفیس وتقویه وی نماید وامیدوار حیات گرداند وباجر وثوابی که بر مرض
در احادیث وارد شده است بشارت دهد ودر وقت در آمدن بگوید لا بأس طهور ان شاء اللہ تعالی ودست بر بدن بیمار نهد
وادعیه ماثوره بخواند وبیمار را دعا کند واز برای خود از وی دعا خواهد ودر نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را
دوست دارد وغوغا نکند وسخن بسیار که او را ناخوش آید نگوید ونزد بیمار چیزی نخورد وباید که در عیادت شتابی نکند
وبعد از دو سه روز از بیماری بعیادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز همچنین بود وهر روز بعیادت نرود بلکه یک روز
درمیان یا بعد از دو سه روز برود وکل ذلک ورد به الاحادیث والآثار والله الموفق **فصل** در عادت نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم در احوال میت واداء حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی اللہ علیه وآله وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم
بمیت ومعامله وی بامورے که ویرا در قبر وقیامت نافع بود مثل تلقین وتثبیت ودعا ونماز وقضای دین مانند آن
ومشتمل بود بر احسان باقارب واهل میت وی بتعزیت واطعام وتفقد احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم
که فرمود که هر که مرد ومالی بگذاشت از برای اهل اوست وهر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است ودر اقامت عبودیت
احیاء وتعلیم احکام در آنچه با میت بآن معامله کنند مثل صبر وترک جزع وفزع ومنع از نوحه ودیگر مراسم جاهلیت اول احسان
بمیت کردی وتجهیز وسامان کردی وی بسوی آخرت بر احسن احوال وافضل صفات ظاهر وباطن فرمودی وتفصیل آنچه
بطریق اجمال ذکر کرده آنست که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم وجمیع صحابه صف کشیدندی وبرای میت استغفار کردندی
وبروی نماز گذاردندی ودعا کردندی واز حضرت عز شانه طلب رحمت وآمرزش کردندی در احادیث صحیحه آمده است
که هر میتی که بر وی صد کس وبروایتی چهل کس نماز گذارند البته آمرزیده میشود ودر روایتی سه صف ودر روایتی امتی
از مسلمانان واقع شده وبی تعیین عدد وبعد از آن همراه شده وبشفاعت وی بحضرت عزت رفته او را بدفن رسانیدندی
وقواعد تکریم وتجمیل مسلمانی بجا آوردندی ودر صحیح ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله
وسلم فرمود پنج چیز ست هر که در یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود او از اهل جنت عیادت وحضور جنازه ونگاه داشتن
روزه ورفتن بمسجد وآزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه ودر مشکوة بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که روزی
آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دار برخاسته باشد ابوبکر گفت منم
یا رسول اللہ فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول اللہ فرمود کیست که مسکینی را طعام
داده باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول اللہ فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم وی گفت منم یا رسول اللہ فرمود
جمع نشود این چهار چیز در مردے مگر آنکه در آید بهشت را وحضرت رسالت صلی اللہ علیه وآله وسلم خود با جمیع صحابه که حاضر بودند
بر بالای قبر وی بایستادی واو را دعا کردی وتثبیت وی بر کلمه ایمان وجواب سوال منکر ونکیر خواستی ودر محتاج ترین
وقتی که وقت غربت وتنهائی در قبر ست او را از حق در خواستی ودر جامع الاصول حدیث ابی داود از عثمان رض آورده که گفت بود رسول
صلی اللہ علیه وآله وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بر وی ومیگفت استغفار کنید مر برادر خود را وسوال کنید برای
وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سوال کرده میشود از وی واز علی رض آورده که بود آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم

که میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدک نزل بک وانت خیر منزول به فاغفرله ووسع مدخله و در تلقین میت بعد از
دفن حدیثے آمده که نزد شافعیه معمول ست سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آرد
که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون مرد یکے از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید خاک بر وے باید که بایستد
مردے از شما نزد سر وے وبگوید یا فلان ابن فلانه وے یعنے میت مے شنود آنرا ولیکن جواب نمید هد پستر بگوید
یا فلان بن فلانه چون این بار مے شنود برمے نشیند در قبر پستر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن
مرا رحمت کند خدا یتعالے ترا ولیکن شما نمے شنوید پستر گوید اے فلان یاد کن آنرا که بر آمده تو بران از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه تو راضی شده که خداے پروردگار تست ومحمد پیغمبر تست واسلام دین تست
وقرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکے از منکر ونکیر دست دیگرے را و میگویند بیرون آئید از پیش این بنده
چه کار داریم اکنون ما با وے که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردے در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله
اگر نام مادر میت ندانیم بلکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است وهمیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی وظاهر
مراد آنست که این فعل ازان حضرت منقطع نبود که یکبار و دوبار میکرد و بعد ازان میگذاشت بلکه دوام واستمرار داشت
بحسب اوقات وعادت مستمره داشت که گاهی قبور را تعاهد وتفقد کردے وبسلام ودعا که موجب حصول روح وراحت
ونزول رحمت ومغفرت بود مخصوص کردے این فعل ازان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در حق بعضے از اصحاب مخصوص
بودے و در زیارت قبور علے العموم تمامه اهل قبور را باین تشریف مشرف و مستعد گردانیدے وکلام در زیارت قبور
در آخر فصل تفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودے چنانکه گذشت وآخرت را یاد دادے
وبوصیت وتوبه فرمودے تا مورث محبت موت ولقاے الٰهی جل وعلا گردد وبحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه
برضا ومحبت وسےتعالے فائز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا وتعلقات وے آسان باشد یا بدعا حاضران را امر کردی تا مریض
مشرف بر موت را که اورا محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق ورسالت رسول کردندے ومیفرمودے لقنوا موتاکم
لا اله الا الله تا آخر کلام وے کلمه توحید بود وبحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سلامت ایمان وحسن
عاقبت از عالم برود ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید وترمذی
از عبد الله بن المبارک مے آرد که تلقین کرد او را مردے چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبرانم
تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست واز عادات امم ضلال کفار ومشرکان که ایمان به بعث ونشر ندارند منع وزجر
کردے چون منع وزجر از عادات اهل کفر وضلالت را علے الاطلاق ذکر کرد بعضے از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه
جزع ودر مصیبت وجهل وبیطاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد وگفت واز لطم خدود یعنی طپانچه زدن بر رخسارها وشق جیوب پاره
کردن گریبانها وحلق رؤس تراشیدن سرها وامثال آن از جزع وفزع ونوحه نهی وردع ومنع وزجر بلیغ فرمودے و
احتمال دارد که این لطم وحلق وشق وامثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن
از عادات آنهاست وبحمد واسترجاع یعنے انا لله وانا الیه راجعون گفتن ورضا بقضاے الٰهی امر کردے در صحیح بخاری
ومسلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی
الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وے از ما نیست واینها از اعمال جاهلیت ست واز ابے موسے اشعری رضی الله عنه آمده که گفت آن حضرت

صلی اللّٰه علیه وآله وسلم انا بریء من حلق وصلق وخرق حلق تراشیدن سر وصلق رفع صوت در مصیبت ونوحه کردن و بعضی
بلسلم وضرب وجه نیز تفسیر کرده اند وخرق پاره کردن گریبان واز انس رض آمده که بگذشت رسول خدا صلی اللّٰه علیه
وآله وسلم بر زنے که میگریست نزد قبرے پس فرمود بپرهیز خدا را وصبر کن اے زن گفت دور شو از من
که تو نمیدانی وترا این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند بآن زن که این رسول خدا بود که ترا صبر
مے فرمود وپند میداد پس آن زن پشیمان شد وبحضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم آمد واعتذار نمود که یا رسول اللّٰه
من نشناختم ترا معذور دار مرا فرمود اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند الصدمة الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت وزود آن
اعتبار دارد آخر خود خواهی نخواهی صبر کردنی ست وابوداؤد از ابی سعید خدرے آورده که گفت رسول خدا صلی اللّٰه
علیه وآله وسلم لعنت کناد خدا تعالی نوحه کننده را وشنونده را یعنی بسمع رضا ودر احادیث صحیحه آمده ان المیت یعذب
ببکاء اهله میت عذاب کرده می شود در قبر بگریستن اهل وعیال وی ونوحه کردن ایشان بر او ودر روایتی کسیکه نوحه کرده شود
بر وی عذاب کرده شود روز قیامت این حدیث بطرق متعدده آمده وعائشه رض این حدیث را بر آن وجهی که معنی او بظاهر
درفهم درآید انکار کرده واستبعاد نموده وگفته که آن حضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم هرگز اینچنین نگوید کسی چرا معذب شود
بگناهی که دیگرے کرده باشد وفرمود بس ست شما را قرآن مجید درین باب بخوانید + ولا تزر وازرة وزر اخری + وچون گفته شد
عائشه رض را که ابن عمر رض میگوید وروایت از پدر خود میکند که میت عذاب کرده میشود ببکای حی گفت بیامرزد خدا تعالی
ابا عبدالرحمن را واین کنیت ابن عمر رض ست وی دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد وآن حضرت صلی اللّٰه
علیه وآله وسلم گذشت بر یهودیه یا یهودے که گریسته میشد ونوحه کرده میشد بر وے فرمود که ایشان میگریند بر وے
ووے عذاب کرده میشود در قبرش ودر روایت دیگر آمده که عائشه رض گفت که پیغمبر خدا نفرمود که میت عذاب کرده میشود
بجهت بکای اهل وی بر وی بلکه خدا تعالی زیاده میکند عذاب کافر را ببکاے اهل وی بر وے یعنی این مخصوص بکافر
ست که معذب ست وبکای اهل وی بر وی بسبب مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده باشد وبعض گفته اند
که تعذیب میت ببکای اهل بر تقدیریست که او در حالت حیات راضی باشد بدان یا وصیت کرده بآن چنانکه اهل جاهلیت
میکردند وبران اجرتے قرار میدادند ودر صحیح بخارے ومسلم از مغیره بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللّٰه
علیه وآله وسلم کسیکه نوحه کرده شود بر وے عذاب کرده میشود بانچه نوحه کرده میشود بر وے یعنی بانچه نوحه گران اورا
بدان می ستایند بر روی وی بطریق استهزا وتهکم میگویند که وی متاذی میگردد اینجا نیز همان اشکالی که بر تعذیب وارد شود
در ود مے یابد که چرا بفعل دیگرے متاذی گردانند گویند از ان جهت که وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف
بدین صفات وراضی شده بآن بدین سبب محل توبیخ آمد والله اعلم واگرچه آن حضرت صلی اللّٰه علیه وآله وسلم از گریستن و
نوحه کردن وجزع وفزع کردن نهی کرده اما از ریختن اشک وحزن قلب بی آن اشیا منع نکردی وخود نیز کردی چنانکه
ابوداؤد وترمذے از عائشه رض آورده اند که رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله وسلم بوسه داد در میان دو چشم عثمان بن مظعون
که اول من مات من المهاجرین فی المدینة بود بعد از موت وے وگریه کرد واز هر دو چشم مبارک وی اشکها میریختند وبخاری
ومسلم از انس رض آورده اند که محزون شد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله وسلم بعد از قتل قراء اشد حزن که ندیده بودم او را هرگز
که اینچنین شده باشد واز عائشه رض آورده اند که چون رسید خبر قتل زید بن حارثه وجعفر بن ابی طالب وعبداللّٰه بن رواحه

رسول خدا در مسجد محزون و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی درآمد و شدت بکای نسای جعفر را
بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آن مرد آمد و رفت کرد
و فائده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله و ممتنع نشدند
بگفته من فرمود بگذار و خاک در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر میت گریه و حزن اوست بر موت ابراهیم ولد شریف وی چنانکه میگوییم با وجود آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

راضی ترین خلق بقضای حق بود و شاکرترین و صابرترین از همه مخلوق بود در وفات ابراهیم که پسر دو ساله وی بود و بروایتی
شانزده ماه و هشت روزه و بروایتی یکسال و دو ماه و شش روزه و بروایتی هفتاد روزه و بر تقدیر اتفاق است که در مدت رضاع
از عالم رفت و لهذا در باب آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا کرده که ارضاع وی میکند و در روز موت وی که
در شب چهاردهم ماه ربیع الاول و بروایتی روز عاشورا بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بیست و هشتم یا بیست
و نهم است مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم است آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ماه و
آفتاب از آیات الهی اند موت کسی را در اینجا دخلی نبود و در بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا
یعنی اگر میزیست ابراهیم هر آئینه پیغمبر می بود و پیغمبر بودن جائز هم و چون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر
نبود لاجرم نزیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمت ظنی است لیکن
این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند که بودن او نبی بجهت چیست مگر ابنای پیغمبر پیغمبر می باشند این چنین خود نیست پس
ملازمت تمام نبود و در سند این حدیث نیز سخن است فافهم والله اعلم و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموت ابراهیم گریه کرد
و فرمود تدمع العین اشک میریزد چشم و یحزن القلب اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگوییم مگر چیزی را که
راضی است از آن پروردگار ما و بدرستیکه ما بفراقک یا ابراهیم لمحزونون بدرستیکه ما بفراق تو ای ابراهیم اندوهگینیم بخاری و مسلم
و ابوداود از انس می آرند که گفت آمدیم با رسول خدا بر ابی سیف حداد که شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بود و ابراهیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ابراهیم را و بوسه کرد و بوئید
او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز درآمدیم بار دیگر با رسول الله میروی در جان کندن
میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت عبدالرحمن بن عوف میگریی
تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جزع و عدم صبر است بلکه رحمت و رقت است
بر مقبوض بار دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول الا ما یرضی الرب انا بفراقک
یا ابراهیم لمحزونون و از اسامه بن زید می آرند که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کس فرستاد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پسرکی بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر سر ما حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز کس نزد زینب فرستاد
که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت و مر او راست آنچه داد و هر چیز را از آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی مدتی
معین است و صبر کن و امید دار ثواب را پس زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که البته بیاید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاست و بر زینب آمد و با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی
بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگر رضی الله عنهم اجمعین پس برداشته آوردند صبی را حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگرفت و در کنار خود

بشاشت و جان صبے و حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب ریخت دو چشم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم سعد بن عبادہ
گفت این چیست یا رسول اللہ فرمود این رحمتی ست کہ نہادہ است حق تعالی در دلہای بندگان خود و رحم نمیکند خدای
تعالی مگر رحم کنندگان را و نسائی از ابن عباس می آرد کہ دختری از ان حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم جان میداد و
آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم او را بسینہ مبارک خود فرا چسپانیدہ بود و میگریست ام ایمن چون اینحال مشاہدہ کرد
نیز بگریہ در آمد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود نزد رسول خدا گریہ میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول اللہ چون ترا کریم و
ترا می بینم کہ گریہ میکنی پس گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم این گریہ نیست کہ من میکنم این رحمتی ست از خدا یعنی
گریہ من از جزع و بے صبری نیست بلکہ رحمتی ست نازل از جناب الٰہی بر میت و بر ہمہ حاضران و چون در صدور
گریہ ازان حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم باوجود آن کمال کہ داشت در فہم ظاہر استبعادی پیدا میکند چنانچہ صحابہ نیز
ازان سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید کمال علی الاطلاق کہ شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاہر
و باطن باشد در حق بشر کہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست بر خلاف خلق ملائکہ آنست کہ ہر چیزی را حق خویش
بدہد و آثار جمیع حواس و قوی از وی بظہور آید در انچہ مقدور ست بقدرت و اختیار و در انچہ نہ مقدور ست بحکم طبیعت و اضطرار
والا نقصان در خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و حق باشد و یکی از وجوہ وجود سکرات موت در حق آنحضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ہمین ست کہ وی مقتضای طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن ست و دلیل سلامت
حواس و قوت ادراک ست و منشاء صدور آثار طبیعت و جبلت ازان حضرت آنست کہ در جمیع مراتب تمام و کمال
داشت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و محققان صوفیہ قدس اللہ اسرارہم میگویند کہ جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب
و روح و سر و ارباب تمکین عبدا حدا لکبار اند سر بذات حق متصل ست و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول
و نفس و طبیعت در مقام خود بخدمت در کار و ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و مزج دیگے شان بر اہل سکر
و تلوین ست نہ ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آن بود کہ در تجہیز میت و تنظیف و دفن
وی تعجیل فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آوردہ کہ گفت چون بیمار شد طلحہ بن
البراء رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بعیادت وی رفت و فرمود گمان نمی برم او را مگر کہ حادث شدہ آست
بوی موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نباید کہ جیفہ مسلمان محبوس و موقوف کردہ شود میان اہل و عیال وی
و در جامہای سفید تکفین کردی و فرمودی بپوشید جامہای سفید را کہ آن بہترین جامہای شماست و تکفین کنید
دران مردہای خود را رواہ ابو داؤد والترمذی و ابن ماجہ و ظاہر جامہای سفید مطلق ست نو بود یا شستہ و احادیث
در تحسین و تجمیل کفن واقع شدہ اما نہ چنانکہ بحد اسراف کشد و مراد تحسین کفن تنظیف و تطہیر اوست نہ اسراف در ثمن وی
ابو داؤد از امیر المومنین علی آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گران بہا مکنید در کفن کہ وی سلب
کردہ میشود و سلب سریع یعنی زود کہنہ و پوسیدہ میشود در گور پس گرانی در وی اسراف بود و در صحیح آمدہ کہ آن حضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را در سہ ثوب سحولیہ تکفین کردند و تفسیر کردہ اند سحولیہ را بثوب ابیض و بعض گفتہ جامہ قصارت
کردہ و گفتہ اند کہ سحول قریہ ایست بیمن کہ نسبت کردہ میشود بوی اثواب و در موطا از عائشہ رض می آرد کہ گفت در آمدم
بر ابی بکر در بیماری وی پس پرسید از من کہ کدام روز وفات کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گفتم روز دوشنبہ پس گفت

امروز کدام روز ست گفتم روز دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از ان نظر بجامه کرد کہ پوشیدہ بود و کشیدہ بود در مرض در وے و آن جامہ بود کہ در وے روغنی و آلودگے از زعفران بود گفت بشوئید این جامہ را و زیادہ کنید دو جامہ دیگر و تکفین کنید مرا در ان عائشہ میگوید من گفتم این جامہ کہنہ است گفت زندگان سزاوار ترند بجامہ نو این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد ازبانی جنید پس وفات یافت و ے قریب بشب و دفن کردہ شد شب سہ شنبہ قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمدہ کہ چون حاضر شد مرا ورا موت طلبا بید جامہاے نو و پوشید و گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گفت میت بعث کردہ میشود در جامہاے کہ مردہ است در ان یعنی مراد باین جامہ کفن نیست چہ وے بعد موت ست نہ آنکہ موت در وے باشد مانند آنکہ دریجا اشکال آوردہ اند کہ در حدیث صحیح آمدہ است کہ مردم برہنہ محشور میشوند و این حدیث منافات دارد بآن و جواب دادہ اند کہ بعث دیگر وحشر دیگر پس تواند کہ بعث با پوشش باشد وحشر برہنہ پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیہ خالی از بعدی نیست و بعض ثیاب را تاویل کردہ اند باعمال و حالتی کہ بران از عالم رفتہ است و عرب چون خواہند کہ یکی را بطہارت نفس و برأت از عیب وصف کنند گویند فلان طاہر الثیاب ست و بتحقیق آمدہ است در تفسیر کریمہ و ثیابک فطہر ای عملک فاصلح و میگویند فلان دنس الثیاب ای خبیث الفعل والمذہب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث بود کہ برانگیختہ مے شود بندہ بران حالتی کہ مردہ است کذا قال الطیبی و این توجیہ نیز بظاہر سیاق حدیث مناسب نیست و از تورپشتی نقل میکنند کہ گفت بعضے از صحابہ بودند کہ در بعض احیان بتاویل نصوص و وصول بحقیقت مراد نمیرسیدند و برظاہر حمل میکردند و آدمیان شفاوت دارند در مراتب آن چنانچہ عدی بن حاتم چون شنید کریمہ حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود دو عقال سیاہ و سفید را در تحت وسادہ خود نگاہ میداشت الحدیث و در حدیث وانما انا قاسم واللہ یعطی گفتہ کہ اعلام کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصحاب را کہ من تفضیل و ترجیح نکردہ ام در قسمت انچہ وحے کردہ شدہ است بسوی من ہیچ یکی را از امت خود بر دیگرے بلکہ تسویت کردہ ام در ابلاغ و عدل کردم در قسمت و تفاوتی کہ ہست در فہم و ادراک معنی آنست و این واقع ست از طریق عطا و تحقیق بودہ اند بعضے از اصحاب کہ مے شنیدند حدیث را و فہم نمیکردند از ان مگر ظاہر جلی را و مے شنیدند آنرا بعض دیگر از ایشان یا از قرنے کہ بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین و استنباط کردند از ان مسائل کثیرہ را و ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء انتہی و ممکن ست کہ گفتہ شود ابو سعید جامہا پوشیدہ بقصد نظافت و طہارت بعد از ان این حدیث بخاطر وی رسید کہ شنیدہ بود از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد وے ہمان باشد کہ کردہ اند ولیکن بظاہر حال این حدیث را بر خواندہ بقصد بیان سبب پوشیدن جامہا یا جامہ نو پوشیدن وی از جہت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظواہر بود اگرچہ حقیقۃ مراد دیگر ست چنانچہ در حدیث سازید علی السبعین کہ در وقت نزول کریمہ ان تستغفر لہم سبعین مرۃ فرمود و گفتہ اند کہ حقیقۃ مراد از سبعین تکثیر و مبالغہ است نہ عدد معین ولیکن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای اظہار غایت رحمت در احتمال بظاہر کرد و فرمود سازید علی السبعین یعنی مرا منع از ہفتاد بار کردہ اند و من زیادہ بر ہفتاد بار میکنم شاید کہ بیامرز د ایشان را فافہم و باللہ التوفیق و مدتے در اثناء ایں حال عادت صحابہ آن بود کہ چون شخصی محتضر شدے و بر موت مشرف گشتے حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت کردندے و حضور شریف او را درخواستندی و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و بدعای آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف گشتی و وی را تجہیز و
تکفین کردی و بر وی نماز گذاردی و تشییع جنازہ تا بقبر کردی و دفن کردی و بدعای تثبیت و مغفرت مشرف
ساختی چنانچہ از سیاق احادیث کہ مذکور شد معلوم میگردد و در آخر چون صحابہ دیدند کہ درین استدعا و استدعاء حضور
وقوعا از اول تا آخر آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشقتی تمام ست بران اختصار کردند کہ چون شخصی وفات کردی
بعد از وفات وی اعلام کردندی تا تجہیز و نماز و دفن حاضر شدی و چون باز دیدند کہ اینہم خالی از مشقتی نیست اینہا را
تجہیز کردندی و بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردندی تا بر وی نماز گذاردی و در بعضی اوقات اگر شب بودی
یا مانعی دیگر بود در طلبیدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشقتی گمان میبردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابہ خود نماز
میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف
بیاید و نماز گذاردن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ گاہ بیرون مسجد بودی و گاہ اندرون مسجد و ہر دو
جائز ست و مذہب شافعی ہمین ست و دلیل ایشان حدیثی ست کہ در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داؤد
و ترمذی و نسائی آوردہ کہ چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشہ رض در آرید جنازہ او را تا نماز کنم بر وی پس
انکار کردہ شد بر وی پس گفت واللہ بتحقیق نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر دو پسر بیضا سہیل و برادرش
در مسجد و در روایتی آمدہ کہ چون انکار کردند بر عائشہ رض این فعل را گفت این چہ بلا زود فراموش کردند مردم این را کہ نگذارد
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ بیارند او را در مسجد پس آوردند و نہادند او را بر حجرہ ہای ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید بایشان کہ
مردم عیب گرفتند کہ ہرگز نبود کہ در آوردہ شود جنائز در مسجد پس رسید این سخن بعائشہ گفت کہ چہ شتابند مردم در عیب
گرفتن بچیزی کہ علم ندارند بآن عیب میگیرند برما بر آوردن جنازہ در مسجد و حال آنکہ نگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات مسلم ست و در موطا نیز ہمچنین آوردہ و ابوداؤد و ترمذی و نسائی ہمین مقدار
آوردہ اند گفت عائشہ رض نگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگوید امام شافعی کہ
نماز جنازہ دعا ست پس نماز در مسجد اولی ست بآن و مذہب امام ابو حنیفہ و امام مالک کراہت نماز جنازہ ست در مسجد کراہت
تحریمی یا تنزیہی دو روایت ست نزد ما و ظاہر ثانی ست و ظاہر از کلام مالک کہ گفت لا احبہ نیز ہمین ست و دلیل ایشان
حدیثی ست کہ ابی داؤد از ابی ہریرہ آوردہ و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کسیکہ بگذارد نماز جنازہ در مسجد نیست مر او را چیزی یعنی از اجر و ثواب چنانکہ طحاوی نقل کردہ اند کہ گفت انچہ مذہب
اولی ست از حدیث عائشہ رض زیرا کہ حدیث وی اخبار ست از فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالت اباحت کہ
نہی بران متقدم شدہ و حدیث ابی ہریرہ اخبار ست از نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ متقدم ست او را اباحت
پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث عائشہ رض زیرا کہ ناسخ ست مر او را کما قال الشمنی و نیز در انکار صحابہ بر عائشہ
دلیل ست بر آنکہ ایشان را معلوم بود کراہت نماز در مسجد و منسوخیت وی والا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عائشہ ایشان را
بنسیان و عدم علم محل کلام ست بلکہ تواند کہ عائشہ رض بنسخ عالم نباشد و ظاہر آنست زیرا کہ ایشان جماعہ کثیر اند و نیز میگویند کہ گذاردن
نماز بر ابن بیضا در مسجد بجہت آن بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معتکف بود از ینجہت بیرون نیامد و جنازہ بیرون مسجد بود

و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز بر نجاشی آمده که چون جبرئیل خبر موت او را
رسانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز بر وی بکنیم پس بیرون آمد
بمصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جائز بودی بیرون آمدن برای چه بودی و بعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد باحتمال آنکه شاید که روایت صلوٰة در مسجد باعتبار قرب
آن مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این ست مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجدی بود معد از برای نماز جنازه جائز ست
در وی بکراهت والله اعلم و اختلاف ست میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد ست و این مناسب ست
بقول کسی که قائل ست که مرده نجس ست یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع ست از برای نماز پنجگانه و بس و برین تقدیر اگر
جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابو هریره را که مستند حنفیه و مالکیه ست رد میکند و میگوید و حدیث
ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء له روایت وی غلط ست و سهو ست
از راوی و صواب آنست که خطیب البغدادی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه ست یعنی هر که بگذارد
نماز جنازه یا در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجی بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شیء له آورده است و گفته که
در بعض نسخه چنین واقع شده است که فلا شیء علیه ازینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است و در هدایه این حدیث را بلفظ
فلا اجر له نقل کرده و در جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده فتدبر و میگویند که بعضی از ائمه حدیث
میگویند که این حدیث خود ضعیف ست چه انفراد صالح مولی التوأمه است و وی ضعیف ست در حدیث و شیخ ابن الهمام
گفته که وی یعنی مولی توأمه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود و نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشته
در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از اختلاط ثابت ست و حجت ست و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث ست
از وی شنیده است پیش از اختلاط پس واجب ست قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وی بعد از
اختلاط انتهی والله اعلم و میگویند نماز بر ابو بکر و عمر در مسجد گذاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرد که گذارد عمر نماز را بر ابی بکر رضی الله عنهما
در مسجد و گذارد صهیب بر عمر رضی در مسجد اما درین روایت این زیادتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین و انصار گذاردند
و از کسی انکار صادر نشده و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول ست بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود
و حق آنست که اگر مدعای شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل ست ادامی در آوردن آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم جنائز تا مصلی صحابه را دران و متوارث می شد در میان ایشان و اگر جواز ست ما نیز قائلیم بآن و مکروه میداریم
آنرا و میگوییم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند و قائم نشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد با مساواة طرفین
کذا فی شرح ابن الهمام فتدبر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب
مقتضای رای غسال و احتیاط و اطمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین عددی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه با رعایت عدد وتر
بشویند و در غسل آخرین قدری کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت چون
وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بشویید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد
و بگردانید در مرة اخیره چیزی از کافور و در روایتی از حفصه بنت سیرین آمده که بشویید وتر سه بار یا پنج بار یا هفت بار
یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاری و مسلم ست که در جامع الاصول آورده و صاحب فتح الباری

میگوید که حاصل آنست که ایتار مطلوب ست سه بار مستحب است اگر بهم یکبار نظافت ونقاوت حاصل گردد احتیاج بافوق نباشد
ونیز میگوید که نیافتیم من در سبع روایتی بعد سبع لفظ اکثر من ذلک مگر در روایتی مر ابوداؤد را واحتمال دارد که این
لفظ بیان سبع باشد و اشارت بخمس نباشد و باین قائل ست احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع وابن عبد البر گفته که نشنیدم
هیچ یکی را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف ست انتهی و تخصیص کافور گفته اند که
بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوت نفوذ است در اعماق بدن واز ازالت تعفن بدن میت که آثار موت است رافع وی
پیدا کرده و عمل تمام ست در وی و نیکوترین بوئے ها ست و بعضی گفته اند که اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن
گردد و ترمذی بابی عقد کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از ابو سعید حدیثی آورده که پرسیده شد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح ست و عمل بر این ست نزد بعضے از اهل علم و این قول احمد و
اسحق ست و بعض مکروه داشته اند مشک را برای میت انتهی و دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعض برآنند
که بجهت حدث است که بعلت استرخای مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نمیگردد از جهت کرامت
وی و عدم اقتصار بر اعضائے وضو بجهت آنست که اقتصار بر آن در حالت حیات برای دفع حرج ست که مکرر میشود هر روز
و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعض میگویند که غسل وی بجهت نجاست ست که بموت عارض شده
چنانچه سائر حیوانات ولهذا اگر شخصے مرده آدمی را با خود بردارد و نماز کند جائز نشود نماز وے و اگر بعد غسل وے را بردارد
جائز ست و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سائر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابوحنیفه در غسل میت
مضمضه و استنشاق نبود و امام احمد نیز بر این است از جهت وجود حرج در آن خلافا للشافعی و نزد بعضے غاسل میت را باید که
غسل کند و در جامع الاصول حدیثی از ابوداود از عائشه رض نیز درین باب آورده که غسل میکرد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد سعید را که پسر سعید بن
زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه او را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو هم نکرد و نیز آورده
که اسماء بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق بود غسل داد مر ابوبکر را بعد از موت پس از آن برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر
بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت ست آیا لازم ست بر من که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره آورده
که گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم غاسل جنازه غسل کند و حامل وے وضو و میگوید درین باب حدیثی از علی رض
و عائشه رض نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن ست و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعض گفته اند که واجب است
غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست و احمد نیز
گفته که امید دارم که واجب نشود بر وے غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در وے و اسحق گفته لابد من الوضوء
و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتهی و امام ابوحنیفه بر همین ست و شهید را نشویند و سلاح و پوشش جنگ
از وے دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامهاے او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است
کم سازند همچنین ست مذهب امام ابوحنیفه بدانکه نا شستن شهید متفق علیه است میان ائمه اربعه از جهت حدیثی که بخاری
و اصحاب سنن از جابر آورده اند که گفت بود پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد
و تقدیم میکرد در لحد آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در خونهاے ایشان و غسل داده نشد

ایشان را و زیاده کرده بخاری و ترمذی که نماز گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابوداود از جابر که گفت که رسید مردی را
تیر در سینه یا در حلق و مرد پس پیچیده شد در جامهای او و نماز گذارده نشد بر وی و بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و سند این حدیث صحیح است و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت در حق کشتگان
احد نشوئید ایشان را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک دمد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین لفظ
بپیچید ایشان را بجامهای ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه
میچکد از وی خون که رنگ وی رنگ خون است و بوی وی بوی مشک است و اما در نماز بر شهید اختلاف است نزد امام ما
و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و اقوی ترجیح است
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید
نزد شافعی بمعنی حرمت است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب نیست نزد او و واجب انتهی و نزد
حنفیه واجب است نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله با آنکه صحیح شده است
از فعل حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه خواهد آمد و است درین کتاب و تمسک ائمه درین باب بحدیث
جابر است بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آورده که شهدای احد غسل داده نشدند ایشان را
و نماز گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابوداود و الترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبین و قول دوم احمد که نماز بر شهیدان
باید کرد حدیث عقبة بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد روزی
پس نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس برگشت در منبر سوار شد و گفت من فرط شما ام و من
شهیدم بر شما و بدرستی و راستی والله من هر آینه نظر میکنم بسوی حوض خود الآن من داده شده ام کلیدهای خزائن ارض
والله من نمی ترسم بر شما که مشرک شوید بعد از من ولیکن این می ترسم که تنافس ورزید در آن خزائن و نیز آمده است
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه هفتاد تکبیر بر آورد و فایده آنست که این زیاده بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز گذارد
بر کشتگان احد و بگذارد بر حمزه و شیخ گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه آمد دید
حال وی را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که تا امر بود جامه خود را بر وی انداخت و نماز گذارد
بر وی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که بعد نماز گذارد بر شهدا نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده میشد بر ایشان پس برداشته میشدند
و بجای خود گذاشته شد حمزه تا بگذارد نماز بر همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت کرده از جابر و وی صحیح الاسناد است
و شیخین آنرا اخراج نکرده اند و اگرچه در بعضی از رجال اسناد او جمعی سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنهاست
و بر تقدیر حدیث نازل از درجه حسن نخواهد بود و آن حجت است خصوصا که معاضد شده با احادیث دیگر و نیز
حدیثی دیگر آورده از ابن مسعود که نماز گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوبت بنوبت بر شهدای احد و گذارد بر حمزه
هفتاد نماز و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از دارقطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده که
نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر تقدیری که همه ضعیف باشند مجموع آن خود لا بد به رتبه حسن خواهد بود و نیز آورده که
ابوبکر صدیق عمرو بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده بود و در آنجا صدمه ای مسلمانان کشته شدند و نماز گذارد
بر ایشان عمرو بن العاص و بودند با عمرو بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی و گویند که حدیث جابر که بخاری

وترمذی آورده اند نافی ست واین احادیث مثبت وخبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه
مقرر شده است ودر بعض شروح هدایه مذکور ست که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر وخال وی کشته شده بودند
وبمدینه آمده بود تا تدبیر وی بکند وایشان را برداشته بمدینه آرد وحاضر نبود در وقتی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم برایشان ازین جهت روایت نفی کرد وآنها که در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودند وفعل آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهدای
احد دران روز ودر همان وقت بود اما اصح آنست که در وقتی دیگر بود واین نیز عذر روایت نافی نفی صلوة را بیان میکند
ووجه توفیق این روایات با روایتی که حاکم آورده وتصحیح کرده ظاهر میگرداند وآنکه گویند که این مخصوص ست بقتلای
احد از جهت تحدیع احیا واموات بعید ست وایشان گویند السیف محاء للذنوب وشیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور ست
در کتب فقه بعنوان حدیث وهمچنین ست که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرف شهادت که ایشان را
حاصل شده است وجان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب وطهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت
بشفاعت نیست ونماز گذاردن شفاعت کردن ست سوی را نزد حق ودر روایات آمده است که شهید شفاعت میکند
هفتاد کس را از اهل خود وما میگوییم که نماز گذاردن بر میت از برای اظهار کرامت اوست وشهید سزاوارتر ست بآن و
طاهر از ذنوب مستغنی نیست از دعای رفع درجات وطلب مزید رحمت ولهذا صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
کردند وبر صبیان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب تنبیه مراد از شهید درینجا مسلم کشته است که باهن کشته شده باشد
یا در معرکه جنگ یافته شده وبروی اثر جراحت باشد واگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم وگوش او همین نیز
درین حکم داخل ست زیرا که بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن ست بخلاف خروج از محل معتاد
چنانچه بینی ودبر وذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد وبعلت زیادتی نیز میرود وبول وغائط وخون بگرمی وبا مور نیز میشود و
از شدت هول وفزع نیز می آید ودیگر شرط آنست که بالغ باشد وصبی درین حکم داخل نیست وظاهر باید که اگر جنب کشته شده
یا حائض ونفسا بوده غسل بروی واجب ست واین مذهب ابو حنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد ومذهب
امام احمد نیز همین ست وشافعی وصاحبیه درینجا با وی مخالف اند ومیگویند که غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت
خروج از دائره تکلیف ساقط شده وغسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسل واجب نبود ودلیل امام ابو حنیفه
حدیث حنظله بن ابی عامر ست که او را غسیل الملائکه گویند واین حدیث را ابن حبان در صحیح خود وحاکم در مستدرک بر شرط
شیخین آورده وقصه او آنست که وی نوکدخدا بود بلکه گویند که همان روز تزوج کرده وبا اهل خود صحبت داشته بود
ناگاه آوازه شدت غلبه جنگ کافران در سفر احد شنید بیطاقت شد وفرصت غسل جنابت نیافت برفت و
شهید شد پس بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند فرمود حقیقت حال حنظله جست
وبچه سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند بروید از زن او بپرسید زن حقیقت حال را عرض کرد وگفت
که وی جنب بود وچون شنید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را واقعه پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده
برآمد اینجا امام ابو حنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه بحقیقت بود ودر واقع بود وبرای تعلیم بود وامام شافعی میگوید
که اگر غسل جنابت واجب بودی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را غسل دادی امام ما میگوید مقصود غسل ست

غاسل بشر که بود چون ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق زندگانی و اسباب حیات دنیا
مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بیرون آورده در خیمه و خانه جا ندهند و اگر از خوف
پایمال شدن جای دیگر کشیده بیارند لاباس به است و اگر مقدار وقت نمازی بهوش بزید نیز شهید نیست و در ظاهر
روایت یک روز یا یک شب معتبر است و وصیت نزد محمد مانع شهادت نیست چه آن از احکام موت است و در روایتی
اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است و محرم را در جامه احرام که از او ورد او است دفن کنند و بوی خوش بکار ندارند
از جهت منع استعمال طیب مر محرم را در حیات همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است در جامع الاصول
از کتب سته غیر موطا باختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و محرم بود ناگاه بیفتاد بر زمین از راحله خود و بمرد خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در دو جامه او
و بوی خوش بکار نبرید و سر وی را مپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم و لبیک گویان و ذکر آن در باب حج
بیاید و مذهب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سائر موتی است و این را مخصوص بهمین
شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت ننموده و گویند که باد وی جز این وجه نبود از نجیبت
فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند والله اعلم و چون کفن قاصر آید سر بپوشانند و بر پایهای قدری گیاه نهند یعنی
چون کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت هر چه یافته شود بپوشند و شرع
این حال یعنی پایها را بگیاه پوشیدن در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
میت را بیاوردندی سؤال کردی که بر وی دین است یا نه اگر دین نبودی بر وی نماز گذاردی و الا فرمودی
صحابه را که بر وی نماز گذارند و خود نگذاردی بجهت زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب دین که از این سعادت محروم داشت
و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چون ترک کردی و احادیث در این باب بسیار وارد شده یافته بخاری و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ناگاه آورده شد جنازه تا نماز بگذارد بر وی فرمود بر وی دینی است
گفتند لا یا رسول الله پس بگذارد نماز بر وی پس آورده شد جنازه دیگر فرمود هیچ چیزی گذاشته گفتند
لا فرمود آیا دینی هست بر وی گفتند سه دینار فرمود بگذارید شما بر یار خود ابو قتاده برخاست و عرض کرد بگذار یا رسول الله
نماز را و آن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابو قتاده دین وی بر من
فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آورده میشد نزد وی
مردی که وفات یافته و بر وی دین است پس سؤال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی گذاشته است نماز
میگذارد والا میگفت مر مسلمانان را بگذارید نماز بر یار خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میگذارد و میرسید از دین و میفرمود
من قریبترم و اولیترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان و بگذارد دینی یا عیال بر من است قضای دین او
و غمخوارگی عیال وی و اگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست و زجر و تشدید در باب ارتکاب دین و تاخیر اداء
آن بسیار واقع شده ابی داود و از ابی موسی اشعری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعظم گناهان
نزد خدا بعد از کبائری که نهی کرده شده است از آن اینست که بمیرد مردی و بر وی دین باشد و نگذارد

چیزے کہ بوی تقضای آن تران کرد و بخاری از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ تکبیر در اعمال ردم بہ نیت آنکہ
ادا کند اداکند حق تعالی از وے و ہر کہ تکبیر د بقصد اتلاف تلف کند او را خدا یتعالی و نسائی از محمد بن جحش آوردہ کہ بودیم ما
نشستہ نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس برداشت سر مبارک خود را بجانب آسمان پستر نہاد دست خود را بر جبہہ شریف خود
و گفت سبحان اللہ چہ بسیار دیدہ میشود از سختے پس خاموش ماندیم و ترسیدیم ما کہ چہ خواہد بود فردای آن روز بحضرت رفتیم و پرسیدیم
یا رسول اللہ چہ بود این سختے کہ نازل شد فرمود سوگند بخدای کہ بقای ذات من در دست قدرت اوست کہ اگر مردی کشتہ شود در راہ خدا
پس ازان بار دیگر زندہ گردانیدہ شود و باز کشتہ شود و باز زندہ گردانیدہ شود و باز کشتہ شود در نمی آید بہشت را تا آنکہ قضا کردہ نشود

دین وے و چون در نماز شروع کردے بعد از تکبیر اول فاتحہ میخواند در شرح ابن الہمام گفتہ کہ قرأت در نماز جنازہ بعد از
تکبیر ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ ثبوت نرسیدہ انتہی و لیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن
عباس آمدہ و از وے قولاً و فعلاً مروی شدہ و در بعض روایات قرأت فاتحۃ الکتاب و سورہ جہراً از وی ماثور گشتہ و لیکن
گفتہ اند کہ جہر بقصد تعلیم بود تا بدانند کہ سنت ہست چنانچہ تصریح باین معنی نیز در حدیث وے آمدہ و مذہب شافعی و احمد و اسحاق
اینست و از ابی ہریرہؓ و ابن عمرؓ خلاف آن مروے گشتہ مالک در موطا از نافع از ابن عمرؓ آوردہ کہ وی قرأت نمے کرد
بر جنازہ و مذہب امام ابو حنیفہؒ و مالکؒ و ثورے برین قرار یافتہ و در صحابہ نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفتہ است کہ
شاید خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در نماز جنازہ بطریق ثنا و دعا بودہ نہ بر وجہ قرأت و از کلام شمنی ظاہر شود کہ اگر بہ نیت
ثنا بخوانند نزد ما نیز جائز ست و از کلام فتح الباری چنان مفہوم میشود کہ مراد قائلین بقرأت آن مشروعیت اوست
نہ وجوب و لیکن کرمانی گوید کہ واجب ہست و مراد بسنت کہ در کلام ابن عباسؓ واقع شدہ طریقہ مسلوکہ در دین است گفتہ
کہ نزد ابی حنیفہ و مالک واجب نیست واللہ اعلم و آنچہ محفوظ ست از دعا کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز میت
میخواند اینست اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ واکرم نزلہ ووسع مدخلہ واغسلہ بالماء والثلج والبرد ونقہ من الخطایا
کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدلہ داراً خیراً من دارہ واہلاً خیراً من اہلہ وزوجاً خیراً من زوجہ وادخلہ الجنۃ
واعذہ من عذاب القبر ومن عذاب النار اینحدیث مسلم و ترمذی و نسائی ست کہ از عوف بن مالک آوردہ اند کہ گفت
نماز گذارد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ مردے پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگویند عوف کہ
چون شنیدم من این دعا را کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بران جنازہ برخواند آرزو بردم کہ کاشکے آن مردہ من
بودمے و گاہے میگفت اللہم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاہدنا وغائبنا اللہم من احییتہ منا فاحیہ
علی الاسلام ومن توفیتہ منا فتوفہ علی الایمان اللہم لا تحرمنا اجرہ ولا تضلنا بعدہ و در روایتے ولا تفتنا بعدہ این دعا
ابو داؤد از حدیث ابی ہریرہ روایت کردہ و در روایت وے فتوفہ علی الاسلام آمدہ و نسائی از واثلۃ بن الاسقع تا ذکرنا
وانثانا روایت کردہ و بس و ترمذے نیز ہمچنین کردہ و گفتہ کہ روایت کردہ ابو سلمۃ بن عبد الرحمن از ابو ہریرہ از پیغمبر صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم و زیادہ کردہ در وے تا فتوفہ علی الایمان انتہی و روایت ابو داؤد اتم و اکمل ست و باین ست عمل اکثر
حنفیہ و در بعض روایات زیادت اللہم ان کان محسناً فزد فی احسانہ وان کان مسیئاً فتجاوز عنہ سیأتہ نیز آمدہ اخرجہ الموطا عن
ابی ہریرہؓ و در بعض اوقات میگفت اللہم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر وے میبرد فی ذمتک وحبل جوارک
فقہ من فتنۃ القبر وعذاب النار وانت اہل الوفاء والحق فاغفر لہ وارحمہ انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابو داؤد از واثلہ

بن الاسقع آورده و در روایتے وحبل جوارک نیست وگاه گفتے انت ربها وانت خلقتها وانت رزقتها وانت ہدیتها الاسلام
وانت قبضت روحها تعلم سرها وعلانیتها جئنا شفعاء فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر
شدم مروان را که می پرسید از ابوہریره چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعا میکرد بر جنائز گفت
ابوہریره آیا تصدیق میکنے بانچه من مے گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میگفت اللہم
انت ربها الی آخره اخرجه ابوداود و ظاهر اینست که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمه باشد واللہ اعلم و بر طفل این دعا
آمده است که اللہم اجعله لنا سلفا و فرطا و ذخرا ذکره البخاری فی ترجمة باب و در بعض روایات شافعا و مشفعا نیز زیاده
آمده و بعضے از علما گفته که تعیین دعا مخل رقت قلب ست در هر چه ذوق و حضور و خشوع دست دهد بخوانند ولابد اخف
بدعاے ماثور اولے و افضل خواہد بود و وجود ذوق و حضور در وے اتم و اکمل مگر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار
و تردد ملالی طریان یافته باشد واللہ اعلم وگاه چهار تکبیر گفتی وگاه پنج وگاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
ائمه و در احادیث صحیحه از کتب سته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بران نیز واقع شده و در فتح الباری
میگوید که سلف را اختلافے بود دران روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که وے پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد این را بحضرت
رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و از ابن مسعود روایت کرده شده است که وی نماز بگذارد بر جنازه مردے از بنی اسد پنج
تکبیر گفت و از علی مرتضے آمده که وی میگفت بر اہل بدر شش تکبیر و بر سائر صحابه پنج و بر سائر ناس چهار و ابن ابی شیبه از جابر
آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اصحمه بهفت تکبیر و ابن عساکر از وے آورده که اگر مردی بودی که بدر را و شجره را
حاضر شده بودے بروی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدر را هفت میگفت و اگر هیچ
کدام یکے ازین دو را حاضر نشده چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفت و از انس نیز همچنین مے آرند
و در روایتے آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتے سبب چیست برگشت و صف بست و تکبیر
رابع بر آورد و در روایت ثلث را گفته اند که تواند که با وے تکبیر اول را نه گفته باشد چه وے تکبیر افتتاح ست چنانچه در نماز عید
و میگوید که اکثر اہل علم بر آنند که تکبیرات جنازه چهار ست و ابن عبد البر گفته است که ندیدم هیچ یکے از فقهاے امصار را که
زیاده گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلے و میگوید که در مبسوط حنفیه مذکور ست که ابویوسف پنج تکبیر مے گفت و از احمد نیز
روایتے هست دران و بکر بن عبد اللہ مزنی بران رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر هفت انتهی کلام فتح الباری
و شمنی میگوید که امام محمد در آثار از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم نخعی مے آرد که صحابه تکبیر میگفتند بر جنائز چهار و پنج و شش و در
روایتے چهار و پنج و بیشتر از زمان تا زمان رحلت حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و همچنین در ولایت ابی بکر و چون ولایت
بعمر فاروق رسید همچنین میکردند پس گفت عمر که شما اے اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون اختلاف کنید آنها که
بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم قریب العهد اند بجهل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
و مجتمع باشند پس نظر برگماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بران و این ست معنی قول مصنف که گفت و کسانے که منع میکنند از زیاده
بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چهار تکبیر گفت و بیهقی و طبرانی
اینحدیث را از ابن عباس مے آرند و بیهقی گفت که روایت کرده شده است اینحدیث بوجوه متعدده که همه آن ضعیف اند

لیکن اجتماع اکثر صحابه بر اربع نوعے دلیل میشود بران اما قصهٔ جمع عمرؓ بر چهار صحیح ست از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار
در باب اربع تکبیرات مستفیض و مشهور ست و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباسؓ مرویست که ملائکه چون
بر آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرکه وابو نعیم
فی الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام و خواندن درین
چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثناست و بعد از ثانی درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در ثالث اللهم اغفر لحینا ومیتنا
الی آخره و بعد از رابع سلام ست و مختار بعض آنست که بخواند + ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة الآیه + و نزد بعض
ربنا لا تزغ قلوبنا الآیه + و بدو سلام از نماز بیرون آمدے رواه الخطیب وابن عساکر عن عثمانؓ و این مذهب ابو حنیفه است
و مذهب شافعی نیز همین ست و گاهی بیک سلام اقتصار کردے و مذهب امام مالکؒ و امام احمد آنست و در روایتی از وے
دو سلام ست چنانچه در سائر صلوٰة و نزد بعضے از اصحاب وی دو سلام برای استحباب ست و یک سلام برای جواز و دلیل یک
سلام حدیث ابو هریره است که دار قطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر جنازه بچهار تکبیر و یک سلام
بجانب دست راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و مدار در تمسک او در یک سلام فعل صحابه است کذا قال الزرکشی
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضیٰؓ آورده که بیک سلام میداد و دستها در هر تکبیر بر داشتی و مذهب شافعیؒ و احمد آنست و مروی است
از فعل عمرؓ و ابن عمرؓ و ابن عباسؓ و زید بن ثابتؓ و از امام مالک سه روایت ست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین ست از جهت حدیث ترمذے از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم چون میگذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود را در اول تکبیر پس ترمیم نهاد دست راست بر دست چپ و احادیث
مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی چنین بود و گاهی آنچنان و مصنف در خاتمه آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات
نماز جنازه چیزے صحیح نشده والله اعلم و چون نماز جنازه از وے صلی الله علیه وآله وسلم فوت شدے بر قبر وے
نماز گذاردے یکبار بعد از یک شبانروز بر قبر کسے نماز گذارد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال
چنانچه در شهداے احد آمده است در آخر عمر شریف که بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت شده
و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شش وجه
یا هشت وجه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر قبر انتهی و از انجمله آنچه مذکور ست در جامع الاصول از کتب سته
آنست که بخارے از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد پس بمرد و آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از موت وے خبردار نشد ناگاه روزے بیاد وے آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند بمرد یا رسول الله
فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نکردید گفتند که وی چنین و چنین بوده است گویا که تحقیر شان وے کردند فرمود
راه بنمائید مرا بقبر وے پس آمد بقبر وے و نماز کرد بر وے و در صحیح مسلم این زیادت آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گفت که این قبور مملو ست از ظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور میگرداند آن را بنماز من و نیز موطا و نسائی از ابی امامه
بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از بیمارے وی خبر دادند و بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که عیادت میکرد مساکین را و می پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازه او
بشب بر آوردند و بیدار ساختن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دران وقت مکروه داشتند چون صبح شد بآنچه گذشته بود

خبر کردند فرمود من نگفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آریم ترا در شب
پس بیرون آمد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وصف بست با مردم بر قبر وے وتکبیر برآورد چهار تکبیر و بخاری ومسلم
وابوداؤد وترمذی ونسائی از شعبه آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسے که گذشت با رسول الله صلے الله
علیه وآله وسلم بر قبر وے منبوذ پس امامت کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وصف بستند صحابه خلف او وبگذارد نماز
واین حدیث بروایات متعدده آمده ودر بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشته بود ودر بعض سه شب
واصح آنست که در صباح دفن بود کذا فی فتح الباری ونسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا
صلے الله علیه وآله وسلم روزے پس دید آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم قبرے جدید پس فرمود که قبر کیست گفتند فلان
زنی ست مولاة فلانی پس شناخت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم او را وگفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد وتو روزه دار
بودے وقیلوله میکردے ودوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس ایستاد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وصف بستند
خلف وے مردم وتکبیر گفت بروی چهار تکبیر پس فرمود نباید که بمیرد از شما میتی مادام که در میان شما ام مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا
نماز من رحمت ست مر میت را وترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد وآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم غائب بود
وچون قدوم آورد نماز گذارد بروے وتحقیق گذشته بود بروے یکماه بدانکه مسئله نماز گذاردن بر قبر نیز مختلف فیه است
در علمای امت جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارده شده اول یا نه ونخعی ومالک وابوحنیفه برآنند که اگر نماز ناگذارده دفن
کرده شده است درست ست والا فلا ودر روایتے امام احمد نیز همین ست ونزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر
بر قبر نگذارد ونزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزنده نباشد وتقدیر کرده اند آنرا بسه روز ودر روایتے از امام محمد
گذارده شود مادام که متفرق نشده ست وآن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی حاشیة الهدایة وایشان گویند که در روایاتے
که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا واستغفار بود وسیوطی لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضے ازان روایات نیست
ودر بعض که موجود ست بصحت نرسیده وچنانکه نماز بر شهدائے احد که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بوده بطریق
نماز یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلے الله علیه وآله وسلم تا آنکه بعض علما مطلق نماز بر قبر از خصائص نبی گفته اند
بدلالت این حدیث که فرمود قبور مملوست بظلمت ونماز من منور ست آن را واگر طفلے وفات کرد وے بروی نماز گذارد
ودر سفر سعود صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز بگذارید بر جنازهٔ اطفال که ایشان پیش رو شما اند برای آخرت شما رواه ابن ماجة
عن ابی هریرة واز سعید بن المسیب از ابی بکر آمده که گفت سزاوار ترین کسے که نماز گذاریم بروی اطفال اند رواه
ابن ابی شیبة ودر روایات متعدده آمده وبصحت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد برابراهیم ودر روایت
عدم صلوة شاذ ست ومعتبر نه ونماز گذاردن بر طفل مشروع است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد وآثار حیات پیدا شده
ودر حدیث ترمذی نیز همچنین واقع ست وهمین ست مذهب امام ابوحنیفه ونزد امام احمد وشافعی بی استهلال نیز جائز ست
بعد از آنکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد وحدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یصلے علی السقط ویدعی
لوالدیه ظاهر در آنست ونیز در حدیث احمد وترمذی ونسائی از مغیرة بن شعبه آمده که الراکب یمشی خلف الجنازة والماشی
حیث شاء منها والسقط یصلے علیه ودر روایتے الطفل یصلے علیه زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود وغایة آنکه
مرده برآمد ونماز جنازه که مشروع ست بر مرده است وامام ابوحنیفه گوید که در عرف آن را میت نمیگویند واثبات حیات

برای ازو میکنند بر کسی که خویشتن را هلاک کرده و نه بر کسی که در غنیمت خیانت کرده اما اول مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آوردند پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی و در روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست و گفته که هذا حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب و بعض گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز میکند بجانب قبله و بر قاتل نفس انتهی و مذهب جمهور ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابو حنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد وی بگذارند و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز گذاردن باشد مطلقاً چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق مدیون کرده و ظاهر همین ست و در روایتی نیز آمده و این موافق ست بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابو داود و نسائی از زید بن خالد آورده اند و زرکشی گفته رواه الخمسة الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر او را تا نماز کند بروی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت این سخن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود این یار شما خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را و یافتیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش بدو درهم نمیرسید و وعید بر خیانت در غنیمت بسیار وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس همین معنی ست که خود نگذارد و دیگران را منع نکرد و کسیکه بحد شرعی کشته شدی بروی نماز گذاردی یکی از آنها ماعز بن مالک اسلمی ست که بشنیعه زنا مبتلا شد و بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و طلب تطهیر و اقامت حد کرد و هر چند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی از و میگردانید و تغافل از وی میکرد او مصرتر شد و فرمود مگر دیوانه است گفتند لا یا رسول الله عاقل ست فرمود مگر شراب خورده است عرض کردند همچنین نیز نیست و چون بحد گفت و چهار بار بنفس خود اقرار کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از بهر سنگسارش بر آمدند و سنگسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه استخوان کلۀ شتر از دست عمر بن الخطاب بر سرش رسید گویند که در آن وقت اضطرابی و تغیری بوی راه یافت این قصه را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باز گفتند فرمود هنوز بایستی که باز آوردید و از سر وی میگذشتید و بعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعض گفتند در کار بد رفت و بشنیعه زنا جان داد و بعض گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود استغفار کنید مراو را یعنی بمزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آئینه گنجایش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز گذارد بروی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو داود آمده که لم یصل علیه و این را بعض بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلاً بروی نماز گذارده نشد نه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گذارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم ست یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز نگذارد بلکه مر دیگران را فرمود تا نماز گذارند و در بعض روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح ست بآنکه باصحاب و قوم وی امر کرد که نماز بگذارند بروی و اما که از نا گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثنا و استغفار وی معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در نا گذاردن نماز بروی بنفس نفیس خود دید و دیگران را

امر کرد از نجاست اختلاف ائمه در شان محدود امام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام و ارباب فضل نگذارند و
سائر ناس بگذارند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان برانند که همه بگذارند نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است
و روی بقبله مسلمانی دارد باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین ست و تو بگیر
امراة غامدیه است که وی نیز بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیه ماعز و هر چند حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تغافل زد راضی نشد الا باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون
وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد بکند فرمود بچه وی صغیر ست و کسیکه او را تربیت کند و شیر دهد
کیست تا مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بروایتی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را هم بوی بگذاشت
تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و اقامت حد طلبید پس امر کرد برجم وی تا سینه او را در زمین دفن کردند و سنگسار
کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و ترشح از آن بر روی خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم بگذار یا خالد و دشنامش مده سوگند بخدای که بقای نفس من در دست قدرت اوست بتحقیق کرده توبه که اگر صاحب
مکس میکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس آنرا گویند که عشر و خراج از مردم بظلم میستاند و مظلمه ایشان برگردن خود میگیرد و این از اعظم
ذنوب و بدترین گناهان ست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید بلفظ فصلی علیها نزد
جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام ست یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم صاد و کسر لام ست یعنی نماز گذارده شد بر وی که امر کرد مردم تا نماز بگذارند بر وی
اما خود نگذارد گفته که همین صحیح ست آنچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داود واقع ست والله اعلم دیگر قضیه امراة جهنیه
که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و در بهای در نفس حدیث تصریح ست بگذاردن نماز
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی چنانکه مصنف آورد در گفت و ثابت شده که بر جهینیه که رجم کرده شده بود
بر او نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کسی میگذاری که زنا کرده فرمود توبه کرده که اگر آن توبه را قسمت کنند بر هفتاد نفر از
اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد رواه مسلم والترمذی و ابو داود
والنسائی عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت
ایذا میکرد او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی با وی همراه شدی و پیاده رفتی
تا بدفن وی رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو ننهادندی نه نشستی و فرمودی اذا اتبعتم
الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع چون پیروی کنید جنازه را و بروید همراه وی نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما
پیاده رفتن همراه جنازه سنت ست و ترمذی و ابو داود از ثوبان آورده اند که گفت بیرون آمدیم با پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در جنازه پس دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که
فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مرا بود او در آمده است که آورده شد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دابه تا سوار شود پس با آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سواری و چون
برگشت سوار گشت و از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند از آن جهت سوار
نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داود بطریق متعدده آمده که رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بر جنازهٔ ابی الدحداح پیاده رفت و وقت برگشتن سوار و در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره آورده که فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسراع کنید و تیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح ست خیریست که او را بوی نزدیک میرسانید
و اگر غیر صالح ست شریست که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بر میدارند جنازه را بر گردنها
اگر صالح ست میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح ست میگوید ای وای کجا میبرند مرا و میشنود آواز او را هر چیز
مگر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک گردد و باید که پیاده نیز روند که در حدیث منع از آن آمده است و اما نه نشستن تا جنازه
نهادن ابوداود و ترمذی از عبادة بن الصامت آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که اتباع
میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم ست از ابی سعید خدری
و در صحیح بخاری می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود
نیز در آنجا بود پس بگرفت ابوهریره دست مروان را و به نشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابو سعید
خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که تحقیق نهی کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ازین **تنبیه** اختلاف ست میان ائمه در آنکه مستحب مشی در دنبال جنازه است یا پیش وی نزد امام ابوحنیفه
مشی ست خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین ست و ثوری و طائفهٔ دیگر گویند هر دو برابر ست و مالک و شافعی
و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و میگوید دلیل ما حدیث ابوهریره است که در صحیحین آورده که آن
حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی ست از اجر و کسیکه اتباع وی میکند
تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خود می آرد که مشی نمیکرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم مگر خلف جنازه و در شرح هدایه مذکور ست از ابن مسعود که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وی
مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشی خلف وی در اتعاظ و تفکر اظهر و ادخل ست و معاونت نزد احتیاج
اقرب و ترمذی و ابوداود از ابن مسعود آورده که جنازه متبوع ست هر که پیش وی رود گویا که همراه وی
نیست و ائمه دیگر میگویند که در حدیث ترمذی از انس آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر
و عمر پیش جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم می باشد در عادت و شمنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه
از عبد الرحمن بن ابزی می آرد که بودم من همراه جنازه و ابوبکر و عمر پیش پیش میرفتند و علی از پس گفتم
علی را که می بینم ترا که پس میروی و ایشان یعنی ابوبکر و عمر پیش فرمود رحمت کند خدای تعالی ایشان را تحقیق
میدانند که از پس رفتن افضل ست مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد و لیکن ایشان خواستند که آسان کنند
کار بر مردم و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت رزین از انس می آرد که گفت شما شفعا اید پس
بروید پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوی و ابوداود و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه می آرند که فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که راکب از خلف رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از یمین و یسار
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سر غایب نماز نگذارده اما صحیح شده که بر نجاشی که ملک حبشه بود و نصرانی
بود و بشنیدن خبر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموجب علمی که بعلامات و دلائل نبوت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم داشت مسلمان شده و صحابه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی هجرت میکردند و وی

طریقہ اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجا مے آورد و آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز گاہ گاہی طریقہ ابدا سلوک میداشت چون در حبشہ مرد نماز گذارد و امر کرد صحابہ را آبان وگفت برادر سے از آن شما مرد بروے نماز بگذارید پس بصلے برآمد و نماز بگذارد بروے با صحابہ و تکبیر گفت چہار تکبیر و حدیث صلوٰۃ بر نجاشے مذکور ست در صحیحین از جابر و ابی ہریرہ و باتفاق حدیثین نماز بروے در ہمان روز بود کہ مرد و ہمان وقت خبر داد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بایشان از موت وے و بر معویہ بن معویہ مزنے و بعض گفتہ اند کہ لیثے نیز نماز غائب بگذارد و قصۂ وے آنست کہ چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوہ تبوک بود نازل شد بروے جبرئیل و گفت یا رسول اللہ معویہ بن معویۂ مزنے بمدینہ وفات یافتہ آیا دوست میدارے کہ طے کنم براے تو زمین را و بگذارے بروے نماز فرمود نعم پس زد جبرئیل بازوے خود را و برانداخت ہر درخت و ہر تل کہ درمیان بود و برداشت حجاب از میان و در برو اسینے برداشت سریر او را پس بگذارد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز بروے و دو صف از ملائکہ خلف وے در ہر صف ہفتاد ہزار فرشتہ پس پرسید از جبرئیل کہ بچہ چیز دریافت وے یا جبرئیل این درجہ را گفت بدوست داشتن وے قل ہو اللہ احد را و خواندن وے آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامہ و ابن سعد در طبقات از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و ذکرہ السیوطے فی جمع الجوامع فے باب فضل قل ہو اللہ احد عن انس و در فتح الباری مے گوید اگرچہ خبر نماز گذاردن بر معاویۂ لیثے ضعفے دارد لیکن نظر بمجموع طرق و تعداد آن قوتے پذیرفتہ است چنانکہ در ترجمۂ او در ذکر صحابہ آنرا بیان کردہ ایم و فقہا درین خلاف کردہ اند شافعے و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت ست و ابو حنیفہ و مالک مطلقا منع میکنند و بعضے از محققان تفصیل میکنند کہ اگر میت در شہرے وفات کردہ کہ بروے نماز نگذاردہ اند نماز غائب بگذارند چنانچہ حال نجاشے بود زیرا کہ در زمین حبشہ کسے نبود کہ نماز جنازہ بگذارد و اگر بروے نماز گذاردہ اند و فرض بجہت بودن وے بطریق کفایت بگذاردن جماعۂ از ہمہ ساقط شدہ گذاردن حاجت نیست و خطابے این قول را اختیار کردہ اگرچہ از ظاہر عبارت مصنف جواز آن مفہوم میشود در صورت ثانے ولیکن ظاہر آنست کہ جائز نیست و عدم احتیاج کنایت از عدم جواز ست کہ بے حاجت گذاردن آن جائز نبود و رویانی کہ از علماے شافعیہ است نیز این قول را استحسان نمودہ و بعض میگویند کہ جواز آن در روزے ست کہ مردہ است میت دران روز یا نزدیک بآن نہ بر تقدیر طول عہد و ابن عبد البر اختیار کردہ است این قول را و بعض گویند کہ اگر میت در جانب قبلہ بود جائز ست و الا فلا و این قول منافے نماز بر نجاشے ست چہ نماز بروے بجانب حبشہ بود رواہ الطبرانے عن حذیفۃ ابن اسید و حنفیہ و مالکیہ کہ قائل اند بمنع مطلقا از قصۂ نجاشے جواب میدہند کہ مکشوف گشت بر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جنازہ نجاشی و برداشتہ شد پردہ از آن چنانچہ برداشتہ شد روز معرکہ موتہ کہ جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ بن رواحہ و زید بن حارثہ آنجا شہید گشتند یا آوردہ شد جنازہ وے در حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق طے ارض پس نماز گذارد بروی و دید وے و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد کہ نماز کنند بر جنازہ کہ امام می بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز ست باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید کہ این قول محتاج بنقل ست و بمجرد احتمال ثابت نشود و بعضے از علماے حنفیہ گفتہ اند کہ احتمال کافی ست در امثال این مقام یعنے بحکم ظاہر شرع معلوم شدہ است

که جنازه حاضر بیاید تا نماز بوے بگذارند و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بر غائب بگذارد شاید کہ مکشوف شدہ بر وے یا حاضر آوردہ شد جنازہ وے وبہذا القدر یکفے وگویند کہ واحدے حدیثے درین باب از ابن عباس نیز آوردہ اگرچہ اسناد آن ذکر نکردہ است کہ گفت ابن عباس کشف کردہ شد حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را سریر نجاشے و دید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم او را وبگذارد نماز بر وے وابن عباس ابی سماع از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایچنین نگوید وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ حضور سریر نجاشے نزد حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اگرچہ مبنے بر احتمال ست ولیکن درانچہ روایت کردہ است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان ہست کہ گفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برادر شما نجاشے وفات یافت پس برخیزید ونماز کنید بر وے پس برخاست آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وصف بستند صحابہ خلف وے ومیبند انند ایشان کہ جنازہ در پیش حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست واین لفظ اشارت میکند کہ واقع خلاف ظن ایشان بود وبعض میگویند کہ این مخصوص بر نجاشے است واز برائے آن کرد کہ تا مردم بدانند کہ وے مسلمان مردہ است چہ در اسلام وے نزد مردم خفائے بود لہذا چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذارد بعض صحابہ گفتند کہ نماز کرد بر علجی از حبشہ پس نازل شد این آیت قرآن + ان من اہل الکتاب لمن یؤمن باللہ وما انزل الیکم الآیۃ + واز ہمین جہت در مسجد نگذارد و بمصلے برآمد چنانچہ در روایات آمدہ است یا آنرا از برائے استیلاف قلوب ملوک زمان کرد کہ در اکناف عالم در حیات آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمان آوردہ وبشرف صحبت مشرف نشدند ونقض کردہ اند دعوے خصوصیت آن را بنجاشے بقصہ معویہ مزنی کہ معلوم شد وبقصہ زید بن حارثہ وجعفر بن ابی طالب وعبد اللہ بن رواحہ کہ در غزوہ موتہ شہید گشتند وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از شہادت ایشان خبر داد ودر مدینہ نماز بر ایشان گذارد چنانکہ در مغازی واقدے آمدہ وسیوطے از عطا بروایت ابن ابی شیبہ نیز آوردہ وشیخ ابن الہمام طرق این احادیث را تضعیف کردہ ونیز گفتہ ادعاے ما خصوصیت را بر تقدیریست کہ رفع سریر نجاشے نکردہ باشند ومرئے نشد وباشد وانچہ ذکر کردہ شد بر خلاف انیست انتہی ومیتوان گفت کہ بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعہ پس بدلیل آنکہ روایت کردہ نشد در غیر اینہا اصلا با وجود آنکہ در غیر این مواضع در غزوات واسفار چندین کس از صحابہ وفات یافتند وبر ایشان نماز غائبانہ نکرد لاسیما قراے بیر معونہ کہ عزیز ترین صحابہ بودند نزد وے کما ذکروا ودر مواہب لدنیہ میگوید کہ نماز بر غائب نزد حنفیہ ومالکیہ مخصوص بحضرت نبوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست از جہت احتیاج بدعاے او حاضر او غائبا بخلاف غیر وے

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وعادت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ وقت طلوع آفتاب ووقت غروب ووقت استواے

استوا میت را دفن نکنند در احادیث نہی از صلوٰۃ جنازہ درین سہ وقت واقع شدہ ودر موطا از محمد بن حرملہ آوردہ کہ زینب بنت ابی سلمہ وفات یافت واین طارق امیر مدینہ بود از جانب عبد الملک بن مروان پس آوردہ شد جنازہ بعد از صبح ونہادہ شد در بقیع وابن طارق نماز صبح بتاریکے میگذارد پس گفت عبد اللہ بن عمر اگر میخواہید بگذارید نماز را بر جنازہ الآن یا بمانید او را تا آفتاب بلند شود وبخارے در ترجمہ بابی آوردہ کہ بود ابن عمر کہ نمیگذارد نماز جنازہ نزد طلوع آفتاب ونہ نزد غروب وے ومذہب امام ابو حنیفہ وامام احمد نیز کراہیت نماز جنازہ است درین سہ وقت ودر حدیث جماعہ واقع شدہ وغیر بخارے کہ عقبہ بن عامر جہنے گفت کہ سہ ساعت ست کہ نہی کرد ما را رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ نماز گذاریم درآنہا یا در قبر کنیم

در آنها مردہاے خود را یکے نزد طلوع شمس تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزد نزدیک شدن غروب تا غروب کند ترمذے میگوید عمل بر نیست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وغیر ہم کہ مکروہ مے پندا شتند نماز را بر جنازہ درین ساعات و نیز گفتہ کہ ابن المبارک در معنی این حدیث میگفت کہ مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن ست بر ایشان انتہی و در ہدایہ نیز میگوید کہ مراد بقبر کردن نماز گذاردن ست زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست واللہ اعلم پس مراد بنماز گذاردن کہ درین حدیث با قبر موتے مذکور شدہ ست نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ واگر مراد بقبر کردن دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست وظاہر عبارت مصنف نیز ناظر رانست مراد بصلوٰۃ ہمین صلوٰۃ جنازہ بود پس معلوم شد کہ نماز بر موتے و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت ولیکن اگر مذہبے از مذاہب درینجانب یافتہ شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق انچہ در کتب اصول ست در اوقات صلوٰات خمسہ آوردہ و در صلوٰۃ جنازہ و دفن موتے نیاوردہ وانچہ درینجا آوردہ ہمین حدیث موطا ست در کراہت صلوٰۃ چنانچہ نقل کردیم فتدبر واللہ اعلم وگور را بلند نکردے و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت وغیر آن نکردے و بگچ وگل وغیر آن سخت نکردی

و بالاے گور عمارت و قبہ نساختے و این مجموع بدعت ست و مکروہ و مخالف طریق نبوی ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و ترمذے وابو داؤد ونسائی از جابر آوردہ اند کہ گفت نہی کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گچ کردہ شود قبور و نوشتہ شود بر وے و بنا کردہ شود بالاے آن یا گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود بر و و نہی کرد از پے سپر کردن قبور و نشستن بران نہی ازین اشیا درین کتب آمدہ بعضے در بعضے و ترمذے گفتہ کہ این حدیث حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کردہ شدہ است بوجوہ متعددہ و گفتہ کہ بعضے از اہل علم کہ حسن بصرے از ایشان ست در گل کردن قبور رخصت نمودہ و شافعی نیز ہمبرین ست انتہی و نیز مسلم وابو داؤد و ترمذے از ابو الہیاج اسدے آوردہ اند کہ گفت مرا علی بن ابی طالب گفت آیا بر نیفرستم ترا بر چیزے کہ فرستادہ مرا بران چیز رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بر و و مگذار ہیچ تمثال را مگر آنکہ محو کنے نقش و صورت او را و مگذار ہیچ قبر بلند را مگر آنکہ پست کنے آنرا چنانچہ مصنف آوردہ کہ و بعث رسول اللہ

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب ان لا یدع تمثالا الا طمسہ ولا قبرا مشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم وابو داؤد و نسائی از ثمامہ ہمانے آمدہ کہ گفت بودیم با فضالہ بزمین روم و یکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد فضالہ کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترمذے گوید کہ درین باب حدیثے از جابر نیز آمدہ و حدیث علی حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم کہ مکروہ میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفتہ است کہ مکروہ میدارم بلند کردن قبر را مگر ہمین قدر کہ معلوم شود کہ اینجا قبر ست تا پامال کردہ نشود آنرا و نشستہ نشود بر وے انتہی و قبر حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر ست و سنگ ریزہ ست روایت از قاسم بن محمد بن ابو بکر گفت در آمدم بر عائشہ و گفتم اے مادر بنما مرا قبر رسول اللہ را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبیہ پس بنمود سہ قبر نہ بلند و نہ پست کہ سنگریزہای سرخ از وادے بر وے چیدہ بودند و نیز آمدہ است کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب پاشید بر قبر پسر خود ابراہیم و چید بر وے سنگریزہا راو باکے نیست آب پاشیدن بر قبر براے حفظ خاک تا سندرس نگردد و در حدیث صحیح آمدہ است کہ چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بمدینہ فوت کرد و آن حضرت صلے اللہ

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بالید و بزور حمله کرد و برداشته بر سر قبر وے
نهاد و فرمود علامتے ست که قبر برادر خود را میکنم و تا دفن کنم نزد وے هر کس را که بمیرد از اهل وعیال من رواه ابوداؤد
و این در وسط البقیع ست و ابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از وے زینبؓ را و قبرهاے امهات المؤمنین نیز
همانجا ست و نهی فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند و یا بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد و نهی فرمود
از نماز گذاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوار داشتن گور بحدے که پایمال کنند یا بران تکیه کنند یا بالاے
آن نشینند و درین باب تشدیدے واقع شده در حدیث مسلم و ترمذے وغیرهما آمده که نه نشینید بر قبور و نه گذارید
نماز بسوے آن و ابوداؤد و نسائی آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر آئنه اگر بنشیند یکے از شما بر اخگر
و بسوزد جامهاے وے و برسد تا پوست وی بهتر ست از آنکه بنشیند بر قبر و نیز آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
مردے را دید در میان گورستان به نعلین میرفت فرمود بکش نعلین خود را و از بعض اصحاب توسد و اضطجاع و جلوس را
بر قبر نقل کرده اند والله اعلم و از ابن عباسؓ آورده اند که گفت لعنت کناد خداے تعالے زنانے را که زیارت قبور
کنند و آن کسانی را که بر قبور مساجد گیرند و چراغ افروزند و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال ست
زیراکه نفع نیست در وے هیچ احدے را و از جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن ازین جهت ست
و در صحیح آمده که لعنت کند خداے تعالے یهود را که گرفتند قبور انبیاے خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجهه قبر مکروه ست
و بعض در مقبره نیز مکروه دارند **تنبیه** آنچه مصنف ذکر کرده حق ست و احادیث صحیحه درین باب وارد و اصل سنت
در زمان نبوت و خلفاے راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از ان این تکلفات در مقابر پیدا شد و مفاخرات
و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر مشائخ
و عظما دیده چیزها افزودند تا از انجا هیبت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پدید آید خصوصاً در دیار هندوستان
که اعداے دین از هنود و کفار بسیار اند و ترویج و اعلاے شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان ست
و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته و اگر جهال و
عوام چیزے کنند یقین که ارواح بزرگان از ان راضے نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزه است
از ان و دفن در جوار قبور صلحا و حضور و شهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفاست و زیارت
مقامات متبرکه و دعا در انجا متوارث ست امام شافعی گفته اند که قبر امام موسے کاظم سلام الله علیه و علے ابائه الکرام تریاق
مجرب ست براے اجابت دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال و ملبوس و تا دب همان حکم ست که در حالت
حیات بود کذا قال الطیبی و در بعضے ازین امور مذکوره ببعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و ترخیصے نیز میتوان یافت
والله اعلم و بالجمله اصل زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین ست چنانچه گفت که عادت نبوے صلے الله علیه
وآله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از براے دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم مامور شد که بزیارت اهل البقیع برآید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف
شعبان بود و احادیث درین باب متعدده آمده و اینچنین زیارت که براے این معنی بود سبے آنکه بدعتے و مکروهی
دران راه یابد مستحب ست بدانکه آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در ابتدا نهی کرده بود از زیارت قبور و در آخر رخصت

کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده ست
آخرت را و این مردان راست اما زنان را بعض گویند که باقی ست بر نهی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز
نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که بزیارت قبور
برآیند و بعضی برآنند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت
جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست
و دیگران را نیز بگریه در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن ندادند و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود که
زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از
استغفار پیش از این بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بلکه بر جمیع
آبای وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آدم علیه السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلاً آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که زیارت
والدین خود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود او را بارّ و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد

و فرمود چون بگورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسأل الله لنا ولکم
العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بقبوری که در مدینه بود پس روی مبارک
بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و مسلم از عائشہ رضی الله عنها آورده که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مومنین و اتاکم ما توعدون
غدا مؤجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین و یرحم الله المستقدمین
منا والمستأخرین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سوره اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یسین
و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت کرده و پیش ازین یاد کرده ایم خوانده
چه حکم جنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی ست و عادت آن بود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشان را بصبر فرمودی
و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت
و مکروه نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب ست اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات
دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت ست و حرام و حد تعزیت میت تا سه روز ست و بعد از وی مکروه و بعض
تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعض گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز ست و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جبر
یکبار باید کرد و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روی عن ابی حنیفة و نشستن بر در یا بر راه برای عزا مکروه است اشد کراهت
از جهت بودن آن عمل جاهلیت و در نشستن بخانه یا مسجد رخصت ست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقتل جعفر
و زید و ابن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند اما این کیفیت که الآن متعارف ست و در ایام متعدده کنند
بدعت ست و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلاف ست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی
بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در ندب قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم
کراهت ست انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسانی که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعض کتب فقه مذکور ست که اگر

از ثلث مال برای جماعه کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائزست بلکه دیگران را از اقربای میت و همسایهای او سیفر سود تا برای اہل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی ست و فرصت طعام پختن و استعداد تهیهٔ آن دشوارست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد نعی جعفر بن ابی طالب بمردم خانهٔ خود فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی را زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع ست از آن و بعض گفته اند که در روز اول مکروه نیست از جهت شغل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی اگر نوحه گران جمع اند مکروه است زیرا که اعانت ست مر ایشان را بر اثم و عدوان و اعلانست در خوردن این طعام غیر اہل میت را و گفته اند آنها را که مشغول اند بتجهیز میت جائزست و این مسائل و احکام در کتب فقه بتفصیل توان یافت والله اعلم

فصل در بیان صلوة خوف و صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول حق سبحانه و تعالی + واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیه + اما آیت سابقه که واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة + اکثر برانند که در قصر رباعی است بدو رکعت و بعض او را بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصرست بترک بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر قصرست در عدد و کمیت و بعض عام و شامل هر دو مراد داشته اند و امام ابو یوسف بروایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست بجهت احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ظاهر مفهوم آیت کریمه واذا کنت فیهم همین ست و مختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دلیل آنست و هر چه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی اصلی حجت ست بران و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد گفت انت او من یقوم مقامک ست چنانچه در کریمهٔ خذ من اموالهم صدقة + ثابت ست فقد بر دیگر بدانکه گذاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه وجهی از ان وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وی آنست که در کتب سته با جمعها از ابن عمر مروی شده است که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بستیم ایستادیم در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طائفه با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و روی آورد طائفه دیگر بدشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن طائفه که با وی بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگذارده اند و بایستادند در مقابل دشمن پس آمدند آن طائفه و گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد هر یکی ازین دو طائفه و بگذارد برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نگذارده بود این ترجمه لفظ بخاری است و از بواقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن فقد بر و در روایت ابن عمر تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع نه شده و لیکن در سفر بوده و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذهب حنفی عام ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائزست و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک یک رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و بدوم یک رکعت و مذهب امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد

واللہ اعلم و نیز د امام مالک مخصوص بسفر ست و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور ست و چون
غرض عمل تفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجود نماز خوف درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود بر آنچه مصنف ذکر کرد اقتصار
افتاد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیری ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال
تنگ گردد بگذارند بهر وجه که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر که مذکور شد
تصریح باین معنی واقع شده چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکند که مشروعیت نماز خوف بر تقدیریست
که صفها راست کرده و متهی قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح ست بدان نه بمجرد خوف و احتمال وجود قتال
مگر آنکه بظن غالب حضور عدو و بغتة و رخنه وی بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن برابر قبله بودی
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش شدی و صحابه در عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صف کشیدندی پیش و پس
و در نماز شروع کردندی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه باتفاق تکبیرهٔ احرام بر آوردندی و بعد از قیام
یکبارگی در رکوع شدندی و یکبارگی سر از رکوع برداشتندی اما چون بعد ازین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجود
شدی برابر وی صف اول در سجود شدندی و صف بازپسین برابر دشمن بایستادی یعنی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود
همچنان ایستاده ماندی و برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسجود نرفتی تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با صف
اول از رکعت اولی فارغ شدی و هر دو سجده کردی و برکعت دوم برخاستی آنگاه صف بازپسین همانجا که ایستاده بودند در سجود
شدندی و هر دو سجده کردندی و برخاستندی و بجای اهل صف اول آمدندی و اهل صف اول بجای اهل صف بازپسین رفتندی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم رکعت دوم میگذاردی و صحابه هر دو صف یکبارگی در رکوع رفتندی و یکبارگی سر از رکوع برداشتندی چنانچه در رکعت اولی
بود و چون بسجود شدن صف پیشین که در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمدی با وی بسجود رفتی و صف پسین که
در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده ماندی و این تقدیم
و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن فرمودی تا فضیلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شدی و اهل صف دوم
اهل صف بازپسین اند و سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافتندی چنانکه اهل صف اول دو سجده
رکعت اول با وی دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه مساوی
باشند و این غایت عدل ست از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نهایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت
و موافقت وی از صحابه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ از دو سجده باین صف در تشهد بنشستی
صف موخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردندی و در تشهد بوی ملحق شدندی و مجموع صفین باتفاق با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سلام باز دادندی و درین صورت هم مقابلت عدو و حراست بودی و هم در تمام نماز
برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودندی مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردندی و این حدیث مسلم ست که از
جابر آورده و در نماز عصر بود و جابر میگوید که غزا کردیم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قومی را از جهینه پس قتال
کردند با ما قتال سخت و چون گذاردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم در نماز یکبارگی بر ایشان می‌افتادیم
پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر ست نزد ایشان از اولاد و در روایتی از اولاد و در
روایتی از ابنا و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان باید زد جبرئیل این خبر را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید خبر

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحابہ گفت پس بگذارد نماز خوف را باین وجہ کہ مذکور شدہ و بود دشمن میان ما و قبلہ و گفت جابر در آخر حدیث چنانچہ میگذارند امرائے شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمدہ کہ گفت بودیم با رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سر گروہ مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان بتحقیق یافتہ بودیم غفلتے از مسلمانان کاشکے حملہ میکردیم بر ایشان در حالے کہ در نماز بودند پس نازل شد آیت قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبلہ و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صفے دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت کہ مصنف ذکر کرد آوردہ و ہمین وجہ بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آوردہ اند و این بر تقدیرے بود کہ دشمن برابر قبلہ بودے اما اگر دشمن برابر قبلہ نبودے صحابہ را دو گروہ کردے یک گروہ برابر دشمن و در مواجہہ و بازائے وے بایستادی و یک گروہ یک رکعت نماز را با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذاردندے پس بجائے آن گروہ شدندے کہ برابر دشمن ست و آن گروہ بیامدندے و رکعت دوم را با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام بازدادے و ہر گروہ یک رکعت را قضا کردندے بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این ہمان حدیث ابن عمر ست کہ در کتب ستہ باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیہ است چنانچہ گذشت و درین حدیث ذکر آنکہ این بر تقدیریست کہ دشمن برابر قبلہ نبودی نیست چنانچہ در وجہ اول ذکر بودن وے برابر قبلہ مصرح ست مگر آنکہ گفتہ شود کہ لفظ بازائے عدو یا در مواجہہ وے کہ درین حدیث واقع ست دلالت دارد برانچہ در صورتے کہ دشمن در جانب قبلہ است ہم مواجہہ و مقابل عدو ایستادہ اند کما لا یخفے و در بعض اوقات آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروہ میگذارد و یک گروہ را مقابل عدو برائے محافظت ایستادہ میکرد و ما سوای ان سلام میدادند و از نماز بیرون مے آمدند و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروہ دوم کہ مقابل عدو ایستادہ بودندے آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و این گروہ اخیر و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہار رکعت گذاردہ بودے و ایشان دو رکعت این وجہ در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آوردہ کہ بودیم ما با رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات الرقاع و افتادیم نیم روزے در جنگلے پر درخت پس افتاد ہر کدام از ما زیر درختے و بود در ان میان درختے کہ سایہ خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را برائے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت بیاویخت ناگاہ یکے از مشرکان آمد و شمشیر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ برآورد و برکشید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را برانگند و ہیچ نگفت و چون وقت نماز در آمد بگذارد با یک طائفہ دو رکعت پس تر نشستند این طائفہ و بگذارد با طائفہ دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را چہار رکعت و مر قوم را دو رکعت و در روایتے از نسائی نیز از جابر آوردہ باین لفظ کہ گذارد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با اصحاب خود صلوۃ الخوف پس بگذارد با وے طائفہ و طائفہ دیگر بودے ایشان جانب دشمن بود پس بگذارد بآن طائفہ دو رکعت پس تر بایستاد و بجائے آن طائفہ دیگر آمدند آن طائفہ دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت پس تر سلام داد و گاہ با ہر طائفہ دو رکعت مستقل گذاردے و سلام بازدادے معنے استقلال ہمین ست کہ

با هر طائفه سلام جدا باز داد ے چنانچه هم در روایتے از نسائی از جابر آمده که گذارد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بطائفه از اصحاب خود دو رکعت و سلام داد و پستر گذارد با طائفه دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم چهار رکعت گذارده بود ے و ایشان دو رکعت و گاه با هر طائفه یک رکعت گذارد ے و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون مے شدند ے و آن طائفه دیگر بیامدند ے و یک رکعت بگذاردند ے و با پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم از نماز بیرون شدند ے چنانکه هر گروهے یک رکعت گذارده بود ے و پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دو رکعت این روایات را ابوداؤد و نسائی از حذیفه آورده تصریح کرده که هیچ گروهے قضا نکردند ے رکعتے دیگر را و ابوداؤد گفته که بعضے روایت کرده اند که قضا کردند کذا فے جامع الاصول و وجهے دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه آورده که طائفه صف بستند با حضرت صلے الله علیه وآله وسلم و طائفه ایستادند در مواجهه دشمن پس گذارد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم با طائفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را برای خود پس برگشتند و رفتند در مواجهه دشمن باز طائفه دیگر آمدند پس گذارد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم با ایشان رکعتے را که باقے مانده بود از نماز وے و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتے را برای خود تنها پستر سلام داد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم با ایشان درین صورت هر گروهے را یک رکعت شد با آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم و یک رکعت تنها اما هم در وقت صلوٰة حضرت صلے الله علیه وآله وسلم نه قضاے رکعت باقیه بعد از تمامے نماز حضرت صلے الله علیه وآله وسلم و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر قبله بود ے یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید بهیچ یکے ازین دو صورت نه دیگر بدانکه کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد وے تخصیص نماز خوف ست بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک ست پس گذاردن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست اگرچه قصر رخصت ست چنانچه مختار بعضے ائمه هست و اگرچه صحیح آنست که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده ولیکن این در غیر صلوٰة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را عقب آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم تمام بگذارند یا بجهت ... اداے نماز چنانچه شافعیه بآن قائل ست و لهذا در بعض عبارات شافعیه واقع ست که میباشد قوم را دو و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درین صورت این نماز در حضر بوده باشد و برین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذاردن ... از قوم در وجه اخیر ولیکن در حدیث جابر آمده که آن در غزوه ذات الرقاع بود والله اعلم و حق آنست که صلوٰة خوف از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شمنی میگوید که صلوٰة خوف از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و تجویز آن در حضر از فقها بطریق قیاس ... و مصنف میگوید و این وجوه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بران و مذهب امام احمد همین ست چنانچه قاعده اوست در اتباع نادر و اگرچه بعضے از اهل وے ترجیح وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه کرده اند و مختار امام مالک نیز همین وجه ... ولیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که بطائفه ثانیه میگذارد تشهد میخوانند و سلام میدهد و این طائفه قضا میکنند

رکعت دیگر را و در مختار احمد امام تشہد خوانده توقف میکند تا این طائفه رکعت دیگر را برای خود تمام می کنند پس سلام میدہد با ایشان و در حدیث نیز ہمچنین ست و نزد امام شافعی اگر دشمن در جہت قبلہ است ہمچنین ست که مصنف ذکر کرد ولیکن ایشان میگویند که برابر ست که اول صف اول به سجده رود با امام و صف ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و اگر در جہت قبلہ بود بگذارد امام با ہر دو فرقه مکرر تکرار فرض نزد شافعی جائز ست در غیر صورت خوف نیز اگر چه آنچه اداء فرض واقع میشود ہمان اولی ست ولیکن در ہر دو بار نیت فرض میکند پس در کرت ثانیه واقع میشود مر قوم را از فرض و آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از سنت و اقتدای مفترض بمتنفل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز ست و چون محل اختلاف علماست گفته اند که اولی آنست که بگذارد با ہر فرقه یک رکعت کذا فی الحاوی و شرحه و مصنف میگوید که بعضی از علمای حدیث این نماز را بر پانزده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور ست اما صحیح وجوه این بود که بیان کردیم و بالله التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند یا رب مگر صحیت اینها نزد مصنف و جماعه که وی اتباع و تقلید اینها میکند به ثبوت رسیده باشد والله اعلم تمام شد ابواب صلوة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و عمل نبوی را درین باب تصحیح ننموده چنانچه عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر ست از ابواب صلوة و در وی اختلاف ست میان ائمه فقه که یک رکوع بود یا دو و ہمچنین صلوة خسوف یا رب مگر از ان نسیان شد یا از نسخه اصل افتاده و دیگر نسخها بران متفرع شده والله اعلم

فصل

در زکوة و صدقات ٭ زکوة در لغت نما و افزونی و طهارت و پاکی ست نحو کا الزرع اذا نما و قال الله تعالی و تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاہی اطلاق بر نفس مال واجب نیز کنند که موجب نمای مال و طیب و طهارت وی و نمای اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب ست و نیز گفته اند که وی تزکیه صاحب میکند و شہادت میدہد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه از جہت آنست که وی دلیل ست بر صدق صاحب وی در دعوی صحت ایمان ظاہرا و باطنا و بدانکه در وجوب زکوة اختلاف ست که پیش از ہجرت ست یا بعد از وی ابن خزیمه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از ہجرت ست و احتجاج کرده بحدیثی که از ام سلمه در قصه ہجرت حبشه آورده که جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر میکند ما را بصلوة و زکوة و صیام و ہجرت حبشه پیش از ہجرت ست و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از ہجرت ست در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که نزد احمد و نسائی و ابن ماجه و ابن خزیمه و حاکم ثابت و صحیح ست از حدیث قیس بن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بصدقه فطر پیش از نزول زکوة پس چون نازل شد فریضه زکوة پس نه امر کرد ما را بصدقه فطر و نه نهی کرد از ان و ما میکنیم آن را و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة و صدقات و بیان بیان آنحضرت بود بانند آن مراعات فقرا بود چنانچه وصیت کرد و ترغیب نمود در رسانیدن آن بایشان بیان دانسته در حقیقت و شفقت و صحت وادای وی و ایجاب انثی در ابل که منفعت انثی در وی بیشتر از ذکور بود نیز ازین باب ست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال خیار و انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از ایشان نگیرند و ضیافات نستانند و شروط نما و حولان حول و امور دیگر که ناظر در سیره و در تحقیق ست

داخل آنست و بالجمله مصلحت هر دو جانب باقصی الغایه نگاه داشتی چنانچه عادت شریف وے بود در رعایت نهایت
عدالت و توسط در اداے حقوق و احکام و وجوه و احکامے که بعد ازین مذکور گردد همه تفصیل و برهان همین معنی ست و از
رعایت حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر
و احتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب کرد تا دادن آن بآسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد
یک صنف زرع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و دوم صنف
بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند بشرائطی و تفاصیلی که در فقه مذکورست سوم صنف زر و سیم که قوام معاش عالمیان
باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف و فروش و سلاح را قیمت شده
و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار هر گاه حصاد و جد کردن و کمال آنکه وقت حاصل شدن
غله است فرمود و این نیز غایت عدل ست هم در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال
نمای آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال متیقن ست و وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن واجب
گردانید و هم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتاخیر از سال و از وقت حصاد بادای زکوة تاخیر و اهمال راه یابد و متعسر
گردد و نیز از رعایت عدالت ست که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن
در مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکے واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست آید
همچون گنجی که بیابد از کان یا دفینه و چون بے مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه در اموال
تجارت اعتبار کرد دران اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروے واجب شود که اخراج خمس نماید یعنی پنج یک کند
و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتے و کلفتے بقدر لابد ست نه زیاده مشقت و کلفت نیمه آن یعنی ده را یکے واجب کرد
چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفے محتاج بود
از دولابے که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاہے که بگاو و شتر و خر کشیده آب دهند یا خریدن آبے
یا مانند آن سیراب گردانند و نیمه آن که چهل را یکی ست واجب کرد دران چه محتاج ست بعمل و تعب دائم از ارتکاب
مشقت اسفار و رکوب بحار در رفتن بلاد و اکناف عالم که ربح آرد و ترقب و انتظار قیم و اسعار و امثال آن و دیگر
از رعایت عدالت آنست که در هر نوعے از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود
و نصاب در لغت بمعنے اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثرے خاص
و حکمے مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدرے از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد و در شرع
شریف در هر صنفے از مال نصابے تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب دیار پنجاه و دو تولچه است
و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار شش صد من شرعی ست که پنج شتر وار از
شتران عربی باشد در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالبا خمسه اوسق همین مقدار میرسد که مصنف
گفته است والله اعلم و نصاب در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود و اصل
در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین بعد از وے
بآن کتاب و اجماع امت بران بعد از ان چنانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود و دادن آن بر صاحب

اموال گران نباید و از ان زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل گوسفند گوسفندی
کذلک و از نقود چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرا از جنس وے بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد
چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن گرانی دارد و ازین جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند
در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وے چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن
که از جنس آن تا بوی دیگران نباید لاجرم تخییر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس هر پنج شتر گوسفندے
افتند و خواه یک شتر یکساله تمام که در قیمت نزدیک به پنج گوسفند ست بدهد و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب
ایشان همان یک شتر ست و در کتاب صدیق که انس رض روایت کرد که اصل ست در باب صدقات چنانکه در صحیح بخاری آورده نیز
در بیست و پنج شتر یک شتر ست که آنرا بنت مخاض گویند و این تخییر که مصنف ذکر کرده نیست و هر گرا بدانستی که اهل و مستحق زکوة
یعنی فقیر ست یا قسمی دیگر ازان اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلبید انستی و حال وی در اهلیت و
استحقاق آن بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال و اعتماد بر صدق قول وی نموده وی را زکوة بدادی اما بعد از آنکه غنای وی و عدم
اهلیت وی معلوم شدی وی را خبر کردی که توانگران را در زکوة حظی و نصیبی نیست شرعا و نه توانایان را که بر اکتساب توانائی
دارند مروة و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق ست اعادهٔ زکاة واجب نبود و عادت آن بود که زکاة را در شهرها
و دیهها که عمال بستدندی هم دران موضع بحکم آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب توقع فقرا
تا حرمان ازان موجب آزار و انکسار خواطر ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را بیمن فرستاده بودند آمده که از اغنیای
ایشان بگیر و بر فقراے ایشان رد کن و اگر چیزے بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلے الله علیه و آله وسلم
آوردندے و آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بر فقرای مدینه صرف کردی در مذهب امام ابو حنیفه رح نیز نقل زکوة از شهر
بشهری مکروه ست مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا بفقراے موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند برین تقدیر نقل زکوة بسوی
آنها جائز بلکه مستحب ست و از عادات نبوی صلے الله علیه و آله وسلم نبود که از اسپ و برده و استر و درازگوش و بقول و خربزه
و خیار و عسل و غیر آنکه در کیل نمی آید و ذخیره کردن را نشاید زکوة بستانند مگر رطب و انگور که ازان زکوة می ستد و فرق
نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب ستة از ابی هریره رض آورده که فرمود رسول خدا صلے الله
علیه و آله وسلم نیست بر مسلم صدقه در بنده وے و نه در فرس وے و در صحیحین آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقه الفطر و در
سنن ابو داود آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر هست و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی
درگذشت از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در مسند خود از علی رض و طبرانی در
اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم بتحقیق عفو کردم شما را از صدقه اسپ و برده
و مراد اسپ و برده است که براے غیر تجارت بود اما اگر براے تجارت بود منظور در وے مال ست و واجب ست
در وے زکوة نظر بقیمت وے و همچنین واجب ست زکوة در هر مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داود
آمده که بود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که امر میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هر چه مهیا ساخته ایم او را براے بیع و نزد
امام ابو حنیفه و زفر اگر اسپان بیرون میچریده باشند و در خانه علوفه نخورند اگر ماده براے تجارت نباشند واجب ست

دران زکوة و مخیرست صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند و در هر دویست درهم پنجدرهم دهد بدلیل آنکه
در حدیث دار قطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه این حدیث را همچنین روایت کرده
فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه تاویل آن
احادیث که در وی نفی وجوب زکوة از اسپان واقع شده آن گروه که مراد بآن اسپان غازیان ست که بر جهاد برون
بچرند زکوة دران واجب نبود و همچنین منقول ست از زید بن ثابت رض در وقتی که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد
با صحابه در زکوة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم نیست بر مسلم در اسپ
وی و بنده وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه گوئی ابو هریره گفت عجب از مروان که من حدیث
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا ابا سعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم مراد بدان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرسی مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شروحه و هم در هدایه
میگوید که تخییر میان دینار و تقویم ماثورست از عمر و مرویست که ابو عبیدة بن الجراح امیر شام بود اهل شام بروی عرض
کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها برما واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس ابا
نبوشت به امیر المومنین عمر پس در جواب وی بنوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ
دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دویست درهم پنج درهم و جابر همان یک شق را روایت کرد که دینار
دینارست کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول از موطا می آرد که اهل شام گفتند به ابی عبیدة بن الجراح که بگیر
از اسپان و بردهای ما صدقه پس وی ابا آورد ازان پستر بنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز
بابی عبیده درین باب گفتند وی باز بنوشت بعمر پس بنوشت وی که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را در اسپان
بگیر از ایشان و رد کن هم برایشان و پرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید یعنی رد کن برایشان یعنی بده
بفقرای ایشان که مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهبود نبود در مالی
که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت رواه ابن جریر و زکوة در اسپان
که نزد امام ابو حنیفه است بر تقدیریست که نر و ماده مختلط باشند و نسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها
ذکور بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و نماء و در روایتی از اناث تنها بدهند که تناسل دران
بفحل مستعار ممکن ست پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة هست باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواری ست
نیست و در غیر آن اگر سائمه باشد نزد امام ابو حنیفه هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و دراز گوش باتفاق در آنها
زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند دار قطنی از حدیث امیر المومنین علی آورده که در جبهه صدقه نیست و تفسیر جبهه باسپ
و استر و برده کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که فرود نیامده است
بر من در حمر چیزی مگر این آیت مفرده جامعه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی
در خصوص حمر چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است که صدقه و زکوة نیز
فرد آن هست اگر یکی خیری بکند و چیزی دران بدهد لابد ثواب آن را دریابد مقصود نفی وجوب قدری معین ست
از زکوة دران و در هدایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمیر و بغال هردو آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاص

یافته میشود والله اعلم اما بقول یعنی ترها و خربزها و خیار و فواکه مثل انار و سیب و امرود و مانند آن احادیث در نا گرفتن
زکوة ازان بطرق متعدد وارد شده بیهقی از عطا آورده که لیس فی الخضراوات والبقول صدقة و دار قطنی از عمر
و انس آورده که لیس فی الخضراوات صدقة و ابن جریر از عبدالله آورده که نیست در بقل و توابل و زعفران و فواکه تر
خشک زکوة و در تفاح و کمثری بخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست و مذهب صاحبین نیز همین ست که آنچه ثمره باقیه
ندارد در وی صدقهٔ زکوة که مراد بوی درانجا عشر ست واجب نشود و از محیط نقل کرده اند که مراد به بقا صلاحیت
ادخارست تا سال تمام یا زیاده چنانکه حبوب و خرما و انگور و در خرما و انگور خشک پنج اوسق برسد واجب بود در ان و در
کمتر ازان نه و احادیث درین باب نیز آمده و نزد امام ابوحنیفه در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر
واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین پس در وی عشر ست و این مطلق ست
شامل قلیل و کثیر و قصب و حطب و حشیش نزد ایشان نیز مستثنی ست و قد ذکر فی محله و قول مصنف که گفت و فرق میکرد
میان تر و خشک متعلق ست بهر دو قسم یعنی بفواکه و بقول که در وی زکوة نیست و بر رطب و انگور که در وی هست اما عسل
نزد شافعی زکوتی در وی نیست و بیهقی از علی آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابوحنیفه در وی عشر ست اگر
در زمین عشری بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در وی معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضراوات و فواکه و حدیث
ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان ست و نزد ابی یوسف در روایتی معتبرست در وی قیمت و در روایتی
ده قربه و ترمذی از ابن عمر آورده در هر ده زق از عسل یک زق ست و در روایتی در ده قربه یک قربه و لیکن گفته اند
که در اسناد این حدیث سخن ست و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی انتهی و اما عسلی که
از کوه بر آید در وی نیز عشر ست نزد امام و نزد ابو یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود
در جبال و برنیه و ارض موات از عسل و فواکه اگر گرد نیارد او را امام پس آن حکم صید دارد که مباح ست بر هر که یابد و اگر
گرد آرد در وی عشر ست و نزد ابی یوسف و حسن همچنین باقی ست بر اباحت انتهی و این موافق ست با آنکه در جامع الاصول
از ابو داود و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که
مر او را بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و درخواست کرد که گرد آرد وادی را که او داشت پس گرد آورد وادی مذکور برای
وی، آن وادی را چون عهد ولایت بعمر بن الخطاب رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب زکوة عسل بجانب
وی نوشت و پرسید ازان پس نوشت عمر که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکرد بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عشور نحل گرد آر
برای وی وادی او را و الا آنها مگسان باران اند میخورد هر که میخواهد و معنی گرد آوردن وادی آنست که آن مگسان را
نگذارند که پریشان گردند و در وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل ست و چون گرد کرده شد برای ایشان وادی
معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر و میچرند و عسل میدهند بیشتر از آنکه بر تقدیر پریشان گشتن دهند و بیشتر
می شود منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در وی عشر یا مراد از گرد آوردن وادی آنکه عسل برای مالک
نمانند و مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند و مخصوص گردد به قومی خاص و واجب گردد بر ایشان عشر کذا فی
شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آوردی وی را دعا کردی بحکم نص
قرآن که فرموده وصل علیهم + و مراد بصلوة یعنی دعا ست و اگرچه بلفظ صلوة بود و آنچه اوفق باشد بلفظ منصوص لهذا

گاه گفتی اللهم بارک فیه وفی اهله وگاه گفتی اللهم صل علیه ودر صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وقتیکه می آورد او را قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پدر من صدقه
خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی ودر روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیه اللهم صل علی عمرو بن
العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت ست که صدقه آورد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را باین عادت کریمه خود این
دعا کرد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راضی بود از وی درین باب یعنی بصدقه آوردن که بر وجه مرغوب می آورد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
متصدق را منع کردی که صدقه خود را باز خرد بخاری ومسلم از عمر بن الخطاب آورده اند که سوار کردم بر اسپی در راه خدا یعنی تصدق کردم
ودادم اسپی برای یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آن شخص ضائع کرد آن اسپ را وخوب نکرد سیاست او را وعلف ونگاهداشت او را بد
وبجای آن گذاشت پس خواستم که بخرم آن اسپ را از وی وگمان آنکه ارزان خواهد فروخت وپرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم درین باب تا چه فرماید فرمود باز مخر او را اگرچه بیک درم هم دهد بعود مکن در صدقه خود وفرمود عود کننده در صدقه خود حکم سگی دارد
که باز میخورد قی خود را ودر روایتی آمده که عائد در صدقه خود همچون عائد ست در قی خود یعنی اگرچه بحسب ظاهر فتوای شرع این خریدن جائز بود
چه آن صدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست ودنائت وخروج از مروت درست نباشد واین کراهت بتقدیر
ملک اختیاری ست چنانکه بیع وهبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد زیرا که وارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکه در حدیث
دیگر آمده از بریده که زنی نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وعرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود
جاریه را اکنون مادر مرده چه کار کنم آن جاریه را فرمود اجر وثواب تو بتصدقی که کردی ثابت شد وآن جاریه بتو باز میگردد
بمیراث یعنی این صورت از عود در صدقه نبود ومکروه نباشد رواه مسلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را
بدست مبارک خود داغ کردی وغالبا داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف ست صحیح
آنست که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن وتمییز کردن تا مختلط نشود جائز ست وفعل آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت ست ولیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از آن نهی آمده ونهادن داغ
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتران صدقه اکثر بر گوش بود واگر بران گاو وشتر کنند نیز جائز ست کذا فی
کتب الفقه ودر روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حماری را دید که بر روی او داغ کرده بودند
فرمود لعن الله الذی وسمه ونیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاهر نیست واما داغ کردن آدمی در بسیاری از احادیث نهی
از آن واقع شده که آن منافی توکل ست ونیز واقع شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از اصحاب را داغ کردن
فرموده وسر انجام ست که بیاید این مبحث در آخر کتاب انشاء الله تعالی وگاه از برای مصالح اسلام قرض کردی وبر مال
صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که مصارف زکوة آن جماعه اند که در کریمه انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیة مذکور اند وصرف آن بمصالح دیگر مثل سد ثغور وکری انهار وتجهیز جیش وامثال آن از مصالح
اسلام جائز نیست ومحل این مصالح مال خراج وجزیه وامثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواسات
فقرا واعانت غارمین وانفاق عمال وامثال آن بود که از صنفات مصارف زکوة ست یا مراد از صدقات غیر زکوة بود
از صدقات نافله ومانند آن یا آنکه وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود والله اعلم ودر حدیث ابی داود آمده
که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات بحکم

پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در ان و قسمت کرده صدقات را در هشت صنف اگر تو از آنها باشی بدهیم ترا و ما حدیث
درین باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیث ابی داود آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صد شتر را
از شتران صدقه در دیت انصاری که کشته شد در خیبر داد و این خود در حکم اداے قرض است از مصرف نیز آمده که وی
صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم و در گاه ضرورت زکوة دو ساله را از پیش طلب داشتی
چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضیٰ آورده که گفت پیش گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عباس صدقه
دو ساله را آورده السیوطی فی جمع الجوامع و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عمر را بر صدقه فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن
الولید و عباس زکوة نمیدهند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن جمیل را مگر همین بد آمد که فقیر بود پس غنی گردانید
او را خدای تعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی مردیست که زرههای خود را
و دواب و سازهای خود را در راه خدا وقف کرده است یعنے پس اینچنین کسیکه خیر و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق
واجب است از وے چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة وے بر من است و مثل آن با آن نیز پس گفت یا عمر
نه انستی تو که عم مرد مثل پدر او ست اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز گفته همین
گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زکوة دو ساله را از وے پیشتر بطریق قرض گرفته بود یکے ازین سال
که میطلبیدند از وی و دیگر از سال آینده پس قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زکوة او بر من است باعتبار سال و مثل آن
با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنیش اینست که من کفیل زکوة اویم با زیادتی و من خواهم داد او را یا انکه پیش دادهایم
داد او را دو ساله از جهت حاجتے که او داشت تا بعد از انقضاے حاجت خواهد داد والله اعلم

فصل در زکوة فطر

ترمذی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منادے را فرستاد
تا در بازارها و محلها و کوچهاے مکه ندا کرد وے پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان است که باتفاق
بعد از هجرت است و آیة نازله دران در مدینه است بے خلاف پس فرستادن منادے در مکه چه معنے داشته باشد
یا رب مگر از مدینه بمکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وے در سال دوم از هجرت است آن نیز بعید است
چه مکه آنزمان دار الحرب بود و فرستادن شریعت در انجا بچه غرض باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة الوداع بوده
و این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش ازین آنرا دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن
منادے که در امثال این واقع شده نزد نزول شریعت جدید است مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان شده اند
و بقصد اشاعت و اظهار شرائع اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد والله اعلم و بالجمله ندا کرد منکه الا ان و آگاه باشید
ان صدقة الفطر واجبة بدرستی که صدقه فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر او انثی مرد یا زن حر او عبد آزاد یا بنده
صغیر او کبیر خرد باشد یا بزرگ وجوب بر بنده و صغیر یعنے وجوب بر سید و والد او ست و مراد بنده است که براے
خدمت است و آنکه براے تجارت بود صدقه فطر از وے واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت بود نه خدمت
و مذهب ثوری و نخعی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب است و در یک نفس دو زکوة واجب نبود
و در وجوب صدقه فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط است اگر چه نامی نبود لقوله علیه الصدقة

الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه بصریح آمده و الا یجب الا علی من ملک نصابا و نزد شافعی فرض ست بر هر که مالک ست قوت یوم را برای نفس خود و برای هر که لازم ست بروی نفقه او و فاضل ست از جامه و مسکن و خادم و دین کذا فی الحاوی و لیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقهٔ فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و تسمیهٔ او بزکوٰة فطر منافی این قول ست و صدقهٔ فطر واجب ست نزد ائمهٔ ثلثه و لیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه وتر و نزد آنها واجب بمعنی فرض الا امام مالک که سنت مؤکده گوید مدان من قمح دو مد از گندم که نصف صاع ست او سواه یا از غیر گندم صاعا من طعام یعنی یکصاع از طعام که شعیر یا تمر ست و یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون می آوردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود طعام ما یعنی دران وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم گردد که تخییر میان نصف صاع از بر و صاع از شعیر مثلاً در زمان نبوت بود نه چنانکه بعض ائمه گفته و در بعض احادیث نیز آمده که دران زمان همین صاع بود از شعیر و تمر با از گندم نیز بعد ازان مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را مؤید ساخت بحدیثی که در سنن نسائی ثابت ست که چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رسید فرمود اصل واجب خود در صدقهٔ فطر نصف صاع ست از بر و صاع از تمر و شعیر و جز آن اما اذ اوسع الله علیکم اما چون فراخ گردانید ارزاق و املاک را خدای تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخ کنید در صدقه اجعلوها یگردانید آن صدقه را صاعا من بر و غیره صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لابی داؤد و در لفظی دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داؤد ست همچنین آمده فلما قدم علی پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و باز آمد از سفری که دران رفته بود رای رخص الشعیر دید ارزانی جو را فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل شیء پس اگر بگردانید صدقه را صاع از هر چیزی خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و ادخل در شکر نعمت توسیع و احتمال داشت که چون از بر صاع کردند از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میکردند و لیکن هم بر صاع از بر باشد یا شعیر قرار دادند که در شرع زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داؤد و نسائی را از حسن بصری باین لفظ آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را و بودند مردم که نمیدانستند آنرا یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه بر خیزید و خبر دهید برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند پس گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر یا کبیر پس چون نزد ما آورد علی مرتضی رضی و دید ارزانی شعیر را گفت بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز گردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب همان نصف صاع ست و همچنین در روایتی که صاع ازان در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون بعض روایات دیگر که در جامع الاصول ست نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و بالله التوفیق از بخاری و مسلم از ابن عمر رضی آرد که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زکوٰة فطر را صاعی از تمر یا صاع از شعیر و زیادت کردند و در روایتی این را که پس برابر کردند مردم آن را نصف صاع از بر و بود ابن عمر که میداد تمر [illegible]

از شعیر داد و در روایتے دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم بزکوٰة فطر صاعے از بر یا صاعے از شعیر
گفت عبد اللہ ابن عمر رضی پس گردانیدند مردم برابر آن دو مد از حنطه و از موطا و ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز مثل آن
آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر رض در زکوٰة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر برآورد و نیز از نسائی آورده که بودند
مردم که بیرون مے آوردند صدقهٔ فطر در عهد رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا زبیب
پس چون شد زمان عمر رض و بسیار شد گندم گردانید وے نصف صاع حنطه را بجاے صاع ازان اشیا پس گردانیدند
بعد ازان مردم نصف صاع را از بر برابر آن و هم در کتب سته از ابی سعید خدرے آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوٰة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعے از اقط یا صاعے از زبیب و زیاده کرد در روایت
دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وے برابر دو مد از شعیر می‌دانم یعنی دو چند
اوست پس نصف صاع این برابر صاع ازان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وے
بفهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصه و بقرینه مقابله آن با آن اشیاے دیگر اگرچه در روایت دیگر
ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث
ابی سعید غیر حنطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز دران وقت و
غالب قوت ایشان آن بود و کرمانی گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام ست ولیکن درین عطف باید که
خاص اشرف افراد باشد و اینجا نه چنین ست و روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع
تمام از شعیر و تمر بمعاویه کرده و تواند که وے از عمر یاد داشته باشد و مردم چون الآن از وے شنیده نسبت
بآن کردند و گفت ابو سعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن ازان اشیا که در حدیث وی مذکور ست
و بالجمله در بعض احادیث ازان حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم نصف صاع از حنطه آمده و در بعض صاع از وے از صدقهٔ
دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وے مطلق ورود یافته و نزد حنفیه آن محمول ست بر تطوع چنانکه آنچه مروی
از امیر المؤمنین علی رض ست نیز همین حکم دارد و آنچه از امیر المؤمنین عمر رض آمده نیز حکم سابق ست که در وقت شیوع شعیر
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است
و مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک نیز همین ست و تمر نزد ابو حنیفه حکم جو دارد و زبیب حکم گندم و نزد صاحبین
زبیب نیز در حکم شعیر ست و از احادیثے که مذکور شدند نیز ظاهر همین ست و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان ست
در قیمت والله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع ست و در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعة از صحابه
است که خلفاے راشدین ازان جمله اند و روایات زیاده محمول اند بر تطوع و تنفل **تنبیه** صاع عراقی هشت رطل
و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی ست و نزد ما نصف صاع عراقی ست و آن
دو من ست و من چهل استار و استار چهار درهم و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا قال شارح الوقایه و از کتب دیگر
همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف صاع بوزن اکبر شاهی که سیرے
سی سیر شاهی بود دو نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال جهانگیر شاهی ابد اللہ ملکه و سلطانه که سیری سی
و شش سیر شاهی بود دو سیر و یک پاو میشود بیک سیر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال ست

ازانکه صاع چهار من ست و من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی
هم چهار و نیم مثقال ست لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو نیم سیر و پنج سیر شاهی شود
بوزن قدیم و دو سیر یکپا و یک سیر شاهی کم بوزن حال والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که زکوة
فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد و بعد از ان بنماز بیرون مے آمد چنانچه سنن دیگر از اغتسال
و استیاک و تطییب و لبس احسن ثیاب و افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه است مقبول از فطر و مترتب میشود بروے ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس وے صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطر این خبر و حدیثیست که ابوداود و بیهقی و دار قطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمة مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بزکوة الفطر بصدقه فطر ان تؤدی که ادا کرده شود
قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوے نماز و در روایت ترمذی و ابوداود و نسائی نیز از ابن عمر
مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزی و محسوب نیست از
صدقه فطر و لیکن ائمه اربعه و غیرهم متفق اند برانکه ادا پیش از نماز مستحب ست تا اغناے فقرا از سوال بحکم اغنوهم عن
المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و شاغل وے نگردد سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز
عید مکروه است و نزد بعض مشائخ مذهب ایشان آن قضاست نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضاست البته
اما التقدیم بر روز فطر نیز جائز ست نزد ما و در ظاهر مذهب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال و دو سال و
زیاده از ان باشد جائز ست و نزد بعضے جائز ست بیک روز یا دو روز زیرا که امر باغناے فقیر در روز فطر اقتضاے
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر ست حکم آن دارد و منافات ندارد
باغنا در ان روز و بعض گویند جائز ست در عشره اخیر و نزد بعض در نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه
پیش از ان زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان ست و اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعض در همان سال جائز نه پیش از ان و در مذهب امام احمد نیز مثال
این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوے کسیکه جمع می شد
نزد وی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و در روایت ابی داود آمده که ابن عمر ادا میکرد آنرا پیش از فطر بیک یا دو روز و در صحیحین از وے
آمده که گفت بودند بعض صحابه که میدادند پیش از عید بیک روز یا دو روز پس فضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند والله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که مصارف زکوة مذکوراند قسمت نمیکرد
و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام و طعمه مساکین ست و حدیث دیگر که اغنوا الفقراء کم عن المسئلة ظاهر در آنست
و با وجود آن در هیچ حدیث بصریح از شرع بیان یعنی تخصیص مساکین و صدقه فطر وارد نشده که از ان عدم جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید
و لیکن آنفاقا همین صنف مساکین خاصة تقسیم مے کرد و بعضے از علما بجهت تمسک بظاهر نص نبوے صلی الله علیه وآله
وسلم بآن قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنے بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاص ست بمساکین

وظاهر از کتب ائمهٔ اربعه آنست که مصارف وے همان مصارف زکوٰة ست و در کتاب خرقی که در مذهب
امام احمد ست تصریح ست بآن و گفته است که و یعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان یعطی صدقة الاموال زرکشی در شرح وے
میگوید زیرا که وے صدقه است پس در آید تحت قول حق سبحانه + انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة و با وجود
آن شک نیست که افضل و احوط بمقتضاے اتباع فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همان باشد که داده شود معین
صنف که فقراء و مساکین اند و بدانکه صدقه دو نوع ست صدقهٔ واجب و صدقهٔ تطوع اما صدقهٔ واجب پس گذشت بیان
آن و چون واجب ست امر میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقهٔ تطوع اگرچه
امر وجوب بدان نکردے و بر ترک آن وعید نفرمودے اما او را بغایت دوست داشتی و بدادن آن چندان شاد شدی
که بگرفتن و ستدن آن شاد شوند چه شادی و خوشی هر کس بمحبوب اوست و لهذا مذوق و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بکردار هاے شان بود از جهت وجود فسحت و نورانیت و انشراح قلب
دران و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض درین یا رب مگر آنهائی که بیخ ایمان منتزع شده باشد از اراضی قلوب شان
نعوذ بالله من ذلک و هر مقدار که در راه حق صرف کردے آن را بسیار نشمردے و اگرچه بسیار نشمردی از جهت نهایت
جود و سخاوت آن را اندک هم ندانستی و حقیر نشمردے اگرچه اندک چیزے بودے از جهت تعظیم طاعت و تقرب
بدرگاه الٰهی چه تعظیم فعل طاعت نظر بامر الٰهی و وعدهٔ وے و یقین بترتب جزا بروے که قرب و رضای اوست لازم
تا باعث بر جد و جهد و تقرب گردد و خوار داشت عمل در نظر اعتقاد منجر بیطالت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال
دارد که معنی عبارت مصنف این بود که بسیار شمردن چه باشد بلکه اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریاے
حق و غلبه و قوت جود و سخاوت آن فعل در نظر شهود و همت وی صلی الله علیه وآله وسلم محو و ساقط و بی اعتبار بودے
فافهم و همچنین از وے صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ وقتے چیزے نخواستی که در وقت حاضر بودی در دادن صلاح
وقت و مصلحت آن کس بودے الا اجابت کردے و بدادے در روایت مسلم از انس رضی آمده که سوال کرده نمی شد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ چیزے را مگر آنکه میداد آن چیز را و بخاری و مسلم از حدیث جابر آورده اند که سوال
کرده نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هیچ چیز هرگز که در برابر آن لا گفته باشد و قال الفرزدق فی نعته صلی الله
علیه وآله وسلم ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم + ترجمه اش این بیت ست که شاعر در مدح یکی از ملوک
گفته است ؏ نرفت لا بزبان مبارکش هرگز + مگر باشهد ان لا اله الا الله + و تقیید بآنکه آن چیز حاضر بودی بجهت آنست
که اگر در بعض اوقات مسئول شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف دلجوئی وی کردی و اعتذار نمودی اما صریح
منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمهٔ لا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت منع عطا نبودے و ازینجا لازم نیاید
که بقصد اعتذار نیز گفتے و لهذا در اعتذار آن جماعه که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طلب سواری نمودند تا با وے
بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه و با وجود آن فرق ظاهر ست میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاهی اگر چیزے حاضر
نبودی سائل را باستقراض فرمودے و بقضاے آن وعده کردے و بضمانت او در آمدے روزے مردے
آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزے نیست تو بخر اگر چیزے آید با قضاے آن خواهیم کرد عمر بن الخطاب گفت
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خداے تعالیٰ بچیزی که قادر نیستی بر آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را این سخن از عمر ناخوش آمد

مشخص شد مردے از انصار ایستاده بود گفت بده یا رسول الله و مترس از خدا فقر و نیستی را پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تبسم کرد و اثر خوشی و تازه روئی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بهذا امرت باین امر کرده شده ام
من و آنکه گفتیم که اگر دو دادن مصلحت بودے برای آنست که بسا بودے که یکی چیزے از آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم طلبیدے و ندادے چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آن شخص
خللے راه نیابد و گاہے منع کردے تا آن شخص در ورطه طمع و حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد حکیم بن حزام که یکی از
اقربائے ام المومنین خدیجه بود چیزے از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطلبید فرمود یا حکیم بین سیدهم بنوا آشنا و لیکن
کراهتی باید همراه خواهد بود و نصیحت کرد او را که تا توانی سؤال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال
بجائے رسیده بود که اگر تازیانه از دست وے بیفتادی از کسے نه طلبیدی و نگفتی که بردار و بده مرا و در صحیح بخاری
آمده است یکباری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مال کثیر بخشش میکرد عباس آمد و طلبید و اظهار احتیاج و قرضداری
خود کرد فرمود بردار یا عباس هر چه خود توانی برداشت سبر گفت یا رسول الله بفرما مردم را تا بردارند برای من و برسانند
بخانه من فرمود هر چه خود توانی برداشتن سبر دیگر نمیشود هر چند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت
عباس بر دوش خود آنچه توانست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب وی می نگریست و تعجب میکرد از وی
مانا که قرضے یا حاجتے دیگر پیش آمده بود عباس را کذا جابر و یا بجابر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجود الناس بود
هر که هر چه خواستی بدو دادے از اندک و بسیار و چنان بے ملاحظه و بی صرفه دادے که کسے از فقر نترسد و از نیستی
نیندیشد. و درین معنی گفته است + هر چه آمدت بدست بدادے تو بیش از آن + این جود آنکس ست کش از فقر
عار نیست + و چون محتاجے را بدیدے طعام و شراب خود که احتیاج بآن داشت و ضرور بیست بر وے ایثار کردے
و خود بکار نبردے و تشنه و گرسنه ماندے و در عطا و تصدق تنوع نمودے و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی گاہے
چیزے به بخشیدے یعنی هبه کردے یا از حقے و دینے که بر کسے داشتی درگذشتے و ابرای ذمه وی کردی گاه صدقه دادے
گاه هدیه کردے فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص بفقرا دارند و هدیه عام تر از آن و صدقه بطریق تعطف و
مهربانی و احسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائے بخریدے و ثمن ادا کردے و باز کالا را ایضا بصاحب کالا
بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتری پیشکش کرد
تا سوارے کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از آن تست یا رسول الله
پدر و مادر من فدائے تو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر حسب فرموده شتر بدست آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بفروخت و بفرمود بلال را که ثمن او را نقد کرده بوی بده بلال ثمن را نقد ساخت پس گفت بابی و رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ثمن را و جمل را بر جابر ببر و بگو برکت دهد خدای تعالی ترا هم در جمل هم در ثمن و این همه مکافات
قول جابر بود که گفت شتر از آن تست یا رسول الله پس هم ثمن داد و هم جمل و دعا برکت و خیر علاوه آن ساخت صلی الله
علیه وآله وسلم و گاه از کسے چیزے قرض کردے و در وقت ادائے قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع
آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مردے شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند
امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم درین شتران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را

زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشان است در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده وگاه کالائی بخریدی و
زیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و دارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آوردیم
ما از جانب هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بخرید سراویل را و آنجا مردی بود که میکشید
ثمن را باجرت پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکش و چرب بکش و گاه هدیه قبول کردی و مکافات
آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمائل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عفرا بطبقی از رطب
که بود بروی خیارهای نرم پشم دار و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت خیار را پس آوردم آن را
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود نزد وی حلیه که آورده بودند از بحرین پس بر کرد دست مبارک خود را و عطا کرد
مرا وغرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و خود وجود شریف وی سراسر
رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیاوی بود و نعمتهای اخروی را چه گویند که همه را کرم و رأفت خود
از ورطه هلاک آورد و عذاب آخرت برهانید چه بدعوت و وضع شریعت و چه بدعا و شفاعت جزاه الله عنا خیر الجزا
و صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم و مردمان را بتصدق امر کردی و تحریض و ترغیب نمودی و فرمودی اگر مثل
کوه احد مرا زر باشد خوش ندارم که سه شب بر آن بگذرد و نزد من از آن چیزی باقی ماند مگر چیزی که برای ادای
دین نگاه دارم رواه البخاری و فرمود هر روز دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوندا بده
آنکه انفاق کند خلف را و دیگری گوید خداوندا بده امساک ورزنده تلف را رواه البخاری ومسلم ونیز روایت کرده اند
که با اسماء بنت ابی بکر فرمود بده و مشمار تا خدا نیز بر تو نشمارد و نگاه مدار تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و بده آنچه توانی و نیز
آورده اند از ابی ذر غفاری که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در سایه خانه کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زیانکارانند ایشان سوگند برب الکعبه گفتم مادر و پدر من فدای تو باد
یا رسول الله چه کسانند ایشان فرمود آنها که مال بسیار جمع کردند مگر آنانکه بریزند آن اموال را از پیش و پس و راست و چپ
و بسیار کم اند آنها که اینچنین کنند و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاهل سخی
دوست تر است نزد خداوند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو خصلت
جمع نشود در مومن بخل و بدخلقی و رزین از امیر المومنین علی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مبادرت
و شتاب کنید بتصدق که در نمیگذرد بلا از وی یعنی هر که تصدق کند نرسد بوی بلا و سرایت نکند در وی و تصدق
سپر وی گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکه سایه کند بر سر
مومن صدقه وی خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم امساک بسیار است و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحال و مقال کسان را بسخاوت و سماحت دعوت کردی تا چون بخیل و شحیح بخل و شح در بینی نزدیک هم اند هر دو جود و سخا
و میگویند که سخا صفت غریزیه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس است و جبلت اوست که خست و امساک
و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و فلاح صفتی است جامع
هر سعادت دارین را و شح از آدمی عجیب نیست که جبلی اوست و عجب از جود و سخاوت است در جبلت و میگویند که نام
در اکمل است از جود و در مقابله او بخل است و مقابل سخا شح است و در جود و بخل اکتساب و اعتیاد را دخل است بخلاف شح

بنحا که آن از ضروریات غریزه اند و هر سخی را جواد میتوان گفت اما هر جواد را سخی نتوان خواند و جود را ریا و توقع ثنا
وغیره از خلق و طلب ثواب و رفع درجات از حق راه یابد نه سخا زیرا که وی پیدا میگردد از نفس کریمه مرتفعه از اغراض
کذا فی المواهب اللدنیه نقلا عن العوارف اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است و جود صفت الهی تعالی ولابد
هر چه صفت الهی است اتم و اکمل بود از انچه صفت بنده است جوابش آنست که اطلاق سخاوت بر باری تعالی از ان
نکنند که سخاوت غریزه است و وی تعالی منزه است از ان و در آدمی کمال ست که نورانیت آن لی اعتبار از باطن وی
سر بر میزند و از آلودگی غرض و عوض معرا می آید بخلاف جود که گاهی مشرب بغرض و رعایت میگردد بلکه گفته اند که صدور
آن از آدمی بی این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک فقیری ناتوان درمانده که
بهیچ نوع غرض بوی راه ندارد و طمع صحبت و ثنا نیز در نظر نشود احسان میکند انجا نیز الی از اتحاد جنسیت و مهربانی
در باطن وی عارض میگردد که بدان رفع و ازاله آن الم میکنند از خود و حقیقت جود و کمال آن منحصر ست در ذات اقدس
باری تعالی که بی شائبه غرض و غایت از غایت نعما و خیرات میکند پس انچه صفت باری تعالی ست اکمل ست از انچه
صفت بنده است فافهم و بالجمله اگر تجمیل تشحیح حال مبارک وی را مشاهده کردی در روی اثر کردی و بکرم و بذل جود و سخاوت
متخلق گشتی و هر که با وی صلی الله علیه و آله و سلم مخالطت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی
تا در جود و سخاوت و سائر صفات حمیده بی اختیار گشتی و مالک نفس خود نشدی تا احسان و دهش و کرم بروی غالب
نگشتی و احتمال دارد که ضمیر وی در قول وی هر که با وی مخالطت کردی اشارت بانکس بود که حال مبارک او را مشاهده
کردی یعنی تجمیل تشحیح بتاثیر مشاهده حال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی
جواد و سخی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن ایشان
بمقام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و احسن و اعذب و ادخل ست در مبالغه بعد از شائبه تکرار کما لایخفی
و از حیثیت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محل انوار کرائم صفات و حمائد اخلاق از جود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا
و شاع آن بود دائما منشرح القلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بودی صلی الله علیه و آله و سلم چه همه
انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد بدانکه
جوهر پاک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقائق بود زیرا که نفس پاک وی
اشرف نفوس و مزاج شریف وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل وی اجمل اشکال و خلق وی
احسن اخلاق و حمائد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار
شجاعت وی از کتب سیر و غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وی مبرهن
و روشن ست چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد
که آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و پریشان کرد آن مال را
بر مردم و ندید هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از ان مال و از مجلس برنخاست تا تمامه آن مال قسمت نکرد و برداشت عباس کم
مال را بر دوش خود درین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبه می آرد که آن مال

که از بحرین آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت کرد صد هزار درهم بود و آن اول خراجی بود که آمده بود
در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتاب خود که در اسماء النبی صلی الله علیه
وآله وسلم جمع کرده میگوید که در روز حنین زنی آمد و شعری خواند که ایام رضاع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که
در هوازن بود بیاد داد هر چه از ایشان گرفته بود همه را بایشان داد و عطایای کثیره نا محصوره کرد که چون آنها را قیمت
کردند پانصد هزار هزار آمد ابن وحیه گفت که این نهایت جودی است که شنیده نشده است مثل او در وجود والله اعلم
و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را گوسفندان که پر کرده بودند میان دو جبل را پس بازگشت آن مرد بسوی قوم خود و گفت اسلام
آرید ای قوم که محمد عطا می کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم است از صفوان بن امیه که گفت
والله به تحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من ناگاه
عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوب ترین آدمیان صلی الله علیه وآله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد غنم
پستر داد و صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود در روز حنین
داد وی را از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مسامحت نکند باین بخشش مگر نفس پیغمبری و این صفوان
بن امیه از مؤلفة القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر مؤلفة القلوب در روز حنین که متصل فتح
مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه در آمده و قوت
نه پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان و انعام دلهای ایشان را
بایمان الفت و بجود محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلی است و این جماعه از مسلمانان را داد و اهل اسلام در زکوة
نیز حقی بود چنانچه منطوق آیت مصارف است بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاجی بتالیف
ایشان نماند باجماع صحابه برطرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز حنین در کثرت متجاوز
از حد احصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف باهل مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد و بخاری و مسلم و ترمذی از انس
آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اموال را باهل مکه داد جماعه انصار در ینجا گفتگوی کردند گفتند
که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را بایشان میدهند در وقت شدت ما را میخوانند
و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود طلبید و
گفت از شما این چنین سخنان بما رسانیدند آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران
گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما ساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود این قوم نو عهد اند باسلام و هنوز
ایمان در دل ایشان نه در آمده و برایشان حادثه ها رفته و نهب و تاراج یافته اند خواستم که بدنیا و متاع آن دل ایشان
بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل است من با شما ام و شما با من آیا راضی
نیستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدا را ببرید گفتند بلی یا رسول الله رضینا اجمعین

باب صیام النبی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس است از خسائس عادات
و حبس او ست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند

واختلافست علما را که صوم افضلست یا صلوة مشهور میان جمهور تفضیل صلوة ست بر سائر اعمال از جهت حدیث
واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة رواه ابو داود وغیره وبعض گفته اند که صوم افضلست از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه
آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم وگفتم یا رسول الله بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو
فرمود لازم گیر مر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود ونمانند مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص که از خواص وثمرات صوم ست
خواهد بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر
امثالها ودر مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو لی وانا اجزی به ودر موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند ده گونه
است تا هفتصد مگر روزه که آن مراست ومن جزا میدهم بروی بدانچه قدر وکیفیت آنرا جز من کسی نداند وبعض گفته اند
که اضافت ونسبت وی بذات پاک حق برای تکریم ست چنانچه ناقة الله گفته والا همه چیز وهر چه در عالم ست از آن
اوست وبرای اوست جل وعلا وگفته اند که عبادت کرده نمیشود ونشده است بصوم غیر حق سبحانه وتعالی وهیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است وعبادت ننموده بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده و
نثار اموال وقصد وی از راه دور وزیارت کردن وگرد وی گشتن تعظیم میکنند ونیز گفته اند که روزه برای من ست
بجهت آن گفت که در وی ریا که شرک صغیر ست نمیرود وخالص برای اوست تعالی وهیچکس بر آن مطلع نه بخلاف صلوة
وزکوة وحج وغزوه وغیر آن از عبادات ظاهره ومعنی عدم ریا در صوم آنست که بمجرد فعل وی ریا بدان راه نیست
واگر بگوید که من روزه دارم واظهار آن کند ریا راه میباید اما این از جهت اخبار واظهار او ست نه در مجرد فعل بخلاف
بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بمجرد فعل ست بیهقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم هر که روزه بریا داشت پس بتحقیق مشرک شد وبعض گفته اند الصوم لی برای آن ست که نفس صائم را در حقیقت بسوی
خلق ملکیت چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام وشهوت وشراب خود را از جهت من
پس از آن فرمود الصوم لی وانا اجزی به وبعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربوبیت ست
وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بدانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آن را بخود یعنی سائر اعمال عباد
مناسب احوال وصفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی ست از صفات حق ومتعلق بدو نسبت یا از جهت آن
گفت الصوم لی که مقدار ثواب ومضاعفت اجر آن را جز وی تعالی نداند وجز سعت علم وی سبحانه بدان محیط
نگردد وچون جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شده وفرموده من میدهم جزای آن لابد تقاضای
سعت عطا وعظم جزا کند واینمعنی اوفق وانسب ست بسیاق حدیث که فرمود الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف
الحدیث وباین جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست میان عبادات
خصوصا صوم رمضان را که فرض ست ودر صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی صلی الله علیه وسلم اجود الناس
واجود ما یکون فی رمضان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کریمترین وجوادترین خلق بود واجود او در ماه رمضان سخاوت و
بخشش او بر مردم وایثار وی ایشان را بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی
در لیالی وایام رمضان بر همه لیالی وایام مضاعف گشتی وبذکر ونماز واعتکاف وتلاوت جمیع ساعات روز وشب را
مستغرق داشتی واین ماه عظیم را بعبادات گوناگون مخصوص گردانیدی ودرین فقره اشارتست بآنکه چون این ماه عظیم آ

و موسم خیرات و منبع برکات و نعم الٰهی تعالی و فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم است شکرانهٔ آن نیز بانواع عبادات
و مزیات اکثر و اوفر بود و چون جود حضرت واهب البرکات در وی مضاعف بود جود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سید السادات نیز متکاثر میشد چه باریتعالی او را مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیده بود و بر اخلاق محبوب
و پسندیدهٔ خود او را مجبول ساخته و عادت او گردانیده و آنچه مذکور شد جزو حدیث است و تمام وی این است و اجود ما یکون
فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جوادتر بود در رمضان لاسیما در آن هنگام که ملاقات میکرد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه کل لیلة فی رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی ینسلخ
تا سلخ رمضان و آخر وی یعرض علیه النبی القرآن عرض میکرد و میگذرانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبرئیل
علیه السلام قرآن را و در روایتی فیدارسه القرآن پس مدارست میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل
علیه السلام قرآن را و مدارست همدیگر خواندن چنانچه حفاظ بطریق دور میخوانند فاذا لقیه جبرئیل پس چون ملاقات
میکرد او را جبرئیل کان اجود بالخیر بود جوادتر و نیکوتر بخیرات من الریح المرسلة از بادی که فرستاده میشود و مطلق
گذاشته میشود تا برسد و شامل شود هر چیز را که بران میوزد همچنین اثر جود و کرم وی بهمه کس و همه جا میرسید و نزد امام احمد
در آخر این حدیث آمده که لا یسأل شیئا الا اعطاه سوال کرده نمی شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ چیزی مگر
آنکه میداد آنرا چنانچه در آخر فصل زکوة گذشت و ازین حدیث استنباط کرده اند که آدمی را باید که در ایام شریف و
مواسم خیر و حضور صحبت صلحا در کسب خیرات و اکثار وجوه مبرات بیشتر و بجدتر ساعی باشد و بالله التوفیق و آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از لیالی رمضان وصال کردی یعنی دو روز یا زیاده بران پیاپی روزه داشتی
بی آنکه چیزی بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگران را که بقصد متابعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شروع
در صوم وصال کردندی بجهت رحمت و شفقت و کراهت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشه آمده است از وصال
نهی فرمودی صحابه گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی سبب نهی ما از وصال چیست با آنکه دائم ما را بمتابعت
خود میخوانی فرموده لست کهیئتکم نیستم من بهیئت و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال و صفت شما نیست و
در روایتی لست مثلکم و در روایتی لست کاحدکم و معنی همه یکیست و در روایتی آمده ایکم مثلی کدام یکی از شما مثل
من است انی ابیت عند ربی بدرستی که من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت کننده من است و بلفظ
و در لفظی دیگر از حدیث همچنین آمده اظل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اصل معنی وی همین است
و مراد اینجا مطلق کون است چنانچه اضحی فلان کذا میگویند و تخصیص وقت ضحی بدان مراد نبود و در آیت کریمه
و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا نیز مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجح از روایات لفظ ابیت است
نه اظل یطعمنی و یسقینی طعام میدهد و آب میدهد مرا پروردگار من و در روایتی انی اطعم و اسقی من طعام داده میشوم
و آب داده میشوم و در لفظی آمده لی مطعم یطعمنی و ساق یسقینی مرا طعام دهنده است که طعام میدهد مرا و آب دهنده است
که آب میدهد مرا و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیره مذکور است و علما را درین طعام
و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب از نزد پروردگار
طعام و شراب میآمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وے اینست و عدول از حقیقت موجب ظاهر بردارد پس حمل بر حقیقت متعین بود
و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود سوزانر نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ اهل بهشت زیرا که این
از طعام جنت و شراب وے بود که احکام تکلیفیه بران جاری نباشد چنانکه در غسل صدر شریف در طشت ذهب و فضه
که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال اوانی ذهب و فضه در غیر وے حرام ست و ابن منیر گفته آنچه موجب فطر است
شرعا طعام معتاد ست اما آنکه خارق عادت ست و از بهشت از نزد پروردگار آمده تناول آن تعاطی از جنس اعمال نیست
بلکه از جنس ثواب ست چنانچه اهل جنت را در جنت باشغال بطال عادت نکنند و بعض گفته اند که مراد از طعام و شراب اینجا قوت ست
که لازم او ست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت اکل و شارب می بخشد و افاضه میکند چیزی که قائم مقام شراب
و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی ضعف و فتور و شما را این حالت نیست یا مراد از طعام و شراب
سیری و سیرابی ست که بی طعام و شراب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حاصل میشد والم جوع و عطش احساس نمیکرد
و این غیر معنی قوت ست چه توان که قوت بر طاعت و عبادت باشد و جوع و تشنگی نیز بخشد و بمعنی قوت در ضمن سیری
و سیرابی ست و گفته اند معنی اول راجح تر ست چه سیری و سیرابی منافی حال صائم ست و بفوت مقصود از صوم وصال
چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی ست و نیز حال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اکثر جوع بود و شبع نبود تا آنکه سنگ
بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب هدی و از ابن رجب در لطائف نقل کرده اند
آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وے از قوت و شبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف
و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم وارد میگشت و آنچه توابع آنست
از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن حیوان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید
که بدن از غذای جسمانی مستغنی میشود و مدتی مدید بگذرد که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد آن نیاید و این در محبتهای مجازی
و مسرتهای صوری مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند + لها احادیث من ذکراک تشغلها
خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میرانند کلامها و حدیثهاست معنوی از یاد تو که باز میدارد آنها را +
عن الشراب و تلهیها عن الزاد + از آب و باز میدارد آنها را از توشه و طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول اند که فراموش کرده اند که
از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان ندارند + لها بوجهک نور تستضیئ به + و مر ایشان را از پرتو روی تو نوریست
که روشن میشوند بدان و در راه میروند در روشنائی آن + و من حدیثک فی اعقابها حاد + و از حدیث تو و سخن که در یاد تو میکنند
در پس آنها حادی ست یعنی حدی گوینده و عرب را در وقتی که شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند و بصوتی که
دارند اشعار میخوانند که شتران بدان تازه و قوی میشوند و در سیر تیز و تند میروند + و اذا اشتکت من کلال السیر اوعدها
چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و سستی سیر وعده میکنند آنها را + روح القدوم فتحیی عند میعاد + خوشی
و شادی رسیدن بهار پس زنده میشود آنها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال مصنف میگوید که
این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختار ست چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل کنند وصال متصور نبود زیرا که معنی
وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اظل که
و قد عرفت جوابه والله اعلم فرع + اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم

که جائزست یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جائزست مر کسی را که قادرست بران و مرویست از عبد الله بن زبیر وغیر او از سلف و گویند که وی مفتی وصل میکرد چند سعد و در روایت صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماعه دیگر از صحابه و تابعین برانند که صحابه بعد از نهی وصال کردند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عائشه رضی آمده نه برای تحریم و اکثر برانند که نا جائزست و امام ابوحنیفه و امام مالک برین اند و امام شافعی تنصیص کرده بر کراهت و اصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی یا تنزیهی و اول صحیح ترست و امام احمد و اسحق میگویند که جائزست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید و اگر کسی از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آنرا تا سحر و این در حکم تاخیر افطارست نه وصال و این نیز بر تقدیری است که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل حرمت شود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست و جمهور برانند که محرم ست بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد بحرمت نهایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود و از اهل سلوک آنهائی که مولع اند بر ریاضت نفس و کم خوردن دست به افطار میکنند بکیف آبی تا از حقیقت وصال برآید و الله اعلم و عادت شریف آن بود که در روزه رمضان شروع نکردی الا بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهدة و عیانا یا بگواهی یک عدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر روزه داشت احمد و ابوداود آورده اند که ابن عمر گفت میدیدند مردم هلال را و جستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که من دیده ام پس روزه داشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امر کرد مردم را بروزه داشتن و یکبار دیگر بشهادت یک اعرابی روزه داشت چنانچه ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابن عباس آورده اند که گفت آمد اعرابی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت دیده ام من هلال را و در بعض روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس بخبر فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را با شهادت میدهی تو که لا اله الا الله گفت نعم و فرمود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود بلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند و بمجرد اخبار ایشان اکتفا کرد و اکتفا بلفظ شهادت نکرد و مذهب حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین ست زیرا که این امر دینی ست که متعلق ست بان وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار و احادیث و مقبول ست درو خبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شهادت اگر ظاهر حال مخالفت و تکذیب آن نباشد و نزد مالک و در قولی از شافعی و در روایتی از احمد و اسحق شرط ست شهادت اثنین چنانچه در سائر شهادات و متمسک ایشان حدیثی ست که ابوداود و دار قطنی از امیر مکه که حارث بن حاطب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه داریم برویت هلال و اگر نه بینیم و گواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان و گفته اند که اسناد وی صحیح متصل ست و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده و جواب داده اند ازین تمسک بانکه این حدیث منطوق دارد و مفهوم و مفهوم او در معارض شد آن احادیث که در قبول شهادت واحد وارد شده و ترجیح کردیم ما منطوق را بدلیلی که گذشت و عدالت مخبر شرط ست باتفاق و از طحاوی منقول ست که شرط نیست و گفته اند که مراد وی آنست که مستور الحال بود و از حدیث اعرابی که بوجود ایمان او بسی اکتفا کردند استنباطی بان توان یافت نزد ما عامت

که آن یک کس مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کما فی الهدایه و اگر رویتی و شهادتی و اخباری نبودی شعبان را
سی روزه شمردی و آنگاه روزه داشتی در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت وی و اگر پوشیده شود
بر شما هلال در زیر ابر پس شمار شعبان را سی روز و در بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از آن
روزه دارید و در بعض روایات آمده فاقدروا له و معنی این لفظ نزد جمهور ائمه و علما همین است که در روایات دیگر
بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان است سی روز یعنی اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته‌اند
که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل وی و مآل وی نیز همین باشد با قی روایات آید و لیکن گفته‌اند که
این مشکل است بر عامه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آنکه ظاهر روایات دیگر نیز همین است و
نیز قول منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات [illegible] آن آمده و بر هر تقدیر
ازین حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک بنیت رمضان مکروه بود و برین اند اکثر ائمه الا نزد امام احمد که
گوید واجب است صوم رمضان در صورتیکه پوشیده شود ماه زیر پرده ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان و معنی
حدیث فاقدروا له اینست یعنی تنگ کنید ماه را یعنی بگردانید و اعتبار کنید ماه را بیست و نه قدر بمعنی تضییق بسیار آید چنانچه
در کریمه و یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و من قدر علیه رزقه و امثال آن یا بمعنی اندازه باشد و مراد آن باشد که اندازه
کنید و فرض کنید طلوع ماه را و معنی روایات دیگر را که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید ... سی روز یا تمام
شمار را و را سی روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان
بیست و نه میگذشت طلب میفرمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کسی خبری می‌شنیدند روزه میداشتند و اگر نه
چون مطلع صاف بودی بافطار برمیخاستند در صباح آن و اگر در مطلع علتی بودی روزه دار برمیخاستند و مختار نزد
ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه است و اگر دارند بنیت نفل دارند و حدیثی
نیز درین باب نقل میکنند و آنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزه نفل است و ثانی الحال اگر این روز از رمضان
ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد در روزی واقع شود که روزه در آن روز
معتاد است روزه داشتن بهتر است و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد
ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم مراد از آن روزه بنیت رمضان است والله اعلم و امر فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسان را که بشهادت یک شاهد روزه بدارند و بشهادت دو شخص بگشایند و وجوب
شهادت دو شخص برای گشادن روزه یعنی عید کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب
شافعی است نزد وی بشهادت یک عادل نیز ثابت شود و در روایتی از مذهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعض شروح هدایه
گفته اما معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادات باشد و ظاهر مذهب
امام احمد آنست که دو مرد می باید و متمسک در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبد الرحمن بن زید بن الخطاب است
که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم و سوال کردم ایشان را
و ایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت آن

واگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید سی روز واگر گواهی دهند دو شاهد عدل پس روزه دارید و افطار کنید رواه النسائی ولیکن این حدیث در روزه معارض ست بحدیثے که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باقی ست بی معارضه ونیز متعلق ست بفطر نفع عبد پس مشابه شد بسائر حقوق او و نیز احتیاط همدرین ست ونزد امام ابوحنیفه این بر تقدیریست که در مطلع علتے بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید هر دو جمع کثیر ند که حاصل شود علم ظنی یا قطعے علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درین صورت موهم غلط ست چه مطلع صاف و همه اهل بصر و همه طالب و جویان درین صورت ظاهر اشتراک جمیع ست در رویت و انفراد یکے بدان بخلاف آن صورت که ابرے و غبارے باشد که گاهی او رهیگر و علت از موضع هلال اتفاقاً نظر یکے بدان افتاد و دیگران را نظر بر موضع دیگر ست از امیر المومنین عمر آمده که شخصے درین صورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلبیدند و روے او را شستن فرمودند و پرسیدند که اکنون می بینے گفت نمی بینم فرمود موے پلک عدسه مقابل باصره وے افتاده بود و آنرا بصورت هلال خیال کرده اکنون که روے او را شستند آن اشتباه و هم خیال بدر رفت مانند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضے اهل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مرویست که پنجاه کس باید ونزد اکثر معتبر در وے حد تواتر ست که موجب علم قطعی ست و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صفائی مطلع شهادت واحد معتبر ست احتیاطاً زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بهتر ست از افطار روزه رمضان اما در قبول شهادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصے ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت او نکرد لازم ست بر وے نگاه داشتن روزه زیرا که چون وے بحقیقت دیده است داخل خطاب صوموا لرویة الهلال بود واگر رمضان بخبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روزه تمام شد عید کردن بموجب این درست نباشد تا دو کس بر تقدیر علت و جماعه کثیر بر تقدیر صفا گواهی نه دهند چه عید بقول یکی ثابت نشود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در افطار کردن تعجیل کردے و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و ترمذے از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود همیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله وسلم قوے و غالب ست دین مادام که تعجیل کنند فطر را زیرا که یهود و نصارے تاخیر کنند رواه ابو داؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود رب العزة جل جلاله که محبوب ترین بندگان من نزد من شتابی کننده است فطر را رواه الترمذے عن ابی هریرة و نیز ترمذے از ابی عطیه آورده که گفت در آمدم من و مسروق بر عائشه پس گفتم یا ام المومنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم که یکی از ان دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگرے تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عائشه کدام یک که تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتم عبد الله بن مسعود ست گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آن دیگر ابو موسے ست و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اولی نیز مراد همان نماز مغرب ست و در موطا آمده که از عمل نبوت ست تعجیل فطر و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی و تاخیر فرمودے و امت را بر سحور و تاخیر آن تحریض نمودے در حدیث بخارے و مسلم و ترمذے و نسائی از انس آمده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تسحروا فان فی السحور برکة تسحر کنید که در سحور برکت ست و ترمذی گفت که

درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض
ابن ساریه و عتبة بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داؤد و نسائی از عمرو بن العاص آورده که
فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحر است و در احادیث آن را غذای مبارک خوانده و فرموده نعم سحور المؤمن
التمر اخرجه ابو داؤد عن ابی هریرة و در احادیث صحیحهٔ متعدده آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه سحور
میکردند و متصل آن نماز فجر میگزاردند و فاصله مقدار پنجاه آیت قرآن خواندن میبود و در صحیحین و غیرهما آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرموده منع نکند شما را از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بشب و لیکن
بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و اعمی بود
تا صبح متشخص نمیشد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیگفت و بران فرموده که صائم افطار بر رطب یعنی خرمای تر کند
و اگر نیابد بر خرما یعنی تمر که خرمای خشک است و اگر نیابد باب اخرجه الترمذی و در روایتی کسی را که بیابد تمر گو که افطار
کند بروی و کسی که نیابد افطار کند بآب و ابو داؤد همین روایت ثانی را آورده و در بعض روایات آمده
که چون افطار کند یکی از شما گو که افطار کند بر تمر زیرا که در وی برکت است و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب و تمر که
بعض علما گفته اند نقل میکنند و میگوید و این یعنی تشریع و تعلیم افطار بر رطب و تمر غایت شفقت بود بر امت چه
گاه خلو معده بجهت سبق طلب و شهوت طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول چیزی که باقبال تام بمعده رسد شیرینی
بود بدن از قبول آن بنهایت منتفع شود و تمامه حواس و قوی بشیرینی انتفاع پذیرد علی الخصوص قوت باصره
که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرماست رطب یا یابس و طباع اهل آن
بدان پرورده شده انتفاع ایشان از آن زیاده از دیگر شیرینیها بود این انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب
و ملاحظهٔ طبیعت است و اما انتفاع بتمر از جهت شرع اسرار آن که اطبای طبیعی را بدرک و احاطهٔ آن راه نیست آنست
که خرمای مدینهٔ مطیبهٔ مطهره را حق جل شانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله وسلامه علیه تریاق همه سموم گردانید و دوای
همه سموم ساخت و از اینجا فرمود سید عالم صلوات الله وسلامه علیه ان فی عجوة العالیة بدرستی که در عجوهٔ عالیه عجوه
نام قسمی از خرماست که در مدینهٔ مطیبه مشهور و متعارف است و عالیه مدینه جانب مسجد قبا و نواحی او است در جهت شرقی
و نخیل در آن جانب بسیار است و درین قسم از خرما که در آنجا بنهاست شفاء من کل داء شفاست از هر درد و انها
تریاق و بدرستی که آن عجوهٔ عالیه تریاق است از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد و پگاه ناشتا خورند و جای دیگر فرمود
من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت صبح ما بین لابتیها از آن خرما که پیدا میشود
در دو جانب مدینه و لابه زمین سنگستان را گویند و در هر دو جانب مدینه سنگستان است لم یضره ذلک الیوم زیان نکند
و ضرر نرساند خورندهٔ این هفت خرما را سم زهر بفتح السین وقد یضم ولا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ وفاء الوفا فی
اخبار دار المصطفی این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این تمر را دوست میداشت
و بعض گفته اند که اصل آن از آن نخلی است که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود و در تاریخ
مدینه کلام درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه و در مثل این مقامات و خاصیات که در خصوص خرمای مدینه و درین
قسم مخصوص از دست اطبای رسمی را که جز احکام طبیعت نشناسند و بحقائق امور و خواص آن که بصحت و کشف

والهام معلوم گردد که بجهت جهل بحقیقت آن و عدم قدرت بر دریافت آن جز حیرت و سرگشتگی پیش نیاید و اسرار اطبای قلوب که علاج و اصلاح آن در حوزهٔ حذاقت ایشانست و آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت افطار این دعا میخواند اللهم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم و در اسناد وی مقال و در اسناد این حدیث سخن ست یعنی اسناد این صحیح نیست ضعفی دارد در سنن ابی داود از معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول آورده ثابت ست که چون افطار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگفت اللهم لک صمت و علی رزقک افطرت و در بعض روایات ابی داود از مروان بن سالم مقنع آمده که گفت ابن عمرؓ بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی و زیاده کرده ست رزین الحمد لله در اول حدیث کذا فی جامع الاصول و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود صائم را از فحش گفتن فحش سخن بد گفتن و بدزبانی کردن و تعدی و تجاوز از حد در قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ و قاع و جماع آنچه متعلق ست بدان جریان یابد و اهل فسوق و فساد در این باب عبارات صریحه فاحشه باشند و ارباب ادب و صلاح را تعریض و کنایت بود درین باب و امثال آن چنانچه از بول و غایط تعبیر بقضاء حاجت کنند و هر چیز که سخت ست قبیح و هر ذنب از ذنوب و معاصی آنرا فحش گویند و هر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال و افعال و اکثر اطلاق او در زنا ست و مراد درینجا همان معنی اول ست و غیبت و نمیمه و عیبت داخل آن ست و شر غیبت در صوم اشد و اغلظ ست و نزد بعض فقها و سفیان ثوری از ایشان ست غیبت مفسد صوم ست و بخاری از ابوهریره آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود هر که نگذارد قول زور و عمل بدو زیاده کرده نسائی و جهل پس نیست مر خدای تعالی را حاجتی در آنکه بگذارد طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شرعیت وی ترک قبایح و معاصی و تهذیب و تادیب نفس ست بریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نگردد چه بر ترک طعام و شراب چه کار آید مگر براءت ذمه و عدم وجوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الجوامع آورده که پنج چیز تفطیر میکنند صیم را و نقض میکنند آنرا کذب و غیبت و نمیمه و نظر بشهوت و یمین کاذب و اه الازدی فی الضعفاء و دیلمی در مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آورده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم صائم در عبادت خداست مادام که غیبت نکند و چون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از ابی هریره آورده مادام که غیبت نکنند و ایذا نکنند مسلمانی را و نزد جمهور این احادیث بعد از صحت آن در محل زجر و تشدید ست و امام احمد گفته که اگر غیبت روزه شکنند کدام یکی از ما را روزه باقی ماند و نهی فرمود صائم را از جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول و مقید شدن ظاهر آنست که مراد بمخاصم کسی ست که بتعصب و مکابره و بغیر حق خصومت میکند و بجنگ و جدال در آید نه خصومت شرعی که بر سر حق باشد یعنی آنکه بجنگ و جدال و فحش کشد چنانچه گفت و میفرمود صلی الله علیه وآله وسلم که اگر کسی ترا بد گوید و دشنام دهد تو در جواب بگوی انی صائم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی هریرهؓ آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الصیام جنة روزه سپر ست یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده یعنی باید که مانع آید از معاصی و قبایح چنانکه فرمود فلا یرفث ولا یجهل پس صائم فحش نگوید و جهل نکند و ان امرؤ قاتله و اگر کسی او را مقاتله بکند یعنی جنگ کند او و یا شاتمه یا دشنام دهد فلیقل باید که بگوید در برابر وی انی صائم و در روایت

نسائی از عائشه آمده اگر مردے رجهل کند بر وی و شتم و سب نکند او را و بگوید انی صائم و بالجمله جمیع روایات متفق اند
بر گفتن انی صائم و در بعض روایات تکرار نیز آمده و علما را درین مسئله سه قولست بعض گفته اند سنت آنست که در جواب
بعین لفظ بزبان بگوید و این اظهر اقوال ست چه ظاهر از قول و حقیقت آن نطق لسان ست و در فتح الباری گفته
که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده او را رافعی از ائمه شافعیه و بعض گفته اند بدل بگوید و نفس خود را یاد دهد
که من روزه دارم تا بجواب مشغول نشود و نووی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته هر دو
قول نیک ست و گفتن بزبان اقوی ست و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان
بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از ریا دور افتد و در فرض ریا نباشد چه آن البته کردنی ست و معلوم ست
نزد همه و رویانی برین قولست و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع ست
و اما در فرض گفتن بزبان ست قطعاً **فصل** آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر در رمضان سفر کردے
گاه افطار کردے و گاه روزه داشتے و چون حال شریف وے همچنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه
بدانکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحه سه قسم وارد و یافته بعض در اباحت افطار مطلقاً چنانچه بخاری و مسلم و موطا
و نسائی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوهٔ
فتح و با وے ده هزار صحابی بودند روزه میداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روزه میداشتند صحابه تا رسید
بکدید که آبی ست میان عسفان و قدید پس افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و افطار کردند صحابه این لفظ
بخاری ست و در روایت مسلم افطار میکردند تا منسلخ شهر و بر آمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بمکه
سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در عاشر رمضان بود و فتح در عشرین و هو اد رعایت
اکثر سے بود و در احادیث بطرق متعدده آمده که خدای تعالی نهاده از مسافر صوم را و نیمه نماز را و بعض احادیث
در تخییر میان صوم و افطار چنانکه در کتب سته از حدیث عائشه رض آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن و در
روایت ابی داود آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سوارے دارم و قوتے در خود مے یابم و
جوانم و روزه داشتن آسان تر میدانم بر خود ازینکه تاخیر کنم و دین خدا بر ذمهٔ خود بگذارم اکنون روزه دارم و اجر
خود را عظیم تر گردانم یا افطار کنم چه میفرمایے فرمود هر چه خواهی لیکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایت
نسائی آمده که گفت در خود قوتے مییابم بر روزه آیا روزه دارم گناهے بر من خود نیست فرمود افطار رخصت
الهی ست تعالی هر که آنرا گیرد و بران عمل کند حسن ست و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بر وی و نیز
از انس بطرق متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رمضان پس روزه داشتند بعضے
از ما و افطار کردند بعضے پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و نیز در بخارے و مسلم از ابن عباس
آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که
خواهد افطار کند و ترمذے از ابی سعید خدرے آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پس بعضے از ما صائم بودند و بعضے مفطر پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و بودند صحابه که اعتقاد

میکردند که هر که در خود قوت یابد روزه بهتر است او را و هر که ضعف یابد افطار بهتر است و احادیث درین باب بسیار
آمده و بعض احادیث در اباحت افطار و ذم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر رض آورده که بیرون آمد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند
مردم پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدحی از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخورد گفته شد آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه بعض مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة
یعنی آنها که افطار نکردند گناهکارانند گنهکارانند و در روایت ترمذی یکبار واقع شده اولئک العصاة بی تکرار
و بخاری و مسلم از انس رض آورده اند که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و بعضی از ما صائم بودند
و بعض مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و برخاستند مفطران و برپا کردند خیمه ها را و
آب دادند دواب را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بود پس دید مردی را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بروی
فرمود چه شده است او را گفتند روزه دار است که باینحال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر
و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و میریختند آب را بر روی و از عبد الرحمن بن عوف آمده
که گفت گفته میشد یعنی در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صوم در سفر مثل افطار است در حضر و در روایتی الصائم
فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدانکه جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز است
ولیکن اختلاف کرده اند در آنکه صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله
علیهم برانند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیاده مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل میشود بدانکه برائت ذمه و اگرچه در افطار
تخفیف است ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف و آسانی است که در نگاهداشت صیام و قضای
آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار اولی
و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعض اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب است و مشهور و مختار
در مذهب وی همان اول است و احتجاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی است که فرمود فعدة من ایام اخر و باحادیثی
است که در ذم صوم وقوع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بآن رفته که صوم در سفر جائز نیست و اگر بدارد قضایش
باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسی راست که در صیام خوف لحوق ضرر دارد و مشقت بسیار بیاید چنانچه از
سیاق آن احادیث ظاهر است و بتصریح نیز مذکور است و بعض گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعادل احادیث
و طیبی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جائز نمیداشت
روزه در سفر و گفته که داود بن علی از متاخرین نیز بر نیست و صحیح قول اکثرین است والله اعلم و چون در سفر نزدیک
دشمن شدندی و در جهاد و قتال تردد میبایست کرد امر میفرمود کسان را تا افطار کنند این معنی در حدیث
آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عام الفتح بمر الظهران
پس خبر داد ما را بلقای عدو و امر کرد بافطار پس افطار کردیم ما همه و از عمر بن الخطاب آورده که گفت غزا کردیم

با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوهٔ بدر و فتح و افطار کردیم در هر دو اما آنکه مصنف میگوید واگر مثل این در حضر
واقع شود در افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار روا بود این معنی در احادیث یافته نمیشود و مصنف هم بطریق
حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید و در مذهب ائمه نیز تصریح بدان یافته نمیشود لیکن موافق ست بقواعد
شرع والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی
در شب غسل کردی و این اولی و افضل ست و در بعض شبها تاخیر کردی و بعد از صبح غسل کردی در کتب سته از
عائشه و ام سلمه روایات درین باب آمده و گفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی ست که فرموده احل لکم لیلة الصیام
الرفث الی نسائکم ه چون تمام شب تا آخر جماع با زنان حلال گردانید بضرورت لازم می آید که صبح کنند بجنابت
کما لا یخفی و این مبنی بر قاعدهٔ مقررهٔ اصول فقه است که چون کلمهٔ فی در ظرف زمان مستعمل نبود دلالت بر استیعاب وقت کند
چنانچه صرت یوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز سیر کرده واگر گویند فی یوم الجمعة دلالت نکند بران و آورده اند که مروان
در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن بن عوف این مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عائشه رض و ام سلمه رض
که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در می یافت اورا فجر و وی جنب بودی از اهل خود از غیر احتلام
پس غسل میکرد و روزه میداشت گفت مروان سوگند میدهم ترا بخدا که ابو هریره را نیز ازین باب خبر کنی غالبا
بمروان از ابی هریره رسانیده بودند که میگوید هر که صبح کند بجنابت اورا روزه نیست عبد الرحمن را این سخن از
مروان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفه با ابو هریره یکجا شد و گفت که میخواهم از تو امری
واگر نه بودی مروان که سوگند داد مرا نپرسیدمی آن از تو نپرسیدم ترا و احتیاج بدان نداشتم پس ذکر کرد عبد الرحمن
بابی هریره رض قول عائشه رض و ام سلمه رض را پس گفت ابو هریره آنها داناتر و شناساترند باین امر از من و من نیز شنیده ام
اورا از فضل بن عباس و لیکن نشنیده ام از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پس رجوع کرد ابو هریره از آنچه میگفت
و در روایت مسلم و احمد و ابی داود از عائشه رضها آمده که مردی آمد و از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرد که یا رسول الله
درمی یابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزه دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم به جنابت و روزه
میدارم گفت آن مرد یا رسول الله تو مثل ما نیستی قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود والله هر آئینه
امید دارم که من ترسنده تر و پرهیزگارتر باشم از شما از خدا و بالجمله احادیث صحیحه درین باب بسیار ست که شبهه را
بدان راه نیست و ابو هریره رض اگر چه پیش از علم وی بدان خلاف آن میگفت اما از ان رجوع کرد و در روایتی آمده که ابو هریره رض
رفع نیز کرد و لیکن ضعیف ست و خطابی گفت شنیدم من که آن منسوخ ست تنبیه در احادیث صحیحه آمده که جنب بود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد الحدیث بعض مردم ازین عبارت استدلال کرده اند
که احتلام بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جائز بود والا استثنا کردن آنرا فائده نبود و قرطبی گفت صحیح آنست
که احتلام بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جائز نبود چه احتلام از شیطان ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از آن معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث رویت انزال ست بی دیدن چیزی در خواب و این نه از شیطان ست
یا مبنای استثنا نیز بر عدم جواز ست یعنی غسل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جماع بود نه از احتلام زیرا که
احتلام در حق وی جائز نیست والله اعلم و در ایام صیام تقبیل امهات مومنین کردی چنانچه بخاری و مسلم و موطا

و ابو داؤد و ترمذے از عائشہؓ آوردہ اند کہ گفت بہ تحقیق بود رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ تقبیل میکرد بعض ازواج خود را و حال آنکہ وے صائم بود پس تر خندہ کرد عائشہؓ و در روایتے آمدہ کہ تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و وے صائم بود و بود وے مالک ترین شما مر خود را بحاجت خود را و در روایتے مر نفس خود را یعنی از بی اختیار شدن در جماع و این حدیث بروایات متعددہ و الفاظ مختلفہ آمدہ و در بعض روایات آمدہ بودم من و وے صائم و در بعض روایات آمدہ کہ تقبیل و ملاعبت میکرد عائشہ را و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ تقبیل میکرد و میگرفت زبان او را در دہان خود و در حدیثے لفظ مص واقع شدہ کہ معنی مکیدن ست و گفتہ اند کہ در اسناد این ضعف ست واللہ اعلم و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ عمر بن الخطاب تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم و گفت ارتکاب کردم امروز یا رسول اللہ کاری عظیم را کہ رخصت دیگر کردم امروز یعنی تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم آیا اگر مضمضہ کنی و صائم باشی چیست گفتم ہیچ باک ندارم ازان فرمود تقبیل نیز ہمین حکم دارد و ترمذے گفتہ کہ درین باب حدیث از عائشہ و عمر بن الخطاب و حفصہؓ و ابی سعید و ام سلمہ و ابن عباس و انسؓ و ابی ہریرہؓ آمدہ و اختلاف کردہ اند اہل علم از صحابہ و غیر ہم در قبلہ صائم و رخصت کردہ اند بعضے مر پیرانہ جوان را بجہت ترس آنکہ سلامت نماند مر او را روزہ و مباشرت نزد ایشان سخت ترست ازان و بعض گفتہ اند کہ قبلہ تنقیص اجر میکند نہ تفطیر صوم و گفتہ اند کہ صائم چون مالک نفس خود بود روا ست او را تقبیل و اگر اعتماد و امن ندارد بر نفس خود روا نیست تا سلامت باند و قول سفیان ثوری و شافعے نیست انتہی و در حدیث ابی داؤد از ابی ہریرہ آوردہ کہ مردے سوال کرد ازان حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مر او را و دیگرے آمد و سوال کرد از آن پس نہی فرمود او را ناگاہ دیدند کہ آنکہ او را رخصت کرد پیر بود و آنکہ نہی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این را در باب تقبیل آوردہ بروایت ابن النجار از ابی ہریرہؓ و از عائشہؓ نیز مثل این آوردہ و در ہدایہ میگوید کہ لا باس ست بالقبلہ یعنی مباح ست بوس کردن وقتیکہ ایمن باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکروہ ست چون ایمن نباشد زیرا کہ قبلہ لذاتہا مفطر نیست و تواند کہ بدان مفضے گردد و در عاقبت پس در حالت امن ذات وی معتبر باشد و مباح بود و نزد عدم امن عاقبتش معتبر بود و مکروہ باشد و شافعی علی الاطلاق در ہر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل تقبیل ست در ظاہر روایت و مرویست از امام محمد کہ مکروہ ست مباشرت فاحشہ کہ خوف فتنہ در وی غالب ست انتہی و نسبت اباحت مطلقا بشافعی خلاف تصریح ترمذے ست و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ مذہب امام شافعے و اصحاب وے آنست کہ قبلہ حرام نیست بر کسیکہ تحریک شہوت وی نکند و لیکن اولی ترک اوست و بر آنکہ تحریک شہوت وے کند حرام ست در حق وے علی الاصح عند اصحابنا و دیگر پوشیدہ نماند کہ عبارت لا باس غالب استعمال وے در جائیست کہ خلاف آن نوع اولویتی داشتہ باشد و لیکن مکروہ نبود پس مؤدای عبارت این باشد کہ قبلہ نزد امن مکروہ نبود و لیکن اولی خلاف آنست و مذہب امام مالک و شافعی نیز ہمین ست و گاہی بمعنی مطلق نفی اثم نیز واقع شود بے آنکہ خلاف وے اولی بود و در موطا آوردہ کہ ابن عمرؓ نہی میکرد از قبلہ و مباشرت مر صائم را و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرد کہ وی نہی میکرد صائم را از تقبیل و منقول نیست مراد وی را از لفظ

وعصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الافراد
وابن راهویه وابن ابی شیبه و بزار و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب رضی گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چه کرده ام من که بجانب من
نگاه نمی کنی فرمود آیا نیستی تو که بوسه میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق هرگز نکنم آنرا بعد ازین
زنهی و وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن حرام ست ظاهرا احیاناً از وی رضی این چنین نیز واقع شده باشد یا تادیب ست
بر ترک اولی و احوط و چون درینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امرأة مفطر صیام ست مصنف در جواب
وی میگوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا
عن رجل از حال مردی که قبل امرأته بوسه کرد زن خود را وهما صائمان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دار اند
فقال پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قد افطرا بتحقیق روزه کشادند آن مرد و زن و اسناد آن ثابت نیست
و بصحت نه پیوسته و کسی را که بنسیان طعام خوردی یا شراب خوردی قضا نفرمودی و گفتی ان اللہ هو الذی
اطعمه و سقاه بدرستیکه خدا تعالی خورانید و نوشانید او را و این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد بالفاظ
مختلفه از ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و گفت بر نسبت عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان
بنسیان بخورد بروی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بفقاهت حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن
و آشامیدن را بمنزله خوردن و آشامیدن نائم داشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگرچه درینجا شعور
و اختیار بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بنقص صوم
هر دو حالت یکسان ست و نزد ما فرقی نیست میان صوم فرض و نفل خلافاً لمالک فی النفل و اگر بخطا بخورد و بیاشامد
روزه باطل گردد چنانچه در حالت مضمضه مثلاً بخطا آب در حلق فرو رفت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان
حجامت کردی چنانچه در صحیحین از ابن عباس رض آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و حال آنکه وی محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذی حجامت کرد و حال آنکه
صائم بود و در روایتی حجامت کرد و حال آنکه وی صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابوداؤد
از ابن ابی لیلی از یکی از اصحاب آورده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال
و حرام نگردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه میدانستید
شما در عهد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت را برای صائم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد
آمده که گفت انس نبودیم ما که مکروه داشتیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنی تا روزه دارنده در جهد و مشقت
نیفتد و ضعیف نگردد یا مبادا ضعف و جهد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد
از زید بن اسلم آمده که سه چیز ست که تفطیر نمیکند روزه را قی و احتلام و حجامت و حکم قی آنست اگر خود غلبه کند
و بر آید مبطل نیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقض ست خواه ملأ الفم بود یا نه و مذهب امام ابوحنیفه بروایت
امام محمد همین ست و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قی ملأ الفم شرط ست و ائمه ثلثه نیز درینجا متفق اند در حدیث

ابی داؤد و ترمذی از ابی ہریرہ بتصریح ہمین آمده و قول ابن عمر چنانچه در موطا آورده نیز ہمین ست و بنا بر آنکه
از ابی الدرداء نیز ابی داؤد و ترمذی آمده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قے کرد پس افطار نمود ہمین تفصیل
خواہد بود واللہ اعلم این کلام در قے بتقریبی بود و سخن اینجا در حجامت ست پس باید دانست که جمہور علما بر آنند که حجامت تفطیر
صوم نمیکند و مکروه نیست مر صائم را مگر از جہت خوف جہد و طریان ضعف و مذہب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی
رحمۃ اللہ علیہم ہمین ست و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبداللہ
بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ نیز ہمچنین منقول ست و آورده اند که نزد عائشه حجامت میکردند و نہی نمیکرد و مذہب
امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عبداللہ بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست که حجامت موجب افطار
حاجم و محجوم را و واجب ست قضا برایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچه ابوموسی اشعری که اگر در رمضان
حجامت کردی در شب کردی و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر ہمچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی ست
که ترمذی از رافع بن خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کرده که پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم والمحجوم و نیز
ابوداؤد از ثوبان آورده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہژدہم رمضان ببقیع آمد و گرفته بود دست مرا
در دست مبارک خود پس مردی را دید که حجامت میکند فرمود افطر الحاجم والمحجوم و ترمذی دوازده صحابی را تعداد
میکند و میگوید که حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہاست و بعض حدیث
ثوبان و شداد بن اوس را اصح ترین آنہا گفته اند و گفته که قومی از اہل علم از صحابه و غیرہم حجامت مر صائم را مکروه
داشته اند و قائل ست باین عبداللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند که واجب ست بروی قضا و از حسن بن
محمد زعفرانی نقل میکند که شافعی میگفت که روایت کرده شد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که حجامت کرد و حال آنکه
وی صائم بود و نیز روایت کرده شده که فرمود افطر الحاجم والمحجوم و من ہیچ یکی ازین دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی
نزد من ثابت نشده پس اگر از حجامت پرہیز کند صائم محبوب تر ست نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم که افطار کرد
و میگوید که چون شافعی در بغداد بود ہمچنین میگفت و چون بمصر آمد میل برخصت کرد در حجامت کردن باکی ندید
و احتجاج کرد که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد در حجۃ الوداع و حال آنکه وی صائم بود تا اینجا کلام ترمذی
و در فتح الباری میگوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت که حدیث ابن عباس که در احتجام
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمده امثل و ارجح ست از روی اسناد و با وجود آن اگر پرہیز کند یکی از حجامت
محبوب تر ست نزد من از جہت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس ست یعنی از جہت آنکه به حجامت
چیزی از درون بیرون می آید نه از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف
و کسر شہوت و موافق مصلحت صیام ست مگر جامع که بنص اجتناب از آن ثابت شده و مجمع علیه است و آنچه محفوظ نیست
از صحابه و تابعین و عامه اہل علم عدم افطار ست بحجامت انتہی و بخاری در ترجمه باب میگوید که حسن بصری
گفت افطر الحاجم والمحجوم پرسیدند عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این را از پیغمبر میگویی گفت نعم پس گفت
واللہ اعلم و علمای مذہب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید و نصرت مذہب خود بمعقول و منقول
کلام مبسوط دارند و گویند که دوازده اصحابی این را بطرق متعدده روایت کرده و ابن خزیمه که او را امام الائمه

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم وانچه بصحت رسیده است
از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وی صائم محرم بود وچون محرم بود مسافر بود
زیرا که احرام در اقامت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مروی نشده است ومسافر را افطار جائز ست
حجامت بجهت آن بود وتواند که عذرے دیگر در افطار داشته باشد وبتحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که
حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دردے که یافته بود ونیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کسے را بطلب ابی طیبه وحجام فرستاد که در وقت غیبوبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود وتاویل
قول ابن عباس که گفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر رمضان وباوجود این احتمالات اگرچه بعید اند استدلال تمام
نشود وبر تقدیر نفی احتمالات بر روایات حدیث افطار اکثر ست از روایات احتجام وبر تقدیر تساوے حدیث
ابن عباس فعل ست واین حدیث قول وقول مقدم ست بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل وبر تقدیر عدم لابد ست
از قول بنسخ احد الحدیثین وچون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل ست لازم مے آید از نسخ وے مخالفت اصل
از یک جهت ویکبار ونسخ افطر الحاجم والمحجوم مستلزم مخالفت اصل ست دوبار وبدو جهت زیرا که این قول مخالف اصل ست
ودر مذهب امام احمد احتجام در ساق وقفا یک حکم دارد وخروج دم نیز شرط نیست ودر فصد دو روایت ست
انتهی ونزد ائمه ثلثه این حدیث ماؤل ست بآنکه مراد بافطار تعرض بافطار وقرب وقوع در ورطهٔ اوست اما حاجم از جهت
آنکه وے ایمن نیست از وصول چیزے از دم در جوف وے بمکیدن محجم وکشیدن آن واما محجوم از جهت عدم امن
از طوفان ضعف وناتوانی وچون افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داده گویا معنی افطار کرده اند
حاجم ومحجوم انست که نزدیک ست که افطار کنند ونیز چون حجامت امر مکروه بود وارتکاب مکروه در عبادات موجب نقصان
اجر وثواب ست گویا که فعل با ارتکاب این حکم عدم وفساد دارد پس معنی افطار گویا بمعنی ارتکاب مکروه بود فافهم وابن
حزم گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیح ست ولیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید یافتیم که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رخصت کرد در حجامت مر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیرا که رخصت بعد از عزیمت میباشد پس دلالت کرد
بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجوم انتهی ودر فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی وابن خزیمه ودار قطنی
روایت کرده اند ورجال وے ثقات اند واول که مکروه شناخته شد حجامت برای صائم آن بود که جعفر بن ابی طالب
حجامت میکرد در حال صیام پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وے وفرمود افطار کردند این دو
شخص واحادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفعل خود بیان رخصت ونسخ حرمت
وکراهت آن فرمود انتهی وبعض گفته اند که قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم نسبت بخصوص آن
دو شخص بود بجهت امرے دیگر که از ایشان صادر شده بود نه از جهت حجامت ودرین حدیث چیزے نیست که
نص بود برآنکه افطار از جهت حجامت بود وبعض گفته اند که غیبت میکردند ودر تقطیر غیبت وکراهیت آن خود احادیث
واقع شده است اینجا همچنین بود واین هر دو توجیه بعید ست کما لا یخفی وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نهار
صیام مسواک کردے احمد وابوداود وترمذی وبخاری در ترجمه باب از عامر بن ربیعه آورده اند که گفت دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چندانکه از عدد حساب بیرون بود ونیز نسائی

مسواک که در اجابت واقع شده شامل ست صائم و غیر صائم را و نیز بخاری از ابن عمر در ترجمهٔ بابی آورده که گفت
مسواک کند صائم در اول نهار و آخر آن و مذهب امام ابو حنیفه همچنین ست و امام مالک نیز برینست و نزد امام شافعی
مسواک بعد از زوال مکروه است مر صائم را و متمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصائم ست الحدیث و ترمذی گوید
که مذهب شافعی عدم کراهت ست در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نهار خواه خشک بود
یا تر و تر خواه بآب بود یا سبز بود برابر ست و نزد بعض مسواک بچوب تر صائم را مکروه است و در مضمضه و استنشاق
مبالغه نکردی در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در فقه گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که
وقت افطار مضمضه و استنشاق را و غرغره که سنت ست در غسل مبالغه کند و در نهی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در
رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نهی از انها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقا ثابت
در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد و در اکتحال نیز ترمذی از انس آورده که مردی بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت چشم من درد میکند آیا سرمه بکشم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح
بکن و میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکروه
داشته اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق همینست و بعض رخصت کرده اند و قول شافعی همینست انتهی
و مذهب امام ابو حنیفه نیز همین ست و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب اکتحال دو حدیث وارد شده
یکی در اثبات آن که اکتحل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو صائم سرمه کشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و حال آنکه روزه دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابوداود بلفظ کان یکتحل آورده
والحق چون ثابت شده است که سنت مستمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد
و فعل آن در روز خصوصا در رمضان استبعادی دارد مگر آنکه برای بیان جواز کرده باشد والله اعلم و دیگر حدیث آنکه
در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که بپرهیزد از آن یعنی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث
ست و تمام حدیث همچنین ست که ابوداود از عبد الرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه از پدر او از جد آورده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد بالاثمد نزد نوم و گفت لیتقه الصائم و گفت ابوداود که یحیی بن معین مرا گفت
این حدیث منکر ست و مصنف میگوید که این هر دو حدیث ضعیف ست احتجاج را نمی شاید و در باب اکتحال لا نفیا
ولا اثباتا چیزی صحیح نشده والله اعلم **فصل** در روزهٔ نافله عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در روزهٔ نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نبود گاه چندان پیاپی روزه داشتی که صحابه گمان بردندی
که دیگر افطار نخواهد کرد و گاه چندان پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه سنت که داشتن آن عادت او بود
و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی
و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و در صحیحین و غیرهما ازین باب
احادیث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نبود است کسیکه ببیند آن حضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم در ماه صائم مگر آنکه ببیند او را صائم و نبود است که ببیند مفطر مگر آنکه ببیند او را مفطر و نبود است که ببیند

او را در شب مصلی مگر آنکه مصلی میدید و نه چنین است که نبینید نائم مگر آنکه میدید نائم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه
بخفتی و شب وی در بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب پیاپی نماز کردی و چند شب دیگر گذشتی که پیاپی در خواب
بودی چنانچه در روزه که چند روز پیاپی روزه دار بودی و چند روز دیگر پیاپی افطار کردی و این سه ماه یعنی رجب شعبان و رمضان
که عوام که عالم بسنت موافق به تتبع و اتباع آن نیستند پیاپی روزه دارند دران چیزی از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه
و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از عائشه رض آمده که ندیدم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه داشته باشد ماه تمام از آن باز
که در مدینه آمده مگر ماه رمضان و رجب را روزه داشتن نهی فرمود آنچه در صحیحین در صوم رجب آمده آنست که عباد بن حنیف
گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد چندانکه میگفتیم هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث
چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهی و نه امر یعنی حکم او حکم سائر ایام و شهور ست هم روزه میداشت و هم افطار میکرد
و چون معلوم شد که هیچ شهری را از روزه خالی نداشتی این را نیز میکرده باشد و حکم خاص بوی معلوم نیست و در صوم رجب [illegible]
میگویند که بعض شافعیه گفته اند که وی افضل است از سائر شهور یعنی برای صیام نفل و تضعیف کرده این قول را
نووی و غیر وی از محققین مذهب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله علیه و آله و سلم روزه
داشته آنرا بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم رجب رواه ابن ماجه و لیکن در سنن
ابن ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشت صوم در اشهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز
این صریح نیست و در محرم که یکی از اشهر حرم ست صریح آمده که صم من المحرم واترک و هم ابوداود از عبدالله بن عمر رض
آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد
او را یعنی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قلابه آمده که در بهشت قصری ست برای
روزه داران رجب و بیهقی گفته که ابوقلابه از کبار تابعین ست و آنکه بوی از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده
و ثبوت یافته اینچنین نگوید انتهی و عجب است از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد حال آنکه در احادیث صحیحه آمده که عائشه رض
میگوید که ندیدم من آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر روزه دار در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در
روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکی از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی داود آمده
که محبوب ترین ماهها نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که دران روزه میداشت شعبان بود پس متصل می ساخت
او را برمضان و در روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت
شعبان را تمام و ترمذی از ام سلمه رض آورده که گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت دو ماه پیاپی
مگر شعبان و رمضان و میگوید که ابن المبارک گفته که جائز ست در کلام عرب که چون یکی اکثر ماه روزه دارد بگویند
فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد و حال آنکه در شب طعام خورده
و بکار دیگر مشغول شده انتهی و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب ست و در محاورات بجهت مبالغه با وجود
تفسیر روایت دیگر که در وی اکثر واقع شده مر آن را و صحیح همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را
والله اعلم و حکمت در اکثار صوم شعبان از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعض گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه

که در هر ماه میداشت مانعی از سفر وغیره پیدا میشد پس آنرا جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام ست
نگاه میداشت و درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند و بعض گویند که آنرا از جهت تعظیم
رمضان میکرد و درین باب نیز حدیثی آمده ولیکن این حدیث ضعیف ست و اولی آنست که در حدیث دیگر
آمده که صحیحتر ازین احادیث ست و آنرا نسائی و ابوداود و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتم
یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه می داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی ست که غافل اند مردم ازان
در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود
عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی وی ماهی
محفوف ست بدو ماه شریف رجب که شهر حرام ست و رمضان که شهر صیام ست و مردم ازان غافل اند و گمان میبرند که
صیام رجب فاضل تر ازان باشد و نه چنین ست و نیز در حدیثی دیگر آمده که شعبان شهریست که نوشته میشود در وی آجال و
اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار
باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشتن در شب نصف شعبان ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام
شعبان میکرد و بعض گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین و اعتیاد و استعداد صیام رمضان ست تا در آمدن رمضان
زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر ازان لذت و حلاوت صوم یافته باشد والله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض
نشود بنهی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و همچنین بنهی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان
زیرا که نهی در حق کسی ست که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نکنید
رمضان را بروزه یک روز یا دو روز مگر مردی که عادت او بود که روزه میداشت پس گو بدارد آن روزه را و ترمذی
نیز از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صومی باشد
که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسی ست که اصلا در شعبان روزه نمیدارد و چون رمضان نزدیک رسید شروع
در صوم کند و اینمعنی ببعض نکات که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد والله اعلم و در ستهٔ شوال میفرمود که
صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر ست رواه مسلم والترمذی وابوداود عن ابی ایوب الانصاری
و وجه آن ظاهر و مشهور ست ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم دهر بر تقدیری خواهد شد که تمام عمر بران وفا کند والا
در هر سالی که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان حدیثی آمده که گفت کسیکه روزه داشت رمضان را
شش روزه دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزهٔ تمام سال + من جاء بالحسنة فله عشر امثالها + رواه ابن ماجه و شرط
نیست که پیاپی دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر ست و دورتر از کراهت و تشبه بنصاری چنانکه در فقه مذکور ست
و روز عاشورا البته روزه داشتی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه آمده که چهار چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزهٔ عاشورا سه است
افضل و اکمل آنست که سه روز بدارد دهم و یک روز پیش ازان و یک روز بعد ازان مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را بدارد و
مرتبه سوم آنکه دهم را علی الانفراد بدارد و بدانکه عاشورا و عشورا بمد و قصر و عاشور نام روز دهم از ماه محرم ست و بعض نهم
گفته اند که نام روز نهم ست و برای تسمیه روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند از اظمای ابل اخذ نموده اند زیرا که عرب

شتران را درآب دادن نوبت قرار داده اند که آنرا در دخماسند ویوم ثالث را از ایام ورد ربع خمانند باین حساب روز نهم
عشر باشد ومنشاء این وهم حدیث ابن عباس ست که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر ابن عباس و پرسیدم
از وے که خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباس چون هلال محرم را به بینے شمار کن وصبح کن روز تاسع در حالتی که
روزه دارے گفتم آیا روزه میداشت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین روز گفت نعم امام نووی میگوید که این
تصریح ست از ابن عباس که مذهب وے آنست که عاشورا نام روز نهم ست واین سخن محل نظر ست زیرا که آنچه
بصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم تاسع ست وآن در سنت آمده یا روز عاشر وتعیین روز عاشورا
بر ظهور وشهرت وعلم سائل گذاشت که آن یوم عاشر ست پس ارشاد کرد سائل را بصیام یوم تاسع باوی وخبر داد
بفعل رسول به تنزیل عزم وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در سال آینده بران بمنزله فعل چنانچه بیاید ودر حدیث بخاری
ومسلم وموطا وابی داؤد وترمذی از عائشه آمده که قریش در جاهلیت روزه عاشورا میداشتند ورسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز میداشت وگفته اند که نگاهداشتن قریش صوم عاشورا را شاید که بتلقی از شرع سالف
باشد ولهذا تعظیم میکردند اورا وکسوت مے پوشانیدند در وے کعبه معظمه را واز عکرمه آورده اند که گفت گناهے
کرده بودند قریش در جاهلیت وعظیم شد ترس آن در دلهاے ایشان پس گفته شد مر ایشان را روزه عاشورا
تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری ودر صحیحین از ابن عباس آمده که چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
بمدینه آمد یهود را دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزے عظیم وصالح ست که نجات داد
پروردگار تعالی در وے موسے وبنی اسرائیل را وغرق کرد فرعون وقوم او را پس شکرانه نعمت روزه داشت موسے
در وے وامر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ما سزاوارتر وسزدیکتریم
بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وامر کرد بدان ودر اوائل استیلاف
وموافقت یهود محبوب میداشت درانچه نهی کرده نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت وگفته اند که
حکم علم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدق این خبر از یهود بوحے یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعه که باسلام
در آمدند از علماے ایشان مثل عبد اللہ بن سلام وامثال وے والا خبر یهود در دیانات وشرائع مقبول نبود
وبعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که خواهد روزه عاشورا بدارد وهر که خواهد
ندارد وکسے را فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان واین ظاهر درانست که صوم عاشورا در اول فرض بود وبعد از
نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذهب حنفیه وبعض شافعیه است وبعضے از ایشان گویند
که صوم عاشورا همیشه سنت ومستحب متاکد بود وبنزول فرضیت رمضان تاکد استحباب رفت واصل استحباب کمتر از
وجه اول باقے ماند واین قول بعید ومحض تاویل ست با آنکه تاکید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین صوم
دائما مرعیست وبعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت وامر آن اشتهار یافت مخالفت اهل کتاب محبوب داشت
وخواست که اظهار مخالفت ایشان کند وترک تشبه با ایشان نماید در افراد وتخصیص یوم عاشر بصیام وفرمود که اگر سال آینده
در یابم روزه دارم یوم تاسع را یعنے ضم کنم او را با صوم یوم عاشر وحدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول اللہ
این روزے ست که یهود ونصارے آن را تعظیم مے کنند فرمود سال آینده ان شاء اللہ تعالے روزه دارم روز نهم

دلالت کند بران کہ عزم رنیت روزۂ تاسع از جہت مخالفت اہل کتاب ست نہ از جہت آنکہ بعض توہم کردہ اند کہ بجہت
احتیاط در دریافت یوم عاشورا ست چہ این سخن مبنی بر احتمال تسمیہ یوم تاسع ست بعاشورا و تحقیق شد کہ آن صحیح
نیست و در روایت احمد و بزاز از ابن عباسؓ نیز آمدہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ روزہ دارید در عاشورا
و مخالفت کنید در وے یہود را و روزہ دارید پیش از وے روزے را و بعد از وے روزے را و این حدیث
دلالت کند بر آنکہ عاشورا نام روز نہم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سہ باشد چنانچہ مصنف گفت ولیکن در صیام
تاسع و عاشر احادیث بسیار ست و لہذا مصنف صیام عاشر و حادی عشر را ہر چند درین صورت نیز مخالفت یہود
ظاہر شود از جملہ مراتب نساخت و قول وے کہ گفت و اما داشتن روز نہم علی الانفراد مخبر سے از سنت نبود درست
مر قول بعضے از علما را کہ گفتہ اند کہ غرض مخالفت اہل کتاب ست و این حاصل میشود بیکے از دو امر یا بنقل عاشر
بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کذا فی المواہب یعنی اگر چہ غرض مخالفت ایشان ست اما اصل روزۂ عاشورا
باید با ضمیمہ اظہار مخالفت و نیز اشارت ست برد قول کسے کہ عاشورا نام روز نہم گوید کما لا یخفی و اما روز عرفہ را کہ نام
روز نہم ست از ذی الحجہ روزہ در وے فضل تمام دارد بلکہ فاضلتر ست از صوم یوم عاشورا چنانچہ در صحیح از ابی قتادہ
آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صیام یوم عرفہ کفارت دو سال میگردد سال گذشتہ و سال آئندہ و صوم
یوم عاشورا کفارت سال گذشتہ میکند گفتہ اند کہ این بجہت آنست کہ یوم عاشورا منسوب بموسی علیہ السلام ست و
صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفہ منسوب بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صوم وی از شریعت مطہرہ اوست
ولیکن عادت شریفہ این بود کہ اگر در حج بودے افطار کردے چہ افطار کردن اقوی بود برائے دعا و اجتہاد
و کوشش دران و دیگران را نیز نہی از صوم کردے چنانچہ ابوداؤد از ابی ہریرہ و مسلم و بخاری از میمونہؓ آوردہ کہ
مردم شکایت کردند نزد وے از صیام روز عرفہ پس فرستاد میمونہ شیرے دوشیدہ بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسوے وے و بخاری
و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباسؓ آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم افطار کرد بعرفہ و فرستاد
بسوے وے ام الفضل شیر و پس بنوشید آنرا و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی ہریرہ و ابن عمرؓ نیز
آمدہ و حدیث ابن عباسؓ حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کردہ شد از ابن عمرؓ کہ گفت حج کردم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و روزہ نداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی عرفہ را و با ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و روزہ نداشتند ایشان و من نیز نمیدارم
و امر بدان نمیکنم و نہی نیز نکنم و میگوید کہ عمل برین ست نزد اکثر اہل علم کہ دوست میدارند بعرفہ افطار را تا قوت یابد بدان
بر دعا و بعضے از اہل علم روزہ نیز داشتند انتہی و دیگر وجہ در افطار آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز عرفہ در حج آنکہ
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حج مسافر بود و از مدینہ آنجا رفتہ بود و افطار در سفر افضل ست مطلقا نزد بعض
و نزد وجود مشقت نزد ہمہ و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتہاد در دعا و دیگر وجہ آنکہ حج حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم در روز جمعہ بود و افراد صوم جمعہ چنانکہ در باب جمعہ معلوم شد مکروہ است و دیگر آنکہ روز عرفہ اہل موقف عرفات را
یعنی حجاج را روز عید ست از آن رو کہ اجتماع ایشان در آن روز ہمچون اجتماع دیگر کسان ست در عیدگاہ و در حدیث
حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ روایت کردہ است آنرا ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عقبہ بن عامر

داره داشته و یوم عرفه و یوم النحر و ایام منے عیدنا اہل الاسلام فرمود که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحیٰ
و روزہا ے منے که سه روز یا دو روز دیگر بعد از روز عید اضحے ست روز ہای عید ما ست که مسلمانانیم و در فصل جمعه
گذشت که چون در عرفات کریمه الیوم اکملت لکم الآیه نازل شد اہل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
بجہت سرور نزول این آیت عید نگرفتند امیر المؤمنین عمرؓ در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود یعنی
یک عید چه باشد دو عید ست پس معلوم شد که روز عرفه مر حاجیان را روز عید ست و صوم در روز عید اگرچه حکما باشد
مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه داشتی و غرض ازین مخالفت یہود و نصارے بود و در حدیث
ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از وے ای الایام کان رسول الله کدام روزہا ست که بود رسول خدا
صلے الله علیه وآله وسلم اکثرہا صیاما بیشتر روزه دارنده قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود
که روزه بیشتر میداشت نسبت بر روزہا ے دیگر و یقول و میگفت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در سبب روزه
داشتن روز شنبه و یکشنبه انہما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافرانست شنبه عید یہود است و یکشنبه
عید نصارے فانا احب ان اخالفہم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان
و سر و زنکیم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواہب لدنیه این حدیث از کریب مولای ابن عباسؓ بروایت
احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباسؓ و جماعه از اصحاب پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم نزد ام سلمهؓ تا پرسم ورا
ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر ست و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی
عبد الله بن محمد بن عمر و وی نیز مجہول الحال ست و شاید که مصنف آنرا با سناد دیگر یافته باشد که ثابت ست والله اعلم
و حدیثی دیگر از احمد و ترمذے و ابی داؤد و غیرہم از عبد الله بن بسر از اخت وی که صما نام دارد آمده که فرمود آن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم روزه ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزے که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب ست
اگرچه به نذر باشد و اگر نیابد یکے از شما یعنی چیزے که بآن افطار کند مگر پوست انگورے یا چوب درختے باید که
بخاید آنرا یعنی ببان افطار کند و روزه خود در اشکند و ترمذے گفت ہذا حدیث حسن و معنی کراہت در وی آنست
که افراد کند یوم السبت را بالصوم یعنی روز شنبه تنہا روزه دارد زیرا که یہود تعظیم این روز میکنند و الا اگر جمع کند
با روز دیگر چنانچه جمعه با یکشنبه مکروه نبود و لہذا ابو داؤد ترجمه کرده بباب النہی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض نما
نبود این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواہب اللدنیه اگر گفته شود که یہود تعظیم این روز میکنند بنسبت
کا و را عید گرفته اند و روزه داشتن خود مخالفت ایشان ست نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده فراد مفرد
باشد خواه منضم با روزه دیگر جوابش میتوان گفت که در انفراد روزه درین روز چنانکه بوجہے مخالفت ایشانست
بوجہے متضمن نوعے از تعظیم نیز ہست پس ضم کند بوے روزه دیگر تا توہم تعظیمے که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع
گردد با آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصارے نیز ظاہر میگردد فلیفہم والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه
وآله وسلم نبود که دائم روزه دارد و از صیام دہر نہی میفرمود و در حق صائم الدہر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه ہمیشه
روزه دار در روزه داشتن عادت و خوی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت ست از و
فوت شود و مقصود نفی فضیلت آن صیام ست و بدانکه در نہی و انکار صیام دہر احادیث کثیره بطرق متعدده وارد ہست

بکثرت وارد آمده که با وجود اطلاع بران اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن در حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص
است که بغایت مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت و دوام صیام وی بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
رسید او را بطلبید و زجر و منع کرد و فرمود جسم ترا بر تو حق ست و نفس ترا بر تو حق ست و زوجه ترا بر تو حق ست
هم روزه دار و هم افطار کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب رو و وی بر خود الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول
فرمود که ترا یک روزه بس ست در هر ماهی گفت یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در
هر ماهی حکم صیام دهر دارد پس وی الحاح نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر ازان طاقت دارم پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم زیادت میکرد پنج و هفت و نه و ده در هر ماهی و وی هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت
یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار بآن رسید که یک روز صوم دارد و یک روز افطار کند و صوم داود علیه السلام
این ست و زیادت بران قطعاً قبول نکرد و تجویز نمود و فرمود هر که صوم دهر دارد و در روایتی صوم ابد دارد نه او را صوم
و نه افطار و این را مکرر فرمود و آورده اند که عبد الله بن عمرو چون پیر شد میگفت ای کاش عمل برخصت پیغمبر میکردم
صلی الله علیه و آله و سلم و مختار نزد ائمه اربعه در آنچه ظاهر مذهب ست همین ست غایت تاویل و توجیه آنست که
ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بتقدیری تحقق پذیرد که روز عید فطر و عید اضحی و ایام
تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و میگوید که همچنین
مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی و پوشیده نماند که نظر
بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر شود که علت آن نه صیام ایام منهیه است بلکه سبب آن تجاوز و اعتدا
از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت در ریاضت ست و مختار آنست که
افضل الصیام صوم داود که یک روز روزه دارد و یک روز افطار کند و گفته اند که این سخت تر و بر ریاضت نفس نزدیکتر ست
و سلوک طریقه اتباع و امتثال اعلی و ارفع ست از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
بسیار از روزها در خانه در آمدی و پرسیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزی حاضر نیست اگرچه قدرت احضار و تحصیل آن
بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در حدیث نیست و لیکن ازان مفهوم
میگردد و در بعض اوقات بنیت روزه تطوع کرده بودی و روزه تمام ناکرده در میانه روز افطار کردی این هر دو جزو یک
حدیث ست که مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از عائشه رض روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم روزی و فرمود آیا چیزی هست یعنی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله نیست چیزی فرمود پس من اکنون صائمم
پس در آمد روزی دیگر و پرسید آیا هست چیزی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شده است ما را حیس و
حیس طعامی ست که عرب از خرما و قروت و روغن میسازند فرمود بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد آن را و از
روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزی نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و پرسید و این طعام
حاضر آمده بود بخورد و در روایتی در آخر حدیث این نیز آمده که عائشه رض میگوید گفتم یا رسول الله در آمدی تو بر من و تو صائم
بودی پس تو بخوردی حیس را فرمود هر که روزه تطوع دارد بمنزله مردی ست که بیرون آورده صدقه از مال خود
هر چه خواست ازان بداد و هر چه خواست نگاه داشت و ترمذی و ابو داود از ام هانی آورده اند که گفت بودم من نشسته

نزد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آوردہ شد چیزے از جنس نوع شیدنی پس بنوشید آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم از ان و آنچہ باقی ماند بمن داد پس بنوشیدم و گفتم یا رسول اللہ من روزہ دار بودم پس افطار کردم فرمود
صائم متطوع امیر نفس خودست و در روایتی امین نفس خودست اگر خواہد روزہ دارد و اگر خواہد افطار کند و در روایتے
آمدہ کہ ام ہانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول اللہ گناہی کردہ ام استغفار کن برای من فرمود چیست گفتم روزہ دار
بودم پس افطار کردم فرمود روزہ قضا کہ آنرا قضا میکردے گفتم لا یا رسول اللہ فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود
ازین حدیث مستفاد میگردد کہ نیت روزہ نفل جائزست در نہار و از شب لازم نیست و این در نفل باتفاق ست
میان امام ابوحنیفہ و شافعی و احمد شرط آنکہ قبل از زوال بود و بروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جائزست و قول
اول از ایشان صحیح ترست و امام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزہ نفل و این حدیث را تاویل میکند بآنکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبار کرد بنفی کسیا بقاء داشت از شب نہ انشای نیت و این خلاف ظاہرست از سیاق و نقد
و مقتضای کلمہ فا در قول وی فانی صائم و در روایتی کہ فانی اذن صائم خلاف ظاہرترست کما لا یخفے و تمسک وی
بحدیثی ست کہ ترمذی در جامع خود از حفصہ آوردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ نیت نکند روزہ را
پیش از فجر پس نیست روزہ مراورا و گفت ترمذی این مخصوص ست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح ست نیت از
صبح و نزد امام ابوحنیفہ روزہ رمضان و نذر معین نیز بنیت در نہار جائزست و شافعی و ائمہ دیگر را درینجا خلاف ست
و متمسک ایشان این حدیث ست کہ لا صیام لمن لم ینو باللیل و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل
بالفاظ مختلفہ و طرق متعددہ آمدہ و در رفع و وقف آن اختلاف ست و بعض طرق وی خالی از ضعفے نیز نیستند انتہی
و دلیل امام ابوحنیفہ در ہدایہ حدیث شہادت اعرابی ست کہ در سنن اربعہ از ابن عباس مرویست کہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ خوردہ است باید کہ نخورد در بقیہ روز و ہر کہ نخوردہ است روزہ دارد پس معلوم شد کہ نیت در روز
درست ست و حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکہ از مثل این عبارت ارادہ این معنی
آمدہ است ولیکن شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این روایت بوجہی کہ در ہدایہ آوردہ است مستغرب ست جدا و معروف
درین حدیث آنست کہ امر کرد کہ ندا کردہ شود در مردم کہ روزہ دارند فردا و ظاہر انیست کہ شہادت اعرابی در شب بود
واللہ اعلم و گفتہ کہ طحاوی استدلال کردہ بحدیثی کہ در صحیحین از سلمہ بن الاکوع آمدہ کہ در روز عاشورا فرمود تا ندا در دادند
کہ ہر کہ خوردہ است نخورد در بقیہ روز و ہر کہ نخوردہ روزہ دارد و عاشورا در ان وقت فرض بود بعد از ان منسوخ شد بصیام
رمضان پس معلوم شد کہ ہر کہ متعین ست بروے روزہ کہ روزے معین و نیت نکردہ آنرا از شب کفایت میکند
او را نیت در نہار و فیہ کلام طویل فی شرح ابن الہمام اما روزہ قضا و کفارت و نذر غیر معین واجب ست نیت آن از شب
باتفاق و نیز مستفاد میشود کہ افطار روزہ نفل بعذر جائزست و مذہب اکثر ائمہ ہمین ست و نزد امام ابوحنیفہ و صاحبان
وی درین دو روایت ست در روایتی جائز نیست مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا کہ این ابطال عمل ست و ابطال عمل
منہی عنہ است لقولہ تعالی + ولا تبطلوا اعمالکم + و در روایتی جائزست زیرا کہ قضا خلف اوست فلا باس و در وجوب قضای
صوم نفل نیز اختلاف ست نزد شافعی و بعض ائمہ قضا واجب نیست مطلقاً بحکم این احادیث کہ مذکور شد و نیز متطوع
متبرع ست و تبرع لازم نبود و نزد امام احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام ہانی نزد ایشان چنین ست کہ آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر این روزه تو قضای رمضان ست قضا کن روزه دیگر بجای آن دار و اگر تطوع ست
اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب گردانیده و بعد از
افطار کرده واجب ست قضا و اکثر اهل مذهب امام احمد این را بر ندب حمل کرده اند چنانچه ظاهر ست از قول وی که گفت
واجب گردانید بر نفس خود اگرچه تواند که مراد بایجاب بر نفس اینجا همان اجماع بر نیت و عزم باشد و نزد امام ابوحنیفه و
مالک در صوم نفل قضا واجب ست مطلقا زیرا که آنچه ادا یافت و بوجود آمد عمل ست و قربت ست پس صیانت آن از
ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نزد ما عبادت نفل خواه روزه باشد
یا نماز بشروع لازم گردد چنانچه بنذر و چون لازم شد بنقض آن قضا واجب بود و موطا و ترمذی و ابوداود از عائشه رض
حدیثی آورده اند که گفت بودم من و حفصه رض روزه دار پس پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن پاره پس در آمد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پیشی کرد از من حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر رض بن
الخطاب که از همه پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم وی نیز بشیمه مرضیه پدر خود پیشی کرد و از حضرت
پرسید یا رسول الله ما روزه دار بودیم و طعامی که اشتهای آن داشتیم پیش آمد و از آن بخوردیم فرمود قضا کنید روزه
دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطرق متعدده ثابت شده و میگوید قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم باین حدیث
رفته و مذهب مالک نیز همین ست و حدیث عائشه رض از وجوب قضا و عدم آن ساکت ست و در صحت حدیث ام هانی
مقال ست کذا قالوا و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید بر قومی
فلا یصومن تطوعا الا باذنهم باید که نگاه ندارد روزه نفل را الا باذنهم مگر باذن آن قوم شاید که او را ضیافتی و تکلف طعامی کنند
و بروزه داشتن وی راضی نباشند و اگر موقوف استرضا و استمزاج ایشان باشد بهتر ست و اگر او را بضیافت طلبیده اند
خود البته روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند که ضیافت عذر ست اما در اسناد این حدیث طعن کرده اند ترمذی این حدیث
را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رض روایت کرده و گفته این حدیث منکر ست نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که
روایت کرده باشد این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رض و در نهی از صیام امرأة الی اذن زوج نیز در صحیحین حدیث
آمده و در روایت ترمذی و ابی داود آمده من غیر رمضان و کراهت داشتی که کسی روز جمعه را تخصیص کند بروزه
و میفرمود که این روز عید شماست و در روز عید روزه ندارید مگر که پیش از آن یا پس از آن یا روز روزه دارید تا نگاه
مکروه نبود و سر این در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه در مواهب لدنیه از امام نووی نقل میکند که گفته مالک
در موطا گفته نشنیدیم هیچ یکی از اهل علم و فقه را و کسی را که اقتدا کرده شود بوی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام وی
حسن ست و تحقیق دیدم بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه و تحری مینمود آنرا و گفت نووی این سخن که
مالک گفت موافق رای خود ست و رای غیر وی خلاف رای او ست و سنت مقدم ست بر رای وی و در این خبر وی
بتحقیق ثابت شده است در سنت نهی از روزه جمعه پس متعین و متحتم باشد قائل شدن بآن و مالک معذور ست چون
نرسید بوی حدیث و داودی که از اصحاب مالک ست گفته است نرسیده مالک را این حدیث و اگر میرسید
مخالفت نمیکرد آن را تنبیه بدانکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر نکرده و در احادیث صحیحه ورود یافته یکی صیام
ایام بیض ست که مشهور ست و آن سه روز ست سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا حکم

صیام دهر داده و تاکید تمام نموده است تا آنکه در سفر و حضر آنرا ترک نمیکرد رواه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز
بدان امر میکرد و در حدیث ابی داود و نسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده و چهارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود یا اباذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدار سیزدهم چهاردهم پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بدار دهر
روز که باشد ثواب صیام دهر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز فضل است و اکمل و در اکثر احادیث وقوع یافته
و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص گذشت که سه روزه در هر ماهی حکم صیام
دهر دارد و از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدویه از عائشه رض پرسید
آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید از کدام ایام شهر میداشت
گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نشود و روایت کرده اند اصحاب سنن و تصحیح کرده اند آنرا ابن خزیمه از حدیث ابن
مسعود که بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت سه روز از غره هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است
اینست و ستوی از بادروی حکایت کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود و جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست
و هفتم و دو روز بعد از وی و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانه شهر است و
خیر الامور اوساطها و زمانه دران ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف قمر در اغلب
درین ایام شود و ما ماموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعض ترجیح ایام اول ماه کرده اند بآنکه
معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم
و بستم و این منقول است از ابی الدرداء رض و گویند که روزه مالک بن انس این بود و نزد بعض اول کل عشر که اول و یازدهم
و بست و یکم بود و این منقول است از ابن شعبان مالکی و نزد بعضے از دوازده تا چهارده و نزد بعضے از اول شنبه که در ماه آید و در
ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و یکشنبه و این منقول است از عائشه رض و نزد بعض از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه
و نزد بعض از اول دوشنبه که در ماه آید و از اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن ازان حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده پس ابتدا کردن ازان افضل باشد و نزد بعض سه روز لا علی التعیین و بالجمله سه روزه در هر ماه
در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماثور گشته و هر کسی بمقتضای خبری و اثری که در خصوصیات آن
یافته و در خصوص آن اولویتی اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر و اظهر اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است
و اکثر علما برانند و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره ورود یافته است و بالله التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه
و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و
ابوداود و نسائی از بعض ازواج مطهره رض آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت
نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت
دیگر آمده روزه میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داود از عائشه رض آورده
که گفت ندیدم من آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت دهه ذی الحجه را منافات بدان ندارد

چه عائشه رض نفی رویت خود کرده نفی صوم شاید که داشته باشد و عائشه رض آنرا ندیده و ندانسته و شاید که ازان ایام
عشره که عائشه رض بر احوال شریف مطلع و واقف بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مانعی از صوم باشد از مرض
و سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام عشره باشد که عرفه ازان خارج بود و حال صوم یوم عرفه معلوم شد که
در وی افطار نیز بوده والله اعلم و ازانکه فضل مطلق عمل صالح در عشرهٔ ذی الحجه ورود یافته است فضل صوم نیز لازم آید
و در صحیح بخاری ثابت شده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ ایام که عمل صالح دران فاضلتر بود از
عمل کردن درین ایام یعنی در عشرهٔ اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از جابر رض آمده که هیچ ایام فاضلتر از
ایام عشرهٔ ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر کسی نذر کند صیام افضل ایام سنه را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزی از
ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد روز جمعه باشد و وجه در افضلیت ایام این عشره هست که درین ایام
اقسام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیرست نه در غیر آن اما در باب حجاج ظاهرست و در غیر
ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لابد فضیلتی مرآنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره
ذی الحجه فاضلترست از جهت وجود روز عرفه و نحر دران و شبهای عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از جهت وجود لیلة القدر
دران پس از روزها این فاضلترست و از شبها آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز فضیلتی
واقع شده و در ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار دران واقع شده و در بعض احادیث آمده که اعمال بندگان
بحضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود
اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه آله وسلم از روز دوشنبه
فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و نسائی از اسامة بن زید آورده که گفت یا رسول الله من
می بینیم ترا که گاهی چندان روزه میداری که گویا افطار نخواهی کرد و گاه چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت
مگر دو روز که اگر در ایام صیام تو داخل آید و در ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری دران فرمود کدام دو روز اند آنها
گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهائی اند که عرض کرده میشود در آنها اعمال برب العالمین پس دوست
میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صائم باشم والله الموفق **فصل** در بیان اعتکاف اعتکاف در لغت بمعنی حبس
و مکث و لزوم و اقبال بر شئی آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص و آن در ظاهر مذهب حنفیه سنت
موکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروی تا زمان وفات چنانچه در صحیحین از حدیث
عائشه رض آمده از زهری گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عبادات
دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد و بخلاف اعتکاف که هرگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نگشت بجهت آنکه از
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه
اینچنین کرد بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف فلیفعل کما جاء فی الصحیحین پس معلوم شد هر که خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند و هیچ آن نیست
که ترک اعتکاف ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی از رمضانات نیز بثبوت پیوسته چنانچه معلوم گردد و
بعض گفته اند که مستحب ست استحباب متاکد و صواب آنست که بر سه قسم ست واجب آن اعتکاف نذر ست و سنت
در عشرهٔ اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشته است

آنرا در هر مکان درروا داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و مراد مسجد خانه مکانی ست که در خانه برای
نماز جدا میسازند و آنرا حکم مسجد نه داده اند و قول قدیم از شافعی نیز هم برین ست و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف
مرأة در مسجد با زوج خود درست ست و باین قائل ست امام احمد و اذن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازواج مطهره را
باعتکاف در مسجد دلالت دارد برآن و لیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه و امام احمد مخصوص داشته اند
اعتکاف مرد را بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی صلوة خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نگردد و باعث
خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز از آن نشود و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد
جامع ست و در مسجد جامع جائز ست اگرچه گذارده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که
اعتکاف واجب جائز نیست در غیر مسجد جماعت و نفل جائز ست و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز
همچنین آمده و در جای دیگر گفته که جامع اولی ست و نزد جمهور جائز ست در هر مسجد و آنکه بعض مخصوص بمساجد ثلثه که مسجد مکه
و مدینه و بیت المقدس ست و بعض بمسجد مکه و مدینه و بعض بمسجد مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای امت
در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف مینمودند و هیچ یکی را بر آن انکاری نبود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و
شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست و دیگر اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز ست
اختلاف در اقل مدت ست نزد بعض یک ساعت بس ست و لهذا گفته اند که هرگاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعض
یک روز و مختار در مذهب حنفیه آنست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم ست آنکه صوم شرط
نکند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز
آن در کمتر از یوم نیز گنجایش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نیت اعتکاف بود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست
که اگر نیت اعتکاف بشب کند جائز نبود که آن محل صوم نیست و مصنف درین مقام تائید و تصریح اشتراط صوم آمده
در توطیه و تمهید آن میگوید چون اعتکاف سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت ست و موجب دوری از
خلق و واسطهٔ زوال اسباب تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال الطعام و تهیهٔ اسباب آن
حصول صفای باطن خصوصاً در آخر رمضان اکمل و افضل ست لاجرم تشریع اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر
از ماه رمضان و مروی نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی روزه معتکف شده در وقتی و عائشه رض چنانچه روایت کرده از وی
ابوداؤد میگفت لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیثی ست و تمام حدیث این ست که عائشه رض گفت سنت بر معتکف این ست که
عیادت نکند مریض را و حاضر نشود جنازه را و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرئه را و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزی را که چاره نیست
از آن و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع نزد امام مالک مسجدی ست که در وی نماز پنجگانه بجماعت اقامت می یابد و امام ابوحنیفه
و مالک قائل اند باشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث ست و مواظبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن و لیکن اشتراط صوم
مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات ست و اعتکاف نفل را در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر بالتزام
و نذر و از امام احمد دو روایت ست مشهور عدم اشتراط مگر به نذر و استدلال ایشان بحدیث عمر ست که بخاری و مسلم آورده اند که بحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجد حرام اعتکاف بکنم حالا حکم چیست فرمود وفا کن بنذر خود

واگر صوم شرط بودے در اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی و درین استدلال نظر ست زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمرؓ
نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داؤد و نسائی آمده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که اعتکاف
کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله بالیوم یا یوم باللیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت
کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیہقی از ابن عباسؓ آورده اند که گفت آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث
عبداللہ بن محمد رملی ست و وی مجهول است و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف ست بر ابن عباسؓ و
مذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خالی نیست از معارض زیرا که بیہقی از ابن عمرؓ و ابن عباسؓ
روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز عبدالرزاق از ابن عباسؓ آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم ست
بروی صوم و لیکن معارضه مدفوع ست از ابن عباسؓ بآنکه مراد از قول او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود
یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط صوم ست در اعتکاف منذور نه نفل و حدیث عبدالرزاق
نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات متعاضده است در اشتراط صوم مطلقاً خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و
این روایت حسن ست از ابی حنیفه و در روایت اصل و آن قول محمد ست اقل اعتکاف ساعت ست پس بی صوم بود
و بعض عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفهؒ کرده اند و این را متمسک در سنت پیدا
نمیشود مگر روایت اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر ست در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر ست کذا قال الشیخ
ابن الہمام و در مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر و لیکن
روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است واللہ اعلم و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود عشر اخیر مگر در یک عشر
رمضان که اعتکاف از وے فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و
نسائی بالفاظ مختلفه آورده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میگذارد
مے در آمد در انجا که اعتکاف میکرد و یکبارے اذن طلبید از وے عائشهؓ که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را
و زد عائشهؓ خیمه را در مسجد پس حفصه شنید که عائشهؓ برائے اعتکاف خیمه در مسجد زد وی نیز اذن طلبید و خیمه زد زینب
شنید وے نیز خیمه زد چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم بود که پیش از همه زده بود و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که این خیمهاے
عائشهؓ و حفصهؓ و زینبؓ است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا نیکے خواسته اند ازین و در روایتے
مکروه فرمود این کلمه را و فرمود بردارید این خیمها را و خیمه خود را نیز فرمود که بردارند پس دران ماه باعتکاف
نه نشست تا آنکه بنشست در عشر از شوال و در روایتے عشر اخیر و در روایتے عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از
شوال متیقن بود مصنف همان را نقل کرد و یکی از فضائل و خصائص سنت اعتکاف آنست که بر تقدیر فوت آن قضا کرد
با آنکه قضاے سنن و نوافل معهود نیست و بعضے ازین حدیث استفاده کرده که قضاے سنن و نوافل مرغوب و مستحسن ست
و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر
و چون معلوم شد دران عشر که شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر ست دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود

تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری بروایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در وی ذکر اعتکاف عشر اوسط کرده نه عشر اول ولیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف فرمود عشر اول از رمضان پس تر اعتکاف فرمود عشر اوسط در قبهٔ ترکیه پس تر بیرون آورد سر مبارک خود را از قبه وفرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پس تر اعتکاف کردم عشر اوسط را پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پس تر فراموش گردانیده شد مرا و به تحقیق دیدم خود را که سجده میکنم در آب و گل در صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر و طلب کنید او را در هر وتر از عشره یعنی بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید پس بارید در آن شب باران و سقف مسجد نبوی از شاخهای خرما بود پس بچکید و دید چشم من رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم و بر جبهه مبارک و در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که بود بر روی مبارک او آب و گل در صبیحه بیست و یکم و صاحب مشکوة میگوید که در روایت عبد الله ابن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی نماز صبح بگذاردی در معتکف در آمدی و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوة از ابی داود و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز هست داخل حدیث طویل که در باب ضرب قبا ازواج مطهره و بر داشتن آنها و ترک آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف در آن رمضان مذکور شده و بالجمله در وقت در آمدن بمعتکف علما را اختلاف است اوزاعی و ثوری و لیث بر وا اینی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان باین حدیث است و ائمه مذاهب اربعه و طائفه غیر ایشان نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کنند و ترمذی قول احمد با طائفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وی بعد از نماز بامداد بود نه آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن بمسجد به نیت آن درین وقت بود بلکه آن پیش از مغرب بود و شب بیت در مسجد میفرمود و چون نماز صبح میگذارد در خلوت مینشست و در خیمه که برای وی میزدند میدر آمد و درین معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح گذارد بگرفت حجره از حصیر کذا قال الطیبی و شک نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وی واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر و میدر آمد در معتکف خالی از بعدی نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده بلفظ مذکور مراد بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نپذیرد و بدر آمدن در وقت صبح یا بهشت شب بود یا نه کما لا یخفی و عشر اول محتملات و جه در شب قدر در شب بیست و یکم است و مصالح در اعتکاف در آن شب قدر است پس باید که ابتدای اعتکاف از این شب بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خانه خود نیامدی الا برای قضای حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات تقیید ساخته بحاجت انسان چنانچه در کتب سته از عائشه آمده که چون باعتکاف می نشست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک میکرد سر مبارک خود را من پس شانه میکردم و در نمی آمد در خانه مگر برای حاجت انسان متفق علیه حدیث عائشه

از ابی داود گذشت که مشتمل ست بر تفصیل آنچه نکند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را ببول
و غائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت هدایه که گفته است که نکند بعد فراغ از طهارت بدان معنیست
و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نداشته باشد که برای وی بیارد نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف
در جامع شرط میکند نیز داخل حاجت ست چه وی اهم حوائج دینیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف
در غیر مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقفی در مسجد جامع رود ضرر ندارد اما بی ضرورت توقف نکند و باید که
در مشی بوقار بود نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعض جواز را حمل
بر اعتکاف نفل و عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و نزد امام ابو حنیفه اگر یک ساعت بی عذر برآید اعتکاف فاسد گردد
و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب ست که نذر کرده نه در اعتکاف نفل و نزد صاحبین مفسد نیست مگر آنکه زیاده
بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجرهٔ عائشه رض فراز کردی تا شانه کردی و بشستی اگرچه حائض بودی چنانکه
در کتب ستّه می آرد که گفت عائشه رض بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مائل میگردانید بسوی من سر خود را و او در
مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک او را و اگر هم در مسجد در ظرفی بشوید چنانکه ملوث
نشود مسجد لا باس به و اگر محتلم گردد فاسد نگردد اعتکاف و اگر ممکن باشد اغتسال در مسجد بی تلویث هم در مسجد کند
والا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مومنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آمدی و چون بوقت رفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخاستی و او را معانقه
کردی و بوسه دادی حدیث تقبیل و معانقه یافته نمیشود چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابو داود از امام علی
زین العابدین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم معتکف بود و وی بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در سخن بود پس برخاست تا بخانه باز گردد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز با وی بایستاد تا باز گرداند و برساند
او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزدیک باب ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را با صفیه رض ایستاده دیدند زودتر گذشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان گفت این صفیه است
زوجهٔ من تا بخاطر شما وسواس نرود که این زن کیست که با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده است ایشان گفتند
سبحان الله یا رسول الله این چه سخن ست و کرا نسبت بتو این مجال وسواس ست فرمود که سرایت میکند شیطان
در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیدم که در دل شما بدی راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطهٔ کفر نیفتید و
هلاک نشوید و در روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن تا من همراه تو برسانم بخانهٔ تو و
خانه او در دار اسامه بود و درین حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل و معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد
والله اعلم و در حدیث صفیه رض این لفظ واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه و آله و سلم معها لیقلبها ای لیرجعها
بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر یا از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بخانه وی چنانچه در ترجمهٔ
حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مگر لیقبلها به تقدیم با بر لام در نظر آمده و لیقبلها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه
نیز با وی ضم کرد و مثل این اوهام رواة حدیث را واقع شده است والله اعلم و مذهب ائمه اینست که وطی مفسد اعتکاف ست

بود داعی آن از جملہ لمس و مباشرت اگر مقرون بانزال ست نیز مبطل ست ولی انزال مبطل نہ ولیکن با وجود آن حرام ست در شب و روز و این تقبیل و معانقہ کہ مصنف ذکر میکند از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب بود چنانچہ سیگوید و این جملہ در شب بودے و در مدت اعتکاف مباشرت نکردے مراد بمباشرت تماس بدن زن و مرد ست بی حجاب و چون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریرے بنہادندے و بران فراش فرش کردندے چنانچہ صاحب مشکوۃ از ابن ماجہ حدیث ابن عمر آوردہ کہ چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انداختہ میشد براے وے فراش و نہادہ میشد براے وے سریر وے در پس اسطوانہ توبہ و اسطوانہ توبہ نام ستونی ست در مسجد شریف اضافت کردہ شد آنرا بتوبہ از جہت آنکہ توبہ کردہ شد نزد وے براے ابی لبابۃ انصاری و قصۂ وے مشہور ست و چون براے وضو و مقدمات آن کہ قضاے حاجت انسانی ست در خانہ درآمدے بکسے مشغول نشدے و نشستن و خاست نکردے بلکہ اگر یکے از اہل خانہ بیمار بودے نزد وے توقف نکردے ہم در گذار از حال وے پرسیدے در صحیح بخارے و مسلم از عائشہ رض آمدہ کہ گفت بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ درنمی آمد خانہ را مگر براے حاجتے چون سے بود معتکف و در روایتے درنمی آمد مگر از جہت حاجت انسان و در روایت ابی داؤد و ترمذے و موطا نیز ہمچنین آمدہ و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ گفت عائشہ رض بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذشت بمریض و وے معتکف بود و نمی ایستاد بہ پرسش بر سر وے و ہم در گذار میپرسید و در صحیح بخاری و مسلم و موطا از فعل عائشہ رض نیز ہمچنین روایت کردہ و بعضے از شراح مشکوۃ گفتہ اند کہ حسن و نخعی گفتہ اند کہ جائز ست مر معتکف را برآمدن بعیادت مریض و نماز جنازہ نزد ائمۂ اربعہ وقتیکہ بیرون آید براے قضاے حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و نماز جنازہ و منحرف از طریق نگردد و اکثر از قدر نماز نایستد باطل نمیشود اعتکاف و اگر ہمچنین نشود باطل گردد انتہی و در ہر سال دہ روز معتکف شدے و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچہ بخارے و ابوداؤد و ابن ماجہ از ابی ہریرہ آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اعتکاف میکرد در ہر رمضان دہ روز و در سالی کہ قبض کردہ شد اعتکاف کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذے از ابی ہریرہ و حدیث ابی داؤد از ابی بن کعب آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتکاف میکرد عشرہ اخیر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یک سال و در سال آیندہ دو عشرہ نشست و صاحب مشکوۃ نیز موافق جامع الاصول آوردہ و ہر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کردے و مدارست نمودے و باہم نوبت چنانچہ عادت حفاظ ست کہ باہم میخوانند بخواندے و در آن سال آخر دو بار عرض کرد رواہ البخاری و مسلم ولیکن از بعض روایات عرض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جبرئیل علیہ السلام معلوم گردد و از بعض عرض جبرئیل بر وے مفہوم شود شاید کہ درینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق مدارست بود نسبت عرض بہر دو جانب درست آید واللہ اعلم **تنبیہ** در شب قدر روایات متعددہ و اقوال مختلفہ بسیار آمدہ و در فتح الباری زیادہ بر چہل قول نقل کردہ و اکثر احادیث در رمضان خصوصاً در اوتار عشرۂ اواخر رمضان آمدہ لاسیما در شب بیست و ہفتم و ابو آن شب دائر ست در تمام سال و منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشہور از ابی حنیفہ داشتہ و گفتہ کہ قاضی خان و ابوبکر رازے کہ از علماے حنفیہ اند حکایت کردہ و گفتہ اند کہ روایت کردہ شدہ است مثل این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمہ و غیر ایشان انتہی و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ روایت ست از ابی حنیفہ کہ شب قدر در رمضان ست

ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است گاهی بیشتر آید وگاهی پیشتر رود ونزد صاحبیه نیز همچنین ست لیکن یقین
بیشتر به پیشتر نمیشود ودر فتاوای قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال
ومیباشد در رمضان ودر غیر آن وجواب داده است ابوحنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر بآنکه مراد
دران رمضانی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب قدر دران طلبیده وسیاق احادیث دلالت میکند
نزد کسی که تأویل کند طرق احادیث والفاظ آن را برین معنی انتهی واین قول اقرب ست بجمع وتطبیق اقوال والله اعلم
وآن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که بدانانیده شدم من شب قدر را پس فراموش گردانیده شد وفرمود شاید که
خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جد واجتهاد وعمل در لیالی کثیره باحتمال وباعث نگردد بر ترک عمل باعتماد و
اتکال ونیز در حدیثی دیگر آمده که دانانیده شدم شب قدر را وخواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت وجدال
نزد من بیامدند ودر جنگ وجدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدم آن را بشومی جدال ایشان
وبعضی از علما آن شب را علامات وامارات استنباط کرده وبیان فرموده اند بعضی از انها در احادیث ورود یافته وبعضی
از آنها ارباب کشف بیان کرده یکی از انها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب صبح وی طلوع کند بی شعاع
ودر روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت ودر روایتی آمده که صافی بود مثل قمر وآن شب نه گرم ونه سرد وصباحش نیز
همچنین بود ودران شب هیچ کوکبی دیده نشود که منقض گردد وآن شب شب باد وباران بود وچشمها بسیار روان
گردد وچشمهای شور شیرین گردد وطبری از قومی ذکر کرده که درختان دران شب بر زمین افتند وسجده کنند
پس بر گردند بنبات خویش وهر چیز در روی بسجده رود وانوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک وسلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود وتحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهده این امور شرط نیست وبسا کس که
آشنا در نفس الامر در یابد وازین امور چیزی مکشوف ومشهود وی نگردد ونیز دو کس باشند در یکجا بر یکی چیزی
از ان مکشوف کنند نه بر دیگری ودعا درین شب مستجاب است وتوبه مقبول قطعا وبهترین آنچه درین شب حاصل گردد
توفیق ذکر وعبادت ومناجات وخضوع وخشوع ست وذوق وحضور واخلاص که بی شبهه از کرامات ست
ومشاهده خوارق عادات محل خطر ومظان اشتباه است ودر احادیث ترغیب بر احیای آن شب وجد وجهد در عمل
واقع شده ومختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر ست واگر تمام شب بیدار باشد ومنجر بمنع ملال واختلال در فرایض
وسنن موکده نگردد اعلی واتم ست ومراد باحیای لیل بیداری وبندگی ست در شب خواه باین معنی که شب را زنده
گردانید بعبادت در وی چه زندگی وقت درین ست که معمور گردد یا بآن معنی که نفس خود را زنده گردانید
به بیداری وطاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیثی آمده که بیوت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مردها
افتاده نباشید هیچ طاعت وعبادت نکنید والله اعلم باب حج النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعمرته حج در لغت
بمعنی قصد آمده ودر شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص وفتح حا وکسر او هر دو لغت ست ودر کریمه ولله علی
الناس حج البیت هر دو قرائت آمده وبعضی گفته اند که بفتح اسم ست وبکسر مصدر وبعضی بعکس وعمره در لغت
بمعنی زیارت وزفاف آمده وبعضی گویند مشتق ست از عمارت که موجب عمارت بنای محبت ومودت ست و
عمره زیادت ست بر حج ودر وی تعظیم وتهنیت ست مسجد حرام را ودر شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام ست

و طواف و سعی جز وقوف بعرفه که آن مخصوص حج ست و عمره بقول حنفیه سنت ست مستحب و نزد بعض واجب و بهر تقدیر اختلافی نیست در علما ست در حج و عمره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما برانند که بعد از هجرت یک حج گذارد و آن حجة الوداع بود تسمیه وے بحجة الوداع از جهت آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع مینمود و خلافی نیست مر هیچ یکے از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهاے عمر گرامی آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و همچنانکه درین حکم خلافی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یک حج گذارد نیز خلافی نیست و آنکه مصنف جماهیر علما گفت که مشعر بخلاف ست نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود و اما پیش از هجرت دو حج گذارده چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد نه کل جمعی برین اند که دو حج گذارده و این در جامع ترمذی ثابت ست از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه حج کرده دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و مصنف بثبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه ترمذی در وے مقالی دارد و جمعی برانند که زیاده بر دو حج گذارد و در مواهب لدنیه از ابن عباس بروایت ابن ماجه و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه هجرت کند سه حج و این را مبنی بر عدد وفود انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه در محلش مذکور ست و لیکن این نفی نمیکند که پیش از آن نیز حج گذارده باشد و تقدیر و صاحب محلے که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قرطبی ظاهری ست مات سنة ست و خمسین دار لعمائه نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گذارد اما عدد آن بعینه محفوظ نیست و در مواهب از ابن جوزی آورده که گفته است که حجها گذارد که عدد آن معلوم نشده و از ابن اثیر آورده که گفت حج میگذارد هر سال پیش از آنکه هجرت کند و نیز اختلاف ست در آنکه ابتداے فرضیت حج پیش از هجرت ست یا بعد از ان قولی برانست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات ست و گمان برده نشود که چون حج گذاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش از آن فرض باشد زیراکه حج گذاردن قریش همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گذاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد باحتمال آنکه حج گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برسم قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت ست و لیکن در کدام سال بود جمهور برین اند که در سال ششم بود زیراکه درین سال نازل شده قول حق سبحانه و تعالی + و اتموا الحج و العمرة لله + و این مبنی ست بر آنکه مراد باتمام ابتدای اتیان هست و مؤید ست این را قرائت علقمه و مسروق و ابراهیم نخعی بلفظ اقیموا و طبرانی باسانید صحیحه از ایشان این قرائت را روایت کرده و در قضیه ضمام بن ثعلبه امر بحج مذکور ست و قدوم او و رودن وے چنانکه واقدی گفته در سال پنجم ست و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از سال پنجم ست یا بهمین سال کذا فی فتح الباری و طائفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم ست و احتجاج ایشان باینست که نزول صدر سوره آل عمران که در وی کریمه + و لله علی الناس حج البیت + واقع ست در سال نهم ست که آنرا عام الوفود خوانند و درین سال ست شرع جزیه و منافره اهل کتاب بتوحید و نزول + انما المشرکون نجس + و فرستادن ابوبکر صدیق بمکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی بقرأت سوره برائت بر مشرکان این همه وقایع همه

در سال نهم ست ومصنف همین قول که بجهت قوت دلیل راجح ومختار ست جزم کرد وگفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد
ودر حال تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن وی صلی الله علیه وآله وسلم دران سال میسر نشد بجهت اشتغال امر
غزوات وتشیید احکام دین وتعلیم وفود وابو بکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد واشارتست که مصنف بجواب از
جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکریمه واتموا الحج والعمرة لله بقول خود اما آیت واتموا الحج والعمرة لله اگرچه
در سال ششم از هجرت منزل شد ولیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج وعمره ندارد ومعنی اتموا امر با بتدای اتیان حج
وعمره نیست بلکه امرست باتمام حج واتمام عمره بعد از شروع دران پس تواند که امر باتمام حج بعد از شروع بر تقدیر عدم فرضیت
آن در سال ششم نزول یافته باشد وفرضیت ابتدای حج در سال نهم ودر فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم
فرضیت حج را بران یعنی چون مراد باتموا اتمام واکمال حج وعمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج وعمره پیش ازین
مشروع ومامور به شده باشد واگر پیش ازان حج وعمره نبود امر باتمام واکمال آن بعد از شروع معنی ندارد انتهی واین سخن
ظاهرست ولیکن ممکن ست که گفته شود که امر باتمام حج وعمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که
نفل ومستحب باشد وامر باتمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل ست مطلقا نزد بعضی یا بخصوص حج وعمره بود
بلکه وجود حج وعمره وگذاردن آنها پیش از امر شارع چنانکه رسم قدیم بود کافی ست دران با آنکه ممکن ست که گفته شود که
امر باتمام واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگرچه بعدی دارد فتدبر ونیز اختلافست دران که وجوب حج
علی الفورست یا علی التراخی بعض ائمه برانند که علی الفورست وامام شافعی وامام ابو یوسف از ایشانند ونزد بعض علی التراخی
وقول امام ابو حنیفه وامام محمد وجماعه دیگر از ائمه همین ست ودر روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده وعلی الفور درینجا معنی
دارد که همان سال که شرائط واسباب آن یافته شد فرض ست که برود واگر سال دیگر برود نیز ادا یابد ولیکن بتاخیر آن
آثم گردد وعلی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود اختیار دارد وبتاخیر از سال اول آثم نشود مگر بجائی رسد که اگر ازان
تاخیر کند غالب ظن فوت آن باشد ودلیل امام ابو حنیفه فعل آنحضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم که در سال اول
نکرد ودر سال دهم بجا آورد واگر در سال اول فرض بودے تاخیر نکردی واما آنکه مصنف بقول خود که گفت در حال تجهیز اسباب
سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب این سخن کرد یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع پیدا شد وتاخیر یافت
وابو بکر صدیق را فرستاد وسال دهم بعد از فراغ از غزوه تبوک که آخر غزوات بود برآمد والله اعلم واما عدد عمرات آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد وچون بحدیبیه که یک منزلست
از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ ایشان آمدند واز در آمدن مکه مانع آمدند وچون هنوز میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بامر الهی با ایشان مصالحه کرد واز احرام برآمد وبمدینه رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید وعمره
بجا آورد دوم عمره که در سال هفتم بحکم قرارے که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره بگذارد وبعد از سه روز
بمدینه عود فرمود واین را عمرة القضا گویند ودر احادیث این اسم بران اطلاق یافته واین مثبت مذهب حنفیه ست که
گویند محرم بجهت احصار حلال شود وبعد از حلال شدن یعنی اگر احرام برای حج بود لازم گردد قضای عمره وحج واگر برای
عمره بود عمره واگر قارن بود حج ودو عمره وبالجمله باحصار واحلال قضا واجب گردد وشافعیه گویند که قضا واجب نبود وتسمیه
این عمره بعمرة القضا نزد ایشان نه بآن معنی ست که عمره در سال اول واجب شده بود وآنرا قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح ست

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و بنا بر مقاضات بمعنی صلح و مصالحه آید سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه
کرد بر یک مرحله ست از مکه بعد از قسمت غنائم حنین شبانه بشب آمد و عمره گذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشا که
مردم در منازل خود در آمدند سوار شد و پیش از زمان صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل بر آمد مردم خیال کردند که مگر تمام شب هم
در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعض سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره نبود
زیرا که بمکه نیامد و هم از انجا از احرام بر آمد و بمدینه برگشت چنانچه مذکور شد لیکن جمهور آنرا نیز حکم عمره داده اند و در بعض احادیث
دو عمره واقع شده بجهت عدم اعتبار عمره حدیبیه و بعدم ذکر عمره حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنها بی حج بود و نیز عمره
جعرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعض آنرا روایت نکرده باشند و عمرهای آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم همه در ذی القعده بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود و از ابن عمر در صحاح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
عمره کرد یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعائشه رض رسانیدند تخطیه ابن عمر رض کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی
اباعبدالرحمن را نبود که عمره کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه وی همراه بود و هرگز هیچ عمره در رجب نبود
این سهو و خطائی ست که او را شده و در تخطیه مبالغه کرد

فصل در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که آنرا حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلای ارکان دین و بلندتر و نمایان ترین شعائر اسلام ست و حج پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث
جابر بن عبدالله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق ست از والد بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام سلام الله
و علی آبائه الکرام که گفت در آمدیم با جماعه بر جابر بن عبدالله و وی اعمی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که
چه کسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتم منم محمد بن علی بن الحسین رض پس دست خود را بر سر من فرود آورده بسوی سینه من
و تکمه‌های پیراهن من بگشاد و دست در جیب من در آورد و من در آن زمان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی
بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما را از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چگونه بود
پس عقد کرد بدست خود عدد تسع را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نه سال و حج نگذارد پس
اعلام کرد و ندا داد در مردم که رسول خدا بحج می بر آید و قدوم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند برسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم با وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را
از روایت مسلم و ابی داود و نسائی آورده و از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در سیاق این قصه
روایات حدیث جابر را با روایات احادیث دیگر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و مجموع ساختگی سفر حج کردند و این خبر بقری و ضیاع که در اطراف و نواحی مدینه است
رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد
تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما
گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجة الوداع بعد از وی ست بصد هزار رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در روضة الاحباب
میگوید که در آن سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی احصای آن نمیتوانست کرد و بروایتی آنکه صد
و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم روز پنجشنبه یا روز شنبه شنبه را وی ست با اختلاف

روایت ست بیست چهارم ذی القعده نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و کسان را
شرائط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر
در روز جمعه با صحت آنکه برآمدن بسفر بیست و چهارم ذی القعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا پنجشنبه ممکن
نیست زیرا که رسید بمکه و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیحه وارد شده
که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت ست که ما کان رسول الله نبود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفرے چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه
عادت شریف همین بود یا رب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد
و روغن بر سر نهاد و ردا بپوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست مانا که از سهو قلم کاتب ست و در صحیح البخاری
و در جامع الاصول نیز که حدیث وے از ابن عباس آورده است هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و بپوشید ازار و ردا او و اصحاب وے پس نهی نکرد از هیچ
رداها و ازارها که بپوشند بهیچ کسے مگر زعفران آلود که بیفشاند زنگ را بر تن و بین الصلوتین سفر کرد و در ذو الحلیفه که بر شش
میل ست از مدینه فرود آمد و نماز عصر را قصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و نماز شام و خفتن آن روز و نماز صبح و ظهر
روز دیگر نیز آنجا بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مومنین درین سفر برابر بودند و در آن شب بر همه
بگذشت و برای نماز صبح غسل کرد و گاه گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می برآورد و گاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسل دیگر کرد و غسل
کردن نزد احرام مستحب و مسنون ست باتفاق ائمه اگر وضو کنند نیز کفایت ست بر هر تقدیر طهارت شرط ست و در بعضی
و اشنان کرد و گفته اند که بدان مبالغه در تنظیف و تطهیر حاصل گردد بکار داشت و عائشه رض طیب پیش او آورد و آن مرکب بود
از چند بوے خوش و در آن مشک بود و بر تن و سر مبارک وی مالید چنانکه اثر مشک فرق و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم دیده میشد و در صحیحین آمده که عائشه رض مطیب ساخت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بذریره و در روایتی آمده
که گفت گویا که می بینم سفیدی و درفشش طیب را در مفارق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه وی محرم بود و این حدیث
دلالت دارد بر استحباب استعمال طیب نزد اراده احرام و بر آنکه بقا و دوام رنگ و بوی آن بعد از احرام ضررے ندارد و
آنچه حرام ست بر محرم ابتدای استعمال طیب ست در حالت احرام و همین ست مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل
و محکی ست از اکثر صحابه و منقول ست از جمهور علمای سلف و خلف الا امام مالک رح که منع کرده تطییب قبل الاحرام بانچه باقی
ماند رائحه وی بعد الاحرام و با وجود آن جائز ست و فدیه نیست بر وے و این حدیث حجت ست بر وی بعد از آن ازار
و ردائے احرام بپوشید و نماز ظهر بقصر بگذارد و احرام بست در همانجائے که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از
احرام جز نماز فرض ظهر نمازے خاص برائے احرام گذارد و مذهب امام ابو حنیفه رض و شافعی استحباب رکعتین نفل ست پیش از
احرام و اگر هم برکعتین فرض اکتفا کنند نیز جائز ست و نزد امام مالک و احمد برابر ست که بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه
ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی ست و اگر نباشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه
طریقه اوست رحمه الله و امام نووے در حدیث ابن عمر که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ذی الحلیفه دو رکعت و

برداشت او را ناقه او و آواز برآورد بتلبیه گفته که درین حدیث استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد ارادهٔ احرام و گفته که
این مذهب ماست و مذهب کافهٔ علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب ست بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
که جمهور برآنند و همین ست ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع شده
که نماز گذارد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر عددی مخصوص کنند ولیکن مسلم
از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بحج و بگذارد در مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست
احرام و روایت کرده اینحدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند نماز فرض
و تحیة المسجد نیز کفایت کند و پیش از احرام بدنه را و نعل در گردن او بحیث و بر جانب راست کوهان آن بشکافت و خون
و برا پاک کرد بدنه بفتحات نام شتر یا گاو ست که بمکه برند و بدی بفتح ها و سکون دال نیز نام آنست مشتق ست از بدانت
بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص ست بشتر زیرا که در حدیث تعجیل جمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت
که هر که در ساعت اولی برسد گو با هدیه فرستاد بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا هدیه کرد بقره را پس بدنه غیر بقره باشد
و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در
حکم ابل ست چه هر دو کفایت کنند از هفت کس چنانچه در صحیح و در بعض روایات حدیث جمعه بجای بدنه جزور نیز آمده که
بمعنی ابل ست ولیکن در اکثر روایات صحیحه بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست در بودن بدنه شامل
بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بمکه و نووی گفته که این قول اکثر اهل لغت ست
و جوهری نیز گفته که البدنة البقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی اوست که بقره کفایت میکند یا نه لیس شافعی میگوید که از عهده
نمی برآید مگر بجزور و تمسک میکنند بحدیث تعجیل جمعه و جوابش آنکه بقره داخل بدنه است ولیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد ست
بقرینه مقابلت به بقره و تخصیص بالاسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده
که گفت ذبح میکردیم ما بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره نیز بدنه است انتهی و نزد امام ابوحنیفه
بتقلید بدنه بارادهٔ حج و سوق وی نیز شخص محرم گردد چنانچه بتلبیه چه وی نیز از خصائص احرام ست و در معنی تلبیه است
در اظهار اجابت که حقیقت تلبیه است و اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه پادشاهی یکی از خدام خود را
بخواند و وی بیاید و پیش وی بایستد اجابت ست همچنانکه گوید لبیک آنچه از خصائص احرام بود و نیت بدان
مقرون شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا دوال چرمی و مانند آن را
در گردن بدنه قلاده سازد و بیاویزد و اشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه را بشگافد و نیزه زنند و میگویند که این
از عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض و مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر
ست بسنت صحیحه و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام
کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست احرام بتلبیه کرد چنانکه بیاید ولیکن آن سنتی ست که محرم نزد ارادهٔ احرام میکند و اشعار
مذهب جماهیر ائمه ست از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید ست و اشعار مکروه است و وجه آن بعضی حنفیین
گفته اند که وی مثله و تعذیب حیوان ست و آن حرام و مکروه است و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهت آن
کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و طیبی میگوید که این قول مخالف احادیث صحیحه است که در اشعار

وارد دیافته واین مسئله نیست بلکه مثل فصد وحجامت وختان وداغ ست برای مصلحت ونیز تعرض مشرکان درین وقت
که قوت وغلبهٔ اسلام وکمال وتمام آنست دور بود وبعض گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه
دران میکردند بحدی که خوف سرایت جراحت وفساد عضو بدنه بود یا مکروه ایثار وترجیح آن بر تقلید بود والا در حد ذات مکروه
نیست یعنی بمجرد تقلید محرم میگردد وحاجت باشعار نیست واگر یکی از همین اشعار کند نه تقلید مکروه بود ونیز مردم در زمان ایشان
ترک داده بودند اشعار را وعلامت احرام نمانده بود والا تنها که میکردند بمبالغه میکردند واز حد تجاوز مینمودند از ینجهت مکروه داشت
والله اعلم بدانکه احرام بستن بر سه نوع ست اول افراد وصاحب آن را مفرد گویند بکسر را وافراد آن بود که احرام بحج بندد
تنها یا بعمره تنها دوم تمتع وفاعل آن را متمتع گویند وتمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بندد وافعال آن را تمام کند و
هم در اشهر حج در روز هشتم ذی الحجه یا پیش از ان احرام حج بندد واگر متمتع سوق هدی با خود نکرده است از احرام عمره
برآید وجامه بپوشد وهرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال سازد واحرام بحج بندد واگر سوق هدی کرده است از احرام
عمره نه برآمده احرام حج بندد سوم قران ست وصاحب آنرا قارن گویند وصورت قران آنست که در احرام نیت حج و
عمره جمع کند وهر دو را معا احرام بندد واین شخص طواف وسعی وعمره میکند بعد از ان حج میکند ومیان ائمه اختلاف ست
که ازین سه نوع افضل کدام ست نزد امام ابوحنیفه قران افضل ست بعد از وی تمتع بعد از وی افراد وقول جماعه از صحابه
وتابعین وائمه دیگر وجمعی از عظمای شافعیه همین ست ونزد امام شافعی ومالک وکثیری از علما افراد افضل ست
ثم التمتع ثم القران ومذهب امام احمد وجماعه از صحابه وتابعین ومن بعدهم تمتع افضل ومبنی این اختلاف فرع اختلاف صحابه و
روایات ایشان ست در فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگویید در احرام وی
صلی الله علیه وآله وسلم خلاف ست که تلبیه بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح مصرح ست بر انکه
احرام بحج وعمره بود معا که معنی قران ست وفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از
پروردگار من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک نماز بگذار درین وادی مبارک که مراد
وادی ذو الحلیفه است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دروی نزول کرده بود ووادی العقیق که بطهارت وبرکت وی
احادیث وارد یافته است از ینجا میگذرد وقل عمرة فی حجة وبگو ای محمد احرام من عمره است در حج یعنی جمع ست حج وعمره
وتنها حج نیست واز سیاق این حدیث که فرمود صل استنباط توان یافت بانکه برای احرام نمازی مخصوص بود چنانکه
دو رکعت ست نزد امام ابوحنیفه کما لا یخفی ومصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث ست در دو
آن هفده تن از صحابهٔ عظام شمرده اند که بعض لفظ احرام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بالقران وبعض اخبار آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را از فعل خود بدان روایت کرده وهمچنین احادیث صحیح بسیار اما نه در مرتبهٔ اول در بسیاری وارد شده
بر انکه احرام وی صلی الله علیه وآله وسلم بافراد بود وفی صحیح مسلم عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اهل بالحج
مفردا تلبیه کرد بحج تنها ودر روایتی آمده افرد بالحج واحادیث متعدده در صحیحین از عائشه وابن عمر ثابت ست خرجنا مع
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا وذکر نمی کردیم یعنی یاد رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم مگر حج را وعند مسلم عن ابن عمر وابن عباس اهللنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحج مفردا ودر سنن ابن ماجه عن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افرد بالحج ومسلم وابو داود ونسائی از جابر آورده که نیت نکردیم مگر برای حج ونمی شناختیم

عمره را احادیث صحیح در تمتع نیز وارد شده اگرچه کمتر ازان و دو نوع ست چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حجۃ الوداع بعمرۂ مقرون بحج پس آورد ازبر آورد اول بعمره پس تبحج و بالجملہ اختلاف روایات درین باب بطوری واقع شده که در بادی النظر حیرت بفزاید و لهذا بعضے از متعصبان از اہل زیغ و الحاد را مجال طعن دارتیاب راه یافته و گفته که چیست حال شما ای معاشر اہل اسلام که پیغمبر شما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جز یک حج بجا نیاورده و یاران و تابعان وی باین حد کثرت از عد و احصا متجاوز همراه وی بیچ کس آنرا تشخیص و تعیین ننموده و یقین ندانسته که چگونه بود و بچه نوع بود و ندانسته که همین کثرت و ازدحام باعث اختلاط و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از مجلس شریف وی جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در مقام رد و دفع طاعنان استاده و دریں باب تصنیفهاے طویل و بسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی که از مشاهیر عظماے مذہب حنفیہ ست درین باب زیاده بر هزار ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی ازان مقالات آنست که مصنف نقل کرده و گفته و طریق توفیق میان آن احادیث آنست که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول احرام بحج مفرد بست بعد ازان عمره را در حج در آورد و قارن شد و فرمود دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة در آمد عمره در حج تا روز قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که اہل جاہلیت عمره را در ایام حج از فجور و فسوق می پنداشتند و بغایت نفرت و کراہت ازان داشتند ازینجا اشتباہی راه یافت آنکه مطلع بر اول حال شد و ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لبیک بحجة شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او در اشتغالی بود همان را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم افراد حج نمود و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود لبیک بحجة و عمرة تمام را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قارن بود و زیادت در روایات و اخبار منکر و مردود نبود چنانکه در شهادت مثلا یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وی ثابت بود و دیگرے بدو هزار که این هزار دیگر بعد ازان نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قران و افراد شد اما وجه تطبیق احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد و تمتع آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قائل ست آن را دو توجیہ ست یکی آنکه مصنف گفت که مراد از تمتع بمعنی لغوی ست که آن انتفاع و التذاذ ست نه معنی شرعی که احرام بستن ست برای عمره و ادا کردن آن و بعد از ادای آن احرام مستقل بحج بر بستن و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قران موجود ست چه شک نیست که در قران انتفاع و التذاذ حاصل ست زیرا که شخص در روے از دو نسک بیک نسک اکتفا میکند و بافراد عمل هر یکے از حج و عمره جدا جدا احتیاج نمیگردد و توجیہ دیگر آنکه نسبت تمتع بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست آنرا باصحاب یعنی تمتع کردن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنست که امر بدان کرد و بفرمود آنرا و این نسبت فعل بآمر متعارف ست و کلام چنانچه آمده ست که رجم کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ماعز را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مباشر رجم شد و مثل آنست که گویند بادشاه شهرے بنا کرد و فلان را بکشت و در حقیقت امر کرد به بنا و کشتن و بنا کردن و کشتن کار دیگر است نسبت تمتع بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم همچنین ست و این تاویل از امام شافعی منقول ست رحمه الله و نیز عبارت حدیث تمتع اینچنین ست که تمتع بالعمرة الی الحج و این عبارت منافات بصورت قران ندارد یعنی احرام بست برای عمره مقرون و مضموم بحج و این یکے از دو صورت قران ست و قران بدو صورت تحقق پذیر ست یکی آنکه ابتدا نیت کند و بگوید احرمت بالحج

والعمرة یا اول نیت احرام حج بکنند و بعد از ان نیت احرام عمره را با آن مقرون گردانند و این چنین نیامده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم اول احرام عمره و افعال او را کرد و بعد از ان احرام حج بست و هر که این چنین گفته بنابر تعمیم و اعتقاد اوست تمتع
را بحقیقت چنانکه باید و باین وجه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قران بود نه افراد و تمتع و ثابت شد که
قران افضل ست از تمتع و افراد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه رح است و بعض ترجیح احادیث قران بکثرت آن نیز کرده اند و نیز
گفته اند که از راویان افراد که عائشه رض و جابر و ابن عباس و ابن عمر رض اند روایت قران نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطراب
باشد و همین یکی از علل حدیث ست که بدان بحکم اذا تعارضا تساقطا عمل بیک جانب متعذر گردد بخلاف رواة احادیث
قران که بیک جانب آمده فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قران نص و صریح اند در ان
والله اعلم و اما حال صحابه رض چنانچه در صحیحین از عائشه رض آمده آن بود که بعض احرام بعمره کرده بودند و بعض بحج و عمره و بعض بحج و
مصنف ره هر سه را ذکر کرد که احرام بحج بسته بودند تنها یا با عمره و گفت و اما صحابه سه قسم بودند قسمی احرام بحج و عمره بستند یا بحج
مجرد و با ایشان هدی بود و قول وی و احرام بحج مفرد بستند مستدرک ست و حرف واو نیز که بر سر قول اوست و بران احرام باقی ماندند
ولیس ست که گوید قسمی احرام بحج و عمره بستند یا بحج مفرد بستند و با ایشان هدی بود بران احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند
و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام بحج بستند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی قلب کنید
احرام حج را باحرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه و باز احرام بندید بحج از مکه بعرفات روید میگوید که این جهت از
آن فرمود که تا انساک و انواع حج تمام معمول آید و هیچ یکی از آنها متروک نگردد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبات خود
گنجایش آن نداشت که همه را بجای آرد بعض را خود کرد و بعض امر کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند در بعض انواع اقتدا
بعمل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکنند و در بعض امتثال بامر وی نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام
بسته بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که قلب کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودید او را عمره گردانید
و بجای وی افعال عمره بجای آرید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که دران قسم از وقت
احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف که گفت احرام بحج بستند
و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب کنید احرام حج را باحرام عمره ظاهر میشود و درین قسم ثالث
احرام بحج بسته بودند و بهمان احرام بمکه آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بعمره و اگر مصنف این چنین میگفت که
ایشان را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهرتر و واضحتر میبود در مقصود بدانکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمکه آمد و ادا
کرد و سعی نمود چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود بایستاد و بهمان احرام حج گذارد و بعد از حج روز نحر از احرام بر آمد
چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما سوق هدی کرده بر همان احرام اول بایستد و از ان بر نیاید
و هر که سوق هدی نکرده باید که از احرام بر آید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا
روند احرام تازه برای حج به بندد و بهمان افعال حج ادا کنند این معنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال حرص ایشان در متابعت
و موافقت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون وی از احرام بر نمی آمد ما نیز بر ان بودمی و نیز شاق آمد بر ایشان
که درین ایام که از حج بجز پنج روز بیش نمانده از احرام بر آییم و بر زنان بگذریم و بهمان حالت احرام حج به بندیم چنانکه بعضی از ایشان
گفتند آیا باییم و بسر و که با بعرفه در آییم و از مذاکیر ما منی میچکیده باشد یعنی قریب العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت

عمره را در اشهر حج مکروه می پنداشتند و داخل فجور و فسوق می شمردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لشنیدن این حکایت
و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت من امری ما استدبرت
لم اسق الهدی وجعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای و مصلحتے که شما را الآن بدان فرمودم و امر
کردم هر آئنہ من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق هدی نمی نمودم و اورا تقلید و اشعار نمی فرمودم و چون سوق هدی کرده ام
حلال شدن پیش از نحر هدی روا نبود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از من و از شما نیز هر که
سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام برآید و خطابی میگوید که مقصود آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم باین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک اقتدا و اتباع آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شاق آمد کذا
قال الطیبی و شیخ تورپشتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساک و انواع حج که تمتع ست مهمل و متروک نماند و میگوید این
امر پیست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد
شده باین معنی احادیث صحاح و سیجئ الکلام فیه و چون بدلهای قوم در ارتکاب این امر کلفتے و کراهتی راه یافت
و در امتثال امر توقف گونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید و دانست که در ضمائر قلوب ایشان
تزلزلی و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسوسۂ شیطان ایشان را از جا بلغزاند فرمود لو استقبلت
من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد باآنکه تمامۂ فضیلت و سعادت
در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفے
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع که آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آرزو کرد آنرا و لابد آنچه آرزو کند وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا افضل و اکمل بود و جواب ازین
استدلال گفته که آرزوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا بجهت تطییب قلوب صحابه و تسلیهٔ خاطر ایشان بود
نه ازان جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل ست و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق هدی
کرده قران افضل ست و اگر نکرده تمتع افضل تا بفعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تمنی وی معا موافق افتد
واللہ اعلم و چون در اختلاف در احرام آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر
نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلافی دیگر دران ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برای
آن عقد کرد و گفت **فصل** در حج پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طوائف علما را هیچ سهوا فتاده طائفۂ اول آنانکه
میگویند حج مفرد گذارد که با آن عمره نبود طائفۂ دوم آنانکه میگویند تمتع بود و تمتعی که از عمره حلال شد و پس از آن
احرام حج بست و این هر دو قول سهو و وهم ست بجهت تحقیقے که گذشت که وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
قارن بود و بعد از ادائے افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و درین وهم دوم حدیث معاویه را حجت
ساخته اند که گفت قصر کردم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سر مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که
قصر کردم شعر رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست لیکن آنرا انکار کرده اند
بر معاویه و تغلیط و تخطیه کرده اند و را دران و گفته اند که این سهوی بود از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمره کرد در رجب و عائشه رضی اللہ عنها و را تغلیط و تخطیه کرد دران کذا فی المواهب و مرویست از امام احمد که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از احرام نبرآمد ولیکن قصر شعر کرد ودیگر چیزی نکرد واین مخصوص ست بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جہت
صحت حدیث معاویہ ولیکن تحقیق نزد جمہور ہمانست کہ گفتہ شد طائفہ سوم آنانکہ میگویند متمتع بود تمتعے کہ از آن حلال نشد بسبب
سوق ہدی واین نیز سہو ست از جہت ثبوت قران مگر آنکہ از تمتع معنی لغوی خواہند چنانچہ گذشت طائفہ چہارم آنانکہ میگویند
قارن بود واین حق ست اما آنکہ گویند کہ آنرا قرانی کہ دران دو طواف بود ودو سعی در اول قدوم ثابت نہ بلکہ در اول قدوم یک طواف ویک
سعی کرد ودر حج طواف وسعی دیگر بجا آورد ومذہب امام ابو حنیفہ در قارن نیز ہمچنین ست کہ اول افعال عمرہ بجا آرد ویک طواف ویک
سعی برای آن بکند بعد از آن حج بگذارد با طواف قدوم کہ سنت ست مر آفاقی را تا آخر افعال حج واگر در اول دو طواف و
دو سعی کند نیز کفایت کند ولیکن اسائتی دارد بجہت تاخیر سعی عمرہ وتقدیم طواف تحیت کہ طواف قدوم ست اما ہیچ چیزی
لازم نیاید طائفہ پنجم آنانکہ میگویند مفرد بود وافرادی کہ بعد از قضای حج بعمرہ احرام بست از تنعیم واین غلط ست وہیچ یکی
از صحابہ وتابعین وائمہ اربعہ واہل حدیث بران نرفتہ کذا فی المواہب نقلا عن ابن تیمیہ وحق ومذہب مختار آنست
کہ قارن بود واول یک طواف ویک سعی کرد بعد از آن حج گذارد واما در احرام پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنین پنج طائفہ
سہو افتادہ طائفہ اول آنانکہ میگویند تلبیہ وی بعمرہ مجرد بود وبران مستمر شد طائفہ دوم آنانکہ میگویند تلبیہ او بحج مفرد بود
وبران مستمر شد سوم آنانکہ میگویند تلبیہ وی بعمرہ مجرد بود وثانی الحال ادخال حج در عمرہ کرد طائفہ چہارم آنانکہ میگویند تلبیہ
وی بحج مفرد بود وبعد از آن ادخال عمرہ کرد در حج واین مخصوص ست بوی یعنی در تمامہ راہ تلبیہ بحج میکرد وبعد از
رسیدن بمکہ ادخال عمرہ کرد پس منافی نشود این کلام وحکم بخطابی این قول بانچہ در وجہ تطبیق میان قران وافراد گذشت
زیرا کہ آن نہ ہمچنین بود بلکہ احرام ہر دو بست در وقت احرام بترتیب واہلال کرد بہر دو در طریق فافہم طائفہ پنجم آنانکہ
میگویند کہ احرام وی احرامی بود مطلق ہیچ یکی را تعیین نکرد وبعد از آن یعنی بعد از احرام مطلق بستن وحی آمد
تعیین کرد حج وعمرہ را بر تقدیر قول بقران یا تعیین حج بر قول بافراد وحق آنست کہ ہم در وقت احرام تعیین کردہ قران نمود
واللہ اعلم وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نماز ظہر بگذارد احرام بست ولبیک گفت آنگاہ بر ناقہ خود کہ قصوا
نام داشت بجہت سبق وتیز رفتاری وی گویا کہ نزدوی اقصی سیر وغایت جری بود وبعض گفتہ اند کہ قصوا ناقہ را
گویند کہ قطع کردہ شدہ است طرف اذن وی ابو عبیدہ گفت ہی مقطوعۃ الاذن عرضا وگفتہ اند کہ قصوا وعضبا وجدعا
نام یک ناقہ است کہ مر حضرت پیغمبر را بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی سوار شد وچون ناقہ برخاست دیگر بار تلبیہ گفت
باز ہمین کہ بر پشتہ کہ برابر بیدا است کہ موضعی ست نزدیک بذی الحلیفہ بالا بر آمد دیگر بار تلبیہ گفت مصنف درین کلام
اشارت کرد بجمع وتطبیق روایات کہ در وقت ابتدای تلبیہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ ودر بعض روایات
آمدہ کہ بعد از نماز گفت نزد شجرہ کہ دران وقت آنجا بود والآن مسجدی ست کہ آنرا مسجد شجرہ گویند ودر بعض بعد از استوا
بر ناقہ ودر بعض بعد از برآمدن بر پشتہ بیدا یعنی ہر کس ہر وقت کہ شنید کہ پیشتر از وی نشنیدہ بود ہمان را روایت کرد
وبحقیقت وقت ابتدای تلبیہ بعد از نماز بود وسنت نزد امام ابو حنیفہ وامام مالک رح ودر روایت مشہورہ از امام احمد
ہمین ست وصحیح از مذہب شافعی ودر روایتی از احمد آنست کہ افضل احرام بوقت برخاستن ناقہ ست وگاہ میگفت لبیک
بحجۃ وعمرۃ زیرا کہ قارن بود وگاہ میگفت لبیک بحجۃ واین منافات ندارد چہ قران نوعی از حج ومشتمل بر ہر دو ست وچون ابتدا
نیت ہر دو کرد وہر دو در تلبیہ گفت دیگر در تمام راہ اختیار دارد ہر چہ گوید از حج یا عمرہ واین نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام بحج وعمرہ

معا بود با تنها توانا بود یکے آن را شنید و دیگرے این را و میگفت تمام تلبیه را باین عبارت لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک
ان الحمد والنعمة لک والملک لاشریک لک و در صحیحین تلبیه باین عبارت ست لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لبیک
والرغباء الیک والعمل و در عبارت زیاد تها نیز ماثور ست و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد تا جمیع صحابه می شنیدند
و میفرمود آواز بلند کنید که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آوازها را با حرام و در روایتی آمده رفع
اصوات کنید که آن از شعائر حج ست و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند با وی هر چه در یمین
و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدا رضاے او را
و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانے بود کهنه که قیمت وی مساوی
چهار درهم بود رواه الترمذی فی الشمائل و بالای شتر شقدف بود و نه محاره و نه محمل و نه هودج و نه محفه و همیشه برین قاعده
و همین بود تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میگفتند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر کسی انکار نمیکرد و در مدت
احرام موے سر را گرد آورده بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله که عبارت ست از دوائی که موی را جمع کند مثل صمغ
و خطمی و غیر آن و بعض روایت میکنند بعسل یعنی شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف ست و قطع نظر از ان بعدے
نیز دارد که موی سر مبارک را بعسل گرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و تیره و گرد آلود شود والله اعلم و بر هر تقدیر
گرد آوردن موی سر براے آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار گرد آورد
تا از درآمدن گرد و وقوع هوام دران مصئون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی ست میان حرمین سی و شش میل از مدینه
برسید حمار وحشی را دید زخم خورده فرمود بگذارید که نزد وے زخم کننده او پیدا آید در زمان مردے پیدا آمد از قبیله بهز
و گفت یا رسول الله این صید ابشما گذرانیدم شما دانید هر چه خواهید آن کنید باین صید من پس آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ابوبکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و از تتمه همین حدیث ست قول او که گفت و چون بمنزل اثابه بضم و تثلیث و ثای
مثلثه رسید که موضعی ست میان رویثه بصیغه تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک آهو را دید
در سایه درخت خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که دران آهو تیرے بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شخصے را تعیین فرمود که نزد وے ایستاده شود تا کسے از محرمان و حجاج متعرض وے نشوند و ابو داؤد از اسماء بنت
ابی بکر آورده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست عائشه رض در پهلوی
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نشستم من در پهلوی ابوبکر رض و غلامی از آن ابوبکر در عقب مانده بود و شترے که زامله پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر بود و یکے بود و بر دست وی بود زمانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با وی نداشت
ابوبکر گفت شتر کجاست گفت گم کردم دی شب ابوبکر برخاست و او را بسبیل تادیب میزد و میگفت یک شتر در عهده تو کردیم
آنرا نیز گم کردی مانا که باعث بر زدن ابوبکر او را بیشتر بجهت گم کردن زامله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و دفع
شرمندگی که غلام وے گم کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبسم میکرد و میفرمود محرم را ببینید که چه میکند و لفظ آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این ست که می فرمود انظروا الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکر آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزی
زیاده نفرمود از زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بابوا بفتح همزه و مد یا بودان بفتح واو و تشدید دال مهمله که نام دو موضع ست میان مکه و مدینه رسید صعب بن جثامه لیثی

بفتح جیم و تشدید یای ثانیه مثلثه که در ودان و ابوحامی گرفته بود صحابیست و حدیث وی در حجازیین است مات فی خلافة ابی بکر الصدیق حمار وحشی را بهدیه آورده بود و این روایت بخاری و مسلم ست و در روایتی از مسلم دیدیه آورد عجز حمار وحشی که میچکید از وی خون و در روایتی شق حمار وحشی را و در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پایه حمار وحشی را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن را از وی قبول نکرد و نگرفت و چون در چهره وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا و محبت دارد کراهتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا و محبت رد نمیکنیم اما از جهت آن رد میکنیم که ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد و همچنین اخبار و آثار در اکل محرم و عدم اکل او لحم صید را مختلف آمده و در کتب سته باختلاف الفاظ مذکور است که در عام حدیبیه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باراده عمره میرفت و محرم بود ابوقتاده و جماعه دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابوقتاده محرم نبود و باقی جماعه محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر خنده میکردند و لیکن ابوقتاده را بران اشارت و دلالتی نمیکردند ابوقتاده سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و رمح طلبید ندادند و بهیچ نوع اورا در اصطیاد اعانت نه نمودند ابوقتاده از اسپ فرود آمد سوط و رمح خود را برگرفت و سوار شد و بران حمار وحشی بتافت و اورا پی کرد و بیفگند و بکشت همه در خوردن آن بنشستند بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابوقتاده پاره از گوشت وی نگاهداشته بود پس بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابوقتاده را باصطیاد آن یا دلالتی یا اعانتی نمود بران و اشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخورانید شما را خدای تعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که زید بن ارقم گفت آیا میدانی و یاد داری که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس قبول نکرد و گفت ما محرمانیم والله اعلم این استدکار قصه اهدای صعب بن جثامه است یا قصه دیگریست و ابوداود از عبدالله بن الحارث آورده که حارث که خلیفه عثمان رض بود بر طائف برای عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور و وحوش پس فرستاد کسی را نزد امیرالمومنین علی رض تا دران مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم و ما محرمانیم بعد از سوگند میدهم هر کسی را که درینجاست از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گوشت حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم همچنین است و مسلم و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم ما با طلحه رض محرم پس فرستاده شد برای او لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی تورع نمودند نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم ما آنرا با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و در موطا از عثمان رض آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صیدی نزد وی آوردند پس گفت مر اصحاب خود را بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما فرع صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن او بران حرام ست و اگر بکند جزای آن بروی لازم آید اما اکل او لحم صید را درینجا تفصیل است اگر خود صید کند یا محرمی دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی یا باذن وی یا بی اذن وی مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف ست بعضی از صحابه و تابعین برانند که حرام ست بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول بجهت احرام را ساخت فقط نه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را

ناسخ احادیث دیگر که در اباحت آن آمده دانسته‌اند واین سخن نسبت بابی قتاده درست ست که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود واین
درحجة الوداع ولیکن آثاری که از طلحه وعثمان رض مذکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ میبود خوردن وامر کردن بدان از ایشان
جائز نمی بود ومذهب مالک وشافعی واحمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر
اذن وی خوردن آن حرام ست واما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده وازان برای محرم فرستاده حلال است خوردنش
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رد فرمود صید صعب بن جثامه را وقبول کرد صید ابی قتاده را از جهت آنکه
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واذن بخوردن وی صید ابی قتاده را از جهت آن بود واما عدم قبول صید صعب بن جثامه
ونا خوردن از ان بجهت احتیاط وتنزه بود باحتمال وظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال در آن
وعدم اکل امیر المومنین علی رضی الله عنه حکایت نزد ایشان نیز برین احتمال بود واکل طلحه وموافقت او با آکلان بجهت علم
استطابه برای ایشان واین معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان رض معلوم شود وترمذی وغیر وی از حدیث
جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حلال ست صید بر شما در حال احرام مادام که صید نکنید بنفس خود یا صید
کرده نشود برای شما ورکیب ... رواه الخمسة الا ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث ست
از جابر نمی شناسیم او را سماعی از جابر واما مذهب امام ابو حنیفه وتابعان وی جواز اکل لحم صید ست محرم را مادام
که صید نکرده وامر نکرده ودلالت واعانت ننموده بران محرم خواه خودش یا محرم دیگر واین معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر گردد
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بران یا اشارتی
نمود بدان یعنی اگر یکی از شما می بود حلال نمی بود ونه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا برای شما ومیگویند که ظاهر
کریمه ﴿وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما﴾ حرمت صید محرمین ست نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند ومحرمان دیگر در
حکم ایشان اند بعلت احرام ونیز استدلال کرده اند بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می آمد چون بزبده
رسید دریافت جماعهٔ از سواران را از اهل عراق که محرم بودند وپرسیدند او را از صیدی که نزد اهل زبده یافتند آیا حلال
ست ایشان را پس امر کرد وفتوی داد ابو هریره ایشان را باکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی
افتاد در دل من که آیا این فتوای من چگونه بود تا بمدینه آمدم وواقعه را با عمر بن الخطاب گفتم سوگند خورد وفرمود اگر
میکردی غیر آن فتوای سیاست میکشیدم بر تو دره را پس اگر صید آنست آن را عمر از طریق توقیف بسماع شنیده
ومجهور دیر تقدیر برانچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد ولیکن پوشیده نماند که مر جمهور را میرسد که بگویند امر کردن ابو هریره
آن سواران را باکل آن صید از جهت آن بود که صید اهل زبده از برای ایشان نشود چنانچه ظاهر حال آنست ولیکن آن
احتیاط واحتمال که شافعی وغیره در حدیث صعب بن جثامه راه دادند اینجا نیز میرود کما لا یخفی وبعض این حدیث را چنین
روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعا نیست
ونیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت واگر طلحه بقا سے حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد نمیدانست
چون موافقت میکرد وشهادت میداد بتصویب آکلان واینجا خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان بود وتحقیق
مینماید که این تمسکات حنفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند وحدیث جواز را منسوخ میدانند واستدلال
بر جواز در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده است بران وجهی که تقریر کردیم واما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که این ثابت
نیست نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبد الله بن حنطب ست وشناخته نشده است او را سماع از جابر چنانچه

از ترمذی نقل کردیم و تاویل بعیاد لکم بعیاد با مرکم و در حدیث صعب بن جثامه گفته که بوی نیز عمل توان کرد که روایت در وی نیز مختلف ست بعض حمار وحشی روایت کرده اند و بعض عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار و اضح روایات حمار وحشی ست و عدم قبول از جهت عدم جواز تملک محرم ست صید را و اگر قبول میکرد لا بد آنگاه میبایست یا ذبح میکرد یا رها میکرد و هیچکدام از اینها جائز نه این حاصل کلام تورپشتی ست بعد از تنقیح و تحقیق آن و بالجمله احتیاط در مذهب طلاق عدم جواز ست و رخصت در مذهب امام ابو حنیفه و مذهب دیگران بین بین ست و در جامع الاصول از موطا آورده که عروه بن الزبیر عائشه را از اکل صیدی که برای محرم صید کرده نشده است پرسید عائشه فرمود یا ابن اختی مدت احرام ده روز بیش نیست اگر در خاطر تو خلجانی ست مخور انتهی کلام در صید بر ست اما صید بحر حلال ست باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید + و احل لکم صید البحر + و جراد صید بر ست چنانچه ظاهر ست اما در حدیث کعب احبار آمده است که صید بحر ست و آن نثره حوت ست یعنی بینی افشاندن ماهی ست در هر سال دوبار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابو داؤد در جامع الاصول مذکور ست والله اعلم و رسوله بحقائق الامور و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوادی عسفان بضم عین مهمله و سکون سین مهمله و فا وادیست بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابا بکر دانی که چه وادیست این ابو بکر گفت این وادی عسفان ست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هود و صالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر دو شتر سرخ مهار ایشان از لیف خرما و ازارهای ایشان عباهای پشمین و ردا های ایشان گلیمها و تلبیه میگفتند مر حج را این روایت احمد ست و در روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید و آن قریه است بر مسافت میلی و احد از مکه گفت که موسی را دیدم که درین وادی میگذشت و سر دو انگشت را در گوشهای خود نهاده فریاد تلبیه میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن تعیین وادی نکرده و لفظ وی اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرو می آید از وادی و تلبیه میکند کذا فی المواهب و در معنی این احادیث اقوال ست یکی آنست که این خبر ست از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حالی که این انبیا را در حیات ایشان بود که بحج می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میکردند وحی کرده شد بروی و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث موسی کانی انظر الیه بجهت کمال علم و یقین ست بدان گویا که الآن می بیند آن را و بعض میگویند که این رویای منام ست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از خواب باین حال دیده درین سفر یا پیش از آن دیده بود و الآن بعلاقه حال حج تذکره آن نمود و بعض گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم زنده اند پس اگر بحج آیند مانع نیست و حج این جماعه درین سال بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحج بر آمده بود و ایشان را بدین حال بدید و بعضی میگویند که ایشان زنده اند در قبر خود یا در بهشت اند و لیکن ارواح مطهره ایشان متمثل میشود و تجسد می یابد در هر جا که میخواهد چنانکه در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبرش دید نماز گذارنده و هم در آسمان دید و این اجساد متمثله هم در یقظه نماید هم در منام و در حقیقت کشف عالم مثال ست چنانکه اهل این کشف را پیدا شد و بالاتر ازین کلامی ست بس عالی که درک عقول مقید محبوس بتخصیص ناسوت بدان نرسد و آن اینست که میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بهمدران حال دید که در حیات خود داشتند و اینجا عالمی ست که در آن ماضی و مستقبل نیست و همه حال ست این سخن دقیق و بلند ست در رسائل بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان و مکان مذکور و مسطور ست والله اعلم بحقیقة الحال و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسرف بسین مهمله بر وزن کتف موضعی ست بر یک مرحله از مکه که قبر ام المؤمنین میمونه در آنجاست رسید عائشه را حیض آمد محزون شد و گریان می بود

چرا میگریی مگر حیض دیده گفت آری گفت اندوهگین مباش که وقوع آن باختیار تو نیست این را خدای تعالی بر دختران
آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته در دین حج ترا نقصی نیست هر عملی که حجاج میکنند بکن اما طواف کعبه مکن زیرا که آن
در مسجد است و حائض را درآمدن در مسجد جائز نه و عائشه رض از اول احرام بعمره مجرد بسته بود و چون برآوردن عمره از وی متعذر شد
خواست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حج در عمره وی درآورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن و احرام حج به بند
پس عائشه رض چنان کرد و احرام حج بربست و احرام بستن حائض و نفسا را درین حال جائز است غسلی بکنند و احرام به بندند
چنانکه ترمذی و ابوداود و نسائی آورده اند که در ذو الحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجه ابی بکر رض بود محمد بن ابی بکر را بزاد
حکم شد که غسل کند و خرقه بربندد و احرام کند پس عائشه رض را درینحالت فرمود که احرام حج بربندد و قارن شود و چون طاهر
شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قران گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعائشه رض اکنون
حلال شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی لیکن طواف عمره بسبب علت حیض تاخیر یافت تا وقت طواف
زیارت ازینجهت عائشه رض گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش از آن بود
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبدالرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه رض را ببر تا از تنعیم
احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی است بر سه میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل بباید چنانچه در فقه مقرر
شده است و نزدیکتر از روی مکه ازین حل دیگر نیست و الآن که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم می بندند
و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عائشه رض از آنجا عمره بست در روی مسجدی است و او را مسجد عائشه گویند
و علما را درین اقوال است که این عمره عائشه رض که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعض
می گویند عمره زیادت بود برانچه واجب شده بود بروی بجهت قرانی که در آخر عائشه رض بدان متصف شد چون آن طواف و سعی که بعد از
وقوف کرد ادا یافت لیکن از برای تطییب و خوش کردن خاطر عائشه رض و جبر دل وی که دغدغه بدان راه یافته بود که طواف عمره
بعد از وقوف کرد امر بآن فرمود و اگرنه طواف و سعی که افعال عمره است وی کرد کافی بود از حج و عمره وی و او یعنی عائشه رض
در ابتدا چون احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون بامر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر حج را در عمره درآورد قارن شد
و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال است و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت برین میکند چه گفتن
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه رض را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریح است در آن پس فرمودن بعمره از تنعیم
برای مجرد تطییب قلب وی بود و بعضی از علما میگویند که چون حائض شد امر کرد وی را که رفض و ترک آن عمره که احرام برای
وی بسته بود کند و انتقال کند بحج مفرد و چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اول که احرام بآن بسته بود
و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب وی رحمهم الله که امرأة چون متمتع شود و احرام بعمره به بندد و پیش از طواف حائض
گردد ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیه عائشه رض را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که ارفضی عمرتک
ترک بکن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک و در روایتی انقضی عمرتک نیز آمده مؤید اینست اگرچه تاویل کنند او را که مراد
برفض و ترک عمره تحلل و برآمدن از آنست یعنی بیرون بیا از احرام عمره و درآر در روی حج را و در روایت مسلم امسکی
عن العمرة نیز آمده و این محتمل همین است و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه رض گفت یا رسول الله همین حج با عمره
کنند یعنی امهات المؤمنین و من باز گردم بحجه که عمره با او نیست نیز بظاهر تقویت و تائید مذهب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در موضع سرف صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد و میخواهد که نسک خود را عمره سازد روا بود و هر که هدی برابر دارد
او را روا نبود اینجا امر بطریق تخییر بود اما چون بمکه آمد فرمود بر طریق جزم و وجوب که هر که هدی برابر ندارد البته نسک خود را
را عمره سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و در روز هشتم ذی الحجه از سر احرام حج بربندد و هر که هدی دارد بر احرام
خویش مقیم باشد و چون این برآمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر من نیز هدی نداشتمی حلال میشدم شرح
این سخن به تفصیل و تحقیق در بالا گذشت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اولا بصورت تخییر و ثانیا بطریق
وجوب یا بجهت ورود وحی بود در ثانی یا برای تمهید و تاسیس ایجاب بود که مذکور گردد و کسر سورت استبعاد و استیحاش
ایشان کند چه آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم معلوم بود که عمره را در رسم جاهلیت از افجر فجور میدانستند والله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از دخول مکه بذی طوی بضم طا و فتح واو و بعض بکسر طا نیز تقیید کرده اند موضعی
ست نزدیک بمعلا رسید و آنجا نزول فرمود شب یکشنبه چهارم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای درآمدن مکه
غسل کرد و در شهر مکه بعد از طلوع آفتاب برآمد از بالای از راه حجون بفتح حای مهمله و ضم جیم که نام گورستان مکه است که
آنرا معلا گویند و کدا بفتح کاف [illegible] نیز نام آن جبل ست که در آن موضع ست درآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در مکه در شب نه درآمد مگر در عمره جعرانه که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب درآئید
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم امام بود و امام را در روز درآمدن مستحب نیز بود تا مردم به بینند و اقتدا کنند رواه
النسائی و متعارف درین روزگار مر اهل دیار هند را وقت سحر ست و بسبب وقت منور و مبارک ست و چون بدر بنی شیبه
که آنرا باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة
و در بعض روایات آنست که در سر آن درآمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها برداشتی و تکبیر گفتی و این دعا برخواندی
اللهم انت السلام و منک السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من حجه واعتمره تکریما
تعظیما و تشریفا و برا و چون در مسجد درآمد راست بسوی کعبه روان شد و بتحیت مسجد گذاردن مشغول نشد زیرا که
تحیت بیت الحرام طواف ست چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز ست و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد
و بوسه داد آن را و استلام مسح حجر ست بید یا بقبله افتعال ست از سلام بمعنی تحیت و از جهت اهل یمن رکن اسود را محیا نامند
زیرا که مردم تحیت میکنند او را قاله الازهری و جوهری گفته مشتق ست از سلام بکسر بمعنی حجاره واحدها سلمة
بفتح السین و کسر اللام استلمت الحجر ای لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده و بعض گفته اند افتعال ست از مسالمه گویا که کار
کرد که مسالمه و مصالحه کند و بعض گفته اند استلام تحیت کردن ست نفس خود را نزد حجر بسلام زیرا که حجر جواب وی نمیدهد
چنانکه گویند اختدم اذا لم یکن له خادم و ابن اعرابی گفته وی مهموز الاصل ست ترک کرده شد همزه وی مشتق ست
از ملایمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق ست از لامه بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر
ذکر الوجوه کلها الزرکشی فی شرح الخرقی و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ابتدا استلام حجر
رفع یدین نکرد و افتتاح بتکبیر نکرد چنانچه جهال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا بحجر اسود کند و مستقبل او
بایستد و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در هدایه حدیثی درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم برداشته نشود دستها مگر در هفت مواطن و از انجمله استلام حجر ست والله اعلم و بعض آن هفت مواطن

در ترکیب نقص ضمیر جمع کرده اند و شیخ ابن الهمام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده و در وی
ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانه کعبه افتد و بر صفا و مروه
و بعرفات و بمزدلفه و نزد جمرتین و ممکن ست که الحاق کرده شود استلام حجر با فتتاح صلوة بقیاس شبه نه علت و درین حدیث
سخن ست و حق آنست که حصر نیست از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انتهی والله اعلم و بعد از استلام حجر
شروع در طواف کرد و خانه کعبه را بر دست چپ گذاشت و این طواف قدوم ست و او را طواف تحیت نیز گویند و این مر آفاقی را
سنت ست نزد امام ابوحنیفه و نزدیک مالک واجب و طواف زیارت که رکن حج ست و فرض ست دیگر ست که بعد از وقوف
عرفات در روز عید از منا آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از امکنهٔ مطاف دعای مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده باشد اگرچه در آثار از سلف در هر موضعی از آن دعای معین آمده اما از آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان هر دو رکن یمانی و حجر اسود که اینجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم انی اسألک العفو
والعافیة فی الدنیا والآخرة و گفته موکل گردانیده شده است برکن یمانی هفتاد فرشته پس هر که بخواند این دعا آمین میگویند
آن فرشتگان و او را نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم نکند مگر به سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله محو کرده میشود از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند گردانیده میشود برای وی ده درجه
خوض کند در دریای رحمت و امام محمد تعیین نکرده است در مشاهد حج هیچ دعائی را و گفته که تعیین دعا فرایل رقت قلب ست و
با وجود آن اگر تبرک و تیمن بمنقول و ماثور کند حسن ست کذا فی الهدایه و در سه طوفه اول از هفت طوفه که طواف بیت عبارت
از انست و در مشهور هر کدام ازین طوفهای هفتگانه را شوط خوانند که در لغت بمعنی یکبار روان شدن ست تا حدی
معین و طواف هفت شوط ست و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور ست و مصنف در قاموس نقل میگوید که مکروه
داشته اند جماعه از فقها که طوفات طواف را اشواط گویند و وجه آن بیان نکرده یا رب مگر از جهت رعایت تعظیم و ادب
با لفظی ست که در جاهلیت میگفتند چنانکه در کراهت تسمیه مدینه مطهره به یثرب گفته اند والله اعلم و ازینجهت درین کتاب
بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفه اول بتعجیل میرفت و گامها را نزدیک مینهاد چنانکه کشتی گیران میروند و این فعل را
رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بمشرکان که گفتند ضناهم حمی یثرب
لاغر گردانید این گروه مسلمانان را تب و گرمی مدینه پس حکم شد که تیز و پهلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و ابتدای
این حکم در عمره قضا بود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه در آنوقت
قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم باقی ست و دیگر این فعل سنت مستقله شد و از مناسک حج گشت لیکن
تارک او تارک عملی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و هیئتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هر که خفض صوت کند
تلبیه تارک تلبیه نبود و چیزی بر وی لازم نگردد کذا فی المواهب نقلاً عن الطبری و اگر این اظهار جلادت و غلبه را نسبت
باعدای باطن که شیطان و جنود اوست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور اقرب و ادخل بود و ردای مبارک را
از زیر بغل راست بیرون آورد و دو سر او بالای دوش چپ انداخت و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول [illegible]
[illegible] و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و عدد چهار طوفه آخر آهسته رفت و ما تا که اقتصار [illegible] شوط

بحث آنست که تا در اکثر طواف جری برقیاس که صورت ادب و وقار در آنست باشد و وجه تخصیص اهل ظاهر است والله اعلم
و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم ست و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع
چنانکه بیان آنها بیاید رمل نیست ولیکن نزد ما اگر کسی بعض از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند
و اگر کرده است نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از و سعی ست رمل ست و هر نوبت که برابر حجر اسود رسید تکبیر بر آورد
و اشارت کرد بسوی حجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث تعبیر ازین چوب
بمحجن بکسر میم و سکون حاء مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و حجن بمعنی اعوجاج ست ولیکن مراد اینجا چوبی
ست سر کج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه سر کج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند سر کج ست
و عنزه عصا سر کج کلانتر از همه است و عنزه متوسط و عصا خردتر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اکثر
اوقات اینچنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و در آن عنزه که خادمان برای مصلحت ستره وغیره همراه میداشتند
و از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مروی نیست که راه باین عصا کی استعارت که پیران در دست گیرند و باعتماد آن راه روند هم
میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده بود
چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب بر دست و با اشارت دست یا چوب مسنون ست و اگر هیچ یکی ازینها
میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و بگذرد کذا فی الهدایه و در برابر رکن یمانی
که یکی از ارکان اربعه بیت ست و بجانب یمین ست اشارت کردی هر رکن بدست یا بچوب اما از فعل آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ثابت نشده که رکن یمانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که از آن بوسه
میداد و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد در
بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بران می نهاد و دست
خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هر گاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر
و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آنجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه خانه کعبه
چهار رکن ست یکی حجر اسود که در وی مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وی و باب البیت یکباع مسافت ست
و ما بین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوی بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در همین
جانب پیش ست رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوی برسند رکن شامی گویند بعد از وی
رکن یمانی ست و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانین گویند بتخفیف یا بر لغت فصیح و الف را عوض یکی از دو یا
نسبت دارند و اگر بتشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را
زائده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر دو از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صحیح و ثابت
شده بخلاف رکن یمانی که در وی استلام بثبت آمده نه تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت
بدست یا چوب بی آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی از طرق متعدده اثبات کرده و از
ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانین نیز ظاهر اینست و مذهب حنفیه نیز همین ست اما در رکنین
شامیین نه استلام ست و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را

پس ابن عباس گفت استلام نکرده رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر حجر را ورکن یمانی را معاویہ گفت مهجور نیست هیچ چیزے از بیت وازابن الزبیر نیز مے آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را ومیگفت مهجور ومتروک نیست هیچ چیزے ازین بیت وابن عباس میگفت لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة یعنی ما که استلام دو رکن نمیکنیم نه بجهت هجران چیزے ازین بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وازشافعی نیز در جواب این قول منقول ست که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر وترک بیت ست وچگونه متصور ست این وحال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم ولیکن مقصود اتباع سنت ست ترکا وفعلا واگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر وترک چیزے از بیت باشد پس ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود وحال آنکه هیچ کس نه آنگفته وتحقیق مقام آنست که بیت در زمان آنحضرت نه بر بنای خلیل وقواعد وے بود واین رکنین شامیین نه در اصل بودند از نیجهت استلام آنها نکرد وچون عبد اللہ بن الزبیر حدیث بنای بیت را از عائشه چنانچه مسلم روایت کرده شنید وبر قواعد وارکان قدیم بنا کرد واین دو رکن شامی نیز در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند واستلام آنها کردند واز بعض صحابه هم که استلام آنها منقول ست باینجهت ست وانچه در روایت آمده که آدم وابراهیم واسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب بود وچون حجاج آمد وبناے ابن الزبیر را تغیر داد وهم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع ست این دو رکن نه بر جاے قدیم باشند واستلام آنها مسنون نبود چنانچه آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نکرد واستلام متعوّبه بگمان آنکه بود که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر ونه چنین ست بجهت حدیث عائشه که بعبد اللہ بن الزبیر روایت کرد وکذا فی فتح الباری وهم در فتح الباری درین مقام نکته آورده که چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم وبودن حجر اسود در وے مخصوص گشت هم بتقبیل وهم باستلام ورکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه بتقبیل وچون دو رکن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نبود در آنها نه تقبیل آمد ونه استلام وگفته که این برراے جمهور ست ونزد بعض تقبیل رکن یمانی نیز مستحب ست وگفته که ازینجا حفظ مراتب واعطاء کل ذی حق حقه ماخوذ ومستنبط گردد واللہ اعلم وچون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگے که در وی نشان پاهای ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ست وآن جاى ایستادن اوست در وقتی که نداکرد وخواند مردم را بحج بموجب امر الٰهی عز شانه واذن فی الناس بالحج الآیة ودر وقتیکه بناى بیت میفرمود پس فرو رفت هر دو پای او دران سنگ تا با شتالنگها ومراد اینجا آن موضعے ست که این سنگ درانجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد ودر زیادت لفظ بر که گفت بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بران سنگ یا بران موضع که نهاده بود برآمد جواب آن موضع که این سنگ درانجا نهاده بود جانب شرقی بیت ست وآن جانب علو ست وبلند که معلا درانجانب ست ومقابل آن غربی بیت جانب سفل وپایان وعادت عرب ست که در لفظ وعبارت تمیز میان این دو جانب بکنند وبگویند صعدنا الی منا وصعدنا الی عرفات که دران جانب واقع اند واگر در جانب مقابل این روند گویند هبطنا الیه حتے که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که درانجانب ست روند گویند صعدنا الی باب السلام وچون موضع مقام ابراهیم نیز درانجانب ست گفت بمقام ابراهیم برآمد فافهم واین آیت را القصد ترغیب وفضیلت صلوة دران مقام بخواندو اتخذوا من مقام ابراهیم مصلے ودر واتخذوا دو قراءت ست بصیغه ماضی وامر آنگاه دو رکعت نماز دران مقام بگذارد ومقام را

درمیان خویش و کعبه گردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب ست نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی سنت و در هر جا که بگذارند از مسجد جائز ست و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند و مقام آن زمان نزدیک کعبه نهاده بود و در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا دور خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده میبود تا آنکه یکبار سیل آمد و بر بود پس بفرمود عمر رضی تا در پیش خانه نصبش کردند و الآن حجره ایست که سقف سنگین و پنجره آهنین دارد و درون وی صندوق سنگین دیگر ست که دیگر در وی این مقام موضوع ست و در آن دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد روی سوی حجر آورد و بیامد و آنرا استلام کرد و در هدایه میگوید که این سنت ست بعد هر طوافی که بعد از وی سعی ست و از در میانی یعنی باب متوسط از درهای مسجد که بجانب صفا روند که پیچ در ست بیرون شد و بر بالای صفا که نام کوهی مشهور ست در پایان جبل ابی قبیس و صفا در اصل بمعنی سنگ سخت صاف ست که بروی چیزی نروید بر آمد و چون نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بذکر آن در قرآن و تمسک در ابتدای سعی از صفا بر خواند ان الصفا والمروة من شعائر الله و بعد از آن گفت ابدأ بما بدأ الله به ابتدا کنم بصفا که ابتدا کرده است الله تعالی در کتاب خود بذکر آن و تقدیم کرد آن را بر مروه و در روایت نسائی ابدأوا بصیغه امر ست بطریق خطاب عام و محتمل که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالای صفا بر آمده بایستاد و کعبه را مستقبل شد در آن وقت کعبه در وادی بود و پایان چون کسی برین کوه میبر آمد کعبه نمایان میشد الآن که زمینها پر شده و دیوارها گرد کعبه کشیده و درها که با بجانب صفا اند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن اسود نمایان میگردد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر بالای صفا بر آمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده و دعا کرد و گفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک و الغنیمة من کل بر و السلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا کربا الا کشفته و لا حاجة و در روایتی زیادت من حوائج الدنیا و الآخرة الا قضیتها و سه بار تهلیل مذکور گفت و میان آن دعا میکرد و بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر رض این دعا نیز بر صفا مرویست اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم و انک لا تخلف المیعاد و انا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی حتی تتوفانی و انا مسلم و تطویل دعا درینجا ماثور ست و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم در جمیع ادعیه مسنون و مستحب ست و صفیه بنت شیبه روایت میکند که درمیان صفا و مروه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت رب اغفر وارحم انک انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت و الآن علامتی برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند که آنرا میلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجره ام اسمعیل ویرا در آن هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب بر آمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان میگشت پس برای دیدن اسمعیل بجبل صفا بر آمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال وی خبردار میشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این فعل را موافقت او کرد دیگر سنت مستمره شد و نیز در وادی در حالت انصباب قدم و نزول بیحالت واقع میشود در نبوت و اتباع آن سرور سنت گشت و پیاده سعی میکرد و از صفا بمروه میرفت و از مروه بصفا می آمد هفت بار و مروه درخت سنگ سفید

مراقی را گویند که آتش از وی بجهد و مروه نام این کوه مشهور بمکه است و در اثنای سعی چون ازدحام از جهت کثرت
اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی صلی الله علیه و آله و سلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شد
و سعی را سواره تمام کرد و مسلم و ابو داود از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس را خبر ده مرا که طواف میان
صفا و مروه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند و دروغ میگویند
گفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات و ابکار از خانها برآمدند و نبود در پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم ضرب و طرد و راندن و دورباش و لهذا سوار شد و لیکن مشی و سعی افضل است انتهی الحدیث یعنی اگر مراد ایشان
از سنت گفتن سعی سواره بود در وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم راست میگویند و اگر
مقصود اثبات افضلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
در سواری تقریب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوف اول رمل کرد و در این
سواره مقصود نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و باز پیاده شدن برای
سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسبب عذری که داشت
سواره کرد و ختم سعی را بمروه کرد و هرگاه بمروه رسیدی همان اذکار و دعوات که در صفا خواندی در مروه همان
خواندی و چون سعی بین الصفا و المروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام
برآید و تحلل بر ایشان فرض کرد تحلل تام از وطی و طیب و لبس مخیط و غیر آن این چیزهاست که بر محرم حرام است و چون
از احرام برآمدند مباح شدند و تحلل تام از جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر
بعد از ذبح طیب و لبس مخیط و مانند آن مباح میگردد و لیکن وطی حلال نمی‌شود و چون طواف زیارت ادا یافت
تحلل تام شد و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم ذی الحجه است
این روز را روز ترویه از آن گویند که ترویه سیراب گردانیدن است و شتران را درین روز آب میدهند و سیراب
میگردانند تا بحج برآیند و میفرمود که من اگر هدی نیز نداشتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن سابقا مذکور شد و
در بعض روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط است و این قول معاویه
بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از سعی تقصیر کرد و صحابه او را درین خبر
تخطیه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند
و بعض حلق کردند و بعض قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد
و چون مقصرین بسیار التماس و الحاح کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت و المقصرین و ازینجا معلوم شد که این دعا
برحمت و مغفرت محلقین را در حجة الوداع بود و از بعض احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه درآمده و عمره
ناگذارده از احرام برآمدند و بمدینه برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بی تعیین و بیان آنکه در حدیبیه
گفت یا در حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم وقوع نیافته و اگر وقوع می‌یافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه نبود چه قضیه حدیبیه

در سال ششم ست و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در بعض تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در وی تعیین حجة الوداع ست اکثر و اصح اند و نووی گفته هو الصحیح المشهور و گفته که دور نیست که در هر دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته که اقرب همین ست و در فتح الباری گفته بلکه متعین ست همین از جهت توارد و تظافر روایات در هر دو و لیکن سبب در هر دو مختلف ست آنچه در حدیبیه بود بسبب توقف بعضے از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با وجود مشاهده اقتدار بر آن در نفس خود و چون صلح کرد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم با قریش که بے اداے عمره برگردد و سال آینده باز آید امر کرد ایشان را باحلال و چون توقف گونه درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت با ام سلمه نمود و وی اشارت کرد باحلال آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم تا صحابه دران بی اختیار شوند پس بر آمد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرد بتحلیق اسرع و اقرب بود بامتثال امر از کسے که اقتصار نمود بر تقصیر پس دعا کرد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم محلقین را مکرر و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق هدی نکرده بودند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و امتثال امر تقصیر در انفس ایشان سبکتر و آسانتر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین را که ظاهرتر و قوی‌تر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شعور و تزیین ابدان و حلق در طبیعت ایشان مکروه بود و آنرا فعل اعاجم میگفتند پس آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم ترجیح آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا فی المواهب و سراقه بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج بعمره و احلال از احرام خاص ست باین سال و باین مردم یا این حکم دائم ست تا ابد و شامل ست مر سایر امت را فرمود دائم ست تا ابد و در آورد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود در آمد عمره در حج تا بروز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص ست بصحابه دران سال بخصوص یا باقی ست مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفه از اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی ست تا روز قیامت پس جائز ست مر کسی را که احرام حج بسته و با خود هدیے ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابوحنیفه و جماهیر علما از سلف و خلف بر آنند که این مخصوص بصحابه ست در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از وی و امر کرده شدند بآن دران سال از برای اظهار مخالفت رسم جاهلیت که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر ست که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب محمد را صلے الله علیه و آله وسلم خاصة یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتیم یا رسول الله خبر ده مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بماست یا عام ست مر تمامه آدمیان را پس فرمود آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم مر شما راست فاحفظ و نووی گفته اما آنچه در حدیث سراقه بن مالک آمده معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران مخصوص شما نیست بلکه عام ست پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز ست تا بروز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص ست بصحابه والله اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر حلال نشدند

بسبب هدیے که داشتند این صحابهٔ عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند واما امیر المؤمنین علی از یمن
آمد وهدیے همراه آورده هدیها برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز آورد ومجموع آنچه علی آورد وبا حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم همراه بود صد شتر بود وچون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وے پرسید بچه احرام بستے
وچه نیت کردے گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم واحرام بستم که بآنچه احرام بست رسول خدا من نیز
بستم پس فرمود تو حلال مشو وهم بر احرام خود باش وامهات مؤمنین حلال شدند چه هدی نداشتند وفاطمه رض نیز
حلال شد چه هدیے نداشت در حدیث جابر رض آمده که چون علی از یمن آمد فاطمه را دید که حلال شده وجامه رنگین پوشیده
وسرمه در چشم کشیده انکار کرد بروے وغضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المؤمنین علی این را
در عراق میگفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وحقیقت حال عرض داشتم
وخبر دادم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که من بر فاطمه انکار کردم ووے میگوید پدر من مرا بدین امر کرده
فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه رض راست گفت ودرین مدت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقیم
وساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت نکرده بود نماز را قصر میگذارد ودر منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار
روز بگذشت احد واثنین وثلاثا واربعا وچون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع
خلائق منی را منی از ان تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن وانداختن آید در یخته میشود درو خون ذبائح و
از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یکجا بود چون مفارقت کرد گفت چه تمنا دارے گفت
بهشت تمنا دارم از جهت این را منی گفتند مشتق از تمنی کذا فی القاموس وهر که از صحابه حلال شده بود درین روز
احرام جدید بحج بست هر کس در منزل خویش چون بمنی رسید نزول فرمود ونماز ظهر وعصر بگذارد وشب آنجا بیتوتت
کرد وشب جمعه بود واین رفتن بمنی وبیتوتت کردن دران نزد ما واجب نیست بلکه سنت ست ودرین شب در منی
هیچ نسکے وعبادتے مخصوص نیست که اقامت آن کنند واگر کسے روز هشتم وشب نهم هم در مکه باشد وصباح عرفه متوجه
عرفات شود ومرور وعبور بمنی نکند جائز ست ولیکن اسائت دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وچون آفتاب برآمد از منی روان شد براه ضب که آنرا طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوے
عرفه عرفه بمعنی مکان وزمان هر دو آمده وعرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکان ست وتسمیه او باین هم بجهت تعارف آدم
وحوا ست درین مکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام درینجا تعلیم مناسک کرد وبعد از
تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت یا بجهت آنکه مکانی ست معظم ومشهور گویا بیش از تعریف معروف ست وتسمیه برین وجوه
مشتق از معرفت بود وبعض گویند مشتق ست از عرف بسکون را که اکثر استعمال وی در رائحهٔ طیبه است وچون در منی
روائح منتنه بجهت گندیده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که خالی ست از ان روائح
بعضے از صحابه تکبیر میگفتند وبعضے تلبیه میگفتند وبر کسے انکار نمیکرد همه را تقریر کرد وتجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود
ذکر وتسبیح وتحمید ست وبلفظ تلبیه گفتن اولی وافضل چون بنمره رسید بفتح نون وکسر میم وفتح را در آخر یا که موضعی ست
نزدیک عرفات وآخر زمین حرم ست وگویا برزخے ست در میان حل وحرم ودر قاموس نزدیک گفت که آن نام
موضعی ست بعرفات یا جبلے که آنجاست ودرین مقام چون نزول کرد در آنجا گفت حمل او بر موضع اولی وانسب باشد

گویا تشبیه کرده اند آن جبل را بنمر که نام حیوانی مشهورست چنانکه جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگاو در شکل
و هیئت قبهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که از موی بود حسب الحکمی که پیش از برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بود
فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که نام وی قصوا بود زین نهادند و بر راحله سوار شده و ببطن وادی آمد
و خطبه کرد مر خلائق را بغایت بلیغ و شامل و دران خطبه قواعد مسلمانی باسرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس
شرک و جاهلیت بکلی برکند و محرماتی که در جمیع ملل ثابت التحریم ست ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را باسرها در زیر پا آورد
و رباهای جاهلیت را وضع کرد فرمود خونهای شما و اموال شما حرام ست بر شما مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد
مراد بروز روز عرفه است و بماه ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده ست در زیر پای
من یعنی هرچه از رسوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب ست که در امری که آنرا
باطل و نابود سازند که بار دیگر گرد آن نگردند و رجوع بدان ننمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود خونهای جاهلیت
موضوع و هدرست یعنی هر کرا بر دیگری دعوی خونست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی برطرف
کردم و هدر ساختم و فرمود اول خونی از خونهای ما که آن را بنهادم و هدر ساختم خون ابن ربیعه بن الحارث و این
ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد قبیله هذیل او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ست و ربیعه ابن عم وی صحابی ست و مسن بود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در خلافت
عمر وفات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود سنگی باین پسر رسید و کشته شد و بنی
عبد المطلب دعوی آن خون بر ایشان داشتند و فرمود رباهای جاهلیت موضوع ست و قریش را عادت بود
که در جاهلیت ربا میخوردند و دعوی این دیون که ربا بود بر یکدیگر داشتند این دعویها را نیز افگند و باطل کرد و
فرمود اول ربائی که می افگنم از رباهای قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب ست و دران خطبه وصیت کرد امت را
بمراعات و ملاطفه زنان و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان
کرد و فرمود بپرهیزید و بترسید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را بامان و عهد وی و استحلال
کردید و تصرف نمودید فروج ایشان را بکلمهٔ وی و حکم وی تعالی و فرمود مر شما راست برین زنان که پی سپر نگردانند
فراشهای شما را هیچ کسی که شما مکروه میدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید
ایشان را زدنی سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و ازینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فراش
بکسی زنا مراد نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت ست از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی
که مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مر ایشان راست یعنی زنان راست بر شما
رزق و کسوت بمعروف و انصاف و دران خطبه وصیت فرمود امت را بتمسک بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشد
از گمراهی ایمن باشد فرمود و بتحقیق گذاشته ام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ در زنید بدان چیز
و آن کتاب خداست عز و جل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید و بچه گواهی میدهید
گفتند گواهی میدهیم که تو فرمودهای خدایتعالی را ابلاغ رسانیدی و امانت را نصیحت بواجبی کردی و آنچه بر تو بود
از حقوق رسالت و دعوت گذاردی پس انگشت سبابه را سوی آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم

اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بغائبان برسانند و چون این حجة الوداع بود و آخر
اجتماع خلائق در حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه در دعوت کرد و مهمات
دین بیاموخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را بعد ازین حجتی در دین نماند و مجال انکار
تنگ گردد و بعد از آن از راحله فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد از ین حدیث بطریق که آمده معلوم گردد
که خطبه را اذانی نبود و بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گذارد و اما در کتب فقه حنفیه مذکور ست که امام بخطبه برآید
و چون بر منبر بنشیند موذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز پس تر اقامت گوید و نماز بگذارد چنانچه نماز جمعه بعینها
بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این موافق ست بحدیث مذکور و در
هدایه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکنند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ناقه نشست
موذنان پیش وی اذان بگفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه است مثل جمعه و لیکن در شرح حاوی میگوید که
موذن اذان گوید در وقت خطبه ثانیه بحیثیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان معا پس تر نزول کند امام و اقامت
گوید و میگوید که همچنین کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه بعد از
نماز خواند چنانچه در عید اما مذهب امام احمد همان طور ست که در حدیث متن مذکور شد و در اذان از ایشان دو روایت ست
گوید یا نگوید و نماز ظهر و عصر را بجمع و قصر بگذارد بیک اذان و دو اقامت و در میان صلوتین نمازی دیگر از سنت و
نفل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقوف و قصد امتداد زمان دعا بود و اینجا میگویند که آن چه مقام ست که در وی
فرض برای خاطر نفل ترک میکنند میگویند که آن عرفات ست که در وی فرض که وقت عصر ست بجهت نفل که دعا ست
ترک کنند و این جمع میان دو نماز مر کسی راست که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش
بگذارد بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبین اگر منفرد جمع کند نیز جائز ست و مذهب امام احمد نیز همین ست زیرا که جمع بجهت
حاجت با متداد وقوف ست و منفرد نیز محتاج ست بآن و امام ابو حنیفه فرماید که محافظت وقت فرض ست بنصوص
پس ترک وی جائز نبود مگر در آنجا که وارد شده است در شرع و آن جمع ست نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیانت
جماعت ست زیرا که متعذر ست اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت با متداد وقوف و منفرد
قادر ست بر گذاردن عصر در موقف خود با شتغال بوقوف کذا فی الهدایة بعد از آن بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه
مجمع علیه است میان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز ست و مخصوص ست باوی و جمعی از شافعیه نیز برین اند و
نزد دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از آنهائی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل مکه
در صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و نماز بدین طریق بگذاردند دلیل ست بر آنکه جمع بجهت نسک بود نه سفر
والا منع میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را از جمع و ایشان گویند در همقام جمع از مقیمان بجهت متابعت
و صحبت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باین معنی کرد و اما قصر خود البته بجهت سفر بود
باتفاق در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اتمام رکعتین فرمود اتموا صلوتکم یا اهل مکه نماز
خود را که ما قوم مسافر انیم و ائمه که قائل اند بجواز جمع مر مقیمان را بمتابعت امام مسافر همین را دلیل می آرند و اگر جائز نبودی
منع کردی چنانکه از قصر و ظاهر عبارت مصنف در انست که اهل مکه نیز بقصر و جمع گذاردند یا رب مگر اشارتست بدین طریق

مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکرست درین مقام چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نماز فارغ شد و سوار شد
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجاست و در آن جانب
عمارتی ست قدیم در رنگ در آمده و مردم آنرا مطبخ آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع وقوف آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بالشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صخرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی از آن امکنه بگردد موقف شریف را دریافته باشد
و بر آمدن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزدیک این صخرات مستقبل قبلہ
باستاد بر پشت اشتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود تضرع و ابتهال درین موقف بغایت مطلوب ست و اگر بکا لی
روی دہد علامت قبول و اجابت بود و افاضهٔ انوار رحمت و قبول درین مقام متراکم و متوالی ست و در حدیث آمده است
که دیده نشد شیطان خوارتر و حقیرتر و غم و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول
رحمت و مغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته اند که بدبخت کسی ست
که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده ست و نیز در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت حق جل و علا
بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را و
آمده اند برای ما سر برهنه گرد آلود با دو کنان آیا دور کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدم گناهان ایشان را و هر که یک ساعت
وقوف بکند در ادای فرض حج کفایت ست و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در عرفات
باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف ست اگر چه وقوف در موقف وی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم اولی و افضل خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابو داؤد و دارمی از جابر آورده که فرمود آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل عرفة موقف و کل منی منحر و کل مزدلفة موقف و همه کوچهای مکه راه ست و منحر یعنی از هر راه که
بمکه در آیند و هر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست ست و در آن حالت که دعا میکرد دستها را نزد سینه برداشته بود
همچون خواهنده مسکین و از جمله دعواتی که ثابت ست که در آن موقف خواند اینست اللهم لک الحمد کالذی تقول و خیرا
مما تقول اللهم لک صلواتی و نسکی و محیای و مماتی و الیک مآبی و لک رب تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و وسوسة الصدر
و شتات الامر اللهم انی اعوذ بک من شر ما تجیء به الریح اللهم انک تسمع کلامی و ترى مکانی و تعلم سری و علانیتی و لا یخفی
علیک شیء من امری انا البائس الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألک مسئلة المساکین و ابتهل
الیک ابتهال المذنب الذلیل و ادعوک دعاء الخائف الضریر من خضعت لک رقبته و فاضت لک عیناه و ذل جسده و رغم انفه
لک اللهم لا تجعلنی بدعائک شقیا و کن بی رؤفا رحیما یا خیر المسئولین و یا خیر المعطین در معجم طبرانی این دعا ثابت شده و امام احمد
در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا اللہ وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر این ذکرست و او را دعا گفتن یا باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم حضرت
وی در حکم سوال و درخواست کردن ست و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت
و تسلیم بنعت تضرع و مسکنت نیز دعاست بزبان حال و هر یکی ازین اقسام در مقام خود ممدوح و مستحسن ست و یا باعتبار آنکه در حدیث
صحیح واقع شده است من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرمود هر که باز دارد او را مشغولی ذکر من از

سوال و دعا مید ہم او را بہتر از آنچہ بدہیم سوال و دعا کنندگان را یا این تقدمہ و توطئہ دعائی ست کہ بعد از وے مذکور بود
چنانکہ گفت و در سنن بیہقی ست کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود کہ بیشتر دعاے من و دعای سائر پیغمبران علیہم السلام
در عرفات اینست لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئ قدیر اللہم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی
بصرے نورا اللہم اشرح لی صدرے ویسر لی امرے اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنۃ القبر اللہم انی اعوذ بک
من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النہار وشر ما تہب بہ الریاح ومن شر بوائق الدہر سیوطی در جمع الجوامع از بیہقی و ابن النجار
از حدیث جابر آوردہ کہ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ہر مسلمانی کہ وقوف کند عشیۂ عرفہ بموقف و بایستد مستقبل قبلہ
و بگوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد بیدہ الخیر وہو علی کل شئ قدیر صد بار پستر بخواند ام الکتاب صد بار پس تر
بگوید اشہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ و اشہد ان محمدا عبدہ ورسولہ صد بار پستر تسبیح کند خدا یتعالی را صد بار و بگوید
سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ صد بار پستر بخواند قل ہو اللہ احد صد بار پستر بگوید
اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید وعلینا معہم صد بار بگوید پروردگار تعالی
بملائکہ گوید گواہ شوید کہ آمرزیدم این بندہ را و قبول کردم شفاعت او را در نفس وی و اگر شفاعت کند بر تمام اہل معرفت
خود قبول میکنم شفاعت او را و طبرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفہ نیز آوردہ سبحان الذی فی السماء عرشہ سبحان
الذی فی الارض موطئہ سبحان الذی فی البحر سبیلہ سبحان الذی فی القبور قضاؤہ سبحان الذی فی الجنۃ رحمتہ سبحان
الذی فی النار سلطانہ سبحان الذی فی الہواء روحہ سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی
لا منجا منہ الا الیہ و در عرفات این آیت نزول کرد + الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا +
و اگرچہ نزول این کریمہ سبب سرور و ذوق اہل اسلام شد اما چون بعضے از تیز بینان و رمز شناسان صحابہ از ینجا
قرب زمان رحلت و حلول مدت فرقت آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فہمیدند شکستہ دل شدند یعنی مکث
و لقای پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم درین دار برای تکمیل و تعلیم است و بیان احکام دین اسلام و ملت بود چون این کار
تمام شد دیگر توقف درینجا برای چہ خواہد بود ہمچنانکہ نزد نزول سورہ اذا جاء نصر اللہ والفتح کہ بعد ازین نازل شد نیز باین معنے
متنبہ و مستشعر شدند و نیز آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود بگیرید از من دین خود را کہ سال آیندہ مرا نخواہید یافت
یا نہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم وجزاہ عن امتہ خیرا و در آن روز یکی از حاضران عرفہ از شتر نزد صخرات کہ موقف رسول اللہ
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بود بیفتاد و وفات کرد پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود تا او را بآب برگ کنار بشویند در جامہای
احرام او را دفن کنند و بوی خوش کہ محرم را استعمال آن ممنوع ست بکار نبرند و سر و روی او را نپوشانند چنانچہ
حکم محرم ست و فرمود کہ روز قیامت این شخص لبیک گویان بمحشر حاضر شود و این حدیث در فصل احوال میت از روایت
بخاری و مسلم سابقا مذکور شد و معلوم شد کہ ظاہر عبارت حدیث در خصوص این مرد ست و بطریق ضابطہ و کلیہ نفرمود و
احکام میت از احادیث دیگر کلیۃ معلوم شدہ است و لہذا نزد امام ابو حنیفہ محرم و غیر محرم درینجا برابرست و چون بعد از طعام
غروب افاضہ کرد اسامہ بن زید را ردیف خود ساخت و مہار شتر را کشیدہ سخت چنانچہ سر شتر بزین می سود و میگفت ای
مردمان آرمیدہ باشید و سالکن روید کہ نیکوئی نہ در شتافتن ست و پرہیزگاری نہ در تعجیل نمودن ست و در حدیث بخاری
از ابن عباس آمدہ کہ چون برآمد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از عرفہ ہمہ در افتادند مردم از کثرت ازدحام میزدند

شتران را تیز نمی نمودند در رفتن و بر آمدن پس اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار
موجب سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار ماده حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال است و حرکت و اضطراب
سبب تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنای منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن
در نماز که بعضی بیخردان و سبکساران کنند همین است و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را صفت سکون و وقار بغایت
خوش آمده یکباری که وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را از مرکب انداختند
و اضطراب بسیار نمودند و رئیس قوم اول بمنزل خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا
خواند پس از آن آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و دریافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را این وضع وی
خوش آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت است که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت اناة است و وقار
و از راه [illegible] مازمین بر صیغه تثنیه بسکون زای دو سنگدره است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنگی و شدت آمده
رجوع کرد بهمان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک
میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق شتر راندن فرو گذاشت چنانکه میان
سریع و بطی میرفت و چون بفراخ جائی رسیدی قدری بشتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی
تا بآسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام است تلبیه است و انقطاع این بانقطاع اوست و وقت
انقطاع بعد از رمی جمار است چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شود در راه میل کرد و شعبی از شعاب
یعنی راه میان دو کوه را گویند و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضوی سبک ساخته نه با اسباغ و اکمال آنچنانکه برای
نماز باشد اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در مزدلفه با نماز عشا گذارده
خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهور است میان منی و عرفات مشتق از ازدلاف بمعنی جمع و قرب و دال بدل از
تای افتعال است و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه این مکان باین اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حوا است
در اینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین الصلوتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جائز است و
قریش در جاهلیت همین جا وقوف میکردند و اجتماع مینمودند و بعرفات نمیرفتند و میگفتند ما همسایهای حرم خدائیم از
حرم بیرون نرویم و تمامه مردم وقوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس اشارت
بآن است و در مزدلفه وضوی کامل ساخت و بفرمود تا بانگ نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام بگذارد و پیش از آنکه
بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت کردند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای
نماز خفتن بانگ نگفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نافله نگذارد و از اینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک
اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید همچنین آمده و مذهب
امام زفر و شافعی و بعض ائمه دیگر همین است و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت است و
این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشا اینجا در وقت خود است بافراد
اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی اعلام و نزد امام ابو حنیفه اگر میان
ایشان تنفل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و نمی امر کرد باذان

و اقامت و بگذارد مغرب را و بگذارد بعد از وے دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از ان طعام طلبید و بخورد بعد از ان امر کرد باذان و اقامت و نماز عشا گذارد و راوی حدیث شک کرده در اذان و لیکن اقامت بجزم ست و آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم بعد از ادائے عشا آنجا خواب کرد تا صبح بدمید و احیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال مواظبت بران تا حدیکه از ان پایهای مبارک بپا ماسیدے از جهت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن و در احیای شب عید در مزدلفه هیچ حدیثے صحیح وارد نشده و در مبیت بمزدلفه اختلاف ست نزد جماعۀ از شافعیه فرض ست و نزد امام ابوحنیفه و احمد واجب و جائز نیست دفع بمنی پیش از نصف لیل و اگر بکند دم واجب گردد و نزد مالک اگر مرور کند و نزول نکند بروست دم و اگر نزول کند کفایت ست و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ضعفاے اهل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند و پیشتر بمنی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگوید که من از انها بودم که پیش فرستاده بود پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا شب مزدلفه در ضعفاے اهل خویش رواه الجماعة الا الموطا و در روایتی از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ضعفه بنی هاشم را که برآیند از جمع بشب و در روایت دیگر ترمذی و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده زیادت این را که گفت لیکن فرمود که رمی جمار نکنند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شب مزدلفه ما پسرکان و خوردگان بنی عبد المطلب را بر خرکها سوار و گفت ای پسرکان رمی جمار نکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عائشه که رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ام سلمه را شب نحر فرستاد و رمی جمار پیش از فجر کرد و بمکه رفت و طواف رکن کرد و باز گشت و آن روزی بود که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد وی بود در اسناد این حدیث مقالات ست و اساطین حدیث و مشائخ وی که قوی و محکم اند در نقد احادیث با نکار آن قائل و این حدیث را ابوداؤد از عائشه روایت کرده و در روایت نسائی از وی سهو آمده که امر کرد یکے از نسای خود را که برآید از جمع و رمی کند جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث تا شد یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخارے و مسلم و نسائی از عائشه روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب جمع که بیرون رود بشب و بود وی زنی ثقیله ثبطه و در روایتی ضخمه ثبطه پس اذن داد او را رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت عائشه کاشکے من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا نمیگذاردم صبح را در منی و رمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم و چون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وے آنکه میگوید که جمعے از نسا را در شب فرستاد و رمی جمار هم در شب کردند بعذر خوف مزاحمت سوده خواهد بود و هر که از نسا با وے بود و در جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم و نسائی آورده که وے را نیز از جمع بشب فرستادند اما از رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت ست و از سالم بن عبد اللہ بن عمر بروایت صحیحین و موطا آمده که ابن عمر میفرستاد ضعفای اهل خود را بمنی در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب و ذکر میکردند خدا را سبحانه آنچه زوے مید اد ایشان را پس بر روان میشدند بجانب منی پیش از وقوف امام و روان شدن وے و میرسیدند بعضے از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضے بعد از وے و بمان وقت که میرسیدند رمی جمره میکردند و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حق ضعیفان اینچنین و از اسماء بنت ابی بکر

نیز از روایت خمسه غیر ترمذی آمده که چون ماه می نشست روان می شد و میر سید منی در تاریکی و بعد از آن وقت رمی میکرد و میگفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و از اینجاست اختلاف علما چنانچه گفت و علما را درین مسئله سه قول ست شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جائز ست رمی جمرة العقبه همه کس را از معذور و غیر معذور و امام ابو حنیفه رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس که گفت پیغمبر فرستاد ما را و فرمود که رمی جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست و اکثر اهل علم برین اند که اگر بعضی از ضعفا در شب از جمع برآیند و بمنی برسند درست ست ولیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و در هدایه گفته که بعد از طلوع آفتاب فضل ست و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز ست از جهت جمع کردن در میان حدیث که آمده لا ترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل میکند که ما بعد طلوع فجر وقت جواز ست با اسائت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب ست کذا روی الموطا عن ابن عمر و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی ست ولیکن دم لازم گردد نزد امام ابو حنیفه و جمعی از علما میگویند قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را روا ست و خوف مزاحمت و تضرر بدان نیز عذر ست پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعض نظر بظاهر بعض احادیث گمان میبرند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشا گذارد و فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور تام بی شبهه و بتحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله وسلم بوحی یا بغیر وحی و حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را وقتی که طلوع کرد فجر بعض میگفتند طلوع کرده و بعض میگفتند نکرده بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تغییر داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین ساعت مفسر این حدیث ست و مصرح ست باینکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت درین روز اشد و اکد ست انتهی و بعضی گفته که قبل وقت معتاد ولیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تاویل وی و بتحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فجر را درین ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح ست درین روز تغلیس مستحب ست یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و از اینجا ظاهر شود که وقت معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ماست و امروز که در تاریکی گذارد پیش از وقت معتاد گذارد و فتند پس سوار شد و مشعر حرام آمد مشعر بفتح میم ست و در بعض قراتها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از آن جهت ست که از علامات حج ست و تمامه علامات حج مشاعر ست و آن تلی ست در میان مزدلفه و بران عمارت نو کرده اند و آنچه بعضی از مشائخ حدیث و فقها میگویند که آن کوهی کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور بمشعر حرام نیست سهو ست ازین جماعت و صحیح آنست که مشعر حرام این مقام معروف مشهور ست پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این وقوف بمشعر حرام نزد شافعی فرض ست و نزد امام احمد مستحب

ونزد ما واجب ست و اگر نکند حج تمام ست ولیکن دم واجب شود اگر عذری نبود از ضعف یا علت یا خوف ازدحام و
مر امرأة را همچنین ست در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکور ست که نسبت قول بفرضیت در کنیت وقوف بشافعی سهو ست
زیرا که کتب شافعیه ناطق ست بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر
کرده انتهی و روی بقبله آورد و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد ابوداود و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد مر امت خود را در عشیه عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته اورا
از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
بهشت دهی و ظالم را ببخشی دران وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد
اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله پدر و مادر ما فدای
تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندیدی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت
کرد خدای تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و واویلاه و ویلاه فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
و فزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و ازینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی
گفته که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند روایت ابی داود و ابن ماجه آورده
و گفته این را شواهد بسیار ست اگر صحیح ست حجت ست و اگر نه قول حق سبحانه «ویغفر ما دون ذلک» بس ست و ظلم نیز
ما دون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفور ست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام ست
والله اعلم. و در تکبیر و تهلیل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل بن عباس را
ردیف خویش ساخت و اسامة بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه از برای رمی جمار
بردارد مثل حصی خذف بفتح خاء و سکون ذال معجمتین و خذف انداختن سنگریزه یا خسته خرما و نهادن آن بگرفتن آن میان
دو انگشت سبابه و انداختن بدان یا بمخذف از نی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خرد تر از بندق باشد
و از ابن عمر آمده که مثل بعره غنم و این نزدیک بتفسیر اول ست و اگر سنگهای کلان تر ازان بیندازد نیز جائز بود ولیکن خلاف
سنت ست بعد ازان بدانکه ظاهر عبارت ناظر ست که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعض روایات از مزدلفه آمده
و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد درست ست الا از جمرات که رمی کرده شده است
آنها را و با وجود آن نیز جائز ست از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچید از زمین و برسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم داد ازینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برای رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت ست
و اکثر برین اند و شافعی تنصیص کرده است باستحباب اخذ حصی برای یوم نحر خاصه و بعض گویند مستحب آنست که بردارد
آن قدر که برای رمی سائر ایام برد و نووی تصحیح کرده و جزم نموده بدان و متعارف درین اوان نیز همین ست و آن
هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر
شاید که بعضی ازان در جائی بیفتد و گم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در کف مبارک خود آن را یعنی
سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد و نزد بعض اگر بشوید بهتر ست اما مروی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و در رمی بحجر نجس دو قول ست و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امثال هؤلاء فارموا مانند این سنگریزها را یعنی

مثل حصے حذف کہ گفتہ شد یا مانند این رحمت یعنی ہفت والاول ہو الاظہر ولیکن قول وی وایاکم والغلو فی الدین دور دارید خود را از غلو و افراط در دین فی الجملہ ناظر بمعنی ثانی ست فافہم فانما اہلک من کان قبلکم بالغلو فی الدین پس ہلاک نشدند کسانی کہ پیش از شما بودہ اند مگر بغلو در دین و درین راہ زنی از قبیلہ خثعم بفتح خای معجمہ و سکون ثای مثلثہ و فتح عین مہملہ بغایت جمیلہ پیش آمد و سوال کرد کہ پدر من مردی پیر ست او بر پشت شتر متمکن نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب وی فرمود کہ نعم توحج از قبل وے بگذار و فضل بن عباس کہ ردیف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود بآن زن نگاہ میکرد و آن زن نیز بوے نگاہ میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بہمدیگر این روایت فضل بن عباس ست کہ در صحیحین وغیرہما واقع ست و در روایت ترمذی آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بپیچید گردن فضل رض را پس گفت عباس یا رسول اللہ چرا بپیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را وزن جوان را پس ایمن نشدم برایشان از وسواس شیطان راو در روایت جابر آمدہ کہ ردیف ساخت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوش روی و خوش موی و بود سفید صاحب حسن و چون روان شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذشت بجماعہ زنان در ہودج کہ از بحرین بودند پس فضل نظارہ کردن گرفت بجانب ایشان پس نہاد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست را بجانب دیگر برد و اوگردانید بازوی روی بجانب دیگر و بگردانید و بآن زنان نظر میکرد و بعض این حکایت را از ابن عباس رض روایت کردہ اند اما این منافی ست بآنکہ ابن عباس گفت کہ مرا با ضعفای اہل خود در شب بمشعر پیشتر فرستادہ بود و فضل با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود ردیف وے مگر آنکہ فضل با برادر مثل این حکایت را نقل کردہ باشد و وی روایت کردہ و ترمذی روایت کردہ کہ سوال خثعمیہ نزد منحر بود بعد از فراغ از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود واللہ اعلم و ہمدرین راہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را پیر زنی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد کہ بغایت عاجز و ناتوان شد و اگر بر شتر می بندم بیم ہلاکت ست آیا حج بگذارم از جانب وی فرمود اگر برمادر تو دین خلق میبود دین وی را میگذاردی باز گفت آری میگذاردم گفت پس حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی بگذار کہ دین خدای بگذاردن اولی ست و درین حدیث دلالت ست بجواز نیابت در حج و گذاردن از جانب کسی کہ عاجز ست و استطاعت ندارد از احیا خلافا لمالک و منقول از ابن عمر آنست کہ جائز نیست حج از غیر مطلقاً و نقل کردہ ست ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی کہ قادر ست بر حج بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جائز ست نزد امام ابو حنیفہ و شافعی مخالف ست درین و از احمد دو روایت کذا فی المواہب و تفصیل مقام آنکہ آدمی را میرسد کہ بگرداند و ببخشد ثواب عمل خود را از صلوۃ و صیام و صدقہ وغیر آن نزد اہل سنت و جماعت چنانچہ مروی ست از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تضحیہ کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف خود و دیگر از امت از ہر کہ مقر ست بوحدانیت حق و عبادات سہ قسم ست مالی محض مثل زکوٰۃ و بدنی محض مثل نماز و مرکب از مالی و بدنی مثل حج کہ وی مالی ست از حیثیت وجوب اجزیہ بارتکاب محظورات آن و بدنی ست از حیثیت طواف و وقوف و نیابت جاری نیست در نوع اول کہ مالی ست در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جہت حصول مقصود بفعل نائب نیز کہ مقصود سد باب حاجت محتاج ست بدفع مال و این حاصل ست بہ نیابت چنانچہ حاصل ست بمباشرت و جاری نیست

در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که اتعاب نفس است حاصل نیست بدان وجاری است در نوع ثالث در حال عجز از جهت حصول
مشقت به تنقیص مال وجاری نیست در حال قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دائم است که باقی ماند تا موت
زیرا که حج فرض عمر است پس معتبر عجز مستوعب باشد لبقیهٔ عمر را تا واقع شود یاس و نومیدی از اداء ببدن پس اگر
عاجز است بعلتی که زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی برجای ماندگی صحیح است اداء به نیابت مطلقاً و اگر بعلتی
باشد که متوقع است زوال وی باین طور که مریض بود یا مسجون صحت اداء به نیابت موقوف است اگر این عذر
مستمر شد تا موت متحقق شد یاس از اداء ببدن و جائز باشد به نیابت و اگر مستمر نشد و زوال پذیرفت حج اسلام
بر وی واجب است و آنچه ادا یافت تطوع و در حج نفل جائز است انابت در حال قدرت زیرا که باب نفل
اوسع است و ظاهر مذهب آنست که حج از محجوج عنه واقع شود و دلالت احادیث نیز همبرین است و بروایتی
از امام محمد حج واقع از حاج است و آمر را ثواب نفقه است زیرا که وی عبادت بدنی است و نزد عجز قائم گردانیده شده
انفاق مقام وی مثل فدیه در باب صوم کذا فی الهدایه و شروحه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر بطن
وادی محسر بضم میم و کسر سین مهمله مشدده رسید که وادیست در اول منی شتر را سخت راند و تعجیل از آن وادی
بیرون شد و این سنت است مر راکب را و اگر پیاده باشد هم تیز بگذرد در روان شود و سبب سخت راندن شتر و تعجیل
ازان وادی بیرون شدن بجهت آن بود که عادت شریف حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم این بود در هر موضع
مواضعی که بر دشمنان حق بلا و عذابی فرود آمده بود بتعجیل از آن موضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوهٔ تبوک چون بقریهٔ
قوم لوط و خانهای ایشان رسید زود گذشت و صحابه را نیز امر کرد تا زود ازان بگذرند و درین بطن وادی محسر اصحاب
فیل را که برای خراب کردن خانه کعبه زاده الله تعالی تشریفاً و تعظیماً آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سورهٔ فیل
مذکور است و ازینجهت این وادی را وادی محسر میخوانند که فیل چون دران محل رسید بخسپید و درماند از حرکت و سوی
مکه عاجز شد و هر چند بردند و سعی کردند برنخاست و تحسیر در لغت عاجز و درمانده و منقطع گردانیدن است و این وادی
عاجز و منقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از درآمدن بمکه و در مواهب از اسنوی که از اعاظم علمای شافعیه
است نقل میکند که سبب تعجیل در گذشتن ازین وادی آن بود که نصاری وقوف میکردند در وی چنانچه رافعی
گفته است یا عرب در جاهلیت وقوف میکردند چنانچه در وسیط آورده پس مامور شدیم بمخالفت آن و گفت که ظاهر
شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول عذاب است بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرکشی در شرح کتاب خرقی
گفته که گویا تسمیه او بمحسر از جهت آنست که وی عاجز و مانده میگرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را
و گفته که شافعی در اما گفته تواند که تیز گذشتن ازان بجهت وسعت و فراخی موضع باشد و بعض گفته اند جائز است
که بجهت آن باشد که وی ماوای شیاطین و جای بودن ایشان است و بعض گفته اند که بجهت آنست که فیل و
اصحاب فیل درینجا عاجز و مانده شده بودند انتهی و ازینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و افادات بعض علمای
متاخرین است و در احادیث و آثار نیامده والله اعلم و عدم تعجیل درین وادی در وقت رفتن بعرفات از جهت آن
بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رفتن براهی دیگر رفته بود و وقت درآمدن براه دیگر آمد چنانچه معلوم
گشت و این بطن محسر چون برزخی است میان منی و مزدلفه نه ازین و نه ازان و هم ازین و هم ازان گفته اند

که آنچه از وسے در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه بمنی ست آید از منی چنانکه عرنه و نمره برزخ ست
میان عرفه و مشعر حرام نمره در ما سبق مذکور شد و اما عرنه بضم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی ست و در قاموس
گفته عرنه وادیست بعرفات و همچنین بر راه میانه منی میرآمد تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و برابر جمرة العقبة
بایستاد جمره در اصل بمعنی حصاة ست یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بران موضع که رمی جمرات کنند و آن سه موضع
ست جمره اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بر وسے بگذرند بعد از وی جمره وسطی
بعد از وسے جمرة العقبة و عقبه راه برآمدن کوه و این جمره در دامنه کوه واقع شده جمرات بجانب مکه است پس
در اول روز نحر که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمد از آن دو جمره اولی و وسطی گذشته برابر این جمرة العقبة
آمد و بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و سواره سنگهای هفتگانه را یکیک بر محل
جمرات مے انداخت و با هر یک سنگ تکبیر میگفت رمی جمره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلثه
کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کنند جائز ست ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت
می آرند از ابراهیم جراح که گفت در آمدم بر ابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر ست یا پیاده
گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وی وقوف ست یعنی ایستادن برای دعا پیاده
افضل ست و آنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذلل مطلوب ست رمی در آنجا پیاده افضل بود پس
برخاستم از نزد وی چون بر در آمدم آواز مرگ وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالت و در فتاوی قاضیخان
گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رح رمی مطلقا سواره افضل ست زیرا که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم سواره کرد همه را و گفته اند
که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورده که گفت رمی کرد
پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن و از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم
چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته هذا حدیث حسن صحیح و عمل برینست نزد اکثر اهل علم و بعض
گفته اند که سواره کند در روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از قاسم بن محمد می آرد که
گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد معاویه بن ابی سفیان بود
و انداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نبود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر در پای خود
بیندازد اصل جواز دارد از جهت تحقق رمی ولیکن اسائت دارد از جهت مخالفت سنت و اگر حصے را بر زمین
بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجاے تکبیر تهلیل و تسبیح بگوید نیز جائز ست و کیفیت رمی مشهور
آنست که حصے را بر پشت انگشت ابهام یمنے بنهد و استعانت بانگشت سبابه کند و اصح آنست که اگر بسطن انگشت
سبابه و ابهام بگیرد و بیندازد چنانچه عادت ست کفایت دارد و بعد از رمے جمار تلبیه قطع کرد ابتدای تلبیه
از وقت احرام ست و انتهاے او تا این وقت چنانکه اصحاب کتب سته از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث
ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکے زمام شتر در دست داشت
دیگی چیزی کوته بر داشته بود تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داود آمده که جامه خود برداشته بود که پرده
میکرد از گرمے و بهر تقدیر ازینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او بمحمل و مانند آن و در سابق معلوم شد

که در نحره قبه برای وی صلی الله علیه وآله وسلم زده شده که در وی بنشست و پوشیدن سر غیر سایه کردن ست واگر
روز تمام سر پوشیده شد دم لازم شود واگر کمتر از روز بود صدقه ونزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز دم ست و در اول ابوحنیفه
نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب گردد دم و بعد از رمی بمنزل باز گشت نزدیک مسجد
خیف بفتح خاء معجمه وسکون یاء تحتانیه وخیف مکان منحدر از جبل ومرتفع از مسیل آب را گویند وآن مسجدی ست
بزرگ در منی و در قبه که در صحن اوست مکان پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم و در آن مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت
چنانکه آواز وی بمجموع خلائق که در اندرون خیمها بودند رسید و این رسیدن آواز بدور و نزدیک و شنوانیدن
مر ایشان را از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم که درین روز ظاهر شد یا مستمر بود و در اکثر احیان بود
ابوداؤد و نسائی از عبدالرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در منیٰ
و بکشاده گوشهای ما را تا شنیدیم با همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد مناسک را و درین خطبه اعلام کرد
خلائق را بحرمت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه در صحیحین از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم روز نحر و گفت که زمان گردیده بهیئت و وضعی که اول داشت در روزی که پیدا کرد خدا تعالی آسمان ها و
زمین را سال دوازده ماه است چهار از آن حرام سه پیاپی ذوالقعده و ذوالحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی
و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا داناترست پس خاموش شد تا گمان
بردیم که مگر بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلدست این گفتیم خدا
ورسول خدا داناترست بعد از آن پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست
این بلده یعنی مکه و بلده بنا از اسماء غالبه ست بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روزست این گفتیم خدا و رسول خدا
داناترست بعد از آن پس خاموش شد تا گمان بردیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله
فرمود پس بدرستی و راستی که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر یکدیگر همچو حرمت این روز درین بلده
درین ماه و فرمود نزدیک ست که پیش آیید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید
بعد از من گمراه و در روایتی نگردید کفار که بزنید بعضی از شما گردن بعض را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم
پروردگار را بشما و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغائب و بسا کسی که رسانیده شود بوی
احفظ و اعلم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا مناسک حج بیاموزند و گفت شاید که دیگر باز من حج نکنم و امر کرد بسمع
وطاعت هر امیری را که بکتاب الله دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و امر کرد مهاجرین را که فرود آیند
در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را بمیمنه قبله و انصار را بمیسره پس فرود آمدند سائر ناس
و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گمراه نشوید که بعض قتل بعض کنید چنانکه گذشت و بدانید که هر که خیانتی میکند
در حق خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگری بجهت وی مسئول و معاقب نخواهد شد و فرمود اعبدوا
ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم واطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنج وقت نماز را
و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید امرا و ندهم امر را تا درآیید بهشت او ذکر زکوة و حج نکرد زیرا که آن بر همه مسلمانان
واجب نیست مگر بر اغنیا و اهل استطاعت و مردمان را وداع کرد و وداع سفر آخرت یا بمنازل شان ظاهر اول است و فرمود

که حاضران این مجلس هرچه شنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند و از جهت این حج را حجة الوداع خوانند و از آنجا
بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی ست مشهور در میان بازار منی و دران مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش
نحر کرد شتران ایستاده و دست بسته در حدیث ابی داود از عبد الله بن قرط آمده که گفت نزدیک آورده میشدند پنج شش
شتر تا نحر کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اینها را شتران نزدیک میشدند و ازدحام می نمودند و سعی میکردند
و هر یک خود را نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آورد و در دوان میخزید تا ابتدای نحر بوی کند و این عدد شصت
و سه عدد سالهای عمر مبارک وی ست گویا بتعیین این عدد رعایت آن معنی نمود و بعدد هر سالی شتری قربانی کرد و امیر المومنین
علی را فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد وی سی و هفت شتر دیگر و سی نحر کرد و او را شریک گردانید در هدی و امر کرد که از هر شتری
قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیگ و پخته میشود و خورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وی هر دو از گوشت آن
و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایة ابی داود و علی را فرمان داد که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و جلهای
آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزاران را که سلخ کرده از آن چیزی ندهد بلکه از مال خویش بدهد ظاهر عبارت
چنین نماید که علی از مال خود بدهد اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندهد و در صحیحین آمده که
فرمود ما میدهیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نسای خود گاو را
و در روایتی نحر کرد از عائشه گاوی و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از خود
و از اهل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با آنچه مصنف آورد جواب
داد از آن بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هفت شتر بدست مبارک خویش نحر کرد و بعض
توهم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض ست جواب از آن آنست که احتمال دارد که انس نحر هفت شتر را
مشاهده کرد و از آنجا غائب شد و جابر نحر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعض در تطبیق هر دو حدیث چنین میگویند
که هفت شتر را بدست مبارک خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یک طرف حربه پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد از این
شصت و سه امیر المومنین سی و هفت را نحر کرد علی الانفراد و بمثل این توجیه با حدیث دیگر که ابو داود از امیر المومنین علی
آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر
صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعض هدی را
بدست خود و نحر کرد بعض آن را غیر او منافات بهیچ حدیثی ندارد و چون از نحر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منی منحر ست
و همه فجاج مکه جمع فج بمعنی راه کشاده روشن راه هست یعنی از هر راه که در آیند رواست و منحر و نحر مخصوص نیست به بعض
اماکن هر جا که نحر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را تراشید و چون حلاق که معمر بفتح میم و سکون
عین بن عبد الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون ضاد معجمه قرشی عدوی ست و قدیم الاسلام هجرت کرده
بحبشه و تاخیر کرد هجرت مدینه بسبب هجرت کردن بمدینه و آمد و سکونت کرد و وی معدود ست در اهل مدینه و حدیث وی
در ایشان است بر بالای سر پیغمبر صلی الله علیه آله وسلم بایستاد و استره و بدست گرفت نظر کرد در روی معمر و گفت یا معمر
امکنک رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنیه بر نرمه گوش خود و فی یدک الموسی و در دست تست استره
یعنی هشیار باشی و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر و الله یا رسول الله ان ذلک لمن نعمة الله علی و منه

این مکان من درین مقام برائینه از نعمت حق تعالی ست بر من و منت وی عز و جل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم برای تصدیق وی و اظهار امتنان حق بر وی آری همچنین ست این از نعمتهای عظیم ست
آنگاه اشارت فرمود بحلاق تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست و در حدیث
متفق علیه در مشکوة از انس رض نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین ست و بعض جانب راست حلاق اعتبار کنند و چون از حلق
جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجا و اشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد و مجموع آن را
بابوطلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک ست داد و از جهت در بعض روایات آمده که بام سلیم داد و در روایتی
آمده که فرمود ابوطلحه کجاست پس عطا کرد او را و مصنف میگوید که ابوطلحه از موهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود
بیش از همه کس و در مشکوة از حدیث متفق علیه آورده که موهای جانب راست همه را بابوطلحه داد و در موهای سمت
چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم و توربشتی گفته که قسمت موهای مبارک در اصحاب بجهت آن بود که تا این برکت
در میان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یادداشتی بود ایشان را از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و گویا که اشارتی کرد باقتراب اجل و انقضای زمان صحبت و میگوید گمان میبرم که تخصیص ابی طلحه بمزید قسمت التفات و
اشارت باینمعنی بود چه او بود که قبر شریف و لحد مبارک وی را حفر کرد و بخشت خام بنا نمود و الله اعلم و چون از حلق فارغ
شد و مردمان هر یکی را یکتار موی یا دو تار موی رسید و گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از
زلف تو موئی بسند ست + فضولی میکنم بوئی بسند ست + بآخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و آنرا نیز بر مردمان
قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و اندکی از ایشان تقصیر کردند و حلق افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بجهت تخصیص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکرر محلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم
المحلقین و در آخر بالتماس و استدعای ایشان فرمود و المقصرین چنانکه گذشت و حلق مر زنان را حرام ست ایشان را
البته تقصیر باید کرد و اگر مردان را نیز مانعی از حلق باشد تقصیر متعین ست و اگر کسی را موی بر سر نباشد امرار موسی
شرط ست و حلق ربع راس نزد ما کافی ست و همچنین در مذهب ائمه ثلثه کفایت میکند در حلق همان مقدار که در مسح راس
معتبر ست در وضو کذا فی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس رض آمده که بایستاد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در منی برای مردم که می پرسیدند او را از احکام حج آمد و گفت یا رسول الله ندانستم و حلق کردم پیش از
نحر فرمود ذبح کن و هیچ باکی نیست دیگری گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق
کردم پیش از رمی و دیگری گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست و یکی گفت رمی کردم در شب فرمود
باکی نیست و همچنین هیچ یکی نپرسید از تقدیم و تاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکی نیست و علما را درینجا اختلاف
ست که این ترتیب واجب ست یا مستحب و وظائف روز نحر باتفاق چهار ست رمی جمرة العقبه و نحر هدی و حلق راس
یا قصر و طواف زیارت و سعی بعد از وی و بصحت رسیده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مناسک را باین
ترتیب بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون و مستحب بود و بر ترک
و فوت آن دم واجب نگردد و تارک آن آثم نبود و شافعی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند و مذهب امام ابوحنیفه وجوب
ترتیب ست و در صورت عدم ترتیب دم واجب ست و تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ باکی نیست

آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما فدیه واجب و نزد ایشان در فوت شرائط احرام و ارتکاب محرمات آن
هر چند به نسیان و خطا بود جزا واجب ست ولیکن اثم نیست و چون بقصد و تعمد کند هم اثم بود و هم جزا و مذهب امام احمد
آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزی لازم نگردد و اگر بعلم و تعمد بود جزا واجب ست و گفته اند که این مذهب قویست
از جهت دلیلی که دلالت کرده بر وجوب اتباع رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حج زیرا که فرمود خذوا عنی مناسککم
و این احادیث که در رخصت تقدیم و تاخیر آمده مقرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم باین حالت و باقی ماند
حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج والله اعلم و بعد از آن پیش از زوال بمکه روان شد و طواف کرد و این طواف
آخر ارکان حج و فرائض اوست یعنی از وی سعی ست و رمی جمرات ایام تشریق و آنها در مذهب ما از واجبات
نه از فرائض فرض در حج احرام ست که شرط ست و وقوف بعرفه است و طواف و این طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه
بعد از افاضت از عرفات و منی ست ماخوذ از قول حق سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس + و افاضه در لغت
بمعنی دفع و رجوع و تفرق آمده و طواف زیارت از جهت زیارت خانه کعبه و روی دیگر طواف صدر بفتح صاد مهمله و دال مهمله
از جهت صدور و رجوع از مکه بعد از وی مقابل ورود بروی که در طواف قدوم بود و نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف صدر
بر طواف وداع ست که بیان وداع بیت الله کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف افاضه
جز در کلام مصنف نمی یابیم والله اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از احادیث
که وارد شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشائخ حدیث میگویند که آن
غلط ست اگرچه این حدیث را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه از عائشه رض و ابن عباس رض آورده و ترمذی گفته هذا حدیث
حسن صحیح و گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر و توسیع
کرده اند بعض که تاخیر کرده شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر ست و پیش از آن
جائز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر ست و جائز ست در ایام نحر و اگر از ین
ایام تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد از ین طواف سعی بین الصفا و المروه ذکر نکرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده
که طواف نکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه صحابه وی میان صفا و مروه مگر یک طواف و در هدایه میگوید اگر سعی
بین الصفا و المروه بعد از طواف قدوم کرده است رمل درین طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر تقدیم سعی نکرده
رمل کند درو و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه زمزم
از جهت بسیاری آب او ست زمزم و زمزوم و زمازم مای کثیر را گویند و بعض گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی
اسمی ست که ابتداء علم آن چاه شد و اول کسیکه ظاهر کرده زمزم را جبرئیل علیه السلام ست که چون اسمعیل تشنه شد قدم زد
از آنجا چشمه پیدا شد و هاجر ام اسمعیل آنرا گرد کرد تا بیشتر از آنکه مشک پر کنند پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه
میشد جاری چنانچه در حدیث آمده و بعد از آن ابراهیم خلیل آنجا چاهی کند و چون جرهم ساکن مکه شدند آنرا
بانباشتند تا آنکه اثری ازان نماند بعد ازان عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حق تعالی
او را مخصوص بکرامت ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل و سقایه پیش از ان
و بعد از وی ابوطالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کما فی تاریخ مکه

و آثار و اخبار در فضل و کرامت وی و خصوص وی بسیار آمده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از طواف بر چاه زمزم
آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایه بیت بدست ایشان بود فرمود آب بکشید ای
پسران عبد المطلب زیرا که اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کنندی من خود فرود آمدمی و آب از چاه کشیدمی
و شما را بر سقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکت و بزرگی این کار یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد
بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند و نوبت بشما نرسد و این منصب بزرگ
از دست شما برود یعنی اولاد عباس یک دلو بسوی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند تناول کرد ایستاده و ایستاده نوشیدن وی
در حالت شرب برای بیان جواز بود تا بدانند که آب ایستاده خوردن جائز است و حرام نیست اگرچه افضل نشسته خوردن است
یا برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی
گویند که ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم و آب بقیه وضو است سر انجام است که باید تحقیق این بحث در آخر کتاب ان شاء الله
تعالی و بخاری از ابن عباس آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسقایه عباس آمد و آب طلبید عباس به پسر خود فضل گفت
یا فضل برو بر مادر خود و بیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آبی از نزد وی بیار فرمود از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای
خود درین آب می اندازند فرمود از همین آب بده پس از آن آب خورد پس بر زمزم آمد و ایشان مردم را آب میدادند و مشقت میکشیدند
فرمود بکنید این کار را که این عمل صالح است فرمود اگر ترس غلبه مردم نمی بود بر شما هر آینه فرود می آمدم و می نهادم ریسمان بر عاتق
خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین طواف بر راحله سوار بود و سبب سوار شدن بعضی میگویند کثرت ازدحام بود و در طواف
قدوم نه اینقدر بود یا بسبب اشراف بر مردم بود تا مجموع حاضران که درین طواف مجموع تر از طواف اول بودند و بر او مشاهده
کنند و طواف را بیاموزند و آداب و احکام آنرا معلوم کنند و بعضی میگویند در پای مبارک زحمتی بود و دردی داشت از روی
ضرورت سواره طواف کرد و در زمان بعضی باز گشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین در صحیحین از ابن عمر روایت است و گفت
نافع که همچنین میکرد ابن عمر و میگفت که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همبرین بود و در صحیح مسلم بروایت دیگر از
عائشه و جابر ثابت است که نماز ظهر را در مکه گذارد و همچنین است در کتب سنن از حدیث طویل جابر و چون هر دو حدیث
صحیح است و شک نیست که در نفس الامر یکی از آن وهم است و ترجیح یکی بر دیگری از حیثیت صحت میسر نشود بوجوه دیگر
ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد وجه اول این حدیث را دو صحابی
روایت کرده اند جابر و عائشه و آن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر و لاجرم حدیث بتعدد راوی قوت پذیرد وجه دوم آنکه
عائشه از وی یعنی از ابن عمر بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اعلم باحوال وی
سوم آنکه جابر سوق کرد حدیث حجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل حفظ نمود تحصیل را
و ضبط کرد آن را بخصوصیات و جزئیاتش حتی امور یکه متعلق بمناسک هم نبود چنانچه نزول آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در طریق مزدلفه و بول و وضو در آن و تخفیف آن و هر که اینقدر حفظ و ضبط کرده باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر روز
نحر اولی و احری باشد چهارم آنکه حجة الوداع در ماه آذر بود که روز و شب در وی برابر باشد و آنهمه کارها که درین
روز کرد از روان شدن از مزدلفه قبل طلوع آفتاب بسوی منی و خطبه خواندن در منی و رمی جمره نمودن و نحر چندین شتر
و قسمت آن کردن و پختن پاره گوشت از آن و خوردن و حلق راس کردن و جامه پوشیدن و طیب استعمال کردن و بمکه

آمدن وطواف کردن وبر سقایه وزمزم آمدن وبر سر ایشان ایستادن وآب خوردن این همه افعال بجا آوردن و
رجوع بمنی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجراے امکان عادے بیرون باشد و بحکیس آنرا از معجزات شمرده
پس لابد نماز پیشین در مکه گذاردن قریب‌تر وراجح‌تر باشد بحکم آنکه چون هر دو حدیث تعارض کردند لابد حمل نماز کردن
در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فرائض ور وی و بعضے از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چه این حدیث
متفق علیه است و درین حدیث اضطرابے نیست یعنی حدیث مضطرب در مقدمه کتاب معلوم شده و حدیث عائشه
مضطرب آمده در چند جا یکے در وقت طواف که در روایتی از وے آمده که طواف زیارت کرد نهارا و در روایتی دیگر تا خیر
کرد آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوٰة را و نیز
رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبید الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق
و عبید الله بن عمر و نافع و ایشان اعظم و اجل اند و حدیث عائشه از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم و ابن
اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در وے تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است و حدیث سماع از عنعنه قوی‌تر باشد
پس متقدم نشود بر حدیث ابن عمر که مبنی بر سماع ست کذا فی المواهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آنست که
وے محتج به است و لهذا منذرے در مختصر خود گفته که حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین
ما گوئیم که بار گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر اعاده بسببی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر آن که
موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد اولا انتهی والله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب آنجا بیتوتت کرد
بیتوتت در منی ایام نحر واجب ست نزد جمهور و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب هم
آن و عدم آن مبنی برین خلاف ست و معتبر در بیتوتت اکثر لیل ست و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر ست
که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بیتوتت کند بمکه
در لیالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را و اگر بیتوتت
در منی واجب بودے اذن ندادے در ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود و اگر
این ضرورت یا مانند آن نباشد جائز نباشد ترک آن و نیز بعض روایات بلفظ رخصت آمده و از ینجا معلوم شود
که عزیمت خلاف آنست و بعض همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذهب جمهور ست
زیرا که اگر واجب نبودے طلب اذن در کار نبودے و این چیزے نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان
امرے خطیر بود خصوصا درین مقام که مستلزم مجانبت سائر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول ست صلی الله
علیه وآله وسلم پس استیذان برای اسقاط اساءتی ست که در ترک سنت ست و در هدایه میگوید که بیتوتت بمنی
از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذاته نه بلکه از جهت آنست که سهل گردد بر وے رمی در ایام آن و اگر در
غیر منی بیتوتت کند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزے ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و عمر فاروق تادیب میکرد بر ترک آن و روز دیگر یعنی از روز نحر انتظار کرد
تا آفتاب زوال نموده پیاده بیش از اداے صلوٰة ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب
سوی جمره اولی آمد و جمره اولی جمره است که بمسجد خیف نزدیک‌تر ست از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیاید

اول بوسه بر سنگ و رمی جمرات پیاده اگر عذری نباشد فضل واجب ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز نحر
که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بیندازد و با هر سنگی تکبیر بگوید و در اخبار
آمده است که چون ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسوسه میکرد پس وی شیطان را سنگ میزد
و از خود میراند و آن درین مواضع بود و بعد ازان سنت شد و مذبح اسمعیل موضعی ست در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور ست
که آنجا سنگی ست از میان تراشیده و گویند که ابراهیم کارد بران زد و ازان تراشیده اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی
فارغ شد چند گامی ازین محل پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ
نبود و ضد حزن برابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود و تطویل قیام
درین مقام برای دعا مستحب ست و بعضی از غزبا چندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد و چون از دعا
فارغ شد بجمره وسطی که پایان تر از وست در جانب مکه آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آنجا
بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسط منی ست رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل
فرمود در ایستادن و دعا کردن دران موازنه اول و نزدیک بآن و روان شد تا پیش جمره العقبه آمده آنجا برابر و بمقابل
جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود رضی آمده که چون وی
رمی جمره کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او همین مقام
کسی ست که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وست
کذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف باز گشت و درین محل دعا نکرد و این نا ایستادن
و دعا نا کردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقا نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود از جهت
نه ایستاد و در روز نحر که از مزدلفه آمد و در بخاری گردنیز همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مر امت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که علت
همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی ست در صلب عبادت و درون وی
که در جمره اولی و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت افضل ست از آنکه در پی عبادت و بعد از وی کنند
و همچنین در نماز غالب دعوات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر تشهد بود پیش از سلام که هنوز در نماز بود شیخ
ابن الهمام گفته که روایات متظافر و متوافق اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رمی جمره عقبه نا ایستاد و حکمتی در
تخصیص توقف و دعا بجمرتین غیر این جمره ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و
حلق و افاضه بمکه ازین جهت نا ایستاد و لیکن این معنی منعدم ست در ایام دیگر تا آنکه گفته شود که جمره عقبه در طریق است و وقوف
دران موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت ازدحام ایستادگان و گذرندگان می شد و مفضی میگشت بضرر
عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند بلکه در گوشه اند از راه انتهی وقتی که کاتب حروف عبدالحق بن سیف الدین
عفا الله عنه بایتان این عبادت مشرف بود بی سابقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب بر دل ریخت
امید که بر صواب باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمره اخیر و ترک جهد و مشقت در ایستادن و دعا کردن آنجا بجهت آن
بود که چون در دو جمره اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بعفو و مسامحه و مساهلت گشت پس

اشارت ست از رب رحیم و اعلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بوتهٔ ریاضت و مجاهده
بگداخت آخر وی را آسایش و رخصت ست و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً درین عبادت
عظمی حج که نتیجه و ثمرهٔ نهایت عفو و مغفرت ست و در روز اول بجهت کثرت مشاغل اعمال که در پیش داشتند البته ادا و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جارالله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما احسن هذا و با جماعهٔ فضلا دیده اکابر
علمای مکهٔ معظمه که دران مجلس حاضر آمده بودند عرض کرد همه استحسان نمودند و تحسین فرمودند والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن از منی و یوم النفر بفتحتین روز سوم عید اضحی و لیلة النفر آن شب که حاجیان از منی
بار کنند کذا فی المهذب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از منی نفر و تعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم ست نیز جائز ست و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست نفر از جهت
دخول وقت رمی اگر برآمد فی سنت پیش از ان برآید ولیکن تاخیر در روز چهارم افضل ست ولهذا آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز
چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق ست و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه
و یکشنبه و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد بخلاف روزهای سابق که پیش از ادای
صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز ست
و این استحسان ست و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز از روزهای دیگر ست در رخصت
نفر ست پیش از ان و چون بایستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز بر روزهای دیگر برابر باشد و مذهب ابو حنیفه
مرویست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک می ظهور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی همچنین ست اما این روایت از وی مرجوح ست در اصح بعد از زوال و
روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانی ست بیرون مکه و تسمیهٔ وی بدان بجهت کثرت
حصبا یعنی سنگریزه است در وی و آنرا ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل واسع که در وی سنگریزهای دقیق باشد
چنانکه در وادیها و رودها می باشد و مکه را که بطحا و ابطح نام ست هم ازینجاست و خیف بنی کنانه نیز همین جا را گویند
آنجا نزول فرمود چه ابو رافع که مولای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گماشته و عهده دار بار خانهٔ وی بود
آنجا فرود آمده بود و خیمهٔ رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امری
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که نزول در ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم و قبهٔ شریف در انجا زدم پس آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد
و در مواهب لدنیه نیز همچنین آورده و ظاهرش آنست که مراد بعد از ادای نماز ظهر باشد بقرینهٔ قول او سابقاً در رمی
دو روز اول که پیش از ادای صلوة ظهر سوی جمرهٔ اولی آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظهر در محصب گذارد
همچنین آمده است در صحیحین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در محصب
پس از ان بخواب رفت بستر سوار شد بجانب بیت یا رب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از

درآمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد بآنکه ظهر در محصب گذارد یعنی
رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس
آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عصر را یوم النفر گفت بابطح و ظاهر شن آنست
که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجب که درینجا شراح در بیان منافات و تطبیق حدیثین
تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله عشا را در محصب گذارد و اندکی از شب خسپید و چون بیدار شد سوار گشت و بمکه رفت و طواف
وداع کرد و این طواف واجب ست بر غیر اهل مکه نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و صحیح از مذهب شافعی نیز همین ست از جهت
حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس آورده که گفت بودند مردم که میرفتند بهر جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که نفر نکند هیچ یکی تا آنکه باشد آخر عهد وی به بیت و این حدیث صحیح ست بلکه بعض گفته اند که مشهور ست
و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت ست و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و درین
طواف رمل نکند و لیکن رکعتین طواف کند چه آن وظیفه طواف ست مطلقاً و اجبا کان او نفلا و بخاری از زهری
بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مگر آنکه گذارد برای وی رکعتین و
آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد الطواف کفایت میکند ازان اما اتباع در آنست و طواف
وداع اگرچه واجب ست و لیکن از حائض ساقط ست اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه رض آمده که هدرین
صفیه حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود نگاهداشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف
کرد تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پیشتر فرمود طواف افاضه کرده است گفتند بلی یا رسول الله کرده است فرمود
پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عائشه رض چون عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شما حج و
عمره باز گردید و من تنها حج گذارده باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب عزیمت کرد که عمره بگذارد او را
اجازت داد و برادر او را عبد الرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم ست و شرط ست که احرام عمره از بیرون حرم بود
رفتند و احرام بست و بمکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شده و بمحصب رجوع کرد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس ندا فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بطواف وداع رفت و از انجا از اسفل مکه از کدی بضم کاف مقصور آمد از باب شبیکه بضم شین معجمه و فتح با مصغرا بمدینه روان
برخلاف راهی که بآن درآمده بود که اعلای مکه باشد و لعل حکمت شریف وی که در اختلاف طریق درآمدن و برآمدن
بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذاشت و بعض درینجا گفته اند درآمدن از جانب علو برای تعظیم
مکان و اعلای شان وی بود و برآمدن از جانب سفل بجهت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت
ابراهیم علیه السلام نیز همچنین بود و مصنف کلام متعلق نزول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بمحصب که مقدم برین کلام ذکر یافت کرد اعاده کرده فصل را ببیان تمام کرد و گفت و در تحصیب یعنی نزول آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در محصب اختلاف ست علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود که ابو رافع اتفاقاً خیمه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را انجا زد و از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباس برین ست گفته است
و لیس التحصیب بشیء یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در محصب چیزی داخل مناسک حج

نیست انما هو منزل نزله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی منزلی بود که اتفاقاً فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وی رواه البخاری ولیکن پوشیده نیست که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزول کرد در وی اگرچه نه بر سبیل نسک و تعبد بود اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین نیز آن را میکردند و امام محمد در موطا می آرد که امیر المومنین عمر رضی میگذارد ظهر و عصر و مغرب و عشا را بمحصب پس تر می درآمد مکه را در شب و طواف میکرد به بیت و میگوید که این بهتر ست و اگر نکند هیچ لازم نمی آید چیزی بروی و قول ابی حنیفه رضی نیست انتهی و غالب آنست که توقف و امهال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا وقت عشا بجهت اعتماد عائشه رضی بود تا اگر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد و چون این بنده ضعیف عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوهاب المتقی القادری الشاذلی رحمة الله علیه رحمة واسعة از منی بمحصب آمد نماز ظهر درین مقام گذاردند و بخواب رفتند و نماز دیگر نیز ادا یافت شیخ رضی فرمود اکنون برآیید اینقدر در احراز سعادت اتباع درین باب کافی ست و فرمودند یکفی ان شاء الله تعالی و بعض میگویند از سنن حج و تمام مناسک اوست چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منی فرمود انا نازلون غدا یعنی که ما فرود آییم گاه نیم فردا ان شاء الله تعالی بخیف بنی کنانة حیث تقاسموا علی الکفر یعنی آنجا که با یکدیگر سوگند خورده و عهد گرفته بودند کافران بر کفر و مراد بخیف بنی کنانه همین محصب ست چه قریش و بنی کنانه آنجا میان خود سوگند خوردند و عهد بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب اینچنین ست در نسخهای کتاب و در بعض روایات بنی عبد المطلب یافته میشود و اول صحیح تر ست و مطلب برادر هاشم ست عم عبد المطلب آمیزش نکنند و مناکحت و مواصلت و مبایعت ننمایند تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل این مبحث در اواخر کتاب در فصل جهاد و آداب آن بیاید ان شاء الله تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بنزول در محصب قصد کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در آن محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که او را اعطا کرد بجا آرد و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده که گفت از سنت ست نزول بابطح در شبانگاه روز نفر و نیز امر میکردو رضی بتحصیب در شب نفر در هدایه میگوید که اصح آنست که نزول درین مکان سنت ست و از مناسک حج ست زیرا که نزول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین مکان تعبد بود از برای نمودن بمشرکان لطیف صنع و کمال قدرت حق را جل و علا که با وی کرد لعد از آن سنت شد چنانکه رمل در طواف کرد از برای اظهار جلادت و شجاعت مر مشرکان را پس از آن سنت شد انتهی والله اعلم

فصل

در دخول خانه کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما و فقها بر آنند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که حج کرد درآمد درون کعبه رفت و رفتن باندرون کعبه از سنن حج ست اما احادیث و آثار دلالت بر آن میکنند که دخول وی صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرت ست و در بعض روایات صحیحین ثابت ست که ابن عمر گفت دخل رسول الله درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتح مکه در روز فتح مکه علی ناقة لاسامة سواره بر ناقه که مر اسامه بن زید را بود حتی اناخ بفناء الکعبة تا آنکه نشاند ناقه را در صحن خانه کعبه فدعا عثمان بن طلحة پس خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان بن طلحه را فقال ائتنی بالمفتاح تا بیارد کلید در کعبه را فجاء به ففتح پس آورد و عثمان بن طلحه کلید را و بگشاد در کعبه را فدخل النبی پس درآمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حای مهمله و جیم و آل ان ایشان را شیبی میگویند نسبت بشیبه
که برادر این عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفتح مکه
آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدانت کعبه را با سقایه برای وی جمع کند
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی رض را بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد و پس این آیت
نازل شد ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بعثمان بسپارد و با وی
عذر خواهی کند چون علی رض مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی و ایذا کردی و این زمان بعذر خواهی
چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بر وی برخواند عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمدا
رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین برپاست مفتاح و سدانت در اولاد ایشان است
تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شیبه نام داشت بسپرد و عثمان را پسری نبود و در
روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والده خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والده اش
از دادن ابا آورد عثمان گفت والله کلید بدهی و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت و بحضرت
آورد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک خود بکشاد و ابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که
گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه و پنجشنبه نمی کشادند روزی آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نزد من آمد و التماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه در آید من با وی درشتی کردم و سخت گفتم وی
صبر کرد و حلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بینی تا هر جا که خواهم آنرا بنهم من
گفتم مگر قریش در آن روز هلاک شوند و خوار گردند آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امر وی خواهد بود و چون
روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم و از دست من بستد و هم بدست من داد گفت بگیر تا روز قیامت نستانند
او را از دست شما مگر ظالمی و فرمود یا عثمان امین میگیرم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد بشما از بیت یا عثمان
نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و می نهم آنرا در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک
رسول الله و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درون کعبه در آمد و اسامه و بلال و طلحه نیز با آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در آمدند فاجافوا علیهم الباب یعنی بر بستند در خانه کعبه را ساعتی هدیه از زمان ثم فتحوه پس بکشادند
در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم را و زود رسیدم بایشان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا علی
الباب پس یافتم بلال را بر در فقلت پس گفتم این صلی رسول الله کجا نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در درون
کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیش و در روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست چپ خود
و دو عمود را از دست راست و سه عمود را پس پشت خود و بود خانه کعبه در آن روز بر شش عمود و در تاریخ مکه مذکور است
که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درون کعبه گفت بگردان میان خود و میان دیوار
دو ذراع یا سه و گویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بایستد سه ذراع از دیوار بایستد
و اگر کمتر ازین باشد زانوها یا دستها یا روی او در مکان قدم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد یعنی از
در که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسیت ان اسأله کم صلی فراموش کردم

که بپرسیم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند رکعت گذارد و این حدیث صریح ست درانکه دخول بیت ازان
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح مکه بود و اگرچه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده بی تقیید بحج یا بالفتح
چنانکه صاحب مشکوة آورده است ولیکن بقرینه روایات صریحه در تقیید آن بفتح محمول بران خواهد بود والله اعلم
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از درآمدن فرمود که انی دخلت البیت بدرستی که من درآمدم خانه کعبه را
و وددت ان لم اکن فعلت ودوست میدارم که کاشکی نمیکردم این کار را یعنی درآمدم انی اخاف ان اکون اتعبت
امتی من بعدی زیرا که من میترسم که در مشقت انداز م امت خود را که درآمدن در کعبه بعد از من سنت نمودارا
تعب کشند ترمذی وابوداود از عائشہ رض آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خوشحال پس ازان باز آمد غمگین پرسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی ومحزون باز آمدی فرمود بکعبه اندر
درآمدم واگر میش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم درنمی آمدم می ترسیم که امت من در تعب افتند وعائشہ در خواست
کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله وسکون جیم جایی ست در جانب شمال کعبه واورا حجر ازان گویند که
محجور ومتروک گشته از درون خانه وبیرون افتاده ازان دو رکعت بگذار که همچنان ست که در کعبه گذارده زیرا که وی
در اصل داخل بیت ست بعد ازان بیرون افتاده واین قصه عائشہ رض نیز دلیل ست برانکه دخول کعبه در سال فتح مکه بود
زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت وی که نذر کرده بودم که چون پروردگار
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانه آنرا دو رکعت درون خانه کعبه بگذارم وچون فتح شد ادای بوفای آن نذر
ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل
خانه است وقوم تو بیرون کردند اورا وقتیکه بنا کردند کعبه را الحدیث وچون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود
که قضیه درآمدن در کعبه در سال فتح بود به همین قدر از بیان اکتفا کرد و بروایت بلال که مثبت نماز گذاردن ست در کعبه
وراجح ست اقتصار نمود وبذکر روایت اسامه که نفی نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه میکند تعرض
نکرد و اختلاف بین الحدیثین وتطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری ومسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت
خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون درآمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن ونگذارد نماز
دروی تا بیرون آمد وچون بیرون آمد بگذارد دو رکعت پیش بیت وفرمود هذه القبلة وهم بخاری ومسلم از ابن عمر آورده
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد واز اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در جمع
وتطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد وطبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد اعتماد
نمود بر غیر خود وآنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلا تناقض
وامام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال زیرا که وی مثبت ست وخبر مثبت مقدم ست
بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم ست که با نافی نیست کما تقرر فی اصول الفقه وتوانند که چون در کعبه درآمدند ودر بستند
هر کس در ناحیه بایستاده ومشغول بدعا گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در دعا دید پس مشغول شد
اسامه در ناحیه از نواحی بیت وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ناحیه دیگر وبلال چون قریب بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بود نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بدید واسامه چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید

ونماز خفیف بود و دربسته اگر یکی که نزدیک بود دید دیگرے که دور بود ندید و دربنا شد وبعض گفته اند که اسامه را
آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بکارے بیرون فرستاده بود ازان ندید وموید این ست که ابوداؤد طیالسے از
اسامه مے آرد که گفت درآمدم بارسول اللہ صلے اللہ علیه وآله وسلم پس دید آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم صور
منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوے از آب زمزم بیارم آب آوردم وبدان آب آن صور تها را شست
ومحو گردانید کذا فی فتح الباری وانا وقوف در ملتزم وآن مابین حجر اسود و باب کعبه را گویند زیرا که التزام میکنند
آنرا وے چسپند بدان ومسافت مابین آن یکیلع ست چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگرے بر حجر
در سنن ابوداؤد واز عبد اللہ بن عمر روایت میکنند که پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود
که حجر اسود درو ست و در کعبه ایستاد و روے و سینه را بر دیوار کعبه نهاد و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر دیوار
کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت کرده اند بی تقیید بحج یا روز فتح این احتمال دارد که
در سال فتح بوده باشد وهمانا که در هر دو سال بوده چه مجاهد وشافعے وجماعتے از اعلام علما میگویند مستحب آنست که
بعد از طواف وداع در ملتزم بایستد و دعا کند چه هیچ آفریده در ان محل حاجتی را از حضرت رب العزة نخواست الا
که حاجت وی روا باشد باین نقل بودن وی در حج تائید بیاید اما وجود وے در فتح بر احتمال ست و چون نماز
صبح بگذارد برابر کعبه و در ان نماز سوره والطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب ست که در وقت وداع کعبه بر سر
زمزم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم همچنین کرد بنفس نفیس خود دلوی
ازان بر کشید و بخورد و بقیه آنرا در چاه انداخت و در وقت وداع بازپس برود متحسر اشتیاقا کذا فی الهدایه
و چون آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم در راه مدینه بمنزلے رسید که آن را روحا میخوانند در شب جمعے از سواران
دید برایشان سلام کرد پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد کودک
خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول اللہ این طفل را حج درست باشد فرمود آرے او را حج باشد و ترا
که تعهد و تربیت وے میکنی نیز ثوابی باشد یعنے اگرچه حج بر وے واجب نیست و بدان مکلف نه ولیکن اگر بکند
صحیح ست چنانچه حکم سائر عبادات صبی ست وصبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت
فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی اللہ علیه وآله وسلم
در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدینه را شب نه درآید و عادت شریف در قدوم آوردن
بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و سنت سیدست که مسافر بعد از قدوم مبشر
خبری بخانه بفرستد تا اهل خانه مستعد و متهیه قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بتصور عظمت و کبریای الهے و ظهور
آثار قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهده انوار و اسرار این بلده طیبه و ملاحظه شرف و بزرگی این مقام عالی
سه بار تکبیر گفت و بعد ازان بسنت مستمره خود که در وقت درآمدن ببلد داشت و بشکرانه اعانت و نصرت و اکمال
دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا اللہ وحده لا شریک له الملک وله الحمد
وهو علے کل شئ قدیر آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق اللہ وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب

و حدود سیس در مدینه در آمد و الحمد لله علی اتمام النعمة و نعمة الاتمام

فصل در بیان ذبائح

بدانکه ذبایح که بذبح آن ازین حیثیت که ذبح ست قربت و طاعت حاصل آید سه نوع ست یکی هدی ست که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را در عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیا نیست که چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه جوابش آنکه اشارت کردیم که مراد حصول قریب بنفس ذبح ست و از ان حیثیت که ذبح ست و در غیر صورت که ذکر کرده شد هر چند که اگر قیمت او را دادے نیز قربت که بجهت مواسات فقراست حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان هر یکے ازینها فصلے علیحده عقد کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از برای هدی هم گوسفند فرستاده و هم شتر و از جهت امهات مومنان گاو را هدے کرد چنانچه گذشت و ادنای هدی شاة ست و اعلی شتر و گاو و چون بحج میرفت هدے را برابر می برد چنانچه سابقاً معلوم شد و هر گاه که بعمره رفتی هم هدے را برابر بردے و سالی که اقامت بودے هدے را در صحبت دیگران بمکه فرستادی اما در ان حالت چیزی از انچه بر محرم حرام شود بروے حرام نشدے یعنے اگر خود اقامت کردے و هدے بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و احکام احرام بجا نیاورد چنانچه در صحیحین از حدیث عائشه رض آمده که گفت یافتم من قلادهای بدن پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تقلید کرد و اشعار نمود و اهدا کرد آنرا بحرم و حرام کرده نشد بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزے از انچه که حلال کرده شده بود او را و طیبی گفته که این اهدا بدست ابو بکر صدیق رض بود که در سنه تاسع پیش از رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صریح آمده که گفت عائشه رض بافتم من قلائد بدن نبی را صلی الله علیه و آله و سلم از پشم رنگین که نزد من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این باتفاق ست میان علما نعم اختلاف ست که بتقلید هدے محرم میگردد یا نه نزد امام ابو حنیفه میگردد همچنانکه بتلبیه ولیکن اگر همراه خود برد و سوق کند اما اگر بدست دیگران بفرستد نه و طیبی گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آن را که هدی فرستاد و خود نرفت بوجوب احکام احرام تا برسد هدی بمکه و نحر کرده شود و این قول که عائشه رض فرمود اشارت کرد برو قول ابن عباس و عادت آن داشت که چون گوسفند هدی باشد تقلید کند و در گردن آن چیزی بیاویزد که علامت هدے باشد چنانچه در صحیحین از عائشه رض آورده که گفت اهدا کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکبارے غنم را پس تقلید کرد آنرا و نزد امام ابو حنیفه تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکنند که فرمود لا تقلد و الغنم و ترمذے نیز حدیثی در تقلید غنم بدے آورده و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم از صحابه و غیر هم که قائل اند بتقلید غنم و ازین عبارت معلوم میگردد که بعضے از ایشان قائل نیستند بدان پس مذهب ابی حنیفه موافق قول این بعض ست و لا بد چون بعضی از صحابه برین باشند و این امری نیست که باجتهاد دریافته شود و سماع از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و چون شتر هدے کردے هم تقلید بودی و هم اشعار که شق سنام بعبرست طعن و بیان آن از پیش کرده شد و ما تحقیق خلاف ابو حنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است و بدنه نزد غیر امام ابو حنیفه نام شتر ست و نزد امام ابی حنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقر نبود مصنف گفت و چون هدے را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هر چه از ان بر هلاک مشرف شود آنرا ذبح کند

بعد از ان نعل وی را که قلادهٔ اوست بخون وی بیالاید و رنگ کند و بر صفحه وی زنند تا علامت باشد بر آنکه وی هدی ست
و بگذارد کسے از ان جماعت که رفقای وی باشند گوشت وی را نخورد چنانکه مسلم از ابن عباس آورده نه اغنیا و نه فقرا
چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر در ان ست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کنند و این قول شافعی و
احمد و اسحق ست و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد بهمان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه ناخوردن مخصوص با غنیاست
و اطلاق حدیث نیز محمول بران ست چه تصدق بر فقرا بهتر ست از ان که آنرا برای سباع بگذارند و اینها میگویند که اهل
بوادے در دنبال ایشان میرسند و منتفع مے شوند ولیکن این محتمل ست یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه
مخصوص ست بهدے تطوع و اگر واجب بود بجاے آن هدے دیگر گیرد و این مذبوح را هر چه خواهد کند بخورد
یا بفروشد یا تصدق کند. و زرکشی درین باب اثرے از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین و در
حدیث ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور ست حمل هدی بر تطوع کرده ولیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید
نذر کردم این هدے معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب ست از غیر معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی
میگوید که این در انست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد زیرا که بمجرد تقلید از ملک وی
نمی برآید و این مذهب شافعی و جماعهٔ از اهل علم ست و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب انتهی
و شتر و گاو را از هفت کس هدے میکرد این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب وارد یافته
و در حدیث ترمذے و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق همین ست و نیز گفته که این حدیث
غریب ست نمی شناسیم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند
یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت رکوب هدی را در وقت حاجت آن مقدار که مرکوب دیگر بیابد
در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو او گفت
این بدنه است فرمود سوار شو آنز گفت بدنه است فرمود سوار شو ویلک شک راوی ست که این کلمه را در کرت ثانی فرموده
یا ثالث و ترمذے از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع ویحک یا ویلک و گفت هذا حدیث حسن صحیح
و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد
و اسحق ست و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه نیست و در هدایه میگوید که هر که
سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی ست سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف
عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج ست و اگر سوار شد و بسبب سوارے وی بدان نقصانی راه یافت بر وی ست
ضمان آن نقصان و اگر بدنه شیرے داشته باشد نه دوشد و آب سرد بر پستان وی می پاشد تا شیر منقطع گردد و این بر تقدیرے
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند ضمان دهد انتهی و شتر را ایستاده
و دست چپ بسته نحر میکرد و در وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون گوسفند را ذبح کردی پای مبارک بر صفحه گوسفند نهادی
سنت در ابل نحر ست ایستاده و دست چپ بسته نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقره و غنم ذبح ست
خسپانده بر جانب چپ پای کشاده در صحیحین از ابن عمر آمده که وے بر مردی گذشت که خوابانیده بود شتر را و نحر میکرد

گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت بسم الله الله اکبر
و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز ست ولیکن نحر در ابل افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و مباح
کرد امت را که از هدی و ضحایای خویش بخورند و توشه کنند در غیر صورت مذکوره سابقا و در ابتداء اسلام
که در مردم تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منهی عنه بود و در آخر عمر و سعتی در ایشان
در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید کذا جاء فی الصحیحین و نزد امام ابو حنیفه جائز ست اکل
از هدی تطوع و تمتع و قران زیرا که اینها دم نسک اند پس روا باشد خوردن از آن بمنزله اضحیه و بصحت رسیده که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت ولیکن از هدایای دیگر که در باب
کفارات جنایات ست جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود نخوری تو و رفیقان تو از آن چیزی در هدایا
بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه و گوشت هدی را گاه قسمت
میکرد و گاه میفرمود که هر کرا حاجت ست برای خود قطع کند ابو داود از عبد الله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آنرا پس سوال کردم از آن کسیکه
در پهلوی وی بود که چه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه
از آن و مصنف میگوید که بعض علما ازین قول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت
در نثار یعنی اگر کسی مالی را نثار میکند افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رخصت و اباحت فرمود اگر مقصود جواز غارت ست بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر
باذن ست هیچ اشکال نه و هر هدی که در عمره برابر بردی و بمکه رفتی و عمره گذاردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شد
در حدیبیه که همانجا نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم ست و بعض او حل و هدی که در حج بودی
در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود بیکبار بیش نبود در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
یعنی هذا المنحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکة منحر و همه کوچهای مکه و راه های او منحر ست
اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص ست که منحر النبی ست و شک نیست که نحر در آن مکان
افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند
در آنجا و اصل مکان برای نحر هدایا حرم ست و در خصوص این امکنه اولی و افضل و اما هدی نذر جائز ست نحر و ذبح
آن در هر مکان و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هیچ هدیی را نحر نکردی و این طریق اولی است
چه هر گاه در روز نحر پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نحر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابو حنیفه جائز ست
ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی ست و در روز نحر افضل اما دم متعه و قران مخصوص بروز نحر ست
زیرا که آن دم نسک ست پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع جائز نیست مگر در روز نحر و این امور
که مذکور میشوند همچنین بود در روز عید اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در ما سبق
مذکور شد

فصل در قربانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف ست ائمه را که قربانی واجب ست یا سنت

مذهب امام ابوحنیفه و صاحبیه آنست که واجب ست بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت
موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی و سنت ست
بر غیر وی و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد آنرا آیا بواجبه
موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوک در دین و این معنی قریب تر ست دلیل وجوب حدیثی ست که ترمذی
و ابوداود و نسائی از مخنف بن سلیم آورده که گفت بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقف بعرفات پس
شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب ست و در هدایه آورده که آن حضرت
فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای مارا و امثال این تشدید و
تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه فصل لربک وانحر نیز دلیل آن می آرند که مراد بصلوة عید اضحی
و نحر اضحیه است بدلیل صیغهٔ امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم و اعظم عطایای الهی ست
و مراد بدان خیر کثیر ست در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم ست که احمد و ابن ماجه آن را روایت
کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس رض آورده
انفاق کرده نشد مال در چیزی که افضل از نحیره روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت اضحیه
خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابوداود والترمذی پس معلوم شد
که در امت کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم اورا کافی ست و این احادیث نزد
تامل نص در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرموده سه چیز ست که بر من فرض ست و شمارا تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر بثبوت و صحت پیوندد این حدیث و بالجمله
فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ترک اضحیه نکردی
ترمذی از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه
بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا و تشدید آن جمع اضاحی بتشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چارپایه بعد از نماز
عید اضحی تقربا الی الله از آنچه جائز ست ذبح آن در ان و تسمیه روز عید باضحی از جهت مشروعیت صلوة ست در وی
نزد ارتفاع نهار و مشروعیت ذبح بعد از وی و گوسفند دنبه دار را ذبح کردی یعنی اگر گوسفند قربانی کردی این قسم
کردی از جهت جودت و نفاست وی و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد اعاده
کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی ست که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث
صحیحه درین باب بسیار ست و در هدایه میگوید که وقت اضحیه میدر آید بطلوع فجر از یوم نحر ولیکن جائز نیست مر شهریان را
مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز ست زیرا که برایشان نماز عید
نیست و عدم جواز جهت خوف فوت نماز ست بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهری است و میگوید اگر مضحی
در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز ست پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه زیرا که معتبر
مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد باین حیله درست افتد و
میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذاردند و هنوز در عیدگاه نگذارده اند جائز ست از جهت صحت آن نماز

و در عکس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن بعد از ذبح امام ست و پیش ازان جائز نبود و احادیث
که در اشتراط بعد صلوٰة سبب اشتراط بعد ذبح امام آمده حجت ست بر ایشان کذا فی الهدایة امازرکشی حدیثے از جابر بروایت
احمد و مسلم آورده که نماز گذارد با ما پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بمدینه و پیشے نمودند جماعه و نحر کردند بگمان آنکه آن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که هر که پیش از نحر وے نحر
کرده است اعاده کند بنحر دیگر و فرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم و این مگر نزد امام ابو حنیفه
مخصوص بزمان نبوت باشد تا او با معه صلے الله علیه وآله وسلم پس ائمه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذهب
امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و بس اگرچه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
چه خطبه بمنزله جزو نماز و ملحق بدوست دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مضے اینقدر وقت که در وے نماز
یا نماز بخطبه یا نماز و خطبه و نحر امام گنجایش دارد جائز ست زیرا که نماز گاهی پیشتر کرده مے شود و گاہے پسِتر
و نیز شاید نکنند پس مضبوط و معتبر مضے آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز ست
چنانچه مذهب امام ابو حنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه دران و بیان که اضحیه از ابل و بقر و غنم ست
و از غیر آنها جائز نه و نقل کرده نشده ازان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم و نه از صحابه که بغیر این سه نوع از ذبائح تضحیه
کرده باشند و لیکن غنم دو صنف دارد معز که آنرا بز گوسپند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموش یعنے گاو میش
از جنس گاو ست و از جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز ست و ثنے از ابل پنجساله را گویند و از بقر دوساله و از غنم یکساله
همچنین ست در هدایه و مذهب حنفیه اینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز بدوساله و در قاموس نیز همچنین
گفته و در کتاب مذهب مالک ثنے غنم یکساله و ثنے بقر سه ساله و ثنے ابل شش ساله را گفته و در مذهب امام احمد
نزد اکثر اصحاب ایشان ثنے غنم یکساله و نزد بعض دوساله و از بقر دوساله و از ابل پنجساله و وجه تسمیه ثنے آن گفته اند
که درین عمر ثنایا که دندان پیش ست مے انداز دو این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در انست که در همه جا بود و سنه
نیز بمعنے ثنے آمده از سن بمعنے دندان یا بمعنے سال و بالجمله از اقسام این ذبائح برای تضحیه ثنے شرط است با اختلاف
که در تفسیر آن گذشت مگر در ضان که جذع از وے نیز کافیست و در هدایه گفته که جذع از ضان در مذهب فقهاء آن بود که شش ماه
تمام بروے گذشته باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یکساله
و ازینجا پیدا است که مسنه غنم نزد ایشان دوساله را گویند و بقولے شش ماهه نیز آمده و در مذهب مالک یکساله و
بقولے هشت ماهه و بقولے ده ماهه و در مذهب امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولے شش یا هفت ماهه
و خرقی که از کبار علماء مذهب ایشان ست از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جذع آن وقت گویند که پشم وی
ایستاده شود بر پشت و حاصل ثنے از جمیع اقسام جائز و کمتر ازان کافی نه مگر در ضان که کافی ست و احادیث
درین باب ورود یافته در جامع الاصول از مسلم و ابو داود و نسائی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه و
آله وسلم ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید درین تقدیر جذع از ضان را و در هدایه درین
حدیث بجاے مسنه ثنایا آورده و معلوم شد که ثنیه و مسنه بیک معنی ست و ابو داود و نسائی از عاصم بن کلیب از
پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردے از اصحاب رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سلیم

پس عزیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وے منادی را که ندا در داد که گفته است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جذع از ضأن وفا میکند بانچه وفا میکند ثنی از وے و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم را بسیار از قسم جذع در مدینه نزدیک عید اضحی پس کاسد شد بر من و نمی خرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم از ان گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود نیکو اضحیه است جذع از ضأن پس هجوم آوردند مردم و همه بردند آن همه را از من ع از بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان همان جذع از ضأن ست بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده و اما جذع از معز روا نبود و آنچه در صحیحین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو برده پیش از نماز پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاة تو شاة لحم ست یعنے نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله نزد من جذعه است از معز فرمود ذبح کن و جائز نباشد از غیر تو پس ازان فرمود هر که ذبح کرد پیش از نماز ذبح نکرد مگر برای نفس خود و هر که ذبح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را و چون معلوم کردی آنچه ذکر کردم دانستی که قول مصنف که گفت و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از میش یکساله و از غیر میش دو ساله رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دارد و در جذع ضأن را تفسیر بیک ساله کند و ثنی زاید و ساله و لیکن این بیان قاصر ست فتدبر و مجموع روز عید و سه روز ایام تشریق ایام ذبح ست مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم نحر ست و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز ست بعد از روز اضحی و نیز آورده که رسیده است مالک را از علی بن ابی طالب رض مثل آن و زرکشی آورده در شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس ست رضی الله عنهم اجمعین و از امام احمد آورده که گفت منقول ست از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثه و در روایتی پنج از صحابه مذکور نیست گفته غیر انس و این بے سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات نتوان کرد و نزد شافعی ایام ذبح سه روز ست بعد یوم نحر و ما حدیثے درین کتب برین قول نیافتیم جز آنکه ایام اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در هدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض ست و ما اخذ بمتیقن کردیم انتهی و نیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحی فوق ثلثة ایام و هرگاه که ادخار لحم بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و اگرچه نهی از ادخار منسوخ شد اما ازینجا لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح بعد از سه روز چه این دو حکم ست و از نسخ یکی نسخ دیگرے لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیه تامل و از سنن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که میفرمود هر که خواهد که قربان کند چون ماه ذی الحجه ببیند از موی و ناخن خود چیزے دور نکند و ازین روز در صورت محرمان می باشد مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون ببیند هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس گو که امساک کند از موی خود و ناخنان خود و در بعض روایات آمده حتے یضحی و بعضے از علماے مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم ست و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عائشه رضی الله عنها که گذشت که میبافتم من قلاید هدی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را

وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی چیزی از انچه
حلال کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد و لابد رسیدن هدی تا عشر ذی الحجه میبود زرکشی
گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی ست چه آنرا برای امت فرمود شاید که انچه در حدیث عائشه آمده مخصوص بحضرت
وی باشد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع ست مگر از جمعه تا جمعه دیگر شاید که عائشه آنرا
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک
بروز اضحی پس اطلا کردند یعنی نوره زدند جماعه یعنی از اهل حمام گفتند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم
سعید بن مسیب را مذکور کردم این سخن را با وی گفت یا ابن اخی این حدیثیست که مردم فراموش کرده اند آنرا
و ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون به بینید ماه ذی الحجه را الحدیث تنبیه انچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار ست
نه التزام لباس محرمان نیز ظاهر از حدیث سعید المسیب و انچه زرکشی در تطبیق حدیث عائشه با حدیث ام سلمه
گفته نیز همین ست پس قول مصنف در صورت محرمان نمی باشد باطلاقه محل سخن ست والله اعلم و وی فرمود

که از برای قربانی فربه تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا کنند و بریده گوش و شکسته سروان و یک چشم

و شکافته گوش و دریده گوش و انچه مقدم گوش وی یا موخر گوش وی یا موی وی برابر بریده باشد این مجموع را قربان
نکنند این مجمل ست و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و
ابوداود و غیر ایشان از براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه چیز ست
که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار ست العرجاء
البین ظلعها ای عرجا یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بپای خود تا به منسک رسید کذا فی الهدایه
و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف زیرا که این سبب نقصان لحم
و سفیدی بهزال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جائز ست والعوراء البین عورها دوم ازان چهار که روا نیست
ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر ست یک چشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر و لیکن مختلف ست
روایت از امام ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز ست و اگر زیادت بر ثلث
رود جائز نه پس ثلث را قلیل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای ورثه جائز ست پس
قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جائز نیست و اگر کمتر ازان رود جائز
پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و اما ربع
از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم
باقی ماند جائز ست و در نصف دو روایت ست از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذاهب از چشم دقتی دارد و گفته اند
که طریق شناخت آن اینست که گرسنه داشته شود گوسفند را یک روز یا دو روز بعد ازان چون علف از دور نمایند بدود
بسوی آن بعد ازان بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حد معین از مکان
که اگر دورتر ازان بنهند نبیند پس علامتی گذاشته شود بران حد پستر بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود

لبوسها و علف اندک اندک تا حدے معین و برین حد مکان نیز گذاشته میشود علامتے بعد ازان نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث ست ذاهب ثلث ست و اگر نصف ست نصف و علی هذا القیاس و المریضة البین
مرضها سوم از انچه جائز نیست ذبح آن بیماری ست که ظاهر ست بیماری او بحدی که امید به شدن وے نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب لاغرے ست بعد ازان لاغر بصریح جدا کرد و فرمود و العجفاء التی لا تنقی چهارم
لاغر که مغز در استخوان او نمانده و در بعض روایات آمده والکبیر الذی لا ینقی بجاے و العجفاء التی لا تنقی و اما آنچه
که سبب نقصان و عیب بود نه آنکه سبب لاغرے گردد آنست که از امیر المومنین علی آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم که تضحیه نکنیم مقابله را و نه مدابره را و نه شرقا را و نه خرقا را مقابله بفتح با آنکه بالاے
گوش او بریده شده است مدابره آنکه پایان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابله آنکه فراخ کرده شده است در باطن گوش
وی و مدابره آنکه در ظاهر آن بود و نووے گفته که مشهور قول اول ست و شرقا بمد آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا
آنکه سوراخ کرده باشند در گوش وی سوراخ مستدیر و ابن ماجه از علی مرتضی آورده که نهی فرمود رسول خدا صلے الله علیه
و آله و سلم که تضحیه کنیم عضبا را یعنی شکسته شاخ و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر بریده
درینجا اکثر ست باختلاف روایات در تفسیر آن و معرفت آن درینجا غیر معتبر ست و در هدایه بریده دم را نیز روا نداشته زیرا که
دم عضوی کامل ست و جمّا را یعنی شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضے متعلق نیست و همچنین خصے چه گوشت ان لذیذ
و خوشتر ست و مجنونه که آنرا ثولا گویند اگر علف میخورد نیز جائز ست و جربا یعنی گرگین اگر فربه است نیز جائز زیرا که
جرب بر پوست است نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما هتما که دندانها ندارد در مروے از امام ابی یوسف آنست
که معتبر دران کثرت دندان و قلت آنست و بروایتی دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن ست
جائز و الا نه و سکا آنکه در اصل خلقت گوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد بازیادتی انا قول ویرا که گفت یا سمے ویرا بریده باشند ذکرے
و بیانے در کتب یافته نشده و الله اعلم و باید انکه این بر تقدیریست که این عیوب مذکوره در وقت شرا قائم باشد و اگر
سالم خرید بعد ازان معیوب شد اگر غنی ست بجای وی دیگر دهد و اگر فقیر ست کفایت میکند و اگر وقت ذبح عیبی
پیدا کرد باکی نیست و اگر اضحیه گم شده یا دزدیده شد و دیگرے بجاے او بخرید بعد ازان گم شده و دزدیده پیدا شد
اگر غنی ست یکی ذبح کند و اگر فقیر ست هر دو کذا فی الهدایه و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
قربانی در مصلی ذبح کردے جابر میگوید حاضر بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم چون نماز گذارد و خطبه کرد
و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلاے عید آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم منبر داشت یا نه در باب عید کرده شد کبشی را
یعنی میش نر که آنرا قچقار گویند بیاوردند و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله و الله اکبر هذا عنی و عمن لم یضح
من امتی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم ست با مسلمانان قوم که خود که ایشان را
درین عمل شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت ست از ذبح ایشان بذبح آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم [illegible] که
مخصوص بود و فقرا که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته [illegible]
ابی داود و ابن ماجه و دارمے و مسند احمد ثابت ست که ذبح یوم النحر و در روایتے یوم الذبح سینے ذبح کرد عضرشا

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار را املحین الملح آنکه بیاض وی بیشتر بود
از سواد وبعض تفسیر کرده اند آن را بدی بیاض شدید موجوئین کوفته شده خصیتین وی یعنی خصی فلما وجههما پس چون
که گردانید روی آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و
ما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات را خواند پس ذبح کرد وامر الناس بالاحسان فی الذبح
این کلام چنانچه در جامع الاصول ومشکوة وکتب دیگر مذکور ست داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا ست که احمد ومسلم
وترمذی وابوداود ونسائی وابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل را وچون ذبح کنید نیک کنید ذبح را وتیز کنید کارد را ورها کنید ذبیحه را وظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در اثبات
که داخل ست شاید که در بعض روایات آمده باشد واحتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد وترجمه اش آنست که
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باحسان ونیکی کردن در وقت ذبح ومیفرمود باری تعالی
بر همه چیز احسان ونیکی نوشته است پس چون ذبح کنید احسان کنید وچون قتل کنید احسان کنید واحسان در ذبح
چنان بود که کارد وتیغ را تیز کنند تا زود تمام شود وعذاب نکشد ودر قتل نیز همچنین خواهد بود وبعض ذبایح را در عضو بعض
ذبح نکنند وپیش از کمال وتمام موت وسکون اعضا وسرد شدن مذبوح سلخ نکنند ودر حدیث عائشه آمده است که رسول خدا
امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پی سپر میکرد زمین را در سیاهی ومی نشست در سیاهی ونظر میکرد در سیاهی
یعنی پای وشکم وچشم وی سیاه بود پس گفت یا عائشه کارد بیار وآنرا تیز کن بسنگ پس بگرفت کارد را وگرفت
کبش را وبخسپانید اورا وذبح کرد وگفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد رواه مسلم **فصل** در سنن حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت ست نزد امام مالک وشافعی واحمد در مذهب مشهور وبروایتی
از وی واجب واکثر احادیث ناظر در عدم وجوب ست الا حدیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وچون اغلب
احادیث دران جانب ست این نیز محمول بر تاکید سنت واستحباب خواهد بود ومؤید آنست که امر تسمیه یعنی نام نهادن
مولود نیز بدان مقرون واقع شده وتسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه بمجرد آنکه قران در ذکر موجب قران در حکم
ست بلکه ازان جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقة والمجاز وهرچه در اضحیه معتبر ست از شرائط
واحکام در عقیقه نیز معتبر ونزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید مارا چنین رسیده است که عقیقه
از رسوم جاهلیت بود ودر اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود ونسخ کرد صوم ماه
رمضان هر صومی را که پیش از وی بود ونسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود ونسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود همچنین رسیده است بما انتهی وبدانکه از ابوعبیده واصمعی وغیر ایشان منقول ست که عقیقه در اصل نام آن
موی ست که اول بر سر طفل بیرون می آید ودر وقت ولادت بر سر وی پیدا شده وتسمیه وی باین اسم
ازجهت آنست لانه یعق اللحم والجلد زیرا که آن موی عق میکند گوشت وپوست را ای یشقهما ویخرج یعنی شق میکند آنها را
وبیرون می آید وعق بمعنی شق ست یعنی شگافتن بعد ازان اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیه مسبب
باسم سبب پس مجاز متعارف شد بحدی که نزد اطلاق فهم کرده نشود ازان مگر ذبیحه وابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

وے انکار کردہ است این تفسیر را وگفته عق بمعنی قطع ست چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم ست پس عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این نام را مکروه میداشت چنانکه در موطا از زید بن اسلم از یکے از اصحاب آوردہ که گفت کسے سوال کرد از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عقیقه فرمود من عقوق را دوست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائر ست یا دمید اذ ذکر آنرا مکروه داشت و در روایت احمد ونسائی وابوداؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را وچون صحابه کراہت این لفظ از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهمیدند ادائے این مقصود بعبارتی دیگر کردند وگفتند نسک یعنی ذبح از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست میدارد که نسکے از فرزندان بکند باید که از پسر دو گوسفند کند واز دختر یک گوسفند وابوداؤد زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو در سنی باشند که جائز ست ذبح آن در اضحیه و در حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد وترمذے ونسائی از سمرة بن جندب و زرکشی از حسن از سمره آورده وگفته رواه الخمسة وصححه الترمذے وگفته که احمد ونسائی وغیر ایشان گفته اند که نشنید حسن رح از سمره رض مگر حدیث عقیقه را وان ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کل غلام رهینة یعنی مرهون وتا برای مبالغه است و در روایتی مرتهن بعقیقة در اکثر روایات بعقیقته بهاے ضمیر تذبح عنه یوم السابع از قبیل اضافه موصوف بصفت ست مثل مسجد الجامع ویحلق راسه ویسمی یعنی سر پسری در گرو است بصدقه که در وقت زادن میدهند وآن عقیقه است که ذبح کرده شود از وے روز هفتم وحلق کرده شود از وے موے سر وے ونام نهاده شود اورا امام احمد رحمه الله علیه میگوید معنی حدیث وتحریض که بر فعل عقیقه ووعیدے که بر ترک آن واقع شده ومرهونیتی که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلے از وے عقیقه کرده نشد وهم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس وممنوع ست از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه کرده اورا ندهند ومعنی رهن در لغت حبس ومنع ست وبعض میگویند معنی حدیث آنست که فرزند محبوس وممنوع ست از خیرات وسلامت از آفات وزیادت نشو ونما بر لغت محموده تا عقیقه اورا ندهند و نزدیک بانیست انچه گفته شده است که وے مثل شئے مرهون ست که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه زیرا که وی نعمتی است از نعم الٰهی که واجب ست مقابله آن بشکر وبعض میگویند مرهونست باذی وپلیدی زیرا که در حدیث دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی انچه چسبیده است بوی از خون رحم کذا قیل و در بعض روایات بدل ویسمی ویدمی افتاده که از تدمیه است بمعنی خون آلوده کردن وقتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست تفسیر کرده آنرا وگفت که چون ذبح کنند گوسفند را پاره پشم را از ان گوسفند گیرند وآنرا مقابل دارند با وداج وی یعنی بر رگهای گردن وی که آنرا بریده اند پس آنرا بجوئے که از ان ذبح مے چکد آلوده کنند وبر تارک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند وحلق سر کنند واین روایت را ابوداؤد آورده وگفته که این وهم ست از همام وانچه آمده است از تفسیر وے از قتاده منسوخ ست وروایت یسمی اصح ست وهمچنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده وایاس بن دغفل از حسن وهمچنین روایت کرده اشعث از حسن وهمچنین آمده در روایت ترمذی ونسائی ولهذا مصنف میگوید که صواب آنست که تدمیه نکنند زیرا که روایت یدمی تحریف بعضے از رواة ست که همام باشد چنانچه معلوم شد چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه حسن رض وحسین رض دو گوسفند ذبح کرد از هر یک یا از هر دو وتحقیق این بیاید مقصود اینجا آنست

که در عقیقه ایشان این فعل که تدمیه است نکرد و این فعل بود اید در رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابو داود از بریده
آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زائیده میشد مر یکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و میآلود سر او را بخون وی
و چون نوبت اسلام آمد ذبح میکردیم شاة روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و میآلودیم بزعفران و زیاده کرد درین حدیث
رزین تسمیه را و خطابی گفت چگونه امر کند بنجس کردن سر و آلودن وی بخون و حال آنکه امر فرموده است بازالت
از وی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر محلوق بزعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی از علماء
امام مالک فرموده لا باس به و بعضی تدمیه را بختان تاویل کرده و ذکر ختان بیاید و چون ذکر ذبح عقیقه اما بین علی الاجمال
کرد اکنون بتفصیل تحقیق آن میکند و میگوید و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه ابی داود
از ابن عباس آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین یک یک کبش و نسائی از ابن
عباس آورده که دو دو کبش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین و ترمذی از علی
آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن بیک گوسفند و فاطمه را فرمود که سرش بتراش و بوزن
آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درهم یا بعض درهم واقع
شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر که راوی این حدیث است در نیافته
است علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را
و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح یک
شاة را در عقیقه امام حسن و حسین استدراک کرد آنرا بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابیات است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر نمیکند
شما را که نر باشند یا ماده و در روایتی شاتان مکافیتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح است زیرا که جماعتی از اکابر
صحابه آنرا روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عائشه و ام کرز و بریده و سمره و ابی هریره و عبد الله
بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم و روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و نیز روایت کرده شده است
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقیقه کرد از حسن بیک شاة و بعضی اهل علم باین جانب نیز رفته انتهی و وجه دیگر در ترجیح
ذبح دو شاة از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت نبوت
دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از آحاد است مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فردی را بدان چنانچه در جواز
اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در اصول فقه
مذکور شده است تحقیق آن از انجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسنین مقدم است بر حدیث ام کرز چه آن
در عام احد که سال تولد امام حسن است بود و در عام دیگر که بعد از آنست سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در عام حدیبیه
است سنه ست و لابد آنچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای تایید حکم دو شاة از پسر و یک شاة از دختر
آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغری

وکبری و این مقتضی فرق ست درین باب یعنی درباب عقیقه نیز و فرق باین نهج بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه در امامت
و این خود منتفی ست بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی باین وجه که عقیقه پسر دو چند بود از عقیقه دختر و چون آمنی ورود یافته
است احادیث وارده بروی ارجح و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث انس چنانچه در بعض
روایات آمده وارد ست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت
معلوم وی نشد که کردند یا نه ذبح کرده اما در اسناد آن حدیث ضعفی هست و خالی از بعدی هم نیست والله اعلم و نیز
بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم ست چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نگردد در روز چهاردهم
کنند و اگر چهاردهم نیز میسر نگردد بیست و یکم و الا بیست و هشتم و الا در سی و پنجم علی هذا القیاس و بیک روایت
از امام احمد یک شاة پسر را در اول کند و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و نزد مالک نه
و نیز در کتب شافعیه مذکور ست که اگر پخته تصدق کنند بهتر و اگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاؤل بحلاوت اخلاق
مولود و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت ست و ابو رافع چنانچه ترمذی آورده و گفته که حدیث حسن صحیح میگوید
من دیدم که حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت رزین خواندن سورهٔ اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبد العزیز آورده اند
که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی ست که چون در خانهٔ مسلمانان مولودی می آمد نزد
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت و تحنیک مینمود بتمره باین نوع که تمر را
مضغ میفرمود و در کام مولود میمالید و گاهی بچیزی شیرین غیر تمر نیز میکرد و گاهی آب دهن مبارک خود را
در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله وسلم و اسماء بنت ابی بکر میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر
بمکه پس قدوم آوردم بمدینه و نزول کردم بقبا و زائیدم او را پس تر آوردم او را بر حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را در کنار خود و طلبید تمره و بخائید و بینداخت آب دهن
مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود صلی الله علیه و آله وسلم
پس تحنیک کرد او را بتمره و دعا کرد ببرکت و اول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود و خوشدل
شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با ایشان که یهود سحر کرده اند شما را تا از شما فرزندی تولد نکند
روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسماء و ذکر نکردند در وی تسمیه را و روایت کرده اند مانند آن از عائشه رضی
و ذکر کرده اند در وی تسمیه را و گفته و سماه عبد الله و اما تسمیهٔ مولود و نام نهادن او را سنت آنست که در روز هفتم
باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت همچنین ست ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر کرد بتسمیهٔ مولود
روز هفتم و دور کردن چرکنت از وی و عقیقه کردن و اما ختان بکسر خاء موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه چنانچه
در حدیث آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل و مراد اینجا بمعنی مصدر ست ختنان یعنی قطع ختان و وی سنت ست
نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام ست تا اگر اجتماع کنند اهل شهری
بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه اذان و امثال آن کذا نقل عن المحیط و واجب ست نزد شافعی و بعضی از مالکیه
و جماعهٔ دیگر از علما بر رجال و نساء و حجت آنها که قائل اند بسنیت این حدیث ست که احمد در مسند خود و بیهقی از ابی الملیح

بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الختان سنة للرجال مكرمة للنساء و احتجاج کرده بوجوب
آن بانکه حق سبحانه وتعالی امر فرمود باتباع ملة ابراهیم و بتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و بانچه روایت کرد ابو داؤد که گفت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم هر مردی را که اسلام آورد بینداز از خود موی کفر را و ختان کن و بانکه قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند صحت
صلوة را پس واجب بود ازالهٔ آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شرعیت ختان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود
بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن
ضعیف گردد بالجمله احساس و لمس بسطح مستور اتم و اکمل بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد و الاحق
شریعت ما که وسط و معتدل است میان جانبین افراط و تفریط تقلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقاً و نه افراط
دران و ختان موجب اعتدال است دران انتهی و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابوحنیفه نقل کرده اند که
فرمود لا علم لی بذالک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بران نه و از صاحبین نیز درین باب چیزی مروی نشده
و بعض گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه چیزی نیز درین باب روایت کنند و بعض گفته بعد از هفت سال
و بعض بعد از نه سال و بعض بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی الم آن را تواند برداشت و مصنف
میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند و لیکن
ظاهر آنست که مراد قرب وقت بلوغ باشد و الا کشف عورت مر بالغ را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ بمعنی
لغوی است یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت و سن تمیز و هوشیاری و لفظ بخاری درانچه روایت کرده از سعید بن
جبیر این چنین است که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل
چه کس بوده گفت بودم دران وقت مختون و گفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مرد را تا میرسید
و این صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شیئ است بوقتش را و نهایتش را
و ابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت
سه سال بود یا دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب است بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ مکحول شامی
که از تابعین است میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام روز هشتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده
سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه
وآله وسلم آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردی و میگفت دوست ترین نامها بخدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن است
از جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص
ذات پاک اوست و میگفت راست ترین نامها حارث و همام است اما اول زیرا که حرث بمعنی کسب است و هیچ کس
ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی ازینحال یا محبت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا
مزرعهٔ آخرت است و هر کار را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن
خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بدخوئی و ظاهر
آنست که غیر این اسمای مذکوره انچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعض اسما بطریق

تشبیل ست و همچنین در اسما که ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابو هریره آمده که
اخنی و در روایتی اخنع اسما نزد خدا تعالی ملک الاملاک ست و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله
و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الاملاک شاهنشاه است بفارسی و معنی اخنی ذلیل و خنا بمعنی
فحش آید و اخنع نیز قریب باین معنی ست این روایت بخاری و مسلم ست و در روایت ترمذی و ابو داود نیز مثل این
آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب‌ترین و خبیث‌ترین مردم نزد
خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان لیکن
این اسما غلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح و افلح نام ننهند و در روایتی از نافع
مذکور نیست بر نجیح و از اینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست و ذکر ظاهر بعد از آن اشارت کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان اینجاست و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی
افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن منجر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره می نهند اگر چه مراد آن ذات
معین ست و لیکن معنی اصلی در اعلام فی الجملة ملحوظ و منظور میافتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بود که چون نامی مستکره را بشنیدی تغییر کردی و نامی زیبا تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب رض که عاصیه
نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه برة را که نام بنت حارث بود وی یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه نام
نهاد که تصغیر جاریه ست و مستکراه برة یا بعلتی ست که مذکور شد در یسار و رباح و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر
این حدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمد از پیش برة که در اصل بمعنی نیکوکار ست و یا بجهت آنکه
در معنی برة تزکیه نفس و اعجاب او ست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داود در تغییر و تبدیل نام برة بنت ابی سلمه
بزینب مذکور ست که فرمود تزکیه نکنید انفس خود را خدا داناتر ست بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد
در سنن ابی داود آمده مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود
بلکه نام تو زرعه باید و اصرم مشتق از صرم ست بمعنی قطع و این غیر مستحسن ست و زرعه از زراعت که مبنی از خیر و برکت ست
و چنانچه حزن بفتح حای مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب ست و در اصل بمعنی زمین سخت ست او را سهل نام کرد
که بمعنی زمین نرم ست بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وی حزن قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من
نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما حزونت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابیست قرشی مخزومی از
مهاجرین و بود وی رض از اشراف قریش در جاهلیت روایت کرده از وی پسر وی مسیب که وی نیز صحابی ست
از آن جماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قتل یوم الیمامة و عجب ست از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام وی باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد او ست و مضطجع را که
بمعنی بر پهلو افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیه را بکسر
زا و سکون نون که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلالة را شعب بکسر شین معجمه و سکون عین
مهمله راهی که در میان دو کوه رود و شعب الضلالة نام دره است او را شعب الهدی نام کرد و اسمای دیگر که تغییر

فرمود بسیارست چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب و شهاب و جز آن و امت را بتحسین اسما
فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهند احمد و ابو داؤد از ابی الدرداؓ آورده اند که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمود خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران شما پس نیک بنهید نامهای خود را و درین
یعنی در امر بتحسین اسما تنبیه و اشارت ست بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشند در حسن چه اسما قوالب افعال ست
و وجود افعال موافق اسما و بر اندازهٔ آنهاست و اسما علامت ست و دال بر آن و چون نسبت میان اسما و افعال این بود
لاجرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر اجنبی و بی تناسب
محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت از همین آبی ست و واقع و مشاهده خلاف اینست
و تاثیر اسما در مسمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای شان تسمیه بآن ظاهر
و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت + وقل ان ابصرت عیناک ذا لقب + الا و معناه ان فکرت فی لقبه + حاصل
این بیت این ست که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی پیداست و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که
ملاحظهٔ معنی که متضمن مدح و ذم ست در وی ادخل و اظهر ست و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف
از برای تقویت و تائید ملاحظهٔ معنی اسم در مسمی آورد که حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معانی و تاویلات رؤیا را
از اسما اخذ میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انسؓ آمده که حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبار
در خواب دید که در خانهٔ عقبة بن رافع قرشی صحابی ابن خالهٔ عمرو بن العاص حاضر شده فتح مصر را عمرو بن العاص او را
بولایت مغرب فرستاده و در سنهٔ ثلث و ستین بافریقیه بر برا و را کشتند یک طبق رطب ابن طاب که نوعی از رطب
مدینه است و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب ست رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب و تمر
ابن طاب نیز میگویند پیش وی و یاران وی آوردند باداء تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت
این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را
از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت و رافع را برفعت
در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان
قرار طب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری نیز از
اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریدهٔ اسلمی را با جماعه از سواران در راه دید که گماشتهٔ قریش بود
برای طلب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گرفتن وی فرمود کیستی نام تو چیست گفت بریده فرمود قد برد
امرنا خوشی و خنکی شد در کار ما باز پرسید نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم
گفت از بنی سهم فرمود قد اصبت سهمک یعنی بتحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد و همراه آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بمدینه شد الحدیث و نیز در تفاؤل حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باسما و کراهیت و رضای او بدان
و فرمودن کار بر دسی که نام خوش دارد سی آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بدوشیدن گوسفندی شخصی از جماعت
برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست گفت حرب
فرمود که بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش و همچنین راهها و منازل که نام مکروه دا

از عبور و نزول آنجا تجنب فرمودی بسبب ارتباطی که میان اسما و مسمیات موجود ست و ایاس بن معویه هر شخصی را که
بدیدی بمشاهدهٔ ذات و صفات و افعال وی تفرس بنام وی نمودی و گفتی باید که نام وی فلان باشد و
خطا کم واقع شدی کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردی لطیف و
روحانی و بزرگ بود شنیده است که میگفت مردی بود که از ملاحظهٔ ذات و صفات و صورت مردم تفرس باسما
میکردی روزی مرا دید یاران گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تا پای مرا نگریست و تأمل کرد پس از آن گفت
که نام وی روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نکنم بگوئید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
است گفت من غلط کردم پدر و مادر وی نام وی را نیافتند ایشان فال قرآن دیده اند حرف را برآمده نام
وی روح الله می بایست داشت خطا کردند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز برای تاکید و تائید مدعای خود
که وجود ربط و مناسبت میان اسم و مسمی و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون انبیا صلوة الله وسلامه
علیهم اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اخلاق و اسمای ایشان اشرف اسما بود ازین رو
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امر بطریق ندب فرمود بتسمیه باسمای انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داود است
از وهب خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تسموا باسماء الانبیاء و بدانکه مصنف در تقریر و تائید ادعای
که در مناسبت و تعلق اسما بمسمیات و تاثیر هر یکی در دیگری کرد مبالغه کرده و تقصیر از خود راضی نشد اما این حکایت
بی تخییلی و توهمی نیست چه ربطی و تعلقی که میان اسما و مسمیات است بعلاقهٔ وضع و وساطت جعل ست نه بحکم عقل و
رابطهٔ طبیعت و تاثیری در صفات و افعال و اخلاق و دلالت بر آن معقولیت ندارد خصوصاً در غیر القاب و
اسمای منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد و تاثیر حرفی چند که نه عین ذات ست
و نه داخل در آن و نه قائم بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین مسمی ست معنی دیگر و تاویلی دیگر دارد که در
محل خود معلوم شده است و آنکه گفت که بمقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از یکدیگر
اجنبی محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان بهیچ وجه تعلقی نباشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بدلالت این
بیان و فهم آن ازین نزد اطلاق و استعمال و حکمتی که در وضع اسماست همین ست و مقتضای آن ثابت و ورای
این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع واقع و مشاهد نیز بر خلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال
و اخلاق ایشان بر خلاف مقتضای معانی اسمای آنهاست و نیز گاهی اسما متعدد و متضاد اند در معانی
که اجتماع بر مقتضیات آن دشوار ست و تواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از آن بد یا بر عکس و تواند که نام وی
نزد یکی این بود و نزد دیگران آن و بسا دو کس شریک در اسم که مخالف و متباین باشند در افعال و صفات نام را هیچ
اعتباری نیست ع که مسیح ابرای اکمه کرد دیگر اعورست + و این ظاهر ست و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم نام نیک نهادی و امر بدان کردی و نام بد را تغییر دادی و بجای آن نام نیکو تعیین فرمودی
برای نیکی تفاؤل و حسن اوست چنانچه از سیاق احادیث روشن ست و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال بمعانی اصلیه
اسما کردی نیز از باب تفاؤل و تاویل ست و ملاحظهٔ معانی اصلیه جنسیه در اعلام و القاب ثابت ست مبنی و مدار تسمیه
باسمی و تغییر باسمی دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسما را تاثیری ست در افعال و صفات مسمی این را

بآن قیاس نتوان کرد وبدان استدلال برین نتوان نمود واگر امر تحسین اسما را تنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب اسما باشد دور نیست ولیکن بحسب مناسبت ظاهر نه تاثیر حقیقی زیرا که تسمیهٔ مسمی باسم وخواندن وی بدان گویا متضمن توصیف وتعریف اوست بمعنی اصلی این اسم ووسم وتلقب باین اسم مشعر بادعای اتصاف مذکورست پس مخالفت در ان دعدم جریان بر مقتضای آن مناسب نبود وکراهت عبور ونزول از طرق ومنازل که نام بد داشتندی نیز از جهت تفاؤل وتنزه بود چنانچه عدم رضا بدوشنیدن حرب ومره بجهت عدم رضا باین دو نام ست بخلاف یعیش که نام خوش ومناسب حال وشنیدن ودریافت نام شخص از ذات وصفات وی بر تقدیر صحت وکلیت آن از جملهٔ فراست خواهد بود که بعض مومنان را می باشد نه باستدلال وتفرس از مسمی بران وبالجمله نام نیک حلیهٔ جمال وتتمهٔ کمال مردست بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد وهم ومحض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیز نیست که ما ذکر کردیم فلا نزاع والا فلا طائل تحته والله اعلم وامانیت نزد عرب نوع اکرامی ست کنیه را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکه در لقب می باشد وکنیت گاهی باضافه بولدی باشد خصوصاً باکبر اولاد وگاهی بی آنکه او را ولدی باشد اضافه بوی کنند تفاؤلاً وگاهی بانسانی یا بحیوانی یا جزآن که مخصوص ومحبوب وی باشد وعائشه صدیقه رضی التماس کرد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کنیت را فرمود کنیت کن بخواهرزادهٔ خود عبد الله ابن الزبیر پس عائشه رض را ام عبد الله کنیت شد ورسول صلی الله علیه وآله وسلم صهیب را ابو یحیی کنیت کرد وامیر المومنین علی را ابو تراب با کنیت اول که ابو الحسن ست جمع کرد واین کنیت دوست تر وگرامی تر بود بعلی از کنیت اول از جهت تواضع وتحبب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقصهٔ تکنیهٔ وی باین کنیت چنانچه بخاری ومسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند انست که گفت در آمد وی کرم الله وجهه بر فاطمه رض پس بیرون رفت وخسپید در مسجد وچون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بیت فاطمه در آمد وعلی را ندید پرسید کجاست ابن عمم تو یعنی علی واین بر عادت زبان عرب ست که گویند ونخواسته که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه رض گفت میان من ودوی چیزی واقع شد پس غضب کرد وبیرون رفت وقیلوله نزد من نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسی را فرمود که ببیند کجاست علی آنکس آمد وگفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بر سر وی آمد ودید که بر پهلو خفته ورداء وی از پهلو افتاده وبدان سبب بر تنش گرد آلوده شده پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب از آن روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان ومعاندان وی را باین کنیت میخوانند بتنقیص وتحقیر وی خیال میکردند وحال آنکه در وی کمال تعظیم وتکریم او بود وبعض اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارتها دقیق ومعانی بلیغ ست که دلالت بر کمال رتبه ونهایت فضیلت او دارد وتراب را اشارت بوجد اهل توحید وفنا دارند پس حاصل معنی ابو تراب آن شود که وی اصل ومقتدا وامام ومرجع طائفهٔ فقرا وارباب فنا واهل کمال ست چنانچه منتهای سلاسل مشائخ طریقت بذات شریف اوست واین معنی را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار والانوار جمال الدین خواجه محمد باقی قدس سره در بعض کلمات خود در رشتهٔ نظم در آورده است وگفته **نظم** من حامل این خطاب گویم + مضمون ابو تراب گویم + خاک اند جماعتی که مردند + سر بر خط خود سپردند + از سطوت نور در شکسته + در آب بقا فرونشسته + گرد تنی نه به پیشت پای + الیشان + در کف پای خود چه امکان + سر حلقهٔ کمالیان علی بود + سر سلسلهٔ جهان علی بود + زان بحر دو نهر بند بگشود + یکسو حسن وحبیب وداود + معروف وسری جنید بغداد

گزوے طرق کثیره بگشاد + یکسوی دگر لطیفه پاک + مستور بزیر پردهٔ خاک + سبطین رسول و زین عباد + یس با قروصادق
نکوزاد + این سلسله از طلای ناب ست + این خانه تمام آفتاب ست + معنی ابوتراب انیست + تفسیر اشارت یا حنین ست +
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادر انس را در طفلی ابوعمیر کنیت کرد و میفرمود یا اباعمیر ما فعل النغیر ترمذی در شمائل النبی
درباب مزاح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از انس آورده که گفت بود مرا برادرے خرد تر و گنجشکے داشت در دست که
بدان بازی میکرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مے آمد ناگاه آن گنجشک وی بمرد و پسرک محزون شد و نزد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم آمد فرمود یا اباعمیر ما فعل النغیر و نغیر بنون و غین معجمه بر صیغه تصغیر طائریست مثل عصفور سرخ منقار
و ابوهریره را بجهت دوستی او هره را ابوهریره کنیت کرد و نام اصل او عبدالرحمن ست با ختلافے که در نام اوست و انس را
که خرد بود و خادم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوحمزه کنیت کرد بجهت آنکه روزے وے حمزه که نام تره مشهورست
که آنرا البقلة سے تره تیزک گویند مے آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دید و فرمود یا اباحمزه و ازینجا معلوم گردد
که کنیت گاهی بجهت ترحم و ملاطفت نیز باشد و با وجود آن متضمن نوعے از اکرام نیز خواهد بود و در منع از کنیت کردن شخصی
بهر کنیتے که باشد چیزے ثابت نشده بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین حدیث
که بخارے و مسلم و ابوداؤد از ابی هریره آورده اند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی
یعنی نام من بنهید بر فرزندان اما کنیت من ازان دور باشید و علما را درین مسئله تسمیه باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و تکنیه بکنیت او صلی الله علیه و آله وسلم اقوال ست بعض میگویند روا نیست مطلقاً که ابوالقاسم که کنیت آن حضرت ست
صلی الله علیه و آله وسلم کنیت کسی سازند خواه نام وی محمد باشد تا اسم و کنیت هر دو در وے جمع گردد یا غیر محمد تا همین کنیت
مجرد باشد و این قول از شافعی منقول ست و حدیث مذکور دلیل اوست چه ظاهر وی تجویز و اباحت تسمیه ست باسم
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و منع و نهی از تکنی بکنیت وی صلی الله علیه و آله وسلم مطلقاً خواه اسم محمد بود یا غیر آن
قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یکے را گویند محمد ابوالقاسم اما
کنیت تنها بے اسم ممتنع نیست چنانچه در حدیث ترمذے از جابر وارد شده که من تسمی باسمی فلا یتکنی بکنیتی هر که نام نهد
بنام من باید که کنیت نکند بکنیت من و من تکنی بکنیتے فلا یتسمی باسمے و هر که کنیت کند بکنیت من باید که نام نهد بنام من
یعنی جمع میان کنیت و اسم نکنند و اگر هر کدام را تنها کنند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابے داؤد آورده
و حدیث ترمذے را باین لفظ آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در
روایت دیگر اذا تسمیتم بے فلا تکنوا بے چون نام بنام من نهید کنیت بکنیت من مکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند
و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید کننده و تفسیر کننده آن حدیث ست یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شده
مقید ست بآنکه نام محمد باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع ست و حمل آن برین چندان بعید نیست گویا که گفته تسمیه کنید بنام
من و چون تسمیه کردید بنام من کنیت مکنید بکنیت من و در مطالب المومنین از محیط نقل میکند که قول امام محمد اینست
قول سوم آنکه جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک رحمه الله منقول ست و استدلال او بحدیث امیرالمومنین علی
ست که گفت یا رسول الله ان ولد لی بعدک من لما اگر زائیده شود بعد از رحلت تو برای من پسری اسمیه باسمک و اکنیه
بکنیتک آیا نام نهم آن پسر را بنام تو و کنیت کنم بکنیت تو قال نعم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آری تسمیه و کنیت مکن او را

بنام وکنیت من قال علی وکانت رخصة لی گفت علی بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده
ودر جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده از محمد بن الحنفیه ونیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام وکنیت حدیث
عائشه است که ابوداود آورده که گفت عائشه جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت
پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسری را فسمیته محمدا وکنیته ابا القاسم
پس نام کرده ام اورا محمد وکنیت کرده ام اورا ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس گفته شد مرا که تو ناخوش داری آنرا
یعنی جمع کردن را میان نام وکنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما الذی احل اسمی وحرم کنیتی چه چیز است
که حلال کرد وروا گردانیده نام نهادن را بنام من وحرام وناروا گردانیده کنیت کردن را بکنیت من وراوی شک دارد
در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا برعکس چنانچه گفته ما الذی حرم کنیتی
واحل اسمی واین هیچ تفاوتی در مقصود نمیدارد لیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث اینقدر میکنند که لفظ شریف
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست یا این یعنی تسمیه وتکنیه هر دو جائز است جمعا وفرادی واز سیاق این حدیث
معلوم میگردد که جواز تسمیه امری مقرر است وکراهت در تکنیه است تنها یا با اسم این طائفه که تجویز جمع میان اسم وکنیت
میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم وکنیت منسوخ است وآن جمع جائز است هم در حیات وهم بعد از وفات
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تکنی بابی القاسم چنانچه بخاری ومسلم از انس رضی الله عنه آورده
آن بود که در بقیع کسی شخصی را ندا کرد بکنیت وگفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم التفات فرمود و
بجانب آنکس نگریست که مرا ندا میکند آنکس گفت یا رسول الله دیگری را ندا میکنم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی
پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه لزوم این محذور وسوء ادب مخصوص بآن زمان برکت نشان
است ودر حدیث علی که گفت ان ولد لی من بعدک اشارتی است باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریف
نه بعد از وی اما در حدیث عائشه رض دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن درین حدیث سخن است چنانچه بیاید
وبعضی از علما که بر قول ایشان تعریجی واعتمادی نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صحیح شده
وجائز نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هر دو علم
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومخصوص بذات شریف اویند ولزوم محذور وسوء ادبی که در تکنیت لازم آمده چنانچه
در ندای شخصی بآن معلوم شد درینجا نیز لازم می آید جوابش آنکه تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنص ثابت
مجوز است وچندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمد نام بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا
تقریر فرمود پس این قیاس در مقابله نص باشد ونیز اختصاص مع انتساب کنیت بیشتر واشهر است تا باسم ولزوم محذور
در ندا باسم محل منع است چه بجهت علم باشتراک اسم وقوع التفات شریف نیز نخواهد بود فافهم وقول صواب ازین مقالات
آنست که تسمیه باسم وی صلی الله علیه وآله وسلم جائز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود تسموا باسمی
واز جهت ورود ترغیب وتبشیر دران چه در اخبار وروایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم او را شفاعت کند ودر بهشت درآرد کما قال ؎ فان لی ذمة منه بتسمیتی ؎ محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم ؎ وسیأتی

الکلام فیہ فی الخاتمۃ وتکنیے بکنیت وے ممنوع ہم در زمان پیغمبر ہم بعد از زمان وے ومنع از آن در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقوی واشد بود وہمچنین جمع میان نام وکنیت وے نیز ممنوع بطریق اولے واشد وجواب از حدیث عائشہ کہ دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکہ آن حدیث غریب ست چنانچہ محی السنۃ بآن حکم کردہ معارض حدیث صحیح کہ دلالت بر منع آن دارد نشود پوشیدہ نماند کہ حدیث غریب در اصطلاح مشہور آن را گویند کہ یک راوی منفرد باشد بروایت آن ولیسا حدیثے کہ تخریج کردہ میشود در صحیح وحال آنکہ غریب ست از جہت طریقے کہ بآن طریق آمدہ ومقابل غریب عزیز ست کہ اثنین عن اثنین آن را روایت کردہ اند وبعض تعریف کردہ اند غریب را بانچہ شاذ ست طریق وے وشناختہ نشدہ حال رواۃ وے کلاً او بعضاً بکثرت روایت وضبط وشک نیست کہ غرابت باین معنی منافات دارد بصحت وتحقیقہ فی اصول الحدیث وقد مر فی المقدمۃ ودر صحت حدیث علی نیز کہ دلالت دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وترمذی بصحت آن حکم کردہ است نظر ست وبعضے از نقادان تضعیف کردہ اند واللہ اعلم ومع ذلک با وجود آن دلیل نمی شود بر جواز آن علی العموم چہ در حدیث او ثابت ست کہ گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص ست بمن واین دلالت میکند بر بقائے منع واللہ اعلم وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آوردہ کہ واقع شد درمیان طلحہ وعلی کلامے وگفت طلحہ بوے کرم اللہ وجہہ کہ تو نام کردے پسر خود را باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وکنیت کردی او را بکنیت او وحال آنکہ نہی کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جمع کردن در ان پس فرمود علی گستاخ کسی ست کہ جرأت کند بر خدا ورسول وی پس طلبید جماعہ از اصحاب از قریش تا حاضر آمدند وگواہی دادند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رخصت کرد مر علی را کہ جمع کند در ان و حرام گردانیدہ بر سائر امت جز وے وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمود از ان کہ عنب را کرم خوانند چہ کرم دل مؤمن ست ودر روایتے کرم مرد مسلمان ست رواہ مسلم عن ابی ہریرۃ عرب بنجو عنب را کرم خوانند بسکون راء زیرا کہ شراب خمر کہ از ان حاصل شود مورث سخاوت وکرم ست پس نہی کردہ شد کہ این درخت را کرم نخوانند زیرا کہ کرم قلب مؤمن ست ودرین نہی دو وجہ است یکے آنکہ مراد نہی ست از تخصیص عنب باین اسم وحال آنکہ دل مؤمن بآن اولے پس برین توجیہ این نہی منع نباشد از تسمیہ عنب بکرم بلکہ نہی بود از تخصیص عنب باین اسم وتحقیق وتفصیل این توجیہ آنست کہ مصنف در قاموس میگوید کہ غرض ازین کلام حقیقۃ نہی نیست از تسمیۂ عنب بکرم ولیکن این رمز ست بآن کہ چون این نوع از جنس درختان مسمی ست باسم مشتق از کرم سزاوار باید شما ای مسلمانان کہ او را اہل ولائق این تسمیہ ندارید از جہت غیرت الہی مر مسلمان متقی را کہ شریک گرداند غیر خود را در انچہ تسمیہ کردہ خدای تعالی او را بدان اسم مخصوص گردانیدہ او را بآن صفت یعنی کرم وزمخشری گفتہ کہ مقصود تقریر قول حق تعالی ست ان اکرمکم عند اللہ اتقکم بطریقہ انیقہ واشارت ست بآنکہ مؤمن متقی اہل ومستحق تر ست باسم مشتق از کرم کہ کریم ست ومعنی کریم جامع انواع خیر وشرف وفضائل ست وگفتہ اند کہ چون وصف کردے یکی را بکرم گویا اثبات کردے مر او را تمامۂ اقسام خیرات وشرف ولہذا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم بن کریم وقلب مؤمن معدن انوار علم وتقوے ومعارف پس وی احق بود بصفت کرم ووجہ دوم آنکہ مراد منع ست از تسمیۂ عنب بکرم چہ وصف در حقیقت کہ اصل ام الخبائث یعنی خمر ست بکرم وخیر کردن ذریعہ ست بمدح محرمات وتہییج نفوس بر آن وترغیب وی در ان

وظاهر عبارت حدیث بدرین معنی ست ولیکن زیادت قول وی صلی الله علیه وآله وسلم فان الکرم قلب المؤمن
اوان الکرم هو الرجل المسلم مشعر ست بوجه اول والله اعلم تنبیه کرم بسکون بمعنی مصدر ست چنانچه کرم بفتح را و
هر دو لغت ست و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود رجل کرم بود تیره رجل عدل باصل معنی و مراد اسم مشتق
از کرم ست چنانچه درضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منع فرموده از
تسمیه عشا بالعتمه بفتحتین از عتم بمعنی تاریکی شب وگفت وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر
لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیایند شما را اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صلوتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا
و ذکر عشا بالصریح نیز در آنچه صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده آمده و مراد به نهی اعراب از غلبه درین اسم نهی اصحاب ست از
تسمیه وی بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز مگوئید تا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید
چنانچه فرموده الا آگاه باشید و انها العشاء نام این نماز عشاست و در روایتی فانها فی کتاب الله العشاء در قرآن مجید
بسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سوره نور من قبل صلوة الفجر ومن بعد صلوة العشاء وانهم یسمونها العتمة اعراب
نام مینهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتمه پس نهی کرده شد از آن از جهت محافظت لسان
شرع و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر می آرند که چون می شنید این اطلاق را در غضب
می آمد و بلند می گفت انما هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بآنچه تسمیه کرده است خدای تعالی
و نزد بعض مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخاری و مسلم از ابی هریره آورده
اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که لو یعلمون اگر بدانند مسلمانان ما فی العتمة والصبح چیزی را که در نماز عشا و صبح
از فضیلت و ثواب لاتوهما ولو حبوا هر آئینه بیایند ایشان این دو نماز را بر دستها و زانوها یا بر مقعد یعنی اگر بر پای نتوانند آمد
از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب با این حالت نیز بیایند و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند و تقدم
و تاخر یکی ازین دو حدیث بیقین و اتفاق معلوم نه شده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا متقدم ست و حدیث
جواز متاخر و میگویند منع منسوخ ست بجواز و نزد بعض حدیث جواز متقدم ست و میگویند جواز منسوخ ست بمنع و طیبی گفته
که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتدای امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شد بدان السنه خواص و عوام
نهی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا غالب نیاید عرف جاهلیت بر سنت اسلامیه والله اعلم و گفته اند که صواب
آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه نهی نفرموده از اطلاق اسم عتمه بکلی بلکه نهی فرموده از هجرت و ترک اطلاق
لفظ عشا و اکتفا بعتمه یا غلبه و کثرت این اطلاق چنانچه عبارت لا یغلبنکم اشعار بدان دارد تا اگر گاه گاهی تسمیه بعشا
کنند و گاه گاه عتمه خوانند روا بود و طیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب این اشکال دو وجه است یکی آنکه
استعمال عتمه برای بیان اصل جواز ست تا ندانند که حرام مطلق و موجب اثم ست و اشارت ست بآنکه نهی از برای تنزیه ست نه تحریم
دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتمه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهور تر شده بود از لفظ عشا و عشا را
اطلاق بر مغرب میکردند والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی
الباری عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان مذاهب ائمه اربعه علی الخصوص
مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها بود مهما امکن باحادیث نبویه و معارضه

و مصادمه کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود آورده و بر ما سوای آن رقم رد و بطلان کشیده و شک نیست
که محل خلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل شرعیه است تا این محل کلک بیان در تقریر و تحریر آن جریان
یافت والحمد لله والمنة که حصول این مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی
و تقدس بر وجه موافق صورت انتظام و التیام یافت و الآن قصد بر آنست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از اذکار و عادات
و سنن سنیه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در بیان آن اطناب و تطویل راه نیابد و هم بر آنچه در اصل
کتاب متن مذکور است اقتصار پذیرد یا رب تا نکته غریب یا نسخه مفید بداهة بی مراجعت باصول و تصفح کتب نوشته آید
مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقدیر بر خلاف این تصویر جریان یابد و هم بجهت تخفیف و اختصار تعرض بذکر رواة و حواله
بکتب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خاتمه که شیخ مصنف طریقه تنقید اظهار و ارتکاب نموده بر جمله از
احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان کرده است تطویل و تفصیل در آنجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز باتمام رسد و باختتام
کشد ان شاء الله الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحابه اجمعین

باب ـ اذکار النبی صلی الله علیه و آله وسلم عائشه گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یذکر الله علی کل احیانه یعنی
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که بعض او مجموع در یاد حق
بود و امر و نهی و تشریع شرائع مراست را همه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی و وعد و وعید و
این مجموع ذکر او بود و ثنا و دعا و تحمید و تمجید و تسبیح و سوال و دعا و دعا اول بمعنی ذکر اطلاق کرده ثنا را بوی تفسیر نموده
یعنی خواندن مر حق را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من در روز عرفه
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد الخ و دعا در ثانی بمعنی طلب و درخواستن است چنانچه تفسیر کرد و سوال بآن وی
و در بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجیه و ترهیب و ترغیب نزدیک بمعنی وعد و وعید است و ملازم آن
همگی ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل و ضمیر وی همگی ذکر حق بود پس انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت
قیام و قعود و خفتن و رفتن و نشستن و برخاستن و سائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی حاصل آنکه ذکر بمعنی
یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است پس هر چگونه که یاد حق کند خواه بدل یا بزبان در هر فعل و هر شان
ذکر بود و لابد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعض فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود
ذکر نباشد و معتبر نبود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود کما صرح به فی القاموس
پس شامل ذکر قلبی بود بی شبهه و عدم اعتبار فعل قلب در ترتب ثواب باطل و هذا هو الحق و الحق احق ان یتبع و قیاس
ذکر بر عقود شرعیه که مبنی فعل لسان معتبر نبود صحیح نباشد از جهت نص شارع بران فلنبدأ الکنون آنچه از اذکار لسانی و دعوات
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقول و ماثور است ذکر میکنند و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که بحکم انتباه
حیاتست وارد نموده بیان میکنند و میگوییم و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقت تهجد از خواب بیدار شدی
گفتی الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و عائشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از خواب
بر آمدی ده بار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله و بحمده و ده بار گفتی سبحان الملک القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار
گفتی لا اله الا الله آنگاه ده بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیمة پس شروع در نماز کردی و هم عائشه

گوید که گاه چون بیدار شدے گفتے لا اله الا انت سبحانک اللهم استغفرک لذنبی واسالک رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ
قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب واین دو خبر در سنن ابی داود ثابت ست وبخاری
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هرکه در شب از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
اللهم اغفر لی یا دعاے دیگر بعد ازین ذکر بکند باری تعالی ویرا اجابت کند واگر بعد ازین ذکر وضو کند ونماز گذارد نماز
ویرا قبول کند وابن عباس رض میگوید شبے در خانه میمونه که خاله من ست ویکی از ازواج مطهره است بیتوتت کردم دیدم
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خواب برآمد وسر سوے آسمان کرد وده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا بآخر سوره وآنگاه گفت اللهم لک
الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ودر بعض روایات
ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن بعد از انت نور السموات والارض ومن فیهن نیز آمده ولک الحمد
انت الحق ووعدک الحق وقولک الحق ولقاءک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک
اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت انت الهی لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله وعائشه رض روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از خواب درآمدے گفتے اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وگاه بودے که نماز را باین دعا افتتاح کردے وچون از نماز وتر فارغ شدے سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
ودر بار آخرین آواز بلند برکشیدی ودر بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردے رب الملائکة والروح وهرگاه
که از خانه بیرون خواستی شد وبمسجد رفت چنانچه درین وقت بودے یا بکار دیگر برآمدے وبالجمله در وقت بیرون آمدن
از خانه این دعا خواندے بسم الله توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اضل او اجهل او یجهل علی وفرمود که هرکه
در وقت بیرون شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله قائلی اورا گوید یعنی از ملائکه هدیت
ووقیت وکفیت راه نموده شدی تو ونگاه داشته شدی تو وکفایت کرده شدی تو وازین شخص شیطان دورے نماید
ابن عباس رض گفت آن شب که در خانه میمونه رض بودم شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتے که از خانه بسوے مسجد
روان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری
نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من امامی نورا واجعل من فوقی نورا واجعل من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا وابو سعید خدری
میگوید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن واین دعا را بخواند الا که باری تعالی
هفتاد هزار فرشته بگمارد تا برای او آمرزش خواهند وحضرت کبریا اقبال کند بروی بوجه خویش تا آن زمان که از نماز فارغ
شود ودعا اینست اللهم انی اسالک بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا الیک فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا ریاء
ولا سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسالک ان تنقذنی من النار وان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب
الا انت ودر حدیث دیگر از سنن ابی داود وارد است که هرکه در وقت درآمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم

وسلطانه القديم من الشيطان الرجيم شيطان گويد اين شخص امروز از شر من نگاهداشته شد و ميفرمود چون كسے
خواهد كه در مسجد در آيد بايد كه بر من درود فرستد و سلام دهد آنگاه بگويد اللهم افتح لى ابواب رحمتك و چون خواهد كه بيرون رود
بگويد اللهم انى اسألك من فضلك و در بعض روايات در در آمدن و برآمدن بسم الله والسلام على رسول الله نيز آمده
و تخصيص سوال فضل كه بمعنى زيادت ست بوقت بيرون آمدن براے طلب مزيد ست كه باز آمدن بمسجد و عود بمقام
عبادت ست يا مراد بآن طلب رزق و كسب معيشت ست و اين وجه انسب ست بقول وى سبحانه و تعالى وابتغوا
من فضل الله چنانچه ظاهر تفسير ست و پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم چون در مسجد خواست شدے گفتے اللهم صل على
محمد وسلم اللهم اغفر لى ذنوبى وافتح لى ابواب فضلك اينجا فضل شامل رحمت و فضل هر دوست كه در وقت درآمدن
و برآمدن دائما مطلوب و مامول ست و چون نماز صبح بگذاردے بر مصلے بباشدے و بذكر و دعا مشغول بودے
تا آفتاب برآمدے و قدر يك دو نيزه از افق بلند شدے آنگاه دو ركعت بگذاردے و اين اقل ست واگر كسے
زياده بران بگذارد اتم و افضل بود و كمال آن دوازده ركعت ست در فضل اين احاديث بسيار زياده برده حديث
وارد شده ميفرمود كه اين عمل برابر يك حج و يك عمره است تمام تمام تمام و بعض علما اين را از سنن موكده
شمرده اند و بايد كه درين وقت بغير ذكر و دعا و امر خير تكلم نكند و در غايت خضوع و خشوع و حضور و تفكر و تدبر معانى
موصوف بود و در گذاردن ركعتين نيز موصوف باين صفات باشد مشائخ گفته اند قدس الله اسرارهم كه هر عمل را اجرا
در آخرت ست و جزاے اين عمل نقد ست در نورانيت قلب و صفاے باطن و انشراح صدر كه بران مترتب ميگردد
و در بعض اوقات بذوق و وجدان چنان يافته شد كه همچنان كه آفتاب عالم آفاق طلوع كرده مير سد و بسيط زمين را
منور ميگرداند نور ايمان و معرفت از درونه طالب اشراق نموده مے آيد و ارض وجود او را منور ميگرداند و اگر هم در مصلے
نشسته باشد اتم و اكمل ست و بظاهر حديث و سنت اوفق و مشائخ طريقت گفته اند كه اگر بيم ريا يا خوف تشويش وقت
باشد در خلوت درآيد و آنجا مشغول گردد و تحقيق آنست كه آنچه در حديث آمده است كه هر كه بگذارد نماز فجر و بنشيند
در مصلاے خود مشغول بذكر حق و دعا استغفار كنند او را ملائكه گويند اللهم اغفر له اللهم ارحمه اين جزاى مصابرت ست
كه بجلوس در مصلے كرده و جزاے ذكر و مشغولى و حضور و نورانيت قلب باقى ست و حاصل ست در هر صورت
على قدر الاخلاص والحضور و استقبال قبله درين وقت بغايت موثر ست و مستحب كه گفته اند كه اگر خواب غلبه كند مشى
كند بجانب قبله و هم روے بقبله برگردد از براے دفع خواب و در صبحگاه ميگفت اللهم بك اصبحنا و بك امسينا و بك نحيى
و بك نموت واليك النشور اصبحنا واصبح الملك لله والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
رب اسألك خير ما فى هذا اليوم وخير ما بعده واعوذ بك من شر ما فى هذا اليوم وشر ما بعده رب اعوذ بك من الكسل وسوء الكبر رب
اعوذ بك من عذاب النار وعذاب القبر و در شب هنگام گفتے اللهم بك امسينا وبك اصبحنا وبك نحيى وبك نموت واليك المصير
امسينا وامسى الملك لله تا باخر وليكن بجاے هذا اليوم هذه الليلة و بجاے ما بعده ما بعدها بخواند و ابوبكر صديق رضى الله عنه گفت
يا رسول الله مرا بفرماے بكلماتے كه در صباح و مسا بگويم گفت بگو اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة رب كل شيء
ومليكه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسى ومن شر الشيطان وشركه اين كلمه را دو نوع روايت كرده اند اظهر و اشهر بكسر
شين و سكون را يعنى شركى كه وى و ران بيند از و وران داعے گردد و بفتح شين و را يعنى مصائد و حبائل وى كه بدان ياى بند

گرداند مع شر که نقیضتین یعنی دام وان اقترف علی نفسی سوءا او اجره الی مسلم این را در صباح و مسا و وقت خفتن بگوی و
میفرمود هر بنده که در صباح و مساء هر روز و شب این دعا را بگوید بوی هیچ گزندی نرسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم آورده اند که ابان بن عثمان این حدیث را از پدر بزرگوار خود بر دی روایت
کرده و بعمل خود در آورده بود ناگاه بوی آفت فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث صحیح
و خاصیت وی اینکه هر که آنرا بخواند بوی هیچ گزندی نرسد این رسیدن گزند فالج تو چیست گفت ابان چه نگاه میکنی
حدیث همچنان ست که تو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی ست بما رسد
و میفرمود که هر که در صباح و مسا بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا حق و ثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی گرداند
یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی گرداند او را بمقام رضا که اعلی مقامات
سلوک ست و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت ست بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند بمعنی
تفضیل و کرم است که بر خود لازم گردانیده والا هیچ چیزی بر وی تعالی و تعظم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی
حقی نه و لهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا نگوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه
ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا و غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه و تعالی
چیزی چند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن و رسولان
بخلق فرستادن و اینها نیز عقلا بر وی لازم نیست ولیکن فضل و جود و کرم وی بر وی لازم گردانیده و این در حقیقت
وجوب نیست فضل و کرم اوست بر بندگان و هر کس که در صباح و مسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک و اشهد حملة عرشک
و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک هر که یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد شود
و اگر دو بار بگوید نصفت او از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد گردد و اگر چهار بار بگوید تمام وی
از آتش آزاد شود و هر که در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد
ولک الشکر شکر آن روز گذارده بود و اگر در شب گوید اللهم ما امسی بی تا باخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صباح
و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دعا خواندی اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اسالک
العفو و العافیة فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استر عوراتی و آمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی و من
خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین
اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام
شدی گفتی امسینا و امسی الملک لله الی آخره ولیکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر تانیث و ان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یکی از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داود همین طور مبهم آورده که مرویست از بعض بنات النبی
صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکرد او را که در وقت صباح بگوی سبحان الله و بحمده لا حول
ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما و گفت هر که
این را در صباح بگوید در حفظ و امان خدای باشد تا شب شود و اگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود و یکی از صحابه
گفت ابو داود از ابی سعید خدری آورده که گفت مردی در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مد و گفت یا رسول الله

لازم افتاده بر من هموم و دیون چکار کنم فرمود آیا ترا نیاموزم کلامی که چون او را بگوئی حق جل شانه اندوه ترا بشادی بدل کند
و وام ترا بگذارد گفت بلی یا رسول الله بیاموز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب کنی بگوئی اللهم انی اعوذ بک من الهم
والحزن و اعوذ بک من العجز والکسل و اعوذ بک من الجبن والبخل و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال آن مرد گفت این
دعا را خواندم باری تعالی اندوه مرا ببرد و دین مرا قضا کرد و فرمود هر که در بامداد و شبانگاه این کلمات بگوید حق تعالی کفایت
کند از وی اندوه دنیا و آخرت او را و کلمات اینست اللهم انی اصبحت منک فی نعمة و عافیة و ستر فاتم علی نعمتک و عافیتک
و سترک فی الدنیا والآخرة و شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله آفات بسیار بر من
میرسد فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی نفسی واهلی ومالی که آفتی بتو نرسد روزی مر فاطمه را گفت چرا چه
مانع ست از آنکه چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بک استغیث فاصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی
طرفة عین و فرمود که هر که هر صباح و هر مسا هفت بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم حق جل شانه
هموم دنیا و آخرت وی را کفایت کند این وردی عظیم ست بعضی از مشائخ سلسلهٔ شاذلیه قدس الله سرهم گفته اند
که اگر کسی بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مامور ست که
این را بگوید بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله الآیة و خواندن این ورد را مشائخ ده بار نیز آمده و آنرا سندی
نیز هست اما اصح و اثبت بحسب روایت هفت بار ست و هر که در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتی بوی نرسد تا شب
شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر
کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو الدرداء را خبر کردند که خانه تو بسوخت گفت خانه من
نسوزد زیرا که کلماتی که من از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم شنیده ام آنجاست و حق سبحانه آن خانه را نسوزد
چون بدیدند اطراف خانه او سوخته بود و خانه او سالم مانده و میفرمود بهتر استغفارها آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی
لا اله الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی
فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صباح بگوید از سر یقین و دران روز بمیرد بیدرنگ در بهشت رود و اگر
در مسا گوید از سر یقین و دران شب بمیرد بی درنگ در بهشت رود یعنی دران روز که مردم به بهشت روند وی زود تر
و سریع تر رود بی آنکه موقوف سوال و حساب بش دارند یا مراد آن بود که بیشک به بهشت رود چنانچه در لفظ بخاری آمده
من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر که در صباح و مسا بگوید صد بار سبحان الله و بحمده در روز قیامت کسی حاضر نشود
بعملی فاضلتر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد بلفظ حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره آمده اینست
که نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از آنچه وی آورده مگر آن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاده کرده
بران و در اینجا دو اشکال ست یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل وی بود
نعم در صورت زیاده درست می آید جوابش آنکه مستثنی در اینجا منقطع ست تقدیر کلام نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از
عمل وی لیکن کسیکه گفته است مثل آنچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی عمل اوست و کسیکه زیاده گفته است می آرد
عملی را که زائد ست بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاده بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است

که زیاده بر عددے که شارع تعیین کرده است جائز نبود چنانکه کم از آن روا نیست و اگر زیاده کنند از قبیل تجاوز از حد و اعتدا
و اسراف بود مثل اعداد رکعات و طهارات مثلاً در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نبود و داخل اعتدا است و در تسبیحات و اذکار
نیز حال همچنین ست چنانکه آورده اند که یکی از مشائخ در خواب دید که میخوانند آنان را که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نماز
فرض و وے نیز بآن جانب دوید که میخواندند دستی بر سینهٔ وی زدند و براندند و گفتند تو نه از ایشانی ایشان آن کسانند
که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدا در جائے بود که عددے مخصوص
تعیین یافته باشد و چون شارع اشارت بجواز زیادت دریجا کرده از آن قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدا از حد بود
و نیز گفته اند که مراد بزیادت اینجا اعمال دیگرست از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف اشارتست ازین جهت
یا رب مگر این روایت دیگر بود والله اعلم و میفرمود هر که در صباح ده بار گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر او را ده حسنه نوشته شود ده حسنه خود بوعدهٔ کریم وے عز اسمه بر سر هر عمل خیرے نویسند و در روایت
این ذکر آن بود که گفت و ده گناه محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیابد و در آن روز خدای تعالی او را در زینهار خود دارد
و هر که در هر صباح و هر مسا صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه
از وے محو کرده شود و کسے فاضلتر از عمل وے بمحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت ست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صباح لبیک اللهم لبیک و سعدیک والخیر
فی یدیک ومنک والیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتک بین یدی ذلک
کله ما شئت کان وما لم تشأ لا یکون لا حول ولا قوة الا بک انک علی کل شیء قدیر اللهم ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت
وما لعنت من لعنة فعلی من لعنت انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا انی اشهد ان
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیء قدیر واشهد ان محمدا عبدک ورسولک واشهد ان
وعدک حق ولقاءک حق والساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف وعورة
وخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفر لی ذنوبی کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم و در
صباح میگفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر
افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر همی ولا مبلغ علمی
ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور اللهم عالم الغیب والشهادة
فاطر السموات والارض رب کل شیء وملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه سبحان الله
وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما
سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت
من الحی ویحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی
اسالک العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین
یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد

حملة عرشک وملائکتک وجمیع خلقک انک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک فلک الحمد ولک الشکر اصبحنا واصبح الملک
لله رب العالمین وسه بار بگفت اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری وبگفت اللهم رحمتک
ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من جهد البلاء ودرک الشقاء وسوء القضاء
وشماتة الاعداء واعوذ بک من علم لا ینفع ومن قلب لا یخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا یستجاب لها واعوذ بک
من زوال نعمتک وتحول عافیتک وفجاءة نقمتک وجمیع سخطک اللهم انی اعوذ بک من شر ما علمت ومن شر ما لم اعلم ومن
شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل اللهم لک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت
فاغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من شر
سمعی وشر بصری وشر لسانی وشر قلبی وشر منیتی اللهم انی اعوذ بک من التردی ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بک
من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت واعوذ بک من ان اموت فی سبیلک مدبرا واعوذ بک من ان اموت لدیغا واعوذ بکلمات
الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون اللهم الهمنی رشدی واعذنی من شر نفسی
اعوذ بوجه الله العظیم الذی لا شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت
منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذرأ وبرأ اللهم اغفر لی جدی وهزلی وخطائی وعمدی وکل ذلک عندی اللهم اصلح لی دینی
الذی هو عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة الدنیا
زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة من کل شر اللهم انی اسألک الهدی والتقی والعفاف والغنی رب اعنی ولا تعن
علی وانصرنی ولا تنصر علی وامکر لی ولا تمکر علی واهدنی ویسر الهدی وانصرنی علی من بغی علی رب اجعلنی لک شکارا لک
ذکارا لک رهابا لک مطواعا لک مخبتا الیک اواها منیبا رب تقبل توبتی واجب دعوتی واغسل حوبتی وثبت حجتی وسدد لسانی
واهد قلبی واسلل سخیمة صدری اللهم ما رزقتنی مما احب فاجعله قوة لی فیما تحب اللهم ما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب اللهم اقسم
لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین معاصیک ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات
الدنیا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احییتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا علی من ظلمنا وانصرنا علی من عادانا ولا تجعل
مصیبتنا فی دیننا ولا تجعل الدنیا اکبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا غایة رغبتنا ولا تسلط علینا من لا یرحمنا اللهم بعلمک الغیب وقدرتک علی الخلق
احینی ما علمت الحیوة خیرا لی وتوفنی اذا علمت الوفات خیرا لی اسألک خشیتک فی الغیب والشهادة واسألک کلمة الحق فی الرضی والغضب
واسألک القصد فی الفقر والغنی واسألک نعیما لا ینفد واسألک قرة عین لا تنقطع واسألک لذة النظر الی وجهک والشوق الی لقائک فی غیر ضراء
مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا بزینة الایمان واجعلنا هداة مهدیین اللهم اجعلنی اعظم شکرک واکثر ذکرک واتبع نصحک واحفظ
وصیتک اللهم انی اسألک الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهر قلبی من النفاق وعملی من الریاء ولسانی
من الکذب وعینی من الخیانة فانک تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور وازابن عباس مرویست که تفسیر خائنة الاعین بیان کرد
که مثلا مردی درمیان جمعی نشسته هست ناگاه جمیله از پیش ایشان گذشت این مرد بجهت استحیا وشرم داشتن
ازان جمع درپاسی ایشان سر فرود افگند ونگاه بآن زن نکرد چون ایشان را غافل یافت سر برآورد ودزدیده نگاهی
بجانب وی کرد این خیانت چشم هست در نظر حرام اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی صالحة اللهم انی
اسألک صالح ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد غیر الضال ولا المضل اللهم اهدنی وسددنی اللهم رب السموات

السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شئ فالق الحب والنوے ومنزل التورٰتہ والانجیل والفرقان اعوذ بک من شر کل شئے انت اخذ بناصیتہا اللہم انت الاول فلیس قبلک شئے وانت الآخر فلیس بعدک شئے وانت الظاہر فلیس فوقک شئے وانت الباطن فلیس دونک شئے اقض عنا الدین واغننا من الفقر یا ارحم الراحمین اللہم رب جبرئیل و میکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشہادۃ انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون اہدنی لما اختلفت فیہ من الحق باذنک انک تہدے من تشاء الی صراط مستقیم وچند انکہ تو اند ورود بر پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بفرستد کہ ہیچ عبادتی بعد از اداے فرائض فاضلتر از صلوٰۃ بر رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نبود وہیچ وسیلہ برای حصول قرب ورضاے الٰہی تعالیٰ وحصول سعادت دنیا وآخرت بالاتر از وے نہ وفوائد ومنافع آن در کتب ودفاتر نگنجی جملہ ازان درخاتمہ کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب کہ در بیان احوال مدینہ مطہرہ علی ساکنہا السلام والتحیۃ نوشتہ شدہ است نقل کردہ ایم رجاء للقبول وبعد ازوی رسالہ مفردہ تالیف یافتہ مشتمل برانچہ درانجا بود بازیادات صلوٰۃ کہ از بعض مشائخ عظام صادر شدہ والحمد للہ علے ذالک وکیفیت درودی کہ از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مروے ست بسیار ست در کتاب صلوٰۃ بیشتر یاد کردہ ایم از انجملہ یکے اینست اللہم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علے ابراہیم وعلی آل ابراہیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید والسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ دوم کیفیت اللہم صل علے محمد وعلی اہل بیتہ کما صلیت علے ابراہیم انک حمید مجید اللہم صل علینا معہم اللہم بارک علے محمد وعلے اہل بیتہ کما بارکت علی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم بارک علینا معہم صلوات اللہ وصلوات المومنین علی محمد النبی الامی السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ومجموع کیفیاتے کہ بما رسیدہ چہل وہشت است سی وشش ازانجملہ از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرویست وباقی از صحابہ وتابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین ودر افضل کیفیات علما را اختلاف ست بعض برانند کہ افضل صیغ صلوٰۃ ہمان ست کہ خواندن آن در تشہد صلوٰۃ مروے ومعمول ست چہ صلوٰۃ افضل حالات بندہ است ولا بد انچہ درو ے آمدہ افضل واکمل بود وبعض گفتہ اند کہ ہر چہ مشتمل بود بر مبالغہ وتاکید کما وکیفا ابلغ واکمل بود واز غیر خود شیخ محی الدین نووے رحمۃ اللہ علیہ در اذکار برین اقتصار کردہ کہ افضل آنست کہ بگوید اللہم صل علے محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجہ وذریتہ کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم وبارک علے محمد النبی الامی وعلے آل محمد وازواجہ وذریتہ کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم فی العالمین انک حمید مجید چہ این کیفیت جامع مجموع عبارا تیست کہ در احادیث صحیح وارد شدہ وبعض گفتہ اند کہ اولے وافضل آنست کہ ہر کدام از صیغ کہ مروی وماثور ست جدا جدا در ورد بفرستد چہ جمع میان انہا احداث صیغۂ دیگر ست کہ مروی نیست وماثور نہ وامام ابراہیم مروزے رحمۃ اللہ علیہ میگوید افضل آنست کہ بگوید اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کلما ذکرہ الذاکرون وکلما سہی عنہ الغافلون

فصل در بیان ادعیہ جامہ پوشیدن حضرت

نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون جامہ پوشیدے در اکثر روایات چون جامۂ نو پوشیدی چنانچہ مصنف ذکر کرد بپوشش آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوید این دعا خواندے اللہم لک الحمد انت کسوتنیہ اسالک خیرہ وخیر ما صنع لہ واعوذ بک من شرہ وشر ما صنع لہ وہیفر مود ہر کہ جامع بپوشد وبگوید الحمد للہ الذی کسانی ہذا ورزقنیہ من غیر حول منے ولا قوۃ غفر لہ ما تقدم من ذنبہ یعنے آمرزیدہ شود ہر گناہے کہ پیش ازین کردہ باشد ودر بعض

روایات و تا آخر نیز آمده یعنی هر گناهیکه بعد ازین خواهد کرد و امیر المؤمنین عمر روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم که گفت هر که جامهٔ نو بپوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی حیوتی و بعد از ان
جامهٔ کهنه را بدر ویشی دهد همیشه در حفظ و پناه و سلوک راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود
که چون جامه یا عمامهٔ نو پیدا آمدی آنرا نامی تعیین کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آن جامه را
نامی از پیش خود نهادی چنانچه اسلحه را و دواب را نیز و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نامها بود و آنچه در احادیث
آمده است آنست که چون جامه پوشیدی او را بنام وی خواندی عمامه یا قمیص یا ردا اکستر گفتی اللهم لک
الحمد انت کسوتنیه اسئلک آخره نعم در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را عمامه بود نام او سحاب
آن دیگر است اما مضمون این حدیث همین است که او را بنام او خواندی و لوشیدی گفته بر و یکبار امیر المؤمنین عمر رض
جامه دید گفت این جامه شسته است یا نو گفت شسته گفت البس جدیدا و عش حمیدا و مت شهیدا یعنی نو بپوش و
پسندیده بزی و شهید بمیر و نیز آمده است که چون جامهٔ نو یکی را پوشیده دیدی گفتی تبلی و یخلف الله یعنی کهنه کنی
این را و جامه دیگر دهد خدا تعالی بجای آن **فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه** حضرت نبوی
صلی الله علیه و آله وسلم چون در خانه در آمدی بگفتی الحمد لله الذی کفانی و آوانی و الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی و الحمد لله الذی
من علی اسئلک ان تجیرنی من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانه خویش در آید باید که بگوید اللهم انی اسئلک خیر المولج
و خیر المخرج بسم الله و لجنا و علی الله ربنا توکلنا این بگوید و بعد از ان بر اهل بیت خود سلام کند و انس بن مالک گفت چون در خانه
در آئی بر اهل بیت خود سلام کن تا برکت باشد بر تو و بر اهل بیت تو و آمده است که اگر در خانه کسی نبود و خالی بود نیز سلام گوید باین لفظ
السلام علی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در انجا باشند و فرمود سه کس در امان و ضمان و رحمت دنیا و آخرت حق تعالی
اند یکی آنکه بنیت جهاد و غزا از خانه بیرون آید در ضمان حق است یا او را وفات کند و در بهشت برد یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد دوم کسیکه برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یابد و به بهشت رود یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد سوم کسیکه در خانه در آید و سلام بر اهل خویش کند او نیز در ضمان حق تعالی بود و فرمود چون
شخصی در خانه در آید و در وقت دخول و در وقت طعام حق تعالی را یاد کند شیطان گوید بالشکر خود درین خانه ما را نه جای
خفتن است و نه جای طعام خوردن و اگر در آید در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن یافتیم
و چون در وقت طعام یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن و طعام شب هر دو یافتیم **فصل در بیان ادعیه
در آمدن بیت الخلا** حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون در الخلا در خواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک
من الخبث و الخبائث و امر کرد فرمود بگفتن آن خبث بضمتین جمع خبیث یعنی ذکور شیاطین و بضم خا و سکون با نیز آمده
بمعنی خباثت یا شئی مکروه و وجه اول اقوی است از روی روایت و انسب است بعطف و الخبائث برو که جمع خبیثه
است بمعنی اناث ایشان و آنچه در حدیث دیگر آمده باید که عاجز نشود یکی از شما چون در الخلا خواهد شد که بگوید اللهم انی
اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبیث بسکون با را مخفف خبیث مفهوم البتا دارند
چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم که پرده ما بین اعین جن و عورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که در آید در الخلا بگوید بسم الله

و در حالت بول یکی بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی سیده را بدین دشمن میگیرد

یعنی سخن گفتن در بول و بیضر مود باید که کسی در حالت بول و غائط استقبال و استدبار قبله نکند و این حرام ست نزد امام ابو حنیفه مطلقاً خواه در عمارات و خواه در صحرا و نزد احمد و اصح قول صاحب شافعی و راجح نزد ابن العربی از مالکیه و ابن حزم از ظاهریه نیز همین ست و نزد امام شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و از امام ابو حنیفه و احمد نیز این فرق روایت کرده اند و وجه وی نه آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی و کعبه زیرا که در صحرا نیز چندین کوه و بیابان حائل ست بلکه آنست که استقبال و استدبار در بنیان عرفاً مضاف بجدار ست و نه بجهت که معد ست برای آن ماوای شیاطین ست و صالح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه تفصیل آنست که طیبی گفته که صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جن پس اگر استقبال کنند قبله را یا استدبار کنند آنرا شاید که نظر یکی از مصلیان بر عورت او افتد و این معنی مامون ست در بنیان و از بعض احادیث نیز جواز آن در بنیان معلوم میگردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت بر آمدم من بالاخانه حفصه را پس دیدم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که قضاء حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز ابو داؤد از ابن عمر آورده که وی بنشاند راحله خود را مستقبل قبله پس نشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا اباعبدالرحمن آیا نیست که نهی کرده شده ست ازین فرمود که نهی از فعل آن در فضاست و چون چیزی بود میان تو و قبله که ستر کند ترا لا باس ازینجا معلوم شد که ستر و راحله و مانند آن نیز حکم بنیان دارد و وجه اول از دو وجهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در وی جاری ست و حجت آنانکه مطلقاً حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق ست و حدیث اباحت بصحت نرسیده و اگر رسد چون مبیح و محرم معارض آید ترجیح محرم راست و قومی جائز دارند استدبار نه استقبال و تمسک کنند بحدیث ابن عمر و بعض مطلقاً مباح گویند و این قول را بعائشه رضی الله عنها و عروه و ربیعه و داؤد ظاهری نسبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرده رجوع باصل کنیم که اباحت ست و شک نیست که قول امام ابو حنیفه و تابعان وی به تنزه و احتیاط نزدیکتر ست و مصنف نیز ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را جماعتی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان فارسی و سراقه بن مالک و سهل بن حنیف و اسامه بن زید و ابی هریره و معقل اسدی و عبدالله بن الحارث الزبیدی بطرق متعدده روایت کرده و در اکثر احادیث نهی از استقبال و استدبار هر دو واقع شده و در بعض ذکر استقبال فقط

و حدیث رخصت که از عائشه در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کردند که جمعی استقبال قبله در حالت

بول کراهت میدارند فرمود بر سبیل انکار که اینچنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و فرمود

پس مقعد را روی بقبله کنید یعنی اگر استقبال را مکروه میدارید نکنید و استدبار کنید ازینجا جواز استدبار نیز معلوم شد

مصنف میگوید اینحدیث هرچند در مسند احمد ست اما امام اهل حدیث بخاری رحمة الله علیه در ان طعن کرده و کسی از

ائمه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع ست و مرسل ست پوشیده نماند که چون از روی حدیث عائشه رضی الله عنها باشد ارسال چه معنی دارد یا رب مگر مرسل اینجا بمعنی منقطع ست و عطف وی بر منقطع بطریق تفسیر ست و این نیز اصطلاحی ست غیر مشهور و بعضی از رواة اینحدیث ضعیف اند در ضبط و اتقان و عدالت و نیز شاذ ست و مخالف روایات ثقات و اینچنین حدیث حجت را نشاید و با احادیث دیگر که نص اند در نهی استقبال و

استنجا بمعارض نیاید و چون از خانه بیرون آمدے گفتی الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی دعا فانی ظاهر آنست
که این گفتن بزبان بود و ازینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آبدست و وضو حرام نیست و خود ثابت شده است
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامدے واما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد
پس از ان رد سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام تعظیم ذکر الهی بود که سلام از اسماء الله است وبالجمله در رد سلام همچنین احتیاط
باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از خانه چون مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل
کنند چنانچه بعض گفته اند نیز صورتے دارد و در بعض روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از خانه غفرانک
میگفت اشارت بعذر تقصیرے که در ترک ذکر الهی عز اسمه درین حالت رفت و بعضے از مشائخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت
قضاے حاجت آنست که در احتیاج و تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشد ذکر درین مقام همین است
والله اعلم و اذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از ان بصحت رسیده و چه نرسیده

فصل

در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب اسری بود
هیچ حدیثی درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بتعدد اسرا چنانچه بعض گفته اند که اسرای
دوم در مدینه بود یا در شب اسرے اذان شنید بالاے آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روی زمین و
اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه
جمع میشدند براے نماز و قرار میدادند وقتی معین را بے آنکه ندا کنند براى آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند
روزی درین باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسی باید در مثل ناقوس نصاری و بعض گفتند قرن مثل قرن یهود
و در روایتی آمده که بعض گفتند آتشے برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر چرا مردی را نفرمایید که ندا کند
بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم برخیز ای بلال و ندا در ده بنماز و میگویند که درین وقت همین ندا شد
بی کیفیت مخصوصه اذان وقتے دیگر عبدالله بن زید انصاری که او را صاحب الاذان گویند خواب دید مردے را که ناقوسی
در دست دارد گفت آیا میفروشی ای بنده خدا این ناقوس را بمن آن مرد گفت چه کار کنی این را گفت تا بخوانم
مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزے بیاموزم پس بیاموخت بوی اذان را چون صبح شد بملازمت
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود به راستی و درستی که این رویا حق است برخیز و
القا کن بر بلال که آوازوے نرم تر و بلند تر و شیرین تر است بعد از ان عمر بن الخطاب نیز این واقعه دید
و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنید فرمود لله الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتی چهارده موافق یکدیگر خواب دیدند و نیز
آمده که بعد از ان وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از موذن بشنود مثل
آن بگوید جز لفظ حے علی الصلوة و حے علی الفلاح که آنرا بلا حول ولا قوة الا بالله بدل کند و حدیثی در جمع میان حوقله
و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که بگوید آنچه بگوید موذن بی ذکر حوقله در حیعلتین
و ظاهرش اقتصار بر حیعله است و در بعض احادیث آمده که بگوید در حیعلتین لا حول ولا قوة الا بالله و جمع میان
حیعله و حوقله وجهی است مر حنابله را کذا فی بعض شروح الحصن الحصین و آنچه بعض مردم در حے علی الفلاح گویند ما شاء الله
کان وما لم یشأ لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین وانا وانا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمده است

اجابت موذن لازم نشد زیرا که چون اجابت فعلی شود باوجود آن اجابت قولی حاجت نبود دوم آنکه بگوید رضیت بالله ربا
وبالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرمود که این قول موجب مغفرت ست و در مشکوٰة از حدیث سعد اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوٰة بر رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوٰة القائمة آت محمدن
الوسیلة والفضیلة والبعثه مقاما محمودن الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند
و در بعضے از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوٰة النافعة
صل علی محمد وارض عنه رضا لا سخط بعده باری تعالی دعاے ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و اصوات دعاتک فاغفر لے و ابو امامه
میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم چون آواز اذان بشنیدے این دعا بخواندے اللهم رب هذه الدعوة
المستجابة المستجاب لها دعوة الحق و کلمة التقوے توفنی علیها و احینی علیها و اجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیمة و
میفرمود دعا میان بانگ نماز و اقامت مردود نیست گفتند چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت
تنبیه میرسند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آرے یکبار
در سفر در وقتے که بالا باران بود و پایان گل و گذارد نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا عند السهیلی بروایت الترمذی
و نووے نیز از روایت ترمذے بدان جزم کرده و بعض گویند مراد امر بلال ست باذان بطریقه مجاز بقرینه روایت
احمد در مسند خود همدرین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف ست میان علما که اذان افضل ست یا امامت قول مختار
آنکه هر که را بر نفس خود باقامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود والا اذان و نیز اختلاف ست در جمع میان
اذان و امامت نزد بعض مکروه است و نزد بعض خلاف اولی و بعض گفته اند مستحب ست تصحیح کرد این قول را نووے
و بصحت رسیده از عمر که گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابو حنیفه
نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان
اذان و امامت بیکراهت

فصل در ادعیه عشره ذی الحجه

در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بسیار کردے و دیگران را امر کردے تهلیل و تکبیر و تحمید و در بعض روایت وارد گشته که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم تکبیر گفتے از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پے هر نماز فرض گفتے الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب
ویرا سه دو بار ست والله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجه صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام
مجمع برینست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان ائمه اربعه و لیکن واجب ست نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه
و ظاهر کلام رساله ابن ابی زید که در مذهب امام مالک ست نیز همبرین ست و مستحب ست نزد غیر ایشان و لیکن خلاف
ست میان ائمه در وقت ابتدا و انتهاے آن نزد امام ابو حنیفه ابتداے آن بعد از فجر عرفه و انتهاے آن عصر یوم
نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیر اتنا به تشریق برین مذهب ظاهر ست و محمول بر حقیقت باعتبار

اکثر اما القول اول مشکل ست زیرا که بیشتر از ایام تشریق ست تمام وبعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید ست و
نماز عید ست چنانچه در حدیث آمده لاجمعة ولاتشریق الا فی مصر جامع ودر حدیث دیگر آمده که لاذبح الا بعد التشریق ای
بعد صلوة العید کذا فی شرح الهدایة وصیدلانی از شافعیه گفته که بر نیست عمل در امصار وفتوے گفته که ہمین ست اظہر
نزد محققین بجهت ورود حدیث در وے وفتوے در مذہب حنفیه نیز ہمین ست ونزد امام مالک وبقولے
نزد شافعی از ظہر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز ست برائے حجاج وغیرہم زیرا که حجاج ذکر
ایشان تلبیه است تا روز نحر وقطع میکنند تلبیه را باول رمیے که روز نحر میکنند پس ظہر یوم نحر اول نمازے بود که
منقطع میشود در وے تلبیه وابتدا میکنند به تکبیر واما انتہا بفجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آنرا بانیکه این نماز آخر
نماز یست که ادا کرده میشود در منے وغیر حجاج تابع حجاج اند وبقولے از شافعی حجاج را از ظہر نخستین تا فجر آخر ایام
تشریق وغیر حجاج را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون ست در کوچها ومساجد
واسواق تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود وبقولے مثل قول اول وبروایتی از احمد حجاج از ظہر یوم نحر تا عصر آخر
ایام تشریق وبروایتی تا فجر آخر ایام تشریق ودر ہدایه میگوید که درین مسئله صحابه نیز اختلاف داشتند وقول امیر المومنین
علی از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق ست وشک نیست که احتیاط درین قول ست وفرموده حق سبحانه + واذکروا الله
فی ایام معدودات + وتفسیر کرده اند ایام معدودات را بایام تشریق وتشریق در لغت یعنی قدید کردن گوشت ست
در آفتاب ودرین ایام قدید کرده مے شود لحوم اضاحے در آفتاب وسویدا آنست که در صحیح مسلم وغیر آن آمده که آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم فرموده ایام تشریق ایام اکل وشرب وذکر خدا تعالی اند ودار قطنی بطرق متعدده از جابر آورده
که گذارد پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم نماز صبح را روز عرفه پس تر روے آورد بجانب ما وگفت الله اکبر الله اکبر
وکشید تکبیر را تا عصر آخر ایام تشریق کذا اورد الزرکشی ونیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمة الله علیه بکدام دلیل
حکم کردید شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر وعلی وابن عباس وابن مسعود
رضی الله عنهم اجمعین وقول مصنف از پے ہر نماز فرض بے تقیید بجماعت اشارت ست بانکه جماعت در وے
شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف ومحمد وائمه دیگر ست ونزد امام ابوحنیفه جماعت شرط ست وبر منفرد نه واز امام احمد
دو روایت ست اصح آنست که شرط ست زیرا که ابن مسعود فرموده است التکبیر علی من صلے بجماعة واز ابن عمر
نیز آورده اند که گذارد نماز را تنہا ونگفت تکبیر وبعد از نماز نفل تکبیر نشود باتفاق وبعد از نماز عیدین نیز نیست
وبعد از نماز جمعه ہست وبر زنان ومسافران نیز شود گر اقتدا کنند بمردان ومقیمان ودر عید دو قول ست وشرط
ست که نماز بجماعت در مصر گذارده شود ودر قریات نه واگر امام فراموش کند مقتدی لازم بود وہمه این مذہب
امام ابوحنیفه است رحمه الله ونیز در مذہب وے یکبار ست باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد ونزد شافعی سه بار ست واز امام شافعی منقول ست که این مقدار اگر زیاده کند ہم مستحسن بود و
زیادت اینست الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له
الدین ولو کره الکافرون لا اله الا الله وحده وصدق وعده ونصر عبده وہزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اکبر
ونزد امام مالک ہمین قدر ست الله اکبر الله اکبر واگر تہلیل وتحمید زیاده کند حسن ست ومذہب امام احمد موافق

مذہب امام ابو حنیفہ است ویکی از اذکار عشر ذی الحجہ کہ در روز عرفہ آمدہ است قول لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئی قدیر با دعاہای دیگر کہ در باب حج گذشت واز جہت مصنف اینجا اعادہ نکرد **فصل
در ادعیہ دیدن ماہ نو** حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون ماہ نو دیدی گفتی اللہم اہلہ علینا بالامن
والایمان والسلامۃ والاسلام ربی وربک اللہ وگاہ گفتی اللہ اکبر اللہم اہلہ علینا بالامن والایمان والسلامۃ والاسلام
والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک اللہ ودر سنن ابی داود از قتادہ روایت میکنند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
چون ماہ نو دیدی گفتی ہلال خیر ورشد ہلال خیر ورشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک الحمد للہ الذی
ذہب بشہر کذا وجاء بشہر کذا ودر اسناد این حدیث ضعفی ہست از اینجا این معلوم گردد کہ بر تقدیر دیدن ہلال این ادعیہ
میخواندند اما آنکہ عادت شریف بران بود کہ البتہ مقید میشدند بدیدن ماہ نو چنانچہ در مردم متعارف است معلوم نیست
مگر در ماہ رمضان وعید وذی الحجہ کہ التماس کردن وجستن آنہا مستحب ومسنون است اما تہنیت ومصافحہ بدیدن
ماہ نو ودریافتن یکدیگر را چنانچہ متعارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحہ مطلقا سنت است لیکن از جہت
خصوص این وقت سنت نبود اگرچہ تہنیت بدر آمدن رمضان وبعیدین ماثور است وبعضی از علمای شافعیہ گفتہ اند
کہ تہنیت بعیدین وشہور واعوام مباح است نہ سنت ونہ بدعت واللہ اعلم **فصل در بیان ادعیہ طعام
خوردن** حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون طعام خوردی ابتدا بہ بسم اللہ کردی ودیگران را بگفتن آن
فرمودی وگفت چون کسی طعام خورد باید کہ بسم اللہ بگوید اگر فراموش کند در اول باید کہ آخر با آنجا کہ یاد آید
بگوید بسم اللہ فی اولہ وآخرہ ونزد محققان اہل حدیث تسمیہ در اول طعام واجب است چہ احادیث امر صریح وصحیح
وسالم از معارض است وظاہر امر وجوب است مادام کہ آن را معارضی نباشد ونزد اکثر فقہا امر اینجا برای استحباب است
وتسمیہ در اول طعام واجب نہ وہمچنین است سخن در تحمید بعد از طعام اما اگر در جمعی باشند تسمیہ یکی از این جماعہ مجزی
کافی است از تسمیہ دیگران یانی جمعی از علما میگویند مجزی است وحاجت نیست کہ ہمہ بسم اللہ گویند یک کس کہ
گفت بس است گویا مقصود ایشان این است کہ بسم اللہ باید کہ بر طعام مذکور شود تا برکتی ونوری دران پیدا آید
گوئیندہ یک کس باشد از جماعہ یا بیشتر اما حدیث حذیفہ موافق این سخن نیست چہ وی روایت میکند کہ گفت انا
حضرنا مع النبی بدرستی کہ ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طعاما طعامی را وہنوز آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم دست در طعام ننہادہ بود وما نیز بادبی کہ داشتیم دست ننہادہ فجاءت جاریۃ کانہا تدفع پس آمد زنی گویا کہ
کسی می اندازد ورا بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بی اختیار می افتاد بر طعام فذہبت لتضع یدہا فی الطعام پس خواست
آن زن کہ بنہد دست خود را در طعام فاخذ رسول اللہ پس گرفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدہا دست آن
زن را تا طعام با ایشان نخورد ثم جاء اعرابی پس آمد مردی از بادیہ نشینان بہمین صفت چنانچہ در بعض روایات آمدہ کانما
یدفع ووی نیز خواست کہ دست در طعام بزند فاخذ بیدہ پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست او را
نیز فقال رسول اللہ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان الشیطان یستحل الطعام بدرستیکہ شیطان حلال
میگرداند طعام را برای خود یعنی قادر میگردد واز آن خود میسازد طعام را ان لا یذکر اسم اللہ علیہ از جہت آنکہ نام خدا بردہ نمیشود
بران وانہ جاء بہذہ الجاریۃ وبدرستی کہ شیطان آورد این زن را لیستحل بہا تا حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی

فاخذت بيدها پس گرفتم دست او را ثم جاء بهذا الاعرابي پس آورد شيطان اين اعرابي را ليستحل به تا حلال سازد
بواسطهٔ وی طعام را برای خود فاخذت بيده پس گرفتم دست او را والذي نفسي بيده سوگند آن خدائي كه بقای ذات
من در دست قدرت اوست ان يده يعني يد وی مع يديهما بدرستی كه دست شيطان با دست جاريه و اعرابی در دست
من ست كه گرفته نگاه داشته ام آنها را ثم ذكر اسم الله واكل پس ياد كرد آن حضرت صلی الله عليه وآله وسلم نام خدا را وبخورد
ودر سنن ترمذی نيز از حديث عائشه موافق اين حديث حذيفه ثابت ست كه گفت پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم با شش
نفر از صحابه طعام ميخورد ناگاه يك اعرابی درآمد وآن طعام را مجموع بدو لقمه بخورد پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم فرمود كه اين
اعرابی اگر بسم الله گفتی اين طعام شما را كافی بودی ومحقق ست كه پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم وجماعت بسم الله گفته بودند پس
اگر تسميهٔ يكی كافی بودی از تسميه باقی محتاج تسميهٔ اعرابی نشدندی درينجا ببرسد كسی را كه بگويد كه در ابتدای طعام
اگر يكی از جماعه كه متمتع باشند بر طعام تسميه كند كافی بود اما اگر در اثنای طعام يكی درآيد وشريك گردد چون حال ابتدای
طعام اوست تسميه اش بايد كرد وتصفيهٔ اين دو حديث ازين قبيل ست بدانكه تمسك مصنف بحديث حذيفه در عدم كفايت
تسميهٔ يكی از جماعه مبنی بر آنست كه آمدن جاريه واعرابی ودست در زدن ايشان در طعام در اثنای اكل بود تا گويند
كه پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم وجماعه بسم الله گفته بودند واز اول حديث كه مصنف آن را نقل كرده ظاهر ميشود كه آمدن آنها
در اول طعام بود كه هنوز آن حضرت صلی الله عليه وآله وسلم وصحابه ابتدا نكرده بودند ودست در طعام نزده چنانكه در مشكوة
آورده كه گفت حذيفه بوديم ما كه چون حاضر ميشديم با پيغمبر صلی الله عليه وآله وسلم طعامی را نمی نهاديم دستهای خود را
در طعام تا ابتدا ميكرد رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم وميے نهاد دست مبارك خود را وما حاضر شديم با آن حضرت صلی الله
عليه وآله وسلم يكبار بر طعامی را پس آمد جاريه گويا كسی ميے انداز داورا بر طعام پس رفت تا نهادن گرفت در طعام الحديث
يعنی هنوز ابتدا در طعام نكرده موقوف ابتدای آن حضرت صلی الله عليه وآله وسلم استاده بوديم كه آمد جاريه وهمچنين
ظاهر ميشود از حديث كه گفت ثم سمی واكل وانچه نزد تامل صادق ظاهر ست فافهم والله اعلم ودر حديث ضعيف
وارد ست كه من نسی ان يسمی علی طعامه كسی كه فراموش كند تسميه را ودر بعض نسخ ان يسمی واقع شده يعنی
دعا خواندن را يعنی بسم الله گفتن را بر طعام خود فليقرأ قل هو الله احد پس بگو كه بخواند قل هو الله احد را اذا فرغ چون
فارغ شود يعنی قل هو الله احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترك تسميه در ابتدای آن ميكند واصح آنست كه
بگويد بسم الله اوله وآخره چنانكه گذشت وچون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه غير مكفی ولا مودع
ولا مستغنی عنه ربنا وگاه گفتی الحمد لله الذی كفانا وآوانا وميگفت هر كه طعام خورد وبگويد الحمد لله الذی اطعمنی هذا
غير حول منی ولا قوة آمرزيده شود جميع گناهان گذشته وی وگاه بعد از طعام بگفتی اللهم اطعمت وسقيت واغنيت واقنيت
وهديت واحييت فلك الحمد علی ما اعطيت وگاه ميگفت الحمد لله الذی من علينا وهدانا والذی اشبعنا وارونا وكل الاحسان
آتانا ودر حديث ديگر ثابت ست كه فرمود چون يكی از شما طعام خورد بايد كه بگويد اللهم بارك لنا فيه واطعمنا خيرا منه واگر شير
بياشامد بايد كه بگويد اللهم بارك لنا فيه وزدنا منه يعنی در شير نگويد اطعمنا خيرا منه گويا بهتر از شير طعامی ديگر نيست بلكه
هم از شير زيادتی وی طلبد واز فعل آن حضرت صلی الله عليه وآله وسلم نيز همچنين منقول ست وچون آب آشاميدی
بسه نفس آشاميدی ودهان از ظرف جدا كردی ونفس زدی ودر اول هر يك بسم الله وآخر الحمد لله گفتی ودر بعض روايات

آمده که بعد از خوردن آب این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا ❊ تنبیه ❊
معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول و تحمید در آخر و بعضی از مشایخ بر سر هر لقمه بسم الله گویند و ذکر خدا هر چند
فضیلت دارد خصوصا برای کسی که مولع و مشغوف ست بدان اما سنت در طعام همانست که گفته شد و نیز در سنت آمده
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل بذکر مشغول نبودی گویند که اگر
کسی تنها بود و سخن با که گوید بر سر هر لقمه بتقدیر شغل بذکر افضل ست این سخن نیک است اما سلوک طریقه اتباع و اقتصار بر سنت
از همه افضل **فصل** در بیان ادعیه در آمدن خانه حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه
خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعامی هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبیعت یافتی تناول فرمودی
والا ترک کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی و گاه گاه طعام را مدح کردی نه مثل مدح اهل شره و حرص بلکه
خوبی او را و نفع و فضیلت آنرا بیان فرمودی و کلمه در ان باب فرمودی همچون نعم الادام الخل واطیب الطعام اللحم
واطیب اللحم لحم الظهر و غیر آن و اگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی بگفتی من روزه دارم از برای اعتذار از عدم موافقت
اصحاب در اکل و ازینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام باکی ندارد همچنانکه اگر دشنام و خصومت کند کسی مر او را
بگوید انی صائم ولیکن در اینجا گفته اند که در دل خود بگوید برای منع نفس از مکافات خصم و چون عدم اظهار بجهت
دفع ریا و حفظ اخلاص ست این معنی در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاری نبود ولیکن مشایخ طریقت که در مقام
تحقیق حال نفس و علاج او بینند گویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه افطار نماید و پوشیده دارد بهتر ست آخر آن را قضا نماید
و بر سر طعام سخن گفتی و بر هر لقمه تسمیه نکردی جز در اول و تحمید در آخر چنانکه سابقا گفتیم و بر مهمانان مکرر طعام عرض
کردی یعنی بخوردن مهمان طعام را تاکید کردی چنانچه عادت کریمان ست چنانکه در حدیث ابی هریره قصه شرب اللبن
فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب لا یزال همچنین میگفت تا گفت بحق آنکه ترا براستی
فرستاد که دگر جائی نمی یابم شیر را قصه شرب لبن آنست که ابی هریره گفت روزی از گرسنگی قریب هلاک بودم هیچکس
بفریاد من نرسید پس با ابوبکر گذشتم و اظهار حال خود کردم التفات نکرد و مفید نشد ناگاه کاسه شیری بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم آوردند شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را طلب در دل خود گفتم
که چه جا که شیر این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاشکی بمن دادی تا آسوده شدمی ولیکن از امر خدا و رسول خدا چاره نبود
بیرون رفتم و اصحاب را طلبیدم همه بخدمت حاضر آمدند فرمود یا اباهریره کاسه را بگردان و از یک سر بگیر و یاران را شیر
بنوشان کاسه را برگرفتم و از یک سر بنیاد کردم همه نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور
خوردم دیگر گفت بخور الحدیث و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی گاه گفتی اللهم بارک لهم فیما رزقتهم
واغفر لهم وارحمهم و گاه گفتی افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة و ابو الهیثم بفتح ها و سکون یای
تحتانیه و ثای مثلثه مفتوحه مالک بن التیهان بفتح تا و کسر یای تحتانیه مشدده که از انصار بود و حضرت نبوی را صلی الله علیه
وآله وسلم با جماعتی از صحابه دعوت کرد چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید وی را گفتند یا رسول الله
مکافات وی چیست گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب وی تناول کند و برا دعا کند جزای وی داده باشد
قصه ابو الهیثم بن التیهان در صحیح مسلم انچنین آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر و عمر بمنزل وی رفت و وی

ضیافت کرد و درویسے ذکر دعوت و و عانیست و ترمذی سے آن را در شمائل نیز آورده این اگر در وقت دیگر باشد والله اعلم
و میفرمود چون طعام خورید آنرا گداخته کنید بیاد حق و ثنا یعنی نباید که طعام بخورید و بغفلت بخسپید و ذکر و نماز نکنید شکرانه
نعمت حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت شود بجهت غلبه احکام نفس بهیمی و خروج بخارات
غلیظه و طریان ظلمت غفلت و یکبار دست مجذومی بگرفت و در قصعه طعام خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله
و توکلا على الله این حدیث با حدیث فر من المجذوم کما تفر من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق در آن و تحقیق این
بحث در آخر فصل معالجات بیاید انشاء الله تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ مخورید که شیطان
بدست چپ میخورد و سے آشامد از ینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسے شکایت کرد پیش
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از آنکه چندان میخوریم سیر نمی شویم فرمود متفرق مخورید همه با یکدیگر خورید و
یاد حق کنید تا برکت بر شما نزول کند **فصل در سلام و آداب** حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در این باب
در حدیث صحیح ثابت ست که افضل الاسلام و خیره اطعام الطعام و ان تقرأ السلام علی من عرفت و من لم تعرف یعنی
فاضلترین و نیکوترین امور مسلمانی دو چیز ست یکی خورانیدن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناسے
و بر آنکه نشناسی اشارت ست بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمده خصائل مسلمانی ست و از ینجا معلوم شد که سلام حق
اسلام ست نه صحبت و در عیادت و مانند آن اختلافی ظاهر می شود نزد بعض حق اسلام ست و نزد بعض حق صحبت
چنانچه در ما سبق بدان اشارت کردیم و در صحیحین ست که چون باریتعالی آدم را بیافرید گفت برو نزد آن جماعه از ملائکه و
بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت ذریت تست پس آدم برفت و
بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک و رحمة الله لفظ و رحمة الله زیاده کردند و
در رد سلام زیاده و رحمة الله احب و احسن ست و زیاده بر آن و برکاته آمده و در بعض روایات و مغفرته نیز آمده چنانکه
بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جائز ست و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم همیشه میفرمود بافشای سلام و ادنی
سلام آنست که آنکس که بروی سلام میکند بشنود و همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل ست و احتمال دارد که مراد بافشاء
و تعمیم آن باشد باشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان بهشت نروند تا ایمان
نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری ست قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان الانصاف
من نفسک و بذل السلام للعالم و الانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات ست چه انصاف
موجب ادائے حقوق خالق و مخلوق ست بر وجه اکمل و انصاف بحسب لغت نصفا نصفه کردن ست و چون در صورت
ادائے حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ ست گویا نصفا نصف قسمت یافت و از ینجهت او را انصاف گفتند و بذل سلام
مر عموم خلائق را که مستلزم تواضع و مهربانے و خوش خلقی ست و اطعام طعام و انفاق مال کما هر جود و رحمت و شفقت
ست خصوصا از سر قلت و درویشے چون با انصاف جمع گشت جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله
وسلم بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت پیر زنان و شکستگان میگذشت و سلام
میکرد و اگر چه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و
گذرنده بر نشسته و سوار بر پیاده و جمع قلیل بر جمع کثیر و گفته اند که این ترتیب بهر تقدیر ست که پیش آیند و کسی را ابتداء کرد یکی

قاعد بود و دیگرے وارد ابتدا کند وار د کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین صفات
هر که ابتدا کند بسلام افضلیت اورا بود و اگر راجح و زائد بود و ابتدا کند بطریق اولی افضلیت اورا بود چنانکه آن حضرت
میکرد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و میفرمود که نزدیکتر واولے تر خلق بخدای تعالی آنکس ست که پیشی میگیرد در سلام کردن
و عادت حضرت نبوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که چون درآمدے سلام کردے و چون بازگردیدے سلام کردے
و میفرمود اذا قعد احدکم فلیسلم واذا قام فلیسلم و چون بیایید و بنشیند یکے از شما در مجلس باید که سلام کند و چون
برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولے باحق من الآخرة پس نیست کرت اولی که وقت درآمدن ست سزاوارتر
بسلام کردن از کرت ثانیه که وقت برخاستن ست و جای دیگر فرمود اذا لقی احدکم صاحبه فلیسلم علیه چون ملاقات کند
یکے از شما مصاحب خود را باید که سلام کند بروے فان حال بینهما شجرة او جدار ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حائل
شود میان آن دو کس درختی یا دیوارے پس تر ملاقات کنند یکی دیگر را باید که سلام کند بروے نیز درین ملاقات
نیز یعنے باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چه جاے زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حث
و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد درآمدی افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز
بگذاردی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق اللہ در مثل این صورت که مستلزم تعظیم
درگاه عزت ست جل جلاله مقدم ست بر حق خلق که باعث بر ترحم و تکریم ایشان ست و تقدیم حق عباد در جائے ست که
ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد چنانچه در قصاص و مانند آن و چون شب در خانه
درآمدے سلام که سنت ست نزد درآمدن بر اهل خانه بنوعی کردی که بیداران بشنیدندی و خفتگان بیدار نشدندی
و میفرمود السلام قبل الکلام ولا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم یعنے اول باید که سلام کنند بعد از ان کلام و پیش از
سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید کسی را بطعام پیش از ان که سلام کند مقصود تقدیم سلام ست
بر کلام و طعام و اگر یسلم بصیغه مجهول یا بلفظ خطاب خوانند نیز رواست اگر بر روایت درست آید واللہ اعلم و مصنف
میگوید هر چند در اسناد آن ضعفے هست اما عمل اهل اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد از ان کلام میکنند و طعام
میخوانند و این دلیل ست بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسناد حق را و در حدیثی دیگر وارد ست السلام قبل
السوال فمن بدأکم بالسوال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از ان چیزی پرسند و طلبند و هر که
ابتدا بسوال و طلب کند جوابش ندهید و اجابتش نکنید بجهت زجر و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده که
هر که سلام نکردی او را دستوری درآمدن ندادی و دیگران را نیز منع کردی از اذن و دستوری درآمدن دادن کسی را
که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود لا تاذنوا لمن بیدأ بالسلام اذن نکنید مر کسیے را که ابتدا نکند بسلام و کلدة بن
حنبل گفت مرا صفوان بن امیه نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستاد با هدایا از شیر و خیار و لباس من درآمدم
پیش از آنکه سلام یا استیذان کنم فرمود بازگرد و بگو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان
نزد دخول یا بجهت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد قومی آمدی از برابر در نیامدی بلکه از طرف
راست یا چپ نزدیک درآمدی و گفتی السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که خانها را دران ایام پرده نبود
کذا جاء فی الحدیث و هر کرا دیدی بروے سلام کردے و تحمل سلام کردی از کسیکه بدست آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ

بمردم فرستادے وبدیاران که آنکس بدست وی بانها سلام فرستادی رسانیدی چنانکه تحمل سلام حق کرد بخدیجه در صحیحین از
ابی هریره آمده که گفت آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله این خدیجه است آمده وبرای تو
طعام آورده او را از حضرت حق جل شانه ودر روایتی واز من سلام رسان وبشارت ده وی را در بهشت بخانه از جواهر که
نه در آنجا غوغا وخصومت ست ونه تعب ومشقت ودر بعض حواشی مشکوٰة نوشته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر کوه حرا بود وخدیجه برای وے از مکه طعامی آورده واز ینجا ظاهر میشود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از
ظهور نبوت نیز گاه گاه برین جبل میرفت ومشغول میشد ومفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم درین جبل بانتظار وحے مشغول بود ومحتمل که بعد از ورود وحے نیز گاه گاهی تبذکر ایام ذوق
وحضور وآرام که در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت ومی نشست وطعام آوردن خدیجه درین زمان بود وظاهر
آنست که طعام آوردن خدیجه بعد از ورود وحی باشد از خانه که دروی مے بود بخانه دیگر که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دروی بود والله اعلم ویکبار دیگر عائشه را گفت اینک جبرئیل حاضر ست وترا سلام میرساند عائشه گفت وعلیه السلام
ورحمة الله وبرکاته ودر حدیث خدیجه چون السلام حق سبحانه بود رد سلام معنی نداشت چنانچه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین در تشهد صلوٰة میگفتند السلام علی الله وعلی فلان وفلان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الله
هو السلام یعنی بر خدا دعا بامن وسلامت چه گوئید که همه امن وسلامت از وست ودر روایتی که سلام از جبرئیل
نیز آمده چون بضمن وتبعیت بود اعتنا بران نکرد یا آنکه رد سلام دران زمان واجب نشده بود بعد از ان شده والله اعلم
وچون سلام کردے تمام کردے تا بلفظ وبرکاته رسانیدی روزے شخصے درآمد وگفت السلام علیک پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم جواب داد وفرمود که عشرة یعنی ده حسنه باین گفتن ثابت شد دیگری درآمد وگفت السلام علیک ورحمة الله
جواب داد وفرمود که عشرون یعنی بزیادت ورحمة الله ده حسنه دیگر ثابت شد دیگرے درآمد وگفت السلام علیک ورحمة الله
وبرکاته جواب داد وفرمود که ثلثون در روایت ترمذی وابوداؤد همین قدر آمده ودر روایتی از ابی داؤد آمده که دیگرے
درآمد وگفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته فرمود که اربعون هکذا یکون الفضائل همچنین مے باشد کسب
وتحصیل فضیلتها یعنی اجر بقدر عمل ست ودر اسناد این حدیث ضعفے هست ولیکن حدیث ضعیف در باب فضائل
معتبر ومعمول ست وهر کرا بدیدے ابتدا بسلام کردے این سخن مکرر شده وعنقریب گذشته است وذکر وے
در هر جا بتقریب وتوطیه عدیل اوست چنانکه گفت واگر کسے بر وے سلام کردے مثل آن یا افضل از ان بر وے
رد کردے علی الفور بے تاخیر مگر عذرے بودے مانند نماز یا قضاے حاجت یعنی بول وغائط وجواب سلام را چنان
گفتے که مسلم بشنود وباشارت وایما اکتفا نکردے مگر در نماز که در احادیث صحیحه ثابت شده که اگر کسے در نماز بروی سلام
کردے بانگشت مبارک اشارت کردے بجواب در احادیث چنانچه در باب نماز گذشته اشارت بدست واقع شده
وبانگشت فتذکر والله اعلم واین احادیث را معارضے نیست مگر حدیثی مجهول الراوی که من اشار فی صلوته اشارة تفهم
عنه فلیعد صلوته کسے که اشارت کند در نماز خود اشارتے که فهم کرده شود از وی معنی باید که اعادت کند نماز را که باین اشارت
فاسد شده واین حدیث معارضه آن حدیثها را نمی شاید وقابل تمسک نه ودر ابتدا ای سلام السلام علیک ورحمة الله گفته
وکراهت داشتی که در ابتدا بگویند علیک السلام ابو جری هجیمی گفت نزد یک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم وگفتم

علیک السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی عادت اینست شعرا و غیر ایشان
را که مردگان را باین صیغه تحیت کنند پس ازان در حق احیا احتراز کن نه آنکه البته تحیت موتی بعلیک السلام بود ولیکن چون
در موتی احتمال رد و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام بود و بنا شد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک برای
احیا بجهت مبادرت بامن و سلامت و عدم مخافت ست که وضع و شرعیت سلام برای آنست و تقدیم علیک ایهام موهم
خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم چنانکه مصنف گفت نیز بران افتاده پس تحیت احیا بآن
مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام وعلیک السلام بواو گفتن که قبول سلام مسلم و جواب بروی معا افاده میکند
بخلاف ترک واو که موهم بعدم قبول ست کما لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر بی واو جواب دهند جواب شود و فرض
ساقط نگردد چه مخالف سنت ست و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بنص تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام
ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای اهلاک قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند و ضمیر قال عاید با براهیم که
جواب سلام ایشان گفت بی واو و نیز بترک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید الا اساءت و نقصان ثواب اگر گویند پس
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه
گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن و افضل ست از تحیت ملائکه زیرا که بجملهٔ اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت
ملائکه بفعلیه پس این وجه جبر آن نقصان کند فتأمل و نهی فرمود از ابتدای سلام با اهل کتاب ابو هریره روایت میکند
لا تبدؤا الیهود والنصاری بالسلام ابتدا نکنید یهود و نصاری را بسلام و اذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم الی اضیقه
و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنگ تر یعنی غلبه آرید بر ایشان
تا از میانه راه بکرانه شوند و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و
بیکسو شوند و علما را دو قول است جماهیر اسلامیان بمنع ابتدای سلام قائل اند و بعض بجواز و در وجوب جواب ایشان هم دو قول
ست جمهور برانند که جواب سلام ایشان واجب ست و بعض میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب
در استعمال بدعت در اعتقاد مراد اهل مذاهب باطلهٔ اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بدعت در فعل اگر بطریق
تعصب و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که چون سلام
کنند یکی از یهود بر شما و بگوید السام علیک در جواب وی بگوئید وعلیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید و مستحق آنید و سام یعنی
موت و هلاک بود و از عائشه آمده که در آمدند قومی از یهود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفتند السام علیکم و گفتم من
بل علیکم السام واللعنة آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا عائشه خدا رفق و نرمی را دوست میدارد در همه چیز اینهمه فحش و
درشتی چیست گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم وعلیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان باشد
اینقدر بس ست و در روایتی از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید تا اشتراک نبی صلی الله علیه و آله
وسلم درین دعا لازم نیاید و بعض شراح گفته که معنی عطف اینست که موت مشترک ست میان ما و شما و بعض گفته اند که واو
درینجا بمعنی استیناف ست نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیریست که باستقلال بود و در خصوص ایشان باشد
اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت ست که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان و عبده
اوثان میگذشت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود وارد ست که یجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و یجزی

عن المجلس و در بعضی نسخ عن الجلاس و جلوس نیز جمع جالس است چنانچه قعود جمع قاعد است بر واحد بهم یعنی کفایه میکند از جماعت
چون بگذرند برکسے سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و در کار نیست که هر یکی سلام کنند و کفایت میکند از نشستگان که بر ایشان
سلام کرده اند کسی که یکی از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و در حدیث است که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام
و وجوب جواب سلام بر سبیل کفایت است اگر یکی بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از رواة آن سعید خزاعی است و جمعے او را
تضعیف کرده اند لیکن عمل اهل اسلام برین است و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون کسی سلام کسی
بروی عرض کردے جواب بر مبلغ که سلام کسے میرساند و مبلغ عنه آن کسی که از وی سلام میرساند رد کردے چنانکه در سنن ثابت
است که شخصے گفت ان ابی یقرئک السلام پدر من میرساند ترا سلام فرمود علیک وعلی ابیک السلام بر تو و بر پدر تو
سلام و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بود که کسی که از وی منکری عظیم یعنی کاری زشت که انکار آن در شرع
واجب بود در غایت زشتی ظاهر شود از وی اعراض کنند و از سلام و جواب سلام وی را محروم گردانند و گاهی دیگران را نیز
میفرمود که بر آنکس سلام نکنید و جواب سلام وی نگوئید چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوک آمده است
که بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم شعار اهل اسلام است چنانکه از عادات شریف آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت است و از فحوای کریمه ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا لائح
میگردد و درین بلاد هندوستان بغایت مهجور افتاده و انحناء و انثناء یعنی پشت خم کردن و دو تا شدن که شعار اهل بدعت است
قائم مقام آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شائع گشته و تکلم بلفظ سلام نزد بیشتر
خلائق از سوء ادب و عدم تمیز معدود و بر ذمه ارباب ولایت و حکام منصب یاست لازم و متعین که در افشای آن سعی منتهی
رسانند و بذل مجهود باقصے الغایة کنند و در احیای این شعار عظیم الشعائر دین تلطف نمایند که از اعظم قرب و اشرف
وسائل نجات و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از اینجا معلوم میشود که شیخ ببلاد هندوستان رسیده و رسوم و عادات
ایشان دیده است چنانچه ظاهر است و در احوال وی نیز نوشته اند **فصل در استیذان** در صحیح ثابت شده که سلام
پیش از استیذان بودی فعلا و تعلیما یعنی فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرمود
و امر کرد که تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها و چون واو نه برای ترتیب است این آیت
مجمل بود در تقدیم و تاخیر یکی ازین دو بر دیگرے و سنت بیان آن کرد روزی شخصے بر در آمد و گفت أألج آیا در آیم آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کسے را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا بگوید السلام علیکم ادخل
آن شخص بشنید و گفت السلام علیکم ادخل پس دستوری داد تا در آمد و میفرمود استیذان سه بار است اگر اذن یافتے
در آید و الا باز گردد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که امیر المومنین عمر کسے را بر ابوموسی اشعری فرستاد تا بیاید ابوموسی
بر در عمر آمد و سه بار سلام داد و جواب نداد پس ابوموسی برگشت و بر وقت دیگر عمر با ابوموسی گفت چه شد ترا که نیامدی
نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب نداده شد برگشتم و بتحقیق فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون
استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن نداده شد باید که برگردد عمر فرمود گواه بیار بر آنکه این از آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فرموده پس ابوسعید خدری را آورد تا بر آن گواهی داد و اینجا میگویند که گواه طلبیدن عمر از ابوموسی نه از آن جهت بود
که خبر واحد مقبول نیست خصوصا از مثل ابوموسی که از کبار صحابه است بلکه احتیاطے بود از عمر تا مردم بآن جرأت نکنند

خصوصاً در امتثال و اختیار امر خلفا و امرا و میفرمود اگر کسی بی دستوری در خانه تو سر نگاه کند حلال است که ایشان را
که چشم او را بر کنند و لا دیه و لا قصاص و فرمود مستأذن را که اگر وی را گویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا کنیت
یا لقب خویش بگوید تا بی اشتباه تشخیص ذات وی حاصل گردد که کنند چنانچه جابر گفت آمدم بر در آن حضرت و
بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا مکروه آمد او را این لفظ از من اگرچه این لفظ در بعض اوقات بسبب
شناخت آواز افاده تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکروه بود نگویند بهتر و نیز
تواند که کراهت و انکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعض از متصوفه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید که
مبنی از هستی و انانیت است اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص است با آنکه بر وجه تکبر و نفسانیت
و انانیت بود و الا چنین‌ها در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود کیست که امروز عیادت بیمار کرده باشد ابوبکر گفت انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر
و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم است و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و
مفید مقصود نیامد و اگر کسی را بطلب کسی فرستاده باشند و بر این وی همراه بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس
بجای اذن است چنانکه گفت و در حدیثی که ابوهریره در سنن ابوداود روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی
الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الی طعام چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول کان له اذن یا
فان ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن است مر او را و احتیاج باستیذان نیست و هر گاه در محلی اعتزال
خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بر در باشد و کسی را بی اذن درون نگذارد چنانکه روزی در بستانی که
بر بیر اریس بود در آمد و ابوموسی اشعری را دربانی فرمود تا هیچ کس را بی اذن نگذارد پس ابوبکر بیامد و در بزد ابوموسی گفت
باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وی رسید فرمود بطلب او را
و بشارت ده بجنت پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و او را بشارت ده بجنت و به بلائی که بر سر وی بیاید و بعضی
از اصحاب فرموده بود که اگر بدانی که دو سه کس نزد من اند در آ که ترا اذن است و با ابن مسعود فرمود که اذن تو نیست
که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگرچه با کسی آهسته در سخن باشم در آ مگر آنکه نهی کنم از در آمدن و آمده
که مردی بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله وسلم و گفت آیا استیذان بر مادر خویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او
در یک خانه ام فرمود استیذان کن گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی **فصل** در
بیان عطسه چون حضرت نبوی را صلی الله علیه و آله وسلم عطسه آمدی دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادی
و آواز عطسه فرو خوابانیدی و در روایت ترمذی و ابوداود آمده است روی خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه را
پست کردی و میفرمود که تثاوب یعنی فاژه یا فراخ و عطسه سخت از شیطان است و باری تعالی عطسه را دوست میدارد
و تثاوب را کراهت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفای قوای ادراکیه است پس باعث میشود مطیع را بر خفت
و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج است زیرا که مودی از جانب معده بجانب دماغ میل دارد اگر
دماغ صحت و قوت دارد آن را منع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون ضعیف بود قدرت بر منع آن ندارد و عطسه نمی آید
که منع آن کند و تثاوب ناشی میگردد از امتلاء و ثقل نفس و کدورت حواس و سبب غفلت و کسالت و سوء فهم است

آدمی را از نشاط در طاعت پس شیطان بآن خوش گردد و بمیرد چون یکی از شما عطسه کند و حمد خدای تعالی بگوید واجب
و حق ست بر هر مسلمانی که حمد وی را بشنود که بگوید یرحمک الله و اما تثاؤب پس از شیطان ست پس چون کسی را تثاؤب آید
باید که آنرا دفع کند چندانکه تواند زیرا که یکی از شما چون تثاؤب کند یعنی مبالغه در آن کند و دهان را با فراخ کشاید بخندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما ها ها بخندد شیطان از وی و در صحیح مسلم ست
که چون تثاؤب کند یکی از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که بدر می آید در وی شیطان و در صحیح بخاری ست
که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد و بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس
در جواب وی بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و شخصی را در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عطسه آمد او را یرحمک الله
گفت و دیگری را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و یرحمک الله گفتی
و مرا نگفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو نگفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت خوش شدن دشمنان و حاسدان ست
بدیدن بلیت بر کسی و تشمیت عاطس جواب گفتن او به یرحمک الله گویا که عطسه زد و رحمت یافت پس از شماتت اعدا
خلاص شد بنا بر آنکه صیغه تفعیل برای ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت ست که چون عاطس حمد خدا بگوید
او را یرحمک الله گویند و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگویند و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان شش ست چون
بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید دریغ
ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیرخواهی و ادای حق اوست بجای آرد و در آن خیانت نورزد و چون عطسه کند
یرحمک الله گوید و چون بمیرد بجنازه او رود و این حدیث در باب عیادت مریض گذشته هست و دلالت دارد بر آنکه
عیادت از حقوق اسلام ست نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود ست بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند
یکی از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علی کل حال و بعضی از محققین گفته اند که تحمید حق را بآن صیغه خوب نیست چه
از وی بوی شکایت می آید اما نه بقصد این معنی تمام ست ولیقل اخوه او صاحبه و باید که بگوید همنشین وی که
بشنود تحمید را از وی این را که یرحمک الله و لیقل هو و بگوید او یعنی عاطس یهدیکم الله و یصلح بالکم و ظاهر احادیث
صحیح آنست که تشمیت فرض ست بر هر کسی که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکی مجزی نیست از دیگران و این قول
جماعتی از اکابر علماست و ابن ظاهر ست و نزد بعض سنت ست علی الکفایه و گفتن یکی از حاضران کافی ست
کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد دیگر هم بغایت مهجور ست و اتیان بآن نکنند مگر خواص علما
و متبعان سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اما عموم خلائق این معروف را ندانند و نشناسند نسأل الله تعالی
السلامة و در سنن ابی داود ست و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عطسه زد
و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علیک و علی امک سلام بر تو باد و بر مادر تو فرمود اذا عطس احدکم
فلیحمد الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید خدا را ولیقل من عنده و باید که بگوید کسی که نزد اوست یرحمک الله
ولیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا و لکم و آنکه فرمود در جواب وی
علیک و علی امک دو اشارت ست یکی آنکه سلام درین محل بی موقع ست چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام و بر مادر تو
کند دوم آنکه تذکیر وی ست بآنکه ادب آموختن ست و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و در کنار مادر آداب زنانه

کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او و بجهت سرایت صفات او در وی پس مفتقر شد بدعا مر او را و در اسلامت از
آفات و در بعض شروح تقاریر علیک و علی ابیک انهمین کرده که علیک بسما الویل و علی ابیک یعنی واے بر تو که ادب نیاموختی
و واے بر پدر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت ننمود و در تشریع حمد در وقت عطاس اشارت روست که عطسه یعنی عطسه
بسبب حصول منفعتی بخروج بخارات مختنقه از دماغ و بقاے آن موجب امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل تفصیل قرر
ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد
تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را زکام است ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسه اول است و بس در دوم نیست
و در روایتی از ترمذی آمده که این را در کرت سوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد را
زکام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار فما زاد فهو زکام و آنچه بر سه زیاده شود
پس آن بعلت زکام است و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمته
بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران مجمع حمد بگویند تذکیر را یعنی
برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قوی تر است چه اگر تذکیر سنت بودے پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اولی بودی بفعل آن

فصل در اذکار سفر اول ذکرے و دعائے که در مبادی سفر مشروع و مسنون است دعای استخاره است نه چون استخاره مخصوص
بسفر نبود بلکه بر جمیع کارها پیش مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسے قصد کاری کند
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است بآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا باستقلال بعین نیت بگذارند و اگر بگذارند اولی و افضل بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و ماثور
قرائت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألک
من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة
امری او عاجل امری و آجله فاصرفه عنی و اصرفنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و یسمی حاجته چون عادت اهل جاهلیت
آن بود که چون قصد سفری یا کاری کنند استقسام بازلام کنند و زجر طیر و عیافت و فال و تطیر و امثال اینکه شعار اهل شرک و کفر است
استقسام طلب قسمت و معرفت قسم است و ازلام جمع زلم بفتح زای و ضم وی و فتح لام بمعنی قدح بکسر قاف و سکون دال یعنی
تیر قرعه و عادت اهل جاهلیت چنان بود که چون قصد کارے میکردند سه قدح میزدند بر یکے افعل نوشته و بر دیگری لا تفعل
و بر سوم لا شیئے یا خالی هیچ ننوشته و در ظرفی می انداختند و یکی از آنها را می برآوردند اگر افعل مے آمد در پی آنکار میرفتند و اگر
لا تفعل است باز مے ماندند و اگر خالی و لا شیئے آمد باز مے انداختند تا آنکه یکی از افعل و لا تفعل برآید و زجر طیر راندن پرندگان
چون قصد کارے میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست می پرید میرفتند و اگر بدست چپ می پرید می ایستادند
و عیافت را تفسیر بزجر طیر و فال گرفتن باسامی و اصوات و ممر طیور کرده اند و مراد بفال و تطیر تمسک باینهاست که از عادات
جاهلیت بود و الا اکثر استعمال فال در نیک و تطیر در بد است و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون است و وقع فی الحدیث

کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یتفأل ولا یتطیر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فال نیک میگرفت چنانکہ
اورا مردے پیش مے آمد ونام وے می پرسید اگر نام راشد ونجیح ومفلح وامثال آن می آمد خوشحال میشد وازان تفأل
بر رشد ونجاح وفلاح میگرفت وتقول وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحاب بسیار بودے چنانکہ اگر عاملی را بجائے میفرستاد
نام وی میپرسید اگر نام نیک داشتی خوشحال شدی واثر خوشحالی در چہرہ مبارک پیدا شدی واگر نام بد داشتی اثر کراہت
در روی شریف دیدہ شدی وہمچنین در اسمای قریات ومنازل ما فال بد کہ آنرا تطیر گویند واصلش ہم از طیر ست
نگرفتی وآنرا در کردن کار وگذاشتن آن اعتبار نمودی وفرمودی الطیرۃ شرک واگر ناگاہ کسے را در دل وہمے
گذرد توکل برخدا کند تا از شر آن محفوظ ماند واین دعا بخواند اللہم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا الہ غیرک ودر روایتے
اللہم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیأت الا انت ولا حول ولا قوۃ الا باللہ وبالجملہ فال بد زدن وشوم گرفتن
منہی عنہ است ودر جامع الاصول از کتب ستہ احادیث باختلاف الفاظ آوردہ کہ شوم نیست مگر در سہ چیز زن واسپ وسرا
ودر روایتی اگر شوم باشد درین سہ چیز خواہد بود ودر روایتی بجائے سرا مسکن آمدہ ودر روایتی در منزل وخادم
وفرس پس بعض علما گفتہ اند شوم درین اشیا آنست کہ موافق مصلحت نیفتند وآنچہ مقصود ست ازانہا بر حسب دلخواہ
نیاید نہ بمعنی آنکہ در ذات آنہا شومی ونامبارکی بود وبعض میگویند کہ تواند کہ خالق تعالی در ذات این سہ چیز خاصیتی
نہادہ باشد کہ در غیر اینہا نباشد واللہ اعلم وقول مصنف کہ گفت وامثال آن اشارت ست برسوم دیگر از جاہلیت
ویکے ازان طرق ست بفتح طا وسکون را وتفسیر کردہ اند او را بضرب بحصے کہ فال زنان عادت دارند وبعض بخط رمل
وبعض گفتہ کہ آن نوعے از کہانت ست کہ برای اخراج ما فی الضمیر کنند ودر حدیث آمدہ است کہ عیافت وطرق و
طیرت نوعے از جبت است وجبت ہر معبود باطل کہ از غیر حق پرستند وبالجملہ چون عادت جاہلیت ہمچنین بود صاحب شرع
تفویض کرد آن را بتوحید وافتقار وعبودیت وتوکل وسوال رشد وفلاح از واہب مطلق کہ ازمہ خیرات در دست قدرت
اوست واستخارہ متضمن این معنی ست ودر مسند امام احمد ست از روایت سعد بن ابی وقاص کہ سعادت پسر آدم در استخارہ
است از حق ورضا بقضا وشقاوت پسر آدم در ترک استخارہ است وناخشنودی بقضاے حق ودر صحیح بخاری ست
از جابر کہ گفت تعلیم میکرد ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استخارہ را در کل امور چنانچہ تعلیم میکرد سورہ از قرآن را
وقول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود سعادت پسر آدم در استخارت ست ورضا بقضا یعنی بندہ باید کہ از
خدا خیر خواہد بعد ازان ہرچہ واقع شود بدان راضی گردد وبفعل وے تعالی راضی بود کہ خیر ہمدران ست ودر حدیث
انس ست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزم سفر نکرد ہرگز الا کہ در ان زمان کہ خواست برخاست این دعا میگفتے
اللہم بک استنشرت والیک توجہت وبک اعتصمت وعلیک توکلت اللہم انت ثقتی وانت رجائے اللہم اکفنے
ما اہمنی وما لا اہتم لہ وما انت اعلم بہ منی عز جارک وجل ثناؤک ولا الہ غیرک اللہم زودنی التقوی واغفر لی ذنبی ووجہنی
للخیر اینما توجہت این دعا واکثر ادعیہ فصل آیندہ سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شدہ است با دنی تغیرے وتفاوتے
دران وآنچہ بعضے از محققان مشائخ ثبات گفتہ ونوشتہ کہ شخص باید کہ ہر روز در سیقانی معین دو رکعت نماز استخارہ
بگذارد وبگوید اللہم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب اللہم
ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیہ فی حقے وفی حق اہلی وولدی وفی حق غیری وجمیع ما اتحرک فیہ غیر مسئے حقے

وفی حق اهلی وولدی وما ملکت یمینی من ساعتی هذه الی مثلها من الغد خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی وفی حق غیری وجمیع ما یتحرک فیه غیری فی حقی وفی حق اهلی وولدی وما ملکت یمینی من ساعتی هذه الی مثلها من الغد شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به هر چند درین کیفیت استخاره حدیثی نیافتیم اما عمل برین موافق حدیث استخارت ومناسب اتباع سنت ست طریقهٔ مشائخ ما وراء النهر دل استخاره یومیه است وطلب خیر درین روز و شب وکاتب سطور هر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند وتخصیص بروز و شب نماید وشک نیست که تخصیص یوم اقرب باستخاره سنت ست ولیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکه تمام دنیا روزی بیش نیست والله اعلم

فصل در بیان ادعیهٔ سوار شدن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون بر راحله سوار شدی سه بار گفتی الله اکبر آنگاه گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون اللهم انی اسالک فی سفری هذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والمال اللهم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا وچون از سفر باز گشتی گفتی آئبون تائبون ان شاء الله عابدون لربنا حامدون ودر مسند امام احمد لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ بک من الضفنة فی السفر والکآبة فی المنقلب اللهم اقبض لنا الارض وهون علینا السفر واذا اراد الرجوع قال آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون وچون در شهر در آمدی گفتی توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا حوبا ودر صحیح مسلم لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب ومن الحور بعد الکور ومن دعوة المظلوم ومن سوء المنظر فی المال والاهل ودر بعض روایات ست که چون پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله وچون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحان الله سبحان الله سبحان الله لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت وچون درگاه سفر وداع کسی کردی مسافر را گفتی استودع الله دینک وامانتک وخواتیم عملک ویکی از صحابه گفت میخواهم تا بسفر روم مرا زاد ده فرمود زودک الله التقوی گفت زیاده فرمای گفت وغفر ذنبک گفت زیاده فرمای گفت ویسر لک الخیر حیثما کنت ودیگری گفت عزم سفر دارم فرمود ترا وصیت میکنم بپرهیزگاری خدا وتکبیر گفتن بر هر بلندی وچون پشت داد برای رفتن گفت اللهم ازو له الارض وهون علیه السفر ودر سفر چون بر بلندی رفتی تکبیر گفتی وچون فرود آمدی تسبیح گفتی وگاه در بلندی فرمودی اللهم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد علی کل حال ونهی فرمود از تنهائی در سفر واز استصحاب کلب وجرس نگاه داشتن کلب منهی عنه است ولیکن برای پاسبانی سرا ومنزل ومواشی وصید مباح داشته اند واستصحاب جرس نیز مکروه است وفی الحدیث لا تصحب الملائکة رفقة فیها جرس ودر وجه کراهت آن بعض گفته اند که آواز وی سبب اعلام واظهار او وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت که دشمنان دین را آمدن مسلمانان خبر نشود تا ناگهان بر ایشان نیفتند واین وجه ضعیف ست وسیاق حدیث چندان موافق نه وظاهر آنست که بجهت کراهت صوت اوست که در حکم مزامیر شیطان ست والله اعلم وچون کسی در منزل فرود آید باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق

که بوی هیچ ضرری وگزندی نرسد تا آن زمان که رحلت کنند وگاه چون شب در آمدی گفتی یا ارض ربی وربک الله
اعوذ بالله من شرک وشر ما فیک وشر ما خلق فیک وشر ما یدب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد واسود وحیة وعقرب
ومن شر ساکن البلد مراد جنیان اند که در خانها می باشند ومحتمل که مراد عام باشد مر جن وانس را ومن شر والد
وما ولد وفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهائم را از علف وگیاه بی بهره مکنید یعنی چران چران بروید وچون
در تنگ سالی سفر کنید تعجیل کنید وزودتر بمقصد رسید که بهائم شما بی مغز نشوند ودر شب چون خواهید که ساعتی
برای آسایش نزول کنید از سر راه دور شوید چه راه محل دواب ومرجع هوام وگزندگان است وچون نزدیک
آبادانی رسیدی وبر دیهی یا شهری مشرف شدی این دعا خواندی اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب
الارضین وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر ما فیها
ونعوذ بک من شرها وشر اهلها وشر ما فیها وچون در سفر بودی وصبح بدمیدی این دعا بگفتی سمع سامع بحمد الله ونعمته
وحسن بلائه علینا ربنا صاحبنا فاقبل علینا ودر روایتی وافضل علینا عائذا من النار این را سه بار بآواز بلند گفتی و
فرمودی از بردن قرآن بارض دشمن وبلاد کفر وزنان را نهی فرموده از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچه یک برید
باشد الا با محرمی حد سفر چون نزد بعض ائمه ما یعنی امام ابو حنیفه سه شبان روز متعین شده نهی سفر مقید باین مسافت
خواهد بود ولیکن بقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح تحدید وحدی معین نیست شامل یک برید بلکه کمتر از آن نیز باشد
وگفته اند که اگر محرمی نباشد با زنی باشد که بروی وثوق واعتماد بود همراه وی نیز جائز است وامر فرمودی که چون مسافر
حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند باهل خویش وچون در سفر به بالائی بر آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
واز طروق شب یعنی در آمدن بخانه در شب کسی را که اهلی از اهل غائب بودی منع کردی مطلقا وقولا یعنی طروق شب را خود نکردی
ودیگران را نیز منع کردی بلکه در آمدن بامداد یا عصرگاه فرمودی وچون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملاقات بیرون
آمدندی وفرزندان ومع اطفال را هم آوردندی وگاهی ایشان را وبعضی از فرزندان واطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش
یا از پس وگاهی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشته بود ویک نوبت حسن بن علی را نیز بملاقات بیرون
آوردند او را ردیف خویش ساخت وهمچنان در شهر در آمد وگاه قادمان را که از سفر باز می آمدند وبشهر قدوم می آوردند
اعتناق کردی واگر از اهل خویش بودی روی او را بوسیدی وگاه پیشانی وی را بوسیدی قالت گفت عائشه لما قدم
جعفر واصحابه هرگاه قدوم آورد جعفر بن ابی طالب واصحاب وی از ارض حبشه در روز فتح خیبر تلقاه استقبال یعنی پیش آمد
او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقبل بین عینیه واعتنقه پس بوسه داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
میان دو چشم جعفر ودر کنار گرفت او را ودر روایتی آمده که فرمود نمیدانم که بفتح خیبر خوش شدم یا بقدوم جعفر وکان
اصحاب رسول الله وبودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اذا قدموا من سفر چون قدوم می آوردند از سفر
تعانقوا در کنار می گرفتند یکدیگر را ونیز در حدیث عائشه آمده که قدوم آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود وآن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در خانه من بود پس زید آمد ودر بکوفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تن برهنه چادر کشان
از خانه بیرون آمد ودر کنار گرفت او را وبوسه داد وهرگز ندیده بودم من آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را اینچنین برهنه بعض

احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدوم آوردند از مراکب خود زود فرود آمدند و دست و پای آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بوسہ دادند رواه ابو داؤد و نقل ست که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی ست بر مالک بن انس در آمد رحمة اللہ علیهم مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت تحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر ست از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جعفر را تقبیل کرده است او را در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر ست سفیان گفت لا بلکه عام ست حکم ما و جعفر یکی ست اگر از صالحان باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق حدیث کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و فقها را در جواز معانقه و کراهت آن اختلاف و تفصیلے هست و صحیح جواز اوست اگر چه در غیر قدوم سفر نیز باشد و چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از سفر رسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از آن بخانه در آمدی **فصل در بیان تعلیم خطبه مهمات** حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صحابه را برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود الحمد للہ نستعینه و نستغفره و نعوذ باللہ من شرور انفسنا و سیات اعمالنا من یهدی اللہ فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا اللہ و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللہ حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و اتقوا اللہ الذی تساءلون به و الارحام ان اللہ کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا اللہ و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع اللہ و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راوی این حدیث پرسیدم که این خطبه نکاح ست یا غیر نکاح گفت این خطبه همه حاجات ست و نزد شافعی خطبه مسنون ست نزد هر کاری و عقدی مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکے از شما زنے را بستاند یا خادمی را بخرد یا دابه را بخرد باید که موی پیشانی وی را بگیرد و بسم اللہ بگوید و دعا برکت بر آن کند آنگاه بگوید اللهم انی اسالک خیرها و خیر ما جبلتها علیه و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلتها علیه و اگر کسے را دا شاده بودی او را این دعا کردی بارک اللہ لک و بارک علیک و جمع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسے در گاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی آید شیطان بروی ظفر نیابد و از شیطان ضرر نبیند و اگر مبتلائے را ببیند باید که بگوید الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائے بوے نرسد و لیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلائے دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان در خلقت این دعا را آهسته بخواند تا وی نشنود و ایذا نکشد و اگر به بلائے دینی مبتلا است مثل فسق و فجور بلند تر بگوید تا وی بشنود و شاید که متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتے به بنده نرسد از اهل و مال و فرزند و بگوید ما شاء اللہ لا قوة الا باللہ که هیچ آفت بآن نعمت نرسد بجز موت اگر چیزی ببیند که طبع وی را مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السیات الا انت و لا حول و لا قوة الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک و لا حول و لا قوة الا بک که هیچ ضررے بوی نرسد و اگر مکروهی در خواب ببیند باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود که بدهن چیزے کند که نه نفخ بود و نه بزق بلکه میان این دو بود بزق از همه بیشتر ست که آب دهن از حلق و کام برآرد

و نفخ و سیدنی بیش نیست و برآمدن آب دهن با وے نبود و در لغت چیزے از آن بود از میان لبها و زبان و بعد از آن
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسے نگوید که ضررے بوے نرسد قاعده آنست که خواب بکسی نباید گفت
و خواب نیک نگوید با آنکه دانا بود و بتعبیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را از خوابها
که می دیدند پرسیدی و تعبیر کردے و خوابهائے که خود دیدے با ایشان گفتے و تعبیر آن نمودے و بیان حقیقت خواب و تعبیر
خواب دور و دراز ست این مقام تحمل آن ندارد و اگر بوسوسه شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند
تعوذ کند و تغییر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر ست و اگر امرے محبوب و مرغوب از نعمتهائے الٰهی در خود
به بیند چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکرانه آن بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر مکروهی به بیند
بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسے بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تقرب نمودے بخدمتے یا امرے محبوب
او را دعائے خیر کردے و با وے عنایتی کردے و بعطائے خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس در شبیکه در خانه میمونه
بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز شب برخاست آب وضو را برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مهیا کرد
در حق وے گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود و در بگاه نعاس خود را متکاے
وی میساخت در حق وے فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از ربیعه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که
بیتوتت میکردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مهیا میساختم آب وضوے او را و حاجات دیگر را فرمود بخواه
هر چه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امریست عظیم و مشکل ست چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم
و همین فرمود پس اعانت و امداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت بخصوص نماز که افضل عبادات ست تا باشی
که مستحق و قابل آن شوے یعنی من مدد میکنم و لیکن تو بر فرموده رو چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر
بر فرموده من روے و فرمود من صنع الیه معروف کسے که کرده شود بوے احسانی فقال لفاعله پس بگوید مر
احسان کننده را جزاک الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس بتحقیق بنهایت رسید در ثنا می یعنی اگر زیاده برین مکافات
نتواند کرد این قدر هم کافی و وافی ست و از کسی عبد الله ابن ابی ربیعه وامی ستده بود و چون آنرا وفا کرد در حق وی گفت بارک الله
لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
بشنوید بگوئید اللهم انی اسالک من فضلک و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب ست و وی ملائکه را می بیند آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانی
دیگر دور از خانه تکبیر گوئید که تکبیر آنرا فرو مے نشاند و این مجرب ست و گفته اند که سر در اطفائے تکبیر آتش را آنست که در
آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی ست پس ذکر کبریا و جلال حق آنرا فرو مے نشاند و باید که هر که در مجلسی نشیند الا که یاد حق
بر خیزد یعنی مجلس بیاد کر خدا نگذرد و در حدیث آمده است که نه نشینند قومی مجلسی را که ذکر خدا در وے نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتے بود بر ایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقت برخاستن از مجلس این
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولے شنیدم که پیش ازین نمی شنیدم فرمود که این کفارت آن چیزی ست
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بی خوابی و قلق شب شکایت کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی شد بگو اللهم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین السبع وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله الا انت ویکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون ونهی فرمود از آنکه کسی بگوید ما شاء الله وشاء فلان ویکبار کسی بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما شاء الله وشئت هر چه خدا خواهد وتو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی وازین قبیل ست ما در پناه خداییم ودر پناه شما واعتماد ما بر خداست وبر شما این الفاظ وامثال این منهی عنه است وازان بوی شرک می آید واز منهیات که ازان منع فرمودی آنکه دشنام بخروس مدهید که وی فرشته را می بیند وآواز میکند ودعا در وقت آواز وی مستجاب ست ودشنام بباد مدهید که موهم عدم رضا بفعل الهی ووضع اوست وهمین حکم دارد شکایت از گرمی هوا وباد وباران وامثال آن از حوادث که مکروه طبیعت افتد وازان ضرری عاجل متوهم گردد ومسلمانان را بیکدیگر دشنام مدهید طریقهای جاهلیت بگذارید مثل عصبیت ودعوت بقبایل ودو کس بیکدیگر راز نگویند چون سه نفر باشند تا باعث آزار وتوهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزی میگویند وغیبتی میکنند وهیچ زنی محاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید تا سبب میلان آن مرد بزن بیگانه وباعث فتنه نگردد ودر دعا نگویند اللهم اغفر لی ان شئت بلکه در دعا جزم وحتم باید آخر خود بیان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که موجب فتور در توجه ویقین ست سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت وقساوت قلب گردد ودر وصایای بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگرچه راست باشد بر خود ببندد که باعث تعظیم حق در دل ومورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیر ست لوجه الله سوال مکنید یعنی کسی را تکلیف مکنید که لوجه الله از برای خدا این کار بکن ومن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی المکی نور الله مرقده وقدس روحه وافاض علینا فیوضه وفتوحه میفرمود که در اخبار وآثار آمده است که اگر یکی از دیگری لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت واستطاعت ندهد ملعون گردد واگر گنجایش دادن نداشته باشد لعنت راجع بسائل گردد وحکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از خضر علیه السلام چیزی لوجه الله در خواست خضر فرمود چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش وثمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت ومهم عمارت را بخضر بسپرد وی در اندک مدت که از مجرای عادت بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد وتفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص ومظهر خارق عادت ست گفت بگوی که تو کیستی فرمود من بنده خدایم وخدمتگار تو گفت لوجه الله بگوی که تو کیستی فرمود همین لوجه الله است که مرا بنده تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست واورا از قید خدمت خود آزاد کرد مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه ست در جاهلیت ودر شرع نام وی طابه وطیبه وجز آنست ونهی کرد از تسمیه او بیثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند تعزیرش باید کرد وادب باید داد که تلافی آن ده بار بگوید طابه ووجه نهی آنست که یثرب مشتق از ثرب ست یا تثریب یعنی هلاک یا نام کافری ست که وی مسما بنام وی میخواندند واین کلام در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شده است

تفصیل مذکور ست کسے از کسے سوال نکند که زن خویش را چرا زد مگر گاه ضرورت شاید که سری باشد که نتوان گفت
کمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح نخوانید که قزح نام شیطان ست که کفار آنرا بوسے نسبت دهند

فصل — در الفاظے که در کراهت آن کسے را خلاف نیست — ملک الملوک قاضی القضاة که بحقیقت جز خدای تعالی
دیگرے نباشد سید الناس سید الکل که جز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دیگری را نتوان گفت بنده من پرستار من
در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باید که نگوید یکے از شما عبدی وامتی که همه مردان بندگان
خدا اند و همه زنان داهان او اند و نگوید بنده مر صاحب خود را ربی بلکه سیدی و مولائی و در روایتی مولائی نیز نگوید زیرا که
مولاے شما خداست و دیگر از جمله آن الفاظ که کراهیت دارد من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و در بعض آنرا
تصحیح کرده و بر سر آن ص نوشته و برین تقدیر این دو لفظ ست من که بطریق انانیت و تکبر گوید دیگر مراست که بمعنی
اثبات ملک ست حقیقة مر نفس خود را و از تصحیح بعض نسخ اخیار [illegible] ظاهر شود که این دو لفظ را با یک عبارت داشته
باین معنی که من گفتن و اثبات انانیت کردن مرا است و ثانیش دیگر لفظ نزد من ست کراهت این نیز بجهت اضافت
انانیت و اثبات اوست مر نفس را بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذهب خود ست که میگوید
نزد من این چنین ست و حق همین ست واما آنکه علما گفته اند عندے کذا نه باین قصد ست دیگر این الفاظ که
عمر شما دراز باد چه عمرے که نهاده اند دراز و کوتاه نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع ست که البر یزید العمر و امثال آن
بمعنی دیگر ست و مقصود ترغیب بر بر ست نه طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بردارند بلیغ شود ولیکن
متعارف خلاف سنت ست ایام شما دائم باد مراد ایام دولت و زندگانی ست و آن هیچکس را دائم نبود هزار سال
عمر بسے این نیز غیر واقع و محال عادی ست پس خواستن آن درست نبود پوشیده نماند که الفاظ مذکوره بمعنی
ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال ست ولیکن باب تاویل و توجیه مفتوح ست برین تقدیر ظاهر آنست
که کراهت تنزیهی باشد نه تحریمی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند والله اعلم و در مسائل اجتهادی نگوید این را خدای تعالی
حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را در چیزے گوید که نص بتحریم یا بتحلیل آن وارد شده باشد اگرچه علما گفته اند
آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد مجتهد ست در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس مظهر ست
نه مثبت ولیکن با وجود آن حقیقت همان ست که مصنف گفت و ادله قرآن و حدیث را ظواهر لفظے بخوانند و مجازات
نگویند چه این اطلاق اگرچه صحتے داشته باشد ولیکن حرمت آن را از دل جاهلان که بحقیقت معنی مراد نرسند دور
میکنند لاسیما نزد کسانی که شبهات فلاسفه و متکلمان را براهین عقلیه و قواطع حجج میخوانند نعوذ بالله من الخذلان
و در حقیقت دلائل شرعیه احق ست باین اسما که نازل اند من عند الله و صادر اند از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله
وسلم که ثابت ست بآیات باهره و معجزات قاهره که شک و شبهه را بدان قطعاً راه نیست والله الموفق

فصل

در باب انشراح صدر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم که سوره الم نشرح لک صدرک در بیان امتنان آن
منزل شده شرح صدر را که بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم اثبات کرده مفسران تفسیر آن کرده اند
بتوسیع و تفسیح او برای جمع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر و غائب و کاین بائن گشت و مکاره که [illegible]
از کفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب و حضور مولے تعالی و تقدس [illegible] علوم

واز اله ظلمات جهل و ضیق تکرث و تیسیر تلقی وحی بعد از ان که شاق و ثقیل بود باید دانست که بزرگترین اسباب
انشراح صدر توحید و ایمان ست و بحسب کمال و تمامی و قوت و زیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله تعالی
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه + کسیکه کشاد خدا تعالی سینه او را برای قبول دین اسلام و صفت استسلام
پس وی بر نوریست که وارد ست از جانب پروردگار وی وقال الله تعالی + فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء حق سبحانه هر کرا خواهد که راه نماید کشاده گرداند سینه
او را برای قبول دین اسلام و هر کرا خواهد گمراه گرداند تنگ کند سینه او را در قبول اسلام چنان به تنگ آید مشقت یابد گویا
بر آسمان میبرآید لاجرم توحید و هدایت از اعظم اسباب انشراح صدر ست و شرک و ضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر
و تنگدلی واز جمله اسباب انشراح صدر نوری ست که باری تعالی در دل بنده می تاباند و آن نور ایمانست که چون در دل
بنده افتاد فرح و سرور و انشراح و فراخی در دل وی پیدا آید و چون آن نور فاقد شد در تنگدلی افتاد و سختی و مشقت
گرفتار گشت قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل النور القلب چون در آید نور ایمان و یقین در دل بنده انفسح وانشرح
فراخ شود و کشاده شود دل قالوا وما علامة ذلک گفتند چه چیز ست نشان در آمدن آن نور در دل که بوی فراخ
کشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود فرمود نشان در آمدن آن نور سه چیز ست یکی روی آوردن
و رجوع نمودن بنده بدار آخرت که مخلد و مؤید ست چه بروشنائی آن نور بدیدهٔ بصیرت بنعت یقین دریافت که
دنیا محل فنا و زوال ست و آخرت باقی و دائم لاجرم روی از دار فنا گردانیده توجه بدار لقا آورد والتجافی عن
دار الغرور دوم نشان آن دور شدن او دل بر کندن از سرای دنیا که فریب دهنده و از راه برنده است که بظاهر
خود را آراسته و مزین نماید و بمکر و غنج و دلال خود دل ربا بد چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز و شیرین است
یعنی هم در نظر خوش نماینده و هم در دل شیرین آینده است والاستعداد للموت قبل نزوله سوم نشان در آمدن
نور ایمان در دل مهیا شدن و ساختگی نمودن ست مر موت را پیش از آمدن وی یعنی همچنانکه بعد از موت از همه چیز
منقطع و بی تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت اختیاری که درویشان کسب آن کنند و سلوک طریق آن
نمایند این بود این هر سه علامت مجملا راجع بیک چیز ست که تعبیر از ان بتوجه الی الله یا سلوک طریق الوصول الی الله یا تحصیل محبة
الی الله وامثال آن توان کرد وانچه در حدیث آمده تفصیل اوست و باید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر و فراخ دلی
بحسب نصیب وی ست ازین نور و ازین جهت ست که نور محسوس نیز در شرح صدر و فرح خاطر حظی وافر دارد و ظلمت محسوس
بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نور ست و لهذا در خانهٔ روشن خواب کمتر آید از جهت خروج روح و میل وی بجانب
بیرون بسبب طلب و اقبال نور و در تاریکی چون میل بدرون کند و در رود خواب آید و یکی دیگر از اسباب آن علم ست
چه علم دل را چنان متسع و منشرح میسازد که هر گوشهٔ آن از آسمان و زمین فراختر و مفتوح تر و منشرح تر میگردد و
چندانکه علم شخص زیاده شود انشراح صدر وی زیاده شود و مراد از ان هر علمی نیست بلکه علمی ست که از پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم میراث مانده ست ان الانبیاء بدرستی که پیغمبران لم یورثوا دینارا ولا درهما میراث نگذاشتند درهم و دینار را وانما ورثوا العلم
و میراث نگذاشتند مگر علم دین را که سبب صلاح دنیا و آخرت و فوز بسعادت دارین ست فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسیکه گرفت علم را
از ایشان باید که بگیرد بهٔ نصیبه تمام اشارات بهان علم ست و اهل این علم فراخ دل تر و خوش عیش تر و نیکو خلق تر از همه

خلق باشند وازین علم انابت ومحبت حق تولد کند ومحبت را در شرح صدر بد خلے عظیمست وچندانکہ محبت تمام تر وقوی تر
شرح صدر زیادہ تر واکمل واتم بود وسبب اعظم وموجب اقوے مر تنگ دلی را اعراض از حق ست وتعلق دل
بغیر آن جناب وغفلت از ذکر حق ودوستی غیر وے وہر کہ غیر حق را دوست گیر دبان معذب شود ودر زندان آن چیز
بماند یعنے ہر کہ غیر حق تعالے را دوست گیرد حق سبحانہ ہمان غیر را سبب عذاب جان او وعقوبت دل او گرداند ودر عالم
ازان کس بدبخت تر وتلخ عیش تر واندوہگین تر نباشد زیراکہ محبت ادو دست یکے محبت ست کہ بہشت این جہان
وعیش دنیا وسرور نفس ولذت دل ونعیم روح ودواے ہمہ اندوہہاست وآن محبت حق سبحانہ ست بکلی دل ویکے
محبت ست کہ عذاب روح وعذاب نفس وزندان دل وضیق صدر ومایۂ ہمہ بلاہاست وآن محبت غیر حق ست
واز جملہ اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق ست در ہمہ احوال کہ بسوزش نور توحید وصفاے وقت وحلاوت ایمانست
ویکی دیگر احسان بخلق خداے تعالے بانچہ ممکن بود از جاہ ومال وغیر آن ودیگرے شجاعت ست ودیگری پاک کردن
دل از صفات ذمیمہ وپیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین مجموع اکمل خلق بود وتابعان او بر وجہ اکمل بعد از وے
اکمل خلق باشند واللہ یقول الحق وہو یہدے السبیل اگر گفتہ شود کہ غم واندوہ آخرت برارباب دین والم وحسرت
نایافت مقصود کہ وصول وقرب رب معبود ست وخوف وہیبت ودہشت وعظمت درگاہ بر مقربان حضرت الٰہ
چنان وچندان غالب ومستولی ست کہ مجال فرح وسرور وانفساح وانشراح صدور بآن متصور وممکن نمی نماید ودر
تحقیق آمدہ است کہ غم واندوہے کہ برجان سیدہ کائنات بود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر دیگرے نبود ولابد حال
تابعان وی نیز ہمچنین خواہد بود جوابش آنکہ مراد بانشراح صدر سعت حوصلہ وقت وفسحت میدان حال ست
کہ نہایت کمال وغایت جامعیت انیست چنانکہ دراول فصل ودرضمن تفسیر کریمہ الم نشرح بیان کردیم وایں
بغم واندوہ والم وحسرت وہیبت ودہشت کہ ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی وتنگ شرب
گہ گنجائش یک جانب وارد نہ جانب دیگر بواسطہ تنگے جا وچون حوصلہ فراخ شد ومیدان معرفت وسیع آمد ہمہ را
درمحل خود جاست وہر یک بجاے خود نشست انا الضحوک القتول والبشیر النذیر اشارت باین جامعیت ست
وحزنہ فی قلبہ وبشراہ فی وجہہ بیان این حال وبران حضرت نیز صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ابتداے کار بحکم
جبلت کہ القاے آن بمقتضاے حکمت الٰہی ست گاہ گاہے ضیقے وتنگی طریان می یافت آخر بتربیت وتادیب
حضرت عزت کہ در مقام تہذیب وتکمیل وے بود وشرح صدرے نصیب شد کہ اداے جمیع حقوق وآداب کونی والٰہی
بر وجہ کمال وغایت اعتدال بے مزاحمت ومعارضت اداے یافت وحصول این حالت اعتدالی ہیئت وجدانے
مرجوہر مقدس نبوت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پر توجامعیت حضرت ذات اقدس الٰہی ست جل وعلا ونتیجۂ محاذات

باب

ومرآئیت وے مرآن ذات کامل الصفات را تعالی شانہ وعظم برہانہ در عموم احوال ومعاش
حضرت نبوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وآن مشتمل ست بر فصول

فصل

در خورش حضرت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
عادت آن داشتی کہ ہر طعام کہ حاضر آمدے آنرا رد نکردے ودر طلب مفقود تکلف نفرمودے وہر گاہ طعامے
صالح از طیبات اطعمہ حاضر شدے البتہ ازان تناول کردے وہر گز ہیچ طعام را عیب نکردے اگر خواستی تناول
کردے واگر نخواستے ترک کردے وحلوا وعسل بسیار یعنے اکثر اوقات یا بیشتر از طعامہاے دیگر خوردے

دوست داشتی واین اثر بمقتضای ذوق حلاوت ایمان ست که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة
الایمان والمؤمن حلو اشارت بدانست و هر روز یک قدح عسل را با آب آمیخته تجرع نمودی که متضمن جل
نافع بدنی ست و گفته اند که در نوشیدن عسل ممزوج بآب حفظ صحتی ست که راه نیابد بمعرفت آن مگر افاضل اطبا
چه شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید معده را و دور میکند لزوجت او را و دفع میکند از وی
فضلات را و گرم میکند او را باعتدال و میگشاید سدها را و آب بارد رطب ست که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند
صحت بدن را و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر روز عسل بآب آمیخته خوردی و بران صبر فرمودی
تا شهوت طعام غلبه کردی آنگاه قدری نان جوین با بی یا ادامی بخوردی و بهان اکتفا کردی در صحیح ثابت ست
که گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت حباری که طائریست مشهور و گوشت خرگوش در صحیح بخاری
و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه
بدست من ران و سرین خرگوش بحضرت وی فرستاد پس خورد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و در روایت
ترمذی بشک راوی آمده ران یا سرین ولیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داود می آرد که شخصی نزد عبدالله
بن عمر ارنب آورد که صید کرده بود آنرا و گفت یا عبدالله ابن عمر چه میگوئی تو در شان این گفت بودم من در
مجلس رسول الله و آورده شد نزد وی ارنب پس نخورد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و منع نیز نکرد و گفت که
وی حیض میکند و در ضب نیز همچنین آمده که نخورد و منع نیز نکرد و فرمود که قوم من نمیخورند و در زمین ما نمی باشد از ان
خوردن او را ناخوش دارم و گوشت خرگور و گوشت ماهی و عنبر بحری و خرمای تر و خرمای خشک و شیر خالص و شیر
آمیخته بآب و نان با خرما و نان با سرکه و نان با پیه گداخته و نقیع خرما و نقیع تمر و زبیب آنچنان بود که آن را در آب
بنیدازند تا حلاوت وی بیرون افتد و قسمی از ان نبیذ ست که تمر یا زبیب را در آب انداخته نگاه دارند تا شیرین
شود و تیزی حادث گردد و از هر دو قسم برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میساختند و تخصیص منفعت بذکر
خرما ظاهرا بجهت عادت ست که اکثر از ان سازند چنانکه بلفظ نبیذ التمر مشهور ست و تمام این بحث در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
و دیگر از ان طعامها که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خورده خربزه و خرمای تر با خیار و جگر گوسفند بریان کرده و گوشت
قدید و کدوی پخته و پنیر و ثرید و نان با زیت و خرما با مسکه و خرمای تر با خربزه این مجموع ثابت شده که تناول
فرموده و فی الجمله هرچه از طیبات حاضر شدی رد آن نکردی و اگر چیزی حاضر نشدی صبر کردی تا بحدی رسیدی
که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی و گاه سه ماه بگذشتی که در خانه وی آتش نیفروختندی و چون طعام حاضر شدی
بر سفره نهادی و بر زمین بسط کردندی طعام بر سفره خوردن مسنون ست که یاد از سفر آخرت میدهد و سفره آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم از ادیم سرخ بودی و الآن ساختن آن از برگ خرما در ان دیار متعارف ست غالب آنست
که در زمان شریف نیز خواهد بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم طعام بر خوان مرتفع نخوردی چنانکه عادت
ملوک و متکبرانست و در حدیث آمده است که نخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر خوان و سکرجه و نپخته نشد برای
وی نان تنک و سکرجه پیاله خرد را گویند چنانچه اهل تکلف و تنعم در پیاله‌های خرد طعامهای متعدد بنهند و بخورند و اکثر
نان جو نابیخته خوردی و طعام را بسه انگشت خوردی ابهام و سبابه و وسطی و چون فارغ شدی انگشتان

بلیسید ونگاہ بے اطفال وصبیان را بلیسانید ودر لیسیدن کاسہ نیز حدیثی وارد شدہ ودر لیسیدن اصابع فرمودکہ
چون بخورد یکے از شما طعام را باید کہ بلیسد انگشتان را زیرا کہ معلوم نیست کہ در کدام جزو طعام برکت ست ودر بعضے روایات
فرمودہ کہ ہرکہ کاسہ را بلیسد کاسہ او را دعا میکند ومیگوید کہ آزاد کند ترا خداے تعالی از آتش دوزخ چنانچہ خلاص کردی
تو مرا از شیطان یعنی اگر نلیسیدی شیطان مرا بلیسیدی وازین سبب ایذای روحانیت کاسہ میکرد وتکیہ زدہ طعام نخوردے
وفرمودے من بندہ ام نخورم مگر چنانچہ بندگان خورند وتکیہ بر سہ نوع ست یکے آنکہ پہلو بر زمین نہد دوم آنکہ مربع نشیند
سوم آنکہ یکدست بر زمین نہادہ بران تکیہ کند وبدست دیگر طعام خورد وہر سہ مذموم ست خطابی گفتہ است کہ اکثر عامہ
چنان پندارند کہ تکیہ اینجا بمعنی مائل معتمد بر یک شق ست ومراد نہ اینست کہ تکیہ اینجا بمعنے معتمد بر فراشی کہ زیر او ست و
تمکن ومستوی بر آنست ومراد آنست کہ در وقت اکل متمکن مستقر بر فراش نبودی چنانکہ بسیار خواران واہل سفرہ و
متکبران نشینند بلکہ چنان نشستی کہ گویا ہمین ساعت بر میخیزد ولقمہ چند تناول کردے وبرخاستی وبعض گفتہ اند کہ
اتکا اینجا بمعنی قعود بر وجہ تمکن ومستوی است بلکہ سنت در اکل آنست کہ مائل بطعام ومتوجہ ومنحنی بوی نشیند وگفتہ اند کہ حمل اتکا
بر میل باحد الجانبین منع از ان بر مذہب اہل طب ست کہ گویند نخوردن برین وضع منحدر نگشود طعام در مجاری وگوارا نمی شود
چنانچہ باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفتہ کہ نخورد تکیہ کردہ ونہ بر روے افتادہ ونہ ایستادہ بلکہ نشیند بر دو زانو
یا بر صورت اقعا یا بر دو پا یا بر دارد زانوے راست وبنشیند بر زانوی چپ وچون از طعام فارغ شدی بگفتے الحمد للہ
حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنے عنہ ربنا وگاہ بگفتے الحمد للہ الذی اطعم من الطعام وسقے
من الشراب وکسے من العری وہدے من الضلالۃ وبصر من العمی وفضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد للہ
رب العالمین وگاہ گفتے الحمد للہ الذی اطعم وسقے وسوغہ وعادت نبود کہ بعد از طعام دست بشوید واکثر در فضیلت
دست شستن پیش از طعام وبعد از وے احادیث واقع شدہ است وآمدہ کہ برکت طعام در وضو ست قبل الطعام
وبعدہ ونیز آمدہ کہ مسح میکرد بتری دو دست کہ بے شست بعد از طعام روے مبارک خود را وذراعین را وسر
ومیفرمود این وضو ست از ان چیزے کہ تغیر داد او را آتش رواہ الترمذی ونا شستن دست مگر در طعامے
باشد کہ چرب نبودے ودستور باند اشتی ودر احیاء العلوم از بعضے تکلفات صحابہ از ارباب زہد آورد کہ بجہت
کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند ومندیل ایشان پاشنہ پای ایشان بودے واللہ اعلم
وغالبا نشستہ آب آشامیدے واز آشامیدن آب در حال ایستادگی منع وزجر کردے ویکبار ایستادہ آب آشامید
بعض گویند آن ناسخ نہی ست وبعض گویند نہی ناسخ این ست وبعض گویند شرب ایستادہ برای بیان جواز بودہ
بعض گویند برای عذرے بود لاجرم بیشتر علما گفتہ اند ایستادہ آب نشاید خورد وچون عذرے مانع از نشستن
پیدا آید ایستادہ روا بود ودر مواہب لدنیہ آوردہ کہ عادت شریف آن بود کہ آب نشستہ آشامیدے رواہ مسلم
ودر روایتے از مسلم آمدہ کہ نہی کرد از شرب قائما ودر روایتے آمدہ کہ فرمود باید کہ ننوشد یکے از شما آب ایستادہ
واگر بفراموشے بنوشد باید کہ قے کند ودر صحیحین از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آوردم من نزد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلوے را از آب زمزم پس بنوشید ایستادہ ودر حدیث امیر المومنین علی نزد بخاری آمدہ
کہ وے آب نوشید ایستادہ وفرمود کہ مردم مکروہ میدانند شرب قائما وپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد چنانکہ من کردم

واین احادیث همه صحیح ست واشکال وتعارضے دران نه وغلط کرد کسے که زعم نسخ کرده برای چه قائل شوند نسخ با وجود امکان جمع وتطبیق وصواب آنست که نهی محمول ست بر کراهت تنزیه واما شرب آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم قائما برائے بیان جواز بود واگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما وحال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت ست صلے الله علیه وآله وسلم جوابش آنکه چون آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق وے صلے الله علیه وآله وسلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شارع واجب ست ودر حق غیر وے مکروه بود واولی ترک آن واما حدیث قے کردن محمول ست بر ندب واستحباب پس مستحب باشد مر آنرا که نوشید ایستاده که قے کند عملا بهذا الحدیث کذا قال النووے ومالکیه بر آنند که باکی نیست بنوشیدن آب ایستاده ودر حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت دیدم من ابابکر صدیق را که بنوشید ایستاده وامام مالک گفته است که چنین رسیده بما که عمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم اجمعین ایستاده بنوشیدند وعبد الحق که از اعاظم علماے حدیث ست گفته که حدیث ابو هریره که ناطق ست بنهی از شرب قائما وقے کردن نزد نسیان ضعیف ست ودر اسناد وی عمرو بن حمزه عمرے ست ووی ضعیف ست وبعضے از علما گفته اند که نهی محمول ومنصرف ست بکسی که برای اصحاب خود آبی آورد ومبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان ورعایت جانب ایشان ننمود وبحدیث ساقی القوم آخرهم عمل نکرد واظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره است وقول اوست نه حدیث پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم ومختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز واحادیث نهی محمول اند بر استحباب وترغیب بر اولی واکمل زیرا که در شرب ایستاده ضررهاست بدنی ومکروه هم بهمین جهت ست وامام احمد از ابی هریره آورده که وے شخصے را دید که بنوشید ایستاده پس گفت قے کن گفت برای چه گفت آیا دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گربه گفت لا گفت بتحقیق نوشید با تو کسے که بدتر از گربه وآن شیطان ست انتهی کلام المواهب وچون آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آب آشامیدے یا شیر ومانند آن اول بکسی دادی که بر دست راست وی بودے اگرچه بر دست چپ وے کسی از وے بزرگتر ودانا تر بودی چنانکه در حدیث آمده است که یکباری ابو بکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بود وبدوی بر دست راست وآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بعد از خوردن آب بآن بدوے داد وبابی بکر ودفرمود این حق اوست ودر حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن الولید ودر جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بخالد گفت این حق تست اگر خواهی بده ببرادر خود وے گفت من هرگز ایثار نکنم به بقیه آب دهن تو کسے را پس بخورد وبابن عباس نداد واین مسئله راجع میگردد بمسئله دیگر که ایثار در عبادات جائز ست یا نه مثلا یکے آب وضو دارد وآنرا ایثار کند بر دیگری وخود تیمم سازد یا در ایستادن پهلوے امام در جانب یمین تواضع کند بدیگرے بارها وخود عقب بایستد جمهور علما گویند که این جائز نیست وفضیلتے ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است ایثار در امور دنیوے ست نه در امور اخروی وبعض مشائخ را درینجا سخنے ست که گویند این نیز راهی ست بتقرب حق والله اعلم **فصل** در پوشش حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم غالب آنچه پوشیدی جامه تنگے بودے وصحابه اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین وگاه پشمینه پوشیدے یا کتان وآنچه حاضر آمدے ومیسر شدے از لباس بآن اکتفا نمودی از جبه وقبا وپیراهن وزیر جامه ورداء وموزه ونعل این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف ودر کرمانی ست ثوب مخصوص

اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامه‌ایست قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون میرود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی هست اما مقابلت وی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و آنچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث است که در صحیحین و جامع ترمذی آمده که پوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبهٔ رومیهٔ تنگ آستین را و در روایتی جبهٔ شامیه از صوف تنگ آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین بر آورد یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست بر آرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفر پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبهٔ طیالسیهٔ کسروانیه را که در زیر لبهای وی و در هر دو شق وی از پیش و پس بدیبا دوخته بودند و معلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسری است که بادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مدور از صوف سیاه و گفت اسما بنت ابی بکر که این جبهٔ رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که نزد عائشه بود و چون عائشه فوت کرد بمن رسید و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آنرا و به بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داود از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نمی پوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر محمول است بران که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع است و حدیث اسما بر رخصت کذا قیل و اما قبا در مشارق الانوار میگوید که جامهٔ تنگ است از جامهای عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام و بهم چسپیدن میان دو لب بود و ازینجا گرفته شد قبا که نوعی است از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبوا جامه طاق بعض ببعض بهم رسته انتهی و بالجمله قبا آن جامه که آنرا گریبان نبود و یک ته وی بر ته دیگر بر هم بسته بخلاف قمیص که آن جامه ایست که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قباها بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روایتی قباها از دیبا تکمهای طلا پس قسمت کرد و یکی را برای مخرمه که یکی از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را خوبیهای آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود آستینهای پیراهن وی تا بند دست و داشت قمیص وی تکمها و بود جیب تکمهای آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامهٔ دیار عرب است و در حدیث ترمذی و ابو داود از معاویه بن قرة آمده است که گفت آمدم بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با قومی از مزینه تا بیعت کنم بوی و بود تکمهای پیراهن وی کشاده پس در آوردم دست خود را در گریبان پیراهن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مساس کردم خاتم نبوت را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم سنت نیست گمان برند که گذاشتن جیب قمیص بر سینه بدعت است و لیس کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه عادت نسا شده بعضی از فقها بکراهت آن حکم کرده که تشبه بنسا دارد چنانکه بعضی از شراح نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث است معتبر اصل است و در عرب آنچه متعارف مردان عجم است عادت نساست و بالجمله آنچه متعارف قمیص عرب و تحقیق علمای

محدثین ست گذاشتن جیب وتکمها بر سینه است وہذا ہو التحقیق واما زیر جامہ کہ مصنف گفته ظاہر انست کہ مراد بوی
شعار باشد وآن جامہ را گویند کہ در زیر جامۂ دیگر بپوشند وببدن ملصق باشد ودثار جامه بالا را گویند واگر مقصود لبس
دو جامہ ست ظاہر عبارت آنست کہ میگفت ومیپوشید جامہ را بالای جامہ مگر آنکہ مراد آن باشد کہ جامہ کہ شان وے
آنست کہ در زیر جامۂ دیگر بپوشند وغالب آنست کہ آن جامہ تنگ وکوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید واحتمال دارد
کہ مراد از زیر جامہ جامۂ بود کہ زیر روی جامہ دیگر مشل آستر باشد یعنی جامۂ دو تہی بپوشید وما ذکر این لباس کتب در یافتیم
تا تعیین مقصود بدان نمائیم واگر یکے از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید کہ ثبت نماید جزاه اللہ خیرا وگاہی عمامہ را
عذبہ فرو گذاشتی از میان دو شانہ وعمامہ را گاہی بعذبہ پوشیدے وگاه تحت الحنک بر زدی بدانکہ پوشیدن
عمامہ سنت ست واحادیث در فضل عمامہ بسیار آمده است فرمود العمائم تیجان العرب یعنی عمامها مر عرب را
بمنزلہ تاجہاست مر عجم را وفرمود بپوشید عمامہ را تا فزایده کنید عقل وبزرگی را عمامہ بر کلاه فارق ست میان ما
ومشرکان ودر روایتی عمامہ فارق ست میان کفر وایمان داده میشود در روز قیامت بهر بندِ دستاری کہ میگردانند
او را مرد بر سر خود نورے دو رکعت بعمامہ بہترست از ہفتاد رکعت بے عمامہ نماز نفل بود یا فرض دستار بستہ
بیائید در مساجد کہ عمامها تاج مسلمانان ست لازم گیرید عمائم کہ آن سیماے ملائکہ است پروردگار تعالی مدد کرد
مرا روز بدر وحنین بملائکہ کہ عمامہ پوشیده بودند این نوع یعنی عذبہ وگذاشتن عذبہ مر عمامہ را نیز سنت ست
ولیکن دائمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون عمامہ
مے پوشید سدل میکرد ومعنی سدل ہمین ارسال وارخای طرف عمامہ است ودر روایت مسلم آمده کہ میگذاشت
طرف عمامہ را میان دو کتف خود ودر بعض احادیث آمده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میگردانید بندِش
دستار را بر سر ومیجانید بگذاشتہ یعنی یک طرف دستار را در دستار ومیگذاشت ذوابہ دیگر را میان کتف وسلم
از عمرو بن حریث آورده کہ گفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر منبر وبود بر سر وے دستار سیاه وگذاشتہ بود
طرف آنرا میان دو کتف ونیز مسلم از جابر مے آرد کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمد بمکہ معظمہ را وبر روی عمامہ
سیاه بود ودرین حدیث ذکر ذوابہ نیست ازینجا ظاہر میشود کہ آن ہمیشہ نبود ولیکن بعض گفتہ اند کہ چون در آمدن مکہ
معظمہ ساز قتال داشتند ومغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد ودر ہر موطن وبمقام چیزے کرد کہ مناسب آن بود
کذا فی المواہب اللدنیہ وابن ابی شیبہ از امیر المؤمنین علی آورده کہ گفت عمامہ بست بر سر من رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وسدل کرد طرف آنرا بر دوش من ودر حدیث ابی داود از عبد الرحمن بن عوف رضی آمده کہ گفت دستار بست
مرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس سدل کرد پیش وپس من وبعض گفتہ اند کہ این مخصوص بعبد الرحمن
ست واما عذبہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتیکہ میگذاشت پس بپشت بودی غالبا وبرجانب دست راست
احیانا وگاہی دو عذبہ میبود میان دو کتف وگذاشتن عذبہ در جانب دست چپ بدعت ست واقل مقدار
عذبہ چہار انگشت ست وبعض گفتہ اند کہ اکثر یک دست ست وگفتہ اند تطویل عذبہ متجاوز از نصف ظہر بدعت ست
وداخل اسبال واسراف ممنوع واگر بطریق تکبر وخیلا باشد حرام والا مکروه است مخالف سنت وبعض گفتہ اند
کہ تخصیص ارسال عذبہ بوقت نماز نیز موافق سنت نیست وتحقیق آنست کہ ارسال عذبہ مستحب ست واز سنن

زوائد ست که مقابل سنن هدی ست و ترک آن اثمی و اسائتی نیست اگرچه در فعل آن ثوابی و فضیلی باشد چنانکه
حکم عادات شریف اوست در ملابس و مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موکده است توهم و
خلاف تحقیق ست و مصنف نیز در فصل آینده بگوید که در اکثر احوال چنین بودے و در کنز گفته و ندب لبس
السواد و ارسال ذنب العمامة بین کتفیه و کذا فی سائر الکتب الحنفیه والله اعلم و در برهان عذبه تحت الحنک که از آن
تعبیر بتحنیک ورود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عذبه و تحنیک
مکروه است و چون جامهٔ نو حاصل شدے آنرا نامی تعیین کردے و در وقت پوشیدن گفتے اللهم انت کسوتنی
هذا القمیص او الرداء او العمامة اسألک خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له این حدیث در باب
اذکار گذشت و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وے در اینجا بتقریب لباس ست و در آنجا بتقریب
ذکر و چون جامه پوشیدی ابتدا بطرف راست کردے در آستین و مثل آن چنانچه در پائچهٔ سراویل و این عادت
مستمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رعایت تیامن در هر شئے و گفته اند که مراد شئے ست که متضمن تقرب
و فضیلت ست چنانچه دخول مسجد نه خروج از آن که مستحب از آن از روے ابتدا بیسار ست و همچنین در بر کردن
پائجامه و بر این قیاس باید که در بر آوردن جامه از بدن ابتدا بیسار کند والله اعلم و گاه جامهٔ موئینه پوشیدی عائشه
گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خانه بیرون آمد و جامه از موی سیاه پوشیده بود و پوشیدن جامه
سیاه از غیر موئینه نیز مستحب و مسنون ست چنانکه بیاید و قتاده گفت از انس سوال کردم که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم چه نوع جامه را دوستتر داشتی گفت حبره و حبره بر وزن عنبه برد یمانی باشد مخطط بخطوط
احمر و گفته اند که دوست داشتن آن بجهت آن بود که وی جامه است چرک بردار و گاه جامهٔ کتان مصرے
پوشیدے و گفته اند که جامهٔ کتان معتدل ست در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت و نمی چسپد ببدن و فوائد
دیگر نیز دارد و کتان زغیر را گویند که بهندی زبان آنرا السی خوانند و این جامه از پوست زخت او سازند
عائشه گفت جامه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم راست کردم از پشم و بپوشید آنرا چون عرق کرد بوی پشم
بشنید در زمان دور کرد چه بوے ناخوش را بغایت کراهت داشتی و بوی خوش را دوست داشتی بجهت طیب طبع
و لطافت روحانیت وے صلی الله علیه و آله وسلم و بسبب مصاحبت ملائکه و جبرئیل چنانکه در نا خوردن
سیر و پیاز فرمود ابن عباس فرمود پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم دیدم که بهترین حلها پوشیده بود حلهٔ جامه
است رداء و ازار از برد یمانی یا غیر آن و عنقریب بیاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حلهٔ حمرا پوشیده و تحقیق
معنے آن نیز معلوم گردد و ابو رمثه گفت پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم بر منبر دیدم که خطبه میکرد و بر دو بُرده سبز
پوشیده بود و برد سبز بردیست که در آن خطوط سبز باشد نه آنکه سبز خالص بود چنانکه برد سرخ نیز بایں معنی ست
و این بیان واقع ست نه آنکه سبز خالص پوشیدن حرام بود چنانکه سرخ خالص زیرا که بتحقیق ثابت شده است
که دوستترین رنگها نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از بیاض خضرت بود و بالجمله در بعض روایات آمده
که گاهی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جامهاے نفیس بیش قیمتی نیز پوشیده و بالفور آنرا بکسی بخشیده آورده اند
که یکبارے خلیفه بنجاه و بر وے بر وے بود که قیمت آن هزار درهم بود و چون فرود آمد ببنه اخت

(در حاشیه: [illegible])

وبخشید دیگیارے جامہ پوشیدہ بود قصبے عربان مے آمدند وآنرا لمس میکردند ومیگفتند کہ این جامہ بروے از آسمان فرود آمدہ پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بخدا کہ مندیل سعد بن معاذ در بہشت بہتر و نرم تر ازین ست و وے در سبب این ایام فوت کردہ بود واکثر آنچہ از جنس این جامہا مے پوشید از ہدایا ے ملوک بود کہ بوے میفرستادند وانہا پیش از تحریم این ثیاب بود واما آنچہ معتاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود از لباس نہ ازین قبیل بود چنانکہ در صحیحین از ابی بردہ آمدہ است کہ گفت بیرون آورد بسوی ما عائشہ رضی اللہ عنہا کساء ملبدرا یعنے مرقع کہ از بسکہ پارہا برہم نشستہ بود مثل لبد کہ نمدست شدہ بود وازار غلیظ و درشت را وگفت قبض کردہ شد روح رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین دو جامہ واز انس آمدہ کہ گفت میپوشید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صوف را یعنے جامہ پشمینہ را ومیپوشید کساء ملبد را وسفیر مود من شدہ ام میپوشم چنانکہ بندگان پوشند رواہ الشیخان وبالش وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تکیہ میکرد بران از ادیم بود حشو آن لیف خرما و فراشش دی کہ خواب میگرفت بران نیز از آن بود ولیف خرما پوست وے کہ آنرا کوفتہ بجاے پنبہ می اندا ختند وگاہی نہالے وے از پلاس بود وے چنانکہ بیاید وبیہقی از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ کہ گفت در آمد بر من زنے از انصار ودید فراش رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطیفہ کہنہ دوتو کردہ پس فرستاد بمن فراشے را کہ حشو او صوف بود پس در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت کہ چیست این یا عائشہ رضی اللہ عنہا گفتم یا رسول اللہ فلانہ انصاریہ در آمد و فراش ترا دید واین فراش را بفرستاد فرمود باز گردان این را یا عائشہ رضی اللہ عنہا سوگند بخدا کہ اگر من بخواہم ہمراہ میگرداند پروردگار تعالی با من کوہہاے طلا را ونقرہ را ودر حدیث صحیح از ابن عباس رضی اللہ عنہ آمدہ کہ در آمد بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمر بن الخطاب وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر حصیرے افتادہ بود وبا ثر آن حصیر پہلوی مبارک نقش بستہ گفت یا رسول اللہ چہ شود اگر براے خود فراشے گیرے بہتر ازین فرمود یا عمر چکار ست مرا با دنیا نیست مثال من ومثل دنیا مگر مثل سواری کہ سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختے ساعتے پس برفت وبگذاشت آنرا واز عبد اللہ بن مسعود آمدہ کہ گفت در آمدم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ووے در غرفہ بود مثل بیت حمام یعنے در گرمے وحفہ مثل گرم خانہ حمام وافتادہ بود بر حصیرے کہ تاثیر کردہ بود در پہلوے مبارک وی پس بگریستم فرمود چہ چیز در گریہ آورد ترا یا عبد اللہ گفتم یا رسول اللہ کسرے وقیصر بر خز ودیبا بخسپند وتو بر این حصیر خفتۂ فرمود گریی یا عبد اللہ ایشان را دنیاست وما را آخرت واز عمر بن الخطاب آمدہ کہ در آمدم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وافتادہ بود وبر بدن او جز ازارے نہ ونقش کردہ حصیر در پہلوے وی وقبضۂ از شعیر در خانہ او نہادہ وچرمے در گوشہ افتادہ پس غلبہ کرد بر من گریہ فرمود چرا میگریۓ یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر ست کہ بروے خفتۂ واین متاعے ست کہ در خانۂ تو افتادہ وکسرے وقیصر در میوہا وجویہا نشستہ وتو پیغمبر خدا وبرگزیدۂ وے گفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو کہ ما را آخرت باشد وایشان را دنیا وچون حال آن سرور در ہذا ذات لباس ونفاست مختلف افتاد عادت مردم بعد از وے نیز درین باب مختلف گشت چنانچہ مصنف میگوید

وبیشتر مردم بر دو گروہ شدند گروہے از جامہاے خوب بکلی دورے گزیدند وبمرقعات ومحقرات اختصار کردند وگروہے اتحر ملابس واشرف ثیاب اختیار کردند وجامہاے نرم وزیبا باشہرت پوشیدن گرفتند واین ہر دو گروہ

مخالف سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که جامهٔ شهرتی بپوشد

روز قیامت او را جامهٔ مذلت بپوشانند پس آتش دران افروختن گیرد اشارتست بآنکه چون قصد تکبر و افتخار
بود بنقیض آن معاقب گردد لیکن جامهٔ شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هم بر آنچه جامه نفیس بقصد
تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر آنچه بعضی از متزهدان و مترسمان جامه دون
و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و در بعض روایات آمده است که نهی کرده از دو شهرت رقت
ثیاب و غلاظت آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرموده میانه روی کنید دران و اقتصاد نمائید
و فرمود من جر ثوبه کسیکه بکشد جامهٔ خود را بر زمین خیلاء بطریق عجب و تکبر لم ینظر الله الیه یوم القیامة نظر
رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بدانکه جر و اسبال اکثر در ازار وارد یافته و وعید
در مسبل ازار شدید آمده تا آنکه فرمود مر شخص را که باین حالت نماز میگذارد باعادهٔ نماز و وضو و نیز در حدیث آمده
که شب نصف شعبان همه را بخشند الا عاق و شارب خمر و مسبل ازار را و لیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال
در جمیع ثیاب جاری ست و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن
و از ابن عمر آمده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر
هر چه برسد از جامه بزمین در آتش ست و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش ست و سبب
در کثرت ورود اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار پوش بودند و در
حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة
من جر منها شیئا خیلاء الحدیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق ست و ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همچنین بودی و فرمود ازرة المؤمن الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ ست و هر چه پایان ست
در آتش و حکم دامان قبا و پیراهن نیز همین ست و سنت در آستینها نیز تا بند دست ست و در عمامه بار خای
عذبات زیاده بر عادت عدداً و طولاً و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است
مخالف سنت ست و باعث اضاعت مال و اسراف در آنست و هر چه از ان بطریق خیلاء ست حرام ست و آنچه
بطریق عرف و عادت شائع شده و شعار قومی گشته حرام نه اگر چه افراط دران بکیر است نه بود و زنان را نیز همین
حکم ست و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر ست نیز رخصت ست از جهت
ستر کذا جاء فی حدیث ام سلمة و بدانکه کراهت و حرمت ترفع در لباس و توسیع و تطویل آن بر تقدیر یست
که بقصد تکبر و خیلاء بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود و اما اگر جامهٔ زیبا پوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت
حق بود روا بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل وی بمثقال یکدانه خردل کبر بود در بهشت نرود کسی
گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامهٔ من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد آیا این از قبیل کبر باشد
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق وغمط الناس فرمود که این از
کبر محسوب نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بر وی واجب شده است از توحید حق
بدانکه
و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن ممتنع گردد و بندگان خدای تعالی را خرد و حقیر شمرد و خوار دارد

احادیث در باب فضیلت زهد و ترک تنعم و ترفه در دنیا و تحریض و ترغیب در آن واقع شده همچنین در شان تجمل و
تنعم و ترخیص و تجویز آن ورود یافته اما بشرط عدم تکبر و خیلا اما اول ترمذی از عائشه رضی الله عنها می آرد که گفت
گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا عائشه رضی الله عنها اگر میخواهی لحوق و اتصال بمن باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل
توشه سواری و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کهنه مکن جامه را و میفگن از بدن تا پیوند نکنی آنرا و در حدیث
ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاکید فرمود آیا نمی شنوید آیا نمی شنوید که بذاذت از ایمان
ست بذاذت از ایمان ست یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار فقر از اخلاق اهل ایمان است و نیز در حدیث
آمده که هر که ترک دهد جامهٔ زینت را با وجود قدرت بران بقصد تواضع بپوشاند او را خدای تعالی حلهٔ کرامت
اما ثانی در حدیث ترمذی آمده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت
وی بر بنده یعنی چون خدای تعالی بر بندهٔ خود نعمتی دنیاوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر
و آشکارا گردد در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بقدر امکان بی مبالغه و تجاوز از حد بقصد اظهار نعمت تا
تا محتاجان قصد وی کنند و طالبان زکوة و صدقات بر وی بیایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم
عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و عزت علم ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند و استفاده
کنند همچنین شرح کرده اند این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود می آرد که گفت آمدم من رسول خدا را صلی الله
علیه و آله و سلم و بر تن من جامه بود دون فرمود ترا مال هست گفتم نعم گفت از کدام جنس ست گفتم از هر جنس داده است
مرا خدای تعالی از ابل و بقر و غنم و اسپ و برده فرمود چون داده است ترا خدای تعالی پس باید که
دیده شود اثر نعمت و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید جامهٔ در غایت کهنگی
پوشیده فرمود مگر جامه ندارد این مرد گفت مرا دو جامهٔ نو در خانه است فرمود پس باید که بپوشی آنرا و اظهار کنی
نعمت حق را و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تجمل و تزئین هیأت و تحسین سنت را دوست داشتی جابر گوید
که آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی بزیارت ما پس دید مردی را ژولیده و پریشان موی فرمود
این مرد چیزی نمی یابد که بدان اصلاح راس خود بکند و مردی را دید که جامهٔ چرکین بر بدن دارد فرمود هیچ چیزی
نمی یابد که بدان جامهٔ خود را بشوید و یکی را یکبار دید پریشان موی و ابتر و بی هنجار فرمود گاهی یکی می آید
گویا شیطانی ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چون وافدان بروی میرسیدند احسن ثیاب خود را
می پوشید و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعه و عیدین همچنین میکرد و صحابه را نیز میفرمود تا همچنین
کنند و بالجمله معتبر درین باب قصد و نیت ست ترک تجمل و لبس ثیاب دون اگر از جهت بخل و خست طبع یا از برای اظهار
فقر و زهد و ریای مردم بود مذموم ست و بقصد زهد و تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر
و تفاخر و بطر و اسراف ست نیز قبیح و بجهت اظهار نعمت حق و اداء شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال
مستحسن مدار بر نیت ست و از ینجاست اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم درین باب
و صاحب مواهب لدنیه بطریق سوال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح بر بذاذت هیأت
و رثاثت ثیاب ست پس چیست حال اهل سلسلهٔ شریفهٔ شاذلیه از صوفیه که تجمل میکنند در هیأت و ملابس خود و حال آنکه

طریقه ایشان اتباع سنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح ست جوابش میگوید که نظر این قوم بر معانی و حکم ستا و چون دیدند
که سلف صالح بجهت وجدان اهل غفلت و شغل ایشان بدنیای دنیه خود منهمک و غالی اند در زیب و زینت ظاهره بجهت تفاخر
بدنیا و اطمینان بدان مخالفت کردند ایشان را و اختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت آنچه تحقیر کرده او را حق جل و علا
و تعظیم کردند آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تنویه شان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدتها و سخت شد دلها نسیان آن معنی فرو هول
ازین حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس و بذاذت هیأت را حیله و وسیله مفاخرت و علامت بزرگیها در یا منعکس شد امر پس گشت
در حقیقت مخالفت این قوم در لباس و هیأت طریقهٔ سلف و علامت سنت و گشت تجمل در ثیاب و هیأت علامت صدق
و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سید الامام ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کرد
بروی بعضی از منکران اهل بذاذت و رثاثت بقول خود که فرمود یا هذا این هیأت من گویا بزبان حال میگوید که
الحمد لله الذی اغنانی بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شیئا من دنیاکم و از افعال و اعمال این قوم دار است
پر حکمت و نیت انتهی کلام المواهب و بعضی ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صمدیت عز اسمه بلباس نفیس
در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و براری تنها میگشتند نه جامه معین بود و نه طعامی
و نه لباسی جز ستر عورت می آرند مامور شد بلباسی که ذراعی از آن بدینار باشد و در لباس نفیس سفر سود هذا
کفن المیت و کفن المیت اجل و هذا بعد الف موت و از شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر و اختیار رتبه عالی
داشت می آرند که گاهی لباس میپوشید که بچهار درهم می ارزید و گاهی نفیس قیمتی در غایت نزاهت و بالجمله سلامت
حال مرید در اکتفا بقدر ضرورت ست و زیاده بران مباح ست اگر تکبر و خیلا راه نیابد و توسط و اقتصاد در همه باب
اولی و در آنچه قومی را اعتیاد و متعارف شده و باعث تمییز و تعریف ایشان گشته نیز رخصتی هست و مقام قوم عالی
و مبنی بر نیات و حکمت ست که ایشان دانند والله اعلم **فصل** شیخ این فصل را در پوشیدنها ... جدا از فصل
سابق آورده و اگر یکی می ساخت هم میشد با آنکه بعضی از مقامهٔ این فصل خالی از تکرار نیست هم ... گفت

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازار بپای پوشیده اگر مراد پا ازار است یعنی ازاری که مردانه کور
میگرد و خود ظاهر ست و آن چندان احتیاج به بیان ندارد و اگر مراد سراویل بود در پوشیدن آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم آنرا اختلاف ست بعضی جزم کرده اند که میپوشیده و شمنی در شرح شفا گفته که پوشیده است و لیکن
خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ... ترمذی و ابی داود
آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شرای سراویل در مکه بوده و ابو یعلی موصلی در مسند خود
بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس خرید
سراویل بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که بر میکشید اثمان را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی
فرمود بکش و چرب تر بکش پس آن مرد وزان گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که وزن دان تحت این کلمه
بگوید پس ابو هریره گفت وای بر تو نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برجست
تا دست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ببوسد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را از وی کشید

وگفت این عادت اعاجم ست که بملوک خود کنند ومن ملک نیستم مردیم ام از جنس شما پس آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم سراویل بگرفت وروان شد ابو ہریرہ میگوید که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بگیرم ومن بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارتر ست برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد ونتواند برداشتن
پس یاری دهد او را برادرش گفتم یا رسول اللہ تو میپوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در حضر وسفر ودر شب ودر روز
زیرا که من مامورم بستر ونمی یابم ساتر تر ازین جامه چیزی وابن حبان وطبرانی ودارقطنی وعقیلی نیز این حدیث را
آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه ومدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی ست ووی ضعیف ست جدا وبالجمله خریدن
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سراویل را صحیح وثابت ست وابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر آنست
که خریدن برای پوشیدن بود وروایتی هم کرده شده است که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سراویل پوشیده
وصحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند وبخاری در ترجمه آورده وگفت باب السراویل ولیکن حدیثی
در باب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشده بطریقی وشرطی که نزد وی معتبر بود وآورده اند که امیر المومنین عثمان رض
در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود وروایتی کرده شده است که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود
بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساترترین ثیاب شماست وتحصن ومحفوظ گردانید بآن زنان خود را
چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر ولائق تر ست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعض
المصنفین واین حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته
نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر حماری وبود با وی مکاری
پس بلغزید حمار در نشیب زمین وبیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
از وی گفتند یا رسول اللہ وی سراویل پوش ست فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا
السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نسائکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الادب
والدیلمی فی مسند الفردوس وگفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده واین حدیث نزد
من ثابت ست بطرق متعدده انتهی واللہ اعلم وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گاه عمامه بی کلاه میپوشیده
گاه با کلاه وگاه کلاه بی عمامه وعمامه را عذبه میان دو شانه مبارک فرو گذاشتی در اکثر احوال چنین بودی ودر
بعض احادیث آمده که آن شب که در خواب دید که حضرت عزت فرمود یا محمد فیم یختصم الملأ الاعلی قلت لا ادری قال فوضع
یده بین کتفی فعلمت ما بین السماء والارض صباح آن عذبه میان دو کتف مبارک فرو گذاشت وتمام این حدیث چنانکه
احمد وترمذی از عبد الرحمن بن عائش وابن عباس ومعاذ بن جبل آورده اند چنین ست که گفت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دیدم پروردگار خود را در نیکوصورتی پس پرسید از من در چه چیز خصومت میکنند یعنی بحث ونزاع وگفتگو میکنند
فرشتگان یعنی کرام اعمال ست که در فضائل آن بحث ومناظره میکنند وتثبیت کردن وبردن آن بآسمان برکدیگر
مسابقت ومبادرت مینمایند گفتم تو داناتری ای پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را میان دو شانه من
یافتم من سردی دست پروردگار در سینه خود پس منکشف شد بر من وحاصل شد مرا علم هر چیزی که در آسمان وزمین
ست وکنایت ست از حصول تمامه علوم کائنات علوی وسفلی پس از ان خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ

وآله وسلم این آیت را «وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین» باز پرسید پروردگار
جل وعلا یا محمد میدانی در چه چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید وتعالی
از برای اظهار علم من این بار گفتم نعم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهای که مکفر ذنوب وسیئات اند و آن اعمال
این ست مکث کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز بانتظار نمازی دیگر وپیاده رفتن برای دریافت جماعتها یا
نماز وتازه وسیراب وکامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال واوقاتی که مکروه وشاق بود بر نفس وضو کردن و آب
ریختن از جهت ضعف وبرودت ومانند آن وهر که بکند این اعمال را زندگانی کند بنیکی وبمیرد بنیکی و پاک گردد
از گناهان خود چنانچه در روزی که زائیده است از مادر وتعلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللهم انی اسألک
فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون وگفت پروردگار
تعالی درجات یعنی اعمالی که سبب ترقی درجات شود این سه چیز ست افشای سلام واطعام طعام ونماز کردن
در شب در وقت بودن مردم در منام وگفت ترمذی سوال کردم بخاری را ازین حدیث گفت صحیح ست این میگفت
میگوید در شبی که حضرت مصطفی این واقعه را دید صباح آن شب عذیه را میان دو شانه فرو گذاشت یعنی برای
تعظیم وتکریم موضعی که پروردگار تعالی دست خود را بران نهاده و در مواهب میگوید که اصل این نکته از
افادات ابن تیمیه است وابن قیم گفته است این فائده را اصلی در غیر کلام وی نمی یابم وابن عراقی نیز گفته که
این اصلی ندارد انتهی والله اعلم و آستین پیراهن مبارک تا بندگاه سر دست مبارکش بودی و در بعض روایات
تا سر انگشتان آمده واگر زیاده بران آمدی ببریدی وپیراهن را دوست داشتی وگاهی حلهٔ حمرا پوشیدی
در بعض روایات آمده که آنرا برای جمعه وعید مهیا داشتی وترمذی ودارمی از جابر بن سمره آورده که گفت
دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب در حلهٔ حمرا وبودم من که نگاه میکردم گاهی بجانب وی صلی الله
علیه وآله وسلم وگاهی بجانب قمر وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیکوتر وروشن وتابان تر بود نزد من از ماه
وقول جابر که گفت نزد من از برای اظهار لذت وذوق خود بدیدار مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت والا
نزد همه کس ودر نفس الامر همچنین ست ونیز ترمذی از براء بن عازب آورده که گفت ندیدم هیچ یکی را از آدمیان
بهتر وزیباتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حلهٔ حمرا چون در بخاری بعضی از مردم را توهم واشتباه آن شده که مراد
از حله جامه ابریشمی باشد واز حمرا سرخ خالص ومحققین اهل حدیث رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت وحله عبارتست
از دو جامه وحمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود ومراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه است
عبدالله بن عمرو بن العاص جامهٔ سرخ از رنگ گل عصفر پوشیده بود گفت این چیست که پوشیده از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کراهت آن فهم کرد چون بخانه آمد در تنور انداخت وبسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامه
را چه کردی قصه باز گفت فرمود چرا نکسوته بعض اهلک چرا نپوشانیدی آن جامهٔ سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را
فانه لا بأس به للنساء زیرا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامهٔ سرخ مر زنان را ودر صحیح آمده که دو جامهٔ سرخ را بر کسی دید
فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران ست پس مپوش آنرا ونیز آمده مردی بگذشت در
برو دو جامهٔ سرخ بود وبران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام کرد آن حضرت سلام او را جواب نگفت رواه الترمذی

وابعداؤ دوست الجمله از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد وهمچنین اززرد وانچه دربعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی ست ودر کتب فقه درینباب اقوال مختلف آمده وصحیح درمذهب امام ابوحنیفه آنست که مکروه است کراهت تحریمی ومکروه است نماز دران ونیز اختلاف ست اندران که کراهت وحرمت درمطلق رنگ سرخ ست یا مخصوص ست برنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمه الله که از متاخرین علمای مصر بود تحقیق کرده که مطلق رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع ست ولهذا دربعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احمر را شامل ست والله اعلم وجامه معلم پوشیده یعنی علم دار بدیبا وغیر آن اما گفته اند باید که دیبا وحریر زیاده بر چهار انگشت نبود وکمتر ازان مباح ست وجامه سیاه پوشیده چنانکه درباب خطبه جمعه آمده ست که دستار سیاه بر سر مبارک داشت ودر روز فتح مکه نیز همچنین بود وبعض گویند که درین روز از مغفر که بر سر داشت دستار رنگ سیاه گرفته بود واین تاویل بعید ست وبالجمله پوشیدن کسای سیاه وعمامه سیاه ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصحت رسیده است وفی الکنز وندب لبس السواد واز امام محمد شیبانی رحمة الله علیه آورده که عمامه سیاه بر سر داشتی ولباس فاخره بر جمالی بکمال داشت روزی زنی نزد وی باستفتا آمد حیران جمال وی شد وسیاهی دستار را با سفیدی روی وی بغایت تحسین نمود بهان متولع گشت دیگر وی رحمة الله علیه دستار سیاه نپوشید ونیز از نفاست لباس اعتذار کرد که مرا زنان بسیار اند اگر خود را آراسته ندارم ترسم که نظر در جائی بیفگنند ودرمرد بیگانه طمع کنند والله اعلم وپوستین که اطراف آن سندس دوخته بودند وموزه ونعل تاسومه که قسمی خاص ست از نعل ضخیم تر از نعل متعارف عاقبهای چرم بر هم دوخته اینهمه را پوشیده ترمذی در شمائل از بریده آورده که فرستاد نجاشی برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنرا پس وضو کرد ومسح کرد بران ونعلین آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم دو دوال بود یکی میان نر انگشت پای وانگشت متصل با ودیگر میان انگشت میانه وانگشتی که متصل با دست ویکدوال دیگر بود بر پشت پا وتمثال نعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواص وبرکات بسیار دارد وبعضی از اکابر محدثین رساله جدا دربیان آن جمع کرده وگفته که نگاهداشتن آن باعث وجود حرز وامان ست از شر یعنی عداوت وحسد اشرار واز شر شیطان مارد واگر زنی که دشوار شده باشد زادن وی آنرا نگاهدارد آسان شود بروی این دشواری وبعضی از محبان را از علما ومحدثین اشعار وقصائد ست درمدح آن کذا فی المواهب اللدنیه وانگشتری در دست کرده اما روایت مختلف ست دربعض احادیث آن که در دست راست بودی ودربعض در دست چپ ومجموع احادیث صحیح ست ظاهر آنکه گاهی در دست چپ وگاهی در دست راست بود ونقش آن محمد رسول الله بر این هیات بود ونهی فرمود که هیچ آفریده باید که نقش انگشتری من بر انگشتری خود نکند بعد آنکه گرفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم را وپوشیدن وی آنرا بصحت رسیده وخاتم وی صلی الله علیه وآله وسلم از نقره بود وفص وی نیز از نقره ودر روایتی آمده که فص وی حبشی بود یعنی سنگی بود که درحبشه میباشد یا مراد آنست که سیاه بود کذا قالوا وآنکه در حدیث زهری از انس آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم انداخت خاتم را ونپوشید ودر روایتی یک روز پوشیده بعد ازان بینداخت آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدید مموه بفضه که ساخته بودند برای وی صلی الله علیه وآله وسلم پس بینداخت آنرا

۳

الله
رسول
محمد

ونهی کرد ازان و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم را پس ختم میکرد بوی
ونمی پوشید محمول ست بر آنکه در اول همچنین بود و بعد ازان پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بعد از وی بدست ابوبکر صدیق رض بود و بعد از وی بدست عمر رض فاروق و بعد از وی بدست
عثمان رض ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از دست معیقیب که خادم وی بود در بیر اریس افتاد و هر چند جستند
پیدا نشد و گفته اند که باعث [illegible] همه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان رض و بعد از وی پیدا شد گم شدن آن
خاتم بود که در وی سری [illegible]رار الهی بود که سبب انتظام والتیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام
و از پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج فرمود که ازان بوی اصنام می آید چه
اصنام را ازان میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل نار ست و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمه اربعه
مکروه است و نزد بعض علما جائز و از بعض صحابه مثل طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق
اخبار و آثار ضعیفه آمده که در وی خیر و برکت ست و نفی فقر و در روایتی آمده که عقیق زرد دافع طاعون ست
و پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید و در هدایه تختم بخاتم حجر مطلق
مکروه داشته و در کافی میگوید که عقیق و یشم ازان مستثنی ست بر قول اصح و نیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است
نه نگین زیرا که قوام خاتم بروست و پوشیدن خاتم مباح ست نزد جمهور علما اما نه بقصد زینت و بعض گفته اند مکروه
است مگر کسی را که وی را حکمی و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا که اصل در استعمال فضه و ذهب
حرمت و کراهت ست پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود و هم ازین جهت پوشیدن دو انگشتری و زیاده ازان
مکروه است و لیکن گرفتن خواتیم متعدده مکروه نیست اگر بنوبت پوشد و اختلاف کرده اند در آنکه افضل تختم
در یمین ست یا در یسار و اکثر احادیث بر آنست که در یمین ست و بعض در یسار نیز آمده و گفته اند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اول در یمین میپوشید و آخر در یسار قرار یافت والله اعلم و تختم در غیر خنصر مکروه ست و آمده
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رشته می بست در خاتم از برای یادداشت امری و اما نقش خاتم وی
صلی الله علیه وآله وسلم محمد رسول الله بود و لیکن کتابت وی نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد است
در خواتیم تا بعد از ختم کتابت راست و درست آید و مشهور آنست که اسم الله جل جلاله فوق بود و محمد تحت و رسول در میان
و بعض از مشائخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم و تواند که بر عکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیلی
که از رواة بخاری ست آنست که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله بظاهر مخالف آنست
کذا فی المواهب فتدبر و منع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از جهت
شرف و امتیاز و علو مقام وی بود تا دیگری دران شریک نباشد و برین تقدیر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جهت
خوف تلبیس بخاتم شریف وی بود که نزد اشتراک لازم می آید و برین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وی بود

والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زره پوشیده و خود و جوشن و گاهی دو زره در یک حال پوشیده
چنانچه در روز غزوه احد و این از کمال شجاعت و کارزاری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که بیشتر سلاح
جنگ از مردان آنها پوشند که دغدغه کار بیشتر دارند و ازینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن و مباشرت اسباب عادی کردن

وافی مقام توکل نیست بلکه دران بندگی و امتثال امر الٰهی ست در اتباع و انقیاد باسبابی که خلق فرموده و جبهٔ (خسروانی)
داشت که شگافهاے آنرا فرا و یز دیباد وخته بود و مراد بجبه طیالسه کسروانیه مکفوف بدیباج که در حدیث واقع شده است
چنانچه گذشت اما طیلسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزے که فرمان بهجرت یافته بود ظهیره بخانهٔ ابی بکر
آمده طیلسان در بر کرده اما در حدیث انس آمده که کان یکثر القناع یعنی طیلسان را بسیار پوشیدی بعض حمل
بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه در لبس طیلسان بمعنی پوشیدن سر بر داء انداختن طرف آنرا بر کتف که آنرا تقنع و
تقنع نیز گویند بعضے از مردم خلافے کرده اند و آنرا مکروه و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز ست بیکراهت
و آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و صحابه رض آنرا کرده اند و بعض گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت ست از گرمی
آفتاب و مانند آن و میل مصنف باینجانب ست و مختار جمهور خلاف آنست و شیخ جلال الدین سیوطی درینباب رسالهٔ
نوشته مسمے بطے اللسان عن ذم الطیلسان و در وے احادیث متضمن مدح طیلسان و لبس آن از آن حضرت
صلے الله علیه و آله وسلم و بعض اصحاب آورده و گفته که بیهقی در شعب الایمان از سهل ابن سعد آورده که گفت وصف
کرده شده رسول خدا را صلے الله علیه و آله وسلم طیلسان فرمود این جامه ایست که ادا کرده نمیشود شکر او و در حدیث
دیگر آمده که پوشیدن سر یعنی بطیلسان در روز فقه است و در شب زینب ست و فرمود لا ازال لبسته العرب الا اقتناع
لبسته الایمان و ترمذی و غیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که بسیار میکرد
تقنع بثوب خود تا چنان می نمود که جامهٔ او جامهٔ زیات ست بواسطهٔ پوشیدن سر که دران روغن مے انداخت
و چرب مے شد پس مراد باین جامه گوشهٔ طیلسان ست که بر سر مے نهاد و بعض گفته اند که مراد بقناع اینجا خرقهٔ است
که در وقت ادهان بدان سر مے پوشید و تحقیق که تقنع بمعنے تطلس ست یعنے طیلسان پوشیدن کذا فی فتح الباری
و در حدیث انس آمده کان رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم یکثر القناع و در روایتی آمده کان لا یفارق القناع
و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم معتکف عیادت کند مریض را و حاضر شود
جمعه را و چون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز گردد و حاکم بر شرط شیخین از مرة بن کعب آورده که گفت
شنیدم رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم را که ذکر میکرد فتنه را و قریب مے نمود وقوع آنرا ناگاه مردے بگذشت
متقنع در ثوبے فرمود این مرد دران روز بر راه راست خواهد بود پس بایستادم من تا به بینم آن مرد را که کیست ناگاه
دیدم که عثمان ابن عفان ست ظاهر اندکور فتنه قتل وے رض بود که اهل مصر بدان مفتون و مبتلا شدند و از امام حسن
ابن علی رض آورده اند که دیدند او را نماز میگذارد در حالی آنکه متقنع بود و در روایتے تقنع از وے رض در غیر این حال نیز آمده و
بخاری در تاریخ خود آورده که طاؤس یمانی را که از کبار تابعین ست دیدند که تقنع داشت و میگریست گفتند
هرچه میگری گفت بر علم و علما و جاحظ گفته است که قناع از سیماے اکابر و ساست و شاهد صدق بران آنست
که رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موضعی که میرسید سر او را از طیلسان گویا که ثوب
زیاتست انتهی و ازینجا معلوم شد که قول ابن قیم که گفته است نقل کرده نشده است از آن حضرت صلے الله علیه
و آله وسلم که پوشید طیلسان را و نه هیچ یکے از صحابه رضوان الله علیهم باطل ست و آنکه گفته که در صحیح مسلم آمده که ذکر کرد
آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم دجال را و فرمود بیرون آید با وے هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیلسانهاست

و از انس آمده که جماعت را دید روز جمعه که بر ایشان طیلسان ها بود گفت چه بسیار مشابه اند این قوم به یهود خیبر و در حدیث
صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم و نیز ترمذی آورده که لیس منا من تشبه بغیرنا جواب اثر انس چنانچه در فتح الباری
گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام ست که طیالسه از شعار ایشان بود و آن درین ازمنه مرتفع شده پس
در عموم مباح داخل بود و قول انس به تشبیه آن جماعه به یهود بجهت آن بود که انس یهود را بسیار دیده بود که تطلس
میکردند و غیر ایشان را مجتمع باین هیئت کم دیده پس تشبیه کرد بایشان و ازینجا کراهت لبس طیالسان علی الاطلاق
لازم نیاید بدلیل روایت وشئے تطلس و تقنع را از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بعض گفته اند که کراهت انس آنرا
بجهت رنگهای این طیالسه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود ست والله اعلم و در سفر جبه آستین تنگ پوشیدی
جبه رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده آنست چنانکه گذشت گاهی ازار و ردا پوشیدی و درازی ردا شش گز
بود و در عرض سه گز و یک وجب و درازی ازار چهار گز بود و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب گز یک دست
که آنرا ذراع گویند و این دو شبر ست و نیز بیست و چهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور ست **فصل**
در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در معاشرت با ازواج طاهرات میفرمود حبب الی من دنیاکم النساء
والطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی از مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلط ست و چون مستقیم نیست
آنرا تاویلات میکنند و همه سهو ست و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوة بتفصیل ذکر کردیم
فلیتذکر و دوسترین چیزی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم از امور دنیا زنان بود و بوی خوش و در
بسیاری از شبها بجموع حرمهای نه گانه را طواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا ویرا کرامت شده بود
لاجرم مباح شد ویرا چندانکه خواهد زن بنکاح خود در آرد و زیاده بر نه بدانکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت ست چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب
ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری ست و تفاخر و مباهات بقوت باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تحقیر
بضد آن امری مقرر و معروف ست و عادت مستمر ست میان مردان و محبت نسا و نکاح معدود از کمال
نوع انسانی و موجود در کمل افراد این نوع ست و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج و تاهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام براق سوار بشوق صحبت با هاجر ام
اسمعیل بمکه می آمد از جهت کمال شغف او بوی و قلت صبر از وی و داؤد پیغمبر علیه السلام را نود و نه زن بود
و با وجود آن زن دیگر نکاح کرد تا مایه تمام شد و سلیمان علیه السلام را سی صد منکوحه و هزار سریه بود و یک شب بر صد زن
طواف کردی و بخاری از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم میگشت بر تمامه نسای
خود در یک شب و آنها یازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که تحدیث میکردیم که داده شده است او را قوت
سی نفر و از طاؤس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح
است که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع و لهذا مباح بود آن حضرت را صلی الله علیه
و آله وسلم هر مقدار از زنان که خواهد و درینجا کمال فضل و شرف و امتیاز اوست از سائر رجال امت و حکمت در تکثیر نسا
آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که تا احکام درونی را که مردان را بدان راه نبود بابت نقل کنند

وزیادت رغبت بقیام حقوق و حسن معاشرت و صبر صحبت ایشان با تحمل اعبای رسالت و اقامت مشاق عبادات
نیز از فوائد آن بود و از انچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لازم نیاید چه
آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین در جنب
آن نهند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگری را میسر نشود پس
برای اجابت دعای وی علیه السلام چیزی چند را مثل تسخیر ریاح و جن بوی مخصوص گردانید تا که غیر وی را ظاهر نشود
و وی علیه السلام پیغمبری بود ملک و اینها از معجزات وی بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله
و سلم مخیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نبی عبد بود نه ملک یعنی
بندگی بهتر از پادشاهی ست پس موقوف داشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر حد بشریت و فقر و عبودیت
و مزیت سلیمان در بسطت ملک و کثرت نسا و رفتن سریر بر هوا و تسخیر جنها از این قبیل بود و این در ظاهر بود و لیکن قدرت
و قوت تصرف پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در کائنات و قرب و عزت او در حضرت صمدیت بیش از آن بود و این قوت
و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تمام بود و لیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود علیه السلام دلالت
میکند بر این معنی انچه در حدیث صحیح آمده که عفریتی از مرده جن در نماز بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا در وسوسه
و تفرقه افگند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که میخواستم که او را بگیرم و بستون مسجد ببندم تا کودکان و اطفال
مدینه بوی بازی کنند و لیکن از دعای برادر خود سلیمان یاد آوردم و بگذاشتم یعنی مرا قوت تصرف در جن هست
و لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشته اند بدعا و درخواست وی آنرا از پروردگار
ترک آن کردم فافهم و بالله التوفیق و بدانکه نسای مطهره در تحت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی نه بودند
و در وقتی یازده و در وقتی دیگر زیاده بران و اول ازواج خدیجه بود و در جاهلیت وی را مطهره میخواندند و در وقت
تزوج وی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج ساله بود و وی چهل ساله و اولاد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم همه از وی بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و وفات خدیجه رض یکبود پیش از هجرت بسه سال علی الصحیح و وی
شصت و پنج ساله بود و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج سال دوم سوده بنت زمعه تزوج
کرد او را بعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه رض و هجرت کرد بمدینه و چون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس بخشید
وی نوبت خود را بعائشه رض و باقی ماند در حباله نسائی شریفه و وفات یافت در سن اربع و خمسین از هجرت سوم عائشه رض
تزوج کرد او را بمکه و وی شش ساله بود و زفاف کرد در نه سالگی و فوت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود
عائشه رض هژده ساله و وفات یافته سنه سبع و خمسین یا ثمان و خمسین بعد از آن که از عمر وی شصت و شش سال
گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد او را سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که وی صوامه و قوامه است و وی
زوجه تست در بهشت و مات سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین و هی ابنة ستین سنة و بعض گفته اند که
موت وی در خلافت عثمان بود پنجم زینب بنت خزیمه و وی را در جاهلیت ام المساکین میخواندند که با ایشان طعام
میداد نکاح وی در سنه ثلاث بود [illegible] در سنه اربع و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند ماه بود

ششم ام سلمه تزوج کرد او را سنه اربع یا ثلث بعد از فوت زوج وے ابو سلمه ماتت سنة تسع وخمسین وقیل اثنین
وستین وگفته اند قول اول صحیح ترست وعمر وے هشتاد و چهار سال بود هفتم زینب بنت جحش که زوجه زید بود تزوج
وے در سال پنجم و وفات وے سال بیستم یا بیست ویکم و اول کسیکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از ازواج مطهره فوت کرد وے بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح وے اختلاف ست بعض گویند
که در حبشه بود که وے آنجا همراه شوهر خود رفته بود نجاشی او را برائے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
تزویج کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم و بعض گویند در مدینه و اول اصح واشهر ست و وفات وی سنه اربع
واربعین یا اثنین واربعین نهم جویریه بنت الحارث در غزوه بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد
کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را و عقد نمود و نام اول وی بره بود پس تغییر داد او را بجویریه ماتت سنة ست
وخمسین دهم میمونه تزوج وے در سنه سبع در سال قضای عمره حدیبیه در موضع سرف بفتح سین یا بکسر راکه برده میل
از مکه است و وفات وے نیز در همین موضع در سنه احدی وستین یا احدی وخمسین و یا غیر آن اتفاق افتاده
اکنون در آن موضع بر سر قبر وے عمارتے ست مزار و تبرک به یازدهم صفیه بنت حیی بن اخطب یهودیه بود از
اولاد هارون علیه السلام و در غزوهٔ خیبر که در سنه سبع بود در بند افتاده پس آزاد کرد او را و تزوج نمود و بعض
گفته اند که اول در سهم دحیه کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی را از وے بخرید و آزاد کرد
ماتت سنة اثنین وخمسین وقیل خمس وخمسین دوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظه
در بند افتاده بود و آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست و در وقت عود از حجة الوداع وفات یافت و بعض گفته اند
بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سنه ست عشر الاول اصح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و دخول وے با ایشان بصحت رسیده و چندے از ایشان پیش از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از عالم رفته بود و اکثر بعد از وے و جماعه دیگر اند از نساء بیست یا زیاده که بعض را تزوج کرده و پیش از دخول مفارقت
فرمود و بعض را خطبه کرد اما تزوج نکرد و بعضے از ایشان نزد تخییر که در اراده دنیا و زینت آن یا اراده رضائے خدا
و رسول بحکم نص قرآن يا ايها النبي قل لازواجك ان كنتن تردن الحيوة الدنيا وزينتها الخ واردشد اختیار
دنیا کردند و بدر رفتند و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور ست و اما سراری آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم چهار بود مشهور ترین آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه و مصر اهدا نموده بود و از وے
ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد و هم در مدت رضاع وفات یافت و بعض ریحانه را که در ازواج مذکور شده از سراری
داشته اند و گفته که آزاد نکرد او را و وطی وے بملک یمین بود دیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش بآن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخشیده بود دیگر نیز در بعضے از غزوات بند افتاده بود ند والله اعلم و انچه مذکور شد جمله ازواج
بر نه یا یازده بر روایت ظاهر شد چه خدیجه خود پیش از این جماعه بلکه فوت کرده و سوده نوبت خود را بعائشه بخشیده
و اگر ایشان نباشد صحبت زینب بنت خزیمه ماهی چند بیش نبود و شاید که در وقت قضیه طواف نباشد و نیز ریحانه را بعضی
از سراری داشته نه از ازواج اما بوے شبیه نماند که طواف بعنوان انساسیت نه ازواج و بر تقدیر طواف بر نه یا یازده
در وقت صحیح ست کما لا یخفی و در میان ایشان یعنی نساء سویت نگاه داشتی در مبیت و ابدا و نفقه و جمیع امورے

کہ بران قادر بود اما در محبت میسر بود اللهم هذا قسمی فی ما املک فلا تلمنی فیما لا املک خداوندا این قسمت منست در عدالت
در چیزے کہ مالک و قادرم بران یعنی مبیت و نفقہ پس ملامت مکن و مگیر مرا در چیزے کہ مالک نیستم آنرا یعنی
در محبت و مجامعت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بروی خلاف ست بر دو قول یکے آنست کہ
قسم واجب بود دوم آنکہ معاشرت با ایشان روا بود وی را بے قسم و این از خصائص وی بود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابی حنیفہ اینست و با وجود این حیدرا
رعایت و ملاحظہ اینمعنی کردے گویا کہ واجب ست چہ فضل و مروت بر اہل وفا و کرم حکم واجب دارد و بعضی را اطلاق
داد و رجعت کرد چنانچہ در ضمن ذکر ازواج مطہرہ معلوم گشت و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ ارادہ کرد آن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم طلاق سودہ را پس بخشید وے نوبت خود را بعائشہ و طلاق نکرد ولیکن امام محمد گفتہ با چنین سودہ
کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سودہ را اعتدی گفت و طلاق کرد پس وی درخواست کرد کہ رجعت کند و نوبت
خود را بعائشہ بخشید و بیہقی از عروہ آوردہ کہ رسول خدا طلاق کرد سودہ را و بنماز رفت و چون باز آمد سودہ دامن
جامہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بگرفت و گفت یا رسول اللہ مرا حاجتے بمردان نماندہ است ولیکن میخواہم
کہ در نسای تو محشور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با وے و این حدیث مرسل ست و
ممکن ست جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن کہ طلاق رجعی بود و بمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود
بلکہ بانقضاے عدت پس معنی ارادہ طلاق ارادہ استمرار طلاق بود بانقضاے عدت انتہی و ایلا کرد موقت
بیکماہ ایلا نزد فقہا سوگند خوردن مردست کہ قربان نکند امراۃ خود را مدت چہار ماہ و حکم وی آنست کہ تعرض نکند
و قربان ننماید او را پیش از گذشتن چہار ماہ چنانچہ کریمہ للذین یؤلون من نسائہم تربص اربعۃ اشہر الآیۃ
حکم میکند و اگر بکند کفارت یمین بدہد یا جزائے کہ بران مترتب ساختہ چنانچہ گفت اگر قربان کنم بندہ من آزاد
مثلا و اگر چہار ماہ گذشت و قربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابو حنیفہ و اصحاب وی و مذہب سفیان
ثورے و بعض علماے دیگر ہمین ست و نزد مالک و شافعی و احمد و اسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چہار ماہ بلکہ
حبس و جبر کردہ شود او را تا آنکہ یا رجوع کند و کفارت یمین دہد یا طلاق دہد و نزد شافعی اگر طلاق ندہد طلاق دادہ شود
بروی جبرا یک طلاق اما ایلا کہ در حدیث بخاری از انس واقع شدہ است کہ ایلا کرد آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم از زنان خود یکماہ در سنہ نہ بود و پاے مبارک او زخمی شدہ بود بند استخوان پس نشست در غرفہ بیست و نہ
روز پس فرود آمد گفتند یا رسول اللہ سوگند یکماہ خوردہ بودی و نشستی بیست و نہ روز بر آمدے فرمود ماہ بیست
و نہ روز ہم باشد ایلا در این حدیث بمعنی حلف ست مطلقا و در صحیح مسلم از جابر آمدہ است کہ درآمد روزے
ابوبکر صدیق بر در رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و عادت وے بود کہ تا اذن نمی طلبید و امر نمی شد نمی درآمد
و دید مردم را کہ بر درگاہ جمع اند و ہیچ کس را بدر آمدن اذن نشدہ پس اذن کردہ شد ابوبکر را بعد از آن درآمد
عمر و استیذان نمود و اذن کردہ شد برای وی و دید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را ساکت و حزین نشستہ و نساء
گرد وے جمع آمدہ طلب نفقہ میکنند پس گفت عمر در دل خود واللہ چیزے بگویم کہ بخندانم آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم را پس گفت یا رسول اللہ اگر بنت خارجہ کہ نام زوجہ عمر ست از من نفقہ طلبد برخیزم و مشتی در گردن او زنم

پس بخندید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت ہمچنین این زنان گرد من آمدہ و طلب میکنند نفقہ را
پس برخاست ابوبکر و مشتی در گردن عائشہ زد و برخاست عمر و مشتی در گردن حفصہ زد و گفتند آیا شما مے طلبید از
رسول خدا چیزیکہ نزد وے نیست گفتند لا واللہ نہ طلبیم بعد ازین از وے چیزیکہ نزد وے نیست پس بستر
گوشہ گرفت آن حضرت از زنان یکماہ بعد ازان نازل شد این آیت یا ایہا النبی قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوٰۃ الدنیا الآیۃ والحدیث اما ظہار نکرد و بعضے از فقہا گفتہ اند ظہار نیز کرد غلطے ظاہرست و سہوے
فاحش ظہار گفتن مرد است مر زن خود را انت علی کظہر امی تو بر من مثل پشت مادر منے یعنی حرام و باین گفتن
طلاق باین واقع میشود و اگر قربان کند کفارت ظہار چنانکہ در قرآن مجید واقع شدہ است بدہد و نزد محققین از فقہا
و محدثین از حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ظہار واقع نشدہ و در احادیث ذکر آن نرود و نیافتہ و سیرت
وے با ایشان بہترین سیرتہا بود و میفرمود خیرکم خیرکم لاہلہ بہترین شما کسیست کہ بہترست سیرت معاشرت
او با اہل و عیال او و انا خیرکم لاہلی و من بہترین شما ام مر اہل خود را رواہ الترمذی والدارمی و رواہ
ابن ماجۃ عن ابن عباس و لفظ ترمذی در روایتے اینست کہ کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین
ایشان از روے خلق و نرم ترین ایشان با اہل خود و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دختران انصار را
سوے عائشہ میخواند تا با وے ملاعبہ کنند و چون التماس امرے کردے بیگانہ کہ دران ہیچ محذوری نبودے
موافقت فرمودے و متابعت نمودے و چون از کوزہ آب خوردے آن کوزہ را بگرفتے و لب بر جائے
لب عائشہ نہادے و آب خوردے و چون استخوانی برداشتی و گوشت ازان بدندان بخوردے آن استخوان را
از وے بستدے و از موضع دہن وی گوشت تناول کردے و بر وے تکیہ زدہ قرآن خواندے و گاہ سر مبارک
برکنار وے نہادے و قرآن خواندے اگرچہ حائض بودے و گاہ در حیض میفرمودے تا ازار بندد
و بربالاے ازار با وے معانقہ کردے و بشرۂ لب ایشان بشرۂ وے رسانیدے و در ایام روزہ او را بوسہ
دادے و از کمال لطف و غایت مکارم اخلاق وے با اہل بیت آن بود کہ وے را یعنی عائشہ را تمکین دادی
از بازے کردن بلعب چنانچہ عادت دختران است کہ از لتہاے جامہ لعبتہا سازند و بآن بازی کنند و بر دوش
مبارک وے تکیہ زدہ در حبشہ و رقص ایشان نگاہ کردے عادت حبشہ است کہ بہ نیزہاے خرد بازے میکنند
و گفتہ اند کہ این بازے ایشان از وادے ساز جنگ ست با اعداے دین و باین قصد از جملہ عبادات و مبادی
آن گرد مثل تیر اندازے و نیزہ بازے مبارزان و یکبارے روز عید این جماعہ در صحن مسجد شریف
این عمل میکردند پس میگوید عائشہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر در حجرہ من بایستاد و میپوشید مرا
بردائے خود تا نظر کنم ببازے ایشان و نہادم روے خود را میان گوش و دوش آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم پس ترا ایستادہ ماند و برنگشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا من برنگشتم و گفت عائشہ اندازہ کنید
و خیال کنید کہ دخترک خردسال کہ حریص بود بر دیدن بازے چگونہ ایستادہ باز نیاید از دیدن آن حال مرا زان
قیاس کنید و این حدیث دلالت دارد بر اباحت مثل این لعب و تجویز دیدن دخترک صغیر السن بجانب آن
و در ایام فرح و سرور مثل روز عید و مانند آن و در سفر دو بار با وے مسابقت کردہ است یعنی آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم و عائشه رض با یکدیگر بدویدند که تا کدام یکی از ایشان غالب آید و پیشتر رود چنانچه یاران با یاران
مسابقت در میدان کنند مرة اولی عائشه رض سبقت کرد و در مرت ثانیه عائشه تناور شد یعنی فربه و گوشت دار شد
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سبقت گرفت پس فرموده اند که یعنی این سبقت مر بدان سبقت
که تو وقتے بر من گرفتی و یکبار از در حجره بیرون مے آمدند در درگاه هر دو یکبار در آمدند هر یکے آن دیگر را [illegible]
تا بیرون شدند و چون عزم سفر کردے میان ایشان قرعه زدے هر کرا قرعه افتادے وے را همراه بردے و اول
رجوع فرمودے دیگران را قضا نکردے و گاه بودے که در حضرت مجموع بر سر یکے از ایشان دست نهادے
و ملاعبت کردے و هر روز چون نماز عصر بگذاردے بر مجموع حجرات بگشتی و احوال ایشان تفقد کردے و چون
شب شدے در حجره آنکه نوبت وی بودے بیتوتت فرمودے و میان هشت زن قسم کردی در آن وقت
که ازواج مطهره نه بود عائشه حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب بنت جحش جویریه رضی الله تعالی
عنهن زیرا که سوده که نهم بود نوبت خود را بعائشه بخشیده بود پس عائشه را دو شب بود و دیگران را یک شب
وانچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آن زنے که آنرا قسم نمیکرد صفیه بود غلط صریح ست از عطا و سبب
این وهم آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزے بر صفیه خشم گرفت صفیه مضطرب باشد عائشه را گفت
هیچ توانی که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشه گفت آری
پس عائشه بیامد و بر جانب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنشست در روزیکه نوبت صفیه بود فرمود دور شو
که امروز نوبت تو نیست عائشه گفت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و حکایت باز گفت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از صفیه راضی شد و اینحال در یک روز بود و یک نوبت بود لاغیر ازین جهت بعضے از رواة وهم کرده
که زنے که او را قسم نمیکرد صفیه بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح ست بدانکه در مشکوٰة از بخاری و مسلم از عطا
مے آرد که گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازه میمونه بسرف پس گفت این زوجه رسول خداست صلی الله
علیه وآله وسلم چون بردارید نعش او را بجنبانید و حرکت ندهید او را و نرمی کنید با ان و گفت بود نزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نه زن که قسم میکرد از آنها برای هشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و گفت عطا بما چنین رسیده که آنکه
قسم نمیکرد برای وے صفیه بود و بود وے آخر نساء موتا در زین گفت که غیر عطا بر انست که آن زن
که قسم نمیکرد سوده بود و این قول صحیح تر ست زیرا که وی بخشیده بود روز خود را برای عائشه رض وقتیکه
خواست رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که طلاق دهد او را و گفت نگاه دار مرا و من نوبت خود را به عائشه بخشیدم
بامید آنکه شاید که در بهشت در زمره زنان تو باشم خطابی گفت که این سخن از عطا وهم ست و غلط در وے
از ابن جریج ست که راوے این حدیث ست و قاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که
چون نازل شد قول حق تعالی ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء یعنی بران از خود
هر کرا میخواهی از زنان و بخوان بخود هر کرا خواهی از ایشان اختیار بدست تست و این آیت ست متمسک
جماعتے که گویند قسم بر ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب نبود پس براند آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سوده و جویریه و صفیه و ام حبیبه و میمونه را و بخواند بخود عائشه رض و ام سلمه و زینب و حفصه را و وفات

یافت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه ابوا کرد و بخواند همه را مگر صفیه را که اورا ارجا کرد و براند و تبسم
نکرد برای وی و خبر داد عطا از آخر امر والله اعلم و عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
در اول شب مواقعت کردی گاه غسل کردی و بخفتی و گاه وضو کردی و بخفتی و غسل در آخر شب کردی
و حدیثی که از عائشه مرویست که رسول خدا کان ینام ولا یمس ماء یعنی آن بود که خواب میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و مس نمیکرد آب را غلط ست از بعض رواة از جهت ثبوت غسل یا وضو و احتمال دارد و دور نیست
که مراد نمیبایستی آب غسل باشد والله اعلم و گاه بودی که بر جمیع طواف کردی و در آخر یک غسل کردی و گاه
در عقب هر مواقعت غسل کردی و چون از سفر باز آمدی شب هنگام در خانه نیامدی این حکم را در باب
معاشرت نسا آورد زیرا که این نیز گاه خطه حال ایشان بود تا متنبهی شوند بیکبار ایشان نیاید و جز این از علم آنها
دیگر **فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی** صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر فراش یعنی جامه خواب
بیتوتت کردی و گاه بر نطع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین تجرد و آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سریری نیز بود
چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر وی در مسجد و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در مرض
موت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سریر وی بنشست و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بوی وصیت کرد در مواهب آورده که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بر سریر خفته بود و فراشی در زیر خود نداشت و اثر کرده بود در میان سریر در پهلوی مبارک وی نهالی و
از پوست بود حشو وی لیف درخت خرما بعوض پنبه این حکم سابقا گذشته است و از برای شب پلاسی داشت
از موی که بر آن خفتیدی و آنرا در شب دو تو میکردند یکشب آنرا چهار تو کردند تا نرمتر باشد از آن نهی
فرمود گفت بحال اول دوتا سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و فی الجمله بر فراش خفتیده و لحاف بر خود پوشیده
و فرمود که جبرئیل بر من نیامد در لحاف هیچ زنی بجز لحاف عائشه و بالشی وی از ادیم بود و در میان آن لیف خرما
این نیز سابقا گذشته است **فصل در سواری آن حضرت** صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر اسب سوار شدی
و گاه بر شتر و گاه بر استر و گاه بر دراز گوش و آن چند تا بودی یکی عفیر که مقوقس اهدا کرده بود و یعفور که فروه بن عمرو الجذامی
فرستاد و گفته اند که این هر دو نام یک ذات ست و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسپ برهنه بی زین چنانکه در باب
چنانکه گذشت و گاه اسپ را بدوانیدی و هر چند کند رو و حرون بودی در تحت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مثل سیل روان شدی و غالبا تنها سوار شدی و بعض احیان بر شتر کسی را ردیف ساختی و گاهی از پیش
خویش کس دیگر را سوار کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودندی و گاه بعضی از امهات مؤمنین را بر عقب
خویش سوار کردی و بیشتر مرکوبات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسپ و شتر بودی اما بغال در اعراب
عرب کم بود یک بغله بهدیه از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام
این بغله دلدل و آن سفید بود و یک بغله دیگر بود و نام او فضه فروه بن عمرو آنرا فرستاده بود یکی دیگر ابن العلا
صاحب ایله فرستاده دیگر از دومة الجندل آمده و دیگری از پیش نجاشی و بعض گفته اند که کسری نیز بغله برای
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود و این سخن بعید است و ارد چه کسری که در حطیه القیا آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ در آمدہ وکتابت او را پارہ کردہ ابراہے او درست کذا قیل واللہ اعلم و چون استر
در ارض عرب کم بود صحابہ گفتند ما نیز دراز گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون
یعنی این را نادانان کنند کہ جنس را بغیر جنس بجہانند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند ششم دلدل حضرت
نبوی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک گلہ گوسفند بود یعنی صد و دوست نداشتی کہ بر صد زیادہ شود چون بر آن
زائد شدے بدل آنرا گوسپندی ذبح کردے و شتران از نر و مادہ نیز بسیار بود و عدد و اسامی آن در کتب
سیر مسطور ست و حال استر و دراز گوش معلوم نشد و اما اسپان چندان آنچہ در کتب مسطور ست یکے نام وے
سکب ست و سکب در لغت ریختن آب ست و فرس سکب یعنی کثیر الجری آمدہ گویا میریزد و میرود مثل آب
و این اول اسپی ست کہ در ملک آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آمدہ و بدہ اوقیہ آنرا خریدہ و بود
اغر محجل یعنی سفید جبہہ و سفید پا و کمیت بود و ابن اثیر گفتہ ادہم دوم مرتجز ماخوذ از رجز کہ نوعے از بحور شعر
ست خوش آیندہ تسمیہ کردہ شد باین اسم از جہت حسن صہیل و خوبی آواز وے و سفید بود سوم ظراب
بظرابے بمعنی تسمیہ کردہ شد بدان از جہت کبر و سمن وی و گفتہ اند از جہت قوت و صلابت حافر وے
اہدا کردہ اثر افروہ بن عمرو جذامی چہارم لحیف بحاے مہملہ اہدا کرد آنرا ربیعہ بن ابی البراء نام وے ست از لحاف
تسمیہ کردہ شد باین اسم از جہت سمن وے و کبر وے گویا می پوشید زمین را بدم خود کہ دراز بود و چنانچہ
بلحاف بپوشید پنجم لزاز از لز بمعنی التصاق و اتصال اعضاے او بیکدیگر ملتزق و ملتصق و بر ہم پیچیدہ
و خوش اندام بود اہدا کردہ بود آنرا مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ گل اندام بود تمیم داری بحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرستادہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا با میر المومنین عمر بخشیدہ و وے در راہ
خدا یکے را بر آن سوار کردہ بعد از ان دید کہ آنرا او ازان میفروشد خواست کہ باز خرد آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم او را از خریدن منع کرد تا عود در صدقہ لازم نیاید چنانکہ در باب صدقات گذشت ہفتم سبحہ از سباحت
یعنی شنا فرس سابح حسن الجری اسپ اشقر بود خریدہ بود آنرا از اعرابی بدہ شتر ہشتم بحر اسپ سفید بود
از تجار یمن خریدہ و بیان دواب و اسلحہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اسامی آنہا کہ در غایت مناسبت
و لطافت اند بتفصیل در کتب سیر مذکور ست و ہر چیز را نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نامے بود و مناسب
ازان میان ہمین نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاہرہ دارد بر آنچہ گفتہ شد و کنیزگان و غلامان داشتی
ازان جملہ آزاد کردگان زیادہ از ارقا بودے و بیشتر موالی و عتقا از عبیدہ بودے نہ از اما در
مواہب لدنیہ از ابن جوزی نقل کردہ کہ گفت موالی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہل و سہ بود
و اما یازدہ و میفرمود ایما امرء اعتق امرءا مسلما ہر مردے کہ آزاد کند مردے مسلمان را کان فکاکہ من النار باشد
این آزاد کردن سبب آزاد شدن آزاد از آتش و باز رستن از گرد آن یجزی کل عضو منہ عضوا منہ جزا
دادہ میشود ہر عضوے ازان آزاد کردہ شدہ عضوے را از آزاد کنندہ و ایما امرء مسلم اعتق امرأتین مسلمتین
و ہر مرد مسلمان کہ آزاد کند دو زن مسلمان را کانتا باشند آن دو زن آزاد کردہ شدہ فکاکہ من النار یجزی
کل عضو منہما عضوا منہ جزا دادہ شود ہر دو عضو ازان دو زن عضوی را ازان مرد و این حدیث صحیح ست

و دلیل ست بر آنکه آزاد کردن بنده افضل ست از آزاد کردن کنیزک و آنکه عتق یک بنده بمنزلهٔ عتق دو کنیزک ست
چنانچه دو زن حکم یک مرد دارد در شهادت **فصل در بیع و شری** ست که حضرت نبی صلی الله علیه و آله
وسلم کرده اما بعد از نزول وحی خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن
محفوظ نیست مگر در سه صورت و اما خریدن بسیار بود و باجارت دادن و باجارت ستاندن و استیجار یعنی چیزی
باجاره گرفتن زیادت بود وی از ایجار یا جاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد برای
گوسفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبری نیست که گوسفند نچرانیده و آن از حق سبحانه تعالی
تعلیم تربیت و اصلاح امت ست زیرا که ریاست در معنی چوپانی ست و نیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع
و مسکینیت باشند و اصحاب ابل و فرس اهل تکبر و خیلاء و یکبار دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا برای وی تجارت کند
و در صحیح حاکم ست که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر هر نوبتی بیک شتر و شرکت کردی با کسان و کسان را
وکیل خود ساختی و خود هم وکالت ایشان قبول کردی اما توکیل زیاده از توکل بود و هدیه بکسان فرستاد و از کسان
هدیه قبول کرد و عوض داد و عادت شریف بود که بمکافات هدیه احسان کردی و بر خود منت کسان ننهادی
و بخشید و بخشیده قبول کرد و سلمة بن الاکوع را در بعض غزوات کنیزکی خوبروی نصیب شده بود وی را گفت
این را بمن بخش همچنان فرمود بخش این کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوی آنرا ستد و چندین
اسیر را از اسارا هی مکه بآن کنیزک فدا داد و خلاص کرد از اسر و قرض بر رهن و بغیر رهن کردی و استعاره کردی
وگاه بنقد و گاه بنسیه چیزی خریدی و ضامن شدی از حق تعالی ضمانی خاص در حق کسی که فلان عمل کند
چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له بالجنة هر که ضامن و متعهد شود مرا نگاه داشتن چیزی
که میان دو کلهٔ اوست یعنی زبان که از خوردن و گفتن حرام آنرا نگاه دارد و هر که ضامن شود چیزی را که میان
دو پای اوست یعنی فرج را از وطی حرام نگاه دارد ضامن شوم مر او را به بهشت و مثل این ضمان در سنت بسیار
واقع شده و گاه ضمان عام از برای دیون هر که وفات کند و وفای نگذارد مر دین خود را و شفاعت
کردی بکسان و کسان بوی شفاعت کردندی و یکبار برای مغیث شفاعت کرد بزن وی بریره و قبول
نکرد بریره شفاعت وی را و از وی نرنجید و بر وی عتاب نکرد و قصهٔ بریره آنست که وی کنیزک عائشه رض بود
و عائشه رض وی را اعتاق کرد و حکم امة چون معتق گردد آنست که وی اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وی برآید نزد امام ابوحنیفه مطلق ست خواه شوهر وی
حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقرر فی الفقه و مغیث شوهر وی بود و چون بریره آزاد شد
نخواست که در تحت وی باشد و مغیث در عشق وی واله و حیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا او را قبول کند و در نکاح وی باشد بریره شفاعت آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون مصلحت دید بریره این بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
وی را تکلیف نکرد و از وی نرنجید و سوگند بسیار خوردی بخدای تعالی و آنچه ثابت ست در احادیث صحیح
زیاده بر هشتاد موضع ست و باری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بسوگند خوردن اول

قال اللہ تعالیٰ + ویستنبئونک احق ہو قل ای وربی انہ لحق + دوم قال اللہ تعالیٰ + وقال الذین کفروا لا تاتینا
الساعۃ قل بلی وربی لتاتینکم + سوم قال اللہ تعالیٰ + زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم
لتنبؤن بما عملتم وذالک علی اللہ یسیر درین سہ آیت امراست مر آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سوگند
بخورد بہ پروردگار تعالیٰ وبتاکید بگوید کہ دین اسلام حق ست وقیامت آمدنی ست وحق سبحانہ خواہد برانگیخت
آدمیان را وجزاے اعمال شان داد وما نا کہ مقصود مصنف از ذکر آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوگند
بسیار میخورد وما مور ست بسوگند خوردن اشارت ست بآنکہ سوگند خوردن بخدای رب العزت در امر حق
منع نیست چنانکہ وصیت بعض مشائخ عظام ست از ارباب طریقت قدس اللہ اسرارہم مر طالبان را
کہ سوگند بخدا نخورند ولیکن پوشیدہ نماند کہ مقصود ایشان منع ست ازان بوجہے کہ مسقط تعظیم اسم الٰہی وحشمت
درگاہ عزت بود چنانکہ در محاورات ومعاملات معتاد عموم ناس ست وقسم بر حقیت دین اسلام وتاکید شرائع
واحکام ور مقام موعظت وارشاد چنانکہ در کلام نبوت وقرآن مجید واقع ست نہ ازین قبیل ست آن موضع
دیگر ست واین مقام دیگر کما لا یخفی وگاہ درین استثنا کردے مراد باستثناء دینجا ان شاء اللہ تعالیٰ
گفتن ست واین استثنا مانع ست از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع امرے کہ بران یمین یاد
کردہ وہمچنین در مواعید وعقود وگاہ سوگند را کفارت دادے وآن کار بکردی ومیفرمود من سوگند بچیزے
نخورم وغیر آن چیز را نیکوتر بینم الا آنچہ نیکوتر ست آنرا بکنم وسوگند را کفارت بدہم ومزاح کردی اما مزاح
غیر حق نگفتی چنانچہ شخصے از حضرت وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شترے التماس کرد فرمود بتو شتر بچہ بدہم
گفت یا رسول اللہ شتر بچہ بچہ کار من نمے آید مرا شتر درکار ست فرمود آیا ہیچ شتری ہست کہ بچہ شتر نباشد و
شتر آن را نزاید چنانچہ پیرہ زنے بحضرت وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد ودرخواست دعا کرد کہ اللہ تعالیٰ
او را بہ بہشت درآرد گفت ہیچ پیرزنی بہ بہشت نہ درآید پس آن زن غمگین شد وگفت چہ شد پیرہ زنان را کہ بہ بہشت
نہ درآیند دیگر بہ رفت فرمود بازو ے بگوئید کہ حق تعالیٰ میگوید + انا انشأناہن انشاء فجعلناہن ابکارا عربا
اترابا + حق سبحانہ زنان را بکر وجوان سازد ودر بہشت درآرد باین معنے درست ست کہ پیرہ زن در بہشت نہ درآید
وتوریہ کردے توریہ در لغت پوشیدن ست ودر سخن پوشیدن غرض در مضمر قلب یا اظہار خلاف آن ودر توریہ
غیر حق نگفتے چنانکہ اگر عزم جائے کردے خبر راہ جاے دیگر پرسیدے وآنہا وہ مراحل ومنازل آن وازین باب ست
آنچہ روایت کردہ اند کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمت فتح مکہ کرد خیمہ بجانب خیبر زد تا با مل این خبر
شائع نشود وسر فاش نگردد ودشمن خبردار شدہ در مقام تہیہ اسباب محاربہ نیاید وامثال این توریہا در غزوہ و
جہاد بسیار کردے ومشورت کردے ومشورت دادے وبیمار پرسیدے وجنازہ را حاضر شدی ودعوت را اجابت
کردے وبا زنان بیوہ ومسکینان وضعیفان براے قضای حاجات ایشان ہمراہ شدی وکار ایشان را کفایت
کردے واز شعرا مدح شنیدے وایشان را عطا دادے وخلعت بخشیدے مرویست کہ آن حضرت را صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم مدح ذات شریف خود بغایت خوش آمدے زیرا کہ آن علامت معرفت ایمان ودین خالص و ناشے
از محبت حق وصدق محض ست ازانکہ ہر چہ مدح وے گفتند وتا قیامت خواہند گفت قطرہ ایست از بحرے

پس عطاے وے ایشان را بر قول حق بود و اما مدح غیر او از ملوک و امرا و اہل دنیا زور و بہتان صریح ست و آنحضرت
فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بفشانید در روے مدح گویندگان دروغ گو خاک را فصل در بعض

اخلاق آں حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم در دویدن بپای سابقت فرموده چنانچہ
در حدیث عائشہ گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکہ آورده اند کہ در مکہ مردے بود رکانہ نام سخت قوی
و علم کشتی را چون او کسے نمیدانست و مردم از بلاد بمصارعت وے مے آمدند و ہمہ را بر زمین می انداخت
و ہیچ کس او را بر زمین نزده روزے در راہی از راہہاے مکہ با آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پیش آمد
آن حضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکانہ چرا از خدا نمی ترسے و دعوت مرا قبول نمیکنے رکانہ گفت یا محمد
ہیچ شاہدے بر صدق دعوے خود دارے فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایمان مے آرے بخدا و
رسول خدا گفت نعم فرمود پس مہیّٰی شو برائے مصارعت پس بمصارعت در آمد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم او را گرفت و بر زمین زد رکانہ ازین حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سہ بار ہمچنین کرد
پس گفت رکانہ واللہ ان شانک لعجیب رواه الحاکم فی المستدرک و ابو داؤد والترمذی و نیز آورده اند کہ مردی
بود کہ او را ابو الاسود جمحی میگفتند بغایت زور مند و قوت ناک تا آنکہ آورده اند کہ بر پوست گاوی می استاد و
جماعہ از ہر طرف آن پوست را از زیر پاے وی میکشیدند و وے از جای خود نمی جنبید و پایش نمے لغزید
تا پوست پاره پاره میشد روزے آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من
مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بمصارعت با وی در آمد و بر زمین زد و لیکن وے
ایمان نیاورد و فی القصۃ طول کذا فی المواہب و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و در جامہ خود دست
خود رقعہ دوختہ و دلو خانہ خویش بدست مبارک خویش رقعہ زده و گوسفند را بدست مبارک خود دوشیده و جامہ
خویش را از پیچال جانور پاک کرده لفظ حدیث اینست وکان یفلی ثوبہ و فلے در لغت کاوش و تفتیش سپش و شپش
او ست از جامہ و گفتہ اند کہ ہرگز در جامہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم سپش نیفتاده و ایذا نکرده و از بدن
شریف وی چرک بر جامہ ننشستہ نقلہ فی المواہب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کرده اند کہ گفت کہ ہرگز
بر جامہ و بدن شریف پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مگس ننشستہ و پشہ نگزیده و لیکن لازم تفلی وجود چیزی موذی ست
فی الجملہ قمل یا برغوث یا مانند آن و جواب داده اند ازین اشکال بآنکہ شاید کہ تفلی از چیزے باشد کہ چسپیده باشد
بثوب وے از جاے دیگر نہ آنکہ از بدن شریفش حادث شده واللہ اعلم و اہل خانہ را بنفس خویش خدمت
کرده و در بناے مسجد با عمال و کارکنان موافقت نموده و خشت کشیده با اصحاب ریختہ بود و موضع معین و
معلوم ست در مدینہ مطہره کہ برائے بناے مسجد شریف در انجا خشت ریختہ بودند ہر دستی و گاہ چنان گرسنہ شدے
کہ از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چہ از بستن امعا و محکم شدن آن بہم چسپیدن آن قوتی حاصل شود کہ حرکت بدان
میسر گردد و بضیافت رفتی و کسان را نیز در ضیافت آورده و حجامت کرده و اجرت داده
فرموده و ثابت شده کہ حجامت میان سر مبارک کرده و گاه بر پشت پای و گاه بر اخدعین و گاه بر کاہل و اخدعین
دو رگست بر دو جانب گردن و کاہل عبارت ست از مقدم ظہر یعنی میان دو شانہ و شاید گردے

و دیگران را وقت ضرورت داغ کردے چنانچہ ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردی و رقیہ بیماران کردے
اما طلب رقیہ براے خویشتن نکردے و بیماران را باحتما فرمودے و بمعالجہ امر کردے اما استعمال ادویہ مرکبہ کہ
در قرابادین نوشتہ اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودے بلکہ تداوی بمفردات کردے و نادرا
چیزے بآن اضافت کردے تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطباست ابو خزامہ
گفت یا رسول اللہ ارایت رقی نسترقیہا و دواء نتداوے بہا خبر دہ مارا کہ این افسونہا کہ میکنیم و این دارو ہا کہ میخوریم
ہل یرد من قدر اللہ شیأ آیا رد میکنند و باز میگردانند از تقدیر الٰہی چیزے را فقال ہی من قدر اللہ پس گفت آنحضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم این افسونہا و داروہا نیز از تقدیر الٰہی ست یعنی وے تقدیر کردہ است کہ این فی ارباب دارو
و این مرض باین افسون مندفع گردد و اگر تقدیر باین رفتہ است مندفع میگردد و الا خیر و از تخمہ و بسیار خوردن
منع فرمودے و میگفت ما ملا آدمی وعاء شرا من بطنہ پر نکرد آدمی ہیچ ظرفے را بدتر از شکم خود بحسب ابن آدم
لقیمات پس ست آدمی زاد را چند لقمہ معدود صغیر لقیمن صلبہ کہ بر پا دارند استخوان پشت او را برای نماز و حرکات
ضرورے فان کان لا بد فاعلا پس اگر بجد ست آدمے کہ پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامہ و ثلث لشرابہ
و ثلث لنفسہ پس باید کہ شکم خود را سہ حصہ کند یک حصہ برای طعام و حصہ دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن
یعنی اگر زیادہ برین کند ضرر دارد

فصل در علاج و امراض

بدانکہ مرض دو نوع ست قلبے و بدنے
مرض قلبی عبارت ست از ارتکاب ذنوب و معاصے و تراکم ظلمات آن بر قلب کہ حکم سموم قاتلہ و امراض مہلکہ
دارد و دل را از صحت کہ ثبات و استقامت او ست مع اللہ بر آرد و بعد از غلبہ و دوام ازالہ حیات حقیقی کہ عبارت
از معرفت و ذوق و ذکر ست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم و راہے نیست بتحصیل آن مگر از جانب وے و آنچہ آوردہ اند درگاہ عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات
از اتیان دین و شریعت معالجہ قلوب و اصلاح بواطن ست از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب
آن کہ از جانب آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آمدہ از باب تکمیل و تتمیم و تبع و تطفل ست چہ ضروری بسیر
و مضرت او زائل بخلاف ضرر امراض قلبیہ کہ دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
خواست کہ درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی کہ از قبل حضرت نبوت آمدہ نیز بیان کند و علاج امراض
حضرت نبوے صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہ نوع کردے یکے با دویہ طبیعی کہ عبارت ست از اجزاے جمادے
و نباتے و حیوانی دوم با دویہ الٰہی کہ ادعیہ و اذکار و آیات قرآنی ست سوم با دویہ مرکب ازین دو قسم اما علاج با دویہ
طبیعے از براے مرض تپ کہ عبارت ست از حرارت غریبہ کہ منبعث میشود از قلب بسوے اعضا و ضار ست
با فعالے کہ صادر ست از قواے بدنیہ در بیان آن مصنف گفت اما علاج تپ را سیفرمود الحمی من فیح جہنم
فابردوہا بالماء تپ از پراگندگے گرمے دوزخ ست یعنی نشانی و نمونہ از دست پس سرد کنید آنرا باستعمال
آب چہ سرد سے نشانندہ و کشندہ گرمے ست و در حدیث دیگر آمدہ اذا حم احدکم فلیرش علیہ الماء البارد ثلث لیال
من السحر چون تپ زدہ شود یکے از شما پس باید کہ ریختہ شود بر وے آب سرد در سہ شب وقت سحر و جاے دیگر
آمدہ در مسند امام احمد کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم اذا حم دعا بقربۃ من ماء فافرغہا علی راسہ فاغتسل بود

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون تپ میکرد میطلبید مشکی را از آب پس میریخت آنرا بر سر خود و غسل میکرد
و در جامع ترمذی ثابت ست اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار فلیطفها بالماء البارد ویستقبل
نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس ولیقل بسم الله اللهم اشف عبدک وصدق رسولک وینغمس فیه
ثلث غمسات ثلثة ایام فان برأ والا فخمسا فان لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز التسع باذن الله
فرمود چون برسد یکے از شما را تپ و تپ نیست مگر پارہ از آتش پس باید که بکشد او را بآب سرد و باید که استقبال کند
و پیش آید جوے روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از بر آمدن آفتاب که
وقت سرد ے ست و باید که بگوید بسم الله خدا وند اشفا ده بنده خود را و راست گو گردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج
کرا و فرموده است و غوطه زند دران آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد و تپ مفارقت کرد فبها والا غوطه زند
در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بهتر نشود تا هفت روز این عمل بکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر از
نه روز نمیگذرد باذن خدا و چون درین علاج اطبای طبیعی را استبعادی روی میدهد چه معلوم ست که بعضے از اقسام
تپ را استعمال آب سرد مضرست قطعاً مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را اتفاق ست که این خطاب
خاص ست باهل حجاز که بلاد آن گرم ست همچون خطاب حتے لا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا
که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص ست باهل مدینه و هر که دران سمت ست و قبله ایشان
جنوبے ست و چون اکثر حمیات که ایشان را عارض شدے از نوع حمے یو مے بودے که از شدت حرارت
آفتاب و امثال آن بود مانند استعمال دواے گرم یا حرکت مفرط یا غضب یا بیداری و نحوها علاج آن بآب سرد
فرموده شربا و اغتسالا و چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق
تبع و طفیل بود در استقصا و تعمیم انواع آن نکوشید و هم بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود
والله اعلم **فصل در علاج استطلاق بطن** استطلاق بطن را چون از کثرت ماده بود می علاج بتقویت
اطلاق کردے چنانچه در صحیحین ست ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال ان اخی یشتکی بطنه او استطلق
فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیأ وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلثا کل ذلک
یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه
ای فسد هضمه و اعتلت معدته مردے بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت برادر مرا شکم روان ست
علاج آن التماس دارم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بیاشامان او را عسل آن مرد برفت و باز آمد و گفت
بیاشامانیدم او را عسل هیچ فائده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد این واقعه یا سه بار شک
راوی ست و هر بار امر باشامیدن عسل میکرد و در بار سوم یا چهارم فرمود راست گفته است خدای تعالی یعنے که
عسل را شفاے امراض ساخته بقول خود فیه شفاء للناس یا راست گفته است در آنکه وحی کرده بمن که علاج
استطلاق بطن وے در آشامیدن عسل ست و گفته اند که این معنے بهتر ست زیرا که آیت دلالت ندارد بران که
عسل شفاے هر مرض ست و دروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا کنند
چنانکه کذب سمعک دروغ گفت گوش تو یعنے خطا کرد و در یافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنے

صلاحیت قبول شفا نکرد و خطا کرد ازان و امام فخر الدین رازی گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به نور
دریافته که نفع عسل در استطلاق بطن وی آخر ظاهر شد نه سست و چون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم
که او را نفع نیست دروغ گفت ازین جهت اطلاق کذب بران کردند و در تکرار امر با شامیدن عسل نکته لطیفه است
چه دوای باید که آنرا مقداری و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زائل نکند و اگر ازان
زیاده آید قوی را ساقط کند و مرض را زیاده کند و چون در هر نوبتی چندان عسل ندادی که مقاوم مرض شدی
لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعاده شرب عسل میفرمود تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله و کذب بطن اخیک
و کذب بطن اخیک عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض وی
کافی و وافی گرد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة و غیره آورده است فبرا یعنی
پس ازان به شد شکم وی و عجب که مصنف این روایت را نیاورد و بدانکه طب نبوی بطب اطبا نسبت ندارد چه طب نبوی
تیقن انجح است قطعا چه صادر شده از وحی الهی و مشکوة نبوی و کمال عقل و اما طب غیر وی غالبا ماخوذ است از حدس و ظن و تجربه
که نشای خطرست و هر کس که از طب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان وی است هر که آنرا بقبول و صدق تلقی
بکند و با اعتقاد پاک فرا گیرد البته بان منتفع شود و لهذا کذب بطن او را البعض بر عدم صدق نیت خلاص اعتقاد وی حمل کرده اند
چنانکه قرآن کریم که شفای صدور و قلوب است هر که آنرا با خلاص و قبول تلقی نکند زیاده مرض و وبال وی شود و بدانچه مذکور شد
ظاهر گشت بطلان اعتراض ملاحده که گویند عسل مسهل است پس وصف وی برای دفع اسهال چگونه توان کرد و ندانند این
جاهلان که یک علت وجوه و اسباب دارد و اسهال گاهی ناشی از بد هضمی و بقای سواد فاسده در معده گردد علاج وی
زیاده جز استطلاق بطن که موجب دفع و اخراج آن سواد گردد نبود و تناول عسل خصوصا ممزوج بآب گرم بغایت
نافع است آنرا **فصل در علاج طاعون و وبا** در قاموس در فصل طا در باب نون می گوید الطاعون الوبا
و در باب همزه و فصل واو وبا آورده الوباء الطاعون او کل مرض عام و در نهایه گفته طاعون مرض عام و وبائی که
از فساد هوا خیزد و بسبب فساد امزجه و ابدان گردد و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح
و تسمیه وی بطاعون بجهت عموم اصابت و سرعت قتل اوست و قاضی عیاض گفته طاعون قروحی که در جسد بر آید
یعنی عام گردد و هلاک کند تشبیه کردند او را بالطعن رمح در اهلاک و نووی در تهذیب گفته که طاعون بثر یعنی قروح
صغیر که از جهت حرارت از بدن بر آید و ورم سولم در غایت ایلام با سوزش و لهب و سیاه گرداند ما حول خود را و سرخ
و سبز نیز سازد و با وی خفقان دست به دهد غالب در گلو و بغل بر آید و گاهی در دست و انگشتان و سایر جسد نیز
حادث گردد و ابو علی ابن سینا گفته که طاعون ماده سمیه است که پیدا می آرد ورم کشنده را و اکثر حادث گردد در زیر بغلها
پس گوشها و سبب آن دم ردی است که مستحیل میشود بجوهر سمی که فاسد میگرداند عضو را و حادث میگرداند قلب را
کیفیت ردیه و پیدا میگرداند وی غشی و خفقان و قبول نمیکند آنرا از اعضا مگر آنچه ضعیف است بالطبع و ردی ترین
وی چیزی است که واقع میشود در اعضای رئیسه و اسود از وی مهلک ترست و کمتر است در وی سلامت و احمر وی
نزدیکترست بسلامت بعد از وی اصفر و طاعون بسیار پیدا می شود نزد وبا ازین جهت اطلاق کرده شده اسم یکی
بر دیگری و حقیقت وبا فساد جوهر هوا ئیست که ماده روح است و حقیقت طاعون ورمی است که ناشی میشود

از هیجان دم وانصباب وے بعضو وافساد او مر آنرا وامراض دیگر که عام ست وناشی ست از فساد هوا اطلاق طاعون
بر آنها بطریق مجاز ست بعلاقهٔ عموم مرض وکثرت موت کذا فی المواهب اللدنیه ونیز میگوید که دلیل بر آنکه طاعون مغایر
وباست آنست که طاعون در نیامد بمدینهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم واو در احادیث نسبت آن باین مکان شریف
واقع نشده وحال آنکه نسبت وبا بوے وقوع یافته وبعض تفسیر کرده اند طاعون را بموت کثیر ولیکن پوشیده نماند
که مراد اینجا بطاعون مرگ عام ست که آنرا وبا خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت
نبوے صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی ست که
فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل وآن گروهے ست که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا ومخالفت
کردند وفرستاده شده بر ایشان طاعون ومردند از ایشان در ساعتے بیست وچهار هزار کس وعلی من کان قبلکم ومخصوص
به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما
طاعون ووبا را در زمینی وشهرے در نیائید آن زمین را واذا وقع بارض وانتم فیها فلا تخرجوا منها فرارا منه وچون
واقع شود در جائے وشما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاری ومسلم وموطا وابو داؤد
از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رض بجانب شام ودر راه شنید که در شام وبائی واقع شده
پس طلبید مرا وگفت بخوان برائے من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان وگفت در شام وبائے
واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن
مناسب نبود وبعض گفتند باتو اصحاب رسول الله ومردم دیگر اند اقدام بر بلا ووبا نیکو نباشد پس از آن با انصار
مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخواند با ایشان
نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد واقدام بر وبا درست نیست عمر رض بر قول ایشان قرار داد
درین میان ابو عبیده بن الجراح بود گفت از قدر خدا میگریزے عمر رض گفت اگر غیر تو کسے این سخن میگفت میگفتیم
بوے چیزے اے ابا عبیده از قدر خدا میگریزیم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است
درین باب از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر رض
مر خدا را وبرگشت ودر حدیثے دیگر ثابت ست الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت ست
مر هر مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائے پیدا گردد ویکے صبر کند بران وراضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید بمیرد
ودر حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن وخز طعن غیر نافذ را گویند واین امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست
وعقل را بدریافت آن راه نیست ولهذا اطبا آنرا ذکر نکرده اند وآنچه اطبا گفته اند که آن بثرے یا ورمی ست یا قرحی
ست چنین وچنان در واقع اثر همان وخز وطعن جن ست که محسوس میگردد ودلیل برین معنی آنست که گاهے پیدا میگردد
در بلادے که اصح ست هوائے او واطیب ست مای وے ونیز اگر بسبب فساد هوا بودے بایستی که هرگز از روے
زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانے بعض بلاد از فساد خالی نبود وگاه جماعهٔ را عارض شود که مزاج آنها صحیح ست از دیگران
ونیز اگر بجهت فساد هوا بودے تمام بدن را در گرفتے ووے مختص بود بموضعے از بدن وبالجمله حدوث آن در تحت
ضابطه وقیاس در نیاید داگر بجهت فساد هوا بودے آنرا ضابطه وقیاسے بودے کذا قیل وایضا قرائت و

مارات است بر استبعاد وجود وے از فساد هوا وانحصار وے دران نه دلائل قطعیه بران واصل دلیل خبر مخبر صادق
ست اگر بحسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن احتیاج به دلیلے نباشد وهیچ چیز معارض آن نشود ودر روایت
دیگر الطاعون دعوة نبیکم وجود طاعون در حق قومے بدعائے پیغمبر اوست که دعا کرد تا حق تعالے عذابے را بر ایشان
بفرستد عموماً یا خصوصاً واین حدیث منافی نیست آنرا که حدوث آن بفساد هوا بود ویا بطعن جن کما لا یخفے ودرین حدیث
که نهی فرموده از در آمدن در شهرے که دروے وبا باشد واز بیرون رفتن از انجا اشارت ست به تحرز وپرهیز تمام از وبا
زیرا که در آمدن در محل وبا تعرض ست مر بلا را والقاے نفس ست در تهلکه واین مخالف شریعت ست ومنافے
عقل ودر حدیث دیگر ثابت شده ان من القرف التلف بدرستیکه پیدا میگردد از قرف تلف یعنے قرف سبب
تلف والقاے نفس در تهلکه است وقرف مدانات مرض ومقارنت وباست پس درین نهی تمام امر ست بحذر وحمیت
ونهی ست از تعرض اسباب تلف واما نهی از خروج از محلے که وبا در آمده باشد. دران دو معنے بیان کرده اند یکے
حمل نفس بر توکل واعتماد کلی بر حق تعالے وصبر بر قضا ورضا بآن ومعنی دوم آنکه اطبا میگویند واجب ست بر هرکه
خواهد که از وبا احتراز کند بتقلیل غذا واخراج رطوبات فضلیه از بدن تدبیر لطیف در مواهب این کلام را نقل کرده
وبجاے لفظ لطیف مجفف آورده واین مناسب تر ست بمقام واز ریاضت وحمام پرهیز کنند تا فضلات ردیه
که در قعر بدن کامن ست یعنے پوشیده منبعث نگردد وواجب باشد که سکون وآسایش وآرام را اختیار کنند
تا از هیجان اخلاط سالم ماند وشک نیست که خروج از ارض وبا وسفر بارض دیگر غالباً بحرکت سخت ممکن شود وضرر
آن ظاهر ست وباین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جائے که دروے وبا باشد مقصود از ان علاج عافیت
وباست ودرست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون ووبا که مصنف گفته وچنانکه علاج جسمانی بدین معنے مفهوم شد
علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل وصبر ورضا فسبحان الله ما اتم کلام النبوة واجمله واکمله وبعضے از
علما در نهی از خروج حکمتهاے دیگر نیز ذکر کرده اند یکے آنکه طاعون ووبا در غالب احوال عام میباشد در بلدے
که واقع شود شامل هر عامه اهل آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که سبب آن در نفوس تمامه اهل آن نابدید راه یافته
ودر اخلاط نموده است پس فرار وبیرون آمدن از ان بیفائده بود چه وجود مفسدت وعلت چون متیقن شد انفکاک
از ان غیر متوقع احتراز وفرار عبث باشد ولائق بحال عاقل نبود ودیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج وفرار متوارد ومتوفق
شوند آنکه عاجز بود بمرض مذکور یا بغیر آن ضائع وخراب گردد بجهت فقد کسے که تعهد وتفقد حال وے کند در حیات
وبعد از ممات ونیز اگر خروج مشروع بودے ومردم باعتماد شتر وعیب در بر آمدن باکے ومبالاتے نداشتندی
بیباک وبے اندیشه بر آمدندے وموجب کسر قلوب ضعفا وبیدلی ایشان گشتی وهمین حکمت ست در ورود
وعید بر فرار از زحف یعنے گریختن از معرکه جنگ کفار که باعث کسر قلب آنانکه ثابت مانده اند وادخال رعب
بر آنها نگردد ودیگر آنکه بیرون آمده وگریزنده خواهد گفت اگر من آنجا بودمے ومقیم ماندمے مبتلا شدمے ببلا
وآنکه بیرون نیامده ونگریخته گوید اگر بیرون آمدمے سلامت ماندمے ازین بلا پس هر دو در ورطه افتادے
که ازان منع کرده اند ونیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سود مند نبود هرچه واقع شدنی ست البته واقع شود وهر کس را
اجل معین ست قوله تعالے اینما تکونوا یدرککم الموت الآیة اگر شارع این گریختن را سبب میساختے وبدان اذن میکرد

سیگرینجم و چون نهی از ان کرد جز صبر و رضا چاره نبود و بالله التوفیق کذا فی المواهب اللدنیه **فصل در استسقا**
بدان که استسقا مرض مادی ست که سبب وی ماده غریبه است بارده که متخلل میشود اعضا را پس بلند می شود
و بر می آید بوی اعضا یا همه اعضای ظاهره یا مواضع خالیه که در وی تدبیر غذا و اخلاط ست و آن فضای
جوف ست و استسقا بر سه نوع ست زقی و لحمی و طبلی زقی استسقائی ست که بریزد در وی مائیه بمواضع
مذکوره و مجتمع می شود در بطن اسفل ماده مائیه ردیه و تسمیه وی بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب اوست
بمشک پر آب و لهذا احساس کرده می شود خضخضه آب نزد حرکت و انتقال از جائی بجای دیگر و لحمی استسقائی
است که پراگنده می شود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بجمله اعضا و محتبس میگردد در خلال لحم پس بالا می آید
لحم و بلند میگردد و وجه تسمیه وی بلحمی بجهت ازدیاد لحم صاحب اوست بحسب ظاهر بخلاف فربهی که در وی
ازدیاد است بحسب حقیقت و طبلی استسقائی ست که پراگنده می شود در وی ماده ریحیه در مواضع مذکوره و
محتقن میگردد در ان و منتفخ میگردد در وی بطن بماده ریحیه با شیئی از رطوبت و وجه تسمیه او بطبلی بجهت تشبیه آن
بطبل و لهذا شنیده می شود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم علاج آن
بالبان و ابوال شتر میفرمود و در صحیحین آمده که رهطی از قبیله عکل و عرینه بمدینه آمدند و هوای مدینه ایشان را
مخالف آمد پس مستسقی شدند پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتوینا
المدینة فعظمت بطوننا و ارتهشت اعضاؤنا یعنی بدرستیکه ما ناسازگار یافتیم هوای مدینه را و بسیار سخت ما را و کلان
شد و آماسید شکمهای ما و مضطرب و سست شد اعضای ما و ارتهشت بشین و سین هر دو آمده فرمود لو خرجتم
الی ابل الصدقة فشربتم من ابوالها و البانها اگر بیرون آئید و بروید بسوی شتران صدقه و زکوة پس بیاشامید
از بول و شیر آنها نفع کند شما را و درینجا اختلاف ست نزد امام ابی یوسف حلال ست شرب بول ماکول لحم از جهت
تداوی نه غیر تداوی و این قصه دلیل ست بران و نزد امام محمد حلال ست مطلقا زیرا که شفا در حرام نبود
چنانکه احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد دران شفا ثابت شد که حلال ست و امام ابوحنیفه گوید
که حرام ست مطلقا چه برای تداوی و چه برای غیر تداوی لقوله صلی الله علیه و آله و سلم استنزهوا من البول
و اذن شرب آن در قصه عرنیین مخصوص بایشان ست و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند ففعلوا فلما
صحوا عمدوا الی الرعاة فقتلوهم و استاقوا الابل و حاربوا الله و رسوله پس عمل کردند آن جماعه بفرموده آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن شتران را و کشتند ایشان را
و بردند شتران را و محاربه کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فی آثارهم فاخذوا فقطع ایدیهم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتی ماتوا پس فرستاد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد ببریدن دستها و پایهای ایشان و بر آوردن
چشمهای ایشان بمیل گرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و گفته اند که ایشان نیز چرانندگان
شتران را همچنین کرده بودند بقصاص آن با ایشان نیز همچنین کرد و بعض گفته اند که این عقوبت از نزول حدود بود
و بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و محققان اطبا را اتفاق ست که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیردار

سپ العهد بتاج وبول جمال بکبر حیم جمیع حمل شتر نراز ادویه معتبره است درین مرض و در شرح موجز میگوید که
لبن لقاح اعرابیه که بهیچ د شیح وقیصوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع ست درین
مرض جدا و بتحقیق افتادند جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند ازان و همچنین
ابوال ابل و معز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح شده است
خصوصاً وقتیکه اکثر رعی وے شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه که
نافع ست در استسقا خصوصاً وقتی که استعمال کرده شود بحرارت وے که برون آید از پستان و بول فصیل
بهمان حرارت که بیرون مے آید از درون زیرا که این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را
و زیاده میکند اطلاق بطن را

فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود

و در روز احد چون روے مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مجروح شد
بجهت آنکه اسپ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بلغزید و در گوے بیفتاد پس میخ خود در رخساره مبارک
نجلید و مضبوط شد حتے که صحابی بدندان خود آن میخ را برآورد تا چند دندان آن صحابی از میخ برآمد فاطمه
رضی الله عنها خون را مے شست و امیر المؤمنین علی آب میریخت و خون منقطع نمے شد فاطمه رض باشارت
آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پارهٔ از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت
نهاد در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بردے بود و در آن بلاد بیشتر حصیر از بردے بود خاکستر بردے را
قوت تمام ست در بستن خون فی القاموس البردی نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته
البردی ذو خسر

فصل در فوائد عسل و محجم و داغ کردن

مے فرمود که شفا در سه
چیز ست شربتے از عسل و بریدن محجم و داغ کردن بآتش محجم آلتے از حدید که بوے حجامت کنند
و لفظ حدیث شرط محجم و شرطه بروزن ضربه زدن بمشرط یعنے نیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید
از وے خون و مصنف تعبیر کرد ازان به بریدن محجم اما من امت خود را نهی میکنم از داغ کردن بآتش بعض
گفته اند که نهی تنزیه است چه مشهور آنست که وے حسم ماده درد میکند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر و استقلال
آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز ست و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر و تردد ست
علما میگویند این حدیث اشارت ست بمعالجه جمیع امراض مادے چه امراض مادے یا دموے ست
یا صفراوے یا بلغمے یا سوداوے اگر دموی ست علاج آن باخراج خون ست و اگر آن سه قسم دیگر ست
علاج آن باسهال ست پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بمحجم بر فصد و حجامت اشارت کرد بآنکه بریدن محجم
اینجا شامل فصد و حجامت هر دو ست و تنبیه است بر آنکه اخراج دم کنند مطلقاً چنانچه ذکر عسل مطلق مسهل
ست تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث در فضیلت حجامت مقابل فصد اراده
نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و در ماند و آخر الدواء الکی زیرا که مندفع
نمیشود بوے خلط باغے و منحسم میگردد ماده وے و چون ابو طیبه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت
و پیراد و صاع طعام فرمود و ازینجا معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه عطای اجرت بر عمل حرام

جائز نباشد و سادات یعنی خواجهاے ویرا گفت تا از خراج وے که بر وے نهاده بودند چنانچه در عرب رسم ست
که خواجها بر غلامان خراجے و وظیفه معین بنهند و قرار دهند تا آنچه بایشان پیدا کرده بدهند و باستفهام مروت
نمو کنند چیزے کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست
از عمل وے که از خواجهاے وے تخفیف رسانید و درخواست کرد و وے فرمود خیر ما تداویتم به الحجامة بهترین
چیزے که دوا کنید شما بدان چیز حجامت ست یعنی براے امراض دموی چنانچه مصنف گفت و میفرمود
در شب اسرا بهیچ گروه از ملائکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتک بالحجامة امر کن امت خود را بحجامت
روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفت هذا حدیث حسن غریب و سبب
فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحی جلد استخراج میکند و مجموع اطبا قائل اند بانکه در بلاد گرم
حجامت افضل ست از فصد چه خون ایشان رقیق ست و نخته و بر سطح بدن مے آید و بحجامت بیرون می آید
نه بفصد و فصد اعماق بدن را نافع ست و به بلاد بارده مناسب و در صحیحین ست کان رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم یحتجم ثلاثا واحدة علی کاهله و اثنتین علی الاخدعین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دوشانه و دو حجامت بر دو رگے که بر دو جانب
گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی باین لفظ آورده که بود رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم حجامت میکرد در اخدعین و کاهل و فی الصحیح انه احتجم و هو محرم فی راسه بصداع کان به
و در حدیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت صداعے
که در سر داشت و در روایتے از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صداعے ست که در یک جانب سر بود و در نفع حجامت
براے درد سر احادیث آمده و اسباب صداع ارتفاع ابخره یا اخلاط حاره یا بارده است بجانب دماغ اگر منفذے
نیافت که از آن بدر رود حادث گردد صداع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را در گیرد
آنرا دار البیضه گویند بجهت تشبیه سر به بیضه سلاح که آنرا بیضه خوانند و گاہے بجهت بعض حرکات
نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاہے از اعراض نفسانیه مثل هم و حزن و جوع
نیز حادث گردد و گاہے بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم دماغ یا برداشتن بار گران که زیر گرفته سر را یا گرم
کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالبا که نفع حجامت در بعضے ازین اقسام خواهد بود از تاریخ بخاری
و سنن ابو داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ یکے درد سر را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه
میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص بآن بلاد بود والله اعلم و در سنن ابن ماجه مروے ست که جبرئیل آمد و
فرمود بحجامت اخدعین و کاهل و اطبا گفته اند که حجامت بر اخدعین نافع ست از امراض راس و وجه و اذنین
و عینین و دندان و بینے و در سنن ابی داؤد ست انه احتجم فی ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک
از جهت وثی که دران داشت و وثی بفتح واو و سکون ثاء مثلثه کوفته شدن بدن ست از سقطه یا ضربه کوفتگی که
بقطع و کسر نرسد

فصل در بیان داغ کردن

هر چند داغ کردن دوست نمیداشت و منع میفرمود
و نهی میکرد از آن اما در وقت ضرورت داغ فرمودے کردن یکبار طبیبے را فرستاد تا ابی بن کعب را رگے برید

داغ کرد و چون سعد بن معاذ زخم خورد و بر اکحل آنرا داغ فرمود و ورم کرد باردیگر داغ فرمود اکحل رگی ست در
وسط ذراع غالب ست فصد وے و او را عرق حیات نام ست در دست و در هر عضوے از وے
شعبه است و در فخذ مسمے بنساست و ورید باکحل و در پشت بابهر اسعد بن زراره را داغ فرمود از مرض شوکه
و شوکه سرخے ست قوی که بر روے و پیشانی مستولی شود و در قاموس هی حمرة تعلو الجسد و جابر را داغ کرد
در اکحل این مجموع احادیث صحیح ست و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد امت را از داغ کردن پس میان این
نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث داغ بر چهار نوع ست بعض دال ست بر فعل آن حضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مر داغ را بعض اصحاب و بعض دال ست بر عدم محبت آن و بعض دال ست بر ثنا و
مدح ترک آن و بعض مشتمل ست بر نهی ازان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند
و اما ثنا و مدح مر ترک آنرا دال ست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی ازان محمول ست بر آنکه بر سبیل
اختیار بود بے احتیاج به دفع مرضے از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه هر چند مرض بود لیکن احتیاج بآن نبود
و بعلاجے دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت برء مرض روا بود
پس میان احادیث تعارضے نبود بدانکه داغ کردن از علاجات طبیه است که استعمال کرده مے شود آنرا
در علاج باسے که منحسم و منقطع نمی شود ماده او مگر بدان و احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمده بعض دال بر جواز
بنابآنکه بعضے از صحابه عظام را بدان فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده و از انس نیز آمده که گفت داغ کردم ابو طلحه
در زمان آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و در موطا از ابن عمر آورده که وی داغ کرده از لقوه و رقیه کرده
از عقرب و بعض دال بر نهی ازان و مسلم از عمران بن الحصین آورده که گفت مے شنیدم من سلام ملائکه را تا بجهت
داغ کردم ازان محجوب شدم پس توبه کردم ازان و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابوداود هم از
عمران بن الحصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از داغ کردن پس مبتلا شدیم
و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفته اند که فرمودن آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بداغ نزد فساد جراحت
و قطع عضو بود و بر وجهت در اینجا متیقن و نهی بجهت آنکه در وے الم شدید و خطر عظیم ست و لهذا در زبان عرب در
امثال ایشان شائع شده که آخر الدواء الکی پس نهی ازان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز
مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم مے پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر ان
داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد ازان تا در خطر شرک
خفی در نیفتند و از دائره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین ست حال در سائر ادویه
و علاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را ازان دانند و آنرا مؤثر پندارند حرام ست بلا شبهه و لهذا
در حدیث مدح آن جماعه که افسون نخواهند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند
که داغ کردن از اسباب وهمیه است که مباشرت آن قادح ست در توکل بخلاف معالجه بادویه دیگر که ظنیه
است و اگر اینجا نیز ظن غالب به برء حاصل شود جائز ست و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثے صحیح نیافتم
که آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم خود را داغ کرده باشد و بعض توهم کرده اند که وے صلے اللہ

علیه وآله وسلم داغ کرد بر جراحتے که او را روز احد رسید ومیگوید که این خبر صحیح نیست وصحیح آنست که فاطمه رضی
حصیر پاره را سوخت وبر جراحت نهاد واین نه داخل داغ متعارف ست که از ان نهی آمده چنانکه گذشت و
بالجمله مختار آنست که داغ کردن وسوختن عضو مکروه است کراهت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق
والله اعلم **فصل در علاج عرق النسا** بکسر عین وبفتح نون نام رگی ست که ممتد میشود از مفصل ورک
ومنتهی مے شود تا آخر قدم وراے پاشنه وسابقاً معلوم شد که هان یک رگ ست که در دست اکحل نام دارد
دران نسا ولیکن اینجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوے وے ودر انجا عرق الاکحل نیامده بلکه اکحل
گویند بے اضافت وگویند که تسمیه این رگ بنسا بجهت آنست که الم وے نسیان ماسوی می آرد وشخص را هم
بوی مشغول میدارد وآن عرق النساء نام وجعی ست که درین رگ پیدا می شود وابتدا میکند غالباً از ورک
وفرود مے آید تا رکبه وگاهے تا پاشنه وگاهے تا انگشتان پاے ودراز میگردد بطول زمان وکثرت ماده وین
وجع مودے ست بعرج انس گفت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود دواء عرق النساء الیة شاة اعرابیة تذاب
ثم تجزأ ثلاثة اجزاء ثم تشرب علے الریق فی کل یوم جزء دواے این درد دنبه گوسفند اعرابی ست که گداخته شود وسه حصه
ساخته وآشامیده شود هر روز یک حصه ازان بر ناشتا چون این مرض از ماده غلیظ لزج حادث می شود یا از یبس مزاج
ومحتاج ست بانضاج وتلیین یعنے به پخته کردن ماده ونرم ساختن آن تا پخته ونرم شده بریزد وتحلیل فته بدر رود
ودر دنبه گوسفند این دو خاصیت موجود که انضاج واخراج است بآن علاج فرمود ودر مواهب میگوید که این علاج
مخصوص ست بعرب واهل حجاز ومر که مجاور ایشان ست وانفع علاجات ست نسبت بایشان وگوسفند اعرابے
تخصیص فرمود زیرا که اجزاء او الطف ست وخاصیت مراعے که بهمه شیح وقیصوم ونباتات لطیف ست در وے
حاصل یعنے گوسفند اعرابے چون این نباتات را میچرد وگرم اند ولطیف وخاصیت آن در جمیع اجزاے وے
خصوصاً در الیه که نرم ولطیف ست حاصل ست لابد نافع تر وسود مند ترست **فصل در علاج خشکی مزاج**
خشکی مزاج را که ازان تعبیر بیبس طبیعت نیز کرده اند معالجه بتلیین فرمودے واز براے تلیین سنا را اختیار
کردے از اسماء بنت عمیس رسید بالکنت تستمشین قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت استمشیت بالسنا فقال
لوکان شیئ یشفے من الموت کان السنا یعنے آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از اسماء رسید اسهال طبع بچه میکردی
ومشے دارو وے را گویند که اسهال طبع کند وشکم را اند گفت بشبرم بضم شین وسکون با وضم را وآن گیاهی ست معروف
در حجاز که پوست بیخ آنرا بکار میدارند فرمود بغایت گرم ست در درجه رابع واطبا منع کرده آند از استعمال وے از
جهت خطر وفرط اسهال وے حار جار اول بحا دوم بجیم واین لفظ جار بعد از باب اتباع ست که لفظے مهمل را
بعد از لفظ موضوع که تغنا سب باشند بیارند وبراے مبالغه گویند مثل حسن بسن دگر بار اسما گفت بسنا دوا
کردم فرمود اگر چیزے بودے که مرگ را شفا دادے سنا بودے وسنا بفتح سین مهمله نبت حجازے ست
وافضل وے مکی ست ووے دواے شریف ست که اصلا در وے بیم ضرر وغائله نیست وقریب ست باعتدال
وحار ست در درجه اولے اسهال میکند صفرا وسودا وبلغم را وتقویة میکند جرم قلب را واز خاصیت های اوست نفع از
وسواس سوداوے ومنجر سود وعلیکم بالسنا والسنوت فان فیهما شفاء من کل داء الا السام الا زغم گیری با شتقال اسنا

دسنوت بفتح سین وضم نون در آخر تاے فوقانیه زیراکه درین دو شفاست از هر درد مگر موت و در تفسیر سنوت هشت قول ست اول عسل ست دوم رب ست بضم را وتشدید باے مفتوحه درد سے روغن که از عکه روغن بیرون مے آرند آمیخته بروغن عکه بضم عین وتشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قربه سوم دانه است مانند زیره اما زیره نیست چهارم زیره کرمانے ست پنجم رازیانج ست دواے مشهورست نافع در فتح سدد و التهابات معده وغیر ذلک وگفته اند که صحرائے او حار یابس ست در درجه ثالثه و بستانی در ثانیه ششم شبت حار یابس در درجه ثانیه در انضاج وتلیین ست نافع هفتم خرما هشتم عسلے ست که درین ظروف روغن میباشد واین معنے اقرب ست زیراکه سنای کوفته آمیخته بسنوت که عسلے ست مخلوط بروغن براے اسهال اصلح واقوے باشد و در حدیثے دیگر آمده خیر ما تداویتم به السعوط واللدود والحجامة والمشی بفتح میم وکسر شین وتشدید یاے تحتانیه سعوط دوائی ست که از راه بینی در دماغ بچکانند ولدود دواے را گویند که از جانب دهن در حلق ریزند ومشی دارو سے مسهل نقل این حدیث درین فصل بجهت همین لفظ ست که باسهال مناسبت دارد **فصل در خارش بدن** سبب حکه بخارات تیز گزنده است آنکه یابس ست مختلط صفراے محترقه مخالط دم ست ورطب مخالطت بلغم مالح بدم وحدوث آن غالباً از کثرت اکل طعامهاے مالح حریف وحلو و توابل حاره وعلاج آن در کتب طب مذکورست مصنف درینجا علاج خارش که از غلبه قمل یعنی سپش پیدا شود بیان کرده وگفت وخارش غلبه قمل را معالجه بپوشیدن پیراهن ابریشمین فرمودے در صحیحین آمده که انس بن مالک گفت عبد الرحمن بن عوف و زبیر ابن العوام را خارش بدن پیدا آمد وازان مشقت میدیدند ایشان را رخصت فرمود که پیراهن ابریشمین بپوشند و در بعض روایات صحیح مسلم آمده که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم از کثرت قمل پس ایشان را رخصت داد در پوشیدن پیراهن هاے ابریشمین وبدین حدیث دو امر متعلق ست یکی فقهی ودیگرے طبی اما فقهی حرمت حریر مذکورست که از لفظ رخصت مفهوم شده یا آن از احادیث دیگر مفهوم ومقررست ومستفاد ازین حدیث این استثنا که ذکر کرد بقول خود الا براے حاجت یا مصلحتے راجح واین مذهب شافعی ست ونزد مالک جائز نیست ودر هدایه میگوید لا باس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندهما وروایت کرد شعبی که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم رخصت کرد در لبس حریر ودیبا در حرب زیراکه دیباے خالص دافع ترست مر سختی سلاح را ومهیب ترست در چشم عدو ونزد امام ابوحنیفه مکروه است از جهت اطلاق نهی وضرورت مندفع ست بمخلوط انتهی واما امر طبی تداوے بلبس حریر از امراض یابسه سوداوے زیراکه حریر از ادویه حیوانی ست واز خواص آن تقویت قلب وتفریح ودفع غلبه سودا وامراضے ست که ازان پیدا مے آید وآن گرم وترست وبعض گویند معتدل و در آن اصلا چیزے از یبس وخشونت نیست لاجرم از حکه وجرب وامثال آن نافع بود وبسبب ملاست قمل دران جاے نگیرد ودر موجز گفته که ابریشم حار مفرح ست وپوشیدن آن منع میکند قمل را ودر شرح وے آورده که ابوعلی بن سینا ابریشم را در ادویه قلبیه آورده وگفته که حار یابس ست در درجه اولے واز جهت دروے تلطیف وتنشیف ست اما تلطیف بحرارت وتنشیف به یبوست وصاحب تقویم گفته که حار رطب ست وگمان آنست که معتدل ست در رطوبت ویبوست وے واز مفرحات قویه است ومخصوص نیست تفریح وے ببعض ارواح بلکه عام ست مر جوهر روح را مطلقاً وفربه مے گرداند

نه از جهت اعتناء سے بدان از وسے بلکه از جهت تقویت روح طبیعی بر تصرف در غذا و در شرح دیگر میگوید که منع لبس او از قملی ست که حدوث آن بسبیل تولد ست زیرا که ابریشم فاسد میگرداند آنرا که حادث میشود از بیضه یا سبب متولد نمیشود از ان قمل

فصل در ذات الجنب

ذات الجنب ورم حار ست در نواحی صدر در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نام ست و این اعظم و اخوف اقسام او ست یا در عضلات خارجه ظاهره یا حجاب خارج مشارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و ضیق النفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن ست و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیرا که حادث ست میان دل و جگر و علاج آن خالی از تعسر سے نیست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در علاج وے امر فرمودی باستعمال قسط بحرے و آن بضم قاف و سکون سین دوائی ست حبشی معروف بعضے از ان شیرین ست و بعض تلخ و شیرین روغنے ست و سفید که بوسے خوش دارد و تلخ هندی سیاه که بوسے صبر دارد. و در جامع ترمذی ست عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت فرمود مداوات کنید از ذات الجنب بقسط بحرے و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح بخاری آمده که لازم گیرید این عود هندی را که در وے شفا ست از هفت علت یکی از ان ذات الجنب ست و ذات الجنب بر دو نوع ست حقیقی و غیر حقیقی و حقیقی ورمی ست که در حشائی که در میان اضلاع ست پیدا میشود و غیر حقیقی الم جانب پهلو ست که از احتقان یا دہاے غلیظ پیدا آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول ست و تکلم اطبا هم بدو ست و گاهی برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجاز ست و این دوا برائے این نوع است زیرا که قسط سائیده سحق را چون نیک آس کنند و بر زیت آمیخته کنند و بر الم مکان بمالند یا چند انگشت از ان تناول کنند تحلیل آن ماده کند و اعضاے باطن را تقویت کند و سدها را فتح کند و اما نوع حقیقی اگر ماده آن بلغمی باشد هم بدین دوا علاج پذیر بود بتخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوے بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور ست و گویا مقصود مصنف ازین کلام رفع استبعاد معالجه ذات الجنب ست بقسط و زیت پس گفت مراد اینجا از ذات الجنب معنے حقیقی نیست بلکه معنی دیگر ست که بر وے نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنے حقیقی نیز مراد دارند و بیک قسم وے که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صورتے دارد و این کلام را بعینه از شیخ نقل کرده کذا فی المواهب و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد اهل حرم و خدام و ممرضان یعنی آنها که بیمار دار وے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میکردند پنداشتند که غشیانے وے از ذات الجنب ست و او را غشیے حاصل شده بود لدود در دهان مبارک وے ریختند چنانکه اشارت کرد که نریزید تصور کردند که بر عادت بیماران که دارو نخواهند منع میفرماید چون از ان غشی باز آمد بفرمود تا آن جمع را بیک سو بسمان دارو در حلق ریختند گفتند ما پنداشتیم که نهی تو از براے کراهت دوا ست و از ذات الجنب ترسیدیم فرمود که باری تعالی مرا بآن رنج گرفتار نکند و سیاق الحدیث انه اشتد به مرضه وکان عنده نساؤه والعباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت عمیس فتشاوروا فی لده فلدوه وهو مغمور فلما افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا واشار بیده الی ارض الحبشة یشیر الی ام سلمة واسماء فقالوا یا رسول الله خشینا بک ان یکون بک ذات الجنب قال فبم لددتمونی قالوا بالعود الهندی وشیء من ورس وقطرات

من زینت فقال ما کان الله لیقذفنی بذلک الداء ثم قال عزمت علیکم لایبقی احد فی البیت الا لد الا عمی العباس
فانه لم یشهدکم قال معنی حدیث آنست که این جماعه دارو در حلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریختند پس آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دارو را بریزند و این عمل بشریعت بود
ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان و لهذا فرمود عباس را نریزند که وی
شریک نبود و هر که بیرضای کسی بگمان خطا بوی عملی کند خصوصا علاجی کند بنا دانستی قصاص آن
بروی ثابت گردد بگیرد یا عفو کند و عنقریب بیاید که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند
و ضرر آن بدو برسد قصاص و ضمان بروی ثابت گردد والله اعلم

فصل در علاج درد سر

حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم چون درد سر حادث شدی حنا بر سر مبارک نهادی و فرمودی
صداع را این سود مند ست فی سنن ابن ماجه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالحناء
ویقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر شدی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را غلاف سر کردی
وی یعنی پوشیدی سر مبارک را بحنا و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از درد سر و مراد بآن نوعی ست
از انواع صداع و آن صداعی ست که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع ست لاسیما
چون بکوبند و با سرکه آمیخته کنند و بر پیشانی ضماد کنند و اگر مادی باشد از خون علاج وی بحجامت فرمودی
چنانکه گفته در سنن ابی داود ست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شکی الیه احد وجعا فی راسه الا قال له
احتجم ولا شکی احد وجعا فی بطنه الا قال له اختضب بالحناء اگر کسی شکایت از درد سر کردی امر بحجامت نمودی
و اگر شکایت از درد شکم آوردی خضاب کردن بحنا فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی
که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج مخصوص باهل آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب
بودی و کلام متعلق بصداع سابقا در بعض فصول نیز گذشته است فتذکر و در جامع ترمذی ست عن ام رافع
قالت کان لا یصیب النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوکة الا وضع علیه الحناء نمی برآمد مر آن حضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم قرحه در بدن وی و در آمد خاری و جراحتی مگر آنکه می نهاد بروی حنا

فصل در بیان طعام و شراب بیمار

میفرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب چه خدا تعالی ایشان را
طعام و شراب میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند باعمال طبیعت دران و این مضمون اینحدیث
ست که گفت عن عقبة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام والشراب فان الله یطعمهم ویسقیهم و حکمت
اینحدیث ظاهر ست چه طبیعت مریض بانضاج ماده و اخراج آن مشغول ست چون اکراه مریض کنند بر طعام
و شراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده خام ماند و مرض قوت گیرد پس دران
قوت نباید داد الا چیزی لطیف از اشربه و اغذیه که بآن تقویتی حاصل شود و طبیعت بآن شئ مشغول نشود
چون شرابهای لطیف و امراق فراریج بشرط آن که آن نیز بآن مرض منافی نبود و انعاش قوت ببوهای
عطر و اخبار شادی بخش و بعیادت و تفقد احوال خصوصا از اکابر و عظما که مریض تابع و خادم و محب و معتقد ایشان
بود و امثال آن

فصل در علاج عذره

طفلان را در حلق زحمتی پیدا می آید از ثوران خون که آنرا عذره

سیحو اند بضم عین مهمله وسکون ذال معجمه معالجه آن بقسط هندی میفرمود و بعض دایها کام کودک را بانگشت ابهام
عصر میکنند و خون ازان بیرون می آرند آنرا نهی کرد و گفت خیر ما تداویتم به الحجامة والقسط البحری ولا تعذبوا
صبیانکم بالغمز من العذرة بهترین چیزی که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت ست و قسط بحری
که دارویی مشهور ست خوشبو و کست نیز گویند و عذاب نکنید خردان خود را بفشردن بانگشت در عذره و در مسند
امام احمد ست دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی عائشة بر عائشه رض وعندها صبی و نزد
عائشه رض خردی بود که یسیل منخراه دما که از دو سوراخ بینی وی خون میرفت غالبا علاج بعصر و غمز کام
بانگشت کرده بودند یا بسبب علتی که داشت خون میرفت فقال ما هذا پس پرسید آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چه شده است مراین کودک را که از بینی او خون میرود فقالوا به العذرة پس گفتند عذره دارد
او وجع فی رأسه یا درد ویست در سر وی فقال ویلکن لا تقتلن اولادکن پس فرمود وای بر شما ای
زنان نکشید اولاد خود را بعصر عذره یا بعلاج بد آنچه جاهل اید بدان یا بترک علاج والله اعلم ایما امراة اصاب
ولدها عذرة او وجع فی راسه وفرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یا درد وی در سر فلتأخذ قسطا هندیا پس
گو که بگیرد قسط هندی را فتحکه بماء پس باید که حل کند باب و در بعض روایات فلتحکه یعنی حک کند آنرا بآب ثم
تسعطه ایاه پس تر بچکاند ولد را قسط در بینی فامرت عائشة رض فصنع ذلک بالصبی فبرأ پس فرمود عائشه رض تا کرده شد
این علاج بآن صبی پس به شد و چون عذره ماده آن خونی ست که بلغم برو غالب بود معالجه بقسط موافق بود چه قسط
مجفف ست و مقوی عضو و درین کلام اشارت ست بدفع اشکالی که کرده اند که قسط حار است و عذره که عارض
می شود صبیان را از حرارت می شود و مزاج ایشان نیز حار ست لاسیما که قطر حجاز نیز حار تقریر جواب آنکه
ماده عذره غالب ست بروی بلغم و در قسط تجفیفی ست که رطوبت را خشک میگرداند و گاهی نفع دوا بخاصیت
نیز می باشد یا آنکه توانند که آن از معجزات وی صلی الله علیه وآله وسلم بود و تسعط که فرمود آنست که دارو را آب
کرده بدماغ فرو ریزند و سر وی مخفض باشد در حالت استلقا و چون دارو بدماغ برسد بنجهار العطسه بیرون آرد
و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مدح فرمودند او وی لسعوط را و خود استعاط فرمودی فصل در علاج درد دل
ناشتیه کسیکه از درد دل شکایت کند او را مفؤد خوانند زیرا که فواد او وجع یافته است چنانکه مبطون میگویند مر کسی را که
بطن وی دردناک ست انچنین کس را دوا بخرمای مدینه کردی و در سنن ابی داود ثابت ست عن سعد قال
گفت سعد مرضت مرضا بیمار شدم بیماری شدید فاتانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعودنی پس آمد مرا رسول خدا
بعیادت من فوضع یده بین ثدیی پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی وجدت بردها علی فؤادی
تا آنکه یافتم سردی وی و راحت آنرا بر دل خود وقال انک رجل مفؤود و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مرسلیکه
تو مردی که دل تو درد دارد ایت الحارث بن کلدة من ثقیف پس بیا حارث بن کلده را که از قبیله ثقیف ست فانه
رجل یتطبب پس بدرستیکه وی مردیست که خود را طبیب میگیرد و علاج میکند بیماران را فلیأخذ سبع تمرات من
عجوة المدینة فلیجأهن بنواهن ثم لیلدک بهن پس باید که بگیرد حارث هفت خرما را از خرماهای مدینه از این نوع خرما که
او را عجوه میگویند و باید که بکوبد آنها را با خستهاء شان پس تر لدود کند و بنوشاند ترا و لدود داروی را گویند که در دهن بیمار

بربندد علاج را خود بیان کرد و ساختن آن بآن طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن ولدود کردن والله اعلم
و در خرما خاصیت عجیب ست برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجوه و در تخصیص هفت سرّے و خاصیتی ست
که بوحے معلوم شود و عقل را بدرک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتے و نکتهٔ دران اعتبار کنند چنانکه گویند هفت
عددے مبارک و مشهور و شامل ست مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود این
خاصیت دران بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود ست آنرا نیز
جز بوحے آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هر که هر بامداد هفت عدد خرما از عجوهٔ عالیهٔ مدینه بخورد
آن روز نه زهر و سحر بروے کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین میفرمود عجوهٔ عالیه عالیه نام ناحیه است که در جانب قبا
مشرقی اوست و این قسم تمر هم دران نواحے باشد شفاے بیماریهاست و تریاق ست بامداد و این مضمون
این حدیث ست که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من کل داء وانها تریاق اول البکرة و چون درینجا بجهت عدم
درک حقیقت سبب شفا خفائی داشت و از ضعیف الایمانان که بسخنان اطبا تقلید و اعتقاد تمام دارند تردّدی
و توقفے در اعتقاد آن راه مے یابد دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرائط انتفاع
بیمار بدارو آنست که آنرا باعتقاد نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بآن استعانت کند بر دفع علت
چنانکه جمعے از اکابر بجهت وثوق و اعتقاد بخبر نبوے که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام
در مجموع امراض معالجه بحبة السوداء کردندے و بعض نظر بظاهر کریمه فیه شفاء للناس در مجموع امراض
عسل بکار داشتندے و برکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شدے

فصل در بیان پرهیز

بیماران بیماران را با حتما یعنی پرهیز فرمودے و از غذاے مخالف منع کردے و اصل در احتما نص تنزیل ست
وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا مریض را
از استعمال آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که استعمال آب در وی مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس
معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن مامور به است و همین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هر چه ضرر کند او را
احتما لازم بود و ام المنذر انصاریه روایت میکند دخل علی رسول الله در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و معه علی و با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی بود وعلی ناقه من مرض و علی در حال نقاهت بود از مرضیکه داشت
یعنی از مرض برخاسته و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود ولنا دوال معلقة و در خانه ما خوشهاے
خرما بود آویخته فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاکل منها پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن تناول
نمودن گرفت و قام علی یاکل منها و علی نیز از آن خوردن گرفت فطفق یعنی صلی الله علیه وآله وسلم یقول لعلی انک
ناقه پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر علی را تو نقاهت دارے مخور حتی کف تا باز ایستاد علی
از خوردن آن قالت وصنعت شعیرا وسلقا فجئت به گفت ام المنذر ساختم طعامے از آرد جو و چغندر پس نزد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لعلی مر علی را
من هذا فاصب فانه انفع لک ازین طعام بخور که نافع ست مر ترا و بروے من هذا فاصب فانه اوفق لک
یعنی در روایتے باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وے موافق ترست مر ترا پس چون آن حضرت صلی الله

علیه وآله وسلم علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتما و پرهیز درکار ست و عن صهیب
و مروی ست از صهیب رومی قال گفت قدمت علی النبی قدوم آوردم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بین یدیه
خبز و تمر و حال آنکه پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نان و خرما حاضر بود فقال ادن فکل پس فرمود نزدیک بیا
و بخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را و خوردم فقال اتاکل تمرا و بک رمد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرما را و حال آنکه تو رمد داری وخرما خوردن کسی را که رمد دارد نیکو نباشد
نقالت پس گفتم یا رسول الله امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما را از جانب دیگر که نه در آن جانب رمد ست
فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن و این سخن از صهیب بطریق مزاح
مشروع بود که در واقع حق ست و در ظاهر مبنی از ساده بودن ست و مینمایست که خرما را بخورد و نگذارد یا ناشی
از حقیقت ساده بودن و غفلت از کار و بار دنیاست والله اعلم و قال ان الله اذا احب عبده حماه الدنیا کما
یحمی احدکم مریضه عن الطعام والشراب پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتقریب ذکر پرهیز واتقا فرمود
چون محبت دارد حق جل وعلا بنده خود را نگاه دارد و پرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز فرماید
یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب و نارسایی
وی بکار و بار دنیا و معامله آن و غفلت و فراغ وی از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت
مقام که سخن در مرض و احتما میرفت کرده باشد و چون تقریب احتما شد شیخ اشارت کرد به بعض احادیث که
درین باب مذکور ست بر السنه و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
و یکی از آن این حدیث ست الحمیة راس کل دواء والمعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون عین نیز آمده
بیت کل داء و عودوا کل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دواست و معده خانه و منزل هر درد ست و معتاد
گردانید هر جسد را آنچه معتاد وست یعنی عادت را از طعام و شراب و عمل تمام ست طعامی ست که یکی را خوردن
آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگری را اعتیاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و گوارا بود و این
دیگری برعکس آن چنانکه می گویند العادة طبیعة ثانیة و میگوید که این حدیث از مفتریات و موضوعات ست
و صحیح شده که از کلام حارث بن کلده است که مردی متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه
حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بلکه وی از کلام
حارث بن کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیا مرفوعا آورده که البطنة اصل الداء
والحمیة اصل الدواء و عودوا کل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلا و در حدیثی دیگر آمده که
نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور ست بر زبان مردم و صحیح نشده ان المعدة حوض البدن والعروق الیها واردة
فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده حوض بدن است
و رگها بسوی وی آینده و مجتمع شونده اند چنانکه جماعه برای آب خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون
صحیح و بی علت ست معده باز میگردند رگها از وی بسوی اعضا و میبرند رطوبات جیده که صحت بخشند و چون
بیمار و معلول ست معده باز میگردند به بیماری و رطوبات ردیه را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد بدن آنکه

انحدیث را در مشکوٰة از بیهقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل ست و علی نداد
و بیهقی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف ست و ذہبی در میزان گفته که منکر ست و ابراہیم که راوے اوست
متهم نه وحافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را
در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از رہاوے از زہری
از ابی ہریره آورده وگفته که روایت نکرده این را از زہری مگر زید ابن ابی انیسه و منفرد ست رہاوے بروایت
از وے و ذکر کرد دار قطنی در علل ازین طریق وگفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوے و وی
کلام عبدالملک بن سعد بن الجرست انتهی **فصل در بیان علاج درد چشم** حضرت رسالت پناه
صلے اللہ علیه وآله وسلم درد چشم را دوا السکون و آسایش و راحت فرمودی و امیر المومنین علی را در حالت
درد چشم از رطب منع فرمود و ہر گاه که یکے از امہات مومنین را چشم درد کردے با وے نزدیک نشدی
تا شفا یافتے اجتناب و احتمائے مردصاحب رمد جماع را امرے مقررست نزد اطبا و مضرست بآن زیرا که
سبب اثارت بخارست و موجب ضعف اعصاب و دماغ ست اما ازان را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی
سکون و آسایش و راحت ست یا بجهت دیگر این بر تقدیریست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر
مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف همچنین بود و طبا و
طبعا واللہ اعلم **فصل در علاج خدر** دواے خدر بآب سرد فرمودے خدر بفتح خائے معجمه
و دال مهمله علتے ست که حادث میشود در حس لمس و موجب نقصان وے میگردد یا از جهت بردی که احداث
میکند غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث مے شود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلاً یا از جهت
غلظ جوہر عصب یا از جهت سده از ہر خلطے که باشد یا بسبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن
چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج ولقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضوست
با دہان و اضمده و استعمال تریاق و مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکورست و مراد درینجا بعض انواع
وی خواہد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعے در راه بدرختے رسیدند و ندانسته از ان درخت تناول کردند
بر جائے فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود قرّسوا الماء فی الشنان
وصبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنے سرد کنید آب را در خیکها و برایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر
واقامت یعنے مراد باذانین اینجا اذان واقامت ست بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است
وتعیین وقت فجر غالباً بالقرینه تبریدست واللہ اعلم و این از افضل معالجات ست و ظاہر حکمت دران آنست
که بریختن آب سرد با نسداد مسامات حرارت در درون محتقن گردد و سبب حدوث حس وجود آن شود واللہ اعلم
فصل در اصلاح طعام و شراب که مگس دران افتد میفرمود مگس را تمام دران طعام و شراب فرو برید چه
در یک پروے زہر است و در دیگرے تریاک و مگس پر زہر آلوده را مقدم میدارد و اینست مضمون حدیثے که
ابو ہریره روایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء وفی الآخر شفاء
ازین حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پروے درد ست و در پر دیگر شفا و تقدیم پر زہر بر پر شفا از حدیث دیگر

معلوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید فانه لا تقدم اسم او یوحر الشفاء و درین حدیث
دو امرست یکی فقهی و دیگر طبی اما فقهی دال ست بر آنکه اگر مگس در آبی یا در مایعی یعنی امری سیال مثل سرکه شوربا و جز آن
افتد و بمیرد آن را نجس نکند و این قول جمهور علماست و مذهب امام ابوحنیفه نیز همین ست و اما امر طبی در دفع ضرر
اشیا سمیه با ضداد زیرا که مگس چون در طعام یا شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاحی که دارد که آن پر زهر آلود
بکند آنرا مقدم دارد لاجرم فرموده تا ماده سمیت او را باده تریاقیت مقابل کند تا ضرر وی دفع شود **فصل**
در تبرات بذیره علاج میفرمود بثره عبارت ست از خراج کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن خروج میکند و ذریره
دوای ست هندی که از قصب الذریره بیرون می آید عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم قالت
دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم و قد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیها بعضی
از ازواج مطهره گفته که در آمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بمن نزد تو ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه آنرا برین بثره و تو ای و بخوان این دعا
اللهم مصغر الکبیر و مکبر الصغیر صغر ما بی و اگر بر کسی ورمی بود وی امر کردی بشگافتن آن عن علی قال دخلت
مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی رجل یعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله بهذه غدة قال بطوا عنه قال علی
و ما برحت عنه حتی بطت و النبی صلی الله علیه وآله وسلم شاهد امیر المومنین علی گفت در آمدم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بر مردی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی آمده بود در پشت آنمرد ورمی بود
گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده که در جسد باشد که ماده وی شحم ست و قطعه سخت
که میان عصب افتد فرمود بشگافید آنرا و گفت علی نرفتم من از انجا تا آنکه شگافته شد آن غده و رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بود و یکبار دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کسی را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشگافت
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل ینفع الطب آیا فائده میکند طبیبی کردن و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آن کسی که فرستاده هست درد را فرستاده است شفا را در آنچه
خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی بهر درد دوای پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و مشیت وی **فصل در بیان
شاد نمودن مریض** و گاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد گینید و اندوه از وی دفع کنید
ابوسعید خدری روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا و هو یطیب نفس
المریض چون در آئید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که ان شاء الله تعالی عمر تو
بسیار ست و اجل تو ممتد اندوه مخور زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزی را از تقدیر الٰهی و خوش میکند نفس بیمار را
و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیر
غیر منخول یعنی ناپخته سازند و گاهی قدری از عسل نیز بآن همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در
قوام و رقت مثل شیر باشد و از جهت آنرا تلبینه که از لبن ماخوذست خوانند و آنرا حکم ماء الشعیرست که عمده
اطباست در معالجه اکثر امراض عن عائشة رضی الله عنها انها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لذلک النساء از عائشه
آمده است که چون میمرد از خویشان او کسی جمع می شدند بجهت آن زنان ثم یفرقن الی اهلهن پس متفرق

سیرشوند و میرفتند بجا نہاد اہلخانہاے خود امرت ببرمتہ تلبینۃ فطبخت حکم میکرد عائشہؓ بہ پختن دیگے از تلبینہ پس پختہ میشد تلبینہ وصنعت ثرید اثم صبت التلبینۃ علیہ ومیساخت عائشہؓ اشکنہ پستر میریخت تلبینہ را بران اشکنہ ثم قالت کلن منہا پستر میفرمود بخورید ازین تلبینہ کہ ریختہ شدہ است بر اشکنہ فانی سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول التلبینۃ مجمۃ لفؤاد المریض وتذہب ببعض الحزن زیراکہ من شنیدہ ام رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم راکہ میفرمود خوردن تلبینہ راحت دہندہ است مر دل بیمار را ومیبرد از دل غم و اندوہ را ودر حدیثے دیگر آمدہ علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید برخود دشمن نفع کنندہ راکہ تلبین است دشمن یا باعتبار آنکہ دوا مبغوض ومکروہ است نزد طبع وشہوت نفس دران نہ ولیکن نافع ست در دفع مرض واندوہ ودوست داشتہ شدہ است ازینجہت یا باعتبار آنکہ این طعام در مذاق طبع چندان خوش آیندہ نیست وخوش ولذیذ نہ اما باید خورد برای نفع ودفع کراہت مرض را ہم در حدیث عائشہؓ ثابت شدہ کہ گفت کان رسول اللہ بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قیل لہ ان فلانا وجع لایطعم الطعام وقتیکہ گفتہ میشد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم راکہ فلان کس دردناک ست نمیخورد طعام را فقال علیکم بالتلبینۃ فحسوہ ایاہا لازم گیرید تلبینہ وبنوشانید اورا وکان یقول والذے نفسے بیدہ انہا تغسل بطن احدکم کما تغسل احدکم وجہہا من الوسخ ومیفرمود سوگند بپروردگار کہ تلبینہ میشوید وصاف میگرداند از آلایش شکم یکے از شمارا چنانچہ میشوید یکے از زنان شما روے خود را از چرک وتخصیص شستن روے زنان بجہت آن خواہد بود کہ مبالغہ زنان در شستن وشوے روے از چرک بیشتر از مردان ست **فصل در علاج**

زہر در خیبر زنے گوسفند بریان بزہر آلودہ کرد وپیش رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد از ان تناول فرمود گوسفند بریان بنطق آمد کہ زیادہ ازین از من مخور کہ زہر آلودہ ام آن زن را طلب کرد وگفت چرا چنین کردے گفت اگر پیغمبرے ترا زیان نرسد وآنکہ چند لقمہ بخورد وبعد از ان خبر دار شد براے ظہور معجزہ بود ویکے از صحابہ کہ خوردہ بود بمرد درین نیز ظہور امتیاز واعجاز بود ودر روایت آمدہ کہ آن زن را بقصاص آن صحابی بکشتند ودران حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زہر آن گوسفند کارگر نیفتاد واما بے تاثیرے نبود پس حجامت کرد بین الکتفین در سہ موضع وامر کرد دیگران را تا حجامت کنند و بعد از ان سہ سال بزیست زیراکہ غزوہ خیبر در سال ہفتم بود ودہم سال فرمودے کہ ہمیشہ الم لقمہ کہ در خیبر خوردم مے یابم تا سال وفات رسید فرمود مازلت اجد من الاکلۃ التے اکلت من الشاۃ یوم خیبر حتی کان ہذا اوان انقطاع الابہر یعنی فتوفی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شہیدا فرمود ہمیشہ مے یافتم از ان لقمہ کہ خوردہ بودم از گوسفند زہر آلودہ روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سینہ من از ان پس وفات یافت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شہید وحکمت الٰہی در بقاے اثر آن تا وقت موت شریف این بود ومعالجہ زہر بر دو نوع ست یکے باستفراغات کہ مجموع آن پنج قسم ست چنانکہ بیاید دوم بادویہ کہ معارض زہر باشد بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دو نوع ست یا بکیفیت چنانکہ داروے گرم در دفع برودت وسرد در دفع حرارت مثلاً یا بخاصیت ست چنانکہ بعض تریاقہا کہ اصلاً کیفیت آنہا معلوم نیست ولیکن

خاصیت وے چنین واقع شده است که دفع زهر میکند وتاثیر آن دران معلوم ست قطعاً ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهر مهره که میباشد ودر ادویه مثل این بسیارست وهرکه دوا میباید باید که مبادرت نماید باستفراغ واقوی انواع استفراغ حجامت ست وازینجا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اختیار کرد والله اعلم

فصل در علاج سحر

چون یهود سحر کردند در ذات مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر در ذات حضرت مقدس آن بود که مقررست که سحر در ساحر تصرف وتاثیر نکند وچون یهود نامسعود ودیگر مشرکان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نسبت بسحر میکردند حق سبحانه وتعالی بتاثیر سحر در وے نزاهت ساخت عزت وکمال وے را ازین نسبت اظهار کرد وکذب دعوی وبطلان اتهام ایشان را وانمود وبالجمله چون ذات مقدس وے از سحر یهود بیمار فرمود تا بر سر مبارک وی حجامت کردند وکسیکه از دین وایمان حظے ندارد ویرا نسبته این علاج را انکار میکنند ومیگویند که حجامت قسمے از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد ودفع وے چگونه کند واگر از کفار اطبا چون جالینوس وارسطاطالیس نقل کردندے البته آنکس بجهت زندیقے که در باطن دارد انکار نکردے وگفتی چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بوجهے وحکمتی نخواهد بود وبعد ازان اشارت کرد بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر بقول خود که گفت وچون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود ودر قواے دماغیه تاثیر کرده چنانکه تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده میشمرد واین تصرف ست از ساحر در طبیعت وماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد ومزاج آن از طبیعت اصلے برگشت زیراکه سحر مرکب ست از تاثیرات ارواح خبیثه از جن وشیاطین وخباثت نفوس شریرے وانفعال قواے طبیعیه بدنیه ازان تاثیرات وبالجمله چون تاثیر سحر در مبادی روح حیوانی ست که ماده آن دمی ست که بعد از انضمام آن در تجویف قلب بخارے لطیف بیرون دماغ متصاعد گشته حامل قواے دماغیه میگردد وبتاثیر وتصرف سحر مزاج آن محل متضرر وخارج از طبیعت اصلی میگردد استعمال حجامت در محلے که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت ونهایت حسن معالجت ست ومتبادر انکار آن از جهل بصناعت طب وعدم درک حکمت وخواص اشیاست واز جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویه ربانی الهی ست از آیات وادعیه [?] دعوات که ابطال آن میکنند وچندانکه تاثیر آنها بقوت همت وتصرف وتوجه وطهارت ویقین ایمانی اقوی بود ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چون معوذتین منزل شد فی الحال سحر بکلی باطل شد بدانکه در احادیث صحیحه ثابت شده که آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سحر کردند وتاثیر آن در ذات شریف وی ظاهر شده از عروض نسیان وتخیل وضعف قوت جماع وامثال آن ووقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه سادسه ومدت بقاے این عارضه بقولے چهل روز ودر روایتی شش ماه ودر روایتی یکسال بوده غالباً شور وقوت آن چهل روز بوده ووجود آثار وبقایاے آن از اول تا آخر تا مدت مدید با امتداد کشیده والله اعلم تا شبے نزد عائشه رض بود دعا کرد وبسیار کرد وبستر گفت یا عائشه آیا آگاه هستی تو بانکه آگاهانیده شد مرا یعنی بانکه حق تعالے فتوے داد مرا در انچه استفتا کردم از وے اجابت کرد انچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد ونشست یکے ازان دو نزد سر من ودیگرے نزدیک پاهاے من وگفت یکے ازان دو مرد مر صاحب خود را چه حال ست این مرد را ووجع وے از چیست گفت مطبوب ست یعنی مسحور وطب بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را

گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاطه مشط بضم میم شانه و مشاطه بضم موهای که
می افتد از سر بریش بشانه کردن و در روایتی شگوفه نخل نر گفت آنرا کجا پنهان کرده اند گفت در بیر ذروان نام چاهیست
که در انجا بود و در روایتی اروان بالف و گفته اند که این صحیح ترست پس رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
با چندی از صحابه بران چاه و فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا و آب وی سرخ بود گویا حنا آب تر کرده بهم
و نخلهای او گویا رؤس شیاطین پس بر آوردند از وی آن سحر را چنین آمده در صحیحین و در روایتی
از بخاری آمده که عائشه گفت چرا افاش نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم
شر را و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی بسند ضعیف آمده که در انجا وتری یعنی زه کمان را یافتند که
در وی یازده گره بود و فرود آمد سورة الفلق والناس بر آیتی که میخواندند گرهی ازان گشاده میشد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی وعمار را برای استخراج سحر ازان
چاه پس یافتند یازده گره را و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی پس یافت طلعه نخل را
در وی تمثال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از موم ساخته و دران تمثال سوزنها خلانیده و رشته
در وی یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین بهر آیتی که میخواندند گرهی گشاده میگشت و هر سوزنی
که میکشیدند المی تسکین مییافت بعد از بر آمدن آن راحتی پدید میشد والله اعلم **فصل** در معالجه
بدن آنگاهی معالجه بدن بقی فرمودی عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قاء فتوضأ فلقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین است
از ابی الدرداء روایت کرده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قی کرد پس ازان وضو ساخت گفت معدان
بعد ازان ملاقات کردم ثوبان را که مولای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در سفر و حضر تا آخر عمر
در خدمت بود و ذکر کردم با وی آنچه ابو الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریخته بودم
آب وضو را برای وی وقی یکی از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات
و آن پنج اسهال است و قی و اخراج دم و خروج ابخره و عرق و سنت بر هر پنج وارد شده چنانچه یاد
کردیم پوشیده نماند که خروج ابخره و عرق را صریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که مذکور شده
بوده باشد **فصل** اگر کسی معالجه کردی و طب ندانستی او را تضمین فرمودی عن عمرو بن العاص
یرفعه من تطبب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسی را بی آنکه طبیب باشد
و در انا الطبیب وی ضامن ست و علما را اتفاقست که هر که بنادانی طبیبی کند و مریض را هلاک کند یا عضوی
از اعضای او را یا مال او را تلف کند بروی ضمان لازم آید و اگر دو طبیب بودی ارشاد نمودی با آنکه
در طب حاذق ترست امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله
مردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جرح فاحتقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت
وی وان الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه و آن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمارست از برای
علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

قال لهما ایکما اطب گفت زید بن اسلم که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر آن دو مرد را کدام یکی از شما
طبیب تر و حاذق تر ست یعنی هر کدام که حاذق تر ست و داناتر علاج بکنید فقالا أوَفی الطب خیر یا رسول الله
پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تفاوت و تفاضل در طب و بودن یکی بهتر و
نافع تر از دیگرے فهمیدند پرسیدند آیا در طب نفعے و خیرے هست در نفس الامر و امرے صحیح و مفید هست تا
فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر که فرستاده است درد را
همان کس فرستاده است دوا را یعنی هر دو بتقدیر الٰهی ست و پیدا کننده و تاثیر بخشنده حق ست سبحانه وتعالی

فصل در پرهیز

پرهیز فرمودے حضرت نبوے صلی الله علیه وآله وسلم از معاشرت ارباب امراض متعدیه
که از مصاحبت بدیگر تجاوز کند و برسد چنانکه جذام و جرب و مانند آن و چون بحکم خاصیت احتمال عدوی و تجاوز
دارد از معاشرت و مخالطت ارباب آن پرهیز کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی هریره مرفوع ست که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچه میگریزے از شیر
تا بتو نرسد و ترا هلاک نکند و در حدیث جابر صحیح ست انه کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک
فارجع مردے از ثقیف برای بیعت اسلام بحضرت آمده بود که مجذوم بود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
او را بخود نه طلبیده و دست وے را در دست خود نگرفت و فرمود بیعت کردیم ترا با تو در قصد و نیت دست گرفتن حاجت
نیست برگرد و نزد ما مباش و در حدیث ابن عباس مرفوع ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا تدیموا
النظر الی المجذومین بسیار نظر نکنید بجانب مجذومان که مکروه است و ناخوش آینده و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال
دارد که نا طلبیدن آن ثقفی مجذوم در حضور و همچنین نهی از ادامت نظر بجهت آن بود تا وے محجوب و محزون نماید
و ایذا نکشد والله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در آنست که مراد همان معنی اول که ناظر در اتقا و اجتناب ست
و در حدیث دیگر آمده کلم المجذوم وبینک وبینه قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم از دور از اقل آنکه میان تو و
میان او مسافت یک نیزه دارے بود یا دو نیزه دارے و جذام مرضے خبیث ست باعتبار اهلاک و تغیر و تقبیح
هیات و صورت و احتمال تجاوز و رسیدن بغیر که از انتشار سودا که متولد از خون فاسد و احتراق اوست در همه بدن
پیدا مے آید و مزاج اعضا تباه میشود و شکل اعضا و هیات آن متغیر میگردد و این احادیث و مانند آن ناظر
در جانب اتقا و پرهیز ست از مجذوم و در احادیث دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با مجذوم
طعام خورد و دست وے را در کاسه خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله وتوکلا علیه بخور بنام خدا اعتماد و توکل کننده
من در خوردن با تو بر خدا و حدیث لا عدوی ولا طیرة نیز ناظر در عدم اجتناب و احتراز است یعنی سرایت که تجاوز مرض و
رسیدن آن از یکی بدیگری نمی باشد و فال بد که از طیور و مانند آن میگیرند و شوم می شمارند هیچ چیزی نیست و باطل ست
و در حدیث دیگر آمده که شترے بود گرگین در میان شتران عرض کردند بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این را
در میان نه نهند که جرب از وے بدیگران سرایت خواهد کرد فرمود این را که جرب رسیده هست از کجا رسیده است
یعنی این چیزے نیست همه بتقدیر پروردگار تعالی ست پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند
و احادیث دیگر که بر خلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نماید جواب ازین میگویند که اصل عدم عدوی و

وعدم اجتناب و احترازست وہمه بتقدیر اوست ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسے را امرے
بتقدیر الٰہی برسد مبادا تصور آن کند که عدوے حق ست و در دام شرک خفی بیفتد پس امر بفرار از مجذوم و نہی
از قرب و مصاحبت او از ینجہت ست نه از جهت احتمال عدوے و رسیدن آن بعلت مصاحبت و اگر کسی را
یقین بتقدیر الٰہی کامل بود و این تصور و توہم نبود اجتناب در حق وے لازم نبود و برین جواب راجح
و معمول حدیث لا عدوے بود و حدیث فرار غیر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب را ترجیح کرده و امر بدان
برای استحباب داشته چنانکه گفت و بعض جواب میگویند که امر باجتناب از مجذوم بطریق استحباب ست
و اختیار و ارشاد نه برای ایجاب و الزام و مواکلة المجذوم از برای بیان جواز فعل و اعلام بآنکه این حرام
نیست و امر باجتناب برای وجوب نه و بعض میگویند که حدیث لاعدوی عام ست ولیکن کلیه نیست مخصوص
بغیر جذام و امثال آن و اینها مستثنے و خارج اند از آن کلیه و شاید که حق تعالی درینها خاصیتے و تاثیری نهاده باشد
در عدوے چنانکه از حدیث نفے تشاؤم امراة و فرس و دار مستثنے ست نزد بعض و جواب تحقیقی این ست که
بدان اشارت کرد بقول خود که گفت و بعض در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومی را خطاب کرد
بانچه لائق و فراخور حال وے بود پس یکیکه قوت ایمان و توکل وے بغایت بود و از مخالطت و معاشرت
ایشان ضررے نیست و وے مامور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا که قوت ایمان وے قوت عدوی را
دافع ست و اما ضعفا را باحتیاط و احتراز فرمود و خود هر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کنند بوی از قوی
بطریقه توکل اخذ کند و ضعیف بطریقه تحفظ فصل در تحریم تداوے بمحرمات از تداوے بمحرمات منع
فرموده ابو درداء روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله انزل الداء والدواء
و جعل لکل داء دواء فتداووا ولا تداووا بالمحرم خدای تعالی فرستاد درد را و دارو را و بهر درد دوائے
پیدا کرد پس دوا بکنید ولیکن بامرے که آنرا حرام گردانیده است نکنید و ابن مسعود روایت کرد ان الله
لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم و طارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نہی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود لیس بدواء
ولکنه داء یعنی خمر خوردن برای دوای بدن میسازی ولیکن وی در حقیقت درد ست که بدن تو ضرر دارد
و ظاهر آنست که مراد درد بدن ست و سبب شفای آن نیست چنانچه از احادیث دیگر ظاهر ست و محققین
اطبای اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان خمر فرموده ومنافع للناس مراد منفعت بدن و صحت
وے نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت ست که بتناول آن پیدا میشود و در آخر مضر ست ببدن و مهلک
ست چنانکه از حال اهل ادمان ظاهر میگردد و در لفظے دیگر در سنن ابی داؤد و در ترمذی ست عن طارق قلت
یا رسول الله ان بارضنا اعنابا نعتصرها و نشرب منها قال لا طارق بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشت
که در زمین ما انگور بسیار ست عصر میکنیم آنرا یعنی خمر میسازیم و مینوشیم آنرا فرمود ننوشید که حرام ست
فراجعته قلت انا نستشفی للمریض پس باز گفتم که ما بدان طلب شفای مریض میکنیم و باین قصد مینوشیم قال ان ذلک
لیس بشفاء ولکنه داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت و درد ست این پرسیدن طارق اگر پیش از علم بتحریم خمر
خود درست ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تنبیه کرد بر تحریم آن که بموجب نص قرآنی ست

واگر بعد از تحریم بود بجهت توهم حل آن باشد برائے شفا فرمود آن نیز جائز نیست قاله‌م ودر سنن نسائی مروی ست
که طبیبی ذکر کرد که در دارو ضفدع بکار می‌آید او را نهی فرمود از قتل ضفدع و بکار بردن آن در دارو و در حدیث
دیگر ثابت شده من تداوی بالخمر فلا شفاه الله کسیکه تداوی کند بخمر شفا ندهد او را خدای تعالی دعاست
یا خبر والله اعلم **فصل** در علاج قمل تراشیدن سر فرموده تا مسام ابخره منفتح شود و تصاعد کند و ماده
قمل از آن متولد نشود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قمل فرموده و از بعض شروح موجز
تخصیص آن بنوعے خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل** در معالجه بادویه روحانیه ربانیه و ادویه مرکبه
از آن و از طبیعیه بدانکه شفائے اعم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود + وننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین + و کلمه من درینجا بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفاست از امراض روحانیه
و جسمانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل ست بر بیان
معالجات و ارشاد بطریق ازاله آنها بر وجه اتم و اکمل و آداب دین او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک
و تیمن بقرأت وی نافع ست در بسیار از امراض و بلایا و قریل و دافع ست مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستشف
بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دواء لکل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة الکتاب مجرب اکابرست
و نیز در بعض ادعیه ماثوره آمده است و ان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء صدری و باید دانست که آیات و اذکار
و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست و لیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت
فاعل و تاثیر وے شرط ست و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و همت فاعل ست یا از جهة عدم قبول محل
منفعل یا درینجا مانعے قوے ست که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر
آمده و این در ادویه حسیه نیز پیداست و عدم تاثیر آن گاہے از جهت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را و گاهی
از جهت وجود مانع از رسیدن اثر دواست بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بالقبول تمام انتفاع بدن نیز بحسب
قبول بود و همچنین قلب چون رقیه و تعاویذ را بگیرد بالقبول تام و همت قوی تاثیر کند در ازاله علت و همچنین دعا که
صدق توجه و حضور قلب در وے نیز معتبرست و عدم اجابت وے گاہے بجهت ضعف نفس دعاست که مرضی
و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا بحضور تام
و توجه کمال و گاہے از جهت وجود مانع ست از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و رقیه بمعوذات و
غیر آن از اسمائے الهی طب روحانی ست اگر جاری شود بر لسان ابرار و اتقیا بتوجه تام و همت تمام و لیکن
چون وجود این نوع عزیز و نادرست مردم دست بطب جسمانی زده از آن خارج و غافل نشستند و بتحقیق اجماع
کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات وے تعالی باشد و بزبان عربی
باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود باعتقاد آنکه مؤثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث
عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب
فرمود عرض کنید رقیهاے خود را بر من اگر در آن شرکے نشود باکے نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر
آمده که نهی کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقی پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برائے

عقرب میکردیم وآن رقیه را بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عرض کردند فرمود ما نمے بینیم باکے بکنید وتا توانید نفع رسانید
برادر خود را وتمسک کردند قومے باین عموم وتجویز کردند ہر رقیہ را کہ مجرب شدہ است منفعت وے اگرچہ معنے
آن معلوم نباشد ولیکن احتیاط درانست کہ بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داؤد
وابن ماجہ آمدہ وتصحیح کردہ آنرا حاکم از ابن مسعودؓ کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ رقی وتمائم
وتولہ شرک ست وتمائم جمع تمیمہ است وآن حرزہ یا قلادہ کہ در گردن بیاویزند وآن را در جاہلیت براے دفع
آفات میکردند وتولہ بکسر مثناۃ وبفتح واو ولام چیزے ست کہ زنان براے جلب محبت مردان میکردند واین نوعے
از سحر ست واز زینب امراۃ عبد اللہ بن مسعود آوردہ اند کہ گفت دید عبد اللہ در گردن من رشتہ را گفت این
چیست گفتم خیطے ست کہ افسون کردہ شدہ است براے من در روے پس بگرفت آنرا وپارہ کرد وگفت
شما اے آل عبد اللہ بے نیازید از شرک ومحتاج نایید بآن شنیدم من رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ گفت رقی وتمائم وتولہ شرک ست گفتم چرا اینچنین گوئے بود چشم من کہ بیرون می افتاد از غایت وجع
وے انداخت چرک را واشک را پس بفلان یہودے رفتم ووے افسون بخواند وہمہ درد برفت وآرام
یافتم گفت عبد اللہ این دردے کہ در چشم تو بود عمل شیطان بود کہ در چشم تو تصرف میکرد وچون خواندہ شد افسون
باز داشت آنرا ولازم بود ترا کہ میگفتے چنانچہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میگفت اذہب الباس رب الناس
واشف انت الشافی لاشفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواہ ابوداؤد وجز اینہا را از شرک بجہت آن داشت
کہ اہل جاہلیت اعتقاد موثریت بآن داشتند وبغیر نام خدا وند تعالے میکردند پس آنچہ بنام خدا وکلام وے باشد
در حکم وے داخل نباشد وچگونہ داخل بود کہ وارد شدہ دران احادیث واخبار صحیحہ چنانکہ بیاید وبعض گفتہ اند
کہ نہی ازان رقی ست کہ استعمال میکنند اہل عزائم ومدعیان تسخیر جن وے آرند با مور مشتبہ مرکبہ از حق وباطل و
جمع میکنند با ذکر خدا واسماے وتعالے اسماے شیاطین وذکر ایشان را واستعانت میکنند از ایشان و
گفتہ اند کہ جن از جہت عداوتے کہ بالطبع با انسان دارند باین علاقہ با شیاطین دوستند وچون خواندہ شود
عزائم باسماے شیاطین اجابت میکنند آنرا وبیرون میروند از جاے خود وہمچنین لدیغ چون آن نیز گاہے
اثر جن میباشد بتمثل وے بصورت مار ہرگاہ رقیہ خواندہ شود باسماء شیاطین سیلان میکنند سموم آن از
بدن انسان از ینجہت مکروہ است رقیہ کہ بذکر اللہ واسماء صفات وی خاصۃ نبود وبالجملہ اجماع دارند علماے امت
بر کراہت رقیہ بغیر کتاب اللہ واسماء صفات وے وابن وہب از امام مالک نقل کردہ است کراہت رقیہ
بحدید وملح وعقد خیط وخاتم سلیمان کہ مینویسند وگفت کہ نبود اینہا امر قدیم در اسلام واللہ اعلم وآن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم میفرمود کہ العین حق ولو کان شئے سابق القدر لسبقتہ العین تاثیر عین یعنے چشم زخم وکار کردن آن
حق وثابت ست در نفس الامر وحق تعالے این خاصیت در بعض نفوس نہادہ است چنانچہ در سحر واگر چیزے بودے
کہ پیش دستی وغلبہ میکرد قضا وقدر را ہر آئنہ سبقت میکرد آنرا عین واین مبالغہ است در تاثیر عین ودر حدیث است
میفرمود کہ افسون کنید از چشم زخم واز حمہ یعنے نیش عقرب واز نملہ یعنی ریشہا کہ بر پہلوہا ظاہر شود چنانکہ بیاید
مالک روایت کرد کہ عامر بن ربیعہ سہل بن حنیف را دید کہ غسل میکرد ودر حسن بدن او تامل کرد وگفت واللہ کہ

من مثل این پوستی ندیده‌ام در مردان و نه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر در آمد خبر نزد رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم رسید بر عامر خشم گرفت و گفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه
ورکبتیه و اطراف رجلیه و داخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتی فراح سهل مع الناس لیس
به باس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله فیه چون در نظر تو خوب آمد پس امر فرمود
تا اطراف و یرا یعنی اعضای عامر را که در حدیث مذکور اند بشویند و بر وی یعنی بر سهل بن حنیف بریزند چنان
کردند در ساعت نیکو شد و کیفیت شستن را زهری بیان کرده که عاین را بفرمایند که دست راست در قدح آ
کند و یک کف بردارد و مضمضه کند و در آن قدح ریزد و یک کف را بردارد و روی را در قدح بشوید باز دست چپ را
در قدح برد و آب بردارد و بر زانوی چپ ریزد این چنین ست در نسخ متن و در مواهب لدنیه بعد از شستن
روی در قدح گفته که پیشتر در آرد دست چپ و بریزد بر دست راست پیشتر در آرد دست راست را و بریزد بر دست
چپ پیشتر در آرد دست چپ پس بریزد بر مرفق ایمن پیشتر در آرد دست راست را و بریزد بر مرفق ایسر پیشتر در آرد
دست چپ را پس بریزد بر قدم راست پیشتر در آرد دست راست را پس بریزد بر قدم چپ پیشتر در آرد دست چپ را
و بریزد بر زانوی راست پیشتر در آرد دست راست را و بریزد بر زانوی چپ پیشتر بشوید داخلهٔ ازار را و این
موافق و مناسب ست غسل این اشیا را که مذکور اند در حدیث و غالباً از قلم کاتب در متن ابهام افتاده است
و یا آن درون ازار بشوید و در داخلهٔ ازار دو قول ست یکی آنکه مراد فرج ست دوم آنکه مراد طرف ازار است آنکه
به بدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض که یا مراد جسد اوست که متصل با زار است
و بعض گفته اند سرین ست که مقعد ازار ست و بخط شیخ سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت ست از ثوبی
که متصل ست بجلد کذا فی المواهب و قدح را بر زمین ننهد و آن آب را از طرف پس با سر بر معیون ریزند و این معانی
ممکن نیست درک وی از جانب عقل و عاجز ست وی در دریافت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند
متشرعی او را باید گفت که بگوید الله و رسوله اعلم و حال آنکه تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق کرده معاینه
و اگر متفلسف توقف کند رد بر وی ظاهر تر ست چه نزد فلاسفه دوا گاهی فعل بقوت خود کند و گاهی بخاصیت و کسانی
آن ممکن نه گویند مقتضای صورت نوعیه چنین واقع شده گو این نیز ازین قبیل باشد و در خانهٔ ام سلمه کنیزکی را
دید که بر وی اثر نظر جن ست و در لفظ صحیحین همچنین ست که جاریه دید که در روی وی سفعه ست یعنی صفرتا
فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسون بخوانید برای این کنیزک که بوی نظره است یعنی نظر کرده است
جن و آسیب رسانیده است ازینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر
ایشان تیزتر از سنان ست و بعضی از شراح نظر با مردو ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که
در خانهٔ ام سلمه در آمد و در وی کودکی بود گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و در سنن
ابی داود ست از سهل بن حنیف که گفته بر آبی گذشتم در آنجا رفتم و غسل کردم مرا تب گرفت خبر رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم رسید فقال مروا ابا ثابت یتعوذ امر کنید ابا ثابت را که کنیت سهل بن حنیف ست تا تعوذ کند قال
فقلت گفت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی صالحة آیا افسونها صلاحیت علاج و دفع علت بدارد فقال

لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة والنفس العین والحمة کل ذی سم فرمود صلاحیت دارد ولیکن افسون نیست مگر
در نفس که مراد بآن عین و چشم زخم است واین تسمیه بجهت حیفت از عین بود و در حمه که مراد بآن نیش زهر دار است
از عقرب ومانند آن و در لدغه که گزیدن است بدندان چنانچه مار ومانند آن و حال حصر بعد ازین معلوم گردد کنون
مصنف خواسته که بعض رقیها که ماثور است ذکر کند پس گفت وبزرگترین رقیها قراءت فاتحه است و قراءة معوذتین
و آیة الکرسی و تعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده ازانجمله اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ
ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن
اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن وازانجمله اعوذ بکلمات الله التامات
من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون وازانجمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم و
بکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف
وعدک سبحانک وبحمدک وازانجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی
لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر کل ذی شر
لا اطیق شره ومن شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم وازانجمله اللهم انت ربی لا اله الا
انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله
علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان
وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وازانجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله
کل شیء واعتصمت بربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله
ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت
کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو
علیه توکلت وهو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند وازانجمله رقیه جبرئیل
است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک
ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک وازجمله کلماتیکه دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة
الا بالله است واگر عاین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخم کند وجماعتی از سلف روا داشته اند که آیات قرآن
بنویسند و بشویند بیاشامد مجاهد گوید لا باس ان یکتب القرآن ویغسله ویسقیه المریض باکی نیست که کسی
بنویسد قرآن را وبشوید آنرا وبنوشاند بیمار را اطلاق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر و اسماء صفات
خدا باشد وهو الانسب از ابن عباس مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که بنویسند و
بشویند و بخورانند نقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری که گفت که بیمار شد ولد من به بیماری سخت تا آنکه مشرف شد
بر موت و سخت شد بر من کار وی پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب پس شکایت کردم بحضرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم قصه ولد را فرمود کجائی تو از آیات شفا پس بیدار شدم و تفحص کردم در قرآن آیات شفا را

و یافتم در شش موضع قوله تعالی * ویشف صدور قوم مومنین * وشفاء لما فی الصدور * یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس * وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین * واذا مرضت فهو یشفین * قل هو للذین
آمنوا هدی وشفاء پس نوشتم این آیات را وحل کردم با آب ونوشانیدم اورا آن آب را پس شفا یافت فی الحال
گویا که بند از پاے او کشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه وقاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمه * وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمومنین * اشارت بآیات شفا کرده وسعد چلپی در حاشیه آیات مذکوره را تعیین نموده و حکایت
اسناد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است و رویت وی حق سبحانه را در منام ذکر کرده وقرائت آیات مذکوره را
بر مریض وکتابت آنها را در ظرف چینی وشستن آنها را با آب ونوشانیدن به بیمار آورده واز شیخ تاج الدین سبکی
نقل کرده است که گفت دیدم بسیاری از مشائخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب
حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل را برای بیماران مشاهده نموده است و یکی از رقیهای
چشم زخم آنست که از ابو عبد الله نباجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار ودر میان همراهان شخصی
منسوب بود بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله نباجی را گفت شتر خود را
از شر او نگاه دار نباجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاهبان شد تا نباجی
از منزل غائب شد بمنزل وی آمد ودر شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد وبیفتاد چون نخلی که از بیخ بر کنند چون
نباجی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بر وے بیارید چون عاین را بدید گفت بسم الله حبس
حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور
ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت الناقة لا بأس بها چون نباجی
این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود وشتر تندرست برخاست بدانکه اصابت با عین وتاثیر
چشم زخم امریست ثابت ومحقق ست نزد جمهور علما از اهل حق وحدیث العین حق حجت آنست اگرچه جماعه مبتدعه از اهل
اعتزال ومن یحذو حذوهم آنرا منکر اند چه هر چه محال نبود ونزد عقل جائز باشد ومخبر صادق بدان خبر داده واجبست
اعتقاد آن همچنانچه سائر امور از امور آخرت ومراد بتاثیر آن معنیست که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه
مراد سبب عادیست که حق سبحانه وتعالی نظر عائن را سبب ساخته وضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
وتاثیر وترتب ضرر بارادت وخلق اوست تعالی همچنانچه در سائر اسباب عادیه وتکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که
چگونه است ونقل کرده اند از بعضے از آن جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزی بر وجه
استحسان حرارتی را احساس کنم که از چشم من بر آید وبعضی گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منبعث گردد که
متصل گردد بمعیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ برسد واز بعضی افاعی بوساطت
نظر نیز زهر میرسد وبالجمله بر مثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مانعی که حفظ ووقایه
کند در میان نبود برسد وکارگر افتد واگر مانع در میان بود که عبارت از حرز وتعویذ ودعاست وصول ونفوذ نیابد
واگر سپر سخت وقوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس وهو الحفیظ **فصل** در مجموع امراض
والام باین دعا علاج فرموده که ابو درداء روایت میکند سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اشتکی منکم

تعلیق کسیکہ مریض شود از شما باید کہ بگوید این دعا ربنا اللہ الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمۃ من رحمتک وشفاء من شفائک علی ہذا الوجع چون این دعا را بخوانند فیبرأ باذن اللہ پس بہ شود باذن خدا و در صحیح مسلم ثابت ست کہ جبرئیل علیہ السلام آمد نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وآن حضرت خستگی داشت جبرئیل گفت علیہ السلام بسم اللہ ارقیک من کل داء یوذیک ومن کل نفس وعین بسم اللہ ارقیک واللہ یشفیک ۔ وآنچہ روایت کردیم کہ لا رقیۃ الا من عین او حمۃ مراد آنست کہ لا رقیۃ اولی وانفع منہا فی ذلک یعنی مراد اینجا حصر جواز و شرعیت رقیہ نیست در عین وحمہ زیراکہ رقیہ در جمیع امراض والام مشروع ومسنون ست و در خصوص امراض دیگر غیر عین وحمہ نیز آمدہ ست چنانچہ در حمے وصداع ودرد دندان وامثال آن بلکہ مراد آنست کہ درین دو چیز اولی وانفع ست از دیگر امراض وعلل وپوشیدہ نماند کہ انچہ سابقًا روایت کردیم نفس وحمہ ولدغہ ست وچون مراد بنفس عین ست وحمہ ولدغہ نزدیک بہم اند ودر معنے یک چیز اند مال معنے رقیہ در عین وحمہ باشد پس وبزرگترین رقیہا فاتحۃ الکتاب ست پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خیر الدواء القرآن وفاتحہ از اجل سور قرآن ست ومشتمل بمعانی آن چنانچہ در محل آن بیان کردہ اند وحدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت شد کہ جمعی از صحابہ در سفر قومی را از اہل بادیہ ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاہ بزرگ ایشان را مارے بگزید ایشان از ان نفر یعنی از ان جمع صحابہ ونفر نام جماعۂ است از سہ تا دو واندہ رقیہ خواستند گفتند چون مارا ضیافت نکردید ماشمارا رقیہ نکنیم تا مارا اجرتے نیکو ندہید ہر یک گلہ گوسفند قرار دادند ودر روایتے آمدہ کہ مجموع سی گوسفند بود یکی از ان جماعہ برفت وبروی فاتحۃ الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند واورا از ان حال خبر کردند بآن شخص رقیہ کنندہ بفاتحہ فرمود کہ ترا اعلام کرد کہ فاتحۃ الکتاب رقیہ است نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید واز ان مرا نصیبے دہید درین قول تاکید ومبالغہ است در بودن وی حلال طیب ودر روایتے آمدہ وبخندید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واز ین حدیث معلوم شود کہ گرفتن اجرت واشتراط آن بر رقیہ جائز ست اما بشرطیکہ بقرآن ودعا بود ودر وے فریب وخداع نباشد چنانکہ بخاری از حدیث عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ کہ گفت ابوبکر را غلامے بود کہ بروے خراجے نہادہ بود ووے رضی از خراج وے میخورد روزے آن غلام چیزے آورد وابوبکر رضی از ان بخورد پس گفت آن غلام میدانی کہ این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت کہانت کردہ بودم در جاہلیت مرانسانی را ونبود مرا علم کہانت ولیکن خداع کردم باوی الآن ملاقات کرد مرا وبداد چیزے در اجرت آن وآنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد وے رضی دست خود را در حلق خود وقے کرد ہر چہ در شکم وے بود وحکم تطبب نیز ہمین خواہد بود ودر گزیدن عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبہ مرویست از عبد اللہ بن مسعود رضی کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز میگذارد عقربے در انگشت مبارک او در نماز بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن اللہ العقرب لا تدع نبیا ولا غیرہ لعنت کند خدا تعالی عقرب را نمیگذارد پیغمبر را ونہ غیر پیغمبر را بعد از ان ظرف آب ونمک را طلب کرد وآن انگشت را در آب ونمک نہاد وقل ہو اللہ ومعوذتین میخواند تا الم آن زائل شد ودر سنن ابی داود از شفاء بنت عبد اللہ مرویست کہ گفت دخل علی رسول اللہ صلی اللہ

در گزیدن عقرب

علاج گزیدن

علیه وآله وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و من نزد حفصه بودم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را
افسون نمله را چنانکه تعلیم کرده تو او را خط وکتابت را انما شفا این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود و ازین حدیث
معلوم میشود که تعلیم کتابت مر نساء را مکروه نیست وبعض گفته اند که این از خصائص ازواج مطهره است بحکم لستن
کاحد من النساء و خبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نساء عامه است از جهت خوف ابتلا و افتتان بر ینها و نمله ریشها
که بر پهلو ظاهر میشود و بغایت سوزان است و مریض احساس حرکت نمل میکند و شفا بنت عبد الله وانما در رقیه
میکرد این رنج را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد
وگفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد وگفت بسم الله ضلت
حتی تعود من افواهها ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوبی خوانند و آنرا بسنگی حک کنند
پس که بسرکه حاذق و بر ریش طلا کنند و اما در سائر جراحات و قروح بما لشه روایت میکنند کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اذا اشتکی الانسان وکانت به قرحة او جرح قال باصبعه هکذا ووضع سفیان سبابته علی الارض
ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد و شکایت گاه پیدا میشد یعنی در شکم آید یا می بود یا نکس
ریشی یا جراحتی اشارت میکرد با انگشت مبارک خود همچنین و سفیان ثوری که راوی این حدیث است
برای نمودن کیفیت این اشارت نهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پس تر برداشت انگشت را سفیان
پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا لیشفی سقیمنا باذن
ربنا واین علاجی است سهل و آسان و نافع مرکب از طبیعی والهی چه خاک سرد و خشک است و مجفف رطوبات
قروح و جراحات علی الخصوص در بلاد حاره لا سیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص و تاثیری مخصوص در آن
نهاده اند و سابقا در باب اذکار کلام درین حدیث کرده ایم عثمان ذکر کرد کسی آمد وگفت یا رسول مرا در بدن وجعی
عظیم است از اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم بنه و سه بار بگو بسم الله و هفت بار
بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر و در الم مصائب و دفع آن میفرمود هر که میگوید اللهم اجرنی
فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون باری تعالی او را بدل واجر خیر کرامت کند
چون ابو سلمه که زوج اول ام المومنین ام سلمه است فوت کرد وبغایت مردی نیکو خوش معامله بود و بزرگ بود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود وامر بخواندن فرمود وگفت هر که این دعا در
مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابو سلمه که خواهد بود
که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت تزوج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد

فصل در علاج غم و اندوه و هم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند و غم عبارت است
از آن تنگی و تیرگی که از طریان قبض و اندوه بر دل نشیند مشتق از غمام یعنی ابر که عارض گردد و هم مختص
که از قصد کردن بچیزی و توجه دل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و اندوهگین و پریشان گرداند و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الکریم و در جامع ترمذی ست که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی
یا حی یا قیوم برحمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که چون کاری ویرا اندوهگین کردی نظر سوی
آسمان کردی و گفتی سبحان الله العظیم و چون در دعا اجتهاد نمودی فرمودی یا حی یا قیوم و پیغمبر فرمود دعای
اندوهگین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت و اسماء بنت عمیس را
گفت ترا بیاموزم کلمه چند که در وقت اندوه گوئی گفت آری گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیئا هفت بار و فرمود
هیچ آفریده را هیچ همی و حزنی نرسد و این بگوید الا که ازان خلاص یابد اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی
بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا
من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب همی
و فرمود دعای ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هیچ مسلمانی
نگوید الا که مستجاب شود یکی از انصار را ابو امامه میخواندند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دید در مسجد در غیر وقت
نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت گفت اندوه بسیار و دین بیشمار مرا اینجا آورد فرمود ترا کلماتی بیاموزم که چون
آنرا بخوانی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله گفت چون بامداد و شبانگاه کنی بگو اللهم انی
اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال
گفت چنین کردم اندوه من برفت و دین من وفا شد و فرمود من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا
و من کل ضیق مخرجا و رزقه من حیث لا یحتسب سابقا در فصل اذکار کلامی متعلق باستغفار گذشته است و در
مسند امام احمد ست که چون کاری ویرا صلی الله علیه و آله و سلم تنگ آوردی پناه بنماز بردی و پیغمبر فرمودی
که در جهاد کوشید که دری ست از درهای بهشت دفع اندوه و غم و هم میکند و گاهی میفرمود که هر کرا هموم و
غموم بسیار شود باید که بسیار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و این کنزی ست از کنوز بهشت و در صحیح ابن حبان که
کسی دعا کرد در دعا گفت اللهم انی اسألک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی
به اجاب و اذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی میفرمود بگوید اللهم رب السموات السبع وما اظلت و رب الارضین
وما اقلت و رب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک
و جل ثناؤک و لا اله غیرک و در علاج حریق امر بتکبیر فرمودی و حکمت در اطفای حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق
سبب وی نار ست که ماده شیطان ست که مخلوق ست وی ازو و در وی فساد عام ست که مناسب امر شیطان
و ماده اوست و آتش به طبع طالب علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان ست و کبریای حق قمع میکند
شیطان و فعل او را و نمی ایستد نزد کبریای وی و تعالی شانه هیچ چیز پس چون یاد کرد مومن کبریای حق خاموش شده
بود که نار که ماده شیطان ست و اطفای نار بتکبیر مجرب ست نزد اکثر علما و لقد صدقوا فی ذلک **فصل** در
عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در طعام و شراب پوشیده نماند که سابقا ذکر طعام و شراب آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم کرده و بعضی از احوال درین فصل مکرر آمده و سبب آن بود که همه را در محل واحد ذکر بکنیم فصل

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا آکل متکئا انما اجلس کما
یجلس العبد و آکل کما یاکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه بخورد بنده
این حدیث سابقا مذکور شده است و معنی اتکا نیز معلوم شده و منع کرد و نهی فرمود از آن که کسی بر روی
افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگرچه بر روی نیفتاده باشد هم مکروه است مگر مثل تمره و کاک و نیشکر و
مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردی و این غایت اعتدال و توسط است چه بیشتر از آن
خوردن ضرورت نمیدارد و تفریط و تقلیل در طعام آرد و زیاده بران علامت حرص و شره و تکثیر است و هرگز تنها
نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن و سمک و نه میان لبن و حامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذای
سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی معنی جمع اجتماع
انهاست در معده نه اکل معا یعنی یکی را پیش از هضم شدن دیگری نخوردی و علت در عدم جمع دو غذای متفق در کیفیت
خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب
تنازع و تخالف است چنانکه گفته شد و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطی الهضم و نه میان
مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن
نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشدی اشارت
کرد بانکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام شدید الحرارت است طبرانی در صغیر و اوسط
از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقی از طعام
که میجوشید فرمود خدای تعالی آتش خوردن نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد کنید که در وی
برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردی و از اطعمه که عفونت یافته باشد چون آنکه ماها
و مخللات و ملوحات ثابت نشده که هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه را بضد آن زائل کردی چنانچه
خرما را بروغن و رطب را با قثا خرما چون عفونتی و حرارتی دارد روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه واقع
شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را اطیبین نام کردی همچنین حرارت رطب را برودت
قثا زائل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطیخ را برطب خوردی و
میشکست گرمی یکی را بسردی دیگری و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است
و جواب داده اند که اصفر اگرچه بجهت حلاوت نوعی از گرمی دارد و لیکن نسبت برطب سرد است و در بعض احادیث
خربز بکسر خای معجمه و سکون را و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ اصفر است و در بعض روایات
طبیخ بتقدیم طا بر با واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است در بطیخ و در فضائل بطیخ احادیث آورده اند
که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی و از محمد بن اسلم آرند که وی بطیخ نمیخورد از عدم علم بکیفیت
کیفیت اکل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر آنرا کذا فی المواهب و آب خرمای منقوع که در آب تر کرده باشند
و شیرینی از وی جدا شده را برای هضم طعام آشامیدی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگرچه یک
کف از خرما باشد گویند گرسنه خفتن مضعف بدن است اما برای صاحب ربو مضر و نهی کردی از خسیدن

بعد از اکل که باعث حدوث بخارات وصعود اوست بدماغ ونیز حرکت او مخل ست در هضم ونیز علامت غفلت
وشیوهٔ غافلان ست که خوردن وخفتن کار ایشان ست وموجب قساوت قلب ست چنانکه فرمود چون طعام
خورید بگداخته گردانید آنرا بذکر ونماز ودر عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت گردد چنانکه سابقاً گذشت
ودر مواهب لدنیه از کتاب بدسے نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشا مشئے کند
اگرچه صد خطوه بود وخواب نکند بعد از طعام که بسیے مضر ست واما در شرب شهد را باب سرد آمیخته کردے
وآشامیدے سابقاً گفت که هر روز همچنین کردے معلوم شد که آنرا فوائد بسیار ست وبعض آب شیرین مراد را
که در حدیث کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الماء الحلو البارد واقع شده بهمین آب
ممزوج بعسل حمل کرده اند وظاهر ومختار آنست که مراد بآن ماء عذب ست وچون افضل شیرینها باجماع اهل علم
عسل ست که نتیجه وحیے ست که حق سبحانه وتعالی بنحل کرد چنانچه فرموده واوحی ربک الی النحل الآیة وحمل ابن عباس
بر ذکر وحے در وحی آسمانے وآیت قرآنی بعید ست ومناسب نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از همه شیرینها
دوست داشتی وآب بایت یعنی آنکه شب گذشته بروی دوست داشتی از آب تازه از جهت چون در بستان
ابن التیهان در آمد گفت ان کان عندکم ماء بات فی شنة والا کرعنا اگر آبے ست که شب در خیک خفته است
بیارید واگر نه بدهن از جوے آب خوریم واصل معنی کرع اینست ولیکن مراد بکرع اینجا اغتراف ست بید دو دست
نه حقیقت معنے او که آب بدهن خوردن ست از جوے باشرب بدست دران حالت متعذر بود وضرورت
مود ے شد بکرع والا بے ضرورت اختیار کرع بعید ست والله اعلم ونشسته آب خوردے ومنع کردے
که کسے ایستاده آب خورد ومیفرمود که هر که فراموش کند وآب ایستاده خورد باید که قے کند اما در صحیح ثابت
شده چنانچه در حج یاد کردیم که ایستاده آب زمزم خورد وبعض میگویند که این ناسخ نهی ست وبعض میگویند
مبین ست که نهی برائے تحریم نیست بلکه برائے ارشاد ست وتنزیه واین مبحث نیز سابقاً گذشته است
ودر آنجا گفته که بعض مے گویند که نهی ناسخ انیست وبعض مے گویند که میان حدیث شرب قائماً ونهی
ازان تعارض نیست زیرا که ایستاده از روے ضرورت خورد از جهت تنگی مجال نشستن اما نه صرورت
عادت شریف نه برایستاده خوردن بود ودر شرح ابن الهمام مذکور ست که از ادب ست که بقیهٔ آب
وضو را مستقبل قبله بخورد واگر خواهد نشسته بخورد ودر اثناے سه بار تنفس کردے ومی فرمود انه اروی
وامرأ یعنے سیراب کننده تر ست وگوارا تر وشفا دهنده تر ومراد تنفس در شرب جدا کردن قدح
ست از دهن وتنفس کردن بیرون آن در حدیث آمده ست که آب در سه نفس خوردے در اول
هر نفس بسم الله گفتے ودر آخر الحمد لله وآنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده
مراد بآن تنفس در داخل ظرف ست تا موجب تغیر آب نگردد بجهت بودن متنفس متغیر الفم بسبب
اکل طعام کریه الرائحه یا بعد عهد از مسواک ومضمضه مثلاً ومیفرمود غطوا الاناء واوکوا السقاء
فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا تمر باناء لیس علیه غطاء وسقاء لیس علیه وکاء الا وقع
فیه من ذلک الداء یعنے سر ظرفها بپوشید وسر مشکها به بندید که در هر سال یک شبے ست که

دران شب دباسے افتد بہر ظرف کہ مکشوف باشد یا بسر مشک کہ گشادہ ماند ازان وبا بے بہرہ نمے ماند و در و
دخول میکند وسے افتد دران ظرف یا مشک چیزے ازان وبا و نیز میفرمود کہ آب از ثلمہ قدح خورند یعنی از مکانی
شکستہ و سبب نہی گفتہ اند آنست کہ موضع شکستہ بلب خوب نمی چسپد و آب بر روسے و جامہ میریزد و نیز آن
موضع در غالب چرکین و ناشستہ میباشد و شیر خالص را آشامیدسے و گاہ بآب آمیختہ آشامیدی زیرا کہ
شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد و در بلاد حار خالی از ضررے نبود پس می شکست گرمے او را بسردی آب
و در حدیث ابن التیہان کہ مذکور شدہ آمدہ کہ چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب سرد کہ شب گردہ باشد
درشن طلب داشت وسے آب سرد در قدح ریخت و گوسفندسے را در وسے دوشید و بخدمت آورد پس نوشید
الحدیث و روایت از انس در صحیحین آمدہ کہ گفت دوشیدہ شد برای رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شاتی و آمیختہ
شد باآب پس نوشید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و باقی ماند ازان چیزے و بر دست چپ وی ابوبکر
بود و بر دست راست اعرابیے عمر التماس کرد تا آنرا بابی بکر دہد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا باعرابی
داد کہ بر دست راست وسے بود و فرمود الایمن فالایمن و میفرمود چیزے نیست کہ قائم مقام طعام و شراب
تواند شد جز شیر رواہ الترمذی و نیز روایت کردہ کہ سہ چیز نمے باید رد کرد بالین و سادہ و دہن و در روایتے
طیب مکان دہن آمدہ و خرما را در آب مے انداختند یک شب و گاہے دو شب و گاہی سہ شب میکند
روز دیگر مے آشامید و ہر چہ باقی ماندے از آنچہ سہ شب بروز بران گذشتہ بودے بغلامی دادی و گاہ
فرمودے تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفتے بغلامے دادے و اگر تند و سخت شدی امر بریختن
فرمودے و این بحث در خاتمہ بتفصیل بیاید انشاء اللہ تعالی **فصل** در امر مسکن و منزل اتفاقی نبودی
نہ وے را ونہ اصحاب وے را چہ ایشان را معلوم بود کہ بر ظہر سفر اند لاجرم از منازل بآن مقدار
اکتفا کردندے کہ دفع حر و برد کند و از ولوج و در آمدن دواب و بہائم مانع آید و استتار از عیون بنی آدم
حاصل شود و اگر احیاناً یکے از ایشان را عمارت خانہ محکم و مرصص بودے اما زخرفہ یعنی نقش کردن و
تزئین و تحسین بآب طلا و الوان و تعلیہ یعنی بلند گردانیدن خانہا و توسعہ فراخ گردانیدن خانہ اصلا نبودے
گفتہ اند کہ بلندے خانہ تا سقف ہفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم و یقظہ اما تدبیر نوم
و یقظہ بر اعدل وجوہ بود اول شب در خواب شدے و در اول نیمہ آخر شب بیدار شدے و مسواک
کردے و وضو ساختے و تہجد بر وجہے کہ بیان کردیم بگزاردے لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از
ریاضت حظے تمام داشتے با دفور اجر و کمال عبادت و رعایت توسط و اعتدال و اداسے حقوق نفس و اہل و عیال
و گاہے تمام شب در خواب و بیدارے و وضو نماز گذشتے بیدار میشد و وضو میکرد و نماز میگذارد و بخواب میرفت
باز بیدار میشد و بخواب میرفت نکند و زیادت از قدر محتاج الیہ خواب نکردے و نفس را از قدر محتاج الیہ منع نکردی
و چون قصد خواب کردے بر دست راست خسپیدے و الا ہر آن بذکر مشغول بودے تا چشمان مبارک در خواب
شدے و قید چشمان بجہت آن کرد کہ دل شریف ہرگز در خواب نشدے تنام عینا ی ولا ینام قلبی و بر جامہ ہای
بلند نرم بر ہم نہادہ نخفتندے و بر زمین مجرد مبتوت کردے و گاہ سر بر بالش کہ از چرم بود محشو بلیف خرما

نهادی گاهی بر ساعد مبارک که داخل ست در بیدار خوابی وتیسیر قیام صلی الله علیه وآله وسلم

فصل در حفظ صحت باستعمال بوی خوش

امر فرموده وبسیار بکار داشتی اشارت است بآنکه استعمال بوی خوش سبب
حفظ صحت وانتعاش طبع وتفریح خاطر وتقویت قلب وصحت بدن است ونظر بفرط خاص داشت برای عطر وبوی خوش
وطیب را ازینجا بکار میداشت وهرگز بوی خوش را رد نکردی وفرموده که هرکه بوی خوش بروی عرض کنند
باید که رد نکنند چه بوی وی خوش ست پس رد آن که ناظر در نفرت وکراهت ست خوش نباشد ودران گرانباری
نیست ونه از جهت سنت ونه از جهت حمل وبرداشتن ودر مسند بزار آمده است که فرموده ان الله طیب یحب الطیب
نظیف یحب النظافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنائکم وساحاتکم ولا تشبهوا بالیهود یجمعون الاکباء
معنی وی ترجمه یعنی خدای تعالی طیب است ودوست میدارد طیب را ونظیف است ودوست میدارد نظافت را
وکریم ست ودوست میدارد کرم را وجواد ست ودوست میدارد جود را پس پاکیزه سازید فنا را که پیش درهاست وساحتها
پاک وبی خاشاک دارید ومانند نگردید یهود که در خانها اکباء جمع میکنند واکباء کنس ست وزباله وثابت
شده که فرموده ان لله حقا علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام وان کان له طیب ان یمس منه مر خدای تعالی را
حق ست ثابت بر ذمه هر مسلمان که غسل کند در هر هفت روز یعنی در روز جمعه واگر باشد او را بوی خوش
مس کند باید از وی واستعمال کند آنرا ودر قول وی وان کان له اشارت است بمنع سوال از غیر نهایتش
اگر کسی بدو پیش کند رد نکند ودهن که بد نزد امام ابوحنیفه داخل طیب است ولهذا باستعمال وی در احرام جنایت
شود وتشبیه استعمال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طیب را حکم نور علی نور داشت ومحبت وی مر آنرا
در حقیقت بحکم مجانست ومناسبت ذاتی بود که الطیب یحب الطیب مصداق آنست والطیب الیه ذاتی وی
صلی الله علیه وآله وسلم بحدی بود که تمامه روائح طیبه عالم نتیجه ازان رسند انس گوید نبوئیدم هرگز
هیچ ریحی را ونه مشکی را ونه عنبری ودر روایتی ونه عطری را خوشبوتر از عرق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ونیز
از انس آمده که گفت چون میگذشت آن حضرت براهی از راههای مدینه می یافتند بوی خوش ازان ومیگفتند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین راه گذشته است رواه ابو یعلی والبزار باسناد صحیح ومرویست
از عائشه رض که گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خوبروترین مردم وروشن ترین مردم مثل ماه
شب چهاردهم وبود عرق در روی مبارک وی مانند لؤلؤ وخوشبوتر از مشک اذفر وجابر بن عبد الله میگوید که نگذشتی
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم براهی مگر آنکه شناخته میشد از طیب عرق ونمیگذشت بر هیچ سنگی مگر آنکه سجده میکرد
مر او را رواه البیهقی والدارمی وابونعیم ومسلم روایت کرده از انس رض که گفت در آمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر ما
وقیلوله کرد در خانه ما وعرق کرد وآورد مادر من ام سلیم شیشه را پس میچید عرق را از بدن مبارک ومیگرفت در آن
شیشه پس بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وگفت چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست
یا رسول الله در طیب خود می اندازیم وهو اطیب الطیب وطبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبة بن فرقد سلمی
گفت که وی چهار زن داشت وهر کدام سعی وکوشش مبالغه در طیب میکردند تا از دیگری خوشبوتر باشند
نزد وی ووی یعنی عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد مگر آنکه گاهی مسح میکرد دهن ولحیه خود را وبا آنکه وی

خوشبوتر میبود از ما و ما هر چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم
که سبب آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علت شری که بثور صغار
سرخ است که جوش میزند بدان بدن بیکبارگی و خارش می آرد و ایذا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و علاج طلبیدم پس برهنه کرد بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دست
مبارک خود بر آورد بر پشت و شکم من پس پیدا شد از آن روز این بوی خوش در من و مردی بحضرت وی صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و گفت که تزویج و تجهیز دختر میکنم و چیزی ندارم که وی را بدان مطیب کنم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از عرق خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رائحه طیب می یافتند و خانه ایشان را
بیت المطیبین نام کردند و در بعضی احادیث آمده که گل سرخ از عرق آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیدا شده و چون
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از معراج باز آمد قطره از عرق وی بزمین چکید از آن گل سرخ روئید و ازینجا
فرموده است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که هر که بوی مرا در یابد گو که بوکند گل سرخ را لیکن این احادیث نزد
محدثین باصطلاحی که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات
میدارند و احادیث دیگر آمده در طیب رائحه فضلات وی صلی الله علیه و آله وسلم و آنها نیز همین حکم دارند و این مبحث در خاتمه
بتفصیل بیاید والله اعلم

فصل در حفظ صحت چشم امر فرمودی بمداومت بر اکتحال در وقت خواب و میفرمود که سرمه خوشبوی
هر شب در چشم کنید در سنن ابی داود ثابت شده است امر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالاثمد المروح عند النوم
وقال لیتقه الصائم امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بسرمه خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرهیز کند از سرمه
کسیکه روزه دار است و محرم را نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب رائحه است نه ذات وی و مروح آنست
که بمشک آنرا خوشبوی کنند یا این طریق که آنرا در مشک آب بپرورند یا چیزی از مشک در وی بیندازند و ظاهر
همین است و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر و ینبت الشعر بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر
همزه که سنگیست مشهور روشن میگرداند بصر را و میرویاند پلک چشم را همین معنی در روایت دیگر آمده علیکم
بالاثمد فانه منبتة للشعر مذهبة للقذی مصفاة للبصر حضرت نبوی را صلی الله علیه و آله وسلم سرمه دانی بود
خاص یعنی مخصوص بوی که دیگری در آن شریک نبود و در سفر و حضر همراه بودی و همچنین آئینه همراه
داشتی و در آن جمال شریف را یعنی از دهان و غیره دیدی و آیات کمال صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی
والحق آئینه دیدن او را سزد که مظهر جمال و کمال حق بود تعالی شانه بیت دمی تو آئینه حسن ترا جدائی
نیست * غرض تجلی حسن ست خودنمائی نیست * و چون سرمه کشیدی سه بار در چشم راست کشیدی و سه بار
در چشم چپ و گاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا براست کردی و ختم هم براست کردی
اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من اکتحل فلیوتر
و در ایتار دو قول است یکی آنکه در هر چشمی سه میل کشد تا هر یکی وتر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل کشد و
در چشم چپ دو و ابتدا و انتها براست باشد تا مجموع وتر باشد که پنج بار است تفضیل یمنی را که در وی سه بار
کرده شد و ابتدا از وی نموده گویا که این اشارتست بترجیح این طریق ولیکن اول مشهور ترست والله اعلم

فصل در قرض وسلف عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که نیکوتر دادی وبیشتر از آنچه ستده بودی
وفا کردی وویرا دعا کردی وگفتی بارک الله فی اهلک ومالک انما جزاء السلف الحمد والاداء این کلام داخل دعا نیست
بلکه می فرماید جزای قرض وسلف ادا کردن ست وشکر گفتن بر توفیق ادا یک نوبت مقدار چهل صاع قوت
از انصاری بسلف گرفته بود انصاری محتاج شد بیامد ومطالبه نمود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری
خواست تا سخنی گوید فرمود که زبان را نگاه دار ومگوی الا خیر که بهترین کسی که سلف گرفتم منم پس چهل صاع قوت
ویرا بانعام داد وچهل صاع دیگر بحق ویرا ادا کرد مجموع هشتاد صاع شد روزی غریمی بیامد وتقاضای سخت کرد
عمر بن الخطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود که مه یا عمر کنت احوج الی ان تامرنی بالوفاء وکان احوج الی
ان تامره بالصبر یعنی باز مان ای عمر از زجر وتادیب وی من محتاج ترم بآنکه مرا بوفای دین فرمائی از آنکه
مرا تعصب کنی ووی محتاج تر بود بآنکه ویرا بصبر فرمائی از آنکه ویرا زجر وتادیب کنی یعنی مناسب درین مقام
آن بود که مرا باعث بر وفای دین شوی واگر از من تاخیری در ادای آن مشاهده کنی او را امر بصبر وترک
سختی کنی اما اینکه بجهت من تعصب ورزی واو را ایذا وتادیب کنی چیزی نیست واز مکارم اخلاق نه یکبار
یهودی بیامد ودینی را تقاضا کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هنوز اجل دین تو نرسیده صبر کن تا دین تو
حال شود وآن وقت اجل که برای تو ادای آن قرار یافته است برسد یهودی گفت شما بنی عبد المطلب ابدا
وعده بدروغ پیشه دارید صحابه برجوشیدند خواستند تا ویرا هلاک کنند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را
تسکین فرمود وتحمل دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم یکی باقی بود
وآن این بود که چندانکه بر وی جهل وبی ادبی زیاده کنی وی در حلم وعفو افزاید خواستم آن را نیز بدانم اکنون
دانستم که تو بیشک پیغمبری ودر زمان مسلمان شد

فصل در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون
در راه رفتی روان رفتی چنانچه کسی از بلندی فرود آید وگاه چنان رفتی که کسی خود را بچالاکی از زمین بردارد
وآن روش دلیران وصاحب همتان وزنده دلان ست ومعتدل ترین روشهاست چه رونده یا مردگانه و
فسردگانه چون چوبی خشک رود یا بطیش یعنی بخفت وسبکساری واز عجاج وقلق واضطراب رود
این هر دو نوع مذموم ومستقبح ست ودلیل ست بر سبک سری وبی عقلی یا خمول ومرده دلی یا آهسته با حرکت
تمام وسرعت اندک واین نوع را مشی هون خوانند بفتح ها وسکون واو وقال الله تعالى وعباد الرحمن الذین یمشون
على الارض هونا حق سبحانه وتعالى نشان میدهد ومدح میکند بندگان خواص خود را آنان که میروند بر زمین رفتن
بطریق هون مفسران گفته اند یعنی بسکینة ووقار است بغیر کبر ولا تماوت میروند بآرام وگرانباری بی تعظیم وتکبر
وبی مردگی وفسردگی واین نوع رفتن از آن حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم وباوجود آن روش
چنان نمودی که از بالا فرود می آید وگویا زمین ویرا طی ودر نوردیده میشد چنانکه ترمذی در شمائل آورده
از حدیث ابی هریره که گفت ندیدم هیچ یکی را تیزتر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا که زمین پیچیده
میشد برای او وما در مشقت می انداختیم خود را در رفتن وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت
بی تکلف وبطبع خود ودر حدیث دیگر آمده که میدویدند مردم وبوی نمیرسیدند ونیز آمده که مشی میکرد مجتمعا یعنی

قوے الاعضاء و بے سستی و فرو انداختن اعضاء و نیز آمده که مشے میکرد تقلعا یعنے بر دارنده پای را از زمین
تمام بے کشان و انواع روش ده است این سه یعنے تمادت و انزعاج و هون چهارم سعے مشے با سرعت پنجم
رمل بفتح میم مشے با بر داشتن پایها و جنبانیدن کتفها چنانچه در طواف ششم نسلان که عدوے ست سبک
دویدن و سبک رفتن و از سعے سریعتر ست هفتم خوزے که رفتنی ست با تمائل و فی القاموس الخوز السیر اللین
هشتم قهقرے که رفتنی ست باورپی یعنے پس پا رفتن نهم جمزے که بر جستن ست در راه و ناقه را که جمازه گویند
باین معنی ست دهم تبختر که روش متکبران ست یعنے خرامیدن و گردن افراختن و از جمله اکمل و افضل هون ست
که مشے حضرت نبوے بود صلے الله علیه و آله و سلم و اعدل و اوسط انواع مشے ست و چون با صحابه همراه بودے
ایشان را پیش کردے و خود در عقب ایشان رفتی لیسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این ست و فرموده
که پشت مرا برائے ملائکه بگذارید دعوا ظهرے للملائکة بهمین معنے ست گویا که ملائکه نگاهبانان آن حضرت اند
صلے الله علیه و آله و سلم و وے نگاهبان صحابه و گاه بنعل رفتی و گاه بے نعل یعنے تو پا برهنه از جهت
غایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک نعل نهی کرده از جهت بیم لغزیدن یا حدوث بعض امراض کما قالوا
و در بعضے از غزوات انگشت پائے مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد فرمود هل انت الا اصبع دمیت
بفتح دال و کسر میم و تا بر لفظ ماضے معلوم بصیغه خطاب مونث و فے سبیل الله ما لقیت خطاب با انگشت مبارک
خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شده و در راه خداست آنچه یافتی تو در سید ننو یعنے ضائع
نیست و اجر آن ثابت ست کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که ما نافیه است یعنی این خون آلوده شدن تو چیزی نیست
و در شمار نیست و مشقت درین راه زیاده برین کشیدنی ست و این کلام را در باب شعر آورده اند که از آن حضرت
صلے الله علیه و آله و سلم صدور یافته و لیکن چون قصد بوزن و نیت نکرده شعر نباشد و نیز اختلاف کرده اند که آنحضرت
صلے الله علیه و آله و سلم این را انشا کرده یا انشاد فرموده طبری و غیر وی جزم کرده اند بثانی و گفته که منشی این ولید بن الولید ست
و بعض گفته مر عبدالله بن رواحه راست که در غزوه موته گفته در آنچه اصبع او با جراحتی رسیده بود کذا نقل السیوطی والله اعلم
و نیز گفته که بعض تای دمیت و لقیت را ساکن خوانده اند بصیغه غیبت تا از وزن بر آید و گفته اند که این نیز موزون ست از
بحر کامل و بعض گفته که این از باب رجز ست و مثل این را شعر نگویند و مانند این کثیر ست در قرآن و در سفر بعد از مجموع
صحابه رفتی یعنے اول صحابه را امر کردے که بر آیند و بروند بعد از ایشان خود بیرون آمدے و بر فیق و ضعفا را تقویت دادے
به بشارت و همت فرمائی و غمزدائی و اعانت و امداد و دعا کردے بتوفیق و تثبت و خیر دنیا و آخرت و ماندگان را سوار
کردے و گاهی ردیف خود ساختے

فصل در کلام و سکوت و ضحک و بکای حضرت نبوے صلے الله علیه و آله و سلم اما کلام
او همه فصل بود و روشن یعنے مفصل و مبین تا اگر کسے خواستے که کلمات آنرا بشمارد ممکن بودے نه چنان سریع
بودے که حفظ نتوانستے کرد و نه چنان گسسته بودے که میان افراد کلمات انقطاع پیدا آمدے چنانکه عائشه رض
گفت ما کان رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم یسرد سردکم هذا و لکن کان یتکلم بکلام بینه فصل یحفظه من جلس الیه
نبود رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم که مے بافت کلام و پیهم میگفت کلمات را چنانچه شما میکنید و لیکن تکلم میکرد
بکلامے که کلمات آن جدا جدا مے بود و یاد میگرفت آنها را کسے که مے نشست با وے و گاه یک کلمه را سه بار اعاده

فرمودے تا کسے را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال وے خاموشے بودے سخن نگفتے الا بوقت
ضرورت براے دعوت و تذکیر و موعظت و سخن را بہمہ دہن و پرے اشداق گفتے جمع شدق بکسر شین
و بفتح نیز آمدہ و سکون دال مہملہ کہ دہان و باطن خدین اکثر بلفظ تثنیہ آید و جمع باعتبار اجزای آنہاست
و غمغمہ و ہمہمہ نمودے غمغمہ کلامیکہ ظاہر نشود بر سامع اگرچہ بلند بود و ہمہمہ کلامے خفے و آواز پنہان
و اکثر سخن وے جوامع الکلم بودے چنانکہ فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصر لے الکلام جوامع الکلم آن سخن
کہ بلفظ اندک بر معنے بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ازین قبیل بسیار ست مثل
الدین النصیحۃ و من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ و امثال آن و علما آنہا را جدا در کتابہا نوشتہ و جمع کردہ اند
جزاہم اللہ خیرا و بما لا یعنے زبان نکشودے و چون امرے را کراہت داشتی اثر آن بر روی مبارک وے ظاہر شدے
و ہرگز سخن فحش نگفتی و خندہ بسیار نکردے و بیشتر خندہ وے تبسم بودی غایت خندہ وی آن بود کہ نواجذ وے
پیدا شدے نواجذ آن دندانہاست کہ بعد از انیاب است و دندانہا را ثنایا گویند دو دندان پیش را و
دو دندان دیگر را کہ در دو طرف ثنایاست رباعیات گویند بفتح را و تخفیف با و دو دیگر را انیاب و بفارسی
دندان نیشک آنکہ در حیوانات کہ شاخ ندارند دراز مے باشند و دو دندان دیگر را کہ در دو طرف انیاب اند نواجذ
اینہا را اسنان گویند بعد از انہا اضراس است چہار از ہر طرف و آخر ہاے دندانہا را اضراس العقل
و اضراس الحکم گویند کہ در وقت عقل و بلوغ بر آید و از ہرچہ محل خندیدن بودے بخندیدے یعنے در غیر
محل تعجب نخندیدے و از محل تعجب بے خندہ نگذشتے و اما گریستن وے نظیر خندیدن معتدل بودے
نہ بفریاد و نالہ گریستی و نہ بمجرد اشک بودے بلکہ اشک روان شدے و از سینہ مبارکش آوازی شنیدہ شدی
و گریستن وے گاہ براے میت بودے و گاہ براے شفقت بر امت و گاہ از خوف حق تعالی و گاہ وقت سماع
قرآن و آن گریہ اشتیاق و محبت و اجلال ست اگرچہ گریہ نزد استماع قرآن از خوف ہم تواند بود بجہت استماع
وعید و انذار بلکہ براے شفقت بر امت نیز و لیکن مقصود آنست کہ درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز ست
از اشتیاق لقاے الہی تعالے و محبت و تعظیم و اجلال وے جل و علا و گاہ در نماز تہجد گریستے و یکبار در نماز میگریست
و میگفت رب الم تعدنے ان لا تعذبہم و انا فیہم و ہم یستغفرون و نحن نستغفرک خداوندا آخر نہ تو وعدہ کردہ مرا کہ
عذاب نکنی این امت را در حالیکہ من در ایشان باشم و ایشان آمرزش خواہند اکنون آمرزش میخواہیم من
و ایشان و امتیاز این قسم از گریہ باعتبار وقت ست و در حقیقت یکے ازان اقسام مذکورہ خواہد بود و علما میگویند
کہ گریہ بر دہ نوع ست گریہ شادی و مسرت گریہ جزع و ضجرت گریہ رحمت و رقت گریہ خوف و خشیت
گریہ دوستی و محبت گریہ اندوہ و مصیبت گریہ سستی و ضعف و وحشت گریہ نفاق و مداہنت گریہ دروغ و
عاریت چون گریہ نوحہ گر یا اجرت گریہ موافقت و موافقت چنانکہ جمعے را بینند در گریہ و سبب ندانستہ موافقت را
گریہ کنند

فصل در فطرت و توابع آن فطرہ بمعنی شق و ابتداع و اختراع و خلق ست و فطرت بمعنے
خلقت آید و بمعنے دین اسلام آید چنانکہ در حدیث ما من مولود الا و یولد علے الفطرۃ و گاہے بمعنی سنت
و طریقہ مسلوکہ کہ مقتضاے خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را در ان مدخل ست نیز آمدہ چنانکہ

در حدیث عائشه رض آمده عشر من الفطرة قص الشارب واعفاء اللحیة والسواک واستنشاق الماء وقص الاظفار
وغسل البراجم ونتف الابط وحلق العانة وانتقاص الماء یعنی الاستنجاء والمضمضة وفی روایة الختان بدل
اعفاء اللحیة ومراد اینجا این معنی اخیر ست ویکی از جمله فطرت ختان ست وتحقیق احکام وتصحیح سے یعنی لفظ
آن در فصل عقیقه در آخر کتاب حج مذکور شد ومشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مختون ومسرور
متولد شده یعنی هم بر هیأت مختون بود که احتیاج بقطع غلفه نباشد ومسرور یعنی ناف بریده که ببریدن آن
بعد از تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت نبود چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره وابن عمر آورده وطبرانی
وابونعیم وخطیب وابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار
آنست که زائیده شدم مختون وندید هیچکس عورت مرا وضیا در مختاره این حدیث را تصحیح کرده ونقل احادیث
واخبار درین باب بسیار ست وزین الدین عراقی این احادیث را تضعیف نموده وگفته که درین باب چیزی
بصحت نرسیده وابن قیم نیز موافق این رفته وگفته که این از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیست وبسیاری از مردم بر هیأت مختون متولد شوند وابن درید در وشاح از ابن کلبی آورده که گفته رسیده
بما که آدم مختون مخلوق شده ودوازده پیغمبر دیگر بعد از وی که آخر ایشان محمد رسول ست شیث وادریس
ونوح وسام ولوط ویوسف وموسی وسلیمان وشعیب ویحیی وهود صلوات الله علیهم اجمعین کذا فی المواهب اللدنیه
وفی الجملة در ختنه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اقوال ست یکی آنکه مختون زائیده یعنی بر هیأت مختون چنانکه در اکثر
احادیث آمده ولد مختونا مسرورا دوم آنکه ملائکه در آن روز که پس حلیمه سینه او را شگافتند وپر علم وحکمت
کردند همدران روز وی را ختنه کردند ذکر کرده این قول را ابن قیم وروایت کرد طبرانی وابونعیم در حدیث
ابی بکره وذهبی گفته که این حدیث منکر ست سوم آنکه جد وی عبد المطلب او را روز هفتم ختنه کرد ونام نهاد
وضیافت کرد وروایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس وابن عبد البر در تمهید والله اعلم
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جانب راست را دوست داشتی که بکار برد در نعل پوشیدن ودوشیدن
ودر ستدن ودادن وسر شانه کردن وریش شانه کردن وخوردن وآشامیدن ووضو ساختن ودست چپ را
برای ازاله اذی وقذر یعنی چرک چشم واستنجا واستبرا ومانند آن بکار بردی وسر را همه تراشیدی ودر بعض
نسخ اینچنین ست که هرگاه سر را تراشیدی همه سر تراشیدن فرمودی ومروی نیست که غیر حج وعمره سر تراشیدی
تراشیدن موی سر مردان را باتفاق جائز ست وآنرا که تعهد موی وادهان وتسریح آن کند نگاهداشتن
آن احسن وحلق بعض رأس مکروه است مگر بجهت علاج وتراشیدن موی عانه واجب وترک آن تا چهل روز
مکروه ودر تراشیدن موی سینه وپای ودست اختلاف ست وارجح ترک آنست وسخن در قص شارب بیاید
ومسواک را دوست داشتی ودر فضیلت آن چهل حدیث وارد ست واز وگذشتن مستحبات ست ودر حال
فطر وصیام مسواک کردی ودر عقب نوم ووقت وضو ووقت نماز ووقت در آمدن در خانه وبعد از تغییر
فم بکثرت کلام ونزد تلاوت قرآن وخلو معده از طعام واصفرار اسنان ودخول مسجد نیز کردی ذکره الزرکشی
فی شرح الخرقی ومسواک در وقت نماز نزد امام شافعی ست وقد مر ذکره وآن از چوب اراک بودی

وبوے خوش بسیار بکار داشتی این خود عنقریب گذشته است احتیاج تکرار آن نیست و در بعض روایات
آمده که گاه نوره بکار داشتی واول موے مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنے دو فرقه
ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمذی از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موے سرها
فرق میکردند و اهل کتاب سدل میکردند یعنے فرو میگذاشتند و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم موافقت
اهل کتاب را در انچه مامور نبود دوست داشتی بعد ازان فرق کرد ازینجا بعض گفته اند که فرق سنت ست
زیراکه در آخر بان رجوع فرمود وظاهر آنست که آن بوحے ست والا در غیر ماموربه با اهل کتاب موافقت
نمودے پس سدل منسوخ بود ومختار آنست که موها را بطور خود میگذاشت نه بسدل مقید بودے ونه بفرق
وسدل و فرق هر دو جائز ست و فرق افضل لذا قیل وهرگز در حمام نرفته بلکه حمام را ندیده و حمامے که
مشهور ست در مکه بحمام نبی عمانا که در محلے که وے دران یکبار غسل کرده بنا کرده ساخته اند واحتمال دارد
که تسمیه او بحمام نبی بجهت آن زبان زده شده که در جانب مولد نبی ونواحے آن محل واقع ست والله اعلم
بدانکه در آمدن آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث
صحیح نیست بلکه منسوب بوضع ست اما ذکر حمام در احادیث آمده است سیوطے در جمع الجوامع از طاؤس
در مصنف ابن شیبه آورده که رسول خدا فرموده است صلے الله علیه وآله وسلم حذر کنید خانه را که او را حمام
گویند گفتند یا رسول الله وے تنقیه میکند از وسخ واز وسے فرمود پس هر که در آید او را از شما باید که استتار
کند واز عائشه رضی الله عنها آورده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم نهی کرده بود از در آمدن حمام مردان را وزنان را پس ترخصت
کرد مردان را بشرطیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بدخانه است حمام که رفع کرده میشود
در وے اصوات وکشف کرده میشود عورات ونیز آمده است که نزدیک ست که فتح کرده شود مر شما را زمین
عجم وبیابید در انجا بیوت را که خوانده شود آنرا حمامات پس باید که در نیایند آنرا مردان مگر بازار ها ومنع کنید
ازان زنان را مگر بیمار ونفسا و در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو خانه
است حمام که دور میکند چرک را ویاد میدهد آخرت را وگفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در مسند
خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبید الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعاً ولیکن یحیی ضعیف ست
واز عمر رضی الله عنه بن الخطاب آورده که نوشت بابو موسے اشعرے که بمن رسیده است که اهل امصار حمامات را پیدا
کرده اند وباید که نه در آید در وے هیچ یکے بمیزر وذکر نکند خدا یتعالے را در وے تا بیرون آید وغسل نکنند
دو کس از اناے واحد واز ابن عساکر وابن سعد وبیهقی وابن ابی شیبه آورده که امیر المومنین عمر بن الخطاب
بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیده ام که تو در حمام در آمده ودلوکی که خمیر وے بخمر ساخته
استعمال کرده زنهار نکنے که حق تعالی چنانچه شرب خمر را حرام گردانیده مساس آنرا نیز حرام ساخته ووے
نجس ست ودر روایتے آمده که حق تعالے حرام گردانید خمر را بر بطون شما واشعار شما وابشار شما ودر روایتے از ابن
عساکر آمده که خالد بعمر نوشت که ما کشته ایم در وے خمر را واثرے از وے نمانده ووے غسول شده وچیزی دیگر
گشته پس عمر بوے نوشت که من گمان میبرم شما را اے آل مغیره که مبتلا شده اید بجفا نمیراند شما را خدای تعالی

بران دیگر خالد باز آمد و گرد آن نگشت واز در آمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مرد در انجا نباشد
و هرگز موے مبارک را رنگ نکرده یعنی خضاب نفرموده و اکثر احادیث صحیحه ناظر درین ست و آنجا که
روایت خضاب آمده وهم ست چنانچه مصنف اشارت بان کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار مے برد
بعض مخضوب پنداشته اند و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف کرده اند علما در انکه آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر برانند که نکرده و نووے گفته که مختار آنست که در وقتے کرده و در اکثر اوقات
نکرده و هر یکے روایت کرد آنچه دید و همین ست وجه تطبیق میان احادیث والله اعلم و روغن را بسیار بر سر
و محاسن مالیدے و سر را گاه گاه شانه کردے بنفس مبارک و گاه عائشه رض را فرمودے تا شانه کردے
لفظ حدیث همچنین ست که نهی عن الترجل الاغبا و غب در اصل بمعنی گاه گاه است ولیکن در هر چیز مدتے
معین دارد در آب دادن شتران یک روز درمیان و در زیارت مردم چند روز درمیان و نزد بعض هفته
روز کذا فی القاموس و در عیادت مریض و اکل لحم بمعنی گاه گاه بے تعیین مدتے و مصنف در شانه کردن
نیز بمعنی گاه گاه گفته و مشهور تفسیر او ست بروز درمیان و آنکه بعد از هر وضو ریش را شانه کنند اصلے صحیح ندارد
جز آنکه در بعض کتب از بعض سلف آورده اند که آن در نفی فقر خاصیتے دارد والله اعلم و گاه جمه موے
تا کنار گوش بودے موے شریف گاہے تا دوش بودے و آنرا جمه گویند بضم جیم و تشدید میم و گاہے
تا نرمه گوش و آنرا وفره خوانند بفتح واو و سکون فا و گاہے بین بین و آنرا لمه نام ست از جهت المام
و قرب او بمنکبین کذا فی المشارق للقاضی عیاض و در تفسیر این الفاظ از بعض عبارات قوم خلافے
ظاهر شود و گاہے جمه بمعنی مطلق موے واقع شود از انجا که واقع شده که جمه وے تا نرمه گوش بود
و در قاموس گفته الجمه بالضم مجتمع شعر الراس فقد بر و چون دراز شدے آنرا چهار گیسو ساختے قالت
ام هانی قدم علینا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قدمة وله اربع غدائر ام هانی گفت قدوم آورد بر ما رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم یکبارے و از ان روز فتح مکه مراد ست و بود مر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را چهار
گیسو دو در جانب یمین و دو در جانب شمال و بوے خوش برار ونکردے و از رد کردن آن منع فرمودے
چنانکه گذشت و میگفت اطیب الطیب المسک خوشبوترین خوشبوها مشک ست و شگوفه را دوست داشتی
و بوے آنرا خوش کردے و ذکر آن و کمالاے که در دوستی در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی و از جمله فطرت گرفتن
بروت و گذاشتن ریش ست و مصنف فصلے جدا براے وے نهاد و گفت **فصل** شارب مبارک را قص
کردے و فرمودے من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس وے
از ما و بر طریقه ما نیست و میفرمودے جزوا الشوارب وارخوا اللحی خالفوا المجوس ببرید بروتهارا و فرو هلید ریشهارا
مخالفت کنید دین آتش پرستان را که بروتهارا بگذارند و فرو هلند و ریشهارا ببرند و بتراشند و در صحیحین ست
خالفوا المشرکین اوفوا اللحی واحفوا الشوارب و در صحیح مسلم ست که انس رض گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل روز نگذاریم
و در قص شارب علما را اختلاف ست امام مالک رح میگوید چندان قص کنند که طرفهاے لب پیدا آید

وچندان نبرد که مثله شود و حلق شارب نزد وی بدعت ست و فاعل آنرا تعزیر و تادیب کنند طحاوی
میگوید درین باب نصی از شافعی نیافتیم اما اصحاب وی را دیدیم مثل مزنی و ربیع که احفا میکردند و این
دال ست برانکه از وی اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل ست چنانچه احفای سوال
بمعنی تردید و تکرار و الحاح اوست و نیز بمعنی مبالغه در نیکو کردن و تفقد حال آمده پس احفای شوارب
اخص از جز و قص وی بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بمبالغه و استقصا در قص و استیصال آن و نووی
گفته که بسیاری از سلف باستیصال شوارب رفته اند و جماعه برخلاف آن رفته و تاویل کرده اند احفا را بگرفتن
آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد و مذهب مالک این ست که حلق آنرا مثله داند و فاعل آنرا تادیب کنند و
بعض مخیر گردانند درین دو گویند که احادیث نص دال استیصال نیست و بجز قص نیز وارد شده پس همه
جائز بود و مشترک میان جمیع اقسام تخفیف ست و این عام تر از گرفتن از طول شوارب از مساحت آن و
ظاهر الفاظ گرفتن ست از طول و مساحت هر دو تا ظاهر شود اطار یعنی گرد بگرد لب و مصنف میگوید اما
مذهب امام ابوحنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد رحمهم احفا ست و احفا آنست که از بیخ بر دارند اما در حدیث
ثابت شده که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قص شارب علی سواک در حدیث مغیرة بن شعبه آمده
و کان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک یعنی ضمیر شاربه راجع بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
داشته و معنی اقصه لک آن داشته که تا تو ترک کنی موی‌ها سے زیادتی که جدا گردد ازان و بعض ضمیره بر سر تقدیر
سنیت آن ثابت گردد این با احفا منقصود نیست چه از قص بر سواک از بیخ بر کنده نشود و حدیث متفق علیه
که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح ست در قص و قص با احفا متصور نیست پوشیده نماند که احفا
نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بطریقه حمل مطلق بر مقید
یا رخصت بود و تخییر ثابت شود میان احفا و وی چنانکه بعض بران رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد
که مذهب حنفیه حلق ست و از طحاوی که قدوه علمای متقدمین ست این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه
گفت طحاوی میگوید چون استحباب بقص مجمع علیه است حلق افضل بود قیاساً علی الراس
و مصنف میگوید اما درین قیاس نظر ست چه در احفای شارب قبح ظاهر ست و نوعی ست از مثله
والله اعلم و نیز افضلیت حلق راس غیر مسلم ست مطلقاً چنانکه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب را بران
قیاس کنند هذا و لیکن بودن مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد ست بانکه ظاهر از کتب ایشان آنست
که سنت قص اوست و ساختن او مثل حاجب و گفته اند که به یاخذ و علیه الفتوی و این در غیر غازی ست
اما در حق غازی مندوب تطویل شارب ست تا در چشم دشمنان مهیب نماید کذا فی مطالب المومنین نقلا
عن الذخیرة و نیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب ست تا ظاهر گردد گرد بر گرد لب و حلق شارب بدعت ست
و قیل سنة و باکی نیست بترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیرالمومنین عمر و غیر وی انچنین میکردند
زیرا که وی دهن را نمی پوشد و در وی طعام نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند
نیز اختلاف ست و افضل ترک آنست تا آنکه در بعض روایات آمده که امیرالمومنین عمر رض قبول نمی کرد

شہادت کسے را کہ حلق میکرد آنرا واما حلق طرفین عنفقہ لاباس بہ است وتفصیل این مسائل از کتب فقہ باید جست
واللہ اعلم **فصل** در جہاد وآداب آن جہاد ذروہ سنام اسلام ست واہل آنرا در دنیا وعقبی در اعلا منازل مقام واجر
خطیر حضرت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان اوفر حظوظ بود ومہارت وسے در سلوک طرق آن اکمل واجل عادات
وساعات واوقات وسے برجہاد موقوف ومنحصر بود ہم بزبان وہم بجنان وہم بدعوت وبیان وہم بسیف وسنان
یا ایہا النبی جاہد الکفار والمنافقین واغلظ علیہم وقال اللہ تعالی فلا تطع الکافرین وجاہدہم بہ جہادا کبیرا گویا
اشارت ست بجمیع اقسام مذکورہ جہاد واللہ اعلم علما گفتہ اند مراتب جہاد چہار ست جہاد نفس وجہاد شیطان وجہاد کفار
وجہاد منافقان اما جہاد نفس را چہار مرتبہ است یکے جہاد بر تعلم دین حق دوم جہاد بر صبر بر احتمال مشقات دعوت واذی
از خلق وہر کہ این مراتب چہارگانہ را بعمل آرد اورا در ملکوت آسمان عظیم خوانند واما جہاد شیطان را دو مرتبہ است یکی جہاد
بر دفع آنچہ القا میکنند از شبہات وشکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جہاد بر دفع آنچہ القا میکند از ارادات وشہوات
در عمل بخلاف احکام شرعیہ وسلاح اول یقین ست در رسوخ ایمان وقوت تصدیق وثبات حجت وسلاح دوم
صبر ست وثبات بر داعیہ عمل وامتثال اوامر واحکام دین واما جہاد کافران ومنافقان بر چہار مرتبہ است بدل وزبان
ومال ونفس یعنی بانکار کفر ونفاق وموعظہ وانذار وصرف اموال در اسباب وتہیہ امر جہاد وقتال وبذل نفس وارواح دران
واما جہاد ارباب ظلم ومنکرات وبدع ظاہر آن بود کہ این را اول در اجمال ذکر میکرد ومراتب جہاد پنج میساخت بعد ازان
در مقام تفصیل می آورد چنانچہ در قراین آن وجہ ہدا آورد در این قسم ظاہر نیست یا ربما مگر اشارت باشد بانکہ آنچہ
در کلام علما مذکور شدہ ہمین چہار ست گویا تفریق فعلے ست برایشان بعدم ذکر این قسم ومانا کہ عدم ذکر ایشان را
اکتفا بذکر اصول اقسام ست واللہ اعلم وبالجملہ جہاد بر منکرات وبدع کہ بمعنی امر معروف ونہی منکر ست بر سہ مرتبہ است
اول بدست بمنع وضرب وقتل واگر عاجز شود بزبان بہ نہی وسب وشتم ومانند آن واگر عاجز شود بدل بانکار وعداوت
وقصد دفع این ہیزدہ مرتبہ جہاد ست کہ ہر کہ ازان بے بہرہ بود علامت نفاق وی بود چنانکہ در حدیث آمدہ است
من مات ولم یحدث نفسہ بالغزو مات علی شعبۃ من النفاق ہر کہ بمیرد وحکایت نکند نفس خود را بغزو وجہاد وقصد نکند
وہمت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبہ ونوعے از نفاق وکفر واکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم چہ از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جہاد بود در جن وانس وعرب وعجم وکوچک وبزرگ وآزاد
وبندہ وبخودہ را بحق دعوت میکرد وراہ راست مینمود واز شرک وکفر وضلال منع میکرد وچون زبان مبارک بسب وشتم
اصنام بکشید کفار قریش بعداوت برخاستند وچون اذی ومعادات ایشان بغایت رسید فرمان ہجرت شد جماعتے
بزمین حبشہ ہجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیہ دختر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیادہ بفر رفتند وتا کنار دریا
پیادہ بودند بعد ازان بنصف دینار کشتی کرا کردند واول کسیکہ بہ حبشہ آمد بہ ہجرت عثمان بود وچون خبر وصول او دیر رسید
پیغمبر خدا نگران آن بود تا یکے از زنان قدوم کرد وگفت دیدم او را کہ بر درازگوشے نشستہ بود ورقیہ را بر حماری وخود پیادہ میرفت پس
فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عثمان اول کسی ست کہ مہاجرت کرد با اہل خود بعد لوط علیہ السلام وچون قریش
استقرار اصحاب رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وتمکن وامن ایشان را در حبشہ دریافتند عمرو بن العاص وعبد اللہ
بن ابی ربیعہ را بہدایا وتحف بحبشہ نزد نجاشی فرستادند تا این جماعہ را از ملک خود بدر کنند وبدیار ایشان

باز فرستند بنجاشے بسابقہ سعادتے کہ در قبول نبے آخر الزمان داشت سخن ایشان گوش نکرد و آن دو کس را
خائب و خاسر باہدایا و تحف ایشان بازگردانید تا حمزہ بن عبد المطلب کہ از فتیان و شجعان قریش و بنی ہاشم بود
دلیرتر و مردانہ تر از وے کسے نبود در آخر سال ششم از بعثت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و ترازید رفعت
و بعد از وے اسلام عمر بن الخطاب بعد از سہ روز کہ اثر اجابت دعای آن حضرت بود صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
سبب مزید قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اہل اسلام در ان وقت چہل و چند مرد و یازدہ زن بود کما ذکر
فی المواہب و مشہور آنست کہ کمال و تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود و کفار در اضطراب شدند باہم یکدیگر معاقدت
کردند کہ با بنے المطلب و با بنے عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و از مکالمہ و مجالست ممتنع باشند تا محمد را
صلے اللہ علیہ وسلم تسلیم ایشان کنند بدانکہ عبد مناف جد کلان حضرت سید الانبیاست و وے صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف ست و عبد مناف را چہار پسر بود یکی ہاشم جد نبوت
آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و دیگر عبد الشمس کہ پسر او امیہ است و پسر امیہ حرب پسر وی ابو سفیان
پدر معاویہ و بنو ہاشم و بنو امیہ ہمہ بنے عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر ہاشم ست و عم
عبد المطلب و وجہ تسمیہ عبد المطلب باین نام بجہت اضافت بہمین مطلب ست و آنچنان ست کہ ہاشم در وقتی
بمدینہ رفتہ بود و در انجا زنے خواستہ و پسرے گذاشتہ آمد چون مطلب بعد از وی آنجا رفتہ پسری را دید بصفات
پسندیدہ آراستہ بحلیہ مردانگی و فرزانگی پیراستہ گفت این پسر چنان نماید کہ گویا از قوم ماست گفتند بلی این پسر
ہاشم بن عبد مناف ست کہ اینجا آمدہ بود و زنے خواستہ و از وے این پسر ماندہ است مطلب برادر زادہ خود را
ردیف خود ساختہ بمکہ شے آورد و در راہ ہر کہ از وے میپرسید کہ این کیست میگفت کہ بندہ من ست از ان باز
وی را عبد المطلب گفتند و نام اصل وے شیبہ است و بنو مطلب و بنو ہاشم در جاہلیت و اسلام با یکدیگر متحد
و مختلط و مشتبک و یگانہ بودند بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف کہ ہمیشہ براہ مخالفت و مباینت بنی ہاشم
میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور ست کہ چون قریش عزت حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
و آن کسانیکہ با وے پیوستہ بودند دیدند و عزت اصحاب وی کہ بحبشہ رفتہ بودند و شیوع اسلام در قبائل مشاہدہ
کردند نائرہ حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را ہلاک کنند و بکشند
و چون این خبر بابو طالب کہ معاون آن حضرت بود صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم رسید بنی ہاشم و بنی عبد المطلب را
جمع کرد و امر کرد کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را در شعب خود در آوردہ و حمایت نمودہ از شر و کید اعدا نگاہدارند
ہمہ بایدل و یکجان شدہ بدان راضی گشتند مسلمانان بعلاقہ دیانت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصبیت
و چون قریش اتفاق بنی ہاشم و بنے المطلب معائنہ نمودند با یکدیگر عہد کردند کہ با بنی ہاشم و بنی المطلب مراعات
صلہ رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض کتب بجاے بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع
شدہ و اول اصح و اظہر ست چون این معلوم شد پس آنچہ در عبارت مصنف واقع شدہ کہ کفار معاقدت کردند
کہ با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول ست اما منقول چنانچہ نقل
کردیم کہ واقع در کتب بنی ہاشم و بنے المطلب ست و معقول از جہت آنکہ حامی و معاون جناب رسالت بنو ہاشم

وبنو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم ومعاقدان کفار بودند مگر کسی که از ینها بسعادت اسلام وصحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است وابو لهب بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ست نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند لیکن
با ایشان نیز ترک مناکحت ومبایعت نمودند تا سعی در گرفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتسلیم کردن
کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم وبنو المطلب مذکور ست نه بنی عبد مناف وثابت شده است که بنو عبد شمس
در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه وتاویل باطل باشد ومتعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
از سهو قلم کاتب ست ودر آخر باب حج از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم وبا بنی المطلب وبرین جمله
که تعاقد وتعاهد ست بر ترک مبایعت ومناکحت ومکالمت ومجالست با بنی هاشم وبنی المطلب نامه نوشتند ودر
سقف کعبه آویختند دست کاتب نامه که منصور بن عکرمه وبعض گفته اند بغیص بن عامر بود مثل شد واین
قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود ودرین سال جماعتی از مهاجران حبشه قدوم آوردند وباز هشتاد وسه مرد
وهژده زن بحبشه هجرت کردند وابوبکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس او را کفار مکه باز آوردند وگفتند این چنین مرد
اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود وابوبکر صدیق در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند ومیگریست
ونسا وغلمان ورجال مکه بوی میل میشدند وبالجمله نامه که در تعاقد وتعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر
جائی که نام خدا ورسول خدا بود وبنو هاشم وبنو المطلب درمیان شعب محصور بودند مدت سه سال وبروایتی
دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با ابو طالب گفت واو با کفار
بگفت که وی چنین میگوید که نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم واگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جائی که نام خدای تبارک
وتعالی ونام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود چون چنین بدیدند در کفر وطغیان افزودند بعد اند شش ماه
ابو طالب وفات کرد وبعد از وی بسه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات کرد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این
سال را عام الحزن نام میکرد وبلا واذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال دهم از نبوت
پیاده از مکه بطائف رفت که بر سه مرحله از مکه است وزید بن حارثه با وی بود واشراف ثقیف را دعوت کرد وده روز
درمیان ایشان بود از اهل طائف مساعدتی وموافقتی نیافت بلکه غلامان وبیخردان خود را اغوا کردند تا آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را دشنام میکردند وپاشنهای مبارک او را بسنگها زدند ونعلین او را خون آلود ساختند
تا خون از زخمهای سنگ بر زمین می افتاد وهر دو بازوی او را گرفته بر میخیزانیدند وچون میرفت باز سنگ میزده
میکردند وخنده میکردند وزید بن حارثه خود را سپر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میساخت تا سر وی تمام شکست
ومجروح شد واین واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقایع سال دوم از نبوت بتفصیل مذکور ست ودر صحیحین از حدیث
عائشه رض آمده که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را آیا آمده بر تو روزی سخت تر از روز احد فرمود
سخت ترین روزها که پیش آمد مرا آن روز بود که عرض کردم نفس خود را برابن عبد یالیل ابن کلال که از اکابر

اهل طائف بود از ثقیف و اجابت نکردم مرا بدعوتی که او را کردم پس بازگشتم سر فرو افگنده مهموم و محزون رسیدم بقرن
ثعالب که آنرا قرن المنازل نیز گویند و میقات اهل نجد هست ناگاه سر برداشتم و ابر پاره را دیدم که مرا سایه کرد
و در وی جبرئیل است و ندا کرد مرا و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا آنچه رد کردند بر تو اکنون ملک جبال را
بر تو فرستاده که اگر فرمائی اخشبین را که نام دو کوه است که مکه دران میان آبادان هست بر ایشان بهم برزنم و
یکبارگی ایشان را هلاک کنم فرمود امیدوارم که از اصلاب ایشان کسی برآید که خدا را بوحدانیت پرستد پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از طائف بازگشت و در وقت بازگشتن بعتبه و شیبه که از اشقیای قریش بودند
بگذشت و ایشان در بوستان خود بودند و انگور میچیدند چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را باین حال
دیدند رگ صله رحم ایشان جنبید و مهربان گشتند و بدست عداس نصرانی که غلام ایشان بود خوشه انگوری
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستادند چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خوشه را در دست مبارک خود
بگرفت و گفت بسم الله و بنیاد خوردن ازان کرد عداس بجانب وی نگاه کرد و گفت والله این کلام از هیچ یکی
از اهل این بلده نشنیدم فرمود از کدام بلده تو گفت از نینوی فرمود آن قریه مرد صالح است که یونس ابن متی باشد.
عداس گفت تو او را از کجا دانی فرمود وی برادر من است وی پیغمبر خدا است و من نیز پیغمبرم پس عداس
بر دست و پای مبارک وی بر روی افتاد و بوس کرد و مسلمان شد و در بازگشتن بنخله رسید و آن موضعی است
یکشب در میان از مکه آنجا دیوان یعنی جنیان بیامدند و اسلام عرض کردند و گفته اند که آن هفت نفر بودند
از جن نصیبین که شهریست از شام و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد در شب و سوره جن میخواند و ایشان
استماع می نمودند و گفته اند که نامهای این هفت جن حسی و نسی و شاصر و ماصر و احقب چون بمکه آمد بمعراج
رفت و کفار را خبر کرد باسرا و آنچه دران شب دیده بود و مشاهده کرده از رویت انبیا و فرض صلوات و از وی
کیفیت مسجد اقصی را پرسیدند همه را بیان کرد چون این شنیدند در تکذیب افزودند و ایذا زیاده کردند و
آن در شب بیست و هفتم بود از رجب بر قول مشهور و در شب جمعه بود یا شب شنبه و اصح آنست که در شب
دوشنبه بود موافق مولد و مبعث و هجرت و وفات والله اعلم و معراج یکبار بود ببدن در بیداری و بعض گویند
دوبار بود یکبار پیش از وحی و یکبار بعد از وی و بعض گویند سه بار بود و بعض گویند چهار بار بود و بعض بیشتر
ازان گویند و تحقیق آنست که اسرا ببدن و روح در یقظه که کلام مجید ازان خبر داده یکبار بود و ببدن و روح در منام
و بروح در یقظه بسیار بود و بر حصر آن در عددی معین دلیل قطعی نیست و حقیقت معراج روحی از کلام سادات
اولیاء الله معلوم گردد والله اعلم و بعد از اسرا یکسال و دو ماه فرمان هجرت شد ابوبکر را استصحاب کرد بامر ربانی
و سفر کرد چون بمدینه رسید انصار بقدوم وی شاد شدند و محبت و برابر محبت آبا و ابنا مقدم داشتند پس
عرب بعداوت ایشان برخاستند و هر جانب بر ایشان تاختند آیت قتال نازل شد و اذن بقتال حاصل گشت
بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد ازان رخصت شد که اگر قتال کنند جائز است باز قتال فرض شد
و احادیث در فضل جهاد زیاده بر چهار صد ثابت شده و باصحاب مبایعت میکرد در جنگ که نگریزند و گاه
مبایعت میکرد بر موت و در امر جهاد باصحابه مشورت کردی ابو هریره گفت ما رأیت احدا اکثر مشورة لاصحابه

من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم من هیچ کسی را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و در راه بعد از همه لشکر رفتی و ماندگان را بر داشتی و در سیر رفق تمام کردی و جاسوسان
سوی لشکر دشمن فرستادی و مقدمات و طلائع را پیش کردی و پاسبانان را بر اطراف لشکر تفرقه کردی
و چون با دشمن برابر شدی بایستادی و دعا کردی و از حق تعالی نصرت خواستی و با جمله صحابه بذکر الله بغایت
مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی و مقاتلان را معین کردی و در حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بفرمان وی مقاتله کردندی و در جنگ آلت جنگ پوشیدی و میان دو زره مظاهرت کردی و در لشکر
وی رایات و اعلام بودی و چون بر قومی غالب شدی و فتح کردی در آن عرصه سه روز مقیم شدی
آنگاه باز گشتی و چون خواستی که بر قومی تاخت آرد انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز
بشنیدی تاخت نکردی و گاه بر دشمن شبخون آوردی و گاه در روز تاخت کردی و سفر خصوصا برای
غزا در روز پنجشنبه دوست داشتی و چون لشکر فرود آمدی ایشان را چنان جمع کردی و بر هم پیوستی که اگر جامه را
بر ایشان گستردی همه را بپوشیدی و صفوف را خود مرتب کردی و در وقت قتال شجاعان را برای اقدام
بدست خود تعیین کردی و بفرمودی فلان تو پیش رو و فلان تو پیش رو و گاه در وقت لقای دشمن این دعا خواندی
اللهم منزل الکتاب ومجری السحاب وهازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة
موعدهم والساعة ادهی وامر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی وانت نصیری وبک اقاتل و چون جنگ
سخت در پیوستی و تنور قتال گرم شدی و دشمن قصد وی کردی باواز بلند گفتی انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب و چون کار سختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردندی و از همه نزدیکتر بدشمن وی بودی و
اصحاب خود را جنگ شعار تعیین فرمودی که بدان یکدیگر را بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت
یعنی بمیران بمیران و گاهی شعار یا منصور بودی و گاه حم لا ینصرون و گاهی زره پوشیدی و خود بر سر مبارک نهادی
و شمشیر حمائل کردی و نیزه برداشتی و کمان عربی انداختی و گاه سپر برداشتی و خرامیدن در وقت جنگ دوست
داشتی و بر دشمن منجنیق [illegible] کردی چنانچه در غزوه طائف کرد که بعد از فتح مکه و غزوه حنین بست در شوال سنه ثمان
و خالد بن الولید بر مقدمه وی بود و چون ثقیف منهزم شده در حصنی که ایشان بطائف داشتند بعد از تهیه ساز جنگ
درآمدند و بنیاد قتال نهادند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تا هژده روز محصور ساخت و منجنیق نهاد و آن
اول منجنیقی بود که در اسلام نهاده شد و مردم بسیار از ایشان کشته شدند پس صحابه بعلاقه رحم و قرابتی با ایشان
داشتند درخواست کردند که ایشان را بگذارد پس بفرمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندا در دادند که هر که
از حصن فرود آید آزاد بود پس ده نفر و بروایتی بیست و سه نفر از ایشان فرود آمدند و ابوبکره نفیع بن الحارث
الثقفی که از مشاهیر صحابه است از ایشان بود و از قتل طفلان و زنان نهی فرمودی و عسیفان را حکم کردی که
ببینند هر که موی عانه بر آورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر کنند و چون طائفه را بغزا فرستادی ایشان را
تقوی و پرهیزگاری فرمودی و گفتی سیروا باسم الله وفی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تمثلوا ولا تغدروا
ولا تقتلوا ولیدا یعنی سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسیکه کافر است با خدا و مثله نکنید یعنی گوش و بینی [illegible]

و عهدی که با غنیمت کنید تنگنید و طفلان را نکشید و نهی فرمودی از بردن قرآن بدیار کفار و چون سریه بفرستادے
سریه فوجے که بجائے فرستند و در اصطلاح اهل سیر غزوه آنرا گویند که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بنفس شریف
آنجا حاضر مے بود و سریه آنکه خود حاضر نمی شد و جماعه را میفرستاد امیر ایشان را فرمودی که پیش از قتال دشمن را
دعوت کند باسلام و هجرت از وطن کفر بدیار اسلام یا باسلام فقط بی هجرت اگر اسلام و هجرت هر دو قبول نکنند
و حکم ایشان یعنی آنهانے که اسلام بیارند و هجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد که ایشان را از مال
فے نصیبے نبود و یا بذل جزیه کنند اگر اسلام را هم قبول نکنند و اگر ازین مجموع ابا کنند بخدا تعالی استعانت نمایے
و قتال کن و چون بر قومے ظفر یافتی بفرمودے تا ندا کنند جمع غنائم و همه را گرد آرند پس ابتدا فرمودے
بسلب کشتگان یعنی جامه و رخت ایشان را بقاتلان ایشان دادے تفسیر سلب در هدایه بجامه و سلاح و مرکب
وانچه بر مرکب ست از زین و آلت وانچه با وست بر دابه از مال در توشه دان و در کمر کرده وانچه با غلام او یا بر دابه
دیگر ست داخل سلب نیست و استحقاق قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفه بشرط تنفیل امام ست تنفیل آن بود
که امام بگوید و تحریض مقاتلان کند که هر که چنین کاری کند او را چنین و چنان بدهم و یکے صورت تنفیل اینست
که هر که یکے را از کافران بکشد مر او راست جامه و رخت او و برین تقدیر جامه و رخت مقتول برای قاتل وی باشد
و نزد امام شافعی این شریعت ست بے آنکه امام شرط کند و بگوید و قول حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که فرمود
من قتل قتیلا فله سلبه نزد ایشان محمول بر شریعت ست و نزد ما بر تنفیل ست بدلیل آنکه مر حبیب بن ابی سلمه را
فرمود که نیست مر ترا از سلب قتیل مگر آنچه خوش گردد بدان نفس امام تو و حدیث مذکور محتمل ست تشریع را و تنفیل را
پس حمل کردیم بر تنفیل بقرینه حدیث حبیب و بالجمله بعد از سلب آنچه بماندی خمس آن بیرون کردی در مصالح
اسلام که حق تعالی در قول خود + واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل + تعیین فرموده صرف کردی و در میان فقها در قسمت خمس خلافی ست که در کتب فقه
مذکور ست و انچه بماندے نصیبے اندک از آن زنان را و کودکان را و بندگان را بدادے و انچه بماندی میان
لشکر قسمت کردی سوار را سه سهم و پیاده را یک سهم و این مذهب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد ست و منقول
ست از ابن عمر از فعل حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم و نزد امام ابی حنیفه سوار را دو سهم و پیاده را
یک سهم و از ابن عباس از فعل آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم همچنین منقول ست و چون حدیثین فعل متعارض اند
اخذ کردند بقول آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم للفارس سهمان وللراجل سهم واحد و انچه صحیح شده اینست که
انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیدے که بعض گویند انفال از جمله خمس بود و بعض گویند از خمس
الخمس بود و این اضعف اقوال ست انفال جمع نفل ست بمعنی غنیمت زیرا که عطیه و زیادت و فضل الهی ست بر مجاهدان
و بمعنی تنفیل که شرط کردن امام ست مر کسی را که کاری زیاده از دیگران کند بچیزی زیاده از غنیمت چنانکه
گذشت و مراد اینجا این معنی ست و مختار اینست که این از نفس غنیمت ست نه از خمس الخمس و خمس و در بعضی از غزوات
سلمه بن الاکوع را پنج سهم داده و یرا در آن جنگ توفیق عظیم رفیق شده دست بردهای عجیب نمود و در هدایه
میگوید که یکبارے او را دو سهم داد و وے پیاده بود و این محمول بر تنفیل ست و بر مصلحت دید امام و بیان ضعیف که

و توسے مساوات کردے و قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان
کردے گاه سریه را پیشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدے از انجمله خمس بیرون کردے انچه بماندے
ازان ربعے جدا کردے و باهل سریه دادے انچه بماندے میان ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردے
و مع ذلک نفل را کراهت میداشت که بردارند و بیفرمود اقویا را باید که رد کنند بر ضعفا و او را یعنے حضرت پیغمبر را
صلے الله علیه وآله وسلم از غنیمت سهمی خاص بود که آنرا صفی میخوانند از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر
خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا انچه خوش آمدے آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و بعد از وے کسی را از ائمه نرسید و خلفای راشدین نیز نمیکردند و صفیه رض و ذوالفقار از انجمله بود اما صفیه
از غنائم غزوه خیبر بود و از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم او را آزاد کرد و عقد نکاح
بربست و ذوالفقار از غزوه بدر بود و آن شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود و در روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت علی بن ابی طالب رض
او را کشت و شمشیر را بنظر آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آورد و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم برای خود اختیار کرد
بعد ازان بعلی بخشید و نسبت وی بآن شمشیر مشهور و مذکور ست و ذوالفقار ازان جهت گویند که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی
مهرهای استخوان پشت بود و در فای فقار فتح و کسر هر دو جائز ست و فتح افصح ست و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی
و در هر معرکه و جنگ با وی بودے و حلیه وی از نقره بود و اگر کسے از برای مصلحت مسلمانان غائب بودے او را سهمے
بدادی چنانچه عثمان رض را داد در روز بدر چه وے بتمریض دختر پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم رقیه مشغول بود فرمود ان عثمان
انطلق فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب له بسهمه واجره عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم برای وی بسهم وی و اجر وی و در روایت ابی داود از ابن عمر رض آمده و مبایعت کرد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عثمان را و نبرد دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود این دست عثمان ست و سهم ذوی القربی را که
در نص + فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی + ثابت ست در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران
ایشان بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو هاشم شئی واحد شئی در روایت مشهوره بشین معجمه
بمعنے مشهور و بعض سی بسین مهمله بمعنے مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بدانکه در اخبار آمده است که چون آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم سهم ذوی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان رض که از اولاد
عبد شمس ست و جبیر بن مطعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند که ما منکر نیستیم که بنی هاشم را پروردگار تعالی شرفی
و فضلے داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت
قرابت چرا ایشان را برگزیدے و مخصوص کردے بسهم ذوی القربی و ما را ندادے فرمود بنی المطلب با بنی هاشم
همیشه متحد و مشتبک بودند در جاهلیت و اسلام و در آورد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم برای تصویر و تمثیل اشتباک و
اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر و اگر در مغازے طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوز و غیر آن میخوردند و
بر نمیداشتند چنانچه بخارے از ابن عمر آورده که گفت می یافتیم ما در مغازے خود عسل را و عنب را میخوردیم و بر نمیداشتیم
عبد الله بن مغفل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من ازین جراب کسے را نخواهم داد آنرا بر وے مقرر فرمود و در
صحیحین آمده که تبسم کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم برین قول وی و در غلول خیانت از غنیمت تاکید و تشدید

عظیم مینمود و میگفت هذا غدار وشنار علی اهله الی یوم القیامة در مهذب بادر شین مفتوحه گفت الشنار العیب و فی القاموس الشنار کسحاب اقبح العیب والعار والامر المشهور بالشنعة وکسے غلول کرده بود فرمود که کالاهاے ویرا باتش بسوزند وابوبکر وعمر همچنین کردند واین از باب تعزیر مالی ست واکثر علما برانند که در رد این بر سبیل تغلیظ ست وامام احمد آنرا برظاهر عمل کرده واللہ اعلم

خاتمة الکتاب

در اشارت بابوابی که دران احادیث مرویست وهیچ ازان صحیح نشده ونزد جهابذهٔ علماء حدیث ثابت نگشته وهرچند این حروف در غایت اختصارست اما مشتمل بر علوم بیشمار بدانکه شیخ مصنف سامحه اللہ تعالی وتقدس درین خاتمه بسیار توغل نموده ومبالغه کار فرموده است ودر مقام انتقاد آمده وتقلید بعضے ازین قوم که متوغل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث جرح وطعن نموده است بر بعض حکم بعدم صحت کرده وبر بعض بعدم ثبوت وبر بعض حکم بوضع وافترا نموده وبر بعض خط رد وبطلان کشیده وبحال آنکه دران میان احادیث ست که در کتب معتبره مذکورست ونزد کبراے علمای دین از فقها ومحدثین مقبول وائمهٔ فقه تمسک واحتجاج بدان نموده اند مطالعهٔ این باب طالب را در وادیٔ حیرت ووحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد درجهٔ اعلاست ودائرهٔ آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکورست حتے درین شش کتاب که آنرا صحاح سته گویند همه باصطلاح ایشان صحیح ست بلکه تسمیهٔ آنها بالصحاح باعتبار تغلیب ست ونیز معلوم شد که حدیث صحیح ست وحسن وضعیف وهر یکی از صحیح وحسن لذاته ولغیره وتعریف هر یکے ازین اقسام سابقا معلوم شده احتیاج باعاده وتکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند ومیگوید که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجهٔ اول میکند که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه بمذهب تضییق وتشدید که در شروط صحیح کرده اند رفته باشد موافق انچه از بعض مردم درینباب نقل کردیم وقول وے که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حد ذات صحیح نه وبکثرت طرق وتعدد روایات نیز بدرجهٔ صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو عبارت که صحیح نشده وبصحت نرسیده بیک معنی بود وبر هر تقدیر در صحت چنین ان موجب حیرت ووحشت نبود اما آنکه میگوید ثابت نشده وبثبوت نرسیده ظاهر در نفی درجهٔ دوم ست که حسن ست لذاته ولغیره ونفی مرتبهٔ ضعیف نیز احتمال دارد وبر جمیع تقادیر تواند که مراد وے نفی لفظ حدیث بود یعنی در وحدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده وبثبوت نرسیده بلکه انچه بثبوت رسیده لفظ دیگرست مضائقه محدثین درینباب بسیار رود وباندک تغییرے که در لفظ رود او را حدیث دیگر خوانند اما این مضائقه سهل ست چه متبادر بافهام نفی صحت وثبوت معنے ومضمون آن گردد درین صورت باید که تصریح کنند که این لفظ صحیح وثابت نشده وآنجا که گوید درین باب چیزے بصحت نرسیده وبثبوت نپیوسته ظاهر مراد نفی مطلق مضمون ست بهر لفظ که باشد وآنجا که گفته موضوع ست ومفترا وباطل بدانکه معنے حدیث موضوع واقسام ومراتب آن سابقا در مقدمه معلوم شد ونیز معلوم شد که حکم بوضع وافترا نیست مگر بظن غالب وتخمین وجزم ویقین درینباب صورت نه بندد وچگونه صورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنی گاهے بود که دروغ گو راست نیز گوید پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هرچند دروغ گو باشد همچنان که راست گو نیز بامکان عقل محتمل ست که دروغ گوید بناے این باب ومدار این کار بر ظن غالب ست ومیگویند که مراهل حدیث را

ومهره این شان را ملکهٔ خاص وتمییزے مخصوص وآشنائی تمام بکلام نبوت علی مصدره الصلوة والتحیة پیدا میشود
که بدان صحیح را از سقیم مے شناسند وجدا میکنند هر چند بسبب آنرا تعیین وتنقیح نتوانند نمود واین کار کسی ست
از میان ایشان که اطلاع وے توسیع ومهارت وے تمام وذهن وی ثاقب وقریحهٔ وے جید ودرک وفهم
وے سلیم ومعرفت وحذاقت وے بقرائن داله بران راسخ ومتمکن باشد این کار هر کس نیست مگر در اینجا که
آثار وضع لائح وبین باشد مثل رکاکت الفاظ وسخافت معنے چنانچه روایت کرده میشود لا تاکلوا البقرة حتے
تذبحوها وامثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالی درین صورت در معرفت وضع آن خاص وعام مساوی باشند
حکایتے درین باب نقل کنند که شخصے حدیثے را نزد یکے از حذاق فن حدیث برخواند فرمود این حدیث معلول
مینماید گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد وتنقیح نتوانم نمود الا آنکه نزد الفقه طبع من بهمین است وبکلام نبوت
نمیماند پس بر محدثے دیگر برفت واین حدیث برخواند وے نیز همچنان گفت که آن اوستاد پیشین فرموده بود نزد
دیگری ودیگری رفت وپرسید همچنان جواب شنید پس این آنها باین شخص حدیث آرنده درهمی داد که نزد صراف ببرو
صرف کن صراف بمجرد دیدن گفت این درهم بے عیار ست گفت بچه دانی علت آنرا بیان کن گفت چنین دانم
ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر ودیگر برد همه بریک کلمه بودند پس درهم برشیخ آورد وحقیقت حال
بیان نمود فرمود حال ما نیز برهمین نمط دان که دیدے وشک نیست که اینها نیز ظنے ست دعوی قطع ویقین درینجا
نتوان کرد ونیز معرفت وضع احادیث را قرائن داشته اند مثل روایت شیعے غالی حدیث را در فضائل اهل بیت
سلام الله علیهم اجمعین وروایت مبتدع داعے به بدعت حدیثے را در ترویج مذهب خود واین نیز ظنے بود
وبیقین نتوان دانست که موضوع ست وگاهی کذب واضع باقرار وے معلوم گردد واینجا نیز وارد میشود که چرا
درین اقرار کاذب نباشد بمصلحتے وغرضے را اینجا نیز قرینه شرط ست که جانب کذب خبر وصدق اقرار را راجح
سازد وگاهی قرائن صدق وے در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضے قطع وجزم بان گردد لاسیما بعد از
توبه وبعض چیزها ست که در حکم اقرار بوضع ست چنانکه علم بتاریخ ولادت راوے یا وفات شیخ وامثال آن از انچه
امتناع راوے ومروے عنه وسماع آواز و با وجود آن امکان نداشته باشد ودرین صورت اگر علم بقرینهٔ مذکوره
یقینے بود حکم بوضع نیز قطعے گردد وگاهی قرینهٔ واضحه در حال راوے پیدا گردد که دلالت کند بر وضع همچو قصهٔ
غیاث با مهدے خلیفه در حدیثے لا سبق وافراط بوعید شدید بر امر صغیر یا بوعد عظیم بر فعل یسیر ومبالغه دران
چنانکه هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیا یا ثواب هزار هزار حج بود یا هر که چنین کند گویا زنا کرده باشد بمحارم
در خانهٔ کعبه نیز از قرائن وضع داشته اند نعم قرائن دیگر مثل مخالفت نص قرآن وسنت متواتره واجماع قطعے
وصریح عقل که در اینجا تاویل وتوجیه وتطبیق را راه نبود قوت نیز از انست وتصریح جماعه که بعدد تواتر رسند بکذب راوے
از همه قوے تر ست اما وجود این محل تردد ست وبر هر تقدیر بر فطن خبیر روشن ست که از نفے حدیث نفے آن حکم
ومطلب که حدیث را بران دلیل ساخته ودر اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید بدلیل دیگر و
حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا [illegible]
وبعدم ملزوم اقتضاے عدم لازم نکند چنانکه یکے دعوے کند که این خانه گرم ست وجود آتش را دلیل آن گرداند [illegible]

گویند که اینجا خود داشتنی نیست ازینجا لازم نیاید که دعوی کرسی شانه باطل گردد شاید که اثبات کرامی آن بوجوه
آفتاب کنند نعم آن دلیل باطل بود باحتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلی ندارد چه سخن
وی در ثبوت حدیث ست و بابطال مدعا کاری نیست بجهت تسلی خاطر طالب گفتم که در خشیت نکشد که چون این
احادیث که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد
این لازم نیاید و اینجا سخن دیگرست که گوش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما به تصحیح
و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال ست لاجرم محل وقوع اختلاف بوده این باب
در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات ست که یکی بوجوب
رفته و دیگری بحرمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادی که کرده و دلیلی که اورا
دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع می آید شخصی یا جماعه حدیثی را تضعیف
نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متتبع و متفحص فن
حدیث روشن ست و نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درینباب غلو و افراط از حد
و براه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی و شائبه وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی
و امثال وی بحدی که بعضی مردم در بعضی روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس
بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث ازان قبیل نیست که قاطع
ببطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب یا اجماع ست و منکر نیست و در اعقل و نقل دلیلی نیست بر وضع
آن مگر تکلم بعضی در راوی آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد ست غایت آنکه اورا صحیح نگویند
و حکم بضعف او دهند و سه کس اند چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر
از مهره این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز گردد و جمله ازان
در ضمن احادیثی که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث
المصابیح گفته است که حکم بر حدیثی بوضع بغایت عسیر ست زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق
و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بروی طعن کرده شد طریقی دیگر نبود و
وجود قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال ست و لهذا
اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج بن جوزی در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است دران بحکم بوضع بر بسیاری
از احادیث که باین شأن نیست چه دران میان احادیث ضعیف ست که محتمل ست و ممکن ست تمسک بدان
در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن ست و احادیث ست که بعض ائمه آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث
صلاة تسبیح مثلا و احادیث ست که مر آنرا طرق دیگر ست که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی
بران طریقها و در آمده است بروی ازین وجوه و تقلید کرد اورا در حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وی
آمده از آنها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث اشکال ائمه متقدمین این شان ست که کمال تبحر و توسع
داشتند در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبه و سفیان و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال

ایشان بعد ازان اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحیی ابن معین و اسحق بن راهویه و اهل طبقه ایشان بعد ازان اصحاب این جماعه مثل بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان دارقطنی و بیهقی که بعد از ایشان کسی نیامده که مساوی باشد ایشان را در مرتبه و نه قریب دران پس اگر یافته شود در کلام یکی از متقدمین حکم بر حدیث بصفتی از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بران بجهت آنچه داده است پروردگار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل ازین ائمه سبیل درمان ترجیح و تطبیق بود و این دران احادیث ست که محتمل و متردد ست دران و الا بسیاری از احادیث بود که بشهادت قلب حکم بوضع آن توان کرد و آسان ست این حکم کردن دران از هر که موصوف بود بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل ست و الله اعلم این ترجمه کلام مصنف ست در رساله مذکوره و ازینجا ظاهر شده که حکم بر حدیث بضعف و وضع و امثال آن غایت تعسر و صعوبت دارد و این امر منحصر ست در ائمه متقدمین و از متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطاها کرده بر بسیاری از احادیث که نه باین مشابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل ست آیا منقول ست از ائمه متقدمین و بر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد و اغلب ازان باب ست که ابن جوزی و امثال وی بدان حکم کرده و بعضی ازان قبیل که لاصح ست آثار وضع بران و اهل ممارست بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد و بعضی ازان در کتب معتبره مذکور ست و ائمه فن آنرا روایت نموده اند و حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده و بعض را مطلق آورده اند بی تعرض بیکی ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف فیه باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست نبود بعض چنان اند که مصنف آنها را سابقاً در ابواب و فصول گذشته ذکر کرده و چون در دیباچه کتاب قرار داده که این چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین خاتمه بعدم صحت و ثبوت آن حکم میکند و هل هذا الا تناقض و تهافت و ما هر جا که سخنی روی دید و حدیثی که در کتب بیابیم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق ست تمثیل و تایید کلام وی شود و اگر مخالف رد و جواب وی گردد و من الله الاعانة و الامداد فی المبدء و المعاد قال المصنف بدان وفقک الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور ست که الایمان قول و عمل یزید و ینقص و الایمان لا یزید و لا ینقص ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین معنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه و تابعین ست بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان و قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم بنی الاسلام علی خمس و هو قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاهر این عبارت آنست که این مجموع قول نبی باشد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بعض شراح هم برین معنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ وارد ست از سلف و گردانیدن وی از قول نبی وهم ست و مراد بخاری نه آنست و وی معطوف ست در عبارت وی بر قول او لبنی نه بر بنی اگرچه آن وارد شده است باسناد ضعیف انتهی و سیوطی در شرح صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث ست که روایت کرده آنرا دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابی هریره و روایت کرده است

ابن ماجه باسناد ضعیف باین لفظ که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان و روایت کرده امام احمد
از حدیث معاذ بن جبل که الایمان یزید وینقص و در جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المومنین علی آورده باین لفظ
الایمان معرفة بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عائشه رض آورده باین عبارت الایمان
بالله اقرار باللسان وتصدیق بالقلب وعمل بالارکان انتهی و سخاوی در مقاصد حسنه از حدیث ابن ماجه از حدیث
ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده که الایمان
عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان وگفته که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده و دیلمی آورده که
چون حضرت امام رضا به نیشاپور آمد بر استر اشهب سوار شده و پرده از خز و دیبا بر روی مبارک افگنده درون شهر
درآمده و علمای شهر در طلب لقای شریف وی رسیدند از ایشان یحیی ابن یحیی واحمد بن حرب واسحق ابن
راهویه و محمد بن رافع که از اکابر و اعاظم علما در حدیث و فقه بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اسپ
زدند و اسحاق بن راهویه گفت بحق آبای کرام خود که حدیثی از آنچه بتواتر از آبای طاهرین تو بتو رسیده
برما برخوان پس امام باسنادی که از آبای کرام خود داشته این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلمهٔ توحید که
لا اله الا الله حصنی الحدیث برخواند انتهی وابو الصلت شیعی ست ولیکن صدوق ست وابن معین توثیق او
نموده است و با سفیان ابن عیینه و امثال وی صحبت داشته و بزهد و تقشف موصوف بوده و رد میکرد بر مذاهب
باطله از قدریه و مرجیه وغیر آن و تقدیم میکرد ذکر ابو بکر رض و عمر رض را و یاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم
مگر بخیر و در کتاب تنزیه الشریعة باین لفظ آورده که الایمان قول وعمل یزید وینقص فعلیکم بالکتاب والسنة و در روایتی
همین مقدار آورده که الایمان یزید وینقص وگفته که این سه حدیث را شواهد ست و جوزقانی اخراج آن کرده وگفته
هذا حسن غریب و حدیث اخیر را ابو داود آورده و بران سکوت کرده و مقرر شده است که هرچه ابو داود در کتاب خود
آورده و بران سکوت کرده صالح حجت ست واما این قول را که الایمان لا یزید ولا ینقص صلی در کتب احادیث
اگرچه ضعیف نیز باشد پیدا نشد غیر آنکه در کتاب تنزیه الشریعة از کتاب موضوعات ابن جوزی نقل کرده که
ابو هریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که آیا ایمان زیادت ونقصان
میشود فرمود لا زیادته کفر ونقصانه شرک ونیز از حدیث ابن عدی فی الکامل آورده که الایمان لا یزید ولا ینقص و
گفته که یکی در اسناد وی احمد بن عبد الله جویباری ست و وی کذاب و دجال ست و وضع کرده احادیث کثیره را
ونیز از احادیث ابن حبان آورده که هرکه بگوید ایمان زیادت ونقصان می پذیرد کافر شود اگر توبه کرد فبها والا
گردنش بزنند و وی دشمن خداست نه نماز ست او را و نه زکوة و نه صوم و نه حج و نه دین با تشدید است دیگر
و در اسناد این حدیث محمد بن القاسم طالکانی ست و وضاع ست مر احادیث را انتهی و بالجمله تحقیق آنست
که این اقوال از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصحت نرسیده خصوصا حدیث زیادة ونقصان بلکه از اقوال اکابر
سلف ست چنانکه مصنف گفت والله اعلم تنبیه مشهور نزد جماهیر اهل سنت و جماعت آنست که ایمان عبارت ست
از تصدیق بالقلب واقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد وبی وجود عذر وضرورت چنانکه
بکم واکراه اقرار بوجود نیاید عند الله مومن نباشد و تحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست واشتراط

اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیاست وشخص مذکور مؤمن ست عند الله اگرچه ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال
حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان داخل نبود الا در ایمان کامل وصاحب تصدیق واقرار بی عمل بمذهب
ایمان مؤمن ست ولی ناقص الایمان واو را مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقه معتزله که عمل را جزو ایمان دارند
وشخص بی عمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نشود وفاسق نزد ایشان نه مؤمن ست و
نه کافر وخوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانند وآنکه از علمای محدثین مشهور شده است که الایمان تصدیق بالقلب و
اقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بایمان ایمان کامل ست وعمل نزد ایشان شرط کمال ایمان ست چنانکه مذهب
حق ست نه اصل ایمان چنانکه مذهب اعتزال وبعض مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق
واقرار وعمل میدارند واثبات آن باحادیث میکنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذهب
ایشان مخالف مذهب جمهور ست وموافق طریقه اعتزال حاشا وکلا واین توهم خطای محض وغلط صریح ست
کما مر جوابه وبر تقدیریکه ایمان را عبارت از قول وعمل دارند مراد بعمل اعم از عمل قلب وعمل جوارح خواهد بود تا تصدیق
نیز داخل گردد اما زیادت ونقصان ایمان مذهب سلف از فقها ومحدثین آنست که الایمان یزید وینقص واکثر متکلمین
انکار آن کنند وگویند که چون قبول زیادت ونقصان کرد آن شک بود نه یقین وپوشیده نیست که زیادت ونقصان
باعتبار عمل ظاهر ست وآن راجع بمعنی کمال وعدم کمال ست ونزاع باعتبار تصدیق ست شیخ محی الدین نووی
میگوید که اظهر ومختار آنست که تصدیق زائد وناقص میباشد بکثرت براهین ووضوح ادله ولهذا ایمان وتصدیق
صدیقان اقوی واکمل ست از ایمان غیر ایشان وآدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین واخلاص
وتوکل وی اعظم واقوی ست بخلاف بعض احیان دیگر واین قول منقول ست از سفیان ثوری ومالک بن انس وشافعی
واحمد بن حنبل واوزاعی وابن جریج ومعمر وغیر ایشان از ائمه وبسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات
کردم زیاده از هزار مرد را از علمای امصار وندیدم هیچ یکی از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول وعمل
ویزید وینقص واز جمعی کثیر از صحابه وتابعین نیز اینچنین نقل کنند وفضیل بن عیاض ووکیع آنرا از اهل سنت وجماعت
آورده کذا فی فتح الباری واز امام اعظم ابوحنیفه چنان نقل میکنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید ولا ینقص
واز بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده ومراد ایشان عدم قبول تصدیق ست زیادت ونقصان را بحسب
ذات چه مرتبه یقین یکیست وحالتی ست که شک وشبهه را بدان راه نبود وتفاوت در جلا وخفا وظهور احکام وآثار آنست
که آن باعتبار عارض وخارج از ذات ست وبرین وجه نزاع لفظی ست وتحقیق این مقامات در علم کلام ست والله اعلم

و در باب مرجیه وقدریه وجهمیه واشعریه هیچ حدیثی صحیح نشده مرجیه فرقه است که قائل اند بآنکه هیچ معصیتی با وجود ایمان
ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد ولفظ مرجیه مشتق از ارجاست بمعنی تاخیر وترک واهمال واین فرقه تاخیر
میکنند عمل را از نیت واعتقاد در رتبه ومیگویند که نیت واعتقاد میباید عمل اگر نباشد گو مباش وبعض از رجا دارند و
لفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی وامیدوار میسازند بی شرط وقید عمل وبعض از علمای اهل اعتزال
ارجا را باهل سنت وجماعت نسبت کنند که جانب مغفرت وامیدواری را رعایت مینمایند ومیگویند اگر خدا خواهد
همه گناهان را بخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود وفاسق مخلد در نار نشود واین محض تعصب ومکابره است چه ارجا

آنست که مواخذه وعقاب را اصلا راه ندهند وبدان قائل نباشند وگویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد
وانچه اهل سنت وجماعت میگویند نظر بمشیت وارادت حق ست تعالی که یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء وعذاب را
برای عصاة ثبات میکنند واز ضرر آن خائف میباشند ولیکن الایمان بین الخوف والرجاء وقدریه بتحریک مقابل
جبریه بسکون وگاهی بتحریک نیز خوانند بجهت مشاکله لقب معتزله است که قائل اند بانکه افعال عباد مستند بقدرت
عباد ست وایشان خالق افعال خود اند وانکار تقدیر ازلی پروردگار تعالی کنند وگویند که کفر ومعاصی از بندگان
برخلاف ارادت حق آید واول کسیکه مخالفت بمذهب صحابه وتابعین احداث کرد این فرقه اند وفاسق نزد ایشان
نه مومن ست ونه کافر ومخلد ست در نار ومفاسد عقائد ایشان بسیار ست چنانکه در علم کلام مبین ست وتسمیه
ایشان بقدریه بجهت انکار قضا وقدر الهی ست وایشان گویند که مستحق این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند وقائل
بآن باشند یعنی اهل سنت وجماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ ست واین غلط ست زیرا که در اثبات قدر احادیث
صحیحه ورود یافته وبران اجماع صحابه وتابعین ست پیش از ظهور فساد وبدعت ونیز از احادیثی که در مذهب قدریه
واقع شده ومذکور گردد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن ونسبت بقدر برابر ست که بجهت
نفی باشد یا باثبات وجهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی اند نام فرقه جبریه است که گویند قدرت نیست مر عبد را
اصلا نه موثره ونه کاسبه بلکه بمنزله جمادات ست وحرکات او مشابه آن ومذهب قدریه وجبریه در طرفین افراط
وتفریط واقع ست وتوسط واعتدال در مذهب اشعریه است که خلق از خداست وکسب از بنده وبنده را قدرت کاسبه است
نه موثره چنانکه گفته اند که لا جبر ولا قدر ولکن امر بین امرین وتحقیقه فی علم الکلام واشعریه تابعان شیخ ابو الحسن علی اشعری
اند ووی رحمه الله از اولاد ابو موسی اشعری ست که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود واسم
ابی موسی عبد الله بن قیس ست واشعر قبیله ایست از یمن ووی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با پنجاه و
چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحبشه واز حبشه با جعفر بن ابی طالب رض که وی نیز در انجا بود بمدینه در حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم آمدند در وقت فتح خیبر وفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لکم هجرتان شمارا ای قوم دو هجرت ست یعنی هجرتی
از یمن بسوی ارض حبشه وهجرتی از ارض حبشه بمدینه وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مدح کرد او را واصحاب ورا
وبشارت داد بخیر در دنیا وآخرت ووصف کرد بایمان وحکمت بقول خود الایمان یمان والحکمة یمانیة ودعا کرد مر ابی موسی
را خاصة وبشارت داد بمغفرت وجنت وبایمان وانابت وفرمود مومن منیب عبد الله بن قیس وویرا بیمن فرستاد
تا دعوت کند ایشان را وتکلم در اصول دین وعلم عقائد اسلام میراث ست مر این قوم را مرویست که چون ابو موسی با قوم
خود بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونه بود فرمود
کان الله ولم یکن معه شیء ثم کتب فی الذکر کل شیء ثم خلق السموات والارض الحدیث وحق تعالی روزی کرد اولاد
اولاد واحفاد را بدرایت وروایت ورعایت ومناقب ایشان در السنه وکتب منشور ومذکور ست تا نوبت به شیخ
ابو الحسن اشعری رسید وتوفیق داد او را حضرت سبحانه وتعالی بقمع آثار بدعت وتجدید انوار سنت در اعتقادات
پس تائید کرد مذاهب واقوال صحابه وسلف را که اکابر محدثین وفقهای متقدمین از تابعین واتباع ایشان بران
بوده اند واثبات کرد وتقریر نمود آنچه موافق کتاب وسنت واجماع سلف بران بود تا مصداق حدیث ان الله یبعث

لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد امر دینها آمده گشته وے و تابعان وی مراد بفرقه ناجیه که صفت ایشان
الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی ست و شیخ ابو الحسن اشعری در فقه بر مذهب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذهب
سنت و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی بود و مناقب و مفاخر وے بیرون از حد حصر و احصاست و وی حنفی المذهب ست
ازینجاست که جانب شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو متفق اند در عقاید و اهل سنت و جماعت که
گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعه اشعریه و ذم فرقهاے دیگر از مرجیه و قدریه و جهمیه احادیث نقل
کرده اند و ما احادیث اشعریه خود دنیافتیم اما در ذم قدریه و مرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده و در ذم جهمیه نیز
بعض احادیث آمده و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حذیفهؓ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
مر هر امت را مجوس ست و مجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ او را و هر که
بیمار گردد از ایشان عیادت نکنید او را و ایشان شیعهٔ دجال اند و حق ست بر الله تعالی که لاحق گرداند ایشان را
بدجال و هم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوة از احمد و ابی داؤد از ابن عمرؓ آورده اند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشان را و اگر بمیرند حاضر نشوید
جنازهٔ ایشان را و نیز از ابن عمرؓ آورده اند که مردے نزد وے آمد و گفت فلانی یکی از دوستان وے بود
از اهل شام سلام میخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر حال چنین ست
مخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت بیاشد در امت
من خسف و مسخ و آن در تکذیب کنندگان قدر ست رواه مسلم و ابو داؤد و الترمذی و نیز در حدیث ابو داؤد
از عمرؓ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجالست نکنید اهل قدر را و مفاتحت نکنید ایشان را بکلام
یعنی ابتداے سخن نکنید با ایشان یا مجادله نکنید و در گفت و گو نگشائید با ایشان و ترمذی از ابن عباسؓ آورده
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب
مرجیه و قدریه و گفته هذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار
از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت کرده نشد پیش از
من پیغمبرے را مگر آنکه در امت وے مرجیه و قدریه بودند که مشوش میساختند بروے امر امت وے را
بعد از وے و حق تعالی لعنت کرده مرجیه و قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر و این امت من امت مرحومه است که عذاب
نیست بروے در آخرت و عذاب وے نیست مگر در دنیا مگر دو صنف از امت که در بهشت نه آیند بهشت را و
آن دو صنف مرجیه و قدریه اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن عدی از ابن مسعود و دیلمی نیز بعض آن را از حذیفهؓ آورده
و در بعض طرق این حدیث از انس ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام خوارج ست و حاکم در تاریخ خود از ابی امامهؓ آورده
که لعنت کرد خداے تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قول ست بی عمل و دیلمی از حدیث انسؓ آورده
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چهار صنف از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیبی نه در جنت
نصیبی و نمیرسد ایشان را شفاعت و نظر نمیکند با ایشان پروردگار تعالی و مر ایشان راست عذاب الیم مرجیه و
قدریه و جهمیه و رافضه و از ابی سعید خدری نیز مثل این آورده ولکن این حدیث مطعون ست و گفته اندکه

در اسناد وے اسحاق بن نجیح ملطی ست و وے منسوب بکذب و وضع ست والله اعلم و در مذمت روافض احادیث
دیگر نیز آمده بخصوص چنانچه ابو نعیم در حلیه از امیر المومنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو و شیعهٔ تو در بهشت اند و نزدیک ست که بیایند قومے که گفته شود ایشان را رافضه
چون بیابید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد الله بن احمد در روایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود بیایند قومے در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنے ترک دهند اسلام را و احادیث در ذم
روافض بسیارست و ابن عدے از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو صنف اند از
امت من که نصیبے نیست ایشان را در اسلام اهل قدر و اهل ارجا و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و در حدیث
ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوب تر ست نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده
که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی قومے را که تکذیب
میکنند بقضا و قدر الٰهی تعالے و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و مشتق کرده اند این کلام را از نصرانیت و چون دریابی
ایشان را بیزار شو از ایشان انتهی و غیر این احادیث و طرق بسیارست و بالجمله احادیث درینباب بسیارست
بطرق متعدده اکثر آنها ضعیف و بعض قوے و درباب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذے و ابوداود نیز آمده و
اگر تعدد طرق جبر نقصان آن کرده بصحت لغیره رساند دور نباشد و مصنف میگوید هیچ حدیثی صحیح نشده والله اعلم

و درباب کلام الله قدیم غیر مخلوق و درین معنے احادیث بالفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
چیزے صحیح نشده و هرچه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین ست سخاوی در مقاصد حسنه آورده بلفظ القرآن
کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفته که روایت کرد این حدیث را دیلمی مرفوعاً از رافع بن خدیج و حذیفه
بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بزیادت فاقتلوه و گفته که درینباب احادیث دیگر نیز آمده و در تنزیه الشریعه
از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق و لا مخلوق
و من قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظے القرآن کلام الله عز و جل لیس بخالق و لا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر
بما انزل علے محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آمده من مات و هو یقول القرآن مخلوق لقی الله یوم القیمة و وجهه الی قفاه
و از امیر المومنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله
غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده
که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت نرسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند
که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هرکه بگوید قرآن مخلوق ست کافر ست و عثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت
کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان را تا مدت هفتاد سال و میگفتند الله الخالق
و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منه خرج و الیه یعود و این دو اثر صحیح ست انتهی

و درباب آفرینش ملائکه و حدیث ابو هریره که روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بامر الله عز و جل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور
فینغمس فیه انغماسة ثم یخرج فینتفض انتفاضة یخرج منه سبعون الف قطرة و یخلق الله عز و جل من کل قطرة
ملکا این حدیث را طرق بسیارست و هیچ یکے صحیح نشده و نه درین معنے حدیثے ثابت ترجمه ام میکند پروردگار تعالی

جبرئیل را هر بامداد بدر آمدن در دریای نور پس غوطه میخورد جبرئیل در وی و بیرون می آید و می‌فشاند خود را
بیرون می آید از وی هفتاد هزار قطره و پیدا میکند الله تعالی از هر قطره فرشته را و در کتاب العظمة لابی الشیخ
مضمون این حدیث را باین لفظ آورده که در بهشت نهری ست که در می آید او را جبرئیل و بیرون می آید و
می افشاند آب را پیدا میکند حق عز و جل از هر قطره فرشته را و در روایت دیگر آورده که خدای تبارک و تعالی را
نهری ست در هوا هفت مقدار زمین نزول میکند فرشته از آسمان و صعود می آید در آن نهر و غسل میکند و چون بیرون
می آید پیدا میکند حق تعالی از هر قطره فرشته که تسبیح میکند خدای تعالی را عز و جل بتمام تسبیح خلائق و امثال این احادیث
در بیان عظمت قدرت و وسعت ملک الهی بسیار آمده و در صحت آنها نزد محدثین سخن ست والله اعلم و در باب فضیلت
تسمیه بمحمد و احمد و منع از آن چیزی صحیح نشده و تحقیق این بحث در آخر کتاب حج در باب عقیقه سابقاً گذشته است و
از آنجا معلوم شد که تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمقتضای ظاهر حدیث تسموا باسمی که صحیح ست
مستحب ست یا مباح و الجمع بین التسمیة و الکنیة ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیه بمحمد و احمد آمده
که موسوم بوضع اند چنانچه آمده که دو کس را بدرگاه عزت بیارند و حکم شود که ایشان را به بهشت برند پس گویند
آن دو کس خداوندا ما را عملی نبود که جزای آن بهشت بود ما بچه چیز اهل آن شدیم فرماید ای بندگان من سوگند
خورده ام بر خود که در نیارم در دوزخ کسی را که نام وی احمد یا محمد ست و نیز آمده که لا یدخل الفقر بیتا فیه اسمی
و نیز آمده که هر قومی که مجتمع شوند برای مشورت و در ایشان کسی بود که نام او محمد ست البته برکت کرده شود
در آن مشورت و در لفظی آمده که نام وی محمد ست یا احمد و نیز آمده هر مسلمانی که قربان کند بر وجه خود و نیت کند که اگر
حامله شود نام وی محمد کنم البته حق تعالی پسر روزی گرداند و هیچ خانه نبود که در وی نام محمد بود مگر آنکه برکت دهد
حق تعالی در آن و آمده که چون حامله شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن نهد و محمد نام نهد پسر روزی گردد و آمده که
اگر دختر بود دیگر داند او را پروردگار تعالی پسر و آمده هر کرا سه پسر بود و هیچ یکی را نام محمد نکند پس تحقیق جفا کرده بر خود
و چون محمد نام کرد باید که او را دشنام و شدت نکنند و نزنند بلکه تعظیم کنند و باکرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند
که اینها همه موضوعات اند والله اعلم و از عبارت مصنف ظاهر میشود که اسم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
درین حکم شامل احمد نیز هست و مخصوص بمحمد نه والله اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیثی نبوی صحیح نشده و در مجمع البحار
از کتاب الذیل آورده که حارث ابن اسامه در مسند خود از داود بن المحبر سی و چند حدیث در باب عقل آورده است
و ابن حجر گفته که همه آن احادیث موضوع اند و هم در مجمع البحار نقل میکند که گفته اند که هر حدیثی که وارد شده و در وی
ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتهی و در تنزیه الشریعة از همین داود بن محبر که یکی از وضاعان حدیث ست پنجاه و چند
حدیث در فضیلت عقل آورده و گفته که ابن حجر در مطالب عالیه همه را موسوم بوضع و افترا داشته و مذکور درین احادیث
عقل بمعنی معرفت اشیا ست و دریافت صلاح مبدأ و معاد و تمییز میان خیر و شر و احتراز و احتراس از غوائل و
آفات نفس و اهتدا و وصول بمعرفت حق ست چنانچه از حدیث انس آورده اند که قومی در حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم ثنا کردند بر مردی و مبالغه نمودند در آن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عقلش
چگونه است گفتند یا رسول الله ما از اجتهاد وی در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و تو از عقل وی می پرسی

فرمود احمق بحمق خود میرسد بارتکاب میکند عظیم‌تر از فجور فاجر و بندگان که ترقی در درجات مینمایند و قرب الٰہی
حاصل میکنند بر قدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که در مے یابد مرد بحسن خلق خود درجهٔ صائم
قائم را و تمام نشود مرد در احسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبه تمام شود ایمان وی و طاعت وے مر پروردگار را و
عصیان وے مر دشمن حق را که ابلیس ست و از حدیث عمر آورده اند که بود سه هزار عابد قائم اللیل صائم النهار آسانتر ست
از بود یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اول که اول ما خلق الله العقل از ان نشان میدهد
داخل این احادیث بود و نزد محدثین دران هم سخن ست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که هر حدیثے که وارد شده
در وے ذکر عقل غیر ثابت ست شامل آنست والله اعلم و در مقاصد حسنه گفته است که حدیث ان الله لما خلق
العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی ما خلقت اشرف منک فبک آخذ وبک اعطی
ابن تیمیه گفته و غیر او متابعت او کرده که این حدیث کذب ست موضوع باتفاق و در زوائد عبد الله بن امام احمد آنرا
تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نموده و داود بن المحبر از حسن بزیادت
ولا اکرم علی منک لانی بک اعرف و بک اعبد آورده و حدیث اول ما خلق الله العقل نیز آورده و گفته اند که ابن محبر
کذاب ست و ابن حجر گفته که حدیث اول ما خلق الله القلم ثابت تر از حدیث عقل ست انتهی و سیوطی در
درر منتثره در احادیث مشتهره گفته که مر حدیث عقل را اصلے صالح ست که عبد الله بن امام احمد در زوائد زهد
از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وے جید ست و وے در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمده از حدیث
ابی امامه و حدیث ابی هریره باسناد ضعیف و در تمییز الطیب من الخبیث آورده که عراقی آنرا در تخریج احادیث احیاء
گفته که طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابو نعیم در حلیه آنرا آورده و اسنادش ضعیف آورده والله اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و درازی
آن و بقاے ایشان حدیثی صحیح نشده شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیه السلام و صحبت وی با وی بحدیث
بخاری و مسلم و ترمذی که در تفسیر کریمه + فوجدا عبدا من عبادنا + واقع شده ثابت ست و در بعض تواریخ ابتدائے
بعثت وے را علیه السلام در زمان ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة والسلام و بالعیاذ فوت وی ذکر کرده و در وجود وے
در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از ان در زمان صحابه و تابعین و مشائخ طریقت نیز اخبار
و آثار ورود یافته اگر در صحت آنها بر اصطلاح محدثین سخن باشد و نیست اگرچه کثرت طرق آن بجائی رسیده است
که نزدیک ست که جبر و تلافی آن کند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی
بسیار ست و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح ست از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و درینجا مجال مناقشه
تنگ ست والله اعلم و آنچه مشهور ست از احادیث در نفی حیات خضر در زمان شریف نبوی صلی الله علیه
و آله و سلم این قول ست که لو کان الخضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنه نقل میکند که گفته این قول مرفوعاً
ثابت نشده بلکه از کلام کسے ست که منکر ست حیات او را از سلف انتهی و بعض گویند که صدور این کلام از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وقوع ملاقات بود و این سخن چیزے نیست چه این ترکیب مقتضیه نفی حیات کند
پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت نه بندد دیگر آنکه گویند که بنائے ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب ست
کما قیل و آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف فرموده که هیچ جانداری که بر روی زمین ست

بقای وی از صد سال نگذرد و باین حدیث جماعه که انکار بقاے وی کنند تمسک نمایند باعتبار اکثر و غلب خواهد بود
و مخصوص بوجوہے که خضر ازان بیرون آید والله اعلم و در بعض کتب بروایت خضر و الیاس علیهما السلام از
حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم احادیث ذکر یافته عینا نامه در کتابی که شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد الرداد الصوفی
المحدث از شیخ مصنفت باسنادی که دارد جمع کرده جمله ازان آورده است و جزرے در حصن حصین از مستدرک
حاکم آورده که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردے جسیم صبیح سفید ریش در آمد و بگریست
و صحابه را تعزیت کرد و برگشت پس ابوبکر و علی فرمودند که این خضر بود علیهم السلام و سیوطی در جمع الجوامع از
ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب روزے بر جنازه مردے ناگاه هاتفی
آواز داد که شتابی مکنید بنماز رحمت کند شما را خداے تعالی پس انتظار کرد عمر تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر
بر آورد و تکبیر گفتند با وے مردم پس گفت آن مرد خداوندا اگر عذاب کنی معصیت کرده است ترا بسیار
و اگر بیامرزے محتاج ست وی برحمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت
و بر یختند بروے خاک گفت آن مرد خوشی و خنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جابی و خازن و کاتب و شرطی
نبوده پس گفت عمر بگیرید آن مرد را تا بپرسم او را از نماز و کلام وی و بپرسم از وی که کیست پس غائب شد از
نظر ها و دیدیم نشان قدم وی را که یک ذراع بود پس فرمود عمر والله که این خضر ست که خبر داده است ما را از وے
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتهی و در تنزیه الشریعه از رباح بن عبیده آورده که گفت دیدم مردے را با عمر
بن عبد العزیز که تکیه بر دست وی زده استاده است گفتم با دل خود که این مرد عجب جافی ست که با چنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که اینکه بود که تکیه بر دست تو کرده استاده بود گفت آیا دیدے تو او را یا رباح گفتم نعم
گفت راست میگوئے من ترا بینم مردے صالح میدانم یا رباح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف
کرده اند و ابن حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزے ست که در باب خضر آمده و گفته که رباح اگرچه مردم در وے
سخن دارند و لیکن ابن معین و غیر وے او را ثقه میدانند و از حدیث عمرو بن عوف آورده که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز میگذارد پس شنید کلامی را از ورای جدار که قائلی میگوید اللهم اعنی علی ما ینجینی
مما خوفتنی پس رفتند صحابه تا به بینند کر وے کیست ناگاه دیدند که خضر ست و از انس نیز مانند این آورده
و در حدیث وے در آخر دعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی من هذه الامة المرشدة المرحومة المتاب علیها و از
امیر المومنین علی آورده که گفت طواف میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق باستار کعبه میگوید یا من لا یشغله
سمع عن سمع یا من لا تغلطه المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان
یا عبد الله این کلام را باز بر خواند و گفت سوگند بخدائی که ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود هر که
این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مثل رمل عالج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود
انتهی و مسبعات عشر را که ورد وے مشهور ست نیز روایت خضر مے گویند و لیکن محدثین را در صحت تمام این
روایات سخن ست والله اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیاے مرسل ست و نام پدرش بقول بعض
یاسین ست و بقول بعضے از اولاد هارون و بعضے از اولاد سام بن نوح دانسته و بعض عم جد خضر گفته و گفته اند

که خضر و الیاس هر سال در مدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا با هم جمع میشوند پس ازان متفرق گردند
و در اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق خدا نمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثلة بن الاسقع
آورده که در غزوهٔ تبوک با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتیم تا در بلاد جذام بزمینی رسیدیم که آب نداشت
ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غدیری دیدیم و از آب وی خوردیم و بر رفتیم دو دانگ از شب گذشته بود
که بانگی شنیدیم که کسی بآواز حزین میگوید اللهم اجعلني من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها المبارک علیها پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحذیفه و انس فرمود در آئید درین شعب و دریابید که این آواز چیست و آواز کننده
کیست حذیفه و انس میگویند که در آمدیم ناگاه مردی را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی و موی وی
سفید و نورانی ست و قامتش از قامتهای ما دو سه گز بلند تر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام ما را و
گفت مرحبا شما را شما رسول رسول خدا اید صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم نعم و گفتیم تو کیستی رحمت کند خدای تعالی ترا
گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه بر آمده و چون عسکر شما را دیدم لشکری از ملائکه که بر مقدمهٔ ایشان جبرئیل و بر ساقه
میکائیل ست بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ست او را ببین و بروی سلام کن
برگردید و سلام من برسانید و بگوئید که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که ترسیدیم که شتران از طول قامت من
برمند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس و حذیفه گویند که با مصافحه کردیم او را و با انس رضی
گفت که این حذیفه بن الیمان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفت که وی در آسمان مشهور تر ست
از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خوانند پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیامد
و با وی مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر بنشستند و حکایت کردند الحدیث در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصر تر
ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نمی شوند
و لیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث
تجهیل نموده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف است و قلب فقیر نیز گفته که
دل گواهی میدهد بوضع این حدیث انتهی والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشائخ طریقت بیشتر
از حد احصاست و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی که خضر در اکثر اوقات بملازمت
وی می آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی میکرد آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و
تکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی و قدوهٔ اهل کشف شیخ علاء الدوله
سمنانی فرمود که هر که انکار وجود خضر میکند پس آن از غایت جهل اوست پس ازان احوال او را تفصیل
هر چه تمامتر بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و در باب
علم حدیث طلب العلم فریضة و آنچه درین معنی ست صحیح نشده این حدیث از مسانید امام ابوحنیفه است از انس
بن مالک بلفظ طلب العلم فریضة علی کل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعا
بزیادت این عبارت که وواضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب و حفص که یکی از رواة

این حدیث سخت ضعیف ست جدا بلکه تهمت کرده اند او را بعض بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که
وی صالح احتجاج ست و اگرچه این حدیث باین اسناد ضعیف ست ولیکن آنرا شواهد ست از حدیث ابن شاهین
از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که وی غریب ست و گفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است
از مانند بیست تابعی از انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدده است
و جید لفظ وی نیست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول وی نیست که اطلبوا العلم ولو بالصین
و غیر این مذکورین ولیکن در هر طریق وی سخن ست و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از
انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن اسانید وی
روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس ست مرفوعا و گفته که نمیدانم سندی مر نخعی را
از انس سوای این و ابوبکر بن ابی داود سجستانی آورده او را از ثابت بنانی از انس و گفته که بدرستی گفته است
که نیست درین حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درین باب از
جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه و امام حسین بن علی و سلیمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود
و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عائشه و ام هانی و غیر ایشان رضی و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج
کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور ست و اسناد وی ضعیف و روایت
کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکی از آن ضعیف ست و پیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین گفته است
چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزی و اسحق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست
اما معنی وی صحیح ست و همچنین گفته است ابن عبد البر با زیادت ایضاح و بیان و تمثیل کرده است باین حدیث
ابن صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز همچنین گفته است ولیکن عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق
آنرا تصحیح نموده اند و بعض گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بمرتبه حسن رسانیده و اجود طرق وی طریق قتاده و ثابت
ست از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوی و ازینجا معلوم شد که بعض طرق این حدیث صحیح ست و بعض
حسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام در آنکه مراد از علم که طلب وی
فریضه است چیست هر طائفه آنرا بجانبی برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم تصوف که علم
تهذیب اخلاق و تصفیه باطن ست بعض گویند علم خواطر و آفات نفس و مانند آن و در مقاصد حسنه از بیهقی نقل کرده است
که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی ست که گنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل آن یا علم ست بچیزی که عارض شود
مر او را خاصه یا تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در وی کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد
بدان علمی ست که تحصیل آن ضروریست مثلا اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین ست پس از آن
علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکی ایمان آورد و بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان
نمازی که وقتش در رسیده مثلا فجر یا ظهر یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید
و هنوز اگر فقیر ست طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد و شرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة
واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد ست و زن نخواسته طلب علم حیض

ونفاس واجب نبود وچون زن خواست واجب گشت بترتیب واگر تاجرست علم بیع وشرا واجب بود واگر نه
واجب نبود مگر آنچه ضروری ست ازان وعلی هذا القیاس تعلم علم فقه به پیش از ابتلا واجب نبود واگر بکند اولی
وانسب باشد وبالله التوفیق ودر باب من سئل عن علم فکتمه حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را
از ابی داود وترمذی ودر مشکوة از ایشان واز احمد از ابی هریره واز ابن ماجه از انس آورده باین لفظ
من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار ودر مقاصد حسنه ازین جماعه وابو یعلی وحاکم نیز آورده وگفته
که تصحیح کرده وی آنرا از بیهقی از حدیث ابو هریره مرفوعاً وگفت که آن نزد حاکم ونزد غیروی از ابن عمر ونزد
ابن ماجه از انس وابی سعید ونزد طبرانی از حدیث ابن عباس وابن عمرو وابن مسعود نیز آمده وهم در مقاصد بلفظ
من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داود وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم آورده وگفته که تصحیح کرده اند
این دوکس آنرا از حدیث ابی هریره وگفته است ترمذی حسن صحیح انتهی ودر باب فضائل قرآن که من
قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره راذکر کرده وفضیلت قرائت هر سوره روایت کرده و
اسناد بابی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفتری وموضوع ست باجماع اهل حدیث واز باب فضائل
قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی ست که او را فرمود الا اعلمک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین
ودر حدیث البقرة وآل عمران غمامتان حدیث آیة الکرسی که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی کتاب الله تعالی
معک اعظم وحدیث یؤتی یوم القیامة بالقرآن واهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم البقرة وآل عمران و
حدیث من قرأ الآیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاه وحدیث لقد صدقک وانه لکذوب در فضل آیة الکرسی وحدیث
قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن وحدیث در فضل معوذتین انزل علی آیات لم یر مثلهن قط المعوذتین وحدیث الکهف
من قرأ منها عشر آیات عصم من الدجال حکم بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان
من قرأ سورة کذا فله کذا ذکر کرده مجمع علیه است میان محدثین وهیچکس بصحت هیچ حدیثی ازان حکم نکرده وواضع آن که
ابو عصمه نوح بن ابی مریم ست اقرار بوضع آن کرده ومانا که مذهب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب وترهیب
چنانکه مذهب کرامیه وبعض مبتدعه وگفته که چون مردم را دیدم که همه بفقه ابی حنیفه ومغازی محمد بن اسحق مشغول
شده اند وتلاوت قرآن را ترک داده حسبة لله این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت ورغبت دران
پیدا آید وبسیاری از مفسران در ابداع آن احادیث در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی وواحدی وگفته اند
که ازینها عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشاف ست که نسبتی باین علم شریف
داشته ومثل فائق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده واز قاضی بیضاوی عجب ترست که درایراد آنها
در تفسیر خود تبعیت صاحب کشاف نموده است با تخالف وتغائرے که بوے دارد ووی نیز نسبتی تمام
بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده وگفته اند او را اسناد عالی ست از آبای خود ومنتهای اسناد
آن احادیث ابی بن کعب ست ووی بری ست ازان کذا قالوا ولیکن در مختصر طیبی آنها را نسبت بابن عباس
داده وگفته که گفته شد مرا بابی عصمه نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است ترا این احادیث در
فضائل قرآن سوره سوره گفت از عکرمه از ابن عباس و دیگری عذر مذکور را بیان کرده ودر شرح آن

از خلاصه نقل کرده وگفته که همچنین ست حال حدیث طویلی که روایت کرده شده از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در فضائل قرآن سورة سورة زیرا که بحث کرده شد وتفتیش نموده از مخرج آن تا منتهی شد بکسی که
اعتراف کرد که وے با جماعهٔ دیگر وضع کردند آنرا واثر وضع بروے بین ست فتدبر وغیر این از احادیث
در فضائل قرآن وبعض سور آن در کتب ائمه مذکورست وبصحت رسیده ومصنف میگوید که در باب فضائل
قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث ست یکی حدیث ابی بن کعب ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم او را فرمود آیا بیاموزم ترا سورتی که عظیم‌تر سورتیست در قرآن وآن سوره فاتحه است الحمد لله
رب العالمین واین حدیث را در جامع الاصول از موطا آورده که ابو سعید بن المعلی گفت که رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ندا کرد ابی بن کعب را و وے نماز میگذارد وچون فارغ شد بخدمت آمد ونهاد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر دست وی وفرمود امید میدارم که بیرون نیائی تو از مسجد
تا بدانی سوره را که فرستاده نشده است نه در توریت ونه در انجیل ونه در زبور ونه در فرقان مثل وے
میگوید ابی که درنگ کردم من در رفتن مسجد بامید آنکه این سوره مرا بیاموزم وچون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول الله
سوره را که وعده کرده بودے قرائت نما فرمود چگونه قرائت میکنی وقتیکه افتتاح میکنی نماز را پس بخواندم
الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سوره موعوده واین ست سبع مثانی وقرآن
عظیم که داده شده است مرا واز حدیث ترمذے که حکم بحسن وصحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر ابی بن کعب و وی نماز میگذارد پس گفت مر او را رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یا ابی پس ابی التفات بجانب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد اما جواب نداد
ونماز را تخفیف کرد وبرگشت وبحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت السلام علیک یا رسول الله فرمود
که چه منع کرد ترا اے ابی از جواب دادن من وقتیکه ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول الله فرمود
آیا نیافته تو در آنچه وحی کرده شده است بر من این را که استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم اجابت
کنید وجواب گوئید وقتیکه بخواند شما را خدا ورسول خدا برائے چیزے که زنده میگرداند شما را بزندگانی
ابد گفتم باز اینچنین نکنم ان شاء الله فرمود دوست میدارے که بیاموزم ترا سورتے که فرستاده نشده است
نه در توریت ونه در انجیل ونه در زبور ونه در فرقان الی آخر الحدیث واز ترمذے ونسائی از ابی بن کعب
آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است خدای تعالی فرستاده نشده است
در توریت وانجیل مثل ام القرآن واوست سبع مثانی و وے مقسوم ست میان من ومیان بنده من و
مر بنده راست آنچه سوال کرده ودرین احادیث این لفظ که وی اعظم سورتے ست بصریح مذکور نیست مگر معنی
او وشاید که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی که از رجال
خبر داده وآن حدیث در صحیح بخاری آمده مذکورست که گفت نماز میکردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
جواب ندادم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بعد از ان بخدمت آمدم وگفتم یا رسول الله من نماز میکردم از ان رو
جواب ندادم فرمود آیا نگفته است خداے تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم وفرمود آیا بیاموزم ترا اعظم

سورۃ را در قرآن پیش از انکه بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا
وچون خواستم که بیرون آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ فرموده بودی که بدانانم ترا اعظم سورتے
از قرآن فرمود الحمد للہ رب العالمین همین ست سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مرا واز
صحیح مسلم وسنن نسائی از ابن عباس آمده که نشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم ناگاه شنید جبرئیل آوازے مثل آواز گشاده شدن در پس بر داشت جبرئیل سر خود را و فرمود
امروز درے از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده نشده بود فرود آمده از وے فرشته که هرگز
فرود نیامده بود پس سلام داد آن فرشته بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا بدو
نورے که داده شده تو آنرا و داده نشده آنرا هیچ پیغمبرے پیش از تو فاتحة الکتاب و خواتیم سورۂ بقرہ
الحدیث دیگر از ان احادیث که مصنف میگوید که در باب فضائل قرآن صحیح شده است این حدیث ست که
در باب سورۂ بقره وسورۂ آل عمران ورود یافته است که این دو سوره غمامتان اند یعنی دو ابر اند و اینحدیث
مسلم ست از ابی امامه باهلی که گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میفرمود بخوانید قرآن را که
وے می آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را و بخوانید زهراوین را که بقره و آل عمران ست زیرا که این دو سوره
مے آیند روز قیامت گویا که غمامتان اند یعنی دو ابر اند یا غیایتان یعنی دو سائبان غیایه انچه سایه کند
بالاے سر از ابر و غیر آن یا دو گروه اند از طیور صف زده و حجت و مجادله میکنند از اصحاب خود بخوانید سورۂ
بقره را که اخذ وے برکت ست و ترک وے حسرت و نتوانند خواند او را بطله یعنی بیکاران و ارباب کسل
کذا قال الطیبی و هم در حدیث مسلم آمده است که معاویه بن سلام که یکی از رواة اینحدیث ست گفته که بمن چنین
رسیده که مراد به بطله سحره است و از حدیث ترمذے نیز مانند این آورده و از مسلم و ترمذی از ابی هریره
آورده که گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگریزد شیطان از خانه که خوانده شود در وی سورۂ
بقره دیگر از ان احادیث حدیث آیة الکرسی که در صحیح مسلم و سنن ابی داود از ابی بن کعب آمده که گفت گفت مرا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی که کدام آیت ست از کتاب خدا که با تست اعظم گفتم
اللہ لا اله الا هو الحی القیوم پس زد دست مبارک بر سینه من و فرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت
مسلم ست و در روایت ابی داود آمده که چون اول بار پرسید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے
گفت خدا و رسول خدا دانا ترست تا آن بار بپرسید پس گفت اللہ لا اله الا هو الحی القیوم الحدیث و از ابی هریره
آمده که سید آیتهاے قرآن آیة الکرسی ست رواه الترمذے و نیز دیگر حدیثے که هم در فضل سورۂ بقره
و آل عمران واقع شده است و مسلم و ترمذے از نواس بن سمعان آورده که فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم آورده میشود روز قیامت قرآن و اهل قرآن را که عمل میکردند بدان در دنیا و پیش پیش ایشان سورۂ
بقره و آل عمران و این جزو حدیثے ست که مصنف آورده و آنرا حدیث جدا ساخته غیر حدیث غمامتان اما
در جامع الاصول و مشکوة در آخر این حدیث نیز آورده کانهما غمامتان او ظلتان سوداوان بینهما شرق
او کانهما فرقان من طیر الحدیث گویا که این دو سوره دو ابر اند یا دو سائبان که میان ایشان شرق ست

یاد کرده از طیبی و شرق بفتح شین معجمه و راء مفتوحه در آخر قاف بمعنی اشراق و انوار شیت و ... بمعنی تفصیل و فرق
نیز گفته اند و گفته اند که این نور و فرجه بسم الله الرحمن الرحیم است که در میان آنها و دو سوره است و دیگر حدیثی که در فضیل
دو آیه آخر سوره بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است واقع شده روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی
از ابی مسعود انصاری که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخواند دو آیت را که در آخر سوره بقره اند در شبی
کفایت میکنند این دو آیت او را یعنی دفع میکنند از قاری خود شر جن و انس را کذا قال الطیبی یا بسندگی میکنند
از ورد های دیگر در شب بخواند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که در باب فضل فاتحه گذشت نیز متضمن فضیل
این دو آیت است دیگر حدیثی که در فضل آیت الکرسی واقع شده و شیطان آنرا به ابی هریره آموخته بود پس
ابی هریره بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و هو کذوب شیطان راست گفته
با تو این را و حال آنکه وی دروغ گوست و قصه وی آنست که بخاری از ابی هریره آورده که گفت موکل گردانید مرا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بمحافظت زکوة رمضان یعنی صدقهٔ فطر ناگاه شخصی آمد و هر دو دست خود را پر کرد
از آن طعام تا بر دارد آنرا پس بگرفتم او را و گفتم مرا خود میکنم قضیهٔ ترا و میبرم ترا بحضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم گفت من محتاجم و عیالمندم و حاجتی سخت دارم ابوهریره میگوید پس گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا اباهریره آن اسیر دی شب تو چه شد گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و
عیال را پس رحم کردم بروی و رها کردم او را فرمود که دروغ گفته است با تو و دیگر بار می آید ترا پس بفرموده
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یقین دانستم که باز خواهد آمد پس در کمین انتظار آمدن وی نشستم ناگاه باز آمد و هر دو
دست خود را از طعام پر کرد و بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت بگذار مرا که من محتاجم
و بار عیال بر گردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح شد باز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود یا اباهریره چه شد آن اسیر دی شب تو گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس
رحم کردم بروی و سر دادم او را فرمود دروغ میگوید باز خواهد آمد این بار سوم نیز منتظر او نشستم آمد و هر دو دست
طعام پر داشت بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله و سلم و این سوم بار است که تو میگوئی باز نخواهم آمد
و باز می آئی گفت بگذار مرا من ترا کلمات بیاموزم که نفع دهد ترا خدای تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت
چون بجامهٔ خواب خود بروی بخوان آیت الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر حق سبحانه تعالی نگاهبانی
بر تو فرستد که ترا نگاه میدارد و نزدیک نمیگردد ترا شیطانی تا وقت صباح پس رها کردم او را وقت صبح بحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آمدم فرمود چه شد اسیر دی شب تو پس حقیقت حال عرض داشتم فرمود راست گفته است و وی
دروغ گوست میدانی یا اباهریره که در این سه شب کرا خطاب میکردی گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود
وی شیطانی است که می آمد ترا و ترمذی نیز مانند این از ابو ایوب انصاری آورده که وی را بکری
در خانه بود که غولان می آمدند و از آن میبردند الی آخر القصه دیگر حدیث قل هو الله احد که فرمود قل هو الله احد
برابر است ثلث قرآن را اخراج حدیث نموده اند بخاری و مسلم و موطا و ابوداود و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از
ابی الدرداء و ترمذی و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذی از ابی هریره بالفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده

که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آیا عاجز می آید یکی از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن را گفتند
چگونه خواند آنرا یا رسول الله فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است و بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی را با لشکری امیر ساخته بود و وی در نماز قرأت خود بقل هو الله احد
ختم میکرد یعنی بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی و از حدیث بخاری معلوم میشود که اگر سورهای
دیگر هم میخواند البته قل هو الله احد با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کردند فرمود بپرسید از وی که چرا اینچنین میکرد پس پرسیدند از وی گفت که این سوره صفت رحمن است
و من دوست میدارم که بخوانم آنرا فرمود خبر دهید ویرا که خدای تعالی دوست میدارد او را و بخاری و
ترمذی از انس آورده اند که مردی گفت یا رسول الله من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد را
فرمود حبک ایاها ادخلک الجنة دوستی داشتن تو این سوره را در آورد ترا ببهشت و در دیگر حدیث در فضل معوذتین یعنی
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ بطرق متعدد
از عقبة بن عامر آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بوی کرد و گفت آیا ندیدی آیاتی را که
فرستاده شده است برمن امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس در
روایتی آمده که فرمود آیا بدانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را و چون دید مرا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استبعاد
از آن در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من
التفات نمود و فرمود دیدی یا عقبة بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حد است که آنرا در نماز صبح خواندم
و خواندن این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون است و این قضیه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیز در سفر بود و گفته اند که مراد بخیریت و فضیلت آنها در باب تعوذ است چنانچه در حدیث ابی داود آمده یا عقبة
تعوذ بهما فما تعوذ متعوذ بمثلهما و حدیث خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب این دو سوره را
با قل هو الله احد و دمیدن در هر دو دست و مسح کردن جسد شریف را بدان سه بار نیز متفق علیه است چنانچه سابقاً
گذشت دیگر حدیثی است که در باب سوره کهف مسلم و ابو داود از ابی الدرداء آورده اند که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف عصم من الدجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول
سوره کهف در پناه داشته شود از فتنه دجال اینچنین است در مشکوة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز
همچنین آورده و در روایتی از آخر سوره کهف آمده و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره کهف آمده و
ترمذی در جامع خود گفته است هذا حدیث حسن صحیح و مصنف مشکوة آورده بی تعیین اولی یا اخری و بجای من حفظ من قرأ
گفته است تنبیه ظاهر کلام مصنف آنست که ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سور و آیات مذکوره و این سور و آیات نیز
منحصر است در همین احادیث که وی ذکر کرده و هر دو مقام محل کلام است اما در ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم و جز آن
احادیث که مصنف ذکر کرده احادیث صحیحه در هر جا که ورود یافته آوردیم و اما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص است باین سور
مذکوره جزری در حصن حصین در فضیلت سوره فتح از بخاری آورده که هی احب الی مما طلعت علیه الشمس و چنانکه هم در حصن حصین

در فضیلت سورهٔ انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و فرمود بتحقیق مشایعت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه آن قدر که بستند تمام افق را و هم از مستدرک
در سورهٔ کهف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور ما بین الجمعتین و در روایتی باشد مر او را
نور از انجا که اوست تا مکه و هم از وی آورده که داده شده ام من طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی و در
یس از صحیح ابن حبان و غیره آورده که قلب القرآن یس نخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را و دار آخرت را مگر
آنکه آمرزیده شود مر او را و بخوانید آنرا بر موتای خود از وی و از مستدرک آورده که تبارک الملک سی
آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد وی و در روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را تا آمرزیده
میشود وی و از مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد و نیز از وی آورده
که می آید مرده را با آنکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگوید راه نیست شما را بمن وی میخواند در من یعنی
در من سورهٔ ملک را پس می آید از جانب سینه وی یا بطن وی و سر وی و میگوید هر یکی از اینها اعضا همین سخن را
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره ثابت است در توریت و هر که خواند او را در شبی
پس بتحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد و هم از وی آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآن است و در روایتی
از ترمذی ربع قرآن آمده و از وی و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت
یا رسول الله بخوان مرا سوره ها پس بخوانانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را اذا زلزلت الارض را
تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خدای که برانگیخته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز
و برفت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم فلاح یافت این مرد دو بار فرمود و هم از مستدرک آورده که
سورهٔ کافرون برابر ربع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سوره است که خوانده شود در سنت
فجر الکافرون و الاخلاص و این کتب مذکوره همه صحاح اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته
و از کتب اربعه جز صحیحین و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن و بعض بضعیف و بعض علی الاطلاق و بعض
محکوم بوضع و مصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده و صحت را مخصوص بهان سور ساخته و الله اعلم و در باب
فضائل ابی بکر صدیق رضی الله عنه مشهورتر است از موضوعات حدیث ان الله یتجلی یوم القیامة للناس عامة و لابی بکر
خاصة و حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا و صببته فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة ابی بکر و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان و حدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح
اختار روح ابی بکر و امثال این از مفتریات است که بطلان آن ببدیهه عقل معلوم است احادیث صحیحه در فضل وی
بسیار آمده و اقسام دیگر از حسان و ضعاف نیز بسیار و احادیث که بعض آن نیز حکم کرده اند و مصنف میگوید که
امثال این احادیث که از انجا فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیر هم لازم آید یا مساوات در رتبه با پیغمبر ما
مفهوم گردد یا از دائره حکم عقل و عادت بیرون بود همه موضوعات اند و حدیث ان الله تعالی [illegible]
از حدیث [illegible] آورده و گفته که خطیب و ابو نعیم و ابن حبان در ضعفا آورده و ذهبی حکم بوضع آن کرده و ابو نعیم آن را
ثابت داشته و بعض [illegible] آن قائل شده و حاکم آنرا در مستدرک خود اخراج نموده و حدیث ان الله خلق الارواح

وانتشار روح ابی بکر من بین الارواح فجعل ترابها من الجنة وماءها من الحیوان از عائشه آورده وگفته که خطیب این را
آورده ونفی ثبوت آن کرده وحکم ببطلان اسناد آن نموده وگفته که در تلخیص الموضوعات گفته که این اقبح کذب ست
والله اعلم ودر باب فضائل علی ابن ابی طالب احادیث بسیار وضع کرده اند واوضح ترآن احادیثی ست که در کتابی جمع کرده اند
وآنرا وصایای نبوی نام نهاده اول هر حدیث یا علی واز آن جمله بی شک حدیث ثابت ست یا علی انت منی
بمنزلة هارون من موسی احادیث در فضائل وی کرم الله وجهه بسیار ست وبیشتر از احادیث وارده در سائر
صحابه است واز امام احمد بن حنبل رحمه الله پرسیدند که سبب چیست که در فضائل هیچ یکی از صحابه آنقدر احادیث
نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیار ست ولیکن چون جماعه مخالفان از بنی امیه وغیرهم
در شان وی تقصیر کرده ودر اداء حق واعتراف آن اعتساف نمودند علمای امت در اظهار فضل وروایت
اخبار وارده در شان وی به قصد رد وزجر آن جماعه بیشتر کوشیدند وبالجمله در وقوع وضع احادیث از طرفین
بجهت تعصب وغلو که درمیان ایشان ست شبهه نیست ودر نسبت آن احادیث بوضع وحکم بدان نیز از جانبین
تعصب ومکابره راه یافته والله اعلم بحقیقة الحال وورود این حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی در آنجا ست
که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغزوه تبوک متوجه شد علی مرتضی را بمدینه بر اهل وعیال بگذاشت
حضرت امیر ازین حال متاثر شد وشکایتی کرد که یا رسول الله مرا با نساء واطفال میگذاشتی فرمود اما ترضی یا علی ان تکون
الحدیث آیا راضی نیستی تو ای علی که باشی تو به نسبت بمن بمنزله هارون نسبت بموسی علیهما السلام که چون موسی
علیه السلام بموعد میرفت هارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشت ودر بعض روایات این کلمه زیادت آمده
الا انه لا نبی بعدی واما زیادت دیگر که لو کان نبیا بعدی لکنت یعنی اگر می بود پیغمبری بعد از من
تو می بودی این زیادت را گفته اند که موضوع ست چنانکه حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز همین حکم دارد
ودر باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده وگفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت او ست مر حضرت
رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم وکتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره ودیگر آنچه ثابت
است که احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم
که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب ودیگر آنچه ثابت نیز آنکه فرمود یا معاویه اذا ولیت
یا اذا ملکت فاحسن میگویند که از آن روز وی در طمع ملک وامارت افتاده بود وبالاتر از همه آنچه ثابت ست
که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیره آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه وآله وسلم مر معاویه را اللهم اجعله
هادیا ومهدیا واهد به ونیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص عزل کرد ومعاویه را بجای وی
نصب فرمود مردم تعجب کردند وگفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند ومعاویه را نصب نمایند پس عمیر بن سعد گفت
که معاویه را بد نگویید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اللهم اهد به و
هیچ یکی ازین احادیث بصحت نرسیده است ودر شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع
بآنها نیز داخل اعتبار کردن ست آنها را چنانچه الامناء عند الله ثلثة انا وجبرئیل ومعاویه ودیگر یبعث معاویه
یوم القیامة وعلیه رداء من نور الایمان ودیگر هبط علی جبرئیل ومعه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی

يقرئك السلام ويقول لك حبيبي فدا هديت هذا القلم من فوق عرشي الى معاوية بن ابي سفيان فاوصله اليه ومره
ان يكتب آية الكرسي بخطه وامثال آن بسيار وضع كرده اند وگفته اند كه در اسانيد آن جماعه اند كه علم اند در وضع و
افترا و در باب فضائل شافعي و ابي حنيفه رح و ذم ايشان چيزي صحيح نشده و هرچه در ان باب ست موضوع مفترى
وموضوع ست در تنزيه الشريعه از انس مى آرد كه يكون في امتي رجل يقال له محمد بن ادريس اضر على امتي من ابليس
ويكون في امتي رجل يقال له ابو حنيفة وهو سراج امتي وگفته كه جوزقاني اين حديث را از انس آورده و در اسناد وی
احمد جويباری ست و راوی وی مامون سلمی ست و يكی ازين دو وضع كرده اين حديث را وعليه من الله ما يستحقه
وحديث ديگر آورده نيز از انس سياتي بعدي رجل يقال له النعمان بن ثابت ويكنى ابا حنيفة ليحيين دين الله
وسنتي على يديه واين نيز ازان قبيل ست و در باب فضائل بيت المقدس و صخره و عسقلان و قزوين و اندلس و دمشق
حديثي صحيح نشده جز حديث لا تشد الرحال الا الى ثلثة مساجد وحديث سئل عن اول بيت وضع في الارض
فقال المسجد الحرام قيل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصى وحديث ان الصلوة فيه تعدل بخمس مائة صلوة در جامع الاصول
از ابي داؤد از حديث ميمونه مولاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آورده كه گفت گفتم يا رسول الله فتوى بده
ما را در بيت المقدس يعنى اجازت ده تا آنجا برويم فرمود بيائيد او را و بگذاريد نماز را در وی اگر نيائيد بفرستيد
آنجا زيت را تا بسوزند در قنديل آن و اين حديث را سيوطى در جمع الجوامع از احمد و ابن زنجويه نيز آورده و زياد
كرده در وی كه وی ارض محشر و منشر ست و نماز در وی برابر به هزار نماز ست و ازين حديث فضيلت افروختن
چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم گردد و سخاوی در مقاصد حسنه درين باب حديثي مستقل نيز آورده كه هر كه بفروزد
چراغ در مسجدی از مساجد خدا هميشه ملائكه و حمله عرش استغفار كنند او را تا آنكه روشنی چراغ در آنجا باقی بود و گفته
كه اين حديث را حارث بن اسامه در مسند خود آورده و ابو الشيخ در كتاب الثواب هر دو از انس و سند وی
ضعيف ست و هم در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب رض آورده كه چون در آمد بيت المقدس را گفت لبيك اللهم لبيك
و نيز آورده كه چون وی رض به بيت المقدس رسيد گفت مر كعب احبار را هيچ ميگوئی كه كجا گذارم نماز را گفت اگر
از من می پرسی وا زمن ميگيری بگذار خلف صخره تا بيت المقدس همه پيش تو باشند و در روايتی آمده
كه تا جمع كنی قبلتين را قبله موسى عليه السلام و قبله محمد صلى الله عليه وآله وسلم فرمود عمر رض مى ترسم كه مشابهت يهوديت
شود وليكن ميگذارم آنجا كه پيغمبر گذارد صلى الله عليه وآله وسلم پس پيشتر رفت بجانب قبله و بگذارد نماز را و از ابن
عساكر آورده كه چون عمر رض زيارت اهل شام كرد و اين خبر باهل عراق رسيد مكتوبي بجانب وی رض نوشتند و التماس
داشتند كه چنانچه اهل شام را زيارت كرد ايشان را نيز كند پس چون عمر رض قصد زيارت اهل عراق نمود كعب احبار
گفت پناه ميدهم ترا يا امير المؤمنين كه بعراق در آئی گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند هاروت و ماروت
كه تعليم ميكنند مردم را سحر و در وی نه عشر شر ست و داء معضل ست عمر رض گفت همه سخن را فهميدم غير داء معضل
كه آنرا نفهميدم كه مراد بدان چيست گفت كثرت اموال كه آن دردی ست كه او را هيچ شفا نبود پس
نرفت عمر رض بعراق و نيز آورده كه گفت وی رض مر كعب را كه چرا بمدينه نيائی و آنجا نباشی كه هجرتگاه رسول است
و جای قبر اوست صلى الله عليه وآله وسلم گفت يا امير المؤمنين من يافتم در كتاب خدا يعنی توريت كه شام

گنج خداست در زمین و در وے گنجے ست از بندگان او و نیز آورده که بعضے از صحابه از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا رسول الله اگر با مبتلا شویم بعد از تو بیقا کجا سیفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجاست نیز احادیث آورده و گفته که امیر المومنین علی مرتضےٰ فرمود یا اهل عراق دشنام ندهید اهل شام را زیرا که ابدال در آنجا اند و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که روزے بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل بقلوبهم اللهم اقبل بقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم نشسته نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبےٰ للشام گفتیم بچه جهت یا رسول الله فرمود پروردگار تعالےٰ فراخ گردانیده رحمت خود را بر وے و از واثلة بن الاسقع آورده که مردے پرسید یا رسول الله چون متفرق شوند مردم مرا چه میفرمائے کجا باشم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست میراند بسوے وے خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت ست بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا و احادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف ست و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردے نزد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزا روم چه میفرمائے کجا روم فرمود علیک بالشام و اهله پس لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیا در امت من یعنے پیش آید تفرقه و پریشانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدیلمے و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر که بعسقلان مرابطت کند اگرچه دائم در خواب بود حق تعالےٰ فرشتگان را بفرستد تا از جانب وے نماز کنند و حشر کرده شود وے با نماز کنندگان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که ذکر کرد روزے مقبره را و دعا کرد مر اهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام ست فرمود مقبره شهدائے عسقلان ست که برده میشوند به بهشت و این حدیث ضعیف ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمر آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمود خدا و فرشتگان وے صلوٰة میفرستند بر موتائے قزوین و شهدائے وے صد صلوٰة رواه الرافعی عن ابن مسعود در فضائل قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مفترے ست و میسره شخصے بود از وضاعان که آنها را وضع کرده و در باب اندلس چیزے درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بهترین مسکن دمشق نجی و نیز آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فرمود که در دمشق زائیده شده ست که ابراهیم ست علیه الصلوٰة والسلام و هر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و در آنجا جبلیست قاسیون نام در فضیلت وے نیز آمده که در آنجا زائیده شده است ابراهیم و در آنجا پناه داد حق تعالےٰ عیسے و مادر او را از یهود و هر که آنجا دعا کند بزنگردد نا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی الدرداء آورده که آن حضرت فرمود صلے الله علیه وآله وسلم سرانجام ست که بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمامه مداین مگر بر دمشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوطے گفته که من در هیچ کتاب حدیثے نیا ورده ام که موسوم

موضع بود بالجمله در باب فضائل این اماکن چنانچه مصنف میگوید احادیث صحیح نیامده مگر حدیث
لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بسته نشود بارها و
سفر کرده نشود مگر بسه مسجد یکی مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد اقصی که
در شام ست یعنی بیت المقدس و او را اقصی ازان گویند که نبود دران زمان مسجدی بعد از وی پس وی اقصی
مساجد باشد یا از جهت بعد وی از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه وی از اقذار و خبث
و بعض گفته اند که از جهت آنکه وی اقصی ست نسبت بمسجد مدینه زیرا که وی بعید ست از مکه و بیت المقدس
ابعد ست از وی و این معنی در تسمیه وی باین اسم در آیت قرآنی سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مناسب نبود زیرا که مسجد مدینه دران زمان بنا نیافته بود کما لا یخفی و این حدیث
لا تشد الرحال را بخاری و مسلم روایت کرده و در روایتی از مسلم انما یسافر الی ثلث مساجد مسجد الکعبة
و مسجدی و مسجد ایلیا مضمون این حدیث همان ست که مذکور شد و ایلیا نام آن موضع ست که بیت المقدس
در او ست و درینجا اشکال ست و آن اینست که ازین حدیث لازم آید که سفر کردن جز باین سه مسجد و قصد
کردن سائر بقاع خیر المشاهد و مزارات جائز نباشد جواب ازین اشکال میگویند که مراد آنست که واجب
نمیگردد قصد ما سوای این سه مسجد بنذر و منعقد نمیگردد نذر در ما سوای آن و اختلاف کرده شده است
در شد رحال بسوی قبور صالحین و مواضع فاضله بعض حرام گویند و بعض مباح و همچنین نقل کرده است و صحیح اباحت
از نووی در شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد رحال کنایت ست از سفر یعنی قصد کرده نشود موضعی را
بنیت تقرب الی الله الا این سه مسجد بجهت تعظیم شان آنها و طیبی گفته زیرا که این سه مسجد از بناهای انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم و مواضع تعبد ایشان ست و ما سوای این سه برابر اند در فضل و نیز طیبی
گفته که اگر یکی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد ثلث لازم گردد که بیاید یکی ازینها را و اگر در مسجدی
دیگر گذارد از عهده نذر بر نیاید و اگر نذر کند که بگذارد در مسجدی غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد بلکه
که بگذارد در مسجدی از مساجد هر مسجد که باشد و اگر نذر کرد که اعتکاف کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین گردد
وی و اگر تعیین کرد مسجد مدینه را متعین گردد یکی ازین دو مسجد و اگر تعیین کرد مسجد اقصی را متعین گردد
یکی ازین سه مسجد انتهی و این راجح بمذهب فقها است تا مذهب ائمه درینجا چیست و آنچه طیبی ذکر کرده مذهب
شافعی ست تنها یا ائمه دیگر هم برین اند تفحص باید کرد والله اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت و تحصیل علم
نیز جائز نبود جوابش آنکه مقصود درانجا مواضع و تعظیم آنها نیست و بعض گفته اند که مراد نهی از شد رحال و قصد
سفر ست بمساجد غیر این سه مسجد پس سائر البقاع و مواضع خارج ازان باشند و باقی بر اباحت اصلی و
این مبنی بر قاعده نحویه است که مستثنی منه از جنس مستثنی باید پس تقدیر کلام چنین بود که لا تشدوا الرحال
الی مسجد الا الی المساجد الثلثة فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل
ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی این حدیث بخاری و مسلم ست از ابی ذر غفاری که گفت پرسیدم من از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله کدام مسجد ست که بنا نهاده شد اول بر روی زمین فرمود مسجد حرام ست

و در روایتے آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک ست و گذارده میشود نماز در وے
خانه کعبه است ابوذر میگوید گفتم پس تر کدام ست فرمود پس تر مسجد اقصے ست گفتم چند مدت فاصل ست میان
بناے این دو مسجد فرمود چهل سال پس تر فرمود تمام زمین مسجد ست براے تو هر جا که دریافت ترا نماز یعنے در آید
وقت آن بگذار نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بناے کعبه از ابراهیم ست و بنای بیت المقدس
از سلیمان سلام الله و صلوته علے نبینا و علیهما و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال ست پس چهل سال
چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بناے مسجد اقصے کرده حدیثے ست که نسائی از عبد الله بن عمر
مرفوعاً با سناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالے سه چیز را
الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزے گفته است که اشارت در حدیث باول بنا و وضع
اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسے که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که
بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسیکه بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از ان منتشر شد اولاد وے
بر روے زمین و تواند که بعضے از اولاد وے بناے بیت المقدس را نهاده باشد بعد ازان بنا کرد ابراهیم
خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزے را که گواهے
میدهد بصحت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد امر کرد
او را پروردگار تعالے بسیر بآن نواحی و بناے بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و
عبادت کرد مولے تعالے را در وے و بناے آدم بیت را خود مشهور ست کذا فی بعض شروح المشکوٰة
دیگر حدیث الصلوة فیه تعدل بخمسمائة صلوة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصے ست برابر ست با پانصد
نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت عمل در ان مساجد مختلف آمده و بعض علما بعد از تتبع احادیث
و تطبیق آنها همچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر ست و در مسجد مدینه بهزار و در مسجد
اقصے بپانصد و حدیثے نیز باین ترتیب روایت کنند و این مبحث تمام در تاریخ مدینه مطهره مطیبه ذکر کرده ایم
در انجا باید جست تنبیه پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح
یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرموت
و الله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا جمعے میگویند حدیثے صحیح شده و جمعے میگویند این حدیث
صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیه قله است بضم قاف و تشدید لام
بمعنے جره عظیمه یعنے کوزه کلان سفالین که در وے آب اندازند و تسمیه وے بقله بجهت علو و ارتفاع اوست
یا بجهت آنکه مردے عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزے ست که عالی و مرتفع باشد
و از ینجاست قله جبل و جمع قله قلال ست بکسر قاف و مراد درینجا قلهاے هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض
روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف در ان وقت
آن بود پس ظاهر وقوع تحدید بوے باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوے
قلها و نام شهرے از شهرهاے یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله

بقول مشهور دو ونیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفته است که دیدم قلال هجر را هر قله از دو قربه بود یا دو قربه
و چیزی و شافعی گفته که آن چیز مبهم بود ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض سه قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار
قلتین پنج قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلتین دو صد و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند
که مقدار قربه صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا می باشد و نوبت بنوبت می آیند
بر وی دواب و سباع فرمود اذا کان الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر نمیدارد پلیدی را
یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود اخرجه ابو داود و الترمذی و النسائی و در روایتی از ابی داود
بجای لم یحمل خبثا فانه لا ینجس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمیدارد خبث را
و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت بر داشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست
و نیز تعلیق این حکم بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب
قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست فلیفهم و ترمذی گفته که مذهب شافعی و
احمد و اسحق اینست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نگردد مادام که تغییر ندهد لون یا طعم
یا ریح او را و در مشکوة از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی
و غیر هم از ابن عمر و جابر و ابی هریره نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف ست چنانکه شیخ
مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنم و
خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ بخاری
و امام ائمه فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفته
که هیچ یکی از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحدید آب از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نشده و لیکن زرکشی
در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی
و حاکم گفته است که بر شرط شیخین ست والله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در تنجس و عدم تنجس افتاد
تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بدانکه مذهب اصحاب ظواهر آن ست که آب نجس نمی شود بوقوع
نجاست در وی اصلا خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح وی یا تغییر
نیابد و عامه علما بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان
قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل ست و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی همین تغییر
و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین ست که چون آب مقدار قلتین بود
کثیر ست و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و اگر قلیل بود نجس گردد و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه رحمهم الله
گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب
ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم الماء طهور لا ینجسه شیء آنجا فرموده که
پرسیده شد یا رسول الله وضو کنیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی چاهی ست که انداخته می شود در وی حیض یعنی

خرقها بخون حیض آلوده ونجاستها ولحوم کلاب فرمود آب پاک است نجس نمیگرداند او را چیزی و این حدیث را ابو داؤد
وترمذی روایت کرده وترمذی گفته حدیث حسن واحمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگرچه مطلق است بحسب ظاهر
در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال مخصوص است بکثیر وبدلالت احادیث دیگر مخصوص است
بغیر متغیر وبتحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الماء لا ینجسه شیء الا ما غلب
علی ریحه ولونه وطعمه رواه ابن ماجة والدارقطنی ولفظ وی الا ما غیر ریحه وطعمه است واحتجاج کرده امام مالک بحدیث
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه و این تتمه حدیث اول است که ظاهریه آورده اند چنانکه بیان
کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی واحمد حدیث قلتین است و ما را
دلیل حدیث صحیح است اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلثا فانه لا یدری
این باتت یده میفرماید که چون بیدار گردد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را در آوند تا بشوید دست را
سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست در موضع استنجا افتاده باشد
وبچیزی متلوث گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت
دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست والا نهی از غمس ید احتیاطا بجهت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث
مستفیض و مشهور است در امر بغسل ظروف از ولوغ یعنی از دهان انداختن سگ در آن با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند
ونه طعم ونه ریح ونیز در حدیث صحیح که ابوهریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود باید که
بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده
مطلقا متحمل نجاست است والا در نهی از تنجیس آن ببول واغتسال فائده نبود و همچنین آبی که ممکن است
اغتسال در وی اکثر از قلتین میباشد و بول واغتسال در وی تغییر لون وطعم وریح وی نمیکند پس معلوم شد
که مجرد بلوغ بقلتین چنانچه مذهب شافعی است وعدم تغییر لون وطعم وریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم
تنجس آب کذا قیل و از ابن عباس و ابن الزبیر آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود
بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و آب بیشک بیشتر از قلتین بود و این امر کردن ایشان
در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت
کرده است مالک آب کثیر وجاری است وظاهر شد که آنچه روایت کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت
است از جهت مخالفت او مر اجماع صحابه را و خبر واحد چون مخالف اجماع آید مردود است چنانچه گفتیم و چون
حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در تحدید وتقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب
ما در تقدیر آن بدلائل حسیه نه دلائل سمعیه و معیار قلت و کثرت خلوص را داشتند و گفتند که غدیر عظیم که در حکم
جاری است آنست که خالص و جدا نشود اجزای آب وی بعضی از بعضی بعد از آن اختلاف کرده اند در تفسیر خلوص
در اکثر روایات اعتبار خلوص است بتحریک و این مختار متقدمین است یعنی اگر چنان بود که بجنبد یک طرف وی
بجنبانیدن طرف دیگر از قبیل خالص است و اگر نجنبد غیر خالص باز اختلاف در جهت سبب تحریک است
روایت کرده امام ابویوسف از امام ابوحنیفه که معتبر است تحریک باغتسال بی شدت و عنف زیرا که حاجت

بحیاض در اغتسال بیشتر ست و امام محمد روایت کرده که معتبر ست تحریک بوضو زیرا که وی وسط ست و در روایتی بدست بی اغتسال و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبه ظن ست اگر غالب بر ظن متوضی وصول نجاست ست بطرف دیگر وضو نکند و الا وضو کند و ابو سلیمان جوزجانی اعتبار کرده بمساحت و مختار متاخرین همین ست پس قومی به هشت در هشت کرده اند و قومی به پانزده در پانزده و اکثر به ده در ده آورده اند که عبد الله بن المبارک اول به ده در ده قائل بود بعد ازان به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهمین جانب رفته و گفته که اگر پانزده در پانزده بود امیدوارم که جایز باشد و اگر بیست در بیست بود در هیچ شبهه و خلجانی در دل من نمی ماند و عامه مشائخ به ده در ده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیزی ست که منتهی ست بوی نوع اعداد و ابو اللیث گفته که فتوی بر نیست و در فتاوای ولوالجی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس ست و آن هفت مشت است و درین توسعه است بر مردم و در فتاوای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت ست زیرا که آن انسب و الیق ست بممسوحات و آن هفت مشت ست بالای هر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر در هر مکان و زمان ذراع آن مکان و زمان ست کذا قال الشمنی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده را استنباط کرده از حدیث من حفر بیرا فله حریمها اربعون ذراعا پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در انجا بیان کرده است و در وی تکلفی ست که از حواشی آن معلوم گردد و شمنی گفته که بودن حریم بیر از هر جانب ده گز قول بعض ست و صحیح آنست که از هر جانب چهل گز معتبر ست و از اعتبار ده در ده در مربع ظاهر ست اما در مدور گفته اند که معتبر مساحت دور او چهل و هشت ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط ست و بعض سی و شش نیز داشته و گفته اند که این قول بقواعد حساب موافق تر ست و این را مولانا علی برجندی در شرح مختصر وقایه بتفصیل تحقیق کرده است از انجا باید طلبید و فروع مسائل درین باب بسیار ست اگر آنها را ذکر کنیم سخن بتطویل کشد والله اعلم و در باب کراهیت استعمال آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده یعنی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی درین باب صحیح نشده و لیکن سیوطی از حبان ابن منقذ انصاری آورده که گفت عمر رض لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص رواه ابن حبان فی کتاب الثقات والدارقطنی و در تنزیه الشریعه از عائشه رض آورده که گفت گرم کردم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آبی را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیراء فانه یورث البرص گفته که ابن [illegible] این حدیث را در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و گفته که در جمیع این طرق کذابان و وضاعانند و گفته که عقیلی در ضعفا از حدیث انس نیز آورده و در وی سوره است که مجهول است و حدیث وی غیر محفوظ ست و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست در وی مگر اثری از عمر بن الخطاب و گفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی شده ست باشد قول عمر شاهد آن پس [illegible] و شافعی قول عمر را بسندی که رجال وی ثقات اند آورده مگر ابراهیم که وی مختلف فیه است و شیخ [illegible] و اخراج کرده او را دارقطنی از طریق دیگر که سندی وی غیر وی آنرا تحسین کرده اند این در آب گرم کرده در آفتاب ست اما در آب گرم کرده بآتش از اسلم آمده که عمر رض وضو میکرد بدان و غسل میکرد رواه ابن ابی شیبه فی مصنفه و در باب تنشیف از آب وضو حدیثی صحیح نشده ذکر این سابقا در باب طهارت رفته است احتیاج بتکرار ندارم

و در بعض روایات نیز از ان نهی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق فی الجامع از جابر ابن عبد الله مرفوعاً آورده که گفت اذا توضأت فلا تتمندل و از ابن عباس آورده که وی مکروه داشته مسح بمندیل از وضو و مکروه نداشته چون غسل میکرد از جنابت و در باب تخلیل لحیه و مسح اذنین و رقبه حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب طهارت گذشته است و ظاهر کلام مصنف اینجا و صریح کلام ائمه آنست که در مسح اذنین حدیث صحیح آمده و در مسح رقبه ضعیف ست اما حدیثی که در تخلیل لحیه آمده چنانچه مصنف آنجا گفته است بعضی از اهل حدیث قبول کرده و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که حدیث وی صحیح ست کما ذکرناه و در باب وضو به نبیذ تمر حدیثی صحیح نشده نبیذ تمر آنچنان بود که خرما را در آب بنهادند و چند روز نگاه دارند تا در وی شیرینی و تیزی پیدا شده گردد و سُکر نمی گردد گوارا و نزد امام ابو حنیفه وضو به نبیذ تمر اگر آب خالص یافته نشود روا است و با وجود نبیذ تیمم نکند و گویند که در وضو به نبیذ نزد وی نیت شرط است گویا که وی بدل آب است مثل خاک و نزد شافعی و احمد جائز نیست و باید که تیمم کند و قول ابو یوسف نیز همین ست و در روایتی از ابی حنیفه نیز همچنین آمده و گفته اند که وی در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد گوید وضو کند و تیمم نیز کند چنانچه در آب مشکوک مثل سور حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر قادر گردد بر آب مکروه و نبیذ تمر وضو کند بآب مکروه اجماعاً و در اغتسال به نبیذ نزد امام ابو حنیفه دو قول است باقوی جائز ست چنانکه وضو و بقولی جائز نه زیرا که غسل فوق وضو ست و اختلاف در نبیذی ست که حلو و رقیق بود و سیلان کند بر اعضا مثل آب و اگر سخت گردد و تند و تیز شود اگر بی آتش گردد حرام ست و جائز نیست بوی وضو و اگر تغییر دهد او را آتش اگر حلو ست نزد ابی حنیفه جائز ست وضو بوی زیرا که حلال ست شرب وی و نزد محمد جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جائز نیست وضو به نبیذ های دیگر چنانکه زبیب و مانند آن چنانکه مقتضی قیاس ست چه وضو جائز نیست مگر بآب مطلق که بنام دیگر مقید نشده باشد و لهذا جائز نیست بگلاب و سرکه مثلاً و چون آب مطلق یافته نشد تیمم واجب گردد بحکم قول سبحانه فلم تجدوا ماءً فتيمموا و این ست دلیل ائمه دیگر که وضو به نبیذ مطلقاً جائز ندارند و تیمم را واجب گردانند و متمسک امام ابو حنیفه در نبیذ حدیثی ست که احمد و ترمذی و ابو داود از ابی زید از عبد الله ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پرسید از ابن مسعود در لیلة الجن یعنی شبی که جنیان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و بیعت کردند در اداوهٔ تو چیست گفت ابن مسعود گفتم نبیذ ست یا رسول الله فرمود تمرة طيبة وماء طهور یعنی نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان و این زیادت که وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور ست نه در حدیث ابی داود و سیوطی این حدیث را از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه آورده که گفت ابن مسعود که پرسید از من آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که هست با تو آبی که با وضو توان کرد گفتم لا فرمود پس چیست در اداوهٔ تو گفتم نبیذ ست فرمود تمرة حلوة وماء طیب پس از وی وضو کرد و بر پا کرد نماز را و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو زید که راوی ابن مسعود ست مردی مجهول ست نزد اهل حدیث نمیشناسیم من او را در روایت غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته اند که ابو فزاره

کہ راوی این حدیث ست از ابی زید نیز مجہول ست تا امام شافعی و امام ابی یوسف میگویند حال این حدیث
اینست واگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی اقوی ست از حدیث پس عمل بدان متعین بود با آنکہ حدیث منسوخ ست
بآیت زیرا کہ آیت مدنیہ است و قضیہ لیلۃ الجن در مکہ بوده و امام محمد میگوید کہ چون در حدیث اضطراب ست و
در تاریخ جہالت ست واجب بود جمع بینہما احتیاطاً و از جانب امام ابو حنیفہ میگویند کہ لیلۃ الجن متعدد است
و ہمچنان کہ در مکہ بود در مدینہ نیز بود و شاید کہ این قضیہ در مدینہ باشد و میگویند کہ اینحدیث مشہورست و عمل
کرده اند بدان صحابہ و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الہدایہ و در بعض شروح وی مذکورست
کہ از امیر المومنین علی مرویست کہ وضو بہ نبیذ تمر وضوء کسی ست کہ نیابد آبرا و از ابن عباس آورده کہ
گفت وضو کنید بہ نبیذ تمر و وضو نکنید بشیر و از ابن مسعود مرویست کہ وی روا میداشت وضو بہ نبیذ تمر نزد
نایافتن آب انتہی و سیوطی در جمع الجوامع آورده کہ دار قطنی روایت کرده از ابن عباس کہ گفت وضو بہ نبیذ
وضوء کسی ست کہ نیابد آب را و بعض در تضعیف اینحدیث گفتہ اند کہ بصحت رسیده است کہ علقمہ
از ابن مسعود آورده کہ گفت نبودم من در خدمت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن رواه مسلم
و تحقیق آنست کہ بطرق کثیره بصحت رسیده است کہ ابن مسعود در لیلۃ الجن در خدمت آن سرور صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گرد وی خطی کشید و فرمود از این خط بیرون
میا و این قصہ طویل ست و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابو نعیم آنرا در حلیہ ذکر کرده و مانا کہ مراد بآنکہ وی
گفت کہ نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور اوست در وقت در آمدن ایشان بر آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و مفاوضہ و مکالمہ وی با ایشان و توربشتی گفتہ کہ حدیث توضی بہ نبیذ تمر روایت کرده شده است
از ابن مسعود بوجوه متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابی زید از ابن مسعود
و در سائر اسانید آن مقال ست لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شتی غالب می آید بر ظن مجتہد
حقیقت آن و آنچہ ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمہ از ابن مسعود کہ گفت نبودم من لیلۃ الجن با حضرت مصطفی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنانست کہ ذکر کرده اند و لیکن جمع میان این دو حدیث ممکن ست باحتمال آنکہ
مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفاوضہ جن و دعای رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را
باسلام و آنچنان باشد کہ وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشہ نشانده باشد چنانچہ بصریح
در حدیث از ابن مسعود آمده کہ گفت رفتم با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آنجا کہ اراده کرد پس خط کشید
بر گرد من و نشاند مرا درون وی و فرمود کہ ازین خط بیرون میائی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با طلوع سحر و احتمال دارد کہ ابن مسعود با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت
بیرون آمدن ہمراه نبوده باشد پس لاحق شده باشد باوی در آخر شب وقتیکہ فارغ شد
از دعوت جن و قضیہ پرسیدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وی کہ در اداوۂ تو چیست و
جواب دادن وی کہ نبیذ ست الحدیث بوجود آمده پس نابودن او با حضرت لیلۃ الجن و بودن ہر دو درست آمد
و این وجہ اولی ست زیرا کہ در بعض طرق حدیث علقمہ آمده کہ گفتم مر ابن مسعود را کہ آیا صحبت داشت

هیچ یکے از شما رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن گفت هیچ یک از ما در ان شب با وے نبود ولیکن
گم کردیم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را درین شب وحیران گشتیم که کجا رفت و چه شده بود و آن شب بود ما
بدترین شبے گویا که مرده است درین شب قومے چون نزدیک سحر شد دیدیم که از جانب جبل حرا مے آید
بعد ازان سوق کرد حدیث را واین حدیث علقمه حدیث صحیح ست که روایت کرده است او را مسلم در کتاب
خود واین منافات ندارد بقول او که گفت مرا رسول خدا لیلۃ الجن چه سحر شب ازان شب ست وتعلیل ترک
عمل بحدیث ابی زید وغیر وے از ابن مسعود باین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام بود پیش از نزول
سوره مائده است بچند سال اوجه است از اقدام بر رد آن احادیث انتهى و در ها به قصد جواب این سخن
گشته وگفته است که لیلۃ الجن متعدد ست پس یقین نشود که این قضیه در مکه بود چنانکه گذشته شیخ کمال الدین
بن الهمام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابو زید مولا عمرو این حدیث است
روایت کرده است از وے راشد بن کیسان العبسی الکوفی وابو روق واین بیرون می آرد او را از جهالت
وشیخ تقی الدین سبکی گفته است که در تجهیل ابی فزاره نظر ست زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره
جماعتے از اهل علم مثل سفیان وشریک وجراح ابن ملیح واسرائیل وقیس ابن الربیع وابن عدی گفته است
که ابو فزاره راوی این حدیث مشهور ست واسم وے راشد بن کیسان بود دار قطنی نیز این چنین گفته واما آنچه
روایت کرده شده است که پرسیده شد از ابن مسعود از لیلۃ الجن گفت حاضر نشده آنرا از ما هیچ یکے
معارض ست بآنچه در روایت ابن ابی شیبه است که بود ابن مسعود با وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ونیز روایت
کرده است حفص بن شاهین از وے که گفت بودم من با حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن ونیز
آمده است از ابن مسعود که دید قومے را از زط پس گفت این جماعه اشبه اند با نهائیکه دیدیم من از جن لیلۃ الجن
واثبات مقدم ست بر نفی واگر جمع کنیم میان هر دو این اثر گوئیم که مراد از نفی که گفت نبود هیچ یکے از ما با حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن آنست که نبود هیچ یکے از صحابه غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود
واثبات اختصاص خود بحضور وصاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفته است که ظاهر احادیث وارده در
وفادت جن دران ست که آن شش کرت بوده یک کرت ازان در بقیع غرقد بوده که حاضر شده آنرا ابن مسعود
و دو بار دیگر حاضر شده در مکه وکرت چهارم بیرون مدینه بود که حاضر شد آنرا زبیر ابن العوام وباین وجه قطع به نسخ
نتوان کرد انتهى کلام ابن الهمام ست در شرح هدایه والله اعلم و در باب لمس النساء لا ینقض الوضوء حدیثے
صحیح نشده بدانکه نقض وضو بلمس نسا مختلف فیه است درمیان ائمه اربعه امام ابو حنیفه واصحاب وی بر آنند
که نقض وضو نمیکند وسفیان ثوری نیز با ایشان ست ونزد ائمه ثلثه لمس نساء ناقض وضوست ومبنای
اختلاف بر آنست که لمس که در آیه تیمم واقع شده نزد ایشان محمول ست بر لمس عضو ونزد ما بر جماع ایشان میگویند
حمل بر لمس عضو اولی ست بقرینه عطف بر مجے از غائط وما میگوئیم بلکه حمل بر جماع اولی واحسن تا بیان رفع هر دو حدث
اصغر واکبر را بهر دو حاصل گردد واما احادیث وارده در ین باب که در حقیقت دلیل وقرینه حمل لمس بر یکی ازین دو معنے
ست شیخ مصنف میگوید که حدیثے در باب عدم نقض وضو بلمس نسا صحیح نشده وحال آنکه در صحیحین از حدیث عائشه

آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پاے من در جانب قبله
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودے وچون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر میکرد پاے مرا
بدست خود و گرد مے آوردم من پاها سے خود را وچون بر میخاست فراخ میکردم وشک نیست که غمز رجلین مستلزم
لمس هم انها ست و در حدیث دیگر ابو داؤد ونسائی وترمذی هم از عائشه آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم زنے را از زنان خود پس تر بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز بے آنکه وضو کند الحدیث
و در روایتے آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس میکرد بعض ازواج خود را پس تر نماز میکرد بی آنکه
وضو سازد و ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدے از اهل علم از صحابه وتابعین وسفیان ثوری
گفته که در بوسه وضو نیست وبسیارے از صحابه وتابعین بر انند که هست وگفته که اسناد حدیث عائشه رض صحیح نیست
و یحیی بن سعید القطان ومحمد بن اسمٰعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را وگفته اند که حبیب بن ثابت که
راوے این حدیث ست از عروه سماع ندارد واین حدیث از ابراهیم تیمی از عائشه رض نیز آمده واین نیز صحیح نیست انتهی
و در جامع الاصول از موطا قول ابن عمر وابن مسعود آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو ست **تنبیه**
همچنانکه در لمس نسا اختلاف ست در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث وهم در اقوال علما امام محمد در موطاے
خود میگوید که در مس ذکر وضو نبود واحادیث وآثار کثیره درین باب آمده در حدیثی آمده هست که وی گوشت پاره
از تست وابن عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را یعنی هر دو گوشت پاره زائده است
میان اینها فرقے نه وشخصے از ابن عباس پرسید که آیا مساس میتوان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس
میدانی تو آنرا ببر و ببنداز و شمنی از دار قطنی نقل میکند که جماعه از ائمه که احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین
از ایشانند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند و اخبار وآثار مختلفه روایت
نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمیکرد ازان
ومیگفت که وے گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود
اولے ست باتباع وامام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست واحتجاج
بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد
گفت عمار وابن عمر برابر اند هر که خواهد اخذ باین کند وهر که خواهد اخذ کند بآن انتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه
تواند که وضو بمس امراة وذکر واجب نبود وانجا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط وتکمیل بود که مظنه شهوت ومتوهم
نجاست ست والله اعلم و در باب امر بغسل از غسل میت حدیثے صحیح نشده این مبحث سابقا در باب احوال میت
گذشته است وحدیث ابی داؤد از عائشه رض که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اغتسال میکرد از غسل میت نیز
گذشته وحدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته واقاویل علما نیز مذکور شده فقد بر وظاهر
آنست که مراد مصنف امر ایجابی ست یعنی حدیثے که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده واگرچه
در بعض احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آن حضرت فرمود صلی الله
علیه وآله وسلم من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحباب ست بدلیل احادیث دیگر که نفی

بوجوب آن کنند چنانچه سیوطی از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل در باب نهی از
دخول حمام نیز سخن صحیح نشده این سخن نیز در عادات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در فصل فطرت و توابع آن
گذشته است و معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود بحمام در نیامده و حمام را ندیده در
بعض احادیث بعد از صحت آن اگر نهی از در آمدن حمام وارد یافته از در آمدن بکشف عورت است نه مطلقا بلکه در حاکم
حسنه حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الوسخ و یذکر الآخرة و سند آن ضعیف است
چنانکه گذشت و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیة من اول کل سورة حدیثی صحیح نشده علما را در بسمله اختلاف است
قول امام ابو حنیفه آنست که وی آیتی است از قرآن منزل از برای فصل و فرق میان سور و از هیچ سوره جزو
نیست نه از فاتحه و نه از غیر آن و بعضی بر آنند که وی جزو است از فاتحه و از هر سوره و بعضی میگویند که جزو است از
فاتحه نه از هر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم
حدیثی صحیح نشده این بحث سابقا در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگرچه روایات در باب جهر و عدم
جهر است و مصنف خود میگوید در باب جهر وی حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام ضامن و المؤذن مؤتمن که بحسب
اسناد وی چیزی از آن ثابت نشده و این حدیث را در مشکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داود
و ترمذی و شافعی آورده و تتمه حدیث اینست اللهم ارشد الائمة واغفر للمؤذنین و در روایتی از شافعی باین لفظ آمده
الائمة ضمناء والمؤذنون امناء و سیوطی در جمع الجوامع از ابی داود و ترمذی و ابن حبان فی صحیحه و بیهقی در سنن و عبد الرزاق
و احمد و ابو یعلی فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختارة از ابی هریره آورده و از احمد از ابی امامه و از احمد و ابی یعلی و سعید بن
منصور فی سننه از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی از عائشه رضی نیز آورده و جزو اخیر وی باین عبارت
که المؤذنون امناء المسلمین علی فطورهم و سحورهم و طبرانی از حدیث ابی محذوره نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ
امناء المسلمین علی صلوتهم و سحورهم آورده و جزو اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میگذارند
برای شما نماز را اگر صواب کردند فائده آن مر شما راست و اگر خطا کردند فائده آن مر شما راست و ضرر آن بر ایشان
و از ابی داود و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم و ان اساء فعلیه ولا علیهم و همین مضمون را
از احمد و ابی داود و ابن ماجه و حاکم از عقبة بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از
عائشه رضی و سهل بن سعد و عقبة بن عامر رضی نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره
روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلیمان از محمد بن ابی صالح
از پدرش از عائشه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم ابا زرعه را که میگفت حدیث
ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث ابی صالح از عائشه رضی و شنیدم محمد را که میگفت حدیث ابی صالح از عائشه صحیح تر است
و علی بن المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشه رضی انتهی کلام الترمذی
و باید ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه
مصنف کرده صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام ضامن و متکفل امور صلوة قوم است و بر میدارد قرائت را از جانب

ایشان و محافظت میکنند برای ایشان ارکان را و سنن را و اعداد رکعات را و متولی ست سفارت و میانجی
شدن را میان ایشان و میان پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست
معنی ضامنیت اتم و اظهرست و موذن امین مسلمانان ست در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف
موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فضل اذان آورده اند و بعض شراح از این حدیث تفضیل وی بر امامت استنباط
کنند و آن محل نظر ست و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث
دار قطنی و حاکم و طبرانی در املای خود آورده و از طریقه دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی مرفوعاً
نیز آورده و ابن حبان در ضعفا از عائشه رض آورده و اسانید این حدیث ضعیف ست اگرچه مشهورست میان مردم و
ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف ست و صحیح ست از قول علی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان تیمی عن ابیه
عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد او کان فارغاً
صحیحاً پرسیدند که جار مسجد کیست فرمود کسیکه بشنود اذان را همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی
و سیوطی این اثر را از علی از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان مسجد بعد از
سماع اذان بسیار آورده و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته میشود وی از منافقان آورده اسیوطی
فی جمع الجوامع و در باب صلوا خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده سخاوی در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت
کرد این حدیث را ابو داود و دار قطنی و لفظ مر او راست و روایت کرده بیهقی بزیادت و جاهدوا مع کل امیر و همه از
حدیث مکحول است از ابی هریره و اسناد وی منقطع ست و گفته که این حدیث را طریقی دیگرست در ضعفاء مر ابن حبان
را و روایت کرده آنرا دار قطنی از حدیث حارث عن علی و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود و از ابی الدرداء نیز آورده
و همه این طرق واهی ست چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علماء و بعضی از آن طرق در کتاب علل ابن جوزی
مذکورست و صحیح ترین آنچه واقع شده است درین حدیث مکحول ست از ابی هریره باوجود ارسال انتهی و علماء
اهل سنت و جماعت بیان اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند
بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و باجماع ایشان قطعی شده و تیقن پیوسته و بالجمله وی از حیثیت
حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیزی ثابت نشده ظاهر آنست
که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم صحت وقتیه باوجود تذکر
فائته است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث ست باین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم و لیکن در باب وجوب
ترتیب مذکور که مذهب امام ابو حنیفه و مالک و احمد ست احادیث صحیحه وارد ست یکی این حدیث که بروایت انس رض
در صحیحین آمده که من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نماز را باید که بگذارد
در وقتیکه یاد آرد آنرا کفارة نیست مر فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در آن وقت امر کرد بگذاردن
نماز فائته در وقت یاد آوردن لاجرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یاد آید واجب گردد گذاردن وی در آن وقت
و در روایت مسلم و غیره وی از ابی هریره نیز همچنین آمده و در آخر وی قال الله تعالی اقم الصلوة لذکری
و مراد از ذکر الله صلوة را داشته و در لفظی آمده است که فوقتها اذا ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام

عن صلوة او نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها او اذا استیقظ و در ترتیب فوائت بیان بکنیم نیز بروایت احمد
و ترمذی و نسائی آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت
از شب آنقدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پستر اقامت گفت و گذارد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم ظهر را پستر اقامت گفت و گذارد عصر را پستر اقامت گفت و گذارد مغرب را پستر اقامت گفت و
گذارد عشا را و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبین کیفیت ادای صلوة ست و امر نیز کرد بگذاردن
باین کیفیت و فرمود صلوا کما رایتمونی اصلی بگذارید چنانچه دیدید مرا که میگذارم پس گذاردن به کیفیت ترتیب
واجب باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از حدیث جابر که آمد عمر بن الخطاب روز خندق بعد از
غروب آفتاب و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم گذارد نماز عصر را تا نزدیک رسید
آفتاب بغروب پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من نیز نگذارده ام آنرا پس فرود فرود آمدیم
بالبطحان را پس وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وضو کردیم ما پس بگذاردیم عصر را بعد از غروب
و گذاردیم مغرب را بعد از وی و اگر ترتیب مستحب میبودی نه واجب چنانکه امام شافعی میگوید تاخیر نمیکرد
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت وی مغرب را که تاخیر وی مکروه است کذا قال الشمنی و نیز
در احادیث بطرق متعدده از دارقطنی و طبرانی و خطیب و غیرهم از ابن عمر آمده که هر که فراموش کرد نمازی را
پس یاد آورد در حال آنکه وی با امام ست باید که بگذارد نمازی را که شروع کرده است با امام چون فارغ
شود از آن نماز بگذارد نمازی را که فراموش کرده بود پستر اعاده کند نمازی را که با امام گذارده بود و چون امر کرد
باعادت معلوم شد که ترتیب واجب ست و در بعض روایات آمده چون فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد
آنرا در نماز مکتوبه باید که بدایت کند بنمازی که وی در وست و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد آن نماز را
که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و برین روایت شروع در نماز وقتیه بنسیان فائته و تذکر او در اثنای نماز
مسقط ترتیب باشد چنانکه روایتی ست در مذهب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ
حدیثی صحیح نشده و مراد باتمام اتمام صلوة و ترک قصر اوست در سفر و مراد بصیام ترک افطار ست یعنی هیچ حدیثی
ثابت نشده در آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقا
در باب سفر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ حدیثی صحیح نشده بل فعل قنوت وتر از بعض صحابه
ثابت شده سابقا در فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاه قنوت میخواند و گاه ترک میکرد و چون التزام کرده است
که آنچه بیان کند از فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان باشد که در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم آنجا آنچه
گفته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیحه در آنجا نقل کردیم و اینجا میگوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد
نفی دوام و استمرار بود نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بر هر تقدیر مذهب امام ابوحنیفه هم اینست
که در نماز فجر قنوت نیست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چندگاه بر جماعه از کفار دعا درین نماز کرده بود و ترک
داده و هرگز نکرد و قنوت در فجر بدعت ست کما ذکرنا تمه اما در قنوت وتر در آنجا نیز موافق آنچه اینجا میگوید گفته و قد سبق مفصلا
فتذکر و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده این نیز سابقا در فصل عادت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در احوال میت گذشته است فلینظر ثمه و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و آنچه صحیح ست

مجموع در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام وگاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول و اضافه آثار در بعضی

زیاده بر سه صد حدیث ست سابقا در بیان نماز جنازه گفته که دستها در هر تکبیر بر داشتی و اینجا میفرماید که در باب
رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزی صحیح نشده و اما بحث رفع یدین در گاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از
تشهد اول نیز سابقا گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن و رد و ابطال مخالف وی کرده است آنجا نیز آنچه گفتنی ست
گفته شده است فلینظر ثمه و در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده و این جزو حدیثی ست که در باب
درا و دفع کسیکه از سجده گاه مصلی بگذرد ورود یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
لا یقطع الصلوة شیء وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیگرداند آنرا چیزی و دفع کنید
و برانید چندانکه توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطانی ست اینحدیث را ابو داود
از ابی سعید خدری روایت کرده و طیبی این را دو معنی گفته یکی مراد بشیء دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را
دفع کردن شما آن گذرنده را و فعلی که در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکه توانید
و باک ندارید از ان دیگر آنکه مراد بشیء مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد
ولیکن با وجود آن آنقدر که توانید دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاهداشت وی از اثم و معصیت و
اینحدیث متضمن دو حکم ست یکی درا و دفع مار بین یدی المصلی و این معنی در احادیث صحیحه از بخاری و مسلم
و غیر ایشان ورود یافته با مبالغه و زجر بلیغ که در ان مذکور ست در صحیحین از ابی جهیم آمده که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم اگر بداند گذرنده از پیش مصلی که چه لازم می آید بر وی هر آئینه باشد ایستادن
او بهتر از گذشتن تا چهل راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید
بروایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بگذارد یکی از شما نماز بستره پس خواهد
یکی که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر ابا آرد وی یعنی مندفع نگردد و خواهد که البته بگذرد باید که مقاتله
کند او را و در بعض روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان ست و مراد بمقاتله دفع اوست بقهر
و عنف نه حقیقت قتل و در روایت بخاری آمده که ابو سعید نماز میکرد جوانی از بنی ابی معیط خواست که
از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و دستی بر سینه وی زد آن جوان ابا آورد از آنکه نگذرد این بار سخت تر
از بار اول زد پس وی شکایت ابی سعید نزد مروان رفت در دنبال وی ابو سعید نیز بر مروان در آمد مروان
گفت یا با سعید چرا خصومت کردی با ابن عم خود پس ابو سعید این حدیث را بر خواند و مسلم همین حدیث را
آورده نه قصه را و در روایتی آمده که آن گذرنده پسر مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدر پرسش با ابی سعید
گفت که چرا برادر زاده خود را زدی پس ابو سعید گفت من او را نزده ام شیطان را زده ام و این حدیث
بر خواند حکم دیگر آنکه قطع نمیکند نماز را چیزی یعنی گذشتن چیزی از پیش مصلی و همین ست مذهب جمهور علما
و در روایت خمسه غیر ترمذی آمده که قطع نمیکند نماز را هیچ چیزی ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند
زیرا که وی شیطان ست و بر خلاف این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم قطع میکند نماز را گذشتن امراة وحمار وکلب ودر بعض روایات کلب اسود وجمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع وتدبرست که روح نماز وخلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوة تاکید ومبالغه است در حث بر نصب ستره ولیکن این معنی تخصیص این امور ثلثه را یا گونه دارد مگر آنکه گویند منع واشتغال اینها از خشوع بیشتر وسخت ترست اما امراة خود ظاهرست واما حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت میکند بران امر تعوذ نزد نهیق وی که ناشی ست از دیدن وی شیطان را واما کلب از جهت غلظ نجاست وی کذا قالوا ونیز آمده است که عائشه رض انکار آورد برابی هریره در روایت کردن وی اینحدیث را وبر قومی که اخذ بدان کردند وگفت که جمع کردید وتشبیه دادید شما مارا ای قوم بحمار وکلب وحال آنکه بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میکرد در شب ومن بارض افتاده بودم میان وی ومیان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری ومسلم واین انکار از ام المومنین رض درحقیقت راجع ست بحمل این حدیث بر ظاهر یعنی مراد باین آن نیست که شما فهمیده اید که مرور قاطع صلوة ست حقیقة ومبطل اوست بلکه وی تاویلی دیگر ومعنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوة لا یقطعها شئ که روایت ابی داود ست میکند تا تا که ترجیح حدیث قطع صلوة میکند بمرور اشیاء ثلثه مذکوره که روایت مسلم ست اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند وحدیث متفق علیه منافی آنست وهیچکس از علما بدان نرفته مگر بعض واما امام احمد رحمه الله گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند نماز را اما در نفس من از امراة وحمار ترددی هست واسحق ابن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود کذا قال الترمذی وحال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین ست نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خری سوار ومن دران ایام سن بلوغ نزدیک رسیده بودم وحال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد در میانه بجانب دیواری یعنی بی ستره میگذارد پس گذشتم من از بعض صف وگذاشتم خر را که میچرید یعنی پیش صف ومن در صف در آمدم وهیچکس برین انکار نکرد تا که تمسک امام احمد واسحق بتخصیص کلب از ینجاست که از حدیث عائشه رض وابن عباس عدم قطع امراة وحمار معلوم گشت وظاهر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد فقدبر وترمذی تخصیص کلب باسود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چراست که کلب سرخ وسفید قطع نمیکند گفت که من نیز از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان ست تنبیه فقها گفته اند اگر مر مصلی ضرورتی دارد وگذرنده بضرورت از پیش وی بگذرد حکم آنست که مذکور شد واگر مصلی را ضرورتی نیست وبضرورتی بر سر راه مردم آمده نماز میگذارد اثم بروست نه بر گذرنده واگر هردو بضرورت کرده اثم بر هردوست واگر هردو را ضرورتست از هردو ساقط والله اعلم ودر باب صلوة التسبیح حدیثی صحیح نشده اینحدیث را در جامع الاصول از حدیث ابی داود وترمذی آورده ودر روایتی نهایت آنرا در سالی یکبار آورده ودر مشکوة از ابن ماجه وبیهقی نیز گفته ودر حصن حصین برمز ابی داود وابن ماجه وصحیح مستدرک حاکم وصحیح ابن حبان ذکر کرده وترمذی در جامع خود گفته که درین باب حدیث از ابن عباس وعبد الله ابن عمرو وانس آمده وحدیث انس حسن غریب ست وگفته که روایت کرده شده ست از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده وصحیح نیست بسیاری ازان واثبات کرده آنرا ابن المبارک وغیر وی از اهل علم وذکر کرده اند فضل آنرا انتهی وکلام شیخ درین باب آنست که در تنزیه النعم

گفته که دارقطنی گفته این حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولاے رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطرق متعدده
که در وی ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابوداود وابن ماجه و
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی وابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی در ایراد وی
این حدیث را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصال المکفرة للذنوب المتقدمة
والمتأخرة و گفته که رجال اسناد وی لاباس بهم و بد کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده
و قول او که موسی بن عبد العزیز مجهول ست صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق نموده اند پس ضرر نکند
جهالت حال وی بر کسیکه بعد از ایشان آمده و در امالی اذکار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القراءة
خلف الامام و ابوداود وابن ماجه وابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیرهم روایت کرده اند و
ابن شاهین در ترغیب گفته که شنیدم ابابکر ابن ابی داود را که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت صحیح ترین حدیث
در صلوة تسبیح اینست و گفت که موسی ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی وابن حبان و روایت کرده اند
از وے خلقی و اخراج کرده از وی بخاری در ثقات این حدیث را بعینه و اخراج کرده اند وی در ادب مفرد حدیثی را در سماع
و عد و بعض این امور مرتفع میگردد جهالت و از ان کسانیکه تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن منده است
و تالیف کرده در تصحیح وے کتابے و آجری و خطیب و ابو سعید ابن سمعانی و ابو موسی مدنی و ابو الحسن بن مفضل و
منذری وابن صلاح و نووی در تهذیب الاسماء و سبکی و غیرهم و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر
صلوات ست و اصح آنها از روے اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سور حدیث قل هو الله احد ست
و در فضل صلوات حدیث صلوة تسبیح ست و بیهقی و غیر وے از ابی حامد ابن الشرقی آورده که گفت نوشت مسلم
با ما حدیث صلوة تسبیح را از عبد الرحمن بن بشر بعد از ان شنیدم مسلم را که میگفت روایت کرده نشده است در وے
اسنادی احسن ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وے از اهل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند
فضل در وے و حاکم گفته است که از آنچه استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل
ابن المبارک و بیهقی بدان و تداول صالحین مر آنرا از یکدیگر و درین تقویت ست مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را
از بیهقی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسیکه روایت کرده شده است عمل این نماز از وے
ابو الجوزا اوس بن عبد الله بصری ست که از ثقات تابعین ست و ثابت شده [illegible] که بعد از وی [illegible] کرده
آنرا ائمه طریقین از شافعیه و در روایت کرده این را از وے بیهقی بسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داود که [illegible] ابن المبارک
ست گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حیرے زاهد گفته که ندیدم براے رفع شدائد و هموم مثل صلوة
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق ست که مجموع آن مشتمل طرق ست و موافقت یکدیگر قوت یافته و تائید نموده
است و ائمه این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند وابن جوزی را دران وهم شده است که صدقه که دران
مذکورست ابن یزید خراسانی ست و چنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی ست معروف بسمین بعض او را
از جهت حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی متروک ست این کلام [illegible]
است که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و اینقدر بس ست و [illegible]

در مرقاة الصعود الی سنن ابی داود نیز مثل کلام وے آورده و در غایت استیفا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعه گفته است که ابن حجر تناقض زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف ست و حدیث ابن عباس قریب بشرط حسن ست لیکن شاذ ست از جهت شدت فردیت در وے و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده در تهذیب الاسما آنرا تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آنرا مؤکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده والله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف گونه هست و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وے غالب و جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وے محل نظر ست لااقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف درین باب بر طریقه ابن جوزی سیر و در حکم بیک جانب بی ابی صرفه و بی تحاشی ست و تانی و توقف در محل تردد و خلاف شرط انصاف ست و درباب صلوة رغائب و صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج و صلوة لیلة القدر و صلوة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزے ثابت نشده این صلوة و امثال آن در اوراد بعض مشائخ طریقت نوشته شده و بعمل ایشان مقرون گشته است و نزد مشائخ حدیث بصحت نرسیده و بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سیدی احمد ابن زروق که از مشاهیر مشائخ دیار مغرب ست در وصایای خود گفته ولااقل بصلوة الایام والاسابیع و قول فصل درین باب آنست که در رساله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب والاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعض موسوم بوضع و بعض بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة رغائب کرده و کیفیت آن بیان نموده باوجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده و حدیثے درین باب از انس آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین ست و در هیچ یکے از کتب سته آنرا نیافتیم والحدیث مطعون فیه انتهی و درباب زکوة حلی چیزے ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوة حلے از ذهب و فضه که زنان را بود ائمه را اختلاف ست امام ابوحنیفه گوید که در وے زکوة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح ست استعمال وے زکوة نبود و این اظهر قولین ست از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز همین ست و در آنچه نپوشند و برای کرا و تجارت یا حرام بود یا برای انفاق عند الحاجه معد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلی که از جواهر و لآلی بود نیست در وے زکوة در هر حال دلیل این ائمه آنست که وی مستعمل ست در مباح پس مشابه آمد بثیاب بذله و عبید خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابوحنیفه و تابعان وے عموم قول حق سبحانه و تعالی ست والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله الآیة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی الورق ربع العشر یعنی در نقره واجب ست چهل یک و این عام ست خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آئینه باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة مال نامی ست و دلیل نامی بودن ست در ذهب و فضه از روے خلقت و معتبر درین باب دلیل ست بخلاف ثیاب و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذهب حنفیه است ابوداؤد و ترمذی و نسائی از حدیث ابن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنے نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با او دخترے بود مر او را و در دست دخترے دو دستانه بود از طلا فرمود آیا میدهی زکوة این را گفت لا یا رسول الله نمیدهم فرمود خوش مے آید ترا که بپوشاند پروردگار تعالی روز قیامت دو دستوانه از آتش پس بر کشید آن زن دستوانها را و بینداخت بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت هذا لله و لرسوله این لفظ ابی داؤد ست

ونسائی گفته که زنی آمد از اهل یمن و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دو زن آمدند نزد آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و در دست آنها دو سوار بود الحدیث و هیثمی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث
صحیح است و نیز روایت کرد ابو داؤد و حاکم بر شرط شیخین از عائشه که گفت درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم پس دید در دست من انگشترهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه رضی الله عنها گفتم ساختم اینها را تا بیارایم
خود را برای تو فرمود آیا ادا میکنی زکوة اینها را گفتم نه فرمود بس است اینها ترا برای آتش دوزخ و زرکشی در شرح بخاری گفته
که در اسناد این دو حدیث سخن است و در روایت موطا آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدم من حلی از ذهب گفتم
یا رسول الله اینها داخل کنز است فرمود هر چه زکوة او ادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که
پنج کس از صحابه اند که مذهب ایشان عدم وجوب زکوة است ابن عمر و عائشه رضی الله عنها و انس و جابر و اسماء بنت ابی بکر و از جابر
مرفوعاً نیز آمده و آن ضعیف است انتهی و بیهقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعاً که لیس فی الحلی
زکوة باطل است و اصلی ندارد و آنچه مروی است قول اوست و مروی است که ابن عمر می پوشانید بنات و جواری خود را
حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمده که عائشه رضی الله عنها می پرورد بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود و می پوشانید
ایشان را حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث در جامع الاصول مذکورند و اسما بنت ابی بکر
می پوشانید بنات خود را ذهب مانند پنجاه هزار و زکوة نمیداد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درینباب
بعض صحابه و تابعین گفته اند فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک باین قائل اند و بعض صحابه
که ابن عمر و عائشه رضی الله عنها و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشان اند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهای تابعین نیز
برین اند و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
وسلم درین باب چیزی انتهی و بعض گفته اند که مراد به زکوة حلی عاریت دادن آنهاست روایت کرده شده است
این تاویل از سعید ابن المسیب و حسن بصری و غیر ایشان و در وعید بر ترک آن هم وارد آمده است چنانکه در قول
وی سبحانه تعالی + ویمنعون الماعون + کذا قال الزرکشی و در مقاصد حسنه میگوید که این را بعضی از فقها بعنوان
حدیث نقل کنند و آن نزد بیهقی از حدیث کامل بن العلاء از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت است و از طریق
قتاده و شعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت بپوشد و بیارد و بآنچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ
مصنف عدم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیا و اثباتا نه آنکه نفی آن احدهما است بالمرة و در اثبات خود احادیث
آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است والله اعلم و در باب زکوة عسل با کثرت مرویات
چیزی ثابت نشده و در باب زکوة خضراوات چیزی ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقاً در باب زکوة و صدقات
گذشته است و در باب سوال اطلبوا [illegible] من حسان الوجوه و آنچه درین معنی است همه موضوع و باطل است و در مقاصد
حسنه میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عند حسان الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه عن ابیه عن جده مرفوعاً آورده
و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور است و مراو را طرق است از انس و جابر و عائشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکره
و ابی هریره و لفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه و در لفظی اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی
حسان الوجوه و در لفظی اطلبوا الحوائج والخیر و در لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری است و نزد بعض این زیادت آمده

فان تقضی حاجتک قضاها بوجه طلق دان ردک ردک بوجه طلق فرب حسن الوجه ذمیمة عند طلب الحاجة ورب ذمیم الوجه
حسنة عند طلب الحاجة یعنی طلب کنید خیر و حاجت خود را از مردے کشاده روے خوش خلق که اگر حاجت ترا
قضا کند بروے کشاده کند و اگر رد کند بروے کشاده کند و بسا نیکو رو که زشت روست نزد طلب حاجت
و بسا زشت رو که نیکو روست نزد آن و گفته که تمامه طرق آن ضعیف ست و بعض سخت تر ست در ضعف از بعض
دیگر و احسن طرق چیزے ست که آورده است آنرا تمام و غیر وے از طرق سفیان ثورے باسناد وے
از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر وانچه آورده است بخارے در تاریخ خود در بعض بدل ابن عباس ابی هریره
آورده و آن ثابت تر ست و روایت کرده آنرا ابو یعلی موصلی در مسند خود و روایت کرده طبرانی از مجاهد از
ابن عباس و گفته گمان میبرم که آنرا رفع کرده و گفته که رجال وے ثقه اند و با این همه طرق درست نباشد حکم برتن
بوضع چنانکه شیخ ابن حجر بدان اشارت کرده و در بعض اشعار ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانکه عسکرے
روایت کرده واقع شده که گفته + قد سمعنا نبینا قال قولا + هو لمن یطلب الحوائج راحة + اغتدوا واطلبوا الحوائج ممن
زین الله وجهه بصباحة + انتهی و در تنزیه الشریعة بعض طرق حدیث اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه را ضعیف گفته
و بعض را حسن و آنرا متابعات آورده و از سیوطی نقل کرده که گفته که این حدیث نزد من حسن صحیح ست و جمع
کرده ام طرق آنرا در جزوے مفرد و بالجمله حکم مصنف ببطلان این حدیث که ظاهر در معنی وضع ست درست نباشد
والله اعلم و در باب فضل معروف و تحذیر از تبرم بحوائج خلق چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنه از بیهقی در شعب الایمان
و ابی یعلی و عسکری از حدیث ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعاً آورده که ما عظمت نعمة الله
علی عبد الا عظمت مؤنة الناس علیه فمن لم یحتمل تلک المؤنة فقد عرض تلک النعمة للزوال ترجمه چون حق تعالی نعمت را
بر بنده از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت و مواسات مردم را نیز بروے عظیم گرداند و اگر بر نتابد آن بنده مؤنت
مردم و غمخوارے ایشان را پس تحقیق در آورد آن نعمت را در عرضه زوال و بیهقی نیز آنرا بهمین اسناد روایت کرده
الا آنکه مالک ابن یخامر را میان خالد و معاذ واسطه آورده و طبرانی و بیهقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر
مرفوعاً روایت کرده و بیهقی از حدیث اوزاعی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله علیه نعمة فاسبغها علیه
الا جعل الیه شیئا من حوائج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلک النعمة للزوال و بعضے ازین طرق مؤکد بعض ست انتهی
و این لفظ اخیر مناسب تر ست بلفظیکه مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده و از عبارت مقاصد ظاهر میشود که این حدیث در حد
ذات ضعفے دارد ولیکن تعدد طرق جبر آن کرده والله اعلم و در باب فضائل عاشورا و استحباب صیام آن ثابت شده
و سائر احادیث در فضل آن و فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادهان و اکتحال و طبخ حبوب و غیر ذلک همه موضوع
و مفتری ست قال الائمة الحدیث الاکتحال فیها بدعة ابتدعها قتلة الحسین سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی ست که
کشندگان حسین ابتداع کرده اند احادیثے که در فضل و عظمت روز عاشورا و وقوع وقائع عظیمه دران مثل قبول توبه آدم
و رفع ادریس بر آسمان و نجات ابراهیم از آتش و برآوردن نوح از سفینه و انزال توریت بر موسی و فدیه اسمعیل از ذبح
و برآوردن یوسف از زندان و دیگر وقائع انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و امثال آن آمده همه نزد محدثان موضوع
و مفترے ست و از افعال و خصال که در وے مشهور ست از انجمله استحباب صوم صحیح ست حتی که در بعض احادیث صحیحه آمده

که سه خیر بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نمیداد آنها را در سفر وحضر سنت فجر وروزهٔ عاشورا وسه روزه
در هر ماه ودر تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتعدد طرق جبر آن نقصان شده وحافظ زین الدین
عراقی در امالی خود از طریق بیهقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من وسع علی عیاله واهله یوم عاشوراء
وسع الله علیه سائر سنته وگفته که این حدیثی ست که در روات وی لینی هست ولیکن حسن ست بر رای ابن حبان مر آنرا
طریقی دیگر ست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر ودر وی زیادات منکره است وظاهر کلام بیهقی در انست که
حدیث توسعه حسن ست بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدده از جماعه صحابه
مرفوعاً وگفته که این اسانید اگرچه ضعیف ست لیکن چون ضم کرده شود بعض ببعض قوتی پیدا کند وانکار ابن تیمیه
در توسعه چیزے وارد نشده وهم ست کذا فی الصواعق المحرقه واما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته
ونظم درآورده است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند وموضوع ومفترے گویند چنانچه شیخ مصنف گفته وابن
قیم نیز بدان تصریح نموده است واکتحال سنت ست علی الاطلاق وتخصیص آن بروز عاشورا بدعت ست
اما آنکه شیخ گفته که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت ست که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن چه باشد
آیا مقصود آن جماعه مقهور زینت وزیب وسرور بود یا سرمه کنند ونیک نیک در سر مبارک وی نگاه کنند ودر بعض
حکایات آمده است که بعضے ازان اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله من ذلک ودر بعض طرق آمده
که من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته که حاکم وبیهقی ودیلمی این را آورده اند وحاکم گفته که
این حدیث منکرست قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات ومجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه
اهل سنت آنست که درین روز هم از مبتدعات فرقهٔ رافضیه مثل ندبه ونوحه وعزا وامثال آن اجتناب کنند
که آن نه از داب مومنان ست والا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی واحری بودے بدان وهم از
بدع ناصبه متعصبه باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین از عید گرفتن آن روز باظهار فرح وسرور وزینت وخضاب
واکتحال ولبس ثیاب جدیده وتوسیع نفقات وامثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بفاسد وبدعت ببدعت و
وشر بشر ست ووارد نشده دران حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونه از هیچ یکے از اصحاب مستحب
نداشت آنرا هیچ یکے از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه ونه غیر ایشان ووارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی نه صحیح ونه ضعیف

هکذا ذکر فی الصواعق المحرقه والله اعلم ودر باب روزهٔ رجب وفضل آن چیزی ثابت نشده بلکه کراهت آن ثابت
شده سابقاً در باب صیام ذکر روزه این ماهها رفته است حاجت باعاده نیست ودر باب الحجامة تفطر الصیام

چیزی صحیح نشده درین باب نیز در کتاب صیام اشباع کلام کرده شده است ودر باب حجوا قبل ان لا تحجوا حدیث
من امکنه الحج ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا چیزے ثابت نشده مضمون این حدیث تاکید مبالغه
در وجوب حج ومبادرت دراداے آن ست یعنی هر که حج کند پس از آنکه تواند کرد آنرا وهر گاه قدرت واستطاعت حج
پیدا شده وحج نکرد برابرست خواه بر دین یهود بمیرد یا بر دین نصاری وحدیث حجوا قبل ان لا تحجوا اسناد وی مقارب حسن
از عبد الرزاق آورده وگفته که ابو نعیم ودیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعاً آورده اند وگفته که نزد دارقطنی در سنن نیز آمده
ودو کس از رواة این طریق مجهول اند وزمخشرے آنرا در کشاف آورده ونزد ابن ابی شیبه از ابن عمر موقوفاً آمده

و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی نیز آورده انتهی و سیوطی از حدیث حاکم و بیهقی از علی و ابی هریرة آورده و در بعض طرق این زیادت آمده که حج کنید پیش از آن که حج نتوانید کرد در آن وقت که بنشینند اعراب بر اطراف وادیهای خود و نگذارند هیچ یکی را که درآید آنرا یعنی مکه را و در روایتی آمده که من می‌بینم حبشی خرد گوش کج دست و پا را که در دست وی کلند است و ویران میکند کعبه را سنگ سنگ و این خبر است از احوال آخر زمان و اما حدیث ثانی من امکنه الحج الحدیث ترمذی آنرا از امیر المؤمنین علی رض بلفظ من ملک زادا و راحلة یبلغه الی بیت الله و لم یحج فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا آورده و گفته هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و فی اسناده مقال و هلال ابن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث و در باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن ابن ربیع که از متاخرین علما و محدثین دیار یمن است در کتاب تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المؤمنین علی رض مرفوعاً آورده و در معنی این حدیث احادیث در مشکوة از حدیث ابن ماجه و بیهقی در شعب الایمان از انس رض آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون قرض دهد یکی از شما و هدیه بفرستد یعنی مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دابه خود باید که سوار نشود دابه را و قبول نکند هدیه را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری در تاریخ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قرض دهد مردی مردی را باید که نگیرد از وی هدیه را و آثار صحابه درین باب نیز آمده و در باب لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشده حدیث لا نکاح الا بولی را در جامع الاصول از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و زرکشی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی و صححه ابن المدینی و غیره و سیوطی از احمد و ترمذی و ابی داود و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس و از احمد و ابن ماجه از عائشه رض آورده لا نکاح الا بولی و السلطان ولی من لا ولی له و حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدین را از طبرانی از ابی موسی آورده و لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عائشه رض آورده و ترمذی در جامع خود حدیث لا نکاح الا بولی را از ابی موسی بطرق متعدده آورده و گفته که درین باب از عائشه رض و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواة است و آنرا بتفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عائشه رض نزد من حسن است و ترمذی حدیث لا نکاح الا ببینة را بابی جدا وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زانیات آنانند که نکاح میکنند نفسهای خود را بغیر بینه و گفته که رفع کرده این حدیث را عبد الاعلی در کتاب تفسیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و هذا صح و گفته که حدیث عبد الاعلی مرفوعاً غیر محفوظ است و نشنید ایم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه مرویست از عبد الاعلی از سعید از قتاده و صحیح آنست که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لا نکاح الا ببینة و درین باب از عمران بن حصین نیز آمده انتهی بدانکه در نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی و تزویج وی نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالک و احمد برین اند که جائز نیست و تمسک ایشان همین حدیث لا نکاح الا بولی است که در وی مشایخ حدیث را سخن است چنانکه معلوم شد و حدیث دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و دارمی از عائشه رض روایت

کرده اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل سه مرتبه الحدیث وبسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
وعلی ابن ابی طالب وعبد الله ابن عباس از ایشانند واز تابعین وتبع تابعین برین جانب اند ومذهب حنفیه
آنست که نکاح بالغه بے اذن ولی جائز ست ودلیل ایشان قول حق سبحانه وتعالی که فرموده حتی تنکح زوجا غیره
اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جائز ست ولابد این در بالغه خواهد بود واصحاب کتب ستة
غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الایم یعنی زن ثیبه
احق ست بنفس خود از ولی خود وبکر استیذان کرده میشود اورا در نفس او واذن او خاموشی ست ودر روایت
بخاری آمده که خنساء بنت خذام را پدرش تزویج کرد ووی ثیب بود پس ناخوش آمد ویرا ونزد حضرت آمد
پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رد کرد نکاح اورا ونیز اگر زن مکلفه اقرار کند بنکاح صحیح ست اقرار وے
واگر انشاے عقد از وے صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق وصغیر واگر زن بالغه خود را بغیر کفو دهد نکاح وی
صحیح ست ولیکن اولیا را اعتراض بدان میرسد که نزد حاکم برند وطلب تفریق کنند ودر روایت حسن از ابی حنیفه
باطل ست وگفته اند که این اصح واحوط ست وعلیه الفتوی فی زماننا کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه وشهود
اتفاق ست مر است را بر بطلان آن وترمذی گفته مگر نزد قومی از متاخرین اهل علم انتهی ودر بعض روایات
نادره غیر معموله از بعض حنفیه نیز می آرند ومذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع
قول زوج وزوجه شرط ست واگر یکی بشنود وبرود وباز دیگرے بیاید وبشنود جائز نیست ونزدیک دو دو زن
نیز جائز ست ومذهب احمد نیز همین ست ودر باب امر باتخاذ سرارے چیزے ثابت نشده ور تنزیه الشریعه
از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسرارے فانهن مبارکات الارحام ودر روایت عقیلی فانهن
انجب اولادا واگرچه در اسناد اینها کسانے اند که حدیث اینها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک
آورده وثانی شاهد اوست واورا شاهد دیگر ست که روایت کرده است اورا ابو عمر در مسند خود وحافظ ابن حجر
گفته که این مرسلے ست که لا بأس ست باسناد وے وشاهد دیگر ست از مرسل مکحول که روایت کرده اورا سعید بن
منصور در سنن خود وشاهد دیگر از مرسل علی ابن الحسین که روایت کرده آنرا ابو زکریا بخاری در فوائد خود واز
شواهد اوست آنچه احمد وابو یعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة انتهی
وابن عدی از علی وابن عباس وانس آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه دوست دارد که ملاقات کند
پروردگار تعالی را پاک باید که تزوج کند حرایر را واگرچه در اسناد این جماعه منکر ومجروح اند ولیکن روایت ابن
ماجه من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر که اسناد وے سالم ست از آن شاهد اوست ودر مقاصد حسنه
آورده که الحرائر صلاح البیت والاماء فساد البیت اوقال هلاک البیت وحکم بضعف او کرده وسیوطی در جمع الجوامع
نیز آنرا آورده ودر باب مدح عزوبت چیزے ثابت نشده احادیث صحیحه در مدح وترغیب نکاح چندان واقع
شده که از اتخاذ عزوبت بر وجه اتم لازم آید وبصریح نیز احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید ومدح عزوبت نیز
در بعض احادیث که متضمن ترهیب از نکاح اند آمده ومصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت میکند چنانکه دیلمی در مسند فردوس
از ابی مالک اشعرے آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که

همچنانکه میکنند ترا و آنهائی که مملوکان تو اند و طبرانی از حدیث حذیفه آورده فتنه مرد در مال اوست و در زن وی و جار وی
و ولد وی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که می آید بر مردم زمانیکه فاضلترین
اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابو یعلی آمده که خفیف الحاذ
کسی ست که او را نه اهل ست و نه ولد و در مقاصد حسنه این حدیث را از ابو یعلی در مسند خود از حذیفه مرفوعاً آورده و تضعیف
کرده و گفته که اگر صحیح ست محمول ست بر ترغیب و تجرد در ایام فتن و گفته که درین معنی احادیث بسیار ست همه واهی یکی از آن
حدیثی آنست که از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند که بیاید بر مردم زمانی که حلال شود در وی عزوبت و سلامت نماند مر هیچ دین دار
را دین وی مگر آنکه بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعاً آمده که مغبوط ترین دوستان من مومنی ست
خفیف الحاذ عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده نمیشود بسوی او
باصابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ ابن جبل آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید
شما را فتنه ضراء یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و مخوف ترین آنچه میترسم بر شما فتنه سراء ست یعنی غنا
و ثروت از جانب زنان وقتیکه بپوشند سوار ذهب و چادر شام را و عصب یمن را و در تعب و مشقت اندازند
غنی را و تکلیف کنند فقیر را بدانچه نیابد و در احادیث کثیره بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده که الولد مجبنة مجهلة محزنة
و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنانند و این معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در وقتی ست که اطاعت کنند زنان را
و آمده که هیچ صباحے نیست که دو فرشته ندا نکنند که وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان و آمده
که اکبر گناهان نزد خدا آنست که ضائع کند مرد کسی را که قوت او بر دوست و بالجمله احادیث در فتنه نساء و اولاد
و قوت عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه ناظر بمدح عزوبت ست مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت
این لفظ ست والله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت اند احتیاج بذکر آنها نیست و لیکن
احادیث مصرحه بذم عزوبت سخاوی در مقاصد از ابو یعلی و طبرانی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند
از اجل من مگر یک روز هر آئینه ملاقات نمیکنم خداوند تعالی را مگر بزوجه شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم که گفت شرارکم عزابکم بدترین شما مردمان بی زنند و در روایتی آمده ان من سنتنا النکاح
شرارکم عزابکم و اراذل امواتکم عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز درین باب آمده
و تمامه آنها ضعیف اند و خالی از اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک اند لیکن بجائی نرسیده که حکم بوضع
آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن خط و تحریض بر آموختن آن چیزی ثابت نشده و در مدح حسن خط
قولی مشهور است که علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق در مجمع البحار نقل میکند که موضوع ست انتهی و بعضی
گویند که این قول امیر المؤمنین علی ست و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق
وضوحا و در تحریض بر آموختن خط آورده من الصدقة ان یعلم الرجل القلم فیعمل به و یعلمه و در رسائل خود از بیهقی
آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة والسباحة والرمی و از
عبد الرزاق در مصنف از عمر بن الخطاب آورده که وی با امرای شام نوشته که تعلیم کنند رمی را و تعلیم کنند
صبیان خود را کتابت و سباحت و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود اسید بن الحضیر که می نوشت

بعربیت در جاهلیت و کتابت در عرب قلیل بود و نیک سید استند سباحت را و رمی را و هر که دروی این خصائل می بود
در جاهلیت و اول اسلام او را کامل میگفتند و این صفات جمع بود در اسید و میگفت حجاج مر معلم اولاد خود را که تعلیم
کن ایشان را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و
نمی یابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در حلیه و از دیلمی در
مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق ولد بر والدین ست که نگاهدارد او را نام نیک و تزویج کند چون بالغ شود
و تعلیم کند او را کتاب اگر مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعض مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان
عیسی علیه السلام فرمود و یعلمه الکتاب والحکمة بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر
و یزید فی الخلق ما یشاء نیز آنرا داخل ساخته اند تنبیه صحیح ست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحکم امیت که
حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط و سواد نداشت و چون این حجت نبوت و دلیل کمال وی بود صلی الله علیه و آله و سلم
نسبت نقصان را بذات شریف وی راه نبود و کریمه و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
مبین آنست و فرمود وی صلی الله علیه و آله و سلم نحن امة امیون لا نعلم الکتاب والحساب و آنچه نسبت کتابت مناشیر و مکاتیب
بحضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم کرده اند باعتبار مجاز مشهور ست که نسبت فعل بآمر ست و بعض گفته اند که چون تمام شد
معجزه وی و ثابت شد نبوت وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر بدست مبارک خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم و تکمیل فضائل
و خواص نوعیه و سخن درین باب زیاده برینست و در شرح مشکوة آورده شده است والله اعلم و در باب نهی از بریدن کنار
چیزی ثابت شده در مشکوة از حدیث ابو داود می آرد من قطع سدرة صوب الله راسه فی النار یعنی کسیکه قطع کند درخت
کنار را سرنگون گرداند او را خدای تعالی در آتش دوزخ و گفته که این حدیث مختصر ست و تمام حدیث اینست که من قطع سدرة
فی فلاة یستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا بغیر حق یکون له فیها صوب الله راسه فی النار و در مجمع البحار گفته که پس بعض
میگویند که مراد بدان سدره مکه است زیرا که وی حرام ست یا سدره مدینه و نهی از جهت آنکه تا سبب انس و ظل گردد
مر کسی را که مهاجرت میکند بسوی وی و بعض گفته اند که مراد سدره صحراست که راهیان و حیوانات در سایه
آن می نشینند و بعض گفته اند که مراد سدره مملوک غیر ست که قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکه این حدیث
مضطرب ست زیرا که راوی وی عروه است که قطع میکرد و از چوب او درها میساخت و اجماع ست علما را بر اباحت
قطع وی انتهی پوشیده نماند که وجه چیست که برای نهی از قطع آن مذکور شد عام ست خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه
بجهت خصوص واقعه بوده باشد یا بجهت آنکه وجود وی در صحراهای عرب کثیر ست چنانکه ام غیلان و مانند آن
و اگر کراهت قطع آن بجهت میوه و سایه دار وی باشد و تعلق بعضی از مصالح دینیه بدان چنانکه شستن میت
با آب جوشانیده ببرگ وی یا بودن وی از درخت بهشت و نمونه از سدرة المنتهی که مقام منتهای علوم خلائق
و ملائکه مقربین ست دور نباشد و در فضل میوه این درخت که او را نبق میگویند بکسر نون نیز در جمع الجوامع آورده
که چون الله تعالی آدم صفی علیه السلام را بر زمین افگند اول چیزی که از میوه های زمین خورد نبق بود در وراه الخطیب
عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس چیزی ثابت نشده و همچنین در باقلا و جبن و جوز و بادنجان و انار و مویز
بلکه زنادقه درین باب وضع احادیث کرده اند و در برنامه محدثان در آورده شیخ الاسلام را بجهد لهم الله اما عدس ...

از حدیث طبرانی از واثله مرفوعاً آورده که قدس العدس علی لسان سبعین نبیا آخرهم عیسی بن مریم میگوید که پاک
یاد کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین میگویند
که اسناد کرده است این حدیث را ابونعیم در معرفت و از طریق وی آورده است دیلمی از حدیث عبدالرحمن ابن دلهم
بزیادت انه یرق القلب ویسرع الدمع یعنی وی رقیق و نرم میکند دل را و زود می آرد اشک را و در روایتی فانه مبارک
وانه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده وعلیکم بالقرع فانه یزید الفواد و یزید فی الدماغ یعنی
لازم گیرید خوردن کدو را که وی قوت میدهد دل را و زیادت میکند دماغ را و گفته که عبدالرحمن مذکور مجهول است
و معلوم نشده است صحبت وی مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه سلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پرسیده شد ازین حدیث
که تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی
چه جای هفتاد پیغمبر و گفت که وی موذی است و منفخ و گفت که تحدیث کرده است شمارا باین حدیث گفتند
سلم ابن سالم گفت از که گفتند از تو پس تعجب کرد ازان و ابن صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک بطلان آنرا
و حافظ ابوموسی مدنی نیز ابطال آن کرده و ابن جوزی این را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعه حدیث
علی را آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبدالرحمن بن دلهم را نقل نموده و قصه
ابن المبارک را نیز آورده ولیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده ولیکن منقطع و در اسناد
وی کسی است که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز میکند و روایت کرده است ابن السنی در کتاب
طب که پیغمبری از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد بدرگاه خداوند از قساوت قلوب خود را حکم شد
بخوردن عدس که وی نرم میکند دل را و اشک می آرد چشم را و می برد کبر را و وی طعام ابرار است و این حدیث نیز
منکر است والله اعلم و اما باقلا در مقاصد حسنه همین قدر گفته که حدیث الباقلا لیس بثابت اما معلوم نشد بخصوص
که آن حدیث کدام است و اما جبن یعنی پنیر در جامع الاصول از حدیث ابی داود و از ابن عمر آورده است که گفت آورده شد
نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کاره پنیری در تبوک از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کارد را و بسم الله گفت و برید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و بیهقی از میمونه
آورده که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جبن فرمود اقطع بالسکین واذکر اسم الله تعالی
علیه و از ابی داود طیالسی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که بنهید دروی کارد را و ببرید بنام خدا و بخورید و از کثیر بن
شهاب آورده که گفت پرسیدیم عمر بن الخطاب را از پنیر گفت پنیر ساخته میشود از شیر و آب و لباء پس بخورید آنرا و ذکر
کنید نام خدا را و باید که فریب ندهند شمارا دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجانب
کثیر بن شهاب که امر کن کسی را که با تست که بخورند نان فطیر را به پنیر که باقی تر است در شکم رواهما ابن عساکر فی تاریخه و از
محمد بن قدامه آورده که گفت آمد ما را کتاب عمر بن الخطاب که مخورید از پنیر مگر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب رواه
البیهقی و از شقیق آورده که گفته میشد مر عمر را که قومی رغبت میکنند جبن را و می اندازند دروی نافح فرمود نام خدا ببرید
بخورید و عبدالرزاق فی الجامع و ابن ابی شیبه از علی آورده که بگذاشت پنیر در دست و فرمود که میدانی که چگونه

میخوردی این را بسم الله بگو و بکار دستش ببر و بخور و رواه هناد ابن السری و سید احمد ابن زروق در کتاب النصیحة الوافیه
میگوید که از مظان ورع اجتناب از اکل جبن رومی ست نه غیر وی زیرا که می گویند در وی انفحه میت ست و
شحم خنزیر و با وجود آن نه حرام ست از جهت عدم جزم بدان انتهی این احادیث و آثار ست که در جبن
یافته شده و در وی از مدح و ذم وی چیزی نیست مگر از حل و حرمت وی و گویا که قول مصنف و محققین در باقلا عطف
بر فصل ست نه بر عدس و اینها همه نزد وی ثبوت و صحت ندارد والله اعلم اما جوز در تنزیه الشریعه از ابن عباس به طریق می آرد
که همه آن منکر اند الجبن داء والجوز داء فاذا اجتمعا صارا شفاء میگوید نیز جوز هر دو در دند چون گوارا شوند
در شکم میگردند دوا و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر ست و ابن عساکر گفته که این از وضع محمد بن هارون ست
واما باذنجان در مقاصد حسنه گفته اند که حدیث الباذنجان لما اکل له یعنی باذنجان بهر چیزیکه بخورند سر آید باطل لا اصل له
اگرچه اسناد کرده آنرا صاحب تاریخ بلخ و شیخ ابن حجر گفته که وقوف نیافتم من برین حدیث ولیکن یافتم در بعض اجزا از
روایت ابی علی ابن زیرک الباذنجان شفاء ولا داء فیه و صحیح نیست و شنیدم از بعض حفاظ که میگفت که این از
وضع زنادقه است و زرکشی میگوید که لهج میکنند باین عوام تا شنیدم قائلی را از ایشان که میگفت این صحیح تر ست
از حدیث ماء زمزم لما شرب له واین خطای قبیح ست و نیز گفته که دیلمی از حدیث محمد ابن عبد الله قرشی از جعفر ابن
محمد آورده که گفت بخورید باذنجان را و بسیار بخورید از ان زیرا که وی درختی ست که ایمان آورده است بخدای
عز و جل و شیخ ابن حجر از دیلمی از انس آورده و دیلمی بی سند از ابی هریره آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود بخورید باذنجان را زیرا که وی درختی ست که دیده ام من اورا در جنة المأوی گواهی داده است مر خدا را
بحق و مرا به نبوت و علی را بولایت الحدیث و در بعض احادیث آمده که هر که بخورد او را باعتقاد آنکه وی دوا ست باشد
مر او را آن دوا و هر که بخورد باعتقاد داء و باشد مر او را داء و گفته همه اینها باطل ست و حرمله گوید که از شافعی شنیدم که
نهی میکرد از اکل باذنجان بشب اخرجه البیهقی فی مناقب الشافعی انتهی کلام المقاصد و در تنزیه الشریعه از حدیث
ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بودیم طعامی آوردند که در وی باذنجان بود مردی از قوم گفت یا رسول الله
باذنجان تهییج سودا میکند پس بخورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باذنجان را در لقمه و فرمود باذنجان شفا ست
از هر درد نیست و روی واین حدیث را نیز نسبت بوضع کنند و در حدیثی دیگر موضوع نیز آمده که نیکو بقله است وی
در شیر بیندازید آنرا و در زیت کنید و بخورید از ان و بسیار بخورید زیرا که وی اول شجره است که ایمان آورده
بخدا و وی موروث حکمت ست و مرطب دماغ و مقوی مثانه و مکثر جماع واین نیز کذب و مفتری ست حلال نیست
ذکر وی مرفوعا و بالجمله گفته اند آنچه در باذنجان می آرند همه موضوع و باطل ست والله اعلم واما انار در جمع الجوامع
از ابن عدی و ابن عساکر از ابن عباس می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما من رمانة
من رمانکم الا و هو یلقح بحبة من رمان الجنة نیست هیچ اناری از انارهای شما مگر آنکه در شکم وی دانه هست از انار بهشت
و ابن عدی گفته که این حدیث باطل ست و در مقاصد گفته که دیلمی این را از ابن عباس مرفوعا آورده و سند وی ضعیف ست
و در تنزیه الشریعه گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد ابن الولید بن ابان ست و نیز گفته که ابن حبان
ابن محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که گاهی خطا میکند و غریب می آرد و مر این حدیث را شاهدی هست

از قول ابن عباس موقوفاً که طبرانی آنرا روایت کرده و رجال وی رجال صحیح اند و بیهقی در شعب الایمان نیز آورده
و هم در جمع الجوامع آورده که امام جعفر ابن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المومنین علی آورده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخورید انار را زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب بهشت است
و نیست در وی دانه که بیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را و نگاه دارد شیاطین را چهل شب و در سند این حدیث
مجاهیل اند و نیز آورده از علی که فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم لازم گیرید بر خود به خوردن انار و بخورید او را
به پیه وی که دباغ معده است و هر دانه که از آن در معده افتد روشن گرداند دل را الحدیث و در سند این حدیث نیز
مجاهیل اند و نیز آورده که خطیب در جامع از علی آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف و خالص کننده معده
است و از مرجانه آمده که گفت دیدم علی را که میخورد انار را و هر دانه که از وی می افتاد میجست و میخورد رواه البیهقی و اما
مویز در احادیث ذکر آن بخصوص مدح و ذم وی چیزی نیافتیم مگر ذکر عنب علی الاطلاق و در تنزیه الشریعه از ابن
عباس آورده که گفت میخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عنب را مقشر رواه العقیلی والبیهقی و لیس له اسناد قوی و
نیز آورده که شمار است در عنب پنج چیز حلال میخورید آنرا در حالیکه عنب است و مینوشید در حالیکه عصیر است و میگیرید
از وی زبیب و رب و خل رواه العقیلی عن ابی هریرة ولا یصح و آورده ربیع امتی العنب و البطیخ و آورده که لازم گیرید
بر خود العنب و الخبز زیرا که بهترین فواکه عنب است و بهترین طعام خبز و آورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید انگور را یک یک
دانه زیرا که این طعام تر و گوارا تر است و بفارسی نیز آمده چنانکه بیاید تنبیه احادیث در شان اطعمه و فواکه و اثمار که
بصحت نرسیده است بسیار است و چون مصنف تخصیص کلام باین اشیای مذکوره کرد ما نیز اقتصار بران کردیم و بدانکه
بصل و ثوم و کراث احادیث صحیحه در کراهت خوردن اینها و منع از دخول مساجد بطرق متعدده صحیحه ورود یافته و
مجامع و مجالس نیز در حکم آنهاست و در بعض روایات فجل نیز بدرین حکم داخل شده و لیکن بعض احادیث نیز ثابته
در مدح اینها نیز آمده اما در بصل در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا علی اذا تزودت
فلا تنس البصل ای علی چون توشه راه برداری فراموش مکن پیاز را و گفته که هذا کذب بحت و گفته مانند نیست حدیثی
که دیلمی در مسند الفردوس بی سند از عبد الله ابن الحارث انصاری برادر جویریه مرفوعاً آورده که علیکم بالبصل فانه
یطیب النطفة و یصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک و صاف میسازد نطفه را و تندرست میگرداند ولد را و در
تنزیه الشریعه از ابن عمر آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و شکایت کرد قلت اولاد را پس
امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بخوردن بیضه و پیاز رواه ابن حبان و در اسناد وی محمد ابن عمر الرازی است
متهم بکذب و در خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم و در مشکوة از حدیث ابی داؤد آورده که
پرسیده شد عائشه از بصل پس گفت عائشه بدرستی آخر طعامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعامی بود که در وی
بصل بود انتهی و بر تقدیر صحت این حدیث مانا که خوردن آن بجهت تعلیم اباحت وی بود و نیز مکروه و حرام خوردن او است خام که
رائحه او نرفته باشد و الا اگر پخته شود و بمیرانند در آنجا کراهتی نیست و اما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از دیلمی آورده که حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بخورید سیر را و تداوی کنید بوی که در وی شفاست از هفتاد درد و اگر بر من فرشته
نمی آمد میخوردم او را رواه الدیلمی عن علی و این حدیث را ابن منیع و طحاوی و طبرانی در اوسط و ابونعیم فی الحلیة و

عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن الجوزی فی الواهیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست و الله اعلم و اما کراث
در بعض احادیث غیر ثابته آمده که الکراث فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظی فضل الکراث علی سائر البقول کفضل
الخبز علی سائر الاشیاء ولیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل ست و اما فجل در تنزیه الشریعه از ابن مسعود آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بخورید فجل را و خواهید که بوی وی نیاید یاد کنید مرا و در روایتی درود فرستید
بر من و گفته که این حدیث منقطع ست و در روایت وی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح نیست این حدیث
انتهی و بعضی از علمای متاخرین این را در فضائل صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند و الله اعلم

و در باب فضل لحم و آنکه افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل لحم بالفاظ مختلفه آمده
ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنهاست و در مشکوة از ابن ماجه از حدیث انس آورده که سید ادامکم اللحم و در مقاصد حسنه
از ابن ماجه و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته که در روایتی بدل الآخرة
و اهل الجنة آمده و گفته که سند وی ضعیف ست ولیکن او را شواهد ست از حدیث علی مرفوعا که سید طعام الدنیا اللحم
ثم الارز اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا و الآخرة اللحم ثم الارز و سید الشراب
فی الدنیا و الآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریده بلفظ سید الادام فی الدنیا و الآخرة اللحم رواه الطبرانی و کذا ابو نعیم فی الطب
لیکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم و از ربیعه بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم
اخرجه ابو نعیم فی الحلیه و این ضعیف ست چرا که عقیلی گفته لا یصح فیه شیٔ و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ
ابن حجر گفته ظاهر نشده بر من حکم بوضع برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علمای
خود که میگفتند بود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لحم که زیاده میکند در قوت شنوائی و وی
بهترین طعامهاست در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را که بخوراند مرا هر روز هر آئینه میکند آنرا پروردگار من
و ترمذی در شمائل از حدیث جابر آورده که گفت آمد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ما پس ذبح کردیم
ما شاتی فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از همه قول او ست صلی الله علیه و آله و سلم
فضل عائشة علی سائر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و گفته است امام شافعی که اکل لحم زیاده میکند عقل را
انتهی کلام المقاصد و مانا که تمسک بحدیث ثرید بنا بر آنست که ثرید در غالب احوال نمیباشد مگر با لحم و در نهایه گفته که مراد
نداشته عین ثرید بلکه طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند که افضل طعام عرب ثرید با لحم ست و لابد در مقام بیان فضل عائشه
آنرا اراده کرده باشد نه مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی این احادیث مذکوره را بطرق دیگر نیز آورده و از ابن عباس
نیز آورده اکل اللحم یحسن الوجه و یحسن الخلق رواه ابن عساکر و از سلمان آورده ان للقلب فرحة عند اکل اللحم رواه ابو الشیخ
و بیهقی و ابن عدی و ابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را فرحتی ست نزد اکل لحم و هر چه در روی فرحت ست دل را
البته در وی بیم تکبر و اسراف ست پس گاه گاهی بخورید آنرا و از امیر المؤمنین علی آورده که گفت گوشت از گوشت
زیاده میگردد و هر که نخورد گوشت را تا چهل روز بد گردد خلق وی رواه البیهقی و ابو نعیم فی الطب و در موطا از امیر المؤمنین
عمر آورده که گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا که او را بهجت و فرحت ست مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده
که عمر مردی را دید که میخورد گوشت پس خواند این آیت را ﴿اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها﴾ و در باب نهی

از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داوٗد و در مشکوٰة از بیهقی نیز از عائشه آورده
که گفت گفت رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم نبرید گوشت را بکارد زیرا که آن از صنع اعاجم ست وبخورید آنرا
بدندان زیرا که این گوارا تر وسبکتر ست وصاحب مشکوٰة گفته که ابوداوٗد وبیهقی گفته اند که این حدیث قوی نیست
ودر تنزیه الشریعه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
میبرید لحم شاة را بکارد پس اگر حدیث نهی صحیح ست در گوشتی باشد که نیک نضج یافته واحتیاج به بریدن ندارد وانچه
در بریدن آمد در انچه نضج نیافته وحدیث نهی طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعض رواة وی ضعیف بلکه متروک ومتهم اند
انتهی اما انچه در جواز قطع لحم بسکین آمده حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که میبرید
از کتف شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را بنماز پس بینداخت آن گوشت
پاره را وکارد را که بدان میبرید وبرخاست وبگزارد نماز را ونکرد وضو رواه البخاری ومسلم ودیگر حدیث مغیره بن شعبه است
که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم یک شبی در خانه مردے فرمود تا پهلوے شاة را بریان
کردند پس بگرفت کارد را وتعجب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث رواه الترمذی فی الشمائل **تنبیه** همچنان که
نهی از بریدن گوشت بکارد وارد شده از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونه واقع شده ودر جامع الاصول
از صفوان بن امیه آورده که گفت بودم من که میخوردم یا رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم ومیگرفتم گوشت را بدست خود
از استخوان فرمود نزدیک بگردان گوشت را از دهن خود که وے گوارا تر وسبکتر ست رواه ابوداوٗد وروی الترمذی
نحوه ودر باب فضل هریسه چیزے ثابت نشده ومجموع احادیث آن مفتری ست ودر تنزیه الشریعه مے آرد که معاذ
پرسید از حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت بر تو آمده فرمود آرے آورد نزد من هریسه
بخوردم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت چهل مرد را ودر جماع من جماع چهل مرد را عقیلے این حدیث را
آورده ودر سند وے محمد ابن حجاج ست ووے واضع این ست وغالب طرق دائر بر وست وخطیب وعقیلی از حذیفه
وخطیب از یعلے ابن مرة وعقیلے از جابر وابن عباس نیز آورده وبالجمله این حدیث را طرق متعدده است ودر بعض
رجال آنها اختلاف ست وحدیث صحیح نیست ودر باب نهی از اکل طین چیزے ثابت نشده در جمع الجوامع حدیث
از سلمان آورده که هر که بخورد طین گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی واز انس آورده اکل الطین حرام
علی کل مسلم رواه الدیلمی فی مسند الفردوس واز ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ما نقص من لونه ونقص من جسمه هر که
بخورد از گل حساب کرده شود بر انچه نقصان شده از رنگ وی وجسمانیت وی ودر روایتی زیاده برین آورده هر که
بخورد گل را پر کند خداے تعالی شکم او را روز قیامت باتش هر قدر که خورده است از گل رواه ابن عباس ودر مقاصد
حدیث اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعًا آورده وگفته که بی سند از جابر نیز روایت کرده که اکل الطین
یورث النفاق واز علی آورده که خوردن گل وبریدن ناخن بدندان وقطع لحیه از وسواس ست وگفته که درین باب تصنیفے ست
مر ابی القاسم ابن مندہ را ولیکن بیهقی گفته که روایت کرده شده است در تحریم طین احادیث که صحیح نیست یکی از آنها
ودر تنزیه الشریعه آورده حدیث ان الله خلق آدم من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته ونیز آورده که هر که بخورد گل را او
اغتسال کند بوی پس بتحقیق بخورد گوشت پدر خود را که آدم ست وغسل کرد بخون وی ونیز آورده هر که بخورد گل را گویا خورد لحم خنزیر را

ونیز آورده که سوگند خورد پروردگار شما که عذاب کنم آکل طین را مثل عذاب شارب خمر واز عائشه آورده که گفت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا ای حمیرا مخور گل را که وی بزرگ میکند شکم را وزرد میکند رنگ را وبیبرد روشنائی روی را وہمہ این احادیث یا ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنه میگوید که طبرانی وابن عدے از ابی امامه مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق دناءة یعنے خوردن در بازار پیش مردم از دنائت ہمت ست وسند وی ضعیف ست ومعارض ست او را حدیث ابن عمر که گفت بودیم ما در عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میخوردیم وحال آنکه راه مے رفتیم ومے نوشیدیم در حال قیام اخرجہ الترمذے وصححہ ابن ماجة وابن حبان انتہی ودر تنزیہ الشریعہ گفته که آنرا ابن عدے وخطیب از ابی ہریرہ ونیز ابن عدے وعقیلی از ابی امامه آورده وصحیح نیست زیرا که در روے جماعه مجروحان اند وعراقی اختصار کرده بر تضعیف و در باب بطیخ وفضائل آن چیزے ثابت نشده واحادیث کتاب بطیخ مجموع باطل وموضوع ست آنچه ثابت ست از ان جمله آن ست که کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یاکل البطیخ در مقاصد حسنه در حرف الباء میگوید که ابوعمر وتوقانی در بطیخ وفضائل وے جزوی تصنیف کرده واحادیث وے باطل کرده وابوالقاسم تیمیه گفته که کثرت طرق زیاده نمیکند مگر ضعف را ونووی گفته که این سخن غیر صحیح ست انتہی ودر حرف الخاء گفته که حدیث خربزه یعنے بطیخ وآنکه آمده که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس وگفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که جمع میکرد میان رطب وخربزه انتہی ودر تنزیہ الشریعہ آورده است که حدیث البطیخ ماؤہا رحمة وحلاوتہا من حلاوة الجنة وشیخ جلال الدین سیوطے در لآلی گفت بفضل البطیخ وبرکة اللہ تعالے علے آکلہا حتی لا یبقی فی النار دان ماؤہا رحمة وحلاوتہا مثل حلاوة الجنة بطوله موضوع وابن جوزے از ابن عباس آورده وگفته که در روے مجاہیل اند وگفته که من تہمت میکنم بوضع این حدیث ہینا در از زیرا که ما شنیدیم از روے احادیث بسیار مرفوعاً وموقوفاً در فضائل بطیخ القدر که نزدیم نزد غیر وے وکلہا محال وصحیح نشده در فضل بطیخ چیزے مگر ہمین که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میخورد آنرا ونیز آورده که البطیخ یغسل البطن غسلا ویذہب الداء اصلا ونیز آورده تفکہوا بالبطیخ وعظموه فان حلاوته من حلاوة الجنة وماؤہ رحمة فمن اکل لقمة من البطیخ کتب اللہ له سبعین الف حسنة ومحا عنه سبعین الف سیئة ورفع له سبعین الف درجة لانه خرج من الجنة رواه الدارمے والتوقانی فی جزء البطیخ عن علی ونیز آورده که ابن عباس برای آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطیخ از طائف فرستاد پس بگرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا وبوئی کرد وبوسه داد وگفت تعظیم کنید بطیخ را زیرا که وے از حلہاے زمین ست آب وی شفا ست وحلاوت وی از بہشت رواه التوقانی و در باب فضائل نرگس وگل مرزنگوش وبنفشه ودرخت بان چیزے ثابت نشده وحدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علے فقد جفانی وحدیث خلق الورد من عرقی وامثال این مجموع موضوع وباطل ست در فضل نرگس تنزیہ الشریعہ آورده که بوی کنید نرگس را اگرچه در روزے یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حبه ست از جنون وجذام وبرص که قطع نمیکند آنرا مگر بوے کردن نرگس ابن جوزے این حدیث را آورده وگفته که در روے ہشام نسفی ومحمد ابن سلمه اند وہر دو متهم اند وگفته اند که ابن عساکر وابن النجار ہر دو این حدیث را روایت کرده واقتصار کرده اند بر وصف نکارت نه وضع وبعض گفته اند که بسیار ست که ابن عساکر نکارت میگوید وحال آنکه حدیث نزد وی موضوع ست چنانکه

براجعت کلام وے معلوم میگردد وسیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علی سائر الادهان
کفضلی علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادهان همچو فضل من ست بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن ابی هریرة
وانس وقال منکر ونیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادهان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد
ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه وجده وابن کثیر این را گفته که منکر ست جدا وابن دحیه گفته که موضوع ست بجمیع طرق
خود ونیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل من ست بر سائر خلق بارد ست در صیف وحار ست در شتا رواه
ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید وابن جوزی این هر سه حدیث را در موضوعات آورده انتهی ودر تنزیه الشریعه از امیر المومنین
علی می آرد که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم وذکر کرده شد نزد وی ادهان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل اهلبیت ست بر سائر خلق وبود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ادهان میکرد
بدان وسعوط می نمود بوی ودر مواهب لدنیه گفته که آنچه روایت کرده شده است که ورد پیدا کرده شده است از عرق آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از عرق براق وشیخ ما در احادیث مشتهره گفته که نووی گفته است که صحیح نیست وشیخ الاسلام ابن حجر گفته
که موضوع ست وپیش از وے ابن عساکر نیز حکم بوضع آن کرده ودر مسند الفردوس باین لفظ آورده که الورد الابیض خلق من
عرقی لیلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد الاصفر خلق من عرق البراق رواه من طریق المکی ابن بندار
الزنجانی واین مردیست که متهم دارد اورا دارقطنی بوضع ومر این را طریقی دیگر ست که روایت کرده بدان طریق ابوالفرج نهروانی
از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بردند مرا آسمان بگریست زمین بعد از من و
بر رویانید از وی کبر چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین وبر رویید گل سرخ وهر که خواهد که ببوید رائحه من باید که
ببوید گل سرخ را انتهی ودر تنزیه الشریعه نیز این احادیث آورده وتضعیف وابطال کرده است ودرین حدیث آخر
آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین وبر رویید از وی گل واما مرزنگوش در تنزیه الشریعه از
ابن عباس آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته ناگاه مردے آمد ودر دست وی دسته
از ریحان پس سپاس نکرد آنرا مردے دیگر آمد دسته مرزنگوش در دست وی وبگذاشت آنرا پیش آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس دراز کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بجانب وی وبگرفت وبوی کرد
وفرمود نیکو ریحانی ست این درختی ست که میروید زیر عرش وآب او شفا ست مر چشم را رواه العقیلی ودر اسناد وے
یحیی ابن عباد ست واز انس می آرد که فرستاده شد برای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریاحین مختلف پس
رد کرد همه را واختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کردے سائر ریاحین را واختیار کردی مرزنگوش را
فرمود در شب معراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است ونیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت
خانه است که سقف وے از مرزنگوش ست ونیز آورده که علیکم بالمرزنجوش فشموه فانه جید للخشام ونیز آمده که
منع میکند مرزنگوش از در آمدن جن وشیطان واما حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی در میزان الاعتدال
این حدیث را از معمریات شمرده ومعمر شخصے بود از عرب که در حدود ستة وسبعمائة یا بعد از ان برآمد ودعوی کرد
که وے از صحابه است ومصافحه کرده است پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را
دعا کرده وفرموده یا معمر عمرک الله وببرکت دعاے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا حد [illegible]

از هجرت باقی ماند و تحدیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گفت من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی و درین لفظ قید احمر نیست انتهی و با وجود آن و قطع نظر از صحت این حدیث اگر نزد شم رایحه طیبه و استحضار دنکار طیب رایحه طیبه مصطفوی و محبت وی صلی الله علیه وآله وسلم مر طیب را با هدای هدیه صلوة مشرف و محظوظ گردد مستحسن است چنانکه بمشاهده و معاینه آثار و صفات وی صلی الله علیه وآله وسلم کذا افتی بعض العلماء المتاخرین بمکة در باب فضائل خروس سفید چیزی ثابت نشده و این حدیث مشهور مسلسل که الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع است احادیث که در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمده چیزی ثابت نشده چنانکه سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داود از زید بن خالد آورده لاتسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوة از ابن نجار و بیهقی از ابن مسعود آورده که آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نزد وی مردم بودند پس گفت مردی اللهم العنه فرمود دشنام مکن او را که وی میخواند بنماز و از طبرانی و بیهقی و غیرهما از ابن مسعود و ابی هریره و بروایت احمد و ابی داود و ترمذی و بیهقی از ابی هریره آورده که چون بشنوید آواز خروس را سوال کنید خدای تعالی را از فضل وی زیرا که وی می بیند فرشته را و چون بشنوید آواز خر را پناه جوئید بخدا از شیطان رجیم زیرا که وی می بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابی هریره و ابن مردویه از عائشه آورده که آواز خروس نماز اوست و زدن او به و باز وی خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبه آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید دوست من است و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آورده که خروس سفید دوست من است و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشه و انس آمده و دشمن دشمن من و از بغوی از خالد ابن معدان آورده که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا است پاسبانی میکند صاحب خود را و هفت خانه دیگر را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که جبرئیل است پاسبانی میکند خانه خود را و شانزده خانه را از همسایها چهار از یمین و چهار از شمال و چهار از پیش و چهار از پس و از بیهقی از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند بنماز و هر که نگاهدارد خروس سفید را نگاهداشته میشود از سه چیز از شر هر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آورده که مر خدای تعالی را خروسی است که چنگالهای وی در زیر زمین است و گردن وی زیر عرش و بازوها او در هوا میزند هر دو بازوی خود را هر شب وقت سحر و میگوید سبحان القدوس ربنا الرحمن لا اله غیره و هم از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که خدای تعالی را خروسی است که هر دو بازوی وی منقش است بزبرجد و لؤلؤ و یاقوت و یک بازوی وی در مشرق است و بازوی دیگر در مغرب و پایهای او در زمین و سر وی در زیر عرش چون وقت سحر اعلی شود بزند بازوی خود را و بگوید سبوح قدوس ربنا الله لا اله غیره همه خروسان بازوهای خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد فرمان شود که بازوهای خود را به بند و آواز خود را پست کن پس بدانند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عدی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی از ام محمد بنت زید بن ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدارد آنرا خدای تعالی

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که
دشنام نکنید خروس سفید را زیرا که وی دوست من ست و من دوست وی و دشمن دشمن من ست سوگند
بخدائی که فرستاده است مرا بحق اگر بدانستندی آدم چیزی که در قرب اوست هر آئینه بخرندی پرهای وی را
و لحم او را بزر و نقره و رسید رستیکه میرانند جن را تا جائیکه میرسد آواز وی این روایات سیوطی ست جمع الجوامع
و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و
میگوید که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر
نمیشود برمن حکم کردن برین بتن بوضع و سخاوی میگوید ولیکن در اکثر الفاظان کلمتی ست که اصلا رونق
ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار و یکی را در جزوی علیحده افراد نموده است انتهی والله اعلم و در باب فضائل حنا

در بیان فضائل حنا

چیزی ست ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم گل حنا را فرمود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیة مشابه ریحان بهشت ست و در قاموس میگوید
فاغیة شگوفه حنا ست و در مجمع البحار در ماده فغا می آرد حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که
فاغیه شگوفه حنا را گویند و بعض گفته شگوفه ریحان و بعض گفته اند شگوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نکشانده
و گفته اند فاغیه از هر نبت نور را گویند از ینجاست حدیث کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعجبه الفاغیة
انتهی و در تنزیه الشریعة بصریح در فضائل حنا نیز آورده که سید ریاحین الجنة الحنا این را خطیب از ابن
عمر آورده و در وی بکر ابن بکار قیسی ست و وی لیس بشئی ست و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را
ابن حبان و غیر وی و این حدیث را شاهدیست که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بریده آمده ست
بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الریاحین الی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الفاغیة انتهی و از ینجا نیز معلوم شود که مراد بفاغیه حنا ست و نیز آورده
که حنا سنت خدا و سنت رسول او ست تسبیح میکند بر مرد و زن و صبی و دو رکعت در حنا برابر ست با بیست و چهار
رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در می آید بر وی منکر و نکیر پس میگوید یکی از ایشان مر دیگری را
بپرس او را میگوید چگونه پرسم او را و حال آنکه با وی حجت اسلام ست یعنی خضاب بحنا و در روایتی آمده چگونه
بپرسم او را و بر وی نور اسلام ست ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث
در فضل حنا آمده هیچ یکی از آنها صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درهمی در راه خدا بهفصد درهم ست و نفقه درهمی
در خضاب بهفت هزار درهم رواه الدارمی عن ابی طیبه و در وی الیسع بن عیسی مخزومی ست و وی مجهول ست
و نیز آورده که خضاب کنید که خدا تعالی و فرشتگان او و انبیا و رسل او و هرچه پیدا کرده است و خلق نموده
حتی ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعا برحمت میکنند بر صاحب خضاب و آثار وضع برین لایح ست و در
جمع الجوامع آورده که خضاب کنید بحنا که وی خوشبو ست و تسکین میکند ترس را و زیاده میکند شباب شمارا و جمال نکاح
شمارا و اینها همه در خضاب بحنا ست نه خضاب بسواد و بهمدرین کتاب حدیث آورده است که میباشند در آخر زمان قومی
که خضاب کنند باین سیاهی مثل حوصل حمام در نیابند ایشان بوی بهشت را روایت کرد ابو داود و نسائی

ازالۀ بیاض

از ابن عباس وگفته اند که این حدیث صحیح نیست و در اسناد وے عبد الکریم ست وی ابن ابی المخارق ست و ابو امیه بصری وگفته اند که جماعه از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد ابن ابی وقاص و جماعه از تابعین و بر تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که درنیابند بوے بهشت را از جهت فعل یا اعتقادی که صادر شده است از ایشان نه از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که سیماے ایشان تحلیق راس ست و حال آنکه تحلیق راس حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که ابن عبد الکریم ابن مالک جزری ست ثقه است و روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد در مسند خود و ابو داؤد و نسائی و حاکم در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیا در مختاره و حافظ ابن العلا آورده اند و ابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تخلیه کرده و گفته که اگر تسلیم کنیم که ابن عبد الکریم ابن ابی المخارق ست احمد از و روایت دار دو وے روایت نمیکند مگر از کسیکه ثقه است نزد وے و بخاری نیز این حدیث را للبدیع تعلیق و مسلم در متابعات آورده و ذهبی گفته که وے ابن ابی المخارق نیست و حدیث صحیح ست انتهی و ازین تحقیق ظاهر شد که حدیث وعید بر خضاب سیاه صحیح ست و هر چه بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مذهب فقها همین ست و در مطالب المومنین میگوید که اتفاق کرده اند مشائخ که خضاب به حنا در حق مردان سنت ست و از سیماے مومنان ست اما خضاب بسواد هر که از غازیان ست برای هیبت در چشم اعداے دین کند درست ست و هر که برای زینت نفس خود و دوستداری زنان میکند او را مکروه بود نزد اکثر مشائخ و بعض تجویز کرده اند بیکراهت کذا فی المحیط و سلف خلاف کرده اند دران بعض مکروه میدارند زیرا که پیری نور الهی ست و تغییر نور الهی مکروه و از ابن عباس آورده اند که فرمود چنانچه خوش دارم که زینت کند برای من امراة من خوش دارد وی که زینت کنم من برای وی و از امام ابی یوسف در روایت ست یکے آنکه اگر در حالت قتال کند لاباس به است و اگر برای تزئین و زن خود کند نیز لاباس به است کذا فی شرح ادب القاضی و بصحت رسیده است که امیر المومنین ابو بکر صدیق خضاب میکرد بحنا و کتم که گیاهی ست ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مائل بسیاهی کذا قالوا و ما نا که آنچه منقول از صحابه مذکورین ست نیز همین ست والله اعلم و خضاب زنان دست و پاے را بحنا برای تزئین مر زوج خود را ما دام که دران صورو تماثیل نباشد لاباس است و جاریه صغیره را نیز لاباس ست و مرد را وصبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذرے داشته باشد و مکروه است خضاب بسواد و بالجمله خضاب بحنا جائز ست باتفاق اما در خضاب بسواد خلافی هست ولیکن مختار در مذهب حرمت و کراهت ست

و در باب نهی از نتف شیب چیزے ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابو داؤد و ترمذی و نسائے از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم نتف مکنید شیب را یعنی مچینید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نوری روز قیامت و در روایتی آمده که بنویسد او را خدای تعالی بدان حسنه و کم کند بدان خطیه این روایت ابی داؤد ست و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم نهی کرده از نتف شیب وگفته که وی نور مسلمان ست انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده کسیکه رنگ کند بسیاهی نظر نکند خدای تعالے بسوے وی روز قیامت و کسیکه نتف کند شیب را قیمه کند پوست او را خدای تعالی بمقامع از آتش روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و نتف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است اگر

در بیان حکم نتف شیب

بجهت تزئین باشد و امام محمد گفته لاباس به کذا فی مطالب المومنین نقلا عن الخلاصة و مختار آنست که مکروه است بجهت ورود نهی از آن در احادیث و شاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامی که در صحت و ثبوت این احادیث ست و اما که حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد ست که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده بعمرو راجع ست این حدیث مرسل ست و اگر باب عائد بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین ست عمرو ابن شعیب بن محمد بن عبد الله ابن عمرو ابن العاص و چون ضمیر جده لعمرو بود آنچه حدیث از محمد بود و وی تابعی ست و تابعی چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله ابن عمرو بود و وے صحابی ست ولیکن شعیب از وی سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد ولهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست راست چیزے ثابت نشده در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک ست و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که تختم کند بعقیق و نقش کند بروی وما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدای تعالی اورا برای هر چیز و دوست دارند اورا هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق ست و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه ببیند چیزے را که دوست میدارد آنرا و قضا کرده نشود مراورا مگر آنچه نیک ست و سعادت ست و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزے ثابت نشده محل بحث ست از جهت ورود احادیث صحیحه درینباب و خود نیز سابقا در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته که انگشتری در دست کرده اما روایات مختلف ست در بعض احادیث آنکه در دست راست بودے و در بعض در دست چپ و مجموع احادیث صحیح ست ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودے و این عبارت مصنف ست درینباب و درینجا میگوید که چیزے ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده آنچه صحیح شده درینباب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلبیب عاقل و در بعض روایات بعالم ناصح و در بعض روایات بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد ببیند تفل کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی اینجا نهی از عرض خواب بر جاهل و کول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه الشریعه آورده است که نهی ان یقص الرویا علی النساء و گفته که روایت کرده اینحدیث را عقیلی از عائشه رض و گفته که لااصل له و در میزان گفته که عبد الملک ابن هارن تحدیث کرده بحدیثی باطل که لا تقص الرؤیا علی النساء انتهی و در مواهب لدنیه از عبد الرزاق از سعید ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عائشه رض آورده است که زنے بود از اهل مدینه حامله که شوهر وے بتجارت رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعور زائیده نزد عائشه رض آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو صادق ست شوهر تو بمیرد و بزائی تو پسرے فاجر پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگذار یا عائشه رض چون تعبیر کنند شما مسلمانان را خواب اورا تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق تعبیر مے آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر آن زن را خیر ست انشاء الله تعالی می آید شوهر تو بسلامت و میزائی پسر نیکوکار والله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بفارسی مثل العنب دو دو و با سلمان اشکنب درو چیزے ثابت نشده و صحیح نگشته و در بعض الفاظ العنب دو دو و التمر یکیک نیز آمده در مقاصد حسنه میگوید که این مشهور ست میان اعاجم اما اصلے ندارد نعم از جمع میان دو تمر کسے را که با خود شریک باشد در خوردن نهی وارد شده

در باب تختم عقیق و در دست راست

در باب نهی از عرض خواب بر زنان

در باب تکلم پیغمبر بفارسی

مگر آنکه اذن بگیرد از مصاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداود واقع شده و این کلمه که
بسلمان فارسی فرموده یا سلمان شکنب درد و در بعض نسخ شکنت تباسے خطاب نیز می آرند اصلی ندارد و بخاری
در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة والرطانة و حدیث جابر آورده که روز خندق از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم التماس حضور ضیافت بخانه وی نموده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحاب ندا داد
که در خانه جابر سور ہست زود باشید و آنجا حاضر آئید و سور کلمه فارسی ست دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود و همراه
پدر خود پیراهنی زرد پوشیده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
سنه سنه که کلمه حبشیه است بمعنی حسنه دیگر کلمه کخ کخ که موضوع ست برای زجر صبیان از مستقذرات نیز کلمه فارسی ست
و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علی خرد بود و تمره از تمره صدقه که نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کخ کخ و زجر کرد تا بیندازد آنرا از دهن و
فرمود که آیا نمیدانی که ما صدقه نمیخوریم و کذا قال الطیبی و لیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث ست تواند که
مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون و امثال آن گفته اند و سنه تواند که اختصار حسنه بود و کخ کخ
صوت ست نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب کراهت سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشده و حدیث
کلمة فارسية ممن يحسن العربية لم يحيها خطيئة خطا ست در تنزیه الشریعه آورده که ابغض الکلام الی الله الفارسية
و کلام الشیاطین الخوزیة و کلام اهل النار البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة و گفته که جوزقانی اینحدیث را آورده و در
اسناد وی اسمعیل ابن زیاد بلخی ست و وی متهم ست بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری ست
در غیر صحیح و گویا که آفت در ینحدیث از پایان او ست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسية زادت فی خبه و نقصت
من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحه بن زید ست تعقب کرده شده است بآن که روایت
کرده است آنرا حاکم در مستدرک و لیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح و اسناده واه و مراو را شاهد ست از حدیث ابن عباس که
روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربیة فلا یتکلم بالفارسية فانه یورث النفاق و از امیر المومنین عمر آورده که
گفت لا تعلموا رطانة الاعاجم و هم از وی آمده که شنید مردی را که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت هر دو بازوی او را و گفت
بگیر بسوی عربیت راه را روایتها البیهقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی
هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از ان وی میرساند بقوم خود بزبان ایشان و از ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که
گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان عربی و می آرد وی بر هر پیغمبری بزبان وی هیچ یکی از ینها صحیح نیست و عجب آنکه
حدیث دیگر می آرد که ناظر در مدح زبان فارسی ست که میگوید کلام آن کسانیکه گرد عرش اند فارسی ست و حق تعالی چون
خواهد وحی کند یعنی بآن کسانی که گرد عرش اند امری را که در وی نرمی و آسانی ست وحی میکند بفارسی و اگر خواهد وحی کند
امری را که در وی سختی ست وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحی بعربی بفرستد و چون راضی بود
بفارسی وحی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب ولد الزنا آنکه مشهور شده که ولد الزنا لا یدخل الجنة حدیثی
ثابت نیست و باطل ست در مقاصد حسنه میگوید که اینحدیث ابونعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعا آورده و اعلال
کرده آنرا دارقطنی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد و باثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز طبرانی و ابونعیم و نسائی

در بیان سخن گفتن بفارسی

در بیان ولد الزنا

روایت کرده لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند از مجاهد از ابی سعید خدری و عبد الله ابن عمرو ابن العاص نیز آمده
در زعم کرده ابن طاهر و ابن جوزی که این حدیث موضوع ست و نسائی بلفظ لا یدخل الجنة ولد زانیة از روایت شعبه و
سفیان ثوری از عبد الله ابن عمرو آورده و ابن حبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق محفوظ است و شیخ
ابن حجر گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا علما که معنی او این ست که در نمی آید بهشت را اگر عمل کند مثل عمل
والدین خود و اتفاق دارند برانکه محمول بر ظاهر نیست و بعض در تاویل وی گفته که مراد بولد زنا کسی ست که مواظبت نماید
بر زنا و ملازم ست آنرا چنانکه گفته میشود مر شجعان را بنو الحرب و مر اولاد مسلمانان را بنو الاسلام و اولاد مسلم

در بیان غیبت فاسق

و در باب لیس لفاسق غیبة درین معنی چیزی ثابت نشده و نهی از غیبت مسلمان و شدت زجر و تشنیع آن احادیث
صحیحه وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق باشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنی
اگر فاسق را غیبت کنند وانچه در وست از فسق و فجور غائبانه ذکر کنند دران اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویة
بن حیده روایت کرده لیس للفاسق غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر بطرق متعدده آورده که
آیا می ترسید از ذکر فاجر که ذکر کنید او را بانچه در وست تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وی و در مقاصد حسنه نیز
این را بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ و غیرهم و حکم
بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر این حدیث صحیح ست محمول ست بر فاسق
معلن مجاهر که پرده حیا از روی حال برافگنده و بعلانیه و آشکارا فسق میکند اینچنین کس را غیبت نباشد و در غیبت او
اثمی نه و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبة له من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة
لمن لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعفی باشد ولیکن در صحیح نیز این معنی وارد و یافته چنانکه
در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره و در جامع الاصول از ابی هریره و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم کل امتی معافی الا المجاهرون یعنی تمامه امت من سلامت داشته میشوند از غیبت و
عیب کردن مگر آنانکه مجاهر و معلن اند بفسق و در مشکوة این زیادت آورده که از بیباکی و عدم مبالات ست
از غیبت که عمل کند مرد در شب عمل بد را و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی بروی آن عمل را و در وقت صبح مر
مردم گوید که شب چنین و چنین عمل کردم و بر خود پرده دری کند و درین معنی گفته است + سوم پرده بیحیائی تن +
که او بیند در پرده خویشتن + و علما را اتفاق ست که صحیح ست غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع و داعی
و نزد تظلم و نصیحت و تزکیه شهود و رواة اخبار و در صورت تظلم اگر صبر کند افضل ست و کفارت غیبت بحلی خواستن ست
از مغتاب اگر رسیده است بوی و الا توبه و استغفار کافی ست و در بحل خواستن لازم نیست که تفصیل آنرا
بوی بگوید علی الاجمال کافیست که گوید ترا غیبتی کرده ام بمن بخش و در بعض احادیث آمده که استغفار کردن مر

در بیان نهی از سب براغیث

مغتاب را نیز کفارت غیبت ست بگوید اللهم اغفر لمن اغتبته و در باب نهی از سب براغیث چیزی ثابت نشده
در مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المومنین علی آورده که گفت فرود آمدیم ما
در منزلی پس ایذا کردند ما را براغیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دشنام
مکنید براغیث را که نیکو دابه ایست که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و از انس که گفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آن بیدار میکند برای نماز و در روایتی دیگر آمدہ از انس کہ بودیم با نزد رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس بگزید مردی را برغوثی پس لعنت کرد آن مرد آنرا پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ لعنت مکن او را کہ وی آگاہ گردانید پیغمبری را از پیغمبران برای نماز و از انس حدیثی بخاری در ادب مفرد
و در مسند احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمدہ و شیخ ابن حجر جزوی علیحدہ درین باب تصنیف کردہ انتہی
تنبیہ امام مستغفری در دعوات و غیر وی نیز از ابی ذر مرفوعاً آوردہ کہ اگر ایذا کنند برغوث بگیر قدحی از آب
و بخوان بر وی ہفت بار این آیت را وما لنا الا نتوکل علی اللہ الآیۃ و بگو اگر شما مومن اید باز دارید ما را از
شر خود و ایذای خود پس ازان بپاش آن آب را گرد فراش خود ایمن می یابی از شر آن و خواندن این آیت
در صباح و مسا از برای دفع ہوام و عقارب از عمر ابن عبد العزیز نیز نقل کردہ اند و گفتہ اند کہ از برای غیث نیز
نافع است واللہ اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشدہ مراد خصوص سماع غنا ست یا عام تر از غنا و مزامیر
و در ذم ہر یکے ازان احادیث وارد شدہ است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لہو و تغنی از حدیث طبرانی
در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر آوردہ کہ نہی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبۃ والاستماع الی الغیبۃ
وعن النمیمۃ والاستماع الی النمیمۃ و از حدیث خطیب از امیر المومنین علی آوردہ نہی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارۃ
و از ابن ابی الدنیا در ذم ملاہی از ابن مسعود آوردہ کہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از دیلمی
در مسند الفردوس از انس باین لفظ آوردہ الغناء واللہو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب
والذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر لینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوی در مقاصد حسنہ گفتہ
ولا یصح کما قالہ النووی و از ابی ہریرہ آوردہ باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب
و از ابن صصری در امالی از ابن مسعود آوردہ ایاکم والمعازف والغناء فانہما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت
الماء البقل و صاحب مشکوۃ از بیہقی در شعب الایمان از جابر آوردہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء
الزرع و سیوطی از ابن مردویہ و بزار و ضیاء مقدسی در مختارہ و سعید ابن منصور در سنن خود از انس و بیہقی از عائشہ
آوردہ صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرۃ مزمار عند نعمۃ ورنۃ عند مصیبۃ و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آوردہ من
استمع الی صوت غناء لم یؤذن لہ ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنۃ قیل وما الروحانیون قال قراء اہل الجنۃ و این حدیث
ضعیف است و از حاکم در تاریخ و دیلمی از علی آوردہ من مات وعندہ جاریۃ مغنیۃ فلا تصلوا علیہ و وی گفتہ کہ این حدیث ضعیف است
جدا و از ابی امامہ آوردہ اند ان اللہ عز وجل بعثنی ہدی ورحمۃ للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان
والصلیب وامر الجاہلیۃ الحدیث و این حدیث را ابو داود طیالسی روایت کردہ و احمد ابن حنبل و ابن منیع نیز مانند
این آوردہ و بزار از ابن عباس مرفوعاً آوردہ حرم المغنیۃ والمیسر والکوبہ یعنی الطبل و از دیلمی از ابن عباس مرفوعاً
آوردہ امرت بہدم الطبل والمزمار و از ابن صصری در امالی و ابن عساکر در تاریخ آوردہ من قعد الی قینۃ یستمع منہا
صب اللہ فی اذنیہ الآنک یوم القیامۃ و از جابر آمدہ اول من تغنی ابلیس و ابن ماجہ و طبرانی از صفوان ابن امیہ آوردہ
کہ در مدینہ عمر ابن قرہ مردی بود کہ کسب وی دف زدن بود و جوابیکہ آمدہ و من الناس من یشتری لہو الحدیث
نازل شد نزد آن حضرت آمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عرض کرد کہ او را بہ نحوست پیش آمدہ کار وی دف زدن بود

وآن حرام شد اکنون رزق وی از کجا رسد و جز این کاری از دست وی نمی برآید اذن میکنی که دف زنم بیفاحشه
یا رسول الله فرمودند اذن نیست و نه کرامت دروغ گفتی ای دشمن خدا خدای تعالی ترا قدرت بر رزق حلال طیب
داد و تو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد ازین اینکار کردی ترا چنین و چنان کنم برخیز از پیش من و توبه
کن الحدیث و اکثر مفسرین لهو الحدیث را بالغنا تفسیر کرده اند و گفته اند که ابن عباس و ابن مسعود سوگند
خورده اند که مراد اینست و قول فضیل بن عیاض ست الغناء رقیة الزنا و دارقطنی و دیلمی از جابر آورده که چون
روز قیامت شود بگوید حق سبحانه و تعالی کجا اند آنهائی که منزه می داشتند چشم و گوش خود را از مزامیر شیطان
جدا کنید ایشان را در تلهای مشک و عنبر و بگوئید مر فرشتگان را که بشنوانند ایشان را تسبیح و تحمید من پس بشنوند
باوازهای خوش که هرگز کسی مثل آن نه شنیده و در جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است و هم
در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوة نیز از احمد آورده که نافع مولای ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راهی
ناگاه بشنید آواز مزماری را پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه بیک سو شد پس گفت
مرا بعد از ساعتی آیا می شنوی آن آواز را و من دران زمان خُرد بودم و در روایتی آمده که بودم من ردیف
ابن عمر ناگاه آوازی بشنید الحدیث و ابوداؤد در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم پس شنید مثل آنچه من شنیدم و کرد همچنین که من کردم و در حدیث وی ذکر آنکه نافع گفت که خرد
بودم نیست و مقصود از ذکر خردی عذر آنست که چرا او را منع نکرد این احادیث ست که در ذم غنا و مزامیر و ملاهی
وارد شده و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده که از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاد و شاید که تو بگوئی
شک نیست که درین میان احادیث ست که محدثین حکم بضعف آن کرده اند و تصریح بصحت آن نه نموده و بعض
از ان قبیل ست که بعدم صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد و مدعای منعت آنست
که حدیثی صحیح درین باب نیامده اگر آن را داری بیار تا حقیقت حال معلوم شود بدانکه بعد از قطع نظر از ان که حدیث
ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد و حسن بمرتبهٔ صحیح حدیث صحیح درین باب حدیث جاریتین ست که بعض مردم از ان در
اثبات اباحت نیز بیارند و انصاف آنست که مدلول آن ذم ست مگر در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن و
الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این ست که عائشه رضی میگوید که درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و نزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغنای بعاث پس به پهلو افتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جامهٔ
خواب و بگردانید روی مبارک خود را پس درآمد ابوبکر رض پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم روا میداری پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک با بوبکر آورد و گفت بگذار این هر دو را
یا ابابکر پس چون غافل شد ابوبکر غمزه کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت
دیگر آمده که گفت عائشه رض درآمد بر من ابوبکر رض و نزد من دو دخترک بود از دختران انصار که غنا میکردند بدانچه گفت و گو
کرده بودند بدان انصار روز بعاث گفت عائشه رض و نبودند آن دختران مغنیه پس گفت ابوبکر آیا مزمور شیطان در خانهٔ
رسول خداست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا ابابکر هر قوم را عیدی ست و این
روز عید ماست و در روایت دیگر آمده که ابابکر درآمد بر عائشه رض و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی بود روز عید فطر

یا عید اضحی و نزد عائشہ رض دو زنکہ سرود گوشیدہ بودند کہ تغنی میکردند بانچہ بانکیہ گرفتہ بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابوبکر مزمار شیطان مزمار شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابابکر ہر قوم را عیدی ست و عید ما این روزست و در روایت دیگر آمدہ کہ در آمد ابوبکر بر عائشہ رض و نزد وے دو جاریہ بودند کہ غنا میکردند در ایام منی و دف میزدند و پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشیدہ بود خود را بجامہ پس منع کرد ایشان را ابوبکر و بکشاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روے مبارک خود را و فرمود بگذار ایشان را یا ابابکر کہ ایام عیدست و آن ایام ایام منی بود انتہا ہمہ روایات بخارے و مسلم اند اکنون باید دید کہ چون ابوبکر صدیق کہ اسبق و اقدم صحابہ ست در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمور شیطان گفت و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم او را برین تقریر کرد و نگفت کہ چنین مگو کہ این مزمار شیطان نیست و حرام نیست بلکہ چہ گفت منع مکن یا ابابکر ایشان را از ین کہ امروز عیدست یعنے این حکم را کہ حرمت تغنی و تدفیف ست مطلق مدان و عام خیال مکن در روز عید از لہو و سرود اینقدر جائز باشد خصوصًا دختر کان و نوسالان را اگر تغنی کنند و اشعار کہ دران فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بخوانند و این تخصیص را ابوبکر صدیق چون تقریب نیفتادہ بود و سابقًا بیان از جانب شارع نیافتہ نیدانست اکنون بتقریب وقوع این قضیہ معلوم کرد و نیز آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خود بشنیدن آن مقید نشد و ابوبکر را نیز بران ترغیب نہ نمود بلکہ تغافل زد و بر خصتے درینباب اشارتے فرمود پس نہایت انچہ باین حدیث ثابت شود اباحت و رخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن باشد و ن او حرام و مزمار شیطان در غیر این اوقات و این معنی نزد انصاف ظاہر ست از حدیث کما لا یخفے و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرۃ مزمار عند نغمۃ و رنۃ عند مصیبۃ کہ گذشت نیز بقول سیوطے صحیح ست و وے گفتہ است کہ ہر چہ در کتاب نمو وا ز ضیاء در مختارہ آوردہ ام صحیح ست دیگر حدیث معازف کہ در صحیح بخارے آمدہ کہ آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در امت من اقوام پیدا آیند کہ استحلال کنند حر را بکسر حاے مہملہ بمعنے فرج کہ مراد ازان اینجا زناست و حریر را و معازف را یعنے آلات ملاہی را کہ مزامیر ست پس اگر استماع معازف و آلات ملاہی حرام نباشد اطلاق استحلال بران و ذکر او با حر و حریر چہ معنے دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مر ابن حزم ظاہری را کہ از علمای متاخرین محدثین ست و قابل ست باباحت غنا و مزامیر بجہت تعصبے کہ درینباب دارد سخن ست و شرح و تحقیق این مقام تفصیلے طلبد و موقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکہ در اصول حدیث مقرر شدہ است کہ بخارے در تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث مے آرد کہ سند آنہا را از اول حذف کند گاہی بصیغہ جزم و معلوم چنانکہ ذکر فلان و قال فلان مثلاً و این قسم محکوم علیہ است بصحت و گاہی بصیغہ تمریض و مجہول چنانکہ قیل و یقال و این محل توقف ست و مجزوم الصحۃ نہ ولیکن چون وی رحمہ اللہ آنرا در صحیح آوردہ است مشعرست کہ اصلش صحیح ست زیرا کہ وی التزام کردہ است کہ درین کتاب جز صحیح نیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق اگرچہ حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفتہ اند تعلیقات البخارے متصلۃ یا مسندۃ یعنے اگرچہ بظاہر منقطع آمدہ اما در واقع متصل اند و اینحکم در جائے ست کہ نسبت بر رجال حدیث گوید کہ میان او و ایشان واسطہ است اما اگر نسبت بشیخ بیواسطہ خود گوید کہ قال فلان این حکم معلق بذارد و در صورت حذف اسناد داخل نہ این حکم عنعنہ دارد

وحکم عنعنه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات راوی ومروی عنه ثابت شود واین راوی از تدلیس سلامت بود
درحکم اتصال داخل ست والا احتمال انقطاع دارد ومثال این خبر معروف ست که بخاری در اول بحدیث حدثنا یا اخبرنا
ومثال آن نگفته سوق حدیث نموده است وگفته قال هشام ابن عمار حدثنا صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن
بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک الاشعری
انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر والمعازف الحدیث پس
این حدیث متصل ست اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته وگفت قال هشام زیراکه هشام از شیوخ بی واسطه
بخاری ست بی شبهه وملاقات بخاری وسماع وی از وی معلوم ومعروف ست وبخاری از وی احادیث دارد
بصیغه تحدیث سخاوی گوید که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث وبخاری منزه ومبراست از تدلیس
وهیچ کس اورا بدان نسبت نکرده ووصف نموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال وعامه علما و
محدثین برین اند الا ابن حزم که درین حکم ودر بسیاری از امور درین مسئله مخالفت جمهور افتاده وبراه خلاف
ایشان رفته است وبر ظاهر حال آنکه صیغه قال ست استاده وگفته که اتصال اینحدیث معلوم نیست زیراکه
بخاری قال هشام گفته نه حدثنا واز قال هشام سماع این حدیث از وی صریحا معلوم نمیگردد ومیدانند که
هشام از شیوخ بخاری ست واز وی سماع دارد نهایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد
نه بقصد تحدیث واسماع ازینجهت قال گفت نه حدثنا وبخاری در صحیح خود امثال این دارد ونکته نیست که گفته شد
وابن حزم در کتاب خود گفته است که اگر راوی عادل روایت کند از کسیکه اورا دریافته است محمول بر لقا وسماع
بود خواه بگوید اخبرنا یا حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع ست واین تناقض صریح ست که
این مرد کرده ووی باینقدر که سخن در اتصال وصحت اینحدیث کند اکتفا نکرد بلکه بتعصبی که در اثبات اباحت دارد
بوضع اینحدیث وهرچه درین باب مرویست حکم کرده واز شیخ مصنف در افراط ومبالغه درگذرانیده زیراکه مصنف
میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده ووی میگوید که هرچه آورده اند موضوع ست ومحدثین اورا درینباب
تخطیه عظیم کرده اند واینحدیث معازف را ابن حبان وغیر وی از ائمه حدیث تصحیح نموده اند وگفته که ده کس از
اصحاب هشام از وی روایت کرده وهمچنین اند دیگر شیوخ وی مثل صدقه وابن جابر روایات متعدده
آورده اینچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی که پس ترا چه اعتقاد ست وتو در کدام جانبی
بدانکه از کسیکه براه انصاف واحتیاط رود واز کدر تعصب ومکابره صاف بود درمسئله که در وی
نزاع وخلاف راه داشته باشد با قطع نظر از راجح ومرجح جز سکوت وتوقف چه صورت بندد ودرین مسئله
هم میان فقها ومشائخ نزاع ست وهم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف وهرکه تتبع احادیث واقوال فقها
وسلف کند داند که متعارف ومشهور میان ایشان حرمت وکراهت آن بود وغایت توجیه وتطبیق آنست
که آنرا مقید ومعلل بطریق لهو ولعب دارند بقرینه آنکه این فعل دران زمان متعارف وشعار اهل فسق وتلهی بود
وچون بعد ازان جماعه از ارباب دیانت وذوق ووجدان ووله ومحبت بجهت تصرف وتاثیر که سماع غنا در نفوس
وقلوب دارد وآثاریست بمکامن وبواطن مواجید واحوال کند دران افتادند ولهو ولعب کرد سراپرده افعال

دربیان تحریم لعب شطرنج

و احوال ایشان راه ندارد از آن خارج بوده باشند و بالجمله آنچه درینجا منقح میگردد آنست که بر حرمت سماع علی الاطلاق دلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتیاد آن خلاف طریقهٔ اتباع ست و هر که آنرا بطریق علم و بحث در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت و گوست و از هر که بطریق سکر و غلبهٔ شوق و سطوت حال صادر شود معذور و هر چه نه از مردم اهل ادب و تورع بی ملاحظه و مبالات آید منکر والله اعلم و در باب تحریم لعب شطرنج حدیثی صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج نیز بسیار آمده و لیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده است از امیر المومنین علی آورده اند که بقومی گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس تهدید بر ایشان و شدت نمود و فرمود دانا و آگاه باشید ای قوم که شما برای غیر این کار آفریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد هر آئنه میزدم من این را بروی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که وی گذشت بر قومی که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکی از شما اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر ست از آنکه مساس کند این را روایت کرده اند این حدیث را ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی آمده که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نرد و شیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب بالشطرنج والناظر الیها کآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت نظر رحمت ست بر بندگان خود و نظر نمیکند در آن بسوی صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند بنردشیر گویا که در آورد دست خود را در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذهب شافعی بالجمله رخصتی درینباب هست و مشهور و مختار در مذهب حنفی حرمت و کراهت ست و در باب لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نشده بلکه خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث من بدل دینه فاقتلوه صحیح ست احمد و بخاری و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت کرده و کلمهٔ من عام ست شامل مذکر و مؤنث پس مرأة نیز درین حکم داخل باشد چنانکه مذهب امام مالک و شافعی و احمد و بعض علمای دیگر ست و نزد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و تابعان ایشان مرأة را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه کرد فبها و الا حبس کنند تا اسلام آرد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از قتل نسا مطلقاً خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز اصل تاخیر اجزیه است بسوی آخرت که دار الجزا است و تعجیل در مردان بجهت خوف شر عاجل ست که محاربه و مقاتلهٔ ایشان ست با اهل اسلام و در نسا صلاحیت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امرأة مرتده بصریح نیز ورود یافته است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ بن جبل مرفوعاً آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را با سلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و هر زنی که مرتده شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ابا آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکرد و هم بر استتابت اقتصار نمود و زرکشی در شرح خرقی از حدیث دارقطنی از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و در تنزیه الشریعه نیز گفته که دارقطنی این حدیث را از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسی انتهی و سیوطی از ابو بکر آورده که نسائی مرتده را بند میکرد و میفروخت و در قتل نسای مرتده نیز روایات آمده که آن نیز مطعون ست پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نسا

دربیان قتل زن مرتده

وحدیث قتل مطلق مرتد که هر دو صحیح اند تعارض آمد ونزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود وقیاس عدم قتل نساست چنانچه در هدایه گفت پس قیاس مرجح حدیث نهی از قتل نسا گردید گفتند برود در باب اذا وجد القتیل بین القریتین ضمن اقربهما چیزی ثابت نشده این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکور ست که گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد و بروی قتیلی باشد پس قسامت بر قریه ایست که نزدیکتر باشد از وی وقسامت آن بود که مرده که اثر جراحت داشته باشد در محله یافته شود وقاتل او معلوم نباشد واولیای وی دعوی کنند خون او را بر اهل محله وگواهان نداشته باشند پنجاه مرد را از محله سوگند دهند که بالله ما نکشته ایم او را ونمیدانیم کشنده او را اگر این سوگند خوردند حکم کرده شود بر اهل محله بدیت مقتول واین حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است وحکم بقسامت متفق علیه است میان جمیع ائمه بتفصیلی که در مذهب هر یک مذکور ست اما این مسئله که اگر مقتول درمیان دو قریه یافته شود ضامن میگردد دیت او را قریه که نزدیکتر ست مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد ودلیل برین حکم در هدایه حدیث می آرد ودر حاشیه وی از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری ست که قتیلی را نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آوردند که درمیان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد ودر مبسوط گفته که مساحت کرده شد پس قریب یافته شد بجانب یکی ازان دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت ودیت بر اهل آن قریه ودر تنزیه الشریعه میگوید که اینحدیث ابی سعید را عقیلی آورده وگفته که در روی ابو اسرائیل ست ومنفرد ست باین ولا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی مسنده والبزار وابو اسرائیل از رجال ترمذی ست وشیعی غالی ست اما کذاب نبود وامام احمد گفته که یکتب حدیثه وابن معین توثیق کرده است او را والله اعلم ودر جمع الجوامع از شعبی آورده بروایت عبد الرزاق وابن ابی شیبه وبیهقی که کشته یافته شد میان وادعه وشاکر که نام دو موضع ست پس امر کرد امیر المومنین عمر بن الخطاب که قیاس کنند میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریب تر پس حکم کرد بقسامت وضامن گردانید اهل وادعه را دیت وی ودر روایت دیگر هم از شعبی بروایت سعید ابن منصور وبیهقی آورده که کشته یافته شد در خرابه وادعه همدان پس حکم کرد عمر بن الخطاب بقسامت وروایت اول تفصیل این روایت ست ودر روایت دارقطنی نیز مانند این آمده وگفته که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منکر ست ودر اسناد وی عمر ابن صبیح ست ووی متروک ست باتفاق ودر روایات آمده است که اهل وادعه گفتند یا امیر المومنین سوگندهای ما منع نکرد از اموال ما فرمود همچنین است حق ودر روایتی حکم نکردم بر شما مگر بحکم پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم واز امیر المومنین علی نیز آمده که گفت هر قتیلی که یافته شود میان دو قریه پس ضمان بر اسبق آن دو قریه است یعنی اقرب آنها رواه عبد الرزاق فی الجامع وشیخ مصنف میگوید که این روایات ثابت نشده والله اعلم ودر باب من اهدیت له هدیة وعنده جماعة فهم شرکاؤه چیزی ثابت نشده در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد ابن حمید در مسند خود وعبد الرزاق وطبرانی وابو نعیم در حلیه از ابن عباس وطبرانی واسحق بن راهویه وابو بکر از حسن ابن علی وعقیلی از عائشه کلهم مرفوعاً آورده وعقیلی گفته که صحیح نشده درین باب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چیزی وهمچنین گفته بخاری بعد از آوردن او اینحدیث را تعلیقاً وگفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته همنشینان وی شریکان ویند ولیکن صحیح نیست وگفت صاحب مقاصد که این عبارت از مثل بخاری تقاضای بطلان نکند بخلاف از عقیلی انتهی یعنی درجه صحیح بخاری اعلا وارفع است

در بیان اگر مقتول یافته شود درمیان دو قریه

[illegible]

پس چون وی نفی صحت کند در جهٔ اطلاع اکثر از ان وهنوز صحت وی از امثال عقیلی متوقع ست بخلاف آنکه عقیلی وامثال وی این عبارت را گویند نفی مطلق مرتبهٔ صحت بود و از ان بطلان آن لازم آید وگفت که شیخ ابن حجر گفته و بهر حال موقوف ثابت ست والله اعلم و در باب ذم کسب و فتنهٔ مال چیزی ثابت نشده در فتنهٔ مال فی الجمله احادیث صحیحه واقع شده و نص قرآن بدان ناطق ست و چون در مدح کسب حلال و ترغیب بران احادیث صحیحه ورود یافته آنچه در ذم مطلق آن واقع شده باشد ضعیف بود یا موضوع و ما ناکه مراد آنست که چون در احادیث در ترغیب زهد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مبالغه کرده اند باید که از اطلاق آن چنان معلوم نشود که مگر کسب کردن مکروه و ممنوع بود و از مال و منال بکلی اجتناب شرط ست بعضی از ان احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت ست محمول ست بر آنچه مفهوم میشود از احادیث صحیحه که توسط و اقتصاد ست و دنیا و اموال هم مذموم ست هم محمود و توسط و اقتصاد در همه جا محمود و مرغوب ست چنانچه قول وی در باب ترک اکل و شرب از مباحات چیزی صحیح نشده و نیز بر مثل همین معنی محمول ست قوله تعالی + کلوا من الطیبات واعملوا صالحا + فافهم و در باب حجامت و اختیار آن در بعض ایام و کراهیت آن در بعض چیزی ثابت نشده و آنچه ثابت شده است درین باب آنست که امر کرده بالحجامة و حدیث صحیحین که ان کان فی شئی شفاء ففی شرطة محجم او شربة عسل او لذعة بنار ذکر حجامت و این دو حدیث و احادیث دیگر که درین باب وارد شده سابقاً در باب طب و معالجهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر فرمایند مذکور شده است اما در اختیار حجامت در بعض ایام و کراهیت آن در بعض نیز احادیث مرویست و لیکن بصحت نرسیده صاحب مشکوة از حدیث ابن ماجه از نافع از ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت حجامت بر ناشتا افضل و انفع ست و زیاده میکند عقل را و حفظ را پس هر که خواهد که حجامت کند روز پنجشنبه کند بر نام خدای عز و جل و پرهیز کنید حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و حجامت کنید روز دوشنبه و روز سه شنبه و پرهیز کنید حجامت را روز چهارشنبه زیرا که وی روزیست که رسیده شده در وی بلا بایوب و پیدا نمیشود جذام و نه برص مگر در روز چهارشنبه و این حدیث را در مقاصد از حاکم از عطا بن خالد از نافع از ابن عمر تا پرهیز کنید حجامت را روز چهارشنبه آورده و در روز سه شنبه گفته که وی روزیست که صرف کرد حق تعالی در وی بلا را از ایوب و اصابت بلا بوی در روز چهارشنبه ذکر نکرده و گفته که سند وی ضعیف ست و گفته که حدیث ابن ماجه از سعد ابن میمون از نافع ست و ذهبی گفته که وی مجهول ست انتهی و در مشکوة نیز از حدیث احمد و ابی داود از زهری مرسلاً آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز شنبه و برسد او را برص باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و ابو داود گفته که اسناد این صحیح نیست و از معقل ابن یسار آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حجامت روز سه شنبه در هفده هم ماه دوا است مردای سنه را و گفته که روایت کرد این حدیث را حرب بن اسمعیل صاحب احمد و اسناد او قوی نیست و رزین مانند این از ابی هریره آورده و از حدیث ابی داود از کبشه بنت ابی بکره آورده که گفت پدر من نهی میکرد اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم روز سه شنبه روز خون ست یعنی غلبهٔ خون و در وی ساعتی ست که ساکن نمیشود خون در وی یعنی اگر حجامت یا فصد کند در وی بسا که بهلاکت انجامد بجهت عدم انقطاع دم کذا فی بعض الشروح و درین دو حدیث بظاهر تدافعی هست

در بیان اختیار حجامت و در بعض ایام و کراهیت آن در بعض

مگر آنکه اینحدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کذا قیل والله اعلم و عادت شریف در حجامت
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده و در حدیث ابی داود آمده که آن شفاست
مر هر درد را و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف در غلبه و شورش بود و در آخر در قلت و سردی
و اوساط ماه معتدل و مناسب ست بدان و بدانکه در حدیث ابی داود از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در اخدعین و کاهل بودی و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر هامه خود یعنی وسط راس
مبارک خود از شاة مسمومه که در خیبر ش داده بودند حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت بر هامه بی علت زیر کردم
پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحة الکتاب را در نماز رواه رزین و در مقاصد گفته که دیلمی
از حدیث عمر ابن واصل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان ست تجنب کنید از ان و
خطیب گفته که ابن واصل متهم ست بوضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یافوخ یعنی در تارک
سر خود از دردی که داشت و روایت کرده شده است که وی صلی الله علیه وآله وسلم حجامت کرد بر هامه و کتفین خود
و طبرانی در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در سر نافع ست از جنون و جذام و برص و ضرس و مجموع این
احادیث بصحت نرسیده و لهذا استعارض نیز آمده والله اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول ست و جز حدیث
مسلم که من احتکر فهو خاطئ چیزی صحیح نشده و آنرا بعض میگویند منسوخ ست و بعض حمل بر ان میکنند که چون با تکار
باشد باهل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بد بنده است محتکر اگر ارزانی دهد حق تعالی نرخها را محزون گردد و اگر گرانی
آرد خوش شود و ابن ماجه از عمر آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که آرنده غله در بازار مثل
مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام را
مبتلا سازد او را خدای تعالی بجذام و افلاس و نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
آنرا قبول کرده نشود از وی رواه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن نیز آمده
و در حدیث احمد و مسلم و ابی داود و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحتکر الا خاطئ احتکار نکند مگر خاطی یعنی گناهکار و در
روایتی از مسلم و بیهقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فهو خاطئ و شیخ مصنف غیر اینحدیث را صحیح نمیگوید و آنرا نیز
میگوید که بعض منسوخ گفته اند کاشکی آن احادیث را که ناسخ اینحدیث اند ذکر میکرد والله اعلم و تقیید حرمت احتکار
بزیانکار بودن او باهل بلد در کتب فقهیه مذکور ست و نیز گفته اند که احتکار بخریدن غله است از بازار و اگر در ملک وی
از زراعت و ماند و آن در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول
از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه بر میداشت دو دست
خود را در دعا فرو دنمی آورد تا آنکه مسح میکرد بهر دو دست روی خود را و در روایتی رد نمیکرد هر دو دست تا مسح میکرد
و صاحب مشکوة از حدیث ابی داود از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوال کنید
خدای تعالی را به بطون کفهای دست خود و سوال نکنید او را به پشتهای دست و چون فارغ شوید مسح کنید بکفهای
خود رویهای خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده و گفته که ترمذی گفته است که اینحدیث

در بیان احتکار

در بیان مسح روی از هر دو دست بعد دعا

صحیح غریب ست واز حاکم در مستدرک نیز آورده وایں حدیث را از عبد الغنی بن سعید در ایضاح الاشکال واز ابن ماجه
واز ابن عساکر و طبرانی و حاکم از ابن عباس واز ابن نصر از ولید بن عبد الله ابن ابی مغیث نیز آورده و جزری در حصن حصین
این را از سنن ابن ماجه و صحیح ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم نیز آورده واز آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعدم
صحت حدیث مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء درست نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت او علی الاطلاق بود زیرا که گفته اند که آن
در صورت دعاست برفع یدین نه مطلقاً چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود والله اعلم و در باب مرگ ناگاهی
چیزے صحیح نشده و حدیث انها راحة المؤمن واخذة اسف للکافر ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
از عبید الله ابن خالد السلمی از مردے از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن مرگ ناگاهی گرفتن غضب ست مر کافر را و رحمت ست مر
مؤمن را واز عائشه رض نیز مانند این آورده و در مشکوٰة از عبید الله ابن خالد آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابوداؤد و زیادت کرد بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود
اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن و سیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد و بیهقی از عائشه رض آورده که گفت موت الفجاءة
اخذة اسف و سخاوی در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة راحة للمؤمن واسف علی الفاجر و گفته که روایت کرد این را
احمد از عائشه رض بسند صحیح بلفظ اذا نسیت واخذة اسف للکافر و گفته که درین باب حدیث از انس و ابن مسعود نیز آمده
و در باب ملاحم و فتن آنچه ذکر میکنند که امیر المؤمنین علی رض بزبیر گفت روز جمل انشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی سقیفة بنی فلان لیقاتلنک یا علی وانت له ظالم ثابت نشده و اهل حدیث تصحیح آن نکرده اند سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی رض بزبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا تو میدانی که
بودم من و تو در سقیفه بنی فلان و بیکدیگر معالجه و مداعبت میکردیم ناگاه بگذشت بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و فرمود گویا دوست میداری تو او را گفتم چه مانع ست چرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هر آئینه قتال میکنند
وے ترا و حال آنکه وے ظالم ست پس گفت زبیر رض بلے بخدا یاد دادی تو مرا چیزی که فراموش کرده بودم [illegible]
داد زبیر و برگشت و از بیهقی از ابو الاسود دیلمی باین لفظ آورده که چون علی و اصحاب وی از طلحه و زبیر نزدیک آمدند
و صفهای جنگ بیاراستند علی رض بیرون آمد و وے سوار بود بر بغله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس فریاد زد
و گفت بخوانید زبیر بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی رض یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدا یاد داری
آن روز را که گذشت بر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ما در فلان جاے بودیم پس فرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم یا زبیر دوست میداری تو علی را و گفتی تو چرا دوست ندارم ابن خال خود را و ابن عم خود را و وی بر دین
من ست پس از آن گفت یا علی رض دوست میداری زبیر را گفتم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عمه خود را
و وے بر دین من ست پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا زبیر اما والله هر آئینه قتال میکنی تو او را و
حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بلے والله بتحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و الآن یاد آمد مرا بخدا سوگند مقاتله نکنم با تو این بگفت و برگشت پس پیش آمد پسرش عبد الله
ابن الزبیر چه شد ترا اے پدر که برائے جنگ آمدے و اکنون بر میگردے گفت یاد داد مرا علی حدیثے را که

شنیده بودم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده بود که قتال میکنی با علی وحال آنکه تو ظالمی اکنون قتال نمیکنم او را پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بجهت اصلاح بین الناس آمده بودی تا خدای تعالی اصلاح دهد این کار را گفت اکنون خود سوگند خوردم که قتال نکنم گفت عبد الله پس آزاد کن غلام خود را وبایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر غلام خود را وبایستاد وچون اختلاف کردند مردم سکینه گیر سوار شد بر اسپ خود وبرفت وآورده اند که چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکی از لشکریان علی بود برفت وهم در نماز سر او را ببرید ونزد علی آمد واستیذان نمود حضرت امیر او را اذن در آمدن نداد وگفت شنیده ام من از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار ودر روایتی آمده که ابن جرموز آمد گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بدوزخ ونیز آورده اند که چون ابن جرموز آمد با وی شمشیر زبیر بود گفت علی این آن شمشیرست که بسیار دور کرد از وجه رسول صلی الله علیه وآله وسلم کرب واندوه را ودر روایتی بسا کربتے که گشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ودر باب ظهور آیات در شهور وآنکه مرویست که تکون فی رمضان هدة وفی شوال همهمة الی غیر ذلک چیزے ثابت نشده ومجموع باطل ست نعیم ابن حماد وحاکم از ابی هریره آورده که فرمود پیدا شد هدة یعنی آوازے هائل از آسمان در ماه رمضان که بیدار میکند نائم را ومیترساند بیدار را پس از ان ظاهر میشود عصابه در شوال پس تر پیدا میشود آوازے پنهان در ذی القعده پس تر سلب کرده میشوند حاجیان در ذی الحجه پس تر دریده میشود محارم در محرم پس تر پیدا شد موت در صفر پس تر تنازع میکنند قبائل در شهر ربیع بعد از ان عجب کل العجب از جمادی در رجب پس تر چنان شود که ناقه پالان کرده شده بهتر باشد از دسکره که کم میکند صد هزار را حاکم گفته است که این حدیث غریب المتن ست وذهبی گفته که موضوع ست وابن جوزے آنرا در موضوعات آورده کذا ذکره السیوطی ودر تنزیه الشریعه نیز مانند آن آورده وشل آن سخن کرده والله اعلم ودر باب ذم المولودین بعد المائة چیزے ثابت نشده در تنزیه الشریعه آورده لایولد بعد المائة مولود لله فیه حاجة وگفته که احمد بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست وابن جوزی گفته که اگر کسے گوید که اسناد وے صحیح ست گوئیم که در وے عنعنه است پس احتمال دارد که یکے از ان شنیده باشد از ضعیف یا کذاب ونام او را اسقاط کرده وچگونه صحیح باشد وحال آنکه بسیارے از ائمه وسادات زائیده شده اند بعد از مائة ودر باب وصف آنچه بعد از صد وسے سال وصد وشصت ودویست سال وسیصد سال واقع خواهد شد ومذمت آن قوم ومدح انفراد وتجرد دران وقت مجموع باطل ومفتریست وحدیث الغرباء ثلاثة قرآن فی جوف ظالم ومصحف فی بیت لا یقرأ فیه ورجل صالح بین قوم سوء باطل ست احادیث در خبر دادن حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از احوال امت وظهور فتن وتغییر احوال دین وملت وشیوع ظلم وبدعت علی العموم وبخصوص از احوال خوارج وبنی امیه وترک وامثال ایشان ووصیت امت بانفراد وتجرد واختیار عزلت وترک صحبت با خلق وفرار از فتن بسیار واقع شده واز حد احصا خارج بحیثیتی که قدر مشترک از ان واصل بحد متواتر توان گفت وبعد از ان در صحاح نیز آمده واما اعداد مخصوصه که مصنف ذکر کرده دو احتمال دارد یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعین وقت نظر بخارج معلوم شده باشد واما حدیث الغرباء ثلاثة یعنی غربا در عالم سه کس اند یکی قرآن در جوف ظالم که حق آن

در بیان ظهور آیات در شهور

در بیان ذم مولودین بعد صد سال

از تلاوت وحمل جدران بجانبی آرد و دیگر مصحف در خانه که خوانده نشود و دیگر مردے صالح در میان قوم بد و این حدیث را
سیوطی از حدیث دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده وگفته که غربا چهار اند و مسجد و محله قومے که در وے
نماز نگزارند زیاده کرده و در تنزیه الشریعه از حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون سنه ثلثین ومائة شود
چهار چیز غریب باشند در دنیا وگفته که دارقطنی گفته است که بلیه درین حدیث از محمد ابن علی صوری ست و در باب ظهور
آیات بعد از دویست سال چیزے ثابت نشده از ظهور آیات صغرے وکبرے قیامت خبر داده اند واحادیث
دران خارج از حد و احصاست ولیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده و در تنزیه الشریعه آورده
که ابن جوزے گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وی کذابی ست
وتعقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آنرا روایت کرده وحاکم تصحیح آن نموده ست ولیکن ذهبی گفته که در وے
عون بن عماره است و وی ضعیف ست انتهی و در باب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم جرو کلب
خیر له من ان یربی ولدا وحدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا چیزے ازین احادیث ثابت نشده در مقاصد حسنه
حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوعا آورده نیز یادة ولدا من صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت
کردن یکی از شما سگ بچه را بهتر ست مراو را از تربیت اولاد که از صلب وی باشند و در تنزیه الشریعه باین لفظ آورده
لان یربی احدکم بعد ستین ومائة الحدیث وگفته که روایت کرد این حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت
وی حکم ست وتعقب کرده شده است باین که ابوداود و ابن ماجه از وے روایت دارند وجز این را طریقے دیگر
نیز هست که طبرانی بوے روایت کرده ولیکن ذهبی گفته که وی موضوع ست وابونعیم در حلیه از حذافه نیز آورده و
ابن جوزے آنرا از واهیات شمرده وحاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب
الزمان کثر لبس الطیالسة وکثرت التجارة تا آنکه گفته ولان یربی الرجل جروة الحدیث ولیکن تضعیف کرده وبالجمله
آنرا طرق ست وهمه ضعیف وبعض منجبر ببعض چنانکه حدیث حذیفه خیر اولادکم بعد اربع وخمسین ومائة البنات و
خیر نسائکم بعد الستین ومائة العواقر اخرجه الدیلمی وبالجمله مضمون این اشارت ست بفساد زمان واختیار وحدت
وعزوبت در وے وهرچه درین باب وارد شده است هرچند ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخفیف الحاذ و
امثال آن معاضد ومؤید اینست وقد سبق واما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا قیظ بفتح قاف وسکون تحتانیه
وظای معجمه بمعنی گرمای سخت وغیظ بفتح غین معجمه وسکون تحتانیه وظای معجمه اندوه سخت مقصود آنست که در آخر زمان
اسباب عیش وعشرت وآسایش وراحت همه بواعث اندوه ومحنت وشدت شوند چنانکه مطر که حکم قیظ گیرد
وولد موجب غیظ شود و در باب تحریم قرائت قرآن بالحان وتغنی چیزے ثابت نشده بلکه برخلاف آن در صحیح
وارد ست که ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم دخل مکة یوم الفتح وهو یقرأ سورة الفتح ویرجع وقال الراوی الترجیع آآآ
چون احادیث در نهی وترهیب از قرائت قرآن بغنا وترجیع آمده چنانکه طبرانی وبیهقی از حذیفه آورده که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب واصوات ایشان ودور دارید خود را از لحون اهل کتاب
واهل عشق وسرانجام ست که بیاید بعد از من قومیکه ترجیع کنند قرآن را مثل ترجیع غنا ورهبانیت ونوحه
در نگذرد قرآن از حنجرهاے ایشان و دلهاے ایشان در فتنه است ودلهای کسانیکه خوش میدارند کار ایشان را

ونیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت ست که گرفته شود قرآن را مزامیر و تقدیم کنند در نماز یکے را یعنے بامامت نه اقرا قوم و نه افضل ایشان را مگر بجهت همین که غنا کند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرد مصنف که در تحریم قرأت قرآن بالحان و تغنی حدیثے بصحت نرسیده و تمامه این بحث سابقًا در فصل عادت حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم در قرأت قرآن گذشته است فتذکرو در باب آنکه الاجماع حجة حدیثے صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع تمسک بآیات قرآنی ست مثل قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس وقوله سبحانه ویتبع غیر سبیل المؤمنین الآیة وقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة واحادیث نیز درین باب آمده مشهور از آن این دو حدیث ست اول لا تجتمع امتی علی الضلالة در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از ابی مالک اشعرے باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بتحقیق امان داد خدای تعالی شما را از سه چیز یکی آنکه دعای بد نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید و غالب نگرداند اهل باطل را بر اهل حق و اجتماع نکنید بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم خدای تعالی جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت و ید الله بر جماعت ست و هر که بدر افتد از جماعت بدر افتد بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیای مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی امان داد امت مرا ازین که اجتماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد مرا پروردگار این سوال را و در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصرة غفاری بلفظ سألت ربي ان لا تجتمع امتي علی ضلالة فاعطانيها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم من ثلاث و ذکر منها وان لا تجتمعوا علی الضلالة و ابو نعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده و ضیا در مختاره از ابن عمر مرفوعًا آورده ان الله لا يجمع هذه الامة علی الضلالة ابدا وان يد الله مع الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ في النار و همچنین ست نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه الامة او امتي و روایت کرده ابن ماجه از انس مرفوعًا امت من جمع نمیشود بر ضلالت و چون بهبینید اختلاف را پس لازم گیرید بر شما سواد اعظم را و غیر این طریق بسیار آورده و بالجمله این حدیث مشهور المتن ست و او را اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع اما مرفوع قول وی صلے الله علیه وآله وسلم انتم شهداء الله في الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون پرسیده شد یکی از شما باید که نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت باید که نظر کند در چیزے که اجتماع کرده اند مسلمانان بران و الا اجتهاد کند انتهی دیگر حدیث ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض روایات زیاده آمده و ما رآه المسلمون قبيحا فهو عند الله قبيح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابو نعیم و بیهقی و تحقیق آنست که این قول موقوف ست بر ابن مسعود والله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لا يزال طائفة من امتي علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق متعدده است خارج از حد صحاح بلکه حد تواتر معنوی و در بخاری و مسلم نیز ببعض الفاظ آمده و تحقیق این بحث در اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجة

حدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة

حدیث ما رآه المسلمون حسنا

چیزے ثابت نشده درین باب نیز تمسک بکتاب بقوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و بسنت آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که در مواضع عدیده اجتهاد و قیاس از وے صلی الله علیه وآله وسلم بصحابه آمده تمسک کرده اند چنانچه
در روایتے از ابی داود از ام سلمه آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نه حکم میکنم میان شما مگر برائے
خود در آنچه وحی کرده نشده است بر من پس هرگاه که حکم کنم مر او را بچیزے از حق برادر وی قطع میکنم برای وی مگر قطعه
از آتش و در روایت مسلم آمده که فرمود نیستم من مگر بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزے از رائے خود نیستم من مگر
بشر و در روایت احمد آمده اخطی واصیب و این در امور دنیاوی است و تحقیق این در قصه تابیر نخل رفته است و عمده
درین باب حدیث معاذ بن جبل است که چون فرستاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را به قضائے یمن فرمود
بچه حکم میکنی وقتیکه عارض شود ترا حکمی گفت حکم میکنم بکتاب خدای عز وجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم
میکنم بسنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم برائے فکر
خود و تقصیر نمیکنم در آن پس زد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سینه وی و فرمود الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله
لما یرضی به رسول الله رواه الترمذی وابوداود والدارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از عبد الرحمن بن
زید آورده که گفت نبود ما را حکمی و نبودیم ما درین مقام پس از آن تقدیر کرد خدای عز وجل بر ما که رسیدیم ما بجائے که
می بینید شما پس هر که از شما عارض شود مر او را حکمی بعد ازین باید که حکم کند بآنچه در کتاب خدا است و اگر بیاید او را
امرے که نیست در کتاب خدا باید که حکم کند بآنچه حکم کرده پیغمبر او صلی الله علیه وآله وسلم و اگر بیاید امرے که نیست
در کتاب خدا و نه حکم کرده بدان پیغمبر وے و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد کند برای و عقل خود و نگوید که
من میترسم از حکم کردن زیرا که حلال بین است و حرام بین و میان حلال و حرام امورے اند مشتبه میان آنها
بگذار چیزے را که در شک اندازد ترا و برو بآن جانب که در شک نیندازد و از شریح آورده که نوشت بسوے او
عمر ابن الخطاب رضی که حکم کن بآنچه در کتاب خدا است و اگر نباشد در کتاب خدای عز وجل حکم کن بآنچه سنت رسول او است
صلی الله علیه وآله وسلم و اگر نباشد نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول او حکم کن بآنچه حکم کرده اند بدان صالحان و در
روایت ابن ابی شیبه و ابن جریر آمده نظر کن در آنچه اجتماع کرده اند بدان مردم و بگیر آنرا و اگر نباشد آن حکم در آنچه
حکم کرده اند بدان صالحان اگر خواهی پیش شو و اگر خواهی پس او نمی بینم پس آمدن را مگر بهتر برای تو والسلام این قول
عمر رضی ناظر است در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول وی رضی که ابوداود روایت
کرده که گفت بر منبر ایها الناس بود رای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر صواب زیرا که حق تعالی مینمود او را و نیست
از ما مگر ظن و تکلف دانا که مراد وے رضی ازین اقوال رعایت احتیاط و احتراس است درین باب بعدم جرأت و شتابی
در آن نه منع و نهی از آن بدلیل احادیث دیگر که درین باب از وے رضی بروایت شریح و غیر وے آمده و در وے امر
باجتهاد و رائے کرده و در روایتے آمده که بشریح نوشت که اگر نیابی در کتاب خدا و سنت رسول وی و احکام ائمه هدی
اختیار دارے اگر خواهی مشاورت کن بمن و نمی بینم در مشاورت تو مرا مگر آنکه مسلم دارم آنرا ذکره السیوطی فی جمع الجوامع
و فی الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت مخمصه دارد که بے ضرورت جرأت و تکلف بران نمیتوان کرد و اما بحدیثی که در شان مجتهد
واقع شده و در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داود آمده که اگر مجتهد صواب کند دو اجر دارد و اگر خطا کند یک اجر استدلال

بر حجیت قیاس نتوان کرد زیرا که اجتهاد عام‌تر از قیاس ست تامل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما
و تاویل و تطبیق آنرا بیکدیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد ست که تعدیه حکم اصل ست بفرع بعلت و
در احادیثے که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و اجماع نیابی عمل کن برائے متعین ست که بقیاس ست فقد بر و در باب

اذا سمعتم عنی حدیثا فاعرضوه علے کتاب اللہ فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیزے ثابت نشده و این حدیث

از او ضع موضوعات ست بلکه خلاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن ومثله معه و در حدیث دیگر صحیح آمده

که یکے از شمارا باید که نیابم تکیه زده بر تکیه گاہ وحدیثے از من بوے رسانند پس وے گوید که ما این حکم را

در قرآن نمی یابیم چه مرا قرآن داده شده است و مثل آن باآن هم اینحدیث را که چون بشنوید شما از من حدیثے را
عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوے قبول کنید آنرا و اگر نه رد کنید سیوطے از حدیث طبرانے
وسمویه از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثے علے کتاب اللہ فان وافقه فمنی وانا قلته ونیز از طبرانی از ابن عمرؓ
آورده که گفت آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم پرسیده شدند یهود از موسے پس بسیار گفتند از و و زیاده و
نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و نزدیک ست که فاش گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شمارا از حدیث
من بخوانید کتاب خدا را عز وجل و اندازه کنید بدان انچه موافق کتاب اللہ است من گفته ام آنرا و انچه موافق نیست
من نگفته ام و در مقاصد حسنه این را زیاده کرده که پرسیده شد نصارے از عیسے پس بسیار گفتند در وے
و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و گفته که پرسیده شد شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی ازین حدیث گفت
این حدیث بطرق متعدده آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق او را بیهقی در کتاب مدخل انتهی ونیز سیوطی
از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ ستکون علے رواة یروون الحدیث فاعرضوا علے القرآن فان وافقت
القرآن فخذوها والا فدعوها و در مختصر طیبے آورده که خطابے گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و شیخ مصنف
میگوید که موضوع ترین موضوعات ست یعنے ظاهر ست وضع او و در غایت ظهور و از سیاق کلام وے و کلام
قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع اینحدیث بجهت بطلان معنی و مخالفت اوست مر احادیث صحیحه را زیرا که
در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابوداؤد و دارمے و ابن ماجه از مقدام ابن معدیکرب آمده که فرمود آنحضرت
صلے اللہ علیه وآله وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه دانا و آگاه باشید که داده شد مرا قرآن و مثل قرآن ست
باوے و مماثلت در بودن اوست وحیے که وما ینطق عن الهوے ان هو الا وحے یوحے و یا در بودن او مثبت
احکام و سبب هدایت انام یا در کثرت و موید این معنی ست انچه در حدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل
قرآن ست بلکه اکثر و نیز مخالف ست آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابوداؤد و ترمذے
و ابن ماجه و بیهقی آمده که یکے از شمارا باید که نیابم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه ازینجا
لازم می آید که ثابت نشود حکمی از احکام شرعیه اصلا بحدیث رسول اللہ صلے اللہ علیه وآله وسلم و ثابت نشود
هیچ حکمے مگر بکتاب اللہ و از ضروریات دین ست که نه چنین ست اینست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماند
که این معنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب اللہ اگر موافق باشد آنرا یعنے اگر
یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنے اینست اگر موافق باشد

قبول کنید والا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طیبی در اصول حدیث روایت
کرده فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه وبرین وجه مخالفت احادیث مذکوره وبطلان معنی که اراده کرده اند
لازم نیاید ولیکن این مشکل میشود که تواند که در کتاب الله امرے نباشد متعلق بانچه وارد شده است در روے
حدیث لا نفیا ولا اثباتا پس موافقت ومخالفت بدان چگونه معلوم گردد مگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود
دانیست مراد بانچه بعض گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصا یا استنباطا خصوصا یا عموما چنانکه در قرآن مجید
آمده است وما آتاکم الرسول فخذوه پس هرچه ثابت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وے ماخوذ ست از الله تعالی بامر قرآن فتامل ودر بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه
وخذوا به حدثت به اولم احدث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق ست تصدیق کنید واخذ کنید
آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت وصدق حدیث آنست که موافق حق باشد وشاید
که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد ودر مقاصد حسنه میگوید که این را دارقطنی در افراد وعقیلی در
ضعفا وابوجعفر ابن بختری در جزو ثالث عشر از فوائد خود از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند واین [illegible]
ومنکر ست وعقیلی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی ودر تنزیه الشریعه گفته که سیحیی گفته که این حدیث را
زنادقه وضع کرده اند ودر روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته اولم اقله فانی اقوله وما اتاکم من شر فانی لا اقول
الشر اخرجه احمد وابن ماجه واخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تنکرونه فکذبوا واخرج احمد والبزار اذا سمعتم الحدیث
عنی تعرفه قلوبکم الحدیث انتهی وانها همه راهی تجویز وضع حدیث برای ترغیب وترهیب داده اند تا جماعه که
آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود وبالجمله مدار معیار صحت حدیث وعدم آن نزد
علما اسنادست نه چیز دیگر مگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتر باشد وآنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود والله اعلم

در باب تحلیل نبیذ

ودر باب تحلیل نبیذ هیچ حدیثی صحیح وارد شده یعنی نبیذ سابقا معلوم شده است وحل نبیذ چون بجوشد وسخت نگردد
وبحد اسکار نرسد متفق علیه است میان ائمه مذاهب اربعه واعتقاد حلیت آن از علامات سنت وجماعت داشته اند
واما اگر سخت گردد وبحد اسکار برسد اکثر برانند که حکم خمر دارد وقلیل وکثیر وے حرام ست ونجس ونزد امام ابوحنیفه
حرام ست بعلت سکر چنانکه حکم سائر اشربه غیر خمر ست نزد ایشان اگر برای لهو ولعب نباشد واین باب را
تفصیلے ست در فقه از انجا باید طلبید ودر ابتدای اسلام حکم بحرمت نبیذ کرده بودند یا بجهت القای اثر خمر در
ظروف ومزج آن بآنها یا بجهت تشبیه آن ظروف بظروف خمر یا بجهت قلع حسم ماده وتشدید ومبالغه دران
تا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بوده نیز حرام گشته بود در هر مشروب که دران بکنند وچون امر
شریعت استقرار یافت وشرب خمر بالکلیه متروک شد امر بإباحت نبیذ وقوع یافت سیوطی از ضحاک می آرد که ذکر کرده شد
نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس گفت که شاهد شدیم بالتحریم او را چنانکه شاهد شدید شما وشاهد شدیم بالتحلیل آنرا ویاد
داشتیم بآنرا وفراموش کردید شما رواه ابن جریر وازامیر المومنین عمر مے آرد که گفت ما می نوشیم این نبیذ شدید را
تا قطع کنیم بوے چیزے که در شکمهاے ماست از گوشتهاے شتر تا ایذا نکند مارا واگر در شک می اندازد شما را
چیزے باید که مزج کنید باب آنرا رواه ابن ابی شیبه وازابن عمر مے آرد که مذکور شد نزد وے نبیذ خر گفت

حرام نگردانید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن در افتادند اصحاب وی در حرام خیر پس منع نهی کرد ایشان را
از آن رواه ابن جریر و احادیث درین باب کثیر ست و بالجمله نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف
مطلقاً وقوع یافته بود و در آخر رخصت و اباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابی مسلم از بریده آورده که گفت گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نهی کرده بودم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت آنرا و نهی کرده بودم از نگاهداشتن
گوشت اضحیه زیاده بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شما را و نهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک اکنون
بنوشید در همه ظروف که خواهید و منوشید مسکر را انتهی و امر بانتباذ در مشک بجهت آن بود که مشک آب را سرد
میگرداند پس نبیذ در وی سه شدت نمی یابد آنچنان که در ظروف دیگر و در بعض کتب فقه نا گویند که اگر نبیذ شدت دار باشد
هرچند که بیش از سه روز بود حرام ست و اگر سه روز بگذرد و شدت نیابد در انجا اختلاف ست و در انتباذ برای حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم احادیث صحیحه آمده و در مشکوة از حدیث مسلم از انس آورده که گفت بتحقیق نوشانیده ام
من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم باین قدح که دارم همه اقسام مشروبات عسل و نبیذ و آب و شیر و از عائشه
آورده که گفت بودیم ما که نبیذ می ساختیم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مشکی که می بستیم دهن آنرا
از بالا و مر آن مشک را دهنی بود در پایان یعنی سوراخی که از وی آب توان خورد نبیذ می ساختیم برای وی
بامداد و می نوشید شبانگاه و میساختیم شبانگاه و می نوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ
برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول شب و می نوشید در وقت صبح آن روز و شبی که بعد از وی می آمد
و فردای آن روز و شب دیگر و فردای دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیزی از آن می نوشانید خادم را یا امر
میکرد بریختن آن انتهی غالباً شدت پیدا میکرد نه آنکه مسکر میگشت و الا بخادم چون دادی یا مراد آن باشد
که اگر مسکر میشد میریخت و گرنه بخادم می نوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بودی و ریختن از جهت احتیاط
و از جابر آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مشکی اگر نمی یافتند مشک را
نبیذ می انداختند در ظرفی که از سنگ بودی و از بریده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهی میکردم
من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نگرداند و هر مسکر حرام ست و در روایتی نهی میکردم من از شراب
مگر در ظروف چرم اکنون بنوشید آنرا در هر وعا غیر آنکه مسکر را ننوشید این احادیث همه در مشکوة از مسلم آورده
و از اصحاب سنن نیز مانند آن آمده و با وجود آن عجب ست از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشده
مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیزی صحیح وارد شده اما این را هیچکس دعوی نکرده و مذهب
ناساخته نفی آن برای چیست والله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم و نهی پای رفتن در طلب علم و تملق در طلب
علم و عقوبت معلمان ها بر صبیان و دعا برای فقر بر معلمان چیزی صحیح نشده اما در باب اهل عراق در تنزیه الشریعه
آورده العلم شجرة اصلها بمکة و فرعها بالمدینة و اغصانها بالعراق و ثمرها بخراسان و در قهلیات شام و گفته که روایت کرده
این حدیث را دارمی و بیان نکرده علت آنرا و در وی اسحق ست و مراد راست مناکیر و نیز آورده اکثر الناس
علما اهل العراق و اقلهم انتفاعاً به و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که فیه متروک و مجهول اما نهی پای رفتن
در طلب علم هم در تنزیه الشریعه احادیث آورده ولیکن در مطلق طاعت و امر خیر بی تخصیص بعلم یکی آنکه هر که پای برهنه

در بیان انتفاع اهل عراق بعلم

رود در طاعت خدای عز و جل در آید منزل خود را و حال آنکه نیست بروی هیچ خطیئه که مطالبه کنند او را خدای تعالی
بدان و گفته که در اسناد وی سیف ست و مر این حدیث را طریقی دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مسارعت کنید بخیر
بروید تهی پا سے زیرا که حق تعالی مضاعف میگرداند اجر او را بر منتعل طبرانی اینحدیث را آورده و در وی سلیمان ست
سیوطی و بلقینی او را مقرر داشته اند و حکم بوضع نکرده و نیز آورده که فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد مرا جبرئیل
که خدای تعالی نظر میکند بسوی بندهٔ خود که میرود تهی پای در طلب خیر و در وے نیز سلیمان ست و نیز آورده کسی که
برود بسوی خیر تهی پای گویا که میرود بر زمین بهشت و استغفار میکنند برای وی ملائکه و تسبیح میکنند اعضای او اینحدیث را
ابن جوزی آورده و گفته که در اسناد وی مجاهیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را دیدم که تهی پای
میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منهی است از وی شریعت زیرا که تهی پای رفتن ایذا
میکند چشم را و پای را و ممکن نیست با وی توقی و احتراز از نجاسات و اگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح
نیست و تهی پای رفتن متضمن شهرت تیز بدست هرگز آنرا نکنند فلله در العلم و العلماء انتهی و اما تملق در طلب علم هم
در تنزیه الشریعه مے آرد که لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده اینحدیث را ابن عدی
فی الکامل و از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره بلفظ لا حسد و لا تملق الا فی طلب العلم و در هر یکی ازین اسانید جماعه اند
مطعون و بیهقی نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است از وجوه
و همه ضعیف اند و روایت کرده است دیلمی هر که پست کند آواز خود را نزد علما باشد روز قیامت با آن کسانیکه امتحان
کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از اصحاب من و نیکی نیست در تملق و تواضع مگر در آنچه برای خدا است
یا طلب علم ست و این حدیث نیز ضعیف و منکر ست و اما در عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون
عدل نکند میان ایشان نوشته شود در روز قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی مطعونانند و آنچه
معروف ست آنست که این قول مکحول شامی ست و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده
ابن نجویه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و در اسناد وی متهم ست و روایت کرده از ابی امامه مرفوعا که دورترین
مردم از خدای عز و علی روز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست میکند با امرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند
ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند مر ایتام را و در اسناد اینحدیث
مجهولانند و نیز آورده که بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وے
سیف و سعد اند و سعد متهم ست بیشتر در اینجا زیرا که میگویند که روزی پسر وی بروی گریان آمد پرسید که چه شد ترا که میگریی
ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرا میدهم پس وضع کرد اینحدیث را و گفت حدثنا
فلان الخ و اما در دعای فقر بر معلمان از حدیث انس می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جمع شوید
و بردارید دستهای خود را پس جمع شدیم با وی و برداشتیم دستهای خود را پس گفت خداوندا فقیر گردان معلمان را تا نخورند قرآن
و غنی گردان علما را تا نخورند دین و در اسناد این نیز مجهولانند و ذهبی گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد ابن داود است
و در مدح معلمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کهنه می شود ذکر لغتی قرآن نو میگردانند
او را اعطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از ثواب معلم چون بگوید مر صبی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم

پس بگوید بسم الله الرحمن الرحیم بنویسد حق تعالی برات مر صبی را و برات مر والدین او را و برات مر معلم را از آتش دوزخ و در اسناد اینحدیث جویباری ست که متهم ست بوضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم خداوند ایام عمر معلمان را دراز گردان عمرهای ایشان را و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایه کن ایشان را در زیر سایه خود روزی که سایه نیست جز سایه تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزل ست ذهبی گفته که افترا کرده این را ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد ست والله اعلم و از عائشه رض مرفوعاً آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شرار ترین چیزی که گرفته شود بروی اجر کتاب الله است روایت کرد اینحدیث را ابن عدی فی الکامل و وی منکر ست ازین طریق والا اینحدیث در صحیح بخاری ست که در رقیه بکتاب الله آمده و مراد او را قصه است و از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از تعلیم و اذان باجرت و فرمود هر که بکند آنرا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و گفته که جوزقانی اینحدیث را آورده و در اسناد وی دو کس اند متروک و در وی انقطاع نیز ست و تعقب کرده شده است که او را شواهد اند بعض صحیح و بعض حسن و در باب جولاهگان و ذم و مدح ایشان چیزی ثابت نشده هم در تنزیه الشریعة آورده که یخرج الدجال و معه سبعون الف حائک و گفته اند که ابوالفتح ازدی این روایت کرده و در اسناد این ظلمات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که لاتستشیروا الحاکة والمعلمین با جایکان و معلمان مشورت نکنید که ناقص العقل اند و گفته که در اسناد این غلام خلیل ست و نیز آمده از طریق عبیدالله بن زیاد که خدای تعالی سلب کرده است عقلهای ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت اینحدیث عبیدالله است و وی روایت میکند موضوعات را و بعض گفته اند که آفت ابن احمد ست و از وی روایت کرده است دیلمی و در بعض طرق والحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وی محمد شامی ست که کذاب ظاهر الفسق ست و ابن النجار نیز روایت کرده و گفته که منکر ست و از حدیث ابن عباس رض آورده که هر که دریابد از شما زمانی را که طلب کنند جایکان علم را اگر بتوانید بگریزید و در روایتی آمده که ایشان کسانی اند که بول کردند در کعبه و دزدیدند ریسمان مریم را و عمامه یحیی را و از راه پرسید از ایشان مریم و نمودند او را غیر راه است ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع ست و در تنزیه الشریعة گفته که لاتلعنوا الحاکة فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را دارمی از انس و در وی سوید ابن دقاق ست و در میزان گفته که روایت کرده است وی خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر آنست که آن همین خبر ست و ابن حبان گفته که سوید ثقه است لیکن خطا میکند و غریب ها می آرد و در باب انشاد شعر بعد از عشا و نگاهداشتن عرض باعطای شعرا و ذم تعبد سبیله فقه و مدح علما که بر سلاطین روند چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة در انشاد شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند بیت شعر را بعد از عشای اخیر قبول نکند خدای تعالی ازوی نماز آن شب و گفته که روایت کرده اینحدیث را عقیلی و در اسناد وی قزعه است و وی مضطرب الحدیث کثیر الخطا است و عاصم و وی مجهول ست و تعقب کرده شده است بآنکه روایت کرده است او را احمد و قزعه را نیز بعض ثقه میدارند و بعض ضعیف و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وی در مرتبه حسن ست و در نگاهداشتن عرض باعطای شعرا آورده که من ارادبر والدیه فلیعط الشعراء هر که خواهد که نیکوکار باشد به پدر و مادر خود باید که بدهد شعرا یعنی اگر ندهد دشنام میکنند مادر و پدر او را و چون بدهد مدح میکنند ایشان را و چون باعث برین او ست این مدح و ذم منسوب خواهد شد بوی و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد وی ابراهیم ست و از طریق دیگر دیلمی نیز روایت کرده

در بیان ذم و مدح جولاهگان

در بیان انشاد شعر بعد از عشا الخ

و در وی مجهولی ست و در ذم تعبد بی فقه آورده که لا خیر فیه قرأة الا تدبر فیها و عبادة الا لفقه و مجلس فقه خیر من عبادة
ستین سنة و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در متفق و مفترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من
عبادة سنة و در اسناد وی هر دو متروکانند و نیز آورده که تعبد بغیر فقه هیچ چهار پیست در طاحونه یعنی خر خراس و گفته که روایت
کرد این حدیث را ابونعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شده باین که روایت کرده این را نعیم بن حماد طیبی در ترغیب و در مذمت
علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنای پیغمبران اند بر بندگان مادام که مخالطت نکنند سلطان را و مداخلت نکنند
دنیا را و چون مداخلت کنند دنیا را و مخالطت کنند سلطان را پس بتحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته که روایت
کرده این حدیث را حاکم و در اسناد وی متروک ست و مجهول و عسکری آنرا باسناد ضعیف از امیر المؤمنین علی نیز آورده
و ابونعیم در حلیه از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر پنجاه حدیث پس این
حدیث بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد
و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عدد و احصا و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی علی
ادناکم درین باب کفایت ست و در ذم علمای سوء که عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا سازند و دین را بدنیا بفروشند نیز
احادیث بسیار آمده و آنکه در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه علت مداخلت دنیا دال
بران و الا اگر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مداهنت نورزند و دین بدنیا نفروشند مذموم
نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل ست و احادیث صحیحه درین باب دارد کما لا یخفی و در باب مسامحت علما و زیارت
ملائکه قبور علما را چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بابی هریره فرمود یا
یا ابا هریرة تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس بدرستی و راستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند
ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند
ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن در دین خدا برای
عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در وی ابوهمام ست و تعقب کرده شده است که این را طریقی
دیگر نیز هست نزد ابونعیم والله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزی ثابت نشده والله اعلم بالصواب
در جامع الاصول از حدیث ابوداود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفرق
کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سرانجام ست که متفرق شوند امت من بر هفتاد
و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که متفرق شدند نصاری بر هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث
و از حدیث ابی داود از معاویه آورده که گفت ایستاد در ما بخطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود دانا و آگاه باشید
که آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و سرانجام ست که متفرق شوند این امت
بر هفتاد و سه و هفتاد و دو از آن در آتش و یکی در بهشت و هی الجماعة و زیاده کرده در روایتی که بیرون آیند از امت من
اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از وی رگی و نه بندی مگر آنکه
در می آید در وی و کلب بفتح لام علتی که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود و از ترمذی از عمرو ابن العاص آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر آئینه بیاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل تا آنکه اگر باشد

از ایشان کسیکه زنا کند با در خود علانیه باشد در امت من نیز کسیکه پیدا شود که بکند این شنیعه را مفترق شدند بنی اسرائیل
بر هفتاد و دو ملت و مفترق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش اند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله
آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من بر آنم و اصحاب من و در جمع الجوامع از حدیث ابن ماجه از عوف ابن مالک آورده که مفترق
شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس یکی در جنت و هفتاد در نار و مفترق شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش
و یکی در بهشت و سوگند بآن خدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست هر آئینه مفترق شوند امت من بر هفتاد و
سه فرقه فرقه واحده در بهشت و هفتاد و دو در آتش و از ابن عدی از ابی هریره همین مقدار آورده که مفترق شدند یهود
بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث معاویه
از ابی داود و حدیث عمرو ابن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که حدیث تفرق امت ابو داود و ترمذی و ابن ماجه
از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن صحیح باین لفظ که افترقت الیهود علی احدی
او اثنتین وسبعین فرقة والنصاری کذلک وتفرق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا
من هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه واصحابی و گفته که مانند این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان نیز
آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر است در اصول و تحقیق روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمرو و عوف بن مالک
قلت وعن انس و جابر و ابی امامة و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمر و ابن عوف و عویمر ابی الدرداء و معاویه و واثله انتهی بالجمله
این حدیثی است که طرق آن بسیار است و ائمه بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده
نه بر هفتاد و دو الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل مفترق شدند بر هفتاد و یک فرقه
و امت من مفترق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش مگر یکی و هی الجماعة و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه
سیوطی هم از ابن ماجه از عوف ابن مالک همچنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه
چیزی ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعض نسخ متن
بجای لفظ دو سه واقع است اگر همچنین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکنون بدانکه
در شرح این حدیث گفته اند که مراد با امت امت اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده و دعوت ایمان را از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر درین معنی است نه امت بعثت چه دعوت و بعثت وی
صلی الله علیه وآله وسلم بر کافه ناس است و بیشک تفرق کافه ناس زیاده برین عدد است و مراد بلوغ باین عدد است
و تواند که در وقتی زیادت از آن نیز گردد و نیز مراد تفرق در اصول و عقائد است و الا در فروع و احکام فقهیه
بیشتر از آن است و مراد بدخول نار و نجات از آن بجهت عقیده است نه عمل و الا دخول فرقه ناجیه در نار بجزای عمل نیز
جائز است و این فرق همه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب اهل سنت و جماعت نه اگرچه کفر بر آنها لازم آمده و در این مقام
مقال بسیار است والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل وصلی الله علی السید المصطفی الامین محمد وآله وصحبه واتباعه اجمعین وهذا آخر
ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح هذا الکتاب المستطاب والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
تم تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی سنة ست عشر والف والحمد لله

تمت

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بر مطبوعهٔ بار اول ۱۲۷۵ھ

خاتمة الطبع

ایها السامعین فاستمعوا ایها الغافلون فانتبهوا

ایها الناس اندکی روی دل و گوش جان و چشم توجه در کار ست ملاحظه رود که این چه کتاب ست و از کجاست فانظروا
کیف کان شرح مفهوم ذلک الکتاب لا ریب فیه همچنین کتب می باشند که هدی للمتقین شان نیست
درینجا یک نکتهٔ باریک بدیدهٔ دل دیدنی ست که صفت آن متقین که بمفاد هدی للمتقین از همچو کتب هدایت می پذیرند
بلفظ و عبارت یؤمنون بالغیب تعبیر و تخصیص سفر باید لاجرم بمعنی و تخصیص این لفظ خاص توان رسید که از لفظ
یؤمنون بالغیب کدام ارباب مراد توانند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالی کبریائه مراد گرفته آید که خدا را
نادیده غائبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیرا که بنادیدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالاجماع از انبیا
و اولیا و اصفیا شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام بجواب ارنی لن ترانی شنیده این معائنه چشم ظاهر درین
عالم ظاهر محال ست که سفر باید کما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب پس درین عالم صورت
چنین صورت ست که صورتش دیدن محال ست بلکه کلامش هم بی پرده نتوان شنید که گفته شده ؏ دانی بگوش
و چشم چرا پرده داده اند * بنگر بچشم عبرت و بشنو بگوش هوش * یعنی که پرده آمده واجب بگوش و چشم * گر بنگری
بهوش و گر بشنوی خموش * بی پرده دیدنش نتوان بل کلام هم * بی پرده نشنوند بود پرده بگوش * معنی من و گاه
حجاب همین بود * خود پردهٔ بدیدهٔ و گوش ست پرده پوش * پس ای فهیم دیدن او کار دیده نیست *
بنگر بدیدهٔ دل و گوش دلش بنیوش * لاجرم اگر از معنی یومنون بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر
علی العموم در ندیدنش شریک غالب بالاتفاق اند هیچ فائدهٔ تخصیص ازین لفظ یافته نشد و اگر بمعنی دیگر بدیدهٔ
دل نگاه کرده شود پس چنانکه بدیدهٔ ظاهر دیدنش محال ست همچنان بدیدهٔ باطن ندیدنش و غیبت او محال ست
که گفته شده ؏ بهر جا بنگری غیر از خدا نیست * و لیکن دیدهٔ ادراک وا نیست * یکی جویا که یار من کجا هست * یکی
گویا که یار من کجا نیست * درین مقام اگر بدیدنش و مشاهده اش قائل نباشم در کلمهٔ شهادت شهادتم باطل می شود
که نادیده را گواهی دادن و بشهادت برخاستن شهادت باطل ست که گفته شده ؏ هر که او را ندید در رگ و پوست
بشهادت بدانکه باطل گوست * قول صاحب نظر ببین چه نکوست * که بچشمان دل مبین جز دوست * هر چه بینی
بدان که مظهر اوست * و نیز از همین مقام ست که تخمیس کرده شده ؏ هر چه بود در جهان صنعت پروردگار * جلوهٔ
صانع ببین هست درو آشکار * چشم کجا باشدت دیدهٔ معنی بیار * برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی
دفتری ست معرفت کردگار * دریاب که درینصورت غیبت او محال ست تا درینصورت از تخصیص لفظ یؤمنون
بالغیب چه مراد توانند بود که آن حاضر و ناظر هیچگونه هیچ حال غائب نمیتوانند شد نسبت لفظ غیب بجانب جهان حاضر

و ناظر حکیم نه صادق سے تور نه آنا که گفته شد ع هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن که کجا جستیم که [illegible]
افتادست مشکلها پس از اینجا پایان سخن توان رسید و باید فهمید و سنجید و غنچهٔ غفلت از گوش دل باید کشید و بجان دل
فدای این نکته باید گردید و بکمال افتخار بر خود باید بالید که این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین امت محمدی صلی الله
علیه و آله وسلم خاص ست و حصهٔ ما و شماست که در غیبت حبیب او صلی الله علیه و آله وسلم نادیده غائبانه ایمان آورده ایم
لاجرم از لفظ بالغیب غیبت حبیب او صلی الله علیه و آله وسلم مراد توان دانست و این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین
است آنها که بچشم دیدند و بمعاینهٔ جمال جهان آرای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده معجزات و آیات دیده
ایمان آوردند چه کار کردند ع دیده دیده است که دیوانهٔ دیدار شده است تا چه دیده است که نادیده گرفتار
شده است آنها که بدیدهٔ ظاهر دیدند بخود ظاهر که همه کفر و نفاق ورزیدند که مصداق اشد کفرا و نفاقا گردیدند
و ما مردم که غائبانه بدیدهٔ دل دیدیم چنان غائبانه بدو گرویدیم که مصداق یؤمنون بالغیب گردیدیم پس بدین معنی
این تخصیص لفظ یؤمنون بالغیب ملاحظه بود که بر متاخرین امت بچه قوت صادق می آید درست می نشیند که غائبانه
ایمان آورده اند و اینقدر در ایمان کامل راسخ بوده در تقویت دین محمدی از مجاهدات جانی و مالی و تائیدات روحانی
و قلمی و کتابی روز بروز قرنا بعد قرن ترقیها افزوده اند و می افزایند که بلقب راسخون فی العلم ملقب شدند که بعد
علم الٰهی علمای کاملین استعداد در علم تاویلات کلام الٰهی تخصیص بخشیده می فرماید که لا یعلم تاویله الا الله و
الراسخون فی العلم الخ از اینجاست که العلماء ورثة الانبیاء آمده است که ع وارث انبیا نه خویشانند علما
وارثان ایشانند ه و نیز از همین مقام توان دانست که وارد است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل امتحان معنی
این حدیث از شمس تبریز که یکی از درویشان علمای باطنی این امت ست چنان در کتاب تذکرة الاولیا دیده شد که بلفظ
قم باذنی مرده را از قبر زنده برآورد که علمای شریعت ظاهر بر عز الٰهی نرسیده در مقام شریعت ظاهر پوست کشیدند که
حکایت واضح مع تصویر مفصله در کتاب مجالس العشاق دیده شد اینجا مراد از همه بیان این ست که از همین زمرهٔ متاخرین
مصداق یؤمنون بالغیب شارح و ماتن این کتاب علیهما الرحمة بوده اند که صفت و مرتبهٔ مصنف ماتن این کتاب خود
شارح این کتاب در صفحهٔ سوم این کتاب بتصریح نام بنام تا هفت پشت افاده می فرماید که بمقام فضلنا بعضکم علی بعض
نور علی نور توان گفت اکنون اندکی از مرتبهٔ شارح این کتاب که در زمرهٔ متاخرین بر متقدمین و سابقین سبقت
برده است توان شنید که ظهیر را حد بیان آن نیست با که مشک آنست که خود ببوید نه که عطار گوید از اینجاست که در صفحهٔ دوم
دیباچهٔ همین کتاب بی اختیار کلمهٔ حق از زبان عبد الحق محقق دهلوی علیه الرحمة که شارح این کتاب ست بزبان خامه
و از خامه بنامه رسیده که در مقام سپاس یزدی نه معاذ الله در مقام تعلی خود دعائیه افاده می فرمایند که بعبارت تو شتقنش
درین مقام مناسب مقام نمود کافی هذا در سطر دوازدهم صفحهٔ دوم این عبارت ست که نظر بحقیقت و از روی
انصاف تمامه این طوائف را که حامل الویهٔ علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد دگر منتی ثابت و
بر دگران که نعمت خواران مائدهٔ فضل و افاده و ریزه چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناسی
لازم و باین حساب پیشینیان استاد و ولی نعمت پسینیان باشند و پسینیان را اعتراف بفضل و رعایت ادب بایشان
واجب اگر چه تواند که بعضی پسینیان را هم از قصب سبق و مزیت از بعض پیشینیان در گذرند ذالک فضل الله یؤتیه

مَن يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اللهم یا ذا الفضل العظیم نسألک ان تختصنا بفضلک و کرمک العمیم انک انت العزیز الحکیم
انتهی پس ازین فقرهٔ اخیر از لفظ اگرچه تواند تا آخر فقره واضح تر پیداست که میتواند شد تا متاخرین بر سابقین سبقت برند
ولی این فقره که طلب دعا از ان ذو الفضل العظیم است آنهم همین مقتضا ست که یارب بتخصیص فضیلت بر پیشینیان مخصوص
گردان کما هو ظاهرها و باطنها پس مرتبهٔ سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر متقدمین از همین کتاب پیداست که باشد
نقش ثانی به از اول چه کشف این نکته بملاحظه بالاستیعاب این کتاب بر دل صاحبدلان معنی فهم منکشف میشود که چه قدرها
افراط و تفریط ماتن را حضرت شارح علیه الرحمة اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجهٔ قبول دعای حضرت شارح
علیه الرحمة توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ نسئلک بالا مرقوم ست یختص برحمته من یشاء
والله ذو الفضل العظیم پس چنانکه معرفت صانع از صنعت ست همچنان قدر و مرتبهٔ صنعت از صانع توان دانست
لاجرم مرتبهٔ این تصنیف از مصنف توان دید که از کجاست و مرتبهٔ تبحر و توغل و تنقیح و تدقیق و تحقیق مصنف ازین تصنیف
توان سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه سنجیها شاه محقق دهلوی نام بر آورده است رحمة الله علیه این یک کتاب که مشتی نمونه
از خروار منجمله تصنیفات اوست کمتر کتابی از دینیات و عبادات و الهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که درو سندی و تمسکی و تائیدی از قول محقق علیه الرحمة نبوده است و آنچه جداگانه
تصانیف مبسوطه دفتر دفتر منتهی ابرجان متاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری دوامی و ابدی ست محتاج
بیان نبوده است که عیان ست پس اکنون بمغز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضای طبیعی جمیع صاحب طبعان
طباع ست که جوش طبیعت را بر کاغذ و قلم بر آورده تمام اوقات فرصت را بهمین تالیفات و تصنیفات صرف میکنند
که بجز ازین یادگاری و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان نتواند بود حتی که ازین
کاتب الحروف هم با همه بیچمدانی و بی استعدادی و کم فرصتی و پریشانیها دفترها چون نامه خودم سیاه کنانیده اند پس همه
تصنیفات و خامه فرسائیها که هر نفس بشر را بقدر استعداد و معلومات خودش تقاضای جبلی و طبعی می باشد که گفتن سخن
چه با شعر مهملات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبها بروز آورده و مصارف خطیر بقدر مقدور خود با محض بامیدداد
صرف کرده صحبتهای مشاعره و مناظره گرم می کنند فکیف که ارباب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که همین
تصنیفات و تالیفات مبسوط غذای روح شان ست آنها هر قدر که درین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار برند همه کاس
کردند که بغذای روح خود پرداختند ازینجاست که هزاران کتب مبسوطه بعبارات مغلق و دقیق دفترها بوده اند که اکثری را
از غایت بسط بجز مسوده که اول نوبت بصاف کردن مسوده و تکمیل تصنیف نرسیده است که عمر مصنف بتکمیل رسید و مسوده ناتمام
مانده و از بدین حجم تصانیف آنها روح بر تن می لرزد که باین حجم بسیار عمر طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد ازینجاست که صدها تصانیف
پیشینیان رایگان و تلف شده باشند که هنوز کسی را از نام آنها خبری نبوده باشد پس گرسنه خفته کسی ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که برو کس نگریست تا باری بار منت مصنفان سابق بر مستفیدان لاحق چندان ثابت نیست که بضیافت روح خود
بمضامین و عبارات مغلق و دشوار فهم که از ان افاده هر عامی دشوار ست عمرها صرف کردند و اکثر ناتمام گذاشتند بل منتهای مطمع
نه محض بر جان خلائق بلکه بر جان تمام مصنفان سابقین ابدی و دوامی باقی و جاری ست که بمصارف کثیر و مجاهدات خطیر آنهمه متون
اغلاق و تصانیف دقیق دشوار فهم را بعبارات سلیس مطلب خیز عام فهم در آورده و بصرف کاغذ و روشنائی و شرح و ترجمه و تصحیح و تنقیح و تحقیق

[illegible] تصحیح کافی و چه وقت خود ظاهر که چه وقت‌ها و چه مصارف بکار برده هیچ کتب نایاب مبسوطه گران‌بها ارزان نرخ عرض بازار
بازار می‌کنند که بنا بر انتفاع عام و ارباب بهای اشتهادی بفرد و شنند لیکن همتا پذیری بافادهٔ عام و صورت بقای نام داعی و خیر
جاری ابدی و باقی بدولت مطبع ست نه از تصانیف مصنفان که بدعوت سوء و هوای نفس خود حسبتاً لله خود صرف کردند خصوصاً حال
این مطبع اوده اخبار ظاهر و هویداست که بهمین کتب مبسوطه دینیات تشریح و ترجمه و تصحیح و تحشیه چه مصارف خطیر بکار برده
بانتفاع عام عرض بازار ساخته است و این خود معلوم ست که شرح توضیح یک ورق و نقل مرتبه کم از ده ورق صرف نمیشود فکیف که هیچ متون
مبسوط که نمونهٔ آن یکی همین کتاب خاص ست که خود مصنف شارح بعذر طوالت و بسط تمام معترف بوده و عمر عزیز خود را باختصار و انتخاب
این کافی و وافی ندانسته بفرزند دلبند نور البصر خود که نور الحق نام ست در صفحهٔ چهارم سطر چهاردهم همین کتاب باین عبارت وصیت می‌نویسند
که و اگر بر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی ست اقتصار کنند و به تخریج احادیث متن تعرض نمایند و در فوائد زوائد اختصار ورزند کتابی آید
لطیف و مختصر در اصل مقصود کافی و به بیان و اثبات آن وافی و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و بینش نور الحق را که وجود تالیفی
و مقصود اولی من ست که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشد وی متصدی این کار گردد و این مهم را صورت دهد و بالله
التوفیق انتهی پس از اینجا بدیدهٔ انصاف به تخصیص این مطبع خاص اوده اخبار توان رسید که بلا مبالغه و تصنع التماس میرود که درین
احیای اموات نامهای مصنفان نامی همین مطبع اوده اخبار خاص ست که نظر بر منافع مطبع کمتر و نسبتاً باحیای نامهای مصنفین و
انتفاع و افادهٔ عام بیشتر از اینجاست که بشرح و ترجمه و تحشیه و از عربی بفارسی و از فارسی به اردو و از اردو بنظم و انتخاب ملاحظه بود
که چه قدر دقت و مشقت و مجاهدات و دماغ سوزیها در کار می‌باشد پس مصارف این را ملاحظه رود و چنین ارباب صاحبان
فضائل و کمالات را خصوصاً در چنین زمانهٔ قحط الکمال بهم رسانیدن انصاف در کار ست که چه مجاهدات و چه مصارف می‌خواهد
بچنین کار اهم که مصنف این کتاب حسبتاً لله خود کافی ندانسته بفرزند دلبند خود وصیت می‌نویسد که از وهم ممکن نشد درین
مطبع چنان به تکمیل رسید که آنجا وصیت بفرزند ارجمند برای اقتصار و اختصار بود که صورت نه بست و درین مطبع بشرح و بسط
تمام بانجام رسید و از یک نسخه بهزاران کشید و بر نهم چنان مزید گردید که مثل کتاب مبسوطه مدارج النبوة که از همین مصنف خاص ست
بشرح و ترجمهٔ اردو عام فهم ترتیب داده و از غایت بسط بدو جلد در آورده هزاران نسخه بطبع در آورده وقف عام
کرد که محتاج بیان نبوده است نام این کتاب که شرح مدارج النبوت در اردو ست **مناهج النبوت** ست
پس انصاف در کار ست که کامی که جرأت مصنف کتاب با نصرامش مساعدت نکرد که نوبت وصیت بقید اختصار بفرزندش رسید
از وهم با وجود وصیت پدری باختصار صورت نه بست و درین مطبع بدون وصیت بچنان طوالت و شرح و ترجمه و انطباع و تکثیر به تکمیل
رسید پس ملاحظه رود که در هیچ کارنامه‌ها نظر بر منافع مطبع ست یا منافع عام و احیای نام مصنفین قیام ست لاجرم درین تخصیص خاص
مستثنی و خاص بودن این مطبع محتاج بیان نبوده است خصوصاً در ترتیبات و اشاعت و تصحیح و ترجمه و تشریح و تنقیح و تحشیه و اشاعت
و تسهیل و ارزانی کتب دینیات اسلام این را محض رحمت شاملهٔ الهی توان گفت که مانند باران رحمت بی‌حسابش همه جا رسیده پس
این رتبه دیگر مطابع قلیل البضاعت را کی نصیب ست که همه جا نظر بر نفع خود ست نه بر نفع عام و بقا و احیای نامهای سابقین
فَانْظُرْ کَیْفَ کَانَ الَّذِي هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب شرح سفر السعادت بار دوم ماه نومبر ۱۸۸۵ء حلیهٔ طبع پوشید

مین ارشاد طیب نعمۃ الٰہی ۔

کتب تواریخ احوال انبیا و رسل

قصص الانبیا ۔ موسوم بہ روضۃ الاصفیا از مولوی محمد طاہر

عجائب القصص ۔ ہیرو کتاب ذکر حالات انبیا و اولیا مین مرتبہ مولوی فخر الدین دو جلدین ۔

۱ ۔ جلد مین حالات آفرینش نور محمدی سے تا قصہ اسکندر ذوالقرنین ۔

۲ ۔ جلد مین تمام ذکر حضرت ختم المرسلین صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ۔

تاریخ حبیب الٰہ ۔ احوال حضرت از ولادت تا وفات مصنفہ مولوی عنایت احمد ۔

فتوحات واقدی علیہ الرحمۃ با ترجمہ اردو ۔ چار حصہ

۱ حصہ مین مغازی الرسول ۔

۲ حصہ مین فتوح الشام ۔

۳ حصہ مین فتوح المصر ۔

۴ حصہ مین فتوح العجم ۔

یہ مجموعہ کتاب عربی مین مصنفہ حضرت واقدی تھا جسکا ترجمہ اردو مین بعبارت سلیس عام فہم فرمایا مترجمہ مولوی بشارت علی خان و سید مہدی حسین ۔

ترجمہ فقط مغازی الرسول ۔ موسوم بہ مغازی الصادقہ ۔

ترجمہ فتوح الشام و فتوح المصر ۔ یکجائی ۔

ترجمہ فتوح العجم مسمیٰ بہ غزوۂ عرب ۔

حدیقۃ الاولیا ۔ اولیا اللہ کا ذکر ہر قسم کا مؤلفہ مفتی غلام سرور ۔

تذکرۃ الخلفا منظوم ۔ خلاصہ فتوح الشام و المصر و العجم مؤلفہ حکیم امانت علی ۔

کتب حدیث و فقہ وغیرہ اردو

تحفۃ الاخیار ۔ ترجمہ مشارق الانوار مترجمہ مولوی خرم علی ۔

مظاہر حق ۔ ترجمہ اردو مشکوٰۃ شریف مترجمہ نواب قطب الدین خان دہلوی چار جلد مین ۔

بہار خلد ۔ شرح منظوم شمائل ترمذی مصنفہ مولوی محمد کافی رحمہ اللہ ۔

راہ نجات ۔ مسائل صوم و صلوٰۃ مع طریقۂ نکاح مصنفہ حافظ محمد علی ۔

مفتاح الجنۃ ۔ مؤلفہ مولوی کرامت علی ۔

حقیقۃ الصلوٰۃ ۔ مع رسالۂ بے نمازان نماز روزہ کے فضائل و اجر و ثواب ۔

دُرِّ مختار ۔ ترجمہ اردو فتاوی فقہ کا مترجمہ مولوی محمد خرم علی بلہوری و مولوی محمد احسن صاحب نانوتوی ۔

کشف الحاجات ۔ یعنے مالابدمنہ اردو مترجمہ مولوی محمد نور الدین صاحب ۔

ہزار مسئلہ ۔ مجموعہ ہفت رسالۂ ذیل مؤلفہ عبد اللہ بن سلام ۔

۱ ۔ ہزار مسئلہ ۔ ۲ ۔ مسائل ثمانیہ ۔ ۳ ۔ صد و شصت مسئلہ ۔ ۴ ۔ مناجات باری تعالی

۵ ۔ حلیہ شریف ۔ ۶ ۔ نور نامہ ۔ ۷ ۔ چہل مسائل ۔

شرع محمدی ۔ منظوم عقائد اہل سنت و مسائل نماز و روزہ مؤلفہ محمد خان قندھاری ۔

تنبیہ الغافلین ۔ مسائل دین مصنفہ مولوی سید محمد طیب و امین و محمد تقی ۔